
عاشورا
متن زیارت
همراه با صدای
حاج محمدطاهری



متن زیارت عاشورا - با صدای حاج محمد طاهری

نویسنده:

عباس قمی

ناشر چاپی:

برهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

متن زیارت عاشورا همراه با صدای حاج محمد طاهری

مشخصات کتاب

سرشناسه: قمی عباس ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹.

عنوان قراردادی: مفاتیح الجنان. فارسی - عربی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: منتخب مفاتیح الجنان تالیف عباس قمی [به خط محمد باقر شریف .

مشخصات نشر: تهران برهان ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری: [۵۱۲] ص ۵/۲۱×۹ س م.

شابک: ۶۵۰۰ ریال ۹۶۴-۶۰۷۲-۲۱-۶ : ؛ ۷۰۰۰ ریال چاپ دوم ؛ ۷۵۰۰ ریال چاپ سوم

یادداشت: فارسی - عربی

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۰.

یادداشت: چاپ سوم ۱۳۸۱.

یادداشت: عنوان روی جلد: مفاتیح الجنان

عنوان روی جلد: مفاتیح الجنان

موضوع: قرآن. برگزیده ها -ترجمه ها

موضوع: دعاها

موضوع: زیارتنامه ها

رده بندی کنگره: BP۲۶۷/۸ /ق۹ م۷۰۴۲۱۲۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۱۱۵۶۳

اشاره

زیارت عاشوراء معروفه از نزدیک و دور و توضیح مطلب آن چنانکه شیخ ابو جعفر طوسی در مصباح ذکر فرموده چنین است روایت کرده محمد بن اسمعیل بن بزیع از صالح بن عقبه از پدرش از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود هر که زیارت کند حسین بن علی علیهما السلام را در روز دهم محرم تا آنکه نزد قبر آن حضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد که ثواب آنها مثل ثواب کسی باشد که حج و عمره و جهاد کند در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام راوی گفت گفتم فدایت شوم چه ثواب است از برای کسی که بوده باشد در هرهای دور از کربلا و ممکن نباشد او را رفتن بسوی قبر آن حضرت در مثل این روز

فرمود هر گاه چنین باشد بیرون رود بسوی صحرا یا بالا رود بر بام بلندی در خانه خود و اشاره کند بسوی آن حضرت به سلام و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلین آن حضرت و بعد از آن دو رکعت نماز کند و بکند این کار را در اوایل روز پیش از زوال آفتاب پس ندبه کند بر حسین علیه السلام و بگرید بر او و امر کند کسانی را که در خانه اش هستند هر گاه از ایشان تقیه نمی کند به گریستن بر آن حضرت و برپا دارد در خانه خود صیبتی به اظهار کردن جزع بر آن حضرت و تعزیت بگویند یکدیگر را به مصیبت ایشان به حسین علیه السلام و من ضامنم برای ایشان بر خدا هرگاه بیاورند این عمل را جمیع آن ثوابها را گفتم فدای تو شوم ضامن می شوی این ثوابها را برای ایشان و کفیل می شوی این ثوابها را فرمود که بلی من ضامنم و کفیلم از برای کسی که این عمل را بجا آورد گفتم که چگونه یکدیگر را تعزیت بگویند فرمود که می گویند أَعْظَمَ اللَّهُ أُجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ علیه السلام وَ جَعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَارِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یعنی بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را به مصیبت ما به حسین علیه السلام و قرار دهد ما و شما را از خواهندگان خون او با ولی او امام مهدی از آل محمد علیهم السلام و اگر بتوانی که بیرون نروی آن روز را در پی حاجتی چنان کن زیرا که آن روز نحسی است که برآورده نمی شود در آن

حاجت مؤمن و اگر برآورده شود مبارک نخواهد بود از برای او و نخواهد دید در آن خیری و رشدی و ذخیره نکند البته هیچیک از شما برای منزلش در آن روز چیزی را پس هر که ذخیره کند در آن روز چیزی را برکت نخواهد دید در آن چیزی که ذخیره نموده و مبارک نخواهد بود از برای او در اهلش که ذخیره برای آنها نهاده پس هر گاه بجا آوردند این عمل را بنویسد حق تعالی برای ایشان ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد که همه را با رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد و از برای او است مزد و ثواب مصیبت هر پیغمبری و رسولی و وصی و صدیق و شهیدی که مرده باشد یا کشته شده باشد از زمانی که خلق فرموده حق تعالی دنیا را تا زمانی که بپای شود قیامت صالح بن عقبه و سیف بن عمیره گفته اند که گفت علقمه بن محمد حضرمی که گفتم به حضرت باقر علیه السلام که تعلیم بفرما مرا دعایی که بخوانم آن را در این روز هر گاه زیارت کنم آن جناب را از نزدیک و دعایی که بخوانم آن را هر گاه زیارت نکنم او را از نزدیک و بخواهم اشاره کنم به سلام بسوی او از شهرهای دور و از خانه ام فرمود به من ای علقمه هر گاه تو بجا آوردی آن دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی بسوی آن حضرت به سلام پس بگو در وقت اشاره به آن حضرت بعد از گفتن کبیر این قول را یعنی زیارت

آتیه را پس بـدرستیکه تـو هر گـاه گفـتی این قول را بتحقیق که دعـا کرده ای به آن چیزی که دعـا می کنـد به آن زائران آن حضـرت از ملائکه و بنویسد خداوند از برای تو صد هزار هزار درجه و بوده باشی مثل کسی که شهید شده باشد با امام حسین علیه السلام تا مشارکت کنی ایشان را در درجات ایشان و ناخته نشوی مگر در جمله شهیدانی که شهید شده اند با آن حضرت و نوشته شود برای تو ثواب زیارت هر پیغمبری و رسولی و ثواب زیارت هر که زیارت کرده حسین علیه السلام را از روزی که شهیـد شده است سـلام خدا بر آن حضـرت و بر اهل بیتش می گویی علقمه گفت که فرمود حضـرت باقر علیه السـلام که اگر بتوانی که زیـارت کنی آن حضـرت را در هر روز به این زیـارت در خانه خود بکن که خواهـد بود برای تو جمیع این ثوابها و روایت کرده محمـد بن خالد طیالسـی از سـیف بن عمیره که گفت بیرون رفتم با صـفوان بن مهران و جمعی دیگر از اصـحاب خودمان بسوی نجف بعد از خروج حضـرت صادق علیه السـلام از حیره به جانب مدینه پس زمانی که ما فارغ شدیم از زیارت یعنی زیارت امیر المؤمنین علیه السـلام گردانیـد صـفوان صورت خود را به جانب مشـهد ابو عبـد الله علیه السـلام پس گفت از برای ما که زیارت کنید حسـین علیه السـلام را از این مکان از نزد سر مقدس امیر المؤمنین علیه السلام که از اینجا ایما و اشاره کرد به سلام بر آن حضرت جناب صادق علیه السلام و من در خدمتش

بودم سیف گفت پس خواند صفوان همان زیارتی را که روایت کرده بود علقمه بن محمد حضرمی از حضرت باقر علیه السلام در روز عاشورا آنگاه دو رکعت نماز کرد نزد سر امیر المؤمنین علیه السلام و وداع گفت بعد از آن نماز امیر المؤمنین علیه السلام را و اشاره کرد به جانب قبر حسین علیه السلام به سلام در حالتی که گردانیده بود روی خود را به جانب او و وداع کرد بعد از زیارت او را و از دعاهایی که بعد از نماز خواند این بود سیف بن عمیره گوید که سؤال کردم از صفوان و گفتم که علقمه بن محمد این دعا را برای ما از حضرت باقر علیه السلام روایت نکرد بلکه همان زیارت را حدیث کرد صفوان گفت که وارد شدم با سید خودم حضرت صادق علیه السلام به این مکان پس بجا آورد مثل آنچه را که ما بجا آوردیم در زیارت و دعا کرد به این دعا هنگام وداع بعد از اینکه دو رکعت نماز گزاشت چنانچه ما نماز گزاشتیم و وداع کرد چنانچه ما وداع کردیم پس صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که مواظب باش این زیارت را و بخوان این دعا را و زیارت کن به آن پس بدرستیکه من ضامنم بر خدا برای هر که زیارت کند به این زیارت و دعا کند به این دعا از نزدیک یا دور اینکه زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش به آن حضرت برسد و محجوب نماند و حاجت او قضا شود از جانب خدای تعالی به هر مرتبه که خواهد

برسد و او را نومید برنگرداند ای صفوان یافتم این زیارت را به این ضمان از پدرم و پدرم از پدرش علی بن الحسین علیهم السلام به همین ضمان و او از حسین علیه السلام به همین ضمان و حسین علیه السلام از برادرش حسن علیه السلام به همین ضمان و حسن از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام با همین ضمان و امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله با همین ضمان و رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل با همین ضمان و جبرئیل از خدای تعالی با همین ضمان و به تحقیق که خداوند عز و جل قسم خورده به ذات مقدس خود که هر که زیارت کند حسین علیه السلام را به این زیارت از نزدیک یا دور و دعا کند به این دعا قبول می کنم از او زیارت او را و می پذیرم از او خواهش او را به هر قدر که باشد و می دهم مسئلتش را پس بازنگردد از حضرت من با ناامیدی و خسار و بازش گردانم با چشم روشن به برآوردن حاجت و فوز به جنت و آزادی از دوزخ و قبول کنم شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند حضرت فرماید جز دشمن ما اهل بیت که در حق او قبول نشود قسم خورده حق تعالی به این بر ذات اقدسش و گواه گرفته ما را بر آنچه که گواهی دادند به آن ملائکه ملکوت او پس جبرئیل گفت یا رسول الله خدا فرستاده مرا به سوی تو به جهت سرور و بشارت تو و شادی و بشارت

علی و فاطمه و حسن و حسـین و امامان از اولاد تو علیهم السـلام تا روز قیامت پس مستمر و پاینده باد مسرت تو و مسرت علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام و شیعه شما تا روز رستخیز پس صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام با من فرمود ای صـفوان هر گاه روی داد از برای تو به سوی خدای عز و جل حاجتی پس زیارت کن به این زیارت از هر مکانی که بوده باشـی و بخوان این دعا را و بخواه از پروردگار خود حاجتت را که برآورده شود از خـدا و خدا خلاف نخواهد فرمود وعـده خود را بر رسول خود به جود و امتنان خویش و الحمد لله مؤلف گوید که در نجم ثاقب در ذیل حکایت تشـرف جناب حاج سـید احمـد رشتی به ملاقات امام عصـر ارواحنا فـداه در سـفر حج و فرمایش آن حضـرت به او که چرا شـما عاشورا نمی خوانید عاشورا عاشورا عاشورا و آن حکایت را ما إن شاء الله بعد از زیارت جامعه کبیره نقل خواهیم کرد شـیخ ما ثقه الاسـلام نوری رحمه الله فرموده امـا زیـارت عاشورا پس در فضل و مقام آن بس که از سـنخ سایر زیارات نیست که به ظاهر از انشای و املاـی معصومی باشـد هر چنـد که از قلوب مطهره ایشـان چیزی جز آنچه از عـالم بالا به آنجا رسـد بیرون نیایـد بلکه از سـنخ احادیث قدسـیه است که به همین ترتیب از زیارت و لعن و لام و دعا از حضرت احدیت جلت عظمته به جبرئیل امین و از او به خاتم النبیین

صلی الله علیه و آله رسیده و به حسب تجربه مداومت به آن در چهل روز یا کمتر در قضای حاجات و نیل مقاصد و دفع اعادی بی نظیر و لکن احسن فواید آن که از مواظبت آن به دست آمده فایده ای است که در کتاب دار السلام ذکر کردم و اجمال آن آنکه ثقه صالح متقی حاج ملا حسن یزدی که از نیکان مجاورین نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت نقل کرد از ثقه امین حاج محمد علی یزدی که مرد فاضل صالحی بود در یزد که دائما مشغول اصلاح امر آخرت خود بود و شبها در مقبره خارج یزد که در آن جماعتی از صلحا مدفونند و معروف است به مزار به سر می برد و او را همسایه ای بود که در کودکی با هم بزرگ شده و در نزد یک معلم می رفتند تا آنکه بزرگ شد و شغل عشاری پیش گرفت تا آنکه مرد و در همان مقبره نزدیک محلی که آن مرد صالح بیتوته می کرد دفن کردند پس او را در خواب دید پس از گذشتن کمتر از ماهی که در هیئت نیکویی است پس به نزد او رفت و گفت من می دانم مبدا و منتهای کار تو و ظاهر و باطن ترا و نبودی از آنها که احتمال رود نیکی در باطن ایشان و شغل تو مقتضی نبود جز عذاب را پس به کدام عمل به این مقام رسیدی گفت چنان است که گفتی و من در اشد عذاب بودم از روز وفات تا دیروز که زوجه استاد اشرف حداد فوت شد و در این مکان او را دفن

کردند و اشاره کرد به موضعی که قریب صد ذرع از او دور بود و در شب وفات او حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام سه مرتبه او را زیارت کرد و در مرتبه سوم امر فرمود به رفع عذاب از این مقبره پس حالت ما نیکو شد و در سعه و نعمت افتادیم پس از خواب متحیرانه بیدار شد و حداد را نمی شناخت و محله او را نمی دانست پس در بازار حدادان از او تفحص کرد و او را پیدا نمود از او پرسید برای تو زوجه ای بود گفت آری دیروز وفات کرد و او را در فلان مکان و همان موضع را اسم برد دفن کردم گفت او به زیارت ابی عبد الله علیه السلام رفته بود گفت نه گفت ذکر مصایب او می کرد گفت نه گفت مجلس تعزیه داری داشت گفت نه آنگاه پرسید چه می جویی خواب را نقل کرد گفت آن زن مواظبت داشت به زیارت عاشورا

متن زیارت عاشورا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم



اَلسَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا خِیَرَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ خِیَرَتِهِ) السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ ابْنَ سَیِّدِ الْوَصِیِّینَ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ السَّلاَمُ عَلَیْکَ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ عَلَیْکُمْ مِنِّی جَمِیعاً سَلاَمُ اللَّهِ أَبَداً مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِیبَةُ بِکَ (بِکُمْ) عَلَیْنَا وَ عَلَی جَمِیعِ أَهْلِ الْإِسْلاَمِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصِیبَتُکَ فِی السَّمَاوَاتِ عَلَی جَمِیعِ أَهْلِ

السَّمَاوَاتِ فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً دَفَعَتْکُمْ عَنْ مَقَامِکُمْ وَ أَزَالَتْکُمْ عَنْ مَرَاتِبِکُمُ الَّتِی رَتَّبَکُمُ اللَّهُ فِیهَا وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً قَتَلَتْکُمْ



وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِینَ لَهُمْ بِالتَّمْکِینِ مِنْ قِتَالِکُمْ بَرِئْتُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَیْکُمْ مِنْهُمْ وَ (مِنْ) أَشْیَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ أَوْلِیَائِهِمْ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ لَعَنَ اللَّهُ آلَ زِیَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِی أُمَیَّهَ قَاطِبَهً وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَهَ وَ لَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ شِمْراً (شَمِراً) وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ وَ تَنَقَّبَتْ لِقِتَالِکَ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِی بِکَ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِی أَکْرَمَ مَقَامَکَ وَ أَکْرَمَنِی (بِکَ) أَنْ یَرْزُقَنِی طَلَبَ ثَارِکَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی عِنْدَکَ وَجِیهاً بِالْحُسَیْنِ علیه السلام فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ



إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی رَسُولِهِ وَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِلَی فَاطِمَهَ وَ إِلَی الْحَسَنِ وَ إِلَیْکَ بِمُوَالاتِکَ وَ بِالْبَرَاءَهِ (مِمَّنْ قَاتَلَکَ وَ نَصَبَ لَکَ الْحَرْبَ وَ بِالْبَرَاءَهِ مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیْکُمْ وَ أَبْرَأُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی رَسُولِهِ) مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسَ ذَلِکَ وَ بَنَی عَلَیْهِ بُنْیَانَهُ وَ جَرَی فِی ظُلْمِهِ وَ جَوْرِهِ عَلَیْکُمْ وَ عَلَی أَشْیَاعِکُمْ بَرِئْتُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَیْکُمْ مِنْهُمْ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ ثُمَّ إِلَیْکُمْ بِمُوَالاتِکُمْ وَ مُوَالاهِ وَلِیِّکُمْ وَ بِالْبَرَاءَهِ مِنْ أَعْدَائِکُمْ وَ النَّاصِبِینَ لَکُمُ الْحَرْبَ وَ بِالْبَرَاءَهِ مِنْ أَشْیَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ إِنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ

وَ وَلِیٌّ لِمَنْ وَالاكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِی أَكْرَمَنِی بِمَعْرِفَتِكَمْ وَ مَعْرِفَهِ أَوْلِیَائِكَمْ وَ رَزَقَنِی الْبَرَاءَهَ مِنْ أَعْدَائِكَمْ أَنْ یَجْعَلَنِی مَعَكُمْ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ أَنْ یُثَبِّتَ لِی عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ یُبَلِّغَنِی الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَنْ یَرْزُقَنِی طَلَبَ ثَارِی (ثَارَكُمْ) مَعَ إِمَامٍ هُدًی (مَهْدِیٍّ) ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ وَ بِالشَّأْنِ الَّذِی لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ یُعْطِیَنِی بِمُصَابِی بِكُمْ أَفْضَلَ مَا یُعْطِی مُصَاباً بِمُصِیبَتِهِ مُصِیبَهً مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِیَّتَهَا فِی الْإِسْلَامِ وَ فِی جَمِیعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (الْأَرَضِینَ) اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِی مَقَامِی هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَ رَحْمَهٌ وَ مَغْفِرَهٌ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْیَایَ مَحْیَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِی مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا یَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ (فِیهِ) بَنُو أُمَیَّهَ وَ ابْنُ آكِلَهِ الْأَكْبَادِ اللَّعِینُ ابْنُ اللَّعِینِ عَلَی (لِسَانِكَ) وَ لِسَانِ نَبِیِّكَ (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ) فِی كُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ وَقَفَ فِیهِ نَبِیُّكَ (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ) اللَّهُمَّ الْعَنْ أَبَا سُفْیَانَ وَ مُعَاوِیَهَ وَ یَزِیدَ بْنَ مُعَاوِیَهَ عَلَیْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَهُ أَبَدَ الْآبِدِینَ وَ هَذَا یَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِیَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَیْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ (عَلَیْهِ السَّلاَمُ) اللَّهُمَّ فَضَاعِفْ عَلَیْهِمُ اللَّعْنَ مِنْكَ وَ الْعَذَابَ (الْأَلِیمَ) اللَّهُمَّ إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَیْكَ فِی هَذَا الْیَوْمِ وَ فِی مَوْقِفِی هَذَا وَ أَیَّامِ حَیَاتِی بِالْبَرَاءَهِ مِنْهُمْ وَ اللَّعْنَهِ عَلَیْهِمْ وَ بِالْمُوَالاهِ لِنَبِیِّكَ وَ آلِ نَبِیِّكَ (عَلَیْهِ وَ) عَلَیْهِمُ السَّلاَمُ پس می گویی صد مرتبه اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِكَ



اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَهَ الَّتِی

(الَّذِینَ) جاهَدَتِ الْحُسَیْنَ وَ شایَعَتْ وَ بایَعَتْ وَ تابَعَتْ (تایَعَتْ) عَلَی قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِیعاً پس می گویی صد مرتبه السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ عَلَیْکَ مِنِّی سَلاَمُ اللَّهِ أَبَداً مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لاَ جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِکُمْ (لِزِیَارَتِکَ) السَّلاَمُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ (وَ عَلَی أَوْلاَدِ الْحُسَیْنِ) وَ عَلَی أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ پس می گویی اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّی وَ ابْدَأْ بِهِ أَوَّلاً ثُمَّ (الْعَنِ) الثَّانِیَ وَ الثَّالِثَ وَ الرَّابِعَ اللَّهُمَّ الْعَنْ یَزِیدَ خَامِساً وَ الْعَنْ عُبَیْدَ اللَّهِ بْنَ زِیَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَهَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْراً وَ آلَ أَبِی سُفْیَانَ وَ آلَ زِیَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ



پس به سجده می روی و می گویی اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاکِرِینَ لَکَ عَلَی مُصَابِهِمْ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی عَظِیمِ رَزِیَّتِی اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی شَفَاعَهَ الْحُسَیْنِ یَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لِی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَیْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ الَّذِینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَیْنِ علیه السلام

ترجمه زیارت عاشورا

بنام خدا

سلام بر تو ای ابا عبدالله ، سلام بر تو ای پسر رسول خدا ، سلام بر تو ای پسر امیرمؤ منان ، ای پسر سید اوصیا ، سلام بر تو ای پسر فاطمه ، ای پسر سرور زنان جهان ، سلام بر تو که خدا از قاتلان تو خونخواهی میکند ، و ای کشته که خون همه کسانش ریخته شد ، سلام بر تو و آن ارواحیکه در آستانت آرمیده اند ، تا همیشه ، تا هر گاه که هستم ، و تا آنگاه که شب و

روز هست ، سلام خداوند ، از من بر شمایان باد ، یا ابا عبدالله ، سوگ تو عظیم است ، و مصیبت تو بر ما و بر همه مسلمانان عظیم است ، مصیبت تو در آسمانها و بر همه آسمانیان سترگ و عظیم است ، پس لعنت خداوند ، بر امتی باد ، که پایه ستم و بیداد را در حق شما اهلبیت بنا نهادند ، و لعنت خداوند ، بر امتی باد ، که مقامتان و جایگاهتان را گرفتند ، آن مراتب و جایگاهی را که خداوند از آن شما ساخته بود ، و جایگاهتان را غصب کردند ، لعنت خداوند ، بر امتی باد ، که خون شما را ریختند ، و لعنت خداوند ، بر امتی باد ، که زمینه جنگ با شمایان را فرآهم آوردند ، در پیشگاه خداوند و شمایان ، از آنان بیزاری میجویم ، از پیروان ، همگان و دوستان آنان بیزاری میجویم ، یا ابا عبدالله ، تا صبح قیامت ، در سازشم ، با هر آنکس که در سازش با شماست ، در نبردم ، با هر آنکس که در نبرد با شماست ، لعنت خداوند ، بر آل زیاد ، و آل مروان باد ، و لعنت خداوند ، بر همه بنی امیه باد ، لعنت خداوند ، بر پسر مرجانه باد ، لعنت خداوند ، بر عمر بن سعد باد ، لعنت خداوند ، بر شمر باد ، و لعنت خداوند بر امتی باد ، که برای نبرد با شما ، اسبها را زین نهادند ، و مهار کردند ، و نقاب بستند

، پدر و مادرم فدای شما باد ، چه بسیار عظیم است ، برای من ، تحمل مصیبتی که بر شما رفت ، پس ، از خداوند ، که مقام شما را بلند و گرامی شمرد ، و مرا با شما بلند و گرامی داشت ، میخواهم که خونخواهی شما را ، در رکاب امام پیروز خاندان محمد ، درود خداوند بر ایشان ، روزیم کناد ، بارالها ، در این سرا و آن سرا ، مرا بوسیله حسین که درود تو بر او باد ، نزد خودت آبرومند بگردان ، یا ابا عبدالله ، من با دوستداری شما ، به درگاه خدا ، و رسول خدا ، و امیرمؤ منان ، و فاطمه ، و حسن و به بارگاهتان نزدیکی میجویم ، و یا بیزاری و دوری جستن ، از هر آنکس که پایه ظلم و ستم بر شما را پی ریزی کرد ، و ساختمان ظلم را بر آن بنا نهاد ، و ستم و بیداد را ، بر شما و بر پیروانتان روا داشت ، و به درگاه خداوند و شمایان ، از آنان بیزاری میجویم ، و به درگاه خداوند و شمایان ، با دوستداری شما ، و دوستداری دوستانتان ، و بیزاری از دشمنانتان ، و برپا دارندگان نبرد با شما ، و بیزاری از همراهان و پیروانشان ، نزدیکی میجویم ، در سازشم ، با هر آنکس که در سازش با شماست ، و در نبردم ، با هر آنکس که در نبرد با شماست ، دوست میدارم ، هر آنکس را که دوستدار شماست ، و دشمن میدارم

، هر آنکس را که دشمن شماست ، و آنگاه به درگاه خداوند ، ، که مرا به شناخت شما ، و به شناخت دوستان شما ، گرامی داشت ، نزدیکی میجویم ، و از درگاه او ، که بیزاری از دشمنانتان را ، روزیم گردانید ، میخواهم که : مرا درین سرا و آن سرا ، همراه شما بدارد ، و مرا بار است کرداری ، در این سرا و آن سرا ، نزد شما استوار بدارد ، و مرا به مقام پسندیده خدا برای شما برساند ، و از خدا میخواهم ، که خونخواهی شما را ، همراه با امام حاضر ، راهبر و افشاگر حق ، از خاندان شما ، روزیم گرداناد ، و خداوند را بحق و مقامیکه نزد او دارید ، میخوانم ، و از او میخواهم که سوگوارانه ترین حالتی را ، که در مصیبتی پدید میآید ، در سوگواری برای شما ، بمن عطا فرماید ، که مصیبت شما بسیار عظیم است ، و داغ آن در اسلام ، و همه آسمانها و زمین ، سترگ است ، پروردگارا ، مرا در مقام سوگواری ، از آنانی قرار ده ، که درود و رحمت و آمرزش تو به آنان میرسد ، بارالها ، زندگانی ام را ، چونان زندگانی محمد و آل محمد بدار ، و مرگم را چونان ، مرگ آنان بگردان ، بارالها ، تو فرمودی ، و پیامبرت - درود خداوند بر او همواره ، میفرمود : عاشورا روزیست ، که بنی امیه ، و زاده هند جگرخوار ، ملعون پسر ملعون ، آنرا مبارک

شمردنـد ، بارالهـا ، بر ابوسـفیان و معاویه ، و یزیـد بن معاویه ، لعنت فرست ، لعنت تو جاودانه بر آنان باد ، عاشورا روزیست ، که آل زیـاد و آل مروان ، با کشـتن حسـین ، درود خداونـد بر او ، شادمان شدنـد ، بارالها ، در عاشورا ، در مقام عزا ، در تمام دوران زنـدگی ، بـا بیزاری از آنـان ، و بـا لعنت بر آنـان ، و بـا دوسـتی پیـامبر و آل پیـامبرت ، درود خـدا بر همه آنـان ، به تو نزدیکی میجویم ، بارالها ، لعنت تو بر نخستین کسـی باد که در حق محمد و آل محمد سـتم روا داشت ، و بر آخرین کسی باد که این سـتم را پیروی کرد ، بارالها ، لعنت تو بر آن گروهی باد ، که با حسـین درود خـدا بر او نبرد کردند ، و برای کشـتن او همراهی و همکـاری و همگـامی ورزیدنـد ، بارالهـا ، لعنت تو بر همگی آنان باد ، سـلام بر تو یا ابا عبـدالله ، و بر ارواحیکه در پیشـگاهت جـان نهادنـد ، درود خداونـد از من بر شـما ، تـا هسـتم ، و تا هر گاه که شب و روز هست ، و خداونـد آنرا آخرین زیارت من مگرداناد ، سلام بر حسین ، و بر علی بن الحسین ، و بر فرزندان حسین و بر یاران حسین ، بارالها ، تو خود لعنت مرا مخصوص اولین ظالم بگردان ، آغاز لعنت من برای او ، و در پی آن ، بر دومین دشمن ، و سومین دشمن ، و چهارمین دشمن

باد ، بارالها ، لعنت تو بر یزید باد ، که او پنجمین دشمن است ، و تا رستخیز ، لعنت تو بر عبیداله بن زیاد ، و پسر مرجانه ، و عمر بن سعد و شمر ، و آل ابی سفیان ، و آل زیاد و آل مروان باد ، بارالها ، آنانکه بر مصیبتهایشان شاکرند ، حمدشان سزاوار توست ، حمد و سپاس خدای را ، بر این مصیبت سترگ ، بارالها ، در آنروزیکه بر آستانت وارد میشوم ، شفاعت حسین را روزیم گردان ، و امر برای خودت ثابت قدم بدار ، که با حسین و یاران حسین باشم ، آنکه جان خود را برای حسین درود خدا بر او فدا کردند .

دعای بعد از زیارت عاشورا

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ يَا كَاشِفَ كُرَبِ الْمَكْرُوبِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ (وَ) يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (وَ) يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ (وَ) يَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى وَ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (وَ) يَا مَنْ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (وَ) يَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ (وَ) يَا مَنْ لاَ يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ يَا مَنْ لاَ تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ (وَ) يَا مَنْ لاَ تُغَلِّطُهُ (تُغَلِّطُهُ) الْحَاجَاتُ (وَ) يَا مَنْ لاَ يُبْرِمُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ يَا مُدْرِكَ كُلِّ فَوْتٍ (وَ) يَا جَامِعَ كُلِّ شَمْلٍ (وَ) يَا بَارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ يَا مَنْ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ يَا مُنَفِّسَ الْكُرُبَاتِ يَا مُعْطِيَ السُّؤْلاَتِ يَا وَلِيَّ الرَّغَبَاتِ يَا كَافِيَ الْمُهِمَّاتِ يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لاَ

يَكْفِى مِنْهُ شَىْ ءٌ فِى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِحَقِّ فَاطِمَهَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَإِنِّى بِهِمْ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِى مَقَامِى هَذَا وَ بِهِمْ أَتَوَسَّلُ وَ بِهِمْ أَتَشَفَّعُ إِلَيْكَ وَ بِحَقِّهِمْ أَسْأَلُكَ وَ أُقْسِمُ وَ أَعْزِمُ عَلَيْكَ وَ بِالشَّأْنِ الَّذِى لَهُمْ عِنْدَكَ وَ بِالْقَدْرِ الَّذِى لَهُمْ عِنْدَكَ وَ بِالَّذِى فَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ بِاسْمِكَ الَّذِى جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَ بِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ وَ بِهِ أَبَنْتَهُمْ وَ أَبَنْتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعَالَمِينَ حَتَّى فَاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِينَ جَمِيعاً أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَكْشِفَ عَنِّى غَمِّى وَ هَمِّى وَ كَرْبِى وَ تَكْفِيَنِى الْمُهِمَّ مِنْ أُمُورِى وَ تَقْضِيَ عَنِّى دَيْنِى وَ تُجِيرَنِى مِنَ الْفَقْرِ وَ تُجِيرَنِى مِنَ الْفَاقَهِ وَ تُغْنِيَنِى عَنِ الْمَسْأَلَهِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ وَ تَكْفِيَنِى هَمَّ مَنْ أَخَافُ هَمَّهُ وَ عُسْرَ مَنْ أَخَافُ عُسْرَهُ وَ حُزُونَهَ مَنْ أَخَافُ حُزُونَتَهُ وَ شَرَّ مَنْ (مَا) أَخَافُ شَرَّهُ وَ مَكْرَ مَنْ أَخَافُ مَكْرَهُ وَ بَغْيَ مَنْ أَخَافُ بَغْيَهُ وَ جَوْرَ مَنْ أَخَافُ جَوْرَهُ وَ سُلْطَانَ مَنْ أَخَافُ سُلْطَانَهُ وَ كَيْدَ مَنْ أَخَافُ كَيْدَهُ وَ مَقْدُرَهَ مَنْ أَخَافُ (بَلَاءَ) مَقْدُرَتَهُ عَلَيَّ وَ تَرُدَّ عَنِّى كَيْدَ الْكَيَدَهِ وَ مَكْرَ الْمَكَرَهِ اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِى فَأَرِدْهُ وَ مَنْ كَادَنِى فَكِدْهُ وَ اصْرِفْ عَنِّى كَيْدَهُ وَ مَكْرَهُ وَ بَأْسَهُ وَ أَمَانِيَّهُ وَ امْنَعْهُ عَنِّى كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنَّى شِئْتَ اللَّهُمَّ اشْغَلْهُ عَنِّى بِفَقْرٍ لَا تَجْبُرُهُ وَ بِبَلَاءٍ لَا تَسْتُرُهُ وَ بِفَاقَهٍ لَا تَسُدُّهَا وَ بِسُقْمٍ لَا تُعَافِيهِ وَ ذُلٍّ لَا تُعِزُّهُ وَ بِمَسْكَنَهٍ لَا تَجْبُرُهَااللَّهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَصْبَ عَيْنَيْهِ وَ أَدْخِلْ عَلَيْهِ الْفَقْرَ فِى مَنْزِلِهِ وَ الْعِلَّهَ وَ

السُّقْمَ فِی بَدَنِهِ حَتَّی تَشْغَلَهُ عَنِّی بِشُغْلٍ شَاغِلٍ لاَ فَرَاغَ لَهُ وَ أَنْسِهِ ذِکْرِی کَمَا أَنْسَیْتَهُ ذِکْرَکَ وَ خُذْ عَنِّی بِسَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ وَ لِسَانِهِ وَ یَدِهِ وَ رِجْلِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَمِیعِ جَوَارِحِهِ وَ أَدْخِلْ عَلَیْهِ فِی جَمِیعِ ذَلِکَ السُّقْمَ وَ لاَ تَشْفِهِ حَتَّی تَجْعَلَ ذَلِکَ لَهُ شُغْلاً شَاغِلاً بِهِ عَنِّی وَ عَنْ ذِکْرِی وَ اکْفِنِی یَا کَافِیَ مَا لاَ یَکْفِی سِوَاکَ فَإِنَّکَ الْکَافِی لاَ کَافِیَ سِوَاکَ وَ مُفَرِّجٌ لاَ مُفَرِّجَ سِوَاکَ وَ مُغِیثٌ لاَ مُغِیثَ سِوَاکَ وَ جَارٌ لاَ جَارَ سِوَاکَ خَابَ مَنْ کَانَ جَارُهُ سِوَاکَ وَ مُغِیثُهُ سِوَاکَ وَ مَفْزَعُهُ إِلَی سِوَاکَ وَ مَهْرَبُهُ (إِلَی سِوَاکَ) وَ مَلْجَؤُهُ إِلَی غَیْرِکَ (سِوَاکَ) وَ مَنْجَاهُ مِنْ مَخْلُوقٍ غَیْرِکَ فَأَنْتَ ثِقَتِی وَ رَجَائِی وَ مَفْزَعِی وَ مَهْرَبِی وَ مَلْجَئِی وَ مَنْجَایَ فَبِکَ أَسْتَفْتِحُ وَ بِکَ أَسْتَنْجِحُ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ وَ أَتَوَسَّلُ وَ أَتَشَفَّعُ فَأَسْأَلُکَ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ فَلَکَ الْحَمْدُ وَ لَکَ الشُّکْرُ وَ إِلَیْکَ الْمُشْتَکَی وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ فَأَسْأَلُکَ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَکْشِفَ عَنِّی غَمِّی وَ هَمِّی وَ کَرْبِی فِی مَقَامِی هَذَا کَمَا کَشَفْتَ عَنْ نَبِیِّکَ هَمَّهُ وَ غَمَّهُ وَ کَرْبَهُ وَ کَفَیْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ فَاکْشِفْ عَنِّی کَمَا کَشَفْتَ عَنْهُ وَ فَرِّجْ عَنِّی کَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَ اکْفِنِی کَمَا کَفَیْتَهُ (وَ اصْرِفْ عَنِّی) هَوْلَ مَا أَخَافُ هَوْلَهُ وَ مَئُونَهَ مَا أَخَافُ مَئُونَتَهُ وَ هَمَّ مَا أَخَافُ هَمَّهُ بِلاَ مَئُونَهٍ عَلَی نَفْسِی مِنْ ذَلِکَ وَ اصْرِفْنِی بِقَضَاءِ حَوَائِجِی وَ کِفَایَهِ مَا أَهَمَّنِی هَمُّهُ مِنْ أَمْرِ آخِرَتِی وَ دُنْیَایَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ (وَ

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ) عَلَيْكَ (عَلَيْكَمَا) مِنِّی سَلامُ اللَّهِ أَبَداً (مَا بَقِيتُ) وَ بَقِیَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لاَ جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكَمَا وَ لاَ فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنِی وَ بَيْنَكُمَا اللَّهُمَّ أَحْيِنِی حَيَاهَ مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أَمِتْنِی مَمَاتَهُمْ وَ تَوَفَّنِی عَلَى مِلَّتِهِمْ وَ احْشُرْنِی فِی زُمْرَتِهِمْ وَ لاَ تُفَرِّقْ بَيْنِی وَ بَيْنَهُمْ طَرْفَهَ عَيْنٍ أَبَداً فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَتَيْتُكَمَا زَائِراً وَ مُتَوَسِّلاً إِلَى اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّكَمَا وَ مُتَوَجِّهاً إِلَيْهِ بِكُمَا وَ مُسْتَشْفِعاً (بِكُمَا) إِلَى اللَّهِ (تَعَالَى) فِی حَاجَتِی هَذِهِ فَاشْفَعَا لِی فَإِنَّ لَكُمَا عِنْدَ اللَّهِ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ وَ الْجَاهَ الْوَجِيهَ وَ الْمَنْزِلَ الرَّفِيعَ وَ الْوَسِيلَهَ إِنِّی أَنْقَلِبُ عَنْكُمَا مُنْتَظِراً لِتَنَجُّزِ الْحَاجَهِ وَ قَضَائِهَا وَ نَجَاحِهَا مِنَ اللَّهِ بِشَفَاعَتِكُمَا لِی إِلَى اللَّهِ فِی ذَلِكَ فَلاَ أَخِيبُ وَ لاَ يَكُونُ مُنْقَلَبِی مُنْقَلَباً خَائِباً خَاسِراً بَلْ يَكُونُ مُنْقَلَبِی مُنْقَلَباً رَاجِحاً (رَاجِياً) مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجَاباً بِقَضَاءِ جَمِيعِ حَوَائِجِی (الْحَوَائِجِ) وَ تَشَفَّعَا لِی إِلَى اللَّهِ انْقَلَبْتُ عَلَى مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّهَ إِلاَّ بِاللَّهِ مُفَوِّضاً أَمْرِی إِلَى اللَّهِ مُلْجِئاً ظَهْرِی إِلَى اللَّهِ مُتَوَكِّلاً عَلَى اللَّهِ وَ أَقُولُ حَسْبِیَ اللَّهُ وَ كَفَى سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ لِی وَرَاءَ اللَّهِ وَ وَرَاءَكُمْ يَا سَادَتِی مُنْتَهًى مَا شَاءَ رَبِّی كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ وَ لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّهَ إِلاَّ بِاللَّهِ أَسْتَوْدِعُكُمَا اللَّهَ وَ لاَ جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی إِلَيْكُمَا انْصَرَفْتُ يَا سَيِّدِی يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَوْلاَیَ وَ أَنْتَ (أَبْتُ) يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا سَيِّدِی (وَ) سَلاَمِی عَلَيْكُمَا مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَاصِلٌ ذَلِكَ إِلَيْكُمَا غَيْرُ

(غَيْرَ) مَحْجُوبٍ عَنْكَمَا سَلاَمِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَسْأَلُهُ بِحَقِّكَمَا أَنْ يَشَاءَ ذَلِکَ وَ يَفْعَلَ فَإِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ انْقَلَبْتُ يَا سَيِّدَيَّ عَنْكَمَا تَائِباً حَامِداً لِلَّهِ شَاكِراً رَاجِياً لِلْإِجَابَهِ غَيْرَ آيِسٍ وَ لاَ قَانِطٍ آئِباً عَائِداً رَاجِعاً إِلَى زِيَارَتِكُمَا غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكُمَا وَ لاَ مِنْ (عَنْ) زِيَارَتِكُمَا بَلْ رَاجِعٌ عَائِدٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّهَ إِلاَّ بِاللَّهِ يَا سَادَتِی رَغِبْتُ إِلَيْكُمَا وَ إِلَى زِيَارَتِكُمَا بَعْدَ أَنْ زَهِدَ فِيكُمَا وَ فِی زِيَارَتِكُمَا أَهْلُ الدُّنْيَا فَلاَ خَيَّبَنِيَ اللَّهُ مَا (مِمَّا) رَجَوْتُ وَ مَا أَمَّلْتُ فِی زِيَارَتِكُمَا إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ

شرح زیارت عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه : میرخانی احمد، ۱۳۷۲ - ۱۲۹۰

عنوان و نام پدیدآور : شرح زیارت عاشورا/ تالیف احمد میرخانی خط فریبا مقصودی کرمانشاهی مشخصات نشر : مکتب ولی عصر: موسسه فرهنگی نشر سها، ۱۳۷۴.

مشخصات ظاهری : ۹۷۰ ص مصور (رنگی

شابک : بها:۶۵۰۰ریال ؛ بها:۶۵۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی موضوع : زیارتنامه عاشورا -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده : مقصودی کرمانشاهی فریبا، ۱۳۴۰ - ، خطاط

شناسه افزوده : زیارتنامه عاشورا. شرح رده بندی کنگره : BP۲۷۱/۶۰۲ /م ۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۵-۳۹۶۰

مقدمه

یا ولی العصر ادرکنی

پس از حمد و ستایش حضرت باریتعالی و درود بی منتهی بر حضرت خاتم النبیین و دوازده وصی گرامیش صلوات الله علیهم اجمعین چنین گوید :

این بنده حقیر سراپا تقصیر که مدتی بود در نظر داشتم که شرحی بر زیارت عاشورا بنویسم و ضمنا طوری باشد که در مجالس هفتگی خودم برای مردم هم گفته شود .

تا این ایام با سعادت که مولود حضرت رضا علیه آلاف التحیه و الثناء میباشد با استمداد از حضرت شروع بنوشتن اینمطالب نمودم ، امیدوارم از بحر مواج کرم آن بزرگوار و آباء و اجداد گرامش و سایر اولاد طاهرین آنحضرت چنانم که خود آن

بزرگواران نظر عنـایتی فرموده این زیـارت عاشورا را باتمام رسـد و چون اینمطالب در منبر برای مردم گفته میشود بایـد طوری باشـد که بصورت منبر درآمـده و مسـتمع را کسـل و نـاراحت نکنـد ، بنـابراین اگر در بین مطالب ذکر قصـص و حکایات و یا مواعظی را نمودیم خرده گیری از

ما نشود ، اگر چه این سبک با نوشتن کتاب مخالف است ولی ما بیشتر رعایت جنبه منبری را نمودیم .

سید احمد میرخانی

مجلس اول : فضیلت زیارت عاشورا

روایت اول

شیخ طوسی در کتاب مصباح المجتهد از محمد بن اسماعیل بن یزبع و او از صالح بن عقبه و او از پدرش و او از حضرت باقر (ع) روایت میکند که فرمود : هر کس حسین بن علی (ع) را در روز عاشورا - دهم محرم - زیارت کند و نزد قبر آنحضرت گریان شود روز قیامت خداوند را با ثواب دوهزار حج و دوهزار عمره و دوهزار جهاد ملاقات کند ، آنهم ثواب حج و عمره و جهادی که در خدمت رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشد .

راوی میگوید : عرض کردم فدایت شوم برای کسی که در شهر یا کشور دیگریست و نمی تواند در آنروز خود را به قبر آنحضرت برساند چه ثوابی خواهد بود ؟

حضرت فرمودند : اگر چنین باشد بصحرا یا بالای بام خانه خود رود و با سلام اشاره به سوی قبر آنحضرت کرده بر لعن قاتلان آنحضرت جدیت کند ، و بعد دو رکعت نماز بخواند و اینکار را هنگام برآمدن روز قبل از ظهر انجام دهد ، آنگاه هم خودش در مصیبت آنحضرت گریه کند و هم اگر ترسی نداشته باشد امر کند تا خانواده او نیز بر آنحضرت گریه کنند و در خانه اش مجلس مصیبتی برپا کرده و مصیبت حضرت سیدالشهداء را به یکدیگر تعزیت گویند . من ضامن میشوم کسی که این عمل را انجام دهد خداوند تمام آن ثوابها را به او

عنایت فرماید .

راوی عرض کرد چگونه یکدیگر را تعزیت بگوئیم ؟ فرمود بگوئید :

اعظم الله اجورنـا بمصابنـا بالحسـین علیه السـلام و جعلنا و ایاکم من الطالبین تباره مع ولیه الاءمام المهـدی من ال محمـد علیهم السلام .

یعنی خداوند اجر ما را به سوگواری بر حسـین علیه السلام بیفزاید و ما و شما را از خونخواهان او همراه با ولی خود امام مهدی آل محمد علیهم السلام قرار دهد .

آنگاه حضـرت فرمودنـد : اگر میتوانی آنروز از خانه بیرون مرو که روز نحسـی است و حاجت مؤ من برآورده نمی شود و اگر هم برآورده شود میمون و مبارک نخواهد بود .

هیچیک از شـما در آنروز چیزی در منزل ذخیره نکنـد که اگر چنین کرد برکت نخواهد داشت اگر کسـی این دسـتور را عمل کند ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد با رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای او خواهد نوشت و اجر و ثواب هر نبی و رسول و وصی و صدیق و شهیدی که از ابتدای خلقت دنیا تاکنون در راه خدا مرده یا شهید شده است خواهد داشت .

روایت دوم

صالـح بن عقبه و سـیف بن عمیره نقل میکننـد که علقمه بن محمد الخضـرمی گفت : به امام باقر (ع) عرض کردم دعایی بمن تعلیم فرمائید که اگر از نزدیک زیارت کردم بخوانم و دعایی که اگر از دور اشاره به سلام کردم بخوانم .

حضـرت فرمودنـد : ای علقمه هر گـاه تو اشـاره بسـلام نمودی و دو رکعت نماز را خوانـدی هنگام اشاره به آنحضـرت بعـد از تکبیر این قول

– زیارت عاشورا– را بگو پس اگر تو این زیارت را خوانـدی دعا کرده ای بآنچه که ملائکه زائر حسـین دعا میکنند و خداوند صد هزار هزار درجه برای تو مینویسد و مانند کسـی هستی که با امام حسـین علیه السـلام شهید شده و در درجات آنها شرکت کرده باشد و برای تو ثواب زیارت هر پیغمبر و رسول و هر زائری که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده نوشته شود .

بعـد از نقـل زیارت علقمه میگویـد : امام باقر علیه السـلام بمن فرمودنـد اگر بتوانی هر روز در خانه خود این زیارت را بخوانی تمام این ثوابها برای تو خواهد بود .

روایت سوم

روایت سوم

شیخ در مصـباح از محمد بن خالد طیالسـی و او از سیف بن عمیره نقل میکند که گفت پس از آنکه امام صادق علیه السلام از حیره به مدینه تشریف بردند با صفوان بن مهران و جمعی دیگر از اصحاب به نجف اشرف رفتیم . پس از آنکه زیارت امیرالمؤ منین علیه السـلام فارغ شدیم صـفوان خود را بطرف قبر حضـرت سیدالشهداء نمود و بما گفت از اینمکان آنحضرت را زیارت کنید که من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که از اینمکان آنحضرت را زیارت نمود .

آنگاه شروع بخواندن زیارت عاشورا کرد و بعد از نماز زیارت دعای علقمه را که پس از زیارت عاشورا میخوانند ، خواند .

سیف بن عمیره میگوید به صفوان گفتم وقتی علقمه بن محمد زیارت عاشورا را برای ما نقل کرد این دعا را نگفت .

صفوان گفت در خدمت امام صادق علیه السلام باینمکان آمدیم چون آنحضرت زیارت عاشورا

خواندند پس از خواندن دو رکعت نماز این دعا را هم خواندند . آنگاه حضرت بمن فرمودند : ای صفوان مواظب این زیارت و دعا باش و اینها را بخوان که من ضامن میشوم هر کس این زیارت و دعا را چه از دور و چه از نزدیک بخواند زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور گردد و سلامش بآنحضرت برسد و حاجت او از طرف خداوند برآورده شود و به هر مرتبه ای که بخواهد برسد . او را نومید برنگردانند . این صفوان من این زیارت را با این ضمان از پدرم یافتم و پدرم از پدرش علی بن الحسین علیه السلام با همین ضمان و او از امام حسین (ع) با همین ضمان از برادرش امام حسن علیه السلام با همین ضمان و امام حسن علیه السلام از پدرش امیرالمؤ منین علیه السلام با همین ضمان و امیرالمؤ منین از رسول خدا صلی الله علیه و آله با همین ضمان و رسول خدا (ص) از جبرئیل با همین ضمان و جبرئیل این زیارت را با همین ضمان از خدای عز و جل یافت و خدای عز و جل بذات خود قسم خورده است که هر کس حسین علیه السلام را با این زیارت از دور یا از نزدیک زیارت کرده و با این دعا ، دعا کند ، زیارت او را قبول میکنم و خواهش او را هر قدر که باشد می پذیرم و سؤ الش را عطا می کنم ، پس ناامید از طرف من بر نمیگردد بلکه مسرور و خوشحال ، با حاجت روا شده و فوز بهشت و

آزادی از آتش بر میگردد و شفاعت او را درباره هر کس غیر از دشمن اهلبیت قبول می کنم .

حقتعالی بذات خود قسم خورده و ما را گواه بر آن گرفته چنانکه ملائکه ملکوتش بر آن گواهند و جبرئیل گفت یا رسول الله خداوند مرا بسوی تو فرستاد سرور و بشارت بر تو و سرور و بشارت بر علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه خاندان تو باد تا روز قیامت . پس ای محمد سرور تو و سرور علی و فاطمه و حسن و حسین و امت و شیعه تو تا روز قیامت پاینده باد .

آنگاه صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام بمن فرمودند : هر وقت حاجتی برایت پیش آمد در هر مکانی که هستی زیارت این دعا را بخوان و حاجت خود را از خداوند بخواه که برآورده می شود و خداوند و رسول او خلف وعده نمی کنند .

محمد بن اسماعیل که شیخ طوسی زیارت عاشورا را از او نقل میکند از صلحای طایفه امامیه و از ثقات ایشانست . بسیار جلیل القدر و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده و زمان حضرت جوادالائمه را نیز درک نموده است . او و احمد بن حمزه بزیع ، در عداد و زراء بودند .

ثقه جلیل القدر علی بن نعمان که از اصحاب برجسته حضرت رضا علیه السلام است وصیت کرد که کتابهایش را به محمد بن اسماعیل بزیع بدهند و حضرت جواد علیه السلام کفنی برای این محمد فرستادند و محمد در فید که اسم منزلی در راه مکه است ، از دنیا رفت

.

و از جمله چیزهایی که دلالت بر جلالت محمد بن اسماعیل بزیع و اختصاصش رضا علیه السلام دارد اینست که سید مرتضی والد سید بحرالعلوم طباطبایی در شب ولادت سید بحرالعلوم خواب دید که حضرت رضا علیه السلام محمد بن اسماعیل را با شمعی فرستادند و محمد آن شمع را بر بام خانه والد بحرالعلوم روشن کرد و روشنایی آن بقدری بلند شد که انتهای آن بچشم نمیآمد .

شکی نیست که آن شمع علامه بحرالعلوم بود که دنیا را به علم و عمل خود روشن نمود . در جلالت قدر او همین که شیخ جعفر کاشف الغطاء رضوان الله علیه با آن فقاهت و ریاست و جلالت ، خاک نعلین او را به حنک عمامه خود پاک کند .

ملاقات سید بحرالعلوم با امام زمان به تواتر رسیده و مکرر کرامات با هراتی از ایشان ثقل شده است .

شیخ صاحب جواهر درباره ایشان میفرماید : صاحب الکرامات الباهره و المعجزات القاهره . در هر صورت محمد بن اسماعیل مرد ثقه ای بود و کتاب حجی نوشته که گویا از همان کتاب روایت میکند .

صالح بن عقبه راوی دوم سند زیارت است که محمد بن اسماعیل از او نقل میکند . علمای رجال صالح را شخص ثقه ای دانسته روایات او را قبول دارند . کتابی نوشته بود که محمد بن اسماعیل از آن کتاب نقل میکند .

بخاشی در رجال خود او را مدح نموده و شیخ در الفهرست او را ذکر کرده و میفرماید :

له کتاب و این نیز شهادت بر مذهب او دارد و زیر شیخ ملتزم بذکر

علمای امامیه است مگر آنجا که تصریح به خلاف کند .

تنها قـدحی که در مورد او شده از طرف علامه است که فرموده : کذاب غال لایلتفت الیه مجلس اول اسـتاد کل وحید بهبهانی فرموده انـد که این قـدح از ابن غضائری است زیرا این شـخص غالب روات را غالی میدانـد و نسـبت غلو به آنها میدهـد و این بجهت روایـاتی است که در مـدح اهلبیت نقـل میکننـد در زمـان مـا هم چنین است که اگر کسـی روایات مـدح اهلبیت را که متضـمن مقام بلند آنانست نقل کند او را مذمت میکنند و میگویند این اخبار ضـعیف است و لذا بسیاری از بی علمان هنوز زیر بار زیارت جامعه نمیروند چون مطالب آنرا نمی توانند درک کنند .

ای مگس عرصه سسیمرغ نه جولانگه تست

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

پدر صالح بن عقبه راوی سوم حدیث است . نام او قیس و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده است .

شیخ مفید و ابن شـهر آشوب کلیه اصـحاب امام صادق علیه السلام را توثیق کرده اند میدانیم حضرت چهار هزار شاگرد داشته اند که شـرح حال آنها و مجلس درس حضرت مفصلست به محل خودش رجوع شود ، بنابراین سند صحیح است و جای بحث نیست مطلب مهم اینست که شیخ طوسی چگونه از محمد بن اسماعیل روایت کرده ممکن است کتاب حج محمد بن اسماعیل نزد شیخ بوده و از کتاب او نقل کرده است و یا آنکه طریق شیخ به تصریح علامه و دیگران به محمد بن اسماعیل صحیح است بلکه حاجت به تاءمل هم ندارد چه شیخ از مفید

نقل میکنـد و مفید از صدوق از پدرش و او از احمد بن محمد بن عیسـی و او از محمد بن اسـماعیل که همه این طبقه از اکابر مشایخ امامیه میباشند .

سند روایت سوم

محمـد بن خالـد طیالسـی امامی مـذهب است و جمعی از ثقاب و بزرگان از او روایت نموده اند در کوفه ساکن و از اصـحاب موسـی بن جعفر علیه السـلام بوده است در سن نود و هفت سالگی از دنیا رفته و کتاب نوادری از برای او بوده است که روات از این کتاب نقل کرده اند .

سیف بن عمیره کوفی که محمـد بن خالـد از او روایت میکنـد ، این سـیف هم از ثقات و از اصـحاب امام صادق و موسـی بن جعفر علیهماالسلام بوده است . بخاشی و شیخ او را ثقه دانسته اند .

کتابی داشته که جماعتی از روات از آن کتاب حدیث نقل کرده اند .

ابن شهر آشوب او را واقفی (۱) دانسـته و معذلک توثیق او را هم نموده است . زیرا بسیاری از روات واقفی مذهب بودند ولی علماء علم رجال روایات آنها را قبول نموده اند .

چنانکه اخبار سایر فرق شیعه را نیز قبول کرده اند تا مادامی که مبانی دیگر ما مخالفتی نداشته باشد .

پس بنـابر اینکه سـیف بن عمیره ناقـل زیـارت عاشورا از واقفیه باشـد روایت او قبول است آنهم در باب زیارات که مخالفتی با مبانی دینی ندارد .

گذشـته از همه اینها اگر این سـیف بن عمیره را هم قبول نکنیم از طریق دیگر و سـند محکمتری زیارت عاشورا بما رسـیده که شرح آن را خواهیم داد

.

صفوان بن مهران اسدی کوفی که سیف بن عمیره ازو نقل میکند ، مکنی به ابومحمد و بسیار ثقه و جلیل القدر بوده است . از اصحاب امام صادق علیه السلام بود از آنحضرت روایت میکند چنانکه دعای علقمه را از آنحضرت نقل کرده است .

ایمان و اعتقاد خود را درباره ائمه علیهم السلام به امام صادق علیهم السلام عرضه داشت و حضرت هم به او فرمودند : رحمك الله

صفوان همان کسی است که شتران زیادی داشت و به جهت سفر حج به هارون الرشید کرایه داد . چون خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسید آنجناب فرمود :

ای صفوان هر چیزی از تو نیکو و جمیل است مگر یك چیز که آن کرایه دادن شتر به هارون است .

عرض کرد من برای سفر لهو و لعب و معصیت کرایه نداده ام بلکه برای راه مکه بوده است و خودم نیز کارگزار نیستم بلکه امر در دست غلامان من است .

خضرت فرمودند : کرایه از ایشان طلب نداری ؟ گفت چرا . فرمودند دوست نداری زنده باشند تا کرایه تو را بدهند ؟ گفت چرا . حضرت فرمودند : کسی که بقای ایشانرا دوست داشته باشد از ایشانست و کسی که از ایشان باشد با ایشان وارد آتش می شود .

صفوان بعلت فرمایش امام تمام شتران خود را فروخت ، هارون چون از فروش شتران مطلع شد به صفوان گفت : بخدا قسم اگر برای حسن صحبت تو نبود هر آینه تو را می کشتم .

این صفوان زیارت روز اربعین امام حسین علیه السلام و دعای علقمه

عاشورا و زیارت وارث را از حضـرت صادق علیه السلام روایت کرده است . مکرر حضرت صادق (ع) را از مدینه بکوفه برده و با آن حضرت به زیارت قبر امیرالمؤ منین علیه السلام نایل گشته است ، لذا بر قبر آنحضرت خوب مطلع بوده و کرارا بزیارت میرفته و نمازهای خود را نزد قبر آنحضرت میخوانده است .

فرع : فقهاء فرموده انـد اگر کسـی کاری برای ظالم بکنـد آن کار حرام نیست و مزد آن هم حرام نمیباشد گرچه هم کار و هم مزد آن مکروه است .

در صورتیکه فرمایش امام به صـفوان اینست که شتران خود را به هارون کرایه مـده تا در سـفر حج از آنها اسـتفاده کند . و نیز مرد دیگری خدمت امام صادق علیه السـلام آمده عرض کرد : گاهی روزی یکی از شـیعیان شما تنگ میشود و امر دنیا برایش شدت پیدا میکند بنی امیه او را دعوت میکنند که نهری بکند یا باغی اصلاح کند شما در این مورد چه میفرمائید ؟

حضـرت فرمودنـد : من که دوست نـدارم گره ای برای آنان بزنم یا سـر مشـکی را به جهت آنان ببنـدم اگر چه برای این عمل جزیی - آنچه بین مشـرق و مغرب عـالمست بمن بدهنـد . در روایت دیگری حضـرت صـادق علیه السـلام به یونس بن یعقوب فرمودند : در ساختمان مسجد هم به آنها کمک نکنید .

سؤ ال : این روایات با فرعی که از فقها نقل شده چگونه سازش دارد ؟

جواب : چون ائمه ما علیهم السلام در زمان خلفا بنی امیه و بنی عباس میزیستند و حق

آنها توسط این خلفاء غضب شده بود لذا فرمودند شتر بآنها کرایه ندهید ، برایشان مسجد نسازید و باغ و نهر آنها را اصلاح نکنید زیرا هر چه آنها قوی تر میشدند ائمه علیهم السلام بوده است که خلفاء ظلم و جور حق آنان را غصب مینمودند و لذا در روایت قبل حضرت فرمودند دوست ندارم گره ای برای آنان بزنم این لفظ دوست نداشتن دلالت بر حرمت ندارد آنهم در همه زمانها .

مردی از کتاب و نویسندگان بنی امیه که مال و ثروتی از دستگاه آنان بدست آورده بود خدمت امام صادق علیه السلام رسید و جریان مال و کار خود را خدمت حضرت عرض کرد .

حضرت فرمودند : اگر بنی امیه کسی را پیدا نمیکردند که بروات و حواله جات و مالیات و دفاتر آنها را بنویسید و غنایم را جمع آوری کند و در جنگها اعانت آنها را نماید و در نماز به آنها اقتدا کند هر آینه حق ما را غضب نمیکردند . (۲)

پی نوشتها

ص ۴۲ کتاب

۲)محمد بن احمد یحیی اشعری میگوید که با علی بن بلال در فید بر سر قبر محمد بن اسماعیل رفتیم ، علی بن بلال بمن گفت که صاحب این قبر از حضرت رضا علیه السلام برای من روایت کرد که فرمودند هر کس نزد قبر برادر مؤ من خود رود و دوستش را بر قبر گذارد و هفت مرتبه سوره انا انزلنا بخواند از فزع اکبر یعنی ترس بزرگ روز قیامت ایمن گردد .

در روایت دیگری آمده که رو به قبله بنشیند و این سوره را بخواند . البته چیزهایی که باعث

ایمنی از فزع اکبر میشود زیاد است که یکی از آنها دفن شدن در نجف اشرف میباشد .

این روایت مطلب بسیار مهمی را بما فهماند و آن اینکه محمد بن احمد اشعری با علی بن بلال از مدینه به زیارت قبر برادر مؤ من خود رفتند و برای او قرآن خواندند ولی ما مردم با اینکه قبر پدر و مادر و فامیل . دوستان در دسترسمان میباشد در ماه و سال هم بزیارت قبور آنها نمیرویم و یکی از علل گرفتاریهای زیاد و سختی زندگی ما همینست که مردگان خود را فراموش کرده ایم .

در هر صورت این ایمنی از فزع اکبر ممکن است برای خواننده قرآن باشد و ممکن است برای میت باشد چنانکه از بعضی روایات چنین ظاهر میشود .

مرحوم محدث قمی میگوید که من در مجموعه ای دیدم که شیخ شهید بزیارت قبر استاد خود فخرالمحققین فرزند آیت الله علامه رفت و فرمود از صاحب این قبر نقل می کنم که والد ماجدش به سند خود از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرد که هر که قبر برادر مؤ من خود را زیارت کند و نزد آن ، سوره قدر را بخواند و بگوید : اللهم جاف الارض عن جنوبهم و صاعد الیک ارواحهم وزدهم منک رضوانا و اسکن الیهم من رحمتک ما تصل به وحدتهم و تونس وحشتهم انک علی کل شی ء قدیر .

خواننده و میت از فزع اکبر ایمن شود .

سید بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع در اعمال روز پنجشنبه ذکر میکند که یکی از وظایف مردم اینست که نزد قبور مردگان

رونـد زیـارت کننـد باین نحو که رو به قبله بنشـینند و دست خود را بر قبر گـذارده بگوینـد : اللهم ارحم غربته وصل وحـدته و انس وحشته و امن روعته و اسکن الیه رحمه یستغنی بها عن رحمه من سواک والحقه بمن کان یتولاه .

سپس هفت مرتبه سوره انا انزلنا را بخواند .

در روایـت است که هر کس این عمـل را نزد قـبر مـؤ منی انجـام دهـد حقتعـالی ملکی نزد قـبر آن میت فرسـتد که خداونـد را عبـادت کنـد ثوابش را برای آن میت بنویسـند و چون روز قیامت مبعوث شود آن ملك با او باشـد و هر هول و ترسـی را از او دفع گرداند تا اینکه حقتعالی وی را داخل بهشت سازد .

۳)بـدیهی است اصول مـذهب ما امامیه و مقام بلنـد آل محمـد صـلوات الله علیهم اجمعین به این کلمات پایمال نشود و از مقام ارجمند آن بزرگواران چیزی کاسته نگردد . چه اگر باین حرفها و ایرادات پایمال شدنی بود تاکنون پایمال شده بود .

اشخاص بسیاری آمدند و کلماتی راجع به مقامات آل محمد گفتند و رفتند ولی دستشان بجائی نرسید اگر هم رسید دو روزی بود و استدامه نداشت .

چراغی را که ایزد برفروزد

هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

در زیارت رجبیه که در ماه رجب در مشاهد مشرفه خوانده میشود آمده است که :

انا ساملکم و املکم فیما الیکم التفویض و علیکم التعویض فبکم یخبر المهیض و یشفی المریض و عندکم ما ترذاد الارحام و ما تغیض .

یعنی از شما سؤ ال و آرزو می کنم آنچه را که خداوند بشما واگذارد و

تفویض کرده است از شـفاعت و اعانت در وقت مرگ و سائر شدائد تا فرسـتادن به بهشت زیرا شما قسیم النار و الجنه هستید .
شاعری درباره امیرالمؤ منین علیه السلام گفته است :

سرور شیعیانش بینی و افسوس اعدیش

دمی کور روی پل گوید خذی هذاذری هذا

و لذا به حارث همدانی فرمود : یا حار همدان من یمت یرنی الخ .

الیکم التفویض اشـاره به اینست که شـما میتوانیـد بمیرانیـد و زنـده کنیـد مثـل آن شـیر که نقش پرده بود و حضـرت رضا علیه السـلام امر فرمود آن مرد را نزد ماءمون خورد و از بین برد و یا مثل آن گاوی که موسـی بن جعفر علیه السـلام زنـده کرد و یا سـایر مرده هـایی که ائمه علیهم السـلام زنـده کردنـد که در نمونه معجزات آنها بسـیار زیاد است و کارهای دیگری که غیر از آنها کسی نمی تواند بکند .

و علیکم التعویض و عوض دادن یعنی حساب قیامت با شـماست هر کخه را بخواهیـد به بهشت میبریـد و هر که را بخواهیـد به جهنم ، در این باب وارد است که فردای قیامت هم راجع به حق الله و هم راجع به حق الناس از دوستانشان شفاعت میکننند .

این معنی هم ممکن است که خداونـد به واسـطه ولا یـت شـما عوض اعمـال مردم را میدهـد یعنی اعمال اشـخاص را به انـدازه معرفت و محبت اهلبیت اجر میدهنـد ، در زیـارت جامعه میخوانی : و بموالاتکم تقبل الطاعه المفترضه ، یعنی بولایت و دوستی شما طاعت فریضه خلق پذیرفته میشود فبکم یجبر المهیض یعنی به واسطه شما استخوان شکسته پیوند خورده و سالم می

گردد و سختیها رفع و دفع میشود .

و یشفی المریض و به واسطه شما مریض شفا مییابد .

و عندکم ما تزداد الارحام و ما تغیض و علم اینکه طفل در رحم مادر سالم میماند یا خیر ، سالم متولد شده و یا سقط میشود ، نزد شماست و این کنایه بعلم امام بما کان و بما یکون الی یوم القیامه عیاشی از حسین بن خلف روایت میکند که گفت از حضرت اباالحسن علیه السلام از قول خدای تعالی سئوال کردم که میفرماید :

و ما تسقط من ورقه الاـ یعلمها و لا حبه فی ظلمات الاءرض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین فرمود : ورقه سقط جنین است که قبل از رحم مادر میافتد و حبه یعنی طفلی که قبل از ولادت و بعد از دمیدن روح سقط میشود و بعد از دمیدن روح سقط میشود و رطب یعنی نطفه ای که خلقت او تمام نشده و یا بس یعنی طفلی که خلقت او کامل است و کتاب مبین عالم به تمام اینهاست .

در زیارت جامعه میخوانی : و خزان العلم . امامان خزینه های علوم الهی میباشند و در اخبار زیادی وارد شده که فرمودند : نحن خزان علم الله .

خداوند در سوره لقمان آیه ۲۷ میفرماید :

و لو ان فی الارض من شجره اقلام و البحر یمده من بعده سبعه ابحر ما نفدت کلمات الله

یعنی : و اگر هر درخت روی زمین در کف نویسندگان قلم شده و آب دریاها هفت بار برآید باز نگارش کلمات خداوند ناتمام بماند .

امام هادی علیه

السلام فرمودند : ما همان کلمات خداوندیم که فضایل ما فهمیده نمیشود و نهایت ندارد در احتجاج طبرسی آمده که یحیی بن اکثم معنی کلمات را از حضرت عسکری علیه السلام پرسید حضرت فرمودند :

نحن الکلمات التی لا تدرک فضائلنا و لا تستقصی .

بنابراین معلوم می شود غیر از خداوند کسی بمقام فضائل و مناقب آل محمد پی نخواهد برد .

۴)چگونگی پیدایش واقفیه : یکدسته از اصحاب امام کاظم علیه السلام در مکتب امام صادق (ع) تربیت شده بودند و بعد هم ملازم امام کاظم علیه السلام شدند ، بیش از ۳۵ سال در آنمحضر حاضر می شدند و امام آنها را به وکالت و نمایندگی خود باطراف میفرستاد تا هم مردم را باحکام شریعت هدایت نمایند و هم وجوهات شرعی از قبیل خمس و سهم امام و زکوه و صدقات دیگر و هدایا و تحفی که مردم میخواستند بدست امام برسد تحویل این نمایندگان و وکلا برگردد . برای مثال احمد بن اسحاق که وکیل حضرت عسکری علیه السلام و در قم بود به قدری ازین وجوه نزد وی جمع شد که از حضرت اجازه گرفت تا مسجدی بسازد و مسجد امام را در قم ساخت . از اینجا معلوم می شود که با پول وجوهات میتوان مسجد ساخت .

در زمان هارون که حضرت موسی بن جعفر به تقاضای هر یک از شهرها و کشورها وکیل و نماینده ی بآنجا اعزام میفرمود این نمایندگان با یک جنبش دینی و نیز با توسعه ممالک اسلامی مواجه شدند .

مورخین بر حسب اخبار ، تعداد آنها را تا چهارصد نفر نوشته

انـد .ماننـد زمان ما که مراجع بزرگ در هر شـهری وکیلی دارنـد که فتوای آنها را بمردم بگویـد و وجوهات را گرفته بمراکز علمی نزد مراجع بزرگ بفرستد عظمت مقام حضـرت موسـی بن جعفر علیه السـلام و توسـعه نفوذ آنحضـرت موجب شـد که هارون ازین نیرو و ثروتی که سـیل آسا بدربار حضـرت موسی بن جعفر (ع) میرسید متوحش شود زیرا هر چه خواست عوامل ارتباط مردم را با امام قطع کند یا تقلیل دهد نتوانست .

او از سال ۱۷۰ که بخلافت نشست تا سال ۱۷۹ که بمـدینه آمـد تا امام هفتم را دسـتگیر کنـد قریب نه یا ده سال با این جریان مماشات کرد تا بالاخره دید نمیتوان مردم را از حضـرت منصـرف ساخت ناچار آنحضـرت را در مدینه دستگیر نموده به بغداد آورد و زندانی کرد تا رابطه حضرت با مردم قطع شود .

در مدتی که حضرت در زندان بودند و تا هنگامی که بشهادت رسیدند جمعی از نمایندگان آنحضرت در معرض امتحان واقع شدند .

وجوهی که نزد بعضـی از آنهـا جمع شـده بود به قـدری زیـاد بود که طمع بر آنـان غـالب شـد و کم کم رابطه خود را از امـام بریدنـد و گفتنـد امـامت در وجود موسـی بن جعفر پایان پـذیرفت و پس از او کسـی امام نیست و راجع بمرگ وی هم گفتند مردن او کمال او بوده است .

اولین افرادی که این عقیـده را ظـاهر ساختنـد علی بن ابی حمزه بطـاینی و زیـاد بن مروان قنـدی و عثمان بن عیسـی بودنـد . به تدریج که افکار آنها شیوع یافت و تعدادشان زیاد شد

گفتند که امامت به موسی بن جعفر خاتمه یافته است .

مطلب مهم اینجاست که اگر اینها می گفتند امامت بحضرت موسی بن جعفر خاتمه یافته است پس چرا پولها را به صاحبانش ندادند و خودشان برداشتند ؟

مثلاـ نزد زیاد بن مروان هفتاد هزار دینار و نزد علی بن حمزه سی هزار دینار جمع شده بود و این وجوه در آنزمان پول زیادی بوده است .

یونس بن عبدالرحمن میگوید که من بمردم توجه میدادم که واقفیه بیربط میگویند : امام وقت شما حضرت رضا علیه السلام است باید به او رجوع کنید ، زیاد بن مروان و علی بن حمزه برای من پیغام فرستادند که سبب این کار تو چیست ؟ ما به تو ده هزار دینار میدهیم که ساکت شوی و مردم را بحضرت رضا علیه السلام معرفی نکنی .

گفتم این حدیث از ائمه علیهم السلام رسیده که :

اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یطهر علمه فان لم یفعل سلب نور الایمان و بنابر روایات دیگر فعلیه لعنت الله .

شیخ مفید در ارشاد میگوید زیاد بن مروان از خواص امام کاظم علیه السلام بوده و روایت نص امامت حضرت علی بن موسی را از او نقل کرده و گفتارش موثق و باورع و فقیه و شیعه پاکی بوده است اما یاللعجب که همین فرد در آخر کار فریب مال دنیا را خورد و همه فضائل خود را فدای مال و منال دنیا نمود و منکر امام شد و اموال حضرت موسی بن جعفر را مخفی و انکار کرد .

علامه مجلسی می نویسد که عثمان بن عیسی روالسی نماینده

امام در مصر و سی هزار دینار و پنج کنیز نزد وی بود . امام رضا علیه السلام برای او پیغام فرستادند که آنچه از پدرم نزد تست بفرست که من وارث آسمانی پدرم میباشم .

او جواب داد که پدرت نمرده و زنده و قائمست و هر که بگوید مرده مبطل دین است .

شیخ صدوق علت تمرکز اموال را در نزد ثقات روات چنین مینویسد که چون هارون بر امام هفتم سخت گرفت و تمام زندگی آنحضرت را تحت نظر داشت و بازرسان و جاسوسان به وی خبر میدادند که اموال زیادی برای موسی بن جعفر علیه السلام میآورند ، لذا حضرت که در مقام جمع مال دنیا نبود دستور فرمود این مال که حق سادات علوی بود نزد وکلای ایشان بماند که خود حضرت دستور دهند باشخاص مستحق برسانند و این سر را مکتوم بدارند تا درباریان هارون و دشمنان حضرت متوجه نشوند و نزد هارون سعایت ننمایند .

راجع به عقاید واقفیه از حضرت رضا علیه السلام پرسیدند . حضرت فرمودند : سبحان الله پیغمبر خدا که عقل اول بود از دنیا رفت چطور میشود که موسی بن جعفر علیه السلام نمرده باشد ، قسم بخدای عالم که موسی بن جعفر سلام الله علیه رحلت کرد . من اموال و ترکه او را بین برادران و خواهرانم تقسیم کرده و کنیزان او را شوهر دادم .

بعضی از واقفیه از عمل خود پشیمان شده ، توبه کردند و برگشتند از جمله احمد بن ابی بشر سراج که ده هزار دینار نزد او بود که گفت : چون موسی بن جعفر علیه

السلام رحلت نمود من این پول را به ورثه اش ندادم و گفتم امام نمرده است ولی اکنون این پولها را بگیرید و بحضرت رضا علیه السلام برسانید و مرا از آتش جهنم نجات دهید و بگوئید آنحضرت توبه مرا بپذیرند .

باری واقفیه فریب مال دنیا را خورده یک حقیقت آسمانی را انکار کردند و خلقی را از راه به در نمودند علی بن عبدالله زبیری نامه ای خدمت حضرت رضا علیه السلام نوشت که واقفیه در چه حالی هستند ؟ حضرت فرمودند آنکس که بر حضرت موسی بن جعفر واقف گردد از راه حق بدور افتاده و اگر در آنحال بمیرد جایش در جهنم است و آنجا بد جایگاهی است . فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام در مورد واقفیه نقل میکند که فرمودند آنها در سرگردانی و حیرانی زیست میکنند و در زندقه و کفر و بدکیشی خواهند مرد .

امام صادق علیه السلام فرمودند : شرورترین مردم آنهایی هستند که در امامت فرزندم موسی توقف نمایند نقل از فرقه ناجیه شیرازی راجع به واقفیه – ج ۲ صفحه ۲۰۷ .

مجلس دوم

توضیح

چون در چند روایتی که درباره خواندن زیارت عاشورا نقل شد اختلاف بنظر میرسد لذا علماء اعلام در کیفیت خواندن این زیارت چند احتمال داده اند .

احتمال اول

در روایت صالح بن عقبه است که به پشت بام خانه خود یا صحرا رود و با دست اشاره بطرف قبر آنحضرت کرده سلام بنماید و بعد از لعن بر قاتلان آن حضرت دو رکعت نماز بخواند .

در روایت علقمه دارد که حضرت فرمود این عمل را بعد از گفتن تکبیر انجام بده و علقمه از آنحضرت طلب دعا نمود و حضرت هم زیارت عاشورا را به وی تعلیم فرمودند . بنابراین معلوم میشود که طرز خواندن زیارت عاشورا باین نحو است که اول تکبیر بگوید و چون در زیارت دیگر دستور داده اند که قبل از زیارت صد تکبیر بگویند ، معلوم میشود که مراد از گفتن تکبیر صد مرتبه بوده است .

پس قبل از زیارت عاشورا صد مرتبه تکبیر بگوید و بعد از لعن و سلام دو رکعت نماز بخواند بعد زیارت عاشورا را خوانده و بعد از سجده آن دو رکعت نماز آخر آن را هم بخواند .

گر چه ممکنست که در روایت علقمه بگوئیم مراد از قول امام علیه السلام که فرمودند :

یا علقمه اذا انت صلیت الراکعین بعد ان تؤ می الیه بالسلام فقل الایماء الیه من بعد التکبیر هذا القول .

این باشد که در اشاره و ایماء به قبر همان زیارت عاشورا را خوانده شود . پس مراد از دو رکعت نماز اول همان دو رکعت

نماز آخر است که بعد از زیارت عاشورا خوانده میشود

.

یعنی بعد از تکبیر همان زیارت عاشورا را بخواند و بعد از لعن و سلام و اللهم حض و ذکر سجده دو رکعت نماز زیارت بخواند لکن طریقه اول بهتر و احوط است .

رفتن بصحرا و یا بام خانه از آداب زیارت است و نه جزو آن پس اگر بآن عمل نشود مانعی ندارد . ضمنا دانستیم ، دعایی که از علقمه از امام خواسته همان زیارت عاشورا است که حضرت به وی تعلیم فرمودند و این دعا علقمه که پس از زیارت عاشورا میخوانند مربوط به علقمه نیست بلکه راوی آن صفوان است و بدون جهت به علقمه نسبت داده شده است .

احتمال دوم

این است که زیارت و دعا ، با تمام اجزاء آن دو مرتبه خوانده شود . یکبار قبل از نماز و یکبار بعد از نماز . این احتمال را مرحوم مجلسی در بحارالانوار داده است و گویا و جهش این باشد که ایماء بعد از نمازء سابق دانسته است چه از حدیث استفاده میشود که در حال ایماء باید این زیارت را خواند .

احتمال سوم

احتمالیست که فاضل محدث شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب جنه الواقیه نقل نموده و حاصل آن اینست که اول بربام یا به صحرا رود و سلام بر آنحضرت نماید و قاتلان آنحضرت را لعن و نفرین کند و در این کار مبالغه نماید و بعد دو رکعت نماز کرده مشغول به نوحه شود و در خانه عزاداری برپا کند و دعای تعزیت – اعظم الله اجورنا الخ – به یکدیگر بگویند .

آنگاه صد مرتبه تکبیر گفته متوجه قبر شود ، زیارت را با دعای سجده آورد و بعد از دو رکعت نماز دعای صفوان را بخواند .

وجه این احتمال آنست که بین صدر و ذیل حدیث جمع کرده و کلام علقمه را حمل کرده بر اینکه بعد از زیارت از دور خواهش زیارت دیگری کرده است . نه اینکه دعایی برای زیارت خواسته باشد .

مبداء این توهم قول اوست که گفته : علمنی دعا ادعوا به ذلک الیوم . . .

احتمال چهارم

اینست که اول زیارت ششم از زیارت مطلقه امیرالمؤ منین علیه السلام که در تحفه الزائر مجلسی و مفاتیح محدث قمی مذکور است و شروع آن ، السلام علیك یا رسول الله است بخواند و یا زیارت دیگری از آنحضرت و یا لااقل سلامی به آن حضرت عرض کند . السلام علیك یا امیرالمؤ منین اگر زیارت ششم را خواند – که بهتر است همین زیارت خوانده شود – شش رکعت نماز زیارت پس از آن بجا آورد و اگر غیر زیارت ششم را خواند دو رکعت نماز زیارت بجا آورد و بعد تکبیر گفته زیارت عاشورا و آنگاه دو

رکعت نماز زیارت را بخواند و پس از آنهم دعای علقمه که همان دعای صفوان باشد بخواند .

باید دانست که بهترین طرز خواندن زیارت عاشورا همین قم است و وجه جمعی است بین تمام وجوه که رعایت احتیاط تمام در آن شده است . زیرا در روایت صفوان ذکر شد که چون بزیارت امیرالمؤ منین علیه السلام آمد همان زیارت ششم را خواند و بعد از تمام شدن زیارت روی خود را بطرف قبر امام حسین علیه السلام نمود و زیارت عاشورا را با نماز و دعای آن خواند و بعد گفت که با امام صادق علیه السلام اینجا آمدیم و حضرت اینگونه زیارت کرده و نماز و دعا خواندند و فرمودند که ای صفوان این زیارت را ضبط کن و این دعا را بخوان و همیشه حضرت امیرالمؤ منین و امام حسین علیه السلام را باین نحو زیارت کن که من ضامنم بر خدا هر که ایشان را چنین زیارت کند . الخ . . .

مؤ ید دیگر این وجه عبارتی از خود دعای بعد از زیارت عاشوراست که میفرماید :

. . . استودعکما الله و لاجعله الله اخر العهد منی الیکما انصرفت یا سیدی یا امیرالمؤ منین و مولای و انت یا ابا عبدالله یا سیدی و سلامی علیکما متصل ما اتصل اللیل و النهار واصل ذلک الیکما غیر محجوب عنکما . . .

فائده مقتضی ظاهر ادله آن است که تمام عمل در یک نشست بجا آورد و به طوری که در اثنای عمل هیچ فاصله ای نیفتد ولی ظاهرا بعضی کارها یا حرف زدن یا راه رفتن در

بین عمل ضرری ندارد چنانکه میتواند صد مرتبه لعن و سلام را بتدریج در روز بگوید .

نیز جایز است که زیارت عاشورا را در شب بخواند اگر چه در زیارت دارد که : اللهم ان هذا الیوم تبرکت به بنی امیه ولی اختصاص به روز ندارد زیرا در حدیث صفوان ذکر شد که حضرت فرمودند : اذا حدث لک حاجه الخ که فرمایش امام نص در عموم زمانست .

نیز اگر چه در خبر علقمه زیارت عاشورا اختصاص به روز عاشورا دارد ولی در خبر صفوان آمده که امام فرموده اگر بتوانی امام حسین علیه السلام را هر روز باین زیارت بخوانی بجا آورد که تمام این ثوابها برای تو خواهد بود . بلکه در عبارت کامل الزیاره آمده است که اگر بتوانی هر روز عمرت این زیارت را بخوان .

نیز برای برآمدن حاجات و امور مهم ، خواندن زیارت عاشورا بسیار مجرب است و در ذیل خبر صفوان فرمود هر گاه برای و حاجتی پیش آید این زیارت را بخوان به هر کجا که باشی و حاجت خود را از خداوند سئوال کن که برآورده میشود .

علماء برای برآمدن حاجات چهل روز پیاپی خواندن زیارت عاشورا را در ساعت معین بسیار مجرب دانسته اند ، گر چه در روایت چهل روز وارد نشده ولی تجربه اینمطلب را ثابت نموده است .

حکایت سید رشتی در موضوع زیارت عاشورا

محدث نوری در کتاب نجم ثاقب از تقی صالح سیداحمد فرزند سید هاشم رشتی ، تاجر ساکن رشت ، نقل میکند که گفت در سال هزار و دویست و هشتاد برای او اداء حج و زیارت خانه خدا از

رشت به تبریز آمـدم ، آنجـا در خانه یکی از تجار معروف بنام حاج صـفر علی منزل نمودم . چون قافله ای نبود متحیر بودم که چگونه سـفر را ادامه دهم تـا آنکه حـاج جبـار نامی که جلودار قافله و از سـده اصـفهان بود مال التجاره ای برداشت که بسوی طرابوزن (۳) حرکت کنـد منهم مـالی از او کرایه کردم و حرکت نمودم بمنزل اول که رسـیدیم سه نفر دیگر به تحریص حـاج صفر علی بمن ملحق شدند .

یکی حاج ملا باقر تبریزی حجه فروش و دیگری حاج سید حسین تاجر تبریزی و دیگری حاج علی بود .

پس باتفاق حرکت کردیم تا به ارزنه الروم (۴) رسیدیم و از آنجا طرابوزن شدیم . در یکی از منازل ما بین این دو شهر حاجی جبار جلودار نزد ما آمـد که این منزل که در پیش داریم مخوفست قـدری زودتر بار کنید که به همراه قافله باشـید چون در سایر منازل ما غالبا از قافله عقب بودیم ما تقریبا دو ساعت و نیم یا سه ساعت بصـبح مانده حرکت کردیم باندازه نیم یا سـه ربع از منزل دور شـده بودیم که هوا تاریک شـد و برف باریـدن گرفت بطوری که هر یک از رفقا سـر خود را پوشانـده و تند راندنـد هر چه کردم بآنهـا برسم ممکن نشـد تـا آنکه آنهـا رفتنـد و من تنهـا مانـدم . پس از اسب خود پیاده شـدم در کنار راه نشسـتم و چون مبلغ ششـصد تومان با خود داشتم مضطرب گشتم و تصمیم گرفتم که در همین مکان بمانم با آفتاب طلوع کند و سپس بمنزل قبلی مراجعت

کرده چند مستحفظ برادرم و به قافله ملحق شوم .

ناگاه در مقابل خود باغی دیـدم که در آن باغبانی بیل بـدست گرفته بر درختان میزد که برف آنها بریزد . پیش من آمـد و در فاصـله کمی ایسـتاد . فرمود تو کیستی ؟ عرض کردم رفقای من رفته اند و تنها در این بیابان مانده ام و راه را هم نمیدانم بزبان فارسی فرمود نماز شب بخوان تا راه را پیدا کنی .

من مشغول خواندن نماز شب شدم . بعد از فراغ از تهجد باز آمد و فرمود نرفتی ؟ گفتم بخدا قسم راه را نمیدانم فرمود زیارت جامعه بخوان . من جامعه را از حفظ نمیدانسـتم و الان هم از حفظ نـدارم ولی ایسـتادم و زیارت جامعه را از حفظ خوانـدم باز آمـد و فرمود نرفـتی ؟ بی اختیـار گریه ام گرفت و گفتم راه را نمیـدانم . فرمود زیـارت عـاشورا بخوان من عـاشورا را از حفظ نمیدانستم و تا کنون هم نیستم ولی در آنجا با لعن و سلام و دعای علقمه از حفظ خواندم .

باز آمـد و فرمود نرفتی گفتم نرفتم تا صـبح شـد ، فرمود من حالا تو را به قافله میرسانم رفت و بر الاغی سوار شد . بیل خود را بـدوش گرفت و فرمـود به ردیـف من بر الاـغ سـوار شو . سوار شـدم عنـان اسب خود را کشـیدم تمکین نکرد و حرکت ننمود فرمود جلوی اسب را به من بـده . دادم بیل را بـدوش چپ و عنان اسب را بدست راست گرفت و به راه افتاد و اسب در نهایت تمکین متابعت کرد پس

دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود :

شما چرا نماز شب نمی خوانید و سه مرتبه فرمود : نافله ، نافله ، نافله .

باز فرمود چرا عاشورا نمی خوانیـد ؟ عاشورا ، عاشورا ، عاشورا . بعد فرمود چرا جامعه نمی خوانید ؟ سه مرتبه فرمود : جامعه ، جـامعه ، جـامعه . در همـان حـال بمن فرمود اینها رفقای تو هسـتند که لب نهر آب فرود آمـده برای نماز صـبح مشـغول وضـو گرفتن هستند .

من از الاغ پیاده شـدم که سوار اسب خود شدم ، نتوانسـتم . او پیاده شد و بیل را در برف فرو برد ، مرا سوار اسب کرد و بسوی رفقا بر گردانید .

در آن هنگـام بخیـال افتـادم که این شـخص چه کسـی بـود که به زبـان فارسـی حرف میزد ؟ در صـورتیکه زبـانی جز ترکی و مـذهبی غالبـا جز عیسوی در آنحـدود یـافت نمی شـد . چگونه مرا با این سـرعت به رفقایم رسانیـد ؟ پس پشت سر خود نگاه کردم و احدی را ندیدم و اثری از او نیافتم و به رفقای خود ملحق شدم .

اگر چه نمی توان گفت که این شخص صد در صد حضرت ولی عصر علیه السلام بوده اند ولی مسلما از یاران آنحضرت بوده که گفته او هم مانند گفته امام خواهد بود .

حکایت حاج محمدعلی یزدی در زیارت عاشورا

محدث نوری در کتاب دارالسلام از ثقه الدین حاج محمدعلی یزدی که مرد فاضل صالحی در یزد بود حکایتی نقل میکند .

حاج محمدعلی دائما مشغول کارهای آخرتی خود بود و شبها در مقبره ای که جماعتی از صلحا در آن مدفونند

به سر میبرد این مقبره خارج شهر یزد بود که به مزار معروف است .

همسایه ای داشت که از کودکی با هم بودند و نزدیک معلم میرفتند تا آنکه بزرگ شدند و او شغل عشاری پیش گرفت پس از آنکه مرد او را نزدیک همان جایی که دوست صالح وی شبها در آن بیتوته می کرد دفن کردند .

یک ماهی از فوت او نگذشته بود که حاج محمدعلی او را در خواب دید که در هیئت نیکویی است نزد او رفت و گفت من مبداء و منتهای کار تو را میدانم . تو از کسانی نیستی که احتمال نیکی درباره او رود . شغل تو هم مقتضی عذاب سختی بود پس به کدام عملت به این مقام رسیدی ؟

گفت همین طور است که میگویی . من گرفتار عذاب سختی بودم تا دیروز که زوجه استاد اشرف آهنگر در اینمکان دفن کردند - اشاره به موضعی کرد که نزدیک به صد متر از او دور بود . در شب وفات او حضرت امام حسین (ع) سه مرتبه بزیارت وی آمدند و در مرتبه سوم امر فرمودند که عذاب ازین مقبره رفع شود و حالت ما نیکو شد و در وسعت و نعمت افتادیم .

از خواب بیدار شدم در حالیکه متحیر بودم آن شخص آهنگر را نمی شناختم در بازار آهنگران به جستجو پرداختم و او را پیدا کردم . پرسیدم آیا زوجه ای داشتی ؟ گفت آری داشتم ، دیروز فوت کرد و او را در فلان مکان همان موضع را نام برد دفن کردم . پرسیدم آیا بزیارت حضرت ابا

عبدالله علیه السلام رفته بود ؟ گفت : نه . گفتم ذکر مصائب او میکرد گفت نه . گفتم مجلس عزاداری داشت گفت نه . آنگاه پرسید چه میخواهی ؟ خواب خود را نقل کردم و گفت او فقط مواظبت بر زیارت عاشورا داشت .

کرامتی از زیارت عاشورا

آقای حاج سید احمد زنجانی در کتاب الکلام یجر الکلام از مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی نقل میکند که فرمود من و آقای آقامیرزا علی آقا ، آقازاده میرزای شیرازی و آقا سید محمود سنگلجی در سامرا شبی روی پشت بام در خدمت مرحوم آقای میرزا محمدتقی شیرازی درس میخواندیم در اثنا درس استاد بزرگ ما مرحوم آقای سیدمحمد فشارکی تشریف آوردند در حالیکه آثار گرفتگی و انقباض در بشره اش پیدا بود ، معلوم شد شنیدن خبر بروز و با در عراق ایشان را اینگونه منقلب کرده است . فرمود شما مرا مجتهد میدانید ؟ عرض کردیم بلی . فرمود عادل میدانید ؟ عرض کردیم بلی . فرمود من به تمام زن و مرد شیعه سامرا حکم میکنم که هر یک از ایشان یک فقره از زیارت عاشورا را به نیابت نرجس خاتون والده ما جد امام زمان سلام الله علیه بخوانند و آن مخدره را نزد فرزند بزرگوارش شفیع قرار دهند که آنحضرت از خداوند عالم بخواهد که خدا شیعیان مقیم سامرا را از این بلا نجات دهد . همینکه این حکم صادر گردید از ترس و بیم همه شیعیان مقیم سامرا حکم را اطاعت کرده زیارت عاشورا را به همان دستور خواندند در نتیجه یکنفر در سامرا تلف نشد در صورتیکه هر

روز حدود پانزده نفر از غیر شیعه تلف میشدند .

مجلس سوم : تاریخچه سلام

مقدمه

هر قوم و ملتی اسلام و آداب و رسومی داشته اند که هنگام ملاقات یکدیگر اجرا مینموده اند .

مثلا رسم ملت یهود این بود که با انگشت اشاره میکردند . ملت نصاری دست بر دهان میگذاردند چنانکه در اینزمان کلاه بر میدارند ، گبران و عجمهای سابق خم میشدند و تعظیم میکردند .

عرب قبل از اسلام کلمه حیاك الله را به کار میبرد یعنی خدا ترا زنده بدارد . در لسان العرب میگوید : اعراب زمان جاهلیت به یکدیگر تحیت میدادند ، که انعم صباحا یعنی صبح بخیر و یا می گفتند سلام علیکم و این سلام علامت مسالمت بود باین معنی که ما با هم جنگ نداریم اسلام دستور داد که افشاء سلام کنید .

سلام در قرآن

خداوند سلام را در قرآن از قول ابراهیم نقل کرده آنجا که با عمویش آزر گفتگو میکند که عمو بت پرستی نکن عمویش او را تهدید کرد که اگر دست از خدای خود بر نداری و به خدایان ما بی اعتنایی کنی و بر حرف خود بمانی تو را سنگسار کنم و گرنه سالها از من دور باش .

ابراهیم در جواب گفت سلام علیک ، سلام بر تو یعنی تو را وداع میکنم و چون آذر دانست که ابراهیم میرود از گفتار خود پشیمان شده و او را ایمن ساخت .

ابراهیم گفت : ساستغفر لک ربی انه کان بی حفیا . من از خدا بر تو آمرزش میطلبم او بسیار در حق من مهربان است .

این مطلب شاهد بر این است که رسم سلام از دین حنیف ابراهیم مثل حج و امثال آن

نزد عرب باقیمانده بود ، خداوند آن را سنت قرار داد که هر گاه دو نفر بهم میرسند سلام کنند .

در قرآن خطاب به پیغمبر می فرماید که به مؤ منین سلام فرماید :

و اذا جائک الذین یؤ منون بایاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمه ، هر گاه آنان که به آیات ما میگروند نزد تو آیند سلام بر شما باد پروردگارتان بر خویش رحمت نوشته است .

بلکه آن حضرت را امر به سلام بر همه می فرماید :

فاضفح عنهم و قل سلام فسوف تعلمون . (از حرف – ۸۹)

از گناهان آنان درگذر و سلام بگو چرا که خود ایشان بزودی عواقب کار خود را خواهند دانست .

نیز به مؤ منین امر به سلام می فرماید : یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستاءنسوا و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون) نور – ۲۷(

ای کسانیکه ایمان آورده اید بخانه هایی غیر از خانه خود داخل نشوید تا آنکه رخصت یافته داخل شوید و بر اهل آن خانه سلام کنید (این اجازه همراه با درود) برای (حسن معاشرت شما) بهتر است تا شاید شما پند بگیرید .

و اگر کسی در خانه نباشد امر فرموده که بر خود سلام کنند : فاذا ادخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیه من عندالله مبارکه طیبه (نور – ۶۱(

و هر وقت داخل خانه ای شوید(اگر کسی در آن خانه نباشد) بر خودتان سلام کنید که این تحیت برکتی نیکو از جانب خدا است .

خداوند سلام را تحیت خویش قرار داده و در مواردی از کلام

خود ذکر کرده است : سلام علی نوح فی العالمین ، سلام علی ابراهیم ، سلام علی موسی و هارون .

خداوند بر همه پیغمبران سلام نموده است : و سلام علی المرسلین .

ولی بر آل هیچ پیغمبری سلام نکرده مگر پیغمبر خاتم ، آنجا که فرمود : سلام علی آل یس .

چون این مسلم است که یس یکی از اسماء وجود مبارک پیغمبر است که در سوره یس میفرماید :

یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم .

پس آل یاسین آل پیغمبر می باشند .

چون خداوند بر پیغمبر سلام میکند وجود مبارک پیغمبر بر دیگران سبقت سلام میجوید پس لازمست که مؤ منین نیز در سلام کردن بر یکدیگر سبقت جویند زیرا اولی ترین مردم به خدا و رسول کسی است که ابتدا به سلام نماید .

بلکه وارد شده که بخیلترین مردم کسی است که از مسلمانی بگذرد و به او سلام نکند . سلام کردن به بچه های ممیز و نیز مساوات بین فقیر و غنی در سلام کردن مستحب است .

در اخبار وارد شده که اگر در سلام کردن بین فقیر و غنی فرق بگذارد خداوند روز قیامت از او در غضب باشد .

سلام مرد بر زن جایز است ولی مکروه است که به زن جوان سلام نماید .

در خبر است که مردی بر در خانه کسی ایستاده بود ، ملکی عبور میکرد ، سئوال کرد چرا اینجا ایستاده ای جواب داد برادر مؤ منی دارم که میخواهم باو سلام کنم ، ملک پرسید آیا بین تو و او خویشی هست و

یا حاجتی داری ؟ جواب داد نه . فقط برادر دینی منست و خواستم باو سلامی کرده باشم .

آن ملک گفت خداوند مرا نزد تو فرستاده و بر تو سلام میفرماید مرا زیارت کردی و رسیدگی نمودی بهشت را بر تو واجب کردم و ترا از غضب خود عفو و از آتش آزاد نمودم .

جواب سلام واجب است و باید بهتر جواب داد

اگر چه خود سلام مستحب است ولی جواب آن واجب است و باید بهتر جواب سلام بگویند ، خداوند می فرماید : و اذا حییتم بتحیه فحیوا باحسن منها اوردوها ان الله کان علی کل شی حسیبا . (نساء ۸۵) یعنی : هر گاه کسی شما را تحیت گفت و ستایش کرد شما نیز به تحیت و ستایشی مانند آن یا بهتر پاسخ دهید که خدا بحساب هر نیک و بدی کاملا خواهد رسید .

در تفسیر صافی از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکند که مردی بآن حضرت گفت : سلام علیک حضرت فرمودند : و علیک السلام و رحمه الله .

دیگری گفت : السلام علیک و رحمه الله .

حضرت فرمودند : علیک السلام و رحمه الله و برکاته .

دیگری گفت : السلام علیک و رحمه الله و برکاته .

حضرت فرمودند : و علیک .

آن مرد گفت : جواب مرا ناقص دادی . کلام خدا کجا رفته که : و اذا حییتم بتحیه فحیوا باحسن منها . حضرت فرمودند : تو چیز زائدی برای من باقی نگذاردی و من هم مثل سلام تو جواب دادم .

در کافی از حضرت باقر علیه السلام

روایت میکنـد که فرمود : امیرالمؤ منین علیه السـلام به قومی گـذر کرد و بر آنهـا سـلام نمود ، آنان در جواب گفتنـد : علیك السـلام و رحمه الله و برکاته و مغفرته و رضوانه . حضـرت فرمود : نسـبت به ما از آنچه ملائکه به پدرمان ابراهیم گفتند تجاوز نکنید .

این روایت اشـاره دارد به اینکه رسم سـلام تـام و کامل یعنی عبارت : السـلام علیك و رحمه الله و برکاته از راه و رسم ابراهیم گرفته شده و گفته قبلی ما را که تحیت به سلام از دین حنیف ابراهیم است تاءکید میکند .

سلام نکردن بر چند دسته

سلام نکردن بر چند دسته

با آنکه شـعار مسـلمانان سـلامست و اخبار زیادی در تاءکید آن وارد شده و فقهاء سـلام را مستحب مؤ کد دانسته اند معذلك دستور داده اند که به چند دسته نباید سلام کرد .

امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود : سزاوار نیست به شش طایفه از مردم سلام کنید .

۱ - یهود و نصاری .

۲ - کسانی که شطرنج بازی می کنند .

۳ - کسانی که خمر مینوشند .

۴ - کسانی که بربط و طنبور می نوازند .

۵ - کسانیکه سب مادرها ورد زبانشان باشد .

۶ - شاعرانی که زنهای محصنه را قذف کنند .

و در خبر دیگری رباخوار و متجاهر به فسق و کسی که صورت مجسمه میسازد و نیز مخنث را از آنها شمرده است .

پس شـخص مؤ من باید به اینگونه اشـخاص سـلام نکند ، مگر در حال ضـرورت و اگر کافر کتابی بر مسلمان سلام کرد و در جواب او علیکم یا علیك یا سلام

تنها بگوید مانند زمان ما که رسم شده میگویند سلام عرض میکنم و او هم در جواب میگوید سلام عزیزم . پس به کسانیکه نباید سلام کرد اینگونه سلام کردن عیبی ندارد .

و یا به قصد قرآن سلام کند ، زیرا سلام از کلمات قرآنی است ، و یا به آن دو ملکی که با او هستند سلام نماید و در موقع ضرورت مانند طیابت و نحو آن برای دعا کردن باو بگوید : بارك الله لك فی دنیاك . بر شخص نمازگزار هم نباید سلام کرد .

از بعضی از اخبار استفاده میشود که مستحب سواره بر پیاده و آنکه مرکب بهتر دارد بر آنکه مرکب پستتر دارد ، ایستاده بر نشسته ، جماعت کم بر جماعت زیاد و کوچك بر بزرگ سلام کند .

معلوم است که اینها مستحب در مستحب است ولی اگر عکس آن واقع شود از استحباب بیرون نمیرود .

فرع ۱

رد سلام دیگری در نماز واجب است گر چه سلام یا جواب آن به صیغه قرآن نباشد و اگر مخالفت کرد و جواب سلام را نداده به نماز ادامه داد نماز باطل نیست گر چه بعضی باطل دانسته اند .

فرع ۲

رد سلام در نماز باید مثل سلام باشد پس اگر کسی بگوید سلام علیکم واجب است که در جواب آن بگوید سلام علیکم و جواب دیگری مانند : السلام علیکم یا سلام علیك نگوید : مگر آنکه در جواب قصد قرآنی کند .

فرع ۳

اگر کسی به غلط به او سلام کرد واجبست که جواب آن را صحیح بگوید و بهتر قصد دعا و قرآنست .

فرع ۴

اگر سلام کننده سلام بدون علیکم بگوید در جواب یا سلام گفته و علیکم را تقدیر بگیرد و یا سلام علیکم بگوید و دومی به قصد دعا یا قرآن بهتر است .

فرع ۵

جواب سلام واجب فوری است و اگر عصیانا یانسیانا تاءخیر کرد و دیگر واجب نیست .

واجبست که جواب سلام را به سلام کننده بشنواند و اگر کسی بسخریه یا مزاح سلام کند جواب آن واجب نیست .

سلام بر پیغمبر و ائمه طاهرین

سلام و صلوات فرستادن بر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله مستحب است و فضیلت بسیار دارد کسی که بر آنحضرت سلام و صلوات فرستد ملکی موکل جواب سلام او را میگوید و بعد به آنحضرت خبر میدهد که فلان شخص بشما سلام نمود ، پس آنحضرت میفرماید : و علیه السلام .

در تحفه الزائر مجلسی از امام سجاد علیه السلام روایت میکند که پیغمبر خدا (ص) فرمودند که هر کس بعد از مرگ من قبر مرا زیارت کند چنانست که در حیات من بسوی من هجرت کرده باشد و اگر نتواند از دور به من سلام کند بمن میرسد .

نیز به سند معتبر روایت میکند از شخصی که بخدمت حضرت زهرا سلام الله علیها رفت حضرت از او پرسید از برای چه آمده ای ؟ گفت از برای طلب برکت و ثواب .

فرمود : پدرم صلی الله علیه و آله بمن خبر داد که هر کس سه روز بر او و بر من سلام کند حقتعالی بهشت را بر او واجب گرداند .

آن شخص عرض کرد اینمطلب در حیات آنحضرت و شما میباشد . حضرت فرمود : چه در حیات و چه در ممات .

رسول خدا (ص) فرمود : هر کس در هر کجا بر من سلام کند بمن میرسد .

ابن ابی نصر خدمت حضرت

رضا علیه السلام عرض کرد که بعد از نماز چگونه سلام و صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله باید فرستاد ؟ حضرت فرمود که میگویی ؟

السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته السلام علیک یا محمد بن عبدالله السلام علیک یا خیره السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوه الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبدالله و اشهد انک قدنصحت لامتک وجاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی اتیک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ماجزی نبیا امته اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ماصلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید .

و در روایت معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر کس بخواهد قبر حضرت رسول و قبر امیرالمؤ منین و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین و قبرهای حجت های خدا صلوات الله علیهم اجمعین را زیارت کند و در شهر خود باشد ، روز جمعه غسل کند و جامه پاکیزه بپوشد و به صحرا رود ، پس چهار رکعت نماز بخواند با هر سوره ای که میتواند پس به طرف قبله بایستد و بگوید :

السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته السلام علیک ایها النبی المرسل و الوصی المرتضی والسیده الزهرا و السبطان المجتبان و الاولاد و الاعلام و الامناء المنتجبون جئت انقطاعا الیکم و الی ابائکم و ولدکم الخلف علی برکه الخلق فقلبی و نصرتی لکم معده حتی یحکم الله لدینه فمعکم معکم لا مع عدوکم انی لمن القائلین بفضلکم

مقر برجعتکم لا انکر لله قدره و لا ازعم الا ما شاء الله سبحان الله ذی الملک و الملکوت یسبح الله باسمائه جمیع خلقه و السلام علی ازواجکم و اجسادکم و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته .

در روایت دیگر است که این زیارت را بر بام خانه خود بکن مرحوم مجلسی میفرماید : خواندن این گونه زیارات در صحرا یا بام خانه البته بهتر است اما اگر میسر نشود و در هر محلی که باشد و زیارت کند عیبی ندارد .

معنی اسلام

سلام در لغت بمعنای متعددی آمده که اصل در آنها بمعنی سلامتی و یکی از اسماء الهی است چه حقتعالی خلق را از بلایا و آفات و شرور و نقایص حفظ میکند پس مراد از سلام سلامتی و آسایش است و لفظ علی در علیک مفید شمول و احاطه میباشد .

بنابراین کسی که از دور یا نزدیک به امام سلام میکند باید متوجه باشد که هیچ آزار و صدمه ای از ناحیه او به امام نرسد ، نه در هنگام سلام و نه بعد از آن .

و چون معلومست که حضرت ائمه علیهم السلام غرضشان جز هدایت مردم و بندگی خدا و ترک نافرمانی او چیز دیگری نیست البته از معصیت کردن مردم و اینکه از اوامر و نواهی الهی تخلف کنند ناراحت و متاءذی خواهند شد .

آگاهی پیغمبر و امام از اعمال ما

علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت میکند که حضرت فرمود : اعمال بندگان در هر صبح به رسول خدا عرض میشود ، چه نیکان آنها و چه بدان آنها پس حذر کنید و شرم نمائید که عمل قبیح شما خدمت پیغمبر عرضه شود .

در تفسیر قول خدای تعالی : و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤ منون . (توبه - ۱۰۵)

امام صادق علیه السلام فرمود که مراد از مؤ منان مائیم .

بنابراین فرمایش ، تمام اعمال نیک و بد ما را خدا و رسول و ائمه طاهرین می بینند و از خوب آن خوشحال و از بد آن ناراحت می شوند . دلیل بر اینمطلب روایتی است که علامه مجلسی از امام صادق علیه السلام نقل

میکند که آنحضرت باصحاب خود فرمودند که چرا رسول خدا از خود آزرده میکنید ، یکی از ایشان گفت فدایت شوم چگونه آنحضرت را آزرده می کنیم ؟ فرمود : مگر نمیدانید که اعمال شما خدمت آنحضرت عرض میشود و چون گناه و معصیتی در نامه عمل شما ملاحظه فرماید آزرده میگردد ، پس آنحضرت را با معصیت آزرده نکنید ، بلکه با اعمال صالح خود آنجناب را خوشحال نمائید .

علامه مجلسی در بحار ۱۶ از داود رقی نقل میکند که خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم ناگاه آنحضرت بمن فرمودند ای داود اعمال شما روز پنجشنبه بر من عرضه شد صله رحم تو نسبت به پسرعمویت - فلانی - را دیدم و از این کار تو مسرور شدم و میدانم که اینکار تو زودتر اجل او را میرساند و عمرش را تمام میکند .

داود گفت : من پسرعمویی داشتم بدسیرت که ناصبی و دشمن خاندان نبوت بود از او و همسرش صدمه زیادی بمن رسیده بود شنیدم از نظر معیشت وضع زندگانی او آشفته است و در سختی زندگانی میگذراند قبل از آنکه عازم مکه شوم مقداری از اموال خود را به جهت مخارج آنها فرستادم ، وقتی وارد مدینه شدم و حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب گشتم آن حضرت از صله رحم من خبر دادند .

حیات و ممات پیغمبر برای امت خیر است

شیخ طوسی در مجالس و نیز در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت میکند که حضرتش فرمود روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان جمعی از صحابه نشسته بود ، فرمود که بودن من در میان شما

خیر است چنانکه مفارقت من هم برایتان خیر است .

جابر انصاری برخاست و عرض کرد یابن رسول الله خیر بودن شما در میان ما معلومست ولی مفارقت شما چگونه برای ما خیر میباشد ؟

حضرت فرمودند : بودن من میان شما خیر است زیرا خدای تعالی میفرماید : ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم .

اما خیر من در مفارقت به جهت آنست که اعمال شما در هر دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می شود اگر عمل نیکی از شماها ببینم خوشحال می شوم و حمد خدا را می کنم و اگر عمل بدی ببینم برای شما طلب آمرزش میکنم .

بلکه اعمال هر مؤ من و کافری را در موقع و دفن شدن بر پیغمبر و امام عرضه میدارند . چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود : هر کافر و مؤ منی که بمیرد و در موقع دفن و گذاردن در قبر اعمالش بر پیغمبر و امیرالمؤ منین و یک یک ائمه معصومین علیهم السلام عرضه میشود تا برسد حضور حضرت حجت روحی فداه بلکه مهمتر اینکه پیغمبر و امام از وضع آتیه ما هم باخبرند که آیا سعید و خوش عاقبت از دنیا میرویم یا بر عکس .

روزی که انسان از رحم مادر پا بعرصه دنیا میگذارد تمام سرگذشت زندگانی او از فقر و غناء صحت و مرض سعادت و شقاوت و کفر و ایمان بر پیشانی او نوشته شده و تنها کسی که میتواند آن خط را بخواند و از وضع آتیه او باخبر شود پیغمبر و امامان میباشند .

چنانکه جناب امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود :

كان رسول الله المتوسم و انا من بعده و الائمه من بعدی هم المتوسمون .

پیغمبر که مکتب نرفته و امی بود خط پیشانی مردم را میخواند ، من این علم را از پیغمبر تعلیم گرفتم . به اولاد خود آموختم ، این علم نزد هیچکس نیست و منحصر به ما اهلبیت است .

خداوند میفرماید : ان فی ذلک لایات للمتوسمین . (حجر - آیه ۷۵)

در هلاک قوم لوط از سوی ما نشانه هایی است برای عبرت صاحبان توسم و فراست که به فطانت بنگرند و حقیقت آنرا به سمات و علامات آن بشناسند و به تفکر از آن عبرت گیرند .

فراست از صفات مؤ منانست چنانکه در حدیث است : اتقوا من فراسته المؤ من فانه ینظر بنورالله .

و نیز فرمود : ان الله عبادا یعرفون الناس بالتوسم . و بعد آیه فوق را تلاوت فرمود .

امام صادق علیه السلام فرمود : نحن المتوسمون و نیز آنحضرت فرمود که : انها لبسبیل مقیم . یعنی امامت هرگز از ما بیرون نرود .

منظور حضرت اینست که امام همیشه در بین مردم خواهد بود و او متوسم مردم میباشد که حقیقت مردم بر او آشکار است .

در بصائرالدرجات است که امام باقر علیه السلام فرمود : هیچ مخلوقی نیست مگر آنکه ما بین دو چشم او نوشته شده که مؤ من است یا کافر و این کتابت از شما پنهانست ولی از ائمه آل محمد علیهم السلام محجوب و پنهان نیست .

پس احدی بر امامان داخل نمی شود مگر آنکه او را به آن کتابت می شناسند که مؤ

من است یا کافر ، بعد این آیه را تلاوت فرمودند : ان فی ذلک الایات للمتوسمین انهالبسبیل مقیم (هجر ۷۵)

در کمال الدین از حضرت صادق علیه السلام ماثور است که هر گاه حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید احدی از خلق پیش وی نخواهد ایستاد مگر آنکه حضرت می شناسد که او صالح یا طالح است .

آن حضرت سبیل مقیم و آیات متوسمان در آنحضرت است ، این علم از مختصات پیغمبر و آل اوست و لذا فرمودند که ما این علم را بمردم نمی آموزیم زیرا از اسرار است .

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

سر حق را توان آموختن

که ز گفتن لب تواند دوختن

لیس مخلوق الا و بین عینیه مکتوب انه مؤ من او کافر و ذلک محجوب عنکم و لیس محجوب عنا .

این علم توسم و تفرس غیر از علم جفر و رمل و نجوم و قیافه شناسی است ، گویا این همان علمی است که علی علیه السلام فرمود : ان هیهنا لعلما جمالو وجدت له حمله الخ ، در سینه من علمیست که نمی توانم برای کسی نقل کنم زیرا ظرفیت تحملش را ندارند و مرا تکفیر کرده میکشند .

بالجمله امامان ما هر کس را که میدیدند می شناختند که چه کاره و صاحب چه عملی است .

لکن مانند کسی که از هیچ چیز خبر ندارد ساکت و صامت بودند ، مثل آنکه شما ببینید کسی مشغول عمل قبیحی است اما هیچ به روی خود نیاورید و بروزش ندهید .

امامان نیز که از جمیع اعمال مردم از گذشته و آینده

باخبرنـد که چه کرده و چه کرده و چه خواهند کرد به جهت نظم امور زندگانی مردم و برای آنکه پرده دری نکرده باشـند در ظاهر تجاهل مینمودند .

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

در بحار نقل میکنـد که در بدو خلافت امیرالمؤ منین علیه السـلام که مردم برای بیعت کردن و تهنیت گفتن از اطراف بخدمت آنحضـرت میآمدند ده نفر برای عتبه بوسی آنحضرت از مصر به کوفه آمدند ، در آن وقت حاکم مصر محمد بن ابی بکر بود . عریضه ای خدمت آنحضـرت فرسـتاده اسم آن ده نفر را نوشـته بود که اینها را از مصـر فرسـتادم تا بخدمت شـما بیایند و بیعت کنند چه اینها از رؤ سا و بزرگان قوم هستند .

ابن ملجم ده نفر بود ، چون حضـرت نامه را خواند به اسم وی که رسید نگاهی کرده فرمود : ابن ملجم تویی ؟ عرض کرد بلی . فرمود : لعن الله عبـدالرحمن بن ملجم . عرض کرد فـدایت شوم انـا والله لاحبک یعنی بخـدا قسم من شـما را دوست میـدارم . حضـرت فرمود تو مرا دوست نمیداری و دروغ میگویی تا سه مرتبه این گفتگو رد و بدل شد تا اینکه ابن ملجم خورد من تو را دوست میدارم حضرت تکذیبش فرده و مؤ کد به قسم فرمود .

حضـرت چوبی در دسـتش بود که سـر آنرا بر زمین میزد و خط میکشید ، فرمود بنشین ، مدتی بصورت آن ملعون نگاه کرد تا اینکه فرمود از تو سئوالی میکنم راستش را بگو ، آیا در ایامی که

کودک بودی و با اطفال بازی میکردی ، هر وقت تو را میدیدند نمی گفتند که : جاء ابن راعی الکلاب ، پسر چراننده سگها آمد ، آیا چنین چیزی نبود ؟ عرض کرد بلی چنین بود . حضرت فرمود چون بزرگ شدی آیا مادرت نگفت که حمل تو در ایام حیض بود ؟ ابن ملجم سر پیش انداخته خاموش ماند ، بعد عرض کرد بلی ، سپس حضرت به همگی آنها اسب و خلعت و انعام داده مرخص نمود که بمنزل رفته و رفع خستگی کنند . وقتی آن ده نفر از خدمت حضرت مرخص شدند آنحضرت ابن ملجم را بمردم نشان دادند و فرمودند هر کس میخواهد به قاتل من نظر کند این مرد خبیث را ببیند .

مالك اشتر برخاست شمشیر کشید و عرض کرد فدایت شوم این سگ چه لیاقت و عرضه ای دارد نسبت بشمائی ادبی کند . اجازه فرمائید تا او را بکشم .

حضرت فرمودند : خدا ترا رحمت کند ، شمشیرت را غلاف کن که قصاص پیش از جنایت جایز نیست که از او تقصیری ظاهر نشده است ، ولی من از باب علم توسم و تفرس خبر دادم که در علم حقتعالی گذشته که او قاتل من باشد .

قطب راوندی از جعفر بن شریف جرجانی نقل میکند که گفت در سالی که بزیارت حج مشرف میشدم در سر من رای خدمت امام حسن عسکری مشرف شدم مقداری از اهوال شیعیان نزد من بود که میخواستم آنها را به امام برسانم ، با خود فکر کردم که از حضرت بپرسم اموال را به چه کسی بدهم

قبل از آنکه من تکلم کنم فرمودند : آنچه با توست بمبارک خادم من بده چنین کردم و باز گشتم و گفتم که شیعیان شما در جرجان سلام خدمت شما میرسانند حضرت فرمودند : مگر بعد از فراغ از حج به جرجان باز نمیگردی گفتم چرا فرمودند : از امروز تا ۱۷۰ روز دیگر به جرجان بر میگردی و روز جمعه سوم ربیع الثانی ، اول روز بمردم اعلام کن که من آخر همانروز به جرجان خواهم آمد و چون وارد جرجان شوی خداوند پسری به پسر تو عنایت فرموده که بزودی او را به حد کمال برساند و از اولیاء ما باشد - تا آخر حدیث - هر کس مایل باشد به منتهی الامال محدث قمی در معجزات حضرت امام حسن عسکری مراجعه نماید . مقصود ما از نقل این روایت آنست که حضرت عسکری علیه السلام میداند طفلی که هنوز بدنیا نیامده سالهای بعد از دوستان و موالیان آن خانواده خواهد شد و اینمطلب را به جدش جعفر بن شریف جرجانی خبر میدهد .

در همان کتاب منتهی الامال در معجزات امام علی النقی علیه السلام از یوسف بن یعقوب نصرانی نقل میکند که وقتی خدمت امام رسید حضرت به او فرمود تو اسلام نخواهی آورد ولی فلان پسر تو مسلمان میشود و از شیعیان ماست . روایت مفصل است به آنجا رجوع شود .

بنابراین مسلم است که امام از گذشته و آینده ما با اطلاع است و بر کوچکترین اعمال و کردار افراد مردم آگاه خواهد بود .

و چون گفتیم که سلام بمعنی ایمنی است یعنی که هیچ شر و ضرری

به تو نخواهد رسـید و تو از ناحیه من در امن و امانی پس کسـی که به امام سـلام میکند باید متوجه باشد که آزار و آسـیبی از گناهان او به امام نرسـد و چون گفتیم که امام از همه اعمال ما آگاه است پس از اعمال زشت و اخلاق رذیله ما از قبیل حرص و کبر و ریـا و عجب و بخـل و حب و جاه و حسب مال و امثال اینها متاءذی خواهـد شـد و بعیـد نیست که فرمایش پیغمبر که فرمود : مـا اوذی نبی مثـل مـا اوذیت . اشاره باین معنی باشـد که در هیـچ امتی گناهی به بزرگی گناهی چون غضب خلافت و ایذاء فاطمه سـلام الله علیها و قتل حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام و سایر بلاهایی که بر ائمه علیهم السلام وارد کردند انجام نگرفت پس هیچ پیغمبری مثل این پیغمبر اذیت نشد .

پی نوشتها

ص ۸۸ کتاب

۱)مریم - ۴۴

۲)شطرنج از باب مثالست و الا خصوصیتی ندارد ، پس همه نوع قمار را شامل میشود ، خواه برد و باخت در آن باشد یا نباشد . (اینمطالب بطور مفصل در کتاب آیات الاحکام از همین نویسنده آمده است .)

مراد از این دو ، آلات مخصوصی نیست که سابقا رسم بوده و در مجالس طرب مینواختند بلکه آلت غنا و ساز و آواز هر زمان را شامل میشود . مثلا در زمان ما بربط و طنبور منسوخ شده و بجای آن وسایل دیگری متداول گشته است .

به زنهای شوهردار نسبت ناروا دهند .

لغت مخنث به ضم میم و فتح خاء و نون مشدد ، مردی را گویند

که حالات و اطوار زنان را از خود بروز دهد .

(و اشهد انک محمد بن عبدالله) از مفاتیح میباشد .

متن اصلی زیارت تحفه الزائر .

مجلس چهارم : السلام علیک یا ابا عبدالله

ترجمه

سلام بر تو باد ای ابا عبدالله

شرح لفظ ابا عبدالله

ابا عبدالله کنیه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیهماالسلام میباشد و کنیه بمعنی نام بردن چیزی به کنایه و اشاره است . باین جهت است که بصریها ضمیر را کنایه نامیدند زیرا اسمی ذکر نمی شود ، مانند : ضربته که چون نمیخواهد اسم زده شده برده شود ، لذا به اشاره و کنایه متوصل به ها ضمیر می شود و گاهی نیز به اسم پدر یا مادر یا فرزند لفظ اب و ام و ابن زیاد نمایند ، چون ابوعمرو ، ابن عباس ، ام معبد و ام کلثوم . (۵)

سید و شریف : اینکه اشخاص را با کنیه یا لقب ذکر میکردند به علت احترام و بزرگداشت طرف بود . چون گفتن اسم باعث کوچک کردن اشخاص میگردید .

لذا در زمان سابق به اولاد امام حسن مجتبی و امام حسین علیهماالسلام شریف میگفتند چنانکه به علم الهدی و برادرش که از اولاد حسین بن علی علیه السلام بودند شریف مرتضی و شریف رضی میگفتند این موضوع شایع بود تا در سال ۹۳۱ هجری که محمد بن برکات به تولیت مکه معین شد ، لقب شریف را به اولاد حضرت امام حسن و لقب سید را به اولاد امام حسین علیهماالسلام تخصیص داد و شرفا مکه را باین جهت شریف میگفتند که از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام بودند که آخر آن ها شریف حسین بود که بعد از غلبه عبدالعزیز بن سعود ، پدر ابن سعود پادشاه حجاز و نجد از مکه به جزیره قبرس مهاجرت نمود ، اما هنوز هم در حجاز اولاد

امام حسن علیه السلام را شریف خطاب میکنند .

لفظ شریف در ایران شیوع و امتیازی نیافت بلکه اولاد امام حسن و امام حسین علیهماالسلام هر دو او را سید خطاب میکنند .

نامگذاری ابا عبدالله

کنیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام را جد بزرگوارش پیغمبر خدا برای آنحضرت قرار داد چون آنحضرت مطابق آیه : و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ، هر چه بگوید وحی از طرف خداست میتوان گفت که این کنیه هم از طرف خداوند است .

شیخ طوسی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که چون حضرت حسین علیه السلام متولد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسماء بنت عمیس فرمودند بچه مرا بیاور . اسماء آنحضرت را در جامه سپیدی پیچیده خدمت رسول خدا (ص) آورد حضرتش او را در دامن گذاشت . اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ او فرمود ، در همان هنگام جبرئیل نازل شده گفت : حقتعالی تو را سلام میرساند و میفرماید که چون علی نسبت به تو بمنزله هارون نسبت به موسی است . پس او را به اسم پسر کوچک هارون که شبیر است نام کن و چون لغت تو عربی است او را حسین بخوان پس حضرت رسول او را بوسید و گریست و فرمود که ترا مصیبتی عظیم در پیش است خداوند کشنده ترا لعنت کند و آنگاه فرمود اسماء این خبر را به فاطمه نگو .

اسماء میگوید چون روز هفتم شد پیغمبر فرمودند فرزند مرا بیاور چون او را به نزد آنحضرت بردم گوسفند سفید و سیاهی برای آنحضرت

عقیقه کرد ، یک رانش را به قابله داد و سرش را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدق کرد و خلوق بر سرش مالید و او را در دامان خود گذاشت و فرمود : ای ابا عبدالله کشته شدن تو بر من بسیار گرانست و آنگاه بسیار گریست .

گفتم پدر و مادرم فدای تو باد این چه خبریست که از روز اول ولادت گفتی و امروز نیز میفرمائی حضرت فرمود : که بر این فرزند دلبند خود میگریم که گروهی کافر ستمکار از بنی امیه او را خواهند کشت خداوند شفاعت مرا بایشان نرساند .

مردی او را می کشد که رخنه در دین خواهد کرد و بخدای بزرگ کافر خواهد شد . آنگاه فرمود : خداوندا من در حق این فرزند از تو سؤ ال میکنم آنچه را که ابراهیم در حق ذریه خود سئوال کرد .

خداوندا تو دوست دار ایشان را و دوست بدار هر که ایشان را دوست میدارد و لعنت کن هر که ایشان را دشمن میدارد و لعنتی چنان که زمین و آسمان پر شود .

دانستیم که اسم امام حسین و کنیه اش از طرف خدا بوده و هر دو آنها در اول تولد نهاده شده است .

علل نامگذاری ابا عبدالله

توضیح

ابا عبدالله بمعنی پدر بندگان خداست و علت و جهت اینکه آنحضرت پدر بندگان خدا شد چند چیز است که ذیلا ذکر مینمائیم .

علت اول

این مسلم است که اول چیزی را که خدای تعالی خلق فرمود نور وجود مبارک محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بود که خودش فرمود : اول ما خلق الله نوری ، و آن روایاتی که میگوید : اول ما خلق الله العقل در مجردات است نه در بین تمام اشیاء عالم .

پس بطور قطع میتوان گفت اول خلقت عالم امکان نور مبارک آنحضرت بوده است و در روایات زیادی گواه بر این مطلب است .

از جمله روایتی است که علامه مجلسی از حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام نقل میکند که : خدا بود و هیچ خلقی با او نبود . پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمد بود

او را آفرید قبل از آنکه آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و جهنم و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند به چهارصد و بیست و چهار هزار سال . (۶) پس چون نور محمد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله را خلق فرمود هزار سال نزد پروردگار خود ایستاده و او را بپاکی یاد میکرد ، و حمد و ثنای او را مینمود و حقتعالی نظر رحمت بسوی او داشت و به او

فرمود : مراد و مقصود من از خلق عالم تویی . اراده کننده خیر و سعادت تویی . برگزیده خلق من تویی . حال که معلوم شد
اول ما خلق

الله نور وجود مبارک پیغمبر بود ، با بیانی از مرحوم شیخ جعفر شوشتری که در کتاب وسایل المحبین دارد میگوئیم حسین علیه السلام نیز اول ما خلق الله بوده است .

او میفرماید که پیغمبر خدا فرمود : حسین منی و انا من حسین ، و در روایت دیگر است که : انا من حسین و حسین منی . پس وقتی حسین از پیغمبر و پیغمبر از حسین شد باید هر زمان که پیغمبر بوده حسین نیز بوده باشد .

اگر بگویی که مراد از حسین منی اینست که پیغمبر میفرماید حسین از نسل من است و از من بوجود آمده میگویم این گفته باید خصوصیتی نداشته باشد ، بلکه درباره امام حسن علیه السلام نیز گفته شود یعنی بفرماید : حسن و حسین منی و انا من حسن و حسین ، حال آنکه این جمله حسین منی فقط درباره حضرت حسین علیه السلام گفته شده است و نه درباره امام حسن علیه السلام .

با این بیانی که شد میگوئیم اگر خداوند همه موجودات عالم را به واسطه نور پیغمبر خلق فرموده باید به واسطه حسین هم خلق شده باشد زیرا حسین از پیغمبر و پیغمبر از حسین است . پس حسین پدر همه موجودات عالم است و باید به او ابا عبدالله گفته شود .

علت دوم

دومین عت و جهتی که حسین علیه السلام ابا عبدالله ، پدر بندگان خدا شد برای قیامش بود چون اگر آنحضرت قیام نمی فرمود با نقشه هایی که بنی امیه کشیده بودند یکنفر گوینده لا اله الا الله باقی نمیماند و گروه گروه از دین و

آئین محمدی (ص) بر میگشتند و در نتیجه اسلام آخرین لحظات عمر خود را تسلیم مظالم دولت اموی میکرد .

حسین علیه السلام دید اگر قیام نکند ارکان اسلام از جای کنده شده و مقدسات آن دستخوش هوی و هوس بنی امیه واقع میشود و میلیونها جمعیت که با هزاران خون دل و فداکاریهای گران ازتیه ضلالت و حضیض مذلت خانه بدوشی ، یغماگری و بت پرستی نجات یافته و به شاهراه سعادت ابدی رسیده اند ، اینک در اثر دلخواه معاویه و یزید فوج فوج از دین خارج شده بلکه از جاده بشریت و آدمیت نیز بیرون میروند .

عترت آل محمد صلی الله علیه و آله که ناموس بزرگ الهی است مورد ایذاء و اذیت واقع شده و هزاران مسلمان تحت نفوذ ظالمانه بنی امیه دچار شکنجه و عذابند .

ابن ابی الحدید در جلد سوم شرح نهج البلاغه نقل میکند که روزی عمر بن خطاب به مغیره گفت : تو از روزی که کور شدی با این چشم چیزی دیده ای ؟ مغیره گفت نه ، عمر گفت : بخدا قسم که بنی امیه اسلام را کور خواهند کرد آنچنان که چشم تو کور شده است و چنان آنرا کور میکنند که دیگر اسلام نمیداند کجا میرود و کجا می آید ، مثال معروفیست که می گویند : ویل لمن کفر نمرود ، بنی امیه با اسلا چه معامله ای کردند که این گونه مذمت شدند .

شمه ای از کارهای بنی امیه

دستور معاویه برای جعل حدیث : ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل میکند که معاویه به عمال خود نوشت - در

جمیع بلاد – که مبادا شهادت یکنفر شیعی را قبول کنید .

نظر کنید هر که را شیعه عثمان است بخود نزدیک نمائید . هر کس در فضایل عثمان حدیثی روایت کند او را گرامی بدارید و در مجالس خود او را فوق العاده احترام کنید . حدیثی را که روایت کرده با اسم خودش ، پدرش و عشیره اش برای من بفرستید .

عمال معاویه به فرمان او همین دستور را عمل کردند و آنقدر حدیث جعلی در فضایل عثمان برای او فرستادند که خود معاویه گفت کافی است و همه آنها را غنی کرد .

علم و فضل و زهد علی علیه السلام را کسی انکار نکرده و تا امروز نیز همه نویسندگان عالم از شیعه و سنی و افراد غیرمسلمان فضایل و مناقب علی علیه السلام را قبول دارند ، در صورتیکه آنها سواد نداشته و حتی زبان عربی ساده که زبان خودشان بود نمیدانستند .

مثلا از ابوبکر پرسیدند که خداوند در سوره عبس میفرماید : وفاکهه و ابا .

اب ، چه معنی دارد ؟ ابوبکر گفت کدام آسمان بر سرم سایه اندازد و کدام زمین مرا بر دوش گیرد و اگر بگویم کلام خدا را نمیدانم .

از عمر معنی آنرا پرسیدند؛ گفت : هر آیه ای که معنی آن روشن است و میدانید به آن عمل کنید و هر کدام را نمیدانید به حال خود گذارید .

وقتی این موضوع را به علی علیه السلام گفتند حضرت فرمود : سبحان الله . آیا نمیدانید اب گیاهی را گویند که حیوان از آن نفع میبرد ؟

اگر میگویند دامادی

پیغمبر فضیلت است و عثمان داماد پیغمبر بود میگوئیم اولا ـ فضیلت فاطمه از زینب و ام کلثوم بیشتر بود و ثانیا . . . آنها را کشت که شرح آن مفصل است و ثالثا آنها را کشتند و حق . . . را بردند پس چگونه است که باید اسم آنها روی برگهای بهشت باشد و اسم علی علیه السلام نباشد ؟

نیز حدیث دیگری برای عثمان جعل کردند که پیغمبر به ابن عباس فرمود : چون روز قیامت شود منادی از زیر عرش ندا کند که اصحاب محمد (ص) را بیاورید ، پس ابوبکر و عمر و عثمان و علی را بیاورند ، آنگاه به ابوبکر گفته میشود که بر در بهشت بایست و هر که را میخواهی داخل کن و هر که را نمیخواهی وارد مکن و به عمر میگویند تو هم نزد میزان باش هر که را خواستی میزان عملش را سنگین کن و هر که را خواستی سبک بگردان و به عثمان هم شاخه ای از درختی میدهند که آن درخت را خدا بدست خودش غرس کرده است و میگویند هر که را خواستی با این شاخه از کنار حوض کوثر بران و هر که را خواستی آب بده و به علی هم دو حله میدهند و میگویند روزی که خدا زمین و آسمان را خلق کرد این دو حله را برای تو نگه داشت .

نمیدانم این چگونه عدل خداوندیست که هر مؤ من پستی هفتاد حله دارد ولی علی با آن فضایل و مناقبش بیش از دو حله ندارد و همه کار روز قیامت بدست آن سه نفر

است ، ولی علی هیچ کاره است .

در صورتیکه وقتی مصریها عثمان را کشتند دارایی او بنا بر قول جرجی زیدان به قرار زیر بود :

۱ - موجودی او نزد خزانه دارش یک میلیون درهم .

موجودی طلای او صد و پنجاه هزار دینار .

قیمت املاک وادی القری و حنین او صد و پنجاه هزار دینار .

قیمت اسبها و اثاثیه او صد و پنجاه هزار دینار

ولی روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان که حضرت امام حسن پدر را دفن کرد و به کوفه برگشت و در مسجد بالای منبر رفت و خطبه خواند فرمود : بخدا قسم که امیرالمؤ منین علیه السلام دینار و درهمی پس از خود باقی نگذاشت مگر چهارصد درهم که اراده داشت با آن مبلغ خادمی از برای اهل خویش بخرد .

باری بفرمان معاویه مردم بیدین و دنیاپرست آنقدر از این قبیل برای عثمان و آن دو نفر درست کردند که خود معاویه گفت بس است ، چه ترسید که خلافت و حکومت او متزلزل شود .

او برای عمال خود نوشت که در هر شهری که کسی درباره دیگری شهادت دهد که او دوست علی است نام او را از دفتر ارزاق قطع کنید و عطایی به او ندهید . و پس از آن نوشت هر کس متهم به دوستی علی بن ابیطالب است خانه اش را خراب کنید و او را به انواع عذابها معذب نمائید .

کشته شدن دوستان علی علیه السلام توسط نماینده معاویه : طبری در جلد ششم مینویسد که وقتی زیاد بن ابیه سمره بن جندب را نایب خود

در بصره قرار داد و او به کوفه آمده سمره هشتهزار نفر از دوستان علی را گردن زد وقتی خبر بمعاویه رسید برای او نوشت مگر ترسی داری که کسی را بیگناه کشته باشی ؟ سمره گفت : در مقابل آنچه کشتم شانزده هزار دیگر هم بکشم خوفی ندارم .

ابوسواد عدوی میگوید که سمره چهل و هفت هزار نفر از عشیره مرا کشت که همه آنها قاریان قرآن بودند ابن ابی الحدید نقل میکند که مردی از اهل خراسان به بصره آمد مقداری زکوه مال به او تعلق گرفته بود که داد و قبض رسید گرفت بعد به مسجد رفته ، مشغول خواندن نماز شد .

به سمره گفتند که دوست علی است بدون معطلی دستور داد او را گردن زدند ، ناگاه در جیب او قبض پرداخت زکوه پیدا کردند ، به سمره گفتند مگر قرآن نخوانده ای که خدا میفرماید : قدافلح من تزکی و ذکر اسم ربه فضلی .

این مرد زکوه خود را میپرداخت و نماز میخواند چرا او را کشتی ؟ گفت : زیاد بمن امر کرده که هر کس دوست علی باشد بکشم اگر چه نماز بخواند و زکوه بدهد .

واقعا حیرت آور است که از چنین مردی شقی و بی دین بخاری مسلم ترمذی ، ابوداود ، ابن ماجه ، احمد بن حنبل ، طبری و حسن بصری روایت نقل کرده و در استیعاب او را عظیم الامانه ، صدوق الحدیث و کثیرالروایه معرفی میکنند .

ولی از ابوحنیفه نقل شده که گفت : من قول سه نفر از صحابه را قبول ندارم که انس بن

مالک و ابوهریره و سمره بن جندب باشند .

خواننده عزیز ، امام حسین علیه السلام میداند که اگر چند صباحی بگذرد و بنی امیه به این منوال رفتار کنند ، علاوه بر اینکه خاندان آل محمد را از بین میبرند از اسلام هم اثری نخواهد ماند ، و مسلمانان هم به کلی از بین میروند ، این بود که قد علم کرده با شجاعت و رشادت وارد صحنه کربلا شد ، پس او علت مبقیه دین جدش گشت و اسلامی را که بنی امیه میخواستند برچینند ، نگه داشت .

ماءموریت بسر بن ارطاه از طرف معاویه : در کتاب کشف الهاویه است ما مختصر آن را نقل میکنیم - که معاویه ، بسر بن اطاره را با لشکر زیادی به مدینه فرستاد تا برای خلیفه خود بیعت بگیرد به او گفت چون وارد مدینه شدی هر یک از شیعیان علی را دیدی سرش را ببر و اموالش را به غنیمت بردار و چنان اهل مدینه را بترسان که گمان کنند یکنفر از آنها باقی نخواهد ماند سپس هر که در طاعت ما وارد شد دست ازو بردار ولی به شیعیان علی سخنان درشت بگو و کار را بر ایشان سخت بگیر و در قتل و غارت آنها کوتاهی مکن . آنقدر از آنها بکش تا از طاعت علی بیرون رفته و به طاعت ما درآیند .

پس با چهار هزار سوی مدینه شتافت چون نزدیک مدینه رسید مردم از ترس به استقبال او شتافتند ولی جز دشنام و سب چیز دیگری از او استماع نکردند .

چون وارد مدینه شد در مسجد پیغمبر

بالای منبر رفت و آنقدر بمردم بد گفت که اهل مدینه گمان کردند همه را خواهند کشت و لذا عده زیادی از مدینه فرار کردند .

چون از منبر به زیر آمد اول خانه ای که آتش زد خانه ابو ایوب انصاری از اصحاب برجسته رسول خدا (ص) بود . آنگاه شروع به خراب کردن خانه های دیگر کرد و اموال آنها را غارت نمود و جماعت کثیری از آنها را کشت .

بعد از آن به مکه آمد و چنان زیاد قتل و غارت کرد که مورخین به حساب در نیاورده اند ، با آنکه آنجا خانه امن خداست و حتی حیوانات ، پرنده و چرنده نیز در امان میباشند .

و چون برای نجران حرکت کرد در راه خود و در آنجا یکنفر از شیعیان علی را باقی نگذاشت و همه را گردن زد .

بعدا از جانب صنعا و یمن حرکت کرد ، عبدالله بن عباس که از جانب امیرالمؤ منین علیه السلام والی آنجا بود دید تاب مقاومت در برابر بسر را ندارد ناچار به جانب کوفه حرکت کرد و دو پسر خود را به مردی از قبیله بنی کنانه سپرد . چون بسر ملعون وارد شد و کودک ابن عباس را گرفت مرد کنانی پیش دویده گفت این دو طفل گناهی ندارند برای چه میخواهی آنها را بکشی اگر میخواهی آنها را بکشی اول مرا به قتل برسان ، آن ملعون ازل و ابد گفت : چنین خواهم کرد و اول آن مرد کنانی را کشته و سپس آن دو کودک را چون گوسفندی سر بریدند .

زنان بنی

کنـانه نـاله کنـان و فریادزنان بیرون دویدنـد ، زنی در میان آنان گفت بخـدا قسم در زمان جاهلیت قتل اینگونه اطفال بیگناه را جـایز نمیدانسـتند ، زوجه عبـدالله بن عبـاس دیوانه وار و فغـان کنـان از خانه بیرون دویـد و گفت ای ظالم بیرحم ، گناه این دو طفل صغیر من چه بود که آنها را سر بریدی ؟

گفت : به خدا قسم قصد کرده ام که شمشـیر خود را از خون شما خضاب کنم ، پس یکی از زنها به زنهای دیگر گفت متفرق شوید که این ظالم شما را خواهد کشت .

بالجمله بسـر صـد نفر از بزرگان و مشایـخ شـیعه را به قتل رسانیـد و خلقی کثیر از طبقات دیگر مردم را به انواع عـذاب معذب گردانید و آنها را کشت .

بعد به قبیله همدان تاخت و زنهای آنها را اسـیر کرده در بازار بمعرض فروش گذارد این اولین قبیله ای بود در اسـلام که اسـیر داد ، چه سابقه نداشت که کسی زن مسلمان را اسیر کرده و در بازار بفروشد .

خداوند عذاب این بسـر را زیاد کند که اسیری زن مسلمان را به بنی امیه یاد دارد و لذا آنها هم آل محمد را اسیر کرده شهر به شهر گرداندند و کار به جایی رسید که در مجلس یزید خواستند دختر حسین بن علی علیهماالسلام را به کنیزی ببرند .

سب علی علیه السـلام توسـط معـاویه : اول کسـی که سب امیرالمؤ منین علی بن ابیطـالب علیه السـلام را نمود ، معـاویه بن ابی سفیان لعنه الله علیه بود که هم خودش آنحضرت را سب میکرد هم

به مردم پولهای کزافی میداد تا آنحضرت را سب کنند .

ابن ماجه در سنن خود نقل میکند که چون معاویه به حجاز آمد . سعد بن ابی وقاص نزد او رفت در مجلس اسمی از علی امیرالمؤ منین برده شد ، معاویه علی را سب کرد ، سعد بن ابی وقاص در غضب شده گفت : مردی را سب میکنی که من خود از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود : من کنت مولاه فعلی مولاه . و شنیدم که فرمود : یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی . و نیز شنیدم در روز خیبر فرمود : لا عطین الرایه الیوم رجلا یحب الله و رسوله .

مسعودی در مروج الذهب نقل میکند که معاویه وارد خانه کعبه شد و مشغول طواف گردید ، سعد بن وقاص با او بود چون از طواف فارغ شد به سوی دارالندوه روان گردیده بر سریر خود قرار گرفت و سعد را پهلوی خود نشاند و بعد علی را سب کرد . سعد بر خود لرزید و گفت : ای معاویه مرا پهلوی خود نشاندی که علی را سب کنی ؟ به خدا قسم خصالی در علی بن ابیطالب هست که اگر یکی از آنها برای من بود برایم محبوبتر بود از آنچه که آفتاب بر آن میتابید .

سپس گفت : بخدا قسم که بعد از این وارد خانه نشوم که تو در آن باشی پس برخاست و رفت .

در عقدالفرید مینویسد که معاویه به عمال خود نوشت که علی را در منابر لعن کنند ، عمال او

به گفته اش عمل کردند . ام سلمه برای معاویه نوشت که شما خدا و رسول را در منابر لعن میکنید مگر نمیدانید که لعن علی بن ابیطالب لعن خدا و رسول است ؟ شما علی و دوستانش را لعن میکنید و من گواهی میدهم که خدا و رسول ، علی را دوست میدارند ولی معاویه ابدا به این نامه اعتنا نکرد .

در جلد دوم الغدیر از معجم البلدان یاقوت حموی جلد ۵ صفحه ۳۸ نقل میکند که علی بن ابیطالب رضی الله عنه را در منبرهای شرق و غرب لعن میکردند مگر در منابر سجستان که با بنی امیه عهد کردند که نباید کسی را بر منا سجستان لعن کرد و کدام شرف بالاتر و بزرگتر از این کدام است که از لعن برادر رسول خدا (ص) بر منابر شهر خود منع کنند در صورتیکه در مکه و مدینه آنحضرت را لعن میکردند .

کار سب علی علیه السلام را بجایی رساندند که یکی از تعقیبات نماز خود را سب آن حضرت قرار دارند .

در تاریخ ابن عساکر و خطیب بغدادی مینویسد که حریر بن عثمان از مسجدی که نماز میخواند خارج نمی شد تا علی را هفتاد مرتبه لعن کند و همه روزه کارش این بود .

اسماعیل بن عیاش میگوید : من از مصر تا مکه با این شخص بودم و همه روزه کارش سب بود . یکبار بمن گفت این روایتی که مردم از پیغمبر نقل میکنند که فرمود : انت منی بمنزله هارون من موسی .

حق است لکن شنونده غلط از پیغمبر شنیده و خطا در

گفته خود نموده است ، گفتم مگر پیغمبر چه فرموده است ؟ گفت : انما انت بمکان قارون من موسی . پرسیدم این را از کجا روایت میکنی ؟ گفت از ولید بن عبدالملک شنیدم که در منبر میگفت :

خواننده عزیز آیا این عمل معاویه و بنی امیه موجب هتک حرمت خدا و رسول و اذیت آنان نبود ؟ خدا میفرماید : ان الذین یؤ ذن الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذابا مهینا .

آیا این معاویه نبود که بندگان صالح خدا را بدون جرم و گناه به قتل میرسانید در صورتیکه خدا میفرماید : و من یقتل مؤ منا متعمدا فجزائه جهنم خالد فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعدله عذابا عظیما . نساء - ۹۳

معاویه اولین خلیفه ای بود که شراب خرید و آشامید و پسرش یزید این شرابخوارگی را بحد اعلا رساند و دائم الخمر بود .

پیغمبر (ص) فرمود : خورنده ، فروشنده و خریدار شراب ملعون میباشد .

اگر بخواهیم فجایع معاویه را شرح دهیم مثنوی هفتاد من کاغذ میشود ، ما بعضی از آنها را مقدمه جلد اول شرح کافی ذکر کرده ایم به آنجا مراجعه شود .

بالاترین بدی از بدیهای معاویه ولیعهد کردن یزید که از مردم برای او بیعت گرفت . او هنگام فوتش به یکی از خواص خود گفت من سه گناه بسیار بزرگ مرتکب شده ام حق علی را گرفتم .

زن امام حسن علیه السلام را فریب دادم تا شوهر خود را مسموم نمود .

یزید را ولیعهد خود کردم .

یزید

از آن فرزندان جانی خائن مست و دیوانه بیباکی بود که چشم روزگار نظیرش را ندیده است .

معاویه در وصیتش برای یزید نوشت که حسین بن علی مرد بزرگوار و محترم و مورد توجه تمام مسلمین خاصه نیزد اهل حجاز است ، اگر اهـل عراق بـا او بیعت کردنـد و او بر تو خروج کرد ظفر میبابـد ، مبـادا بـا او جنگ کنی که حق بزرگی از خلافت دارد و مورد توجه مسلمانان است تا میتوانی با او مسالمت کن .

یزیـد در ایـام خود دائم الخمر بود ، در اوایـل خلافتش جماعتی از مـدینه نزد او آمدنـد ، در بازگشت به او فحاشـی کردنـد و میگفتنـد نزد کسـی رفتیم که اصـلا دینی نـدارد ، شارب الخمر است ، در مجلس او زنهای رقاصه با دف و طنبور مینوازنـد و با سگان بازی می کند .

عبدالله حنظله گفت که یزید با مادر ، خواهر و دختران خود وطی مینمود و نماز میخواند .

در مروج الـذهب میگوید : یزید بوزینه خبیثی داشت که او را ابوقیس مینامید ، در مجلس منادمه خود او را حاضـر میکرد و در محفل خود متکایی برای او طرح مینمود .

گاهگاهی او را بر گورخری رام و تربیت شده بود و بر او زین و لگام بسـته بودند سوار مینمود و در جلسه سـبق مسابقت خیول مینمود ، یکروز گورخر سبقت گرفت داود در حالیکه نیزه بدست داشت به حجره یزید داخل شد ، قبایی از دیبای سرخ و زرد در بر کرده بود دقلنسوه ای از حریر ملعون بر سر داشت و گورخر را زینی از

حریر احمر منقوش و ملمع به الوان کرده بودند .

یکی از شعرای شام در آنجا بود و این دو بیت را گفت :

تمسک اباقیس بفضل عنانها

فلیس علیها ان سقطت ضمان

الا من راءی القرد الذی سیقت به

جیاد امیرالمؤ منین اتان .

اخبار و تاریخ در مذمت یزید زیاد است ، انشاء ال...eدر جای خودش ذکر خواهیم کرد .

علت جاذبه عمومی نسبت به ابا عبدالله علیه السلام

و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون (ابراهیم ۴۲)

هرگز مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است .

در چنین دوران و روزگـار تـاریکی که ابرهـای تیره و تـار ظلمهـای معـاویه و یزیـد سرتاسر بلاـد اسلامی را فرا گرفته و مردم مسلمان بـدبخت را در فشار بیـدادگریهای خود گذاشـته بود و هر روز ظلم تازه ای بر مردم تحمیل میشد ، شاخص ترین مردم روزگار در صـحنه آفرینش بشـریت حضـرت ابا عبدالله الحسـین بن علی بن ابیطالب علیه السـلام مانند کوه بلندی که در دلش انواع معـادن قیمتی باشـد قـد بیـاراست و جـان خود و اهل بیتش را در راه خـدا و با خون خود و جوانان اصـحابش شـجره طیبه اسـلام را که بنی امیه قصد خشکاندن آنرا داشتند چنان سیراب کرد که تا دامنه قیامت خشک نخواهد شد اینست که حضرتش را ابا عبدالله نام نهادند چه بر گردن همه عالم حق دارد .

اشهد انک قد اقمت الصلوه و اتیت الزکوه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اطعت الله و رسوله حتی اتیک الیقین .

گر چه تمام احکام را از نماز و زکات و غیره پیغمبر (ص) در میان امت انتشار دارد ولی علت مبقیه آن تا انقراض

عالم حسین علیه السلام بود .

الا للحسین حراره فی القلوب المسلمین لایبرد ابدا .

بدانید که از ذات مقدس حسینی در اثر فداکاری آنحضرت آتش عشق و مجتبی دل مردم مسلمان را فرا گرفته که هرگز تا انقراض عالم سرد نمیشود و هیچگاه الهیش فرو نمی نشیند .

این جاذبه عمومی بپاس فداکاری امام حسین علیه السلام در راه بقای دین و برنامه و آدمیت است که این شخصیت بزرگ در راه آن جانبازی حیرت انگیزی فرمود .

آیا مکتبی دامنه دارتر و عمیقتر از مکتب ابا عبدالله الحسین در روی کره زمین وجود دارد ؟ آیا دانشگاهی را سراغ دارید که سیزده قرن بر آن بگذرد و هنوز زنده و شاداب ، مورد قبول خردمندان دنیا قرار گیرد ؟

رابطه حسین علیه السلام با مردم عالم مانند رابطه مغز با قلب است ، یعنی خلجان مغزی امام حسین علیه السلام موجب هیجان قلبی مردم مسلمانست ، که هر کس حسین را شناخت و فهمید که این مردم شجاع یگانه چه خدمتی به عالم بشریت نموده از جان و دل تسلیم او میگردد و آتش عشق او در کانون قلبش افروخته میگردد .

اگر چه بنی امیه حسین بن علی علیه السلام را در کربلا شهید کردند ولی اسم حسین از صفحه روزگار محوشدنی نیست ، بلکه در زوایای قلوب بشریت جای دارد . قریب چهارده قرن از شهادت او میگذرد اما هر سال ارادت مردم به آنحضرت بیشتر میشود و در شهادت او بلکه در تمام سال مبالغ بسیاری برای اقامه عزای او خرج میکنند .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به

عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

یکی از مستشرقین ، حساب کرده میگوید هر سال بالغ بر دویست و پنجاه میلیون لیره انگلیسی خرج عزاداری حسین است غیر از درآمد موقوفات آنحضرت .

باید توجه داشت که اطلاعات این شخص منحصر به آفریقا و هند بوده و کشورهای ایران و ترکیه و افغان و عراق و سایر ممالک آسیا را در نظر نگرفته است .

در خود ایران رسم است که روز عاشورا در تمام آبادیها و روستاهای کوچک و بزرگ برنجی طبخ کرده و مردم را اطعام میکنند ، این رسم در تمام شهرستانهای بزرگ و کوچک ایران برقرار است و حتی اگر نفری یک تومان هم حساب کنیم مسلما بیش از اینهاست سی میلیون تومان مخارج روز عاشورای حسینی است .

ثروت اباعبدالله علیه السلام

در میان ائمه هدی و رهبران طریقه نبوت و ولایت هیچکس به اندازه حضرت اباعبدالله الحسین روحی فداه و پس از آن حضرت اباالفضل العباس در دنیا ثروت ندارد معروفست که حضرت علی بن موسی الرضا دارای ثروت بسیاری است ولی این عقیده افراد بی اطلاع در مورد دستگاه با عظمت حسینی است باید حضرت رضا علیه السلام را در درجه سوم محسوب داشت .

در تمام کره زمین هر جا خشکی است و بشر در آنجا مسکن دارد و در میان آنها شیعه یا مسلمان هست یک قطعه زمین به حضرت حسین اختصاص یافته و وقف آن حضرت و برادرش قمر بنی هاشم می باشد .

جای بسی تعجب است که در تمام دهات ایران اگر مسجدی می سازند ، در واقع به نام امام حسین است چون در موقع

عزاداری که جا نـدارد در مسـجد عزاداری می کننـد و در تمـام سال ماننـد ایام عزاداری ماءمور نیست . پس واقعا اقامه نماز و باقی ماندن اسم خدا و پیغمبر و دین به واسـطه شهادت آنحضرت است اگر بخواهیم نذوراتی را که در ایام سال شیعه و سنی و یهودی و نصرانی برای دستگاه حسینی می کنند به حساب آوریم خارج از شماره است .

اکثر جمعیت شام و مصـر سـنی هستند و اگر شیعه داشته باشند بسیار قلیل است معذلک هر سال مبلغ زیادی نذر حضرت زینب خواهر امام حسـین علیه السـلام می نمایند مخصوصا در مصر که قرآن مخدره محل زیارت و مورد احترام عموم و مصریهاست زیرا بعضی ها نقل کرده اند که قبر آن مخدره در مصر است .

مرحوم در بنـدی در کتـاب اسـرار الشـهاده خود نقل می کنـد که یکی از متمولین هنـد که از محبین اهل بیت بود هر سال روز عاشورا مجلس عزاداری برپا می کرد و مبلغ کثیری برای آن حضـرت خرج کرده و اطعام فقرا می نمود چه شبها و چه روزها و چون روز آخر روضه می شد تمام آن فرشـهایی که در مجلس عزاداری انداخته بود بین فقرا تقسـیم می کرد تا اینکه بعضی از معاندین نزد حاکم رفته و از این مرد بدگویی نمودند که این مرد رافضی هر سال مبلغ هنگفتی خرج عزاداری می کند .

چون آن حاکم ، معانـد اهل بیت بود آن مرد شـیعه را احضار کرده به او بـدگویی نمود و دسـتور دارد او را بزنند و اموالش را بگیرند تا از آن پس عزاداری نکند .

تمـام اموال او را گرفتنـد و در نتیجه آن مرد ثروتمنـد بـا آبرو ، مردی فقیر و مسـکین شـد ، چون محرم رسـید خیلی ناراحت و مغمـوم بود که چرا امسـال مـالی در دست من نیست که صـرف عزاداری کنم زن صـالحه ای داشت از علت نـاراحتی او سؤ ال کرد و چون آن را دانست گفت : ناراحت مباش ما از دنیا فقط پسـر جوانی داریم او را ببر و در یکی از شـهرهای دور به عنوان غلام بفروش پـولش را بیـاور تـا صـرف عزای حضـرت سیدالشـهداء کنیم مرد خوشـحال شـد و خـود جوان نیز از صـمیم قلب پذیرفت .

فردای آنروز هردو براه افتادند و در یکی از شـهرهای دور پدر ، پسـر خود را فروخت و با خوشـحالی به شـهر خود بازگشت و جریان را به زوجه خود گفت در حالیکه از این ماجرا خوشـحال بود و می خواسـتند مقدمات عزاداری را فراهم کنند ناگاه پسر وارد منزل شـد پـدر گفت آیا از مشتری خود فرار کردی گفت : نه پـدرجان ولی چون تو مرا فروختی و بازگشتی من در فراق تو گریـان شـدم آن مرد گفت : چرا گریه می کنی ، گفتم برای فراق صـاحبم چون آقـای مهربـانی بود و با من خوبی می کرد گفت : او صاحب تو نبود بلکه او پـدر و تو فرزند او هستی گفتم : شـما خودت را معرفی فرمود : من همان کس هسـتم که هر سال پدرت مبالغی در عزای من خرج می کند من همان کسـی هستم که با لب خشکیده مرا شهید کردند ناراحت مباش من تو را به پدر

و مادرت خواهم رساند .

به آنها بگو که به همین زودی حاکم اموال شما را خواهد داد بلکه اضافه تر از آن چه گرفته می پردازد و احسان و احترام زیادی نسبت به شما خواهد نمود در حالیکه این این جملات را می فرمود ناگاه دیدم که درب منزل هستم .

در همین هنگام در خانه را زدند که حاکم شما را احضار کرده فورا بیائید .

چون وارد محضر امیر شدند احترام زیادی به آنها کرده و معذرت خواهی نمود و اموال آنها را به اضافه هدایایی از سوی خود به آنها داد و گفت : خواهش میکنم که هر سال اقامه عزاداری بکنید ، من نیز هر سال ده هزار درهم بشما میدهم تا در عزاداری شما شرکت کرده باشم ، من و اهل خانه ام همگی شیعه و حسینی شدیم زیرا خود آن امام مظلوم نزد من آمده فرمود :

چرا کسی را که برای من عزاداری میکند اذیت میکنی ؟ تمام اموالی که از او گرفته ای باید باورد کنی و از او بخواهی که از تقصیرات تو در گذرد و اگر چنین نکنی به زمین امر میکنم که تو و اموالت را فرو برد .

اکنون ای مرد ، از تقصیرات من در گذر و مرا عفو کن که من توبه کردم بواسطه این امام هدایت شدم و حمد الهی را میکنم که به صراط مستقیم رسیدم . این مسلم است که پیغمبر خدا فرمود : انا علی ابواه مده الامه . من و علی پدران این امت هستیم .

در این روایت قید امت شده است ، پس

شامل سایر امم نمی شود ولی ابا عبدالله پدر همه بندگان خداست چه همانطور که گفتیم شهادت آنحضرت برای عالم بشریت سودمند بود نه فقط اسلام بلکه تمام موجودات علاقه و محبت خاصی به آنحضرت دارند که بر آنحضرت میگریند و انشاء الله در مباحث بعدی موضوع گریه موجودات عالم بر آنحضرت را کاملا شرح خواهیم داد .

۳ - معرب سیستان

مجلس پنجم : السلام علیک یابن رسول الله

ترجمه

سلام بر تو ای پیغمبر خدا

شرح لفظ یابن رسول الله

نزد شیعه اثنی عشری که امام حسن و امام حسین علیهماالسلام دو فرزند بزرگوار پیغمبرند ولی چون بعضی از اهل سنت و جماعت مخالف اینموضوع میباشند لذا باید اینمطلب را با ادله ای که نزد آنها معتبر است ثابت کنیم ، دلیل از قرآن و نیز اخباریست که شیعه و سنی در کتب معتبر خود نقل کرده اند .

آیه اول : در اثبات اینکه حسنین اولاد پیغمبرند

حقتعالی میفرماید : فمن حاجک فیه من ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین . آل عمران - ۶۱

در آیات قبل از این آیه شرح حال حضرت عیسی آمد . نصارای نجران اعتراض کردند که ای محمد چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر او می نهی ، زا تو پسندیده نیست . حضرت رسول فرمودند : پناه میبرم از اینکه نام عبدالله بر عیسی دشنام باشد او بنده ای است که از طرف خدا بسوی خلق فرستاده شده و اینکه شما نصاری او را پسر خدا میدانید اشتباه است . بزرگ رؤ سای نجران غضبناك شده گفت : هرگز دیده ای که فرزندی بی پدر خلق شود ؟ حقتعالی این آیه را فرستاد که :

ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون . (آل عمران - ۵۹)

شما خلقت حضرت آدم را از خاك قبول دارید و به نظر شما بعید نمیآید ، پس چرا استعباد میکنید که عیسی بدون پدر از خون

خلق شود ، حضرت آدم که نه پدر داشت ، نه مادر ، ولی عیسی که مادر داشت پس قصه خلقت آدم عجیب تر از خلقت عیسی میباشد .

بعد از این بیان حقتعالی میفرماید : فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم .

پس هر که از نصاری در باب عیسی با تو خصومت و مجادله نماید ، و از ضلالت و جهالت بر نگردد و بر اعتقاد خود مصر باشد بعد ما جائک من العلم . پس از آنکه آیات و بیناتی بر تو آمد که موجب علم و یقین توست بر اینکه عیسی برگزیده خدا بر خلق است . فقل تعالوا ابنائنا و ابنائکم پس به آنان بگو که برای مباهله پسران خود را بیاورید ، ما هم پسران خود را میآوریم و نسائنا و نسائکم ما زنان خود و شما زنان خود را بیاورید و انفسنا و انفسکم ما کسانی را که از غایت نزدیکی بما مثل خود ما میباشند میآوریم و شما هم نزدیکان خود را که به همین قسم باشند بیاورید ثم نبتهل پس لعنت کنیم بر آنکه دروغ میگوید فنجعل لعنه الله علی الکاذبین لعنت خدا را برای دروغگو قرار دهیم .

صلح نصارای نجران با پیغمبر

صلح نصارای نجران با پیغمبر

در کتب تفسیر شیعه و سنی نقل شده که چون این آیه نازل شد ، حضرت رسالت نصارای نجران را طلبید و فرمود هر چند من بر حجت و دلیل میافزایم شما بر عناد و منازعه میافزائید اکنون بیائید بمباهله مشغول شویم تا حقتعالی محق را از مبطل و صادق را از کاذب ممتاز گرداند ، ایشان گفتند امروز ما را مهلت بده

تا بمنزل رویم و با یکدیگر در این امر مشورت کنیم بعد هر چه مصلحت باشد به آن عمل نمائیم .

چون بمنزل رفتند عاقبت که صاحب رای و عالم ایشان بود آنها را نصیحت کرد که با یکدیگر کمابره مکنید و اشخاص منصفی باشید زیرا بر شما ظاهر شد که محمد پیغمبر خداست .

اسقف از جمله ایشان بود گفت : ای قوم اگر محمد فردا با عامه اصحاب خود بیرون آمد هیچ اندیشه نکنید و با او مباهله نمائید که او بر حق نیست و اگر با خواص اقرباء خود بیرون آید از مباهله او حذر کنید و بدانید که او پیغمبر بر حق است .

روز دیگر صحابه در مسجد جمع شدند و هر کدام توقع داشتند که رسول خدا او را حاضر کند . آنحضرت فرمود : حقتعالی بمن فرموده که ار خواص اقارب و زنان و مردان و کودکان خود را ببرم که بدعای ایشان عذاب نازل سازد پس دست امیرالمؤ منین را گرفت و حسن و حسین از پیش روی او میرفتند و فاطمه در عقب ایشان و حضرت به آنها فرمود من دعا میکنم شما آئین بگوئید .

اسقف گفت اینها کیستند که با محمد آمده اند ، گفتند : آن جوان پسرعم و داماد و آنزمان دخترش و آن کودکان دخترزادگان اویند . اسقف با ترسایان گفت ببینید چگونه امیدوار بکار خود است که فرزندان و خواص خود را بمباهله آورده است . بخدا اگر او خونی در این باب داشت هرگز ایشانرا اختیار نمیکرد و از مباهله حذر مینمود مصلحت نیست که ما با او مباهله

کنیم اگر از خوف قیصر روم نبود من باو ایمان میآوردم ، حال باید با او مصالحه کنیم بر هر چه او خواهد و بعد که بشهر خود مراجعت کردید فکر کنید تا صلاح خود را در چه می بینید .

آن جماعت گفتند رای ما رای توست ، پس اسقف خطاب به آنحضرت گفت ما با شما مباهله نمی کنیم ولی مصالحه مینمائیم .

رسول خدا (ص) بر دو هزار حله از حله های عراقی با آنها مصالحه نمود که قیمت هر حله چهل درهم و اگر زیاد و کم باشند قیمت آنرا حساب کنند که هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب بدهند بعلاوه سی زره آهنی و سی نیزه و سی اسب بپردازند تا بر دین خود باشند و مسلمانان با آنها جنگ نکنند .

صلح نامه ای باین مضمون نوشتند و رفتند عاقب و عبدالمسیح در بین راه بآنها گفتند والله ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه میگوید از نزد خداست بخدا هیچکس با هیچ پیغمبری ملاعنه نکرد مگر آنکه مستاصل شد و از کوچک و بزرگ آنان یکی از زنده نماند ، اگر شما مباهله میکردید هلاک میشدید و بر روی زمین هیچیک از نصاری باقی نمی ماندند بخدا قسم که من ایشان را نگاه کردم و رویهایی دیدم که اگر از خدا میخواستند که کوهها از مواضع خودش زائل شود البته میشد .

بعد از مراجعت ایشان پیغمبر خدا (ص) فرمود : قسم به آن خدایی که جان محمد در قبضه قدرت اوست اگر اینها با من مباهله

میکردنـد حقتعالی ایشانرا بصورت بوزینه و خوک مسـخ میکرد و آتش بر ایشان فرو میریخت و همگی اهل نجران حتی مرغان بر درختهای ایشان هلاک میشدند .

بنابر نقل طنطاوی و روح البیان این جماعت نصاری نحران ۶۰ نفر سواره بودند که چهارده نفر از اشراف و سه نفر آنها از اکابر قوم بودنـد که یکی امیر و اشـمس عبدالمسـیح و دیگری مشاور صاحب راءی آنها بود که به او سـید میگفتنـد و اسم او الایهم وسومی حبر و اسقف آنها که اشمس ابوحارثه بن علقمه بود .

سلاطین روم به ابوحـارث خیلی اهمیت میدادنـد و بواسـطه علم و اجتهـادی که در دین نصاری داشت از او تجلیل میکردنـد و امپراطور روم برای او کنیه هایی بنا کرده بود .

چون این جمـاعت از نحران حرکت کردنـد ابوحـارث برقـاطری سوار بود و پهلوی او هم برادرش کزربن علقمه سوار بود ، در بین راه قاطر ابوحارث بر زمین خورد کرز ببرادرش گفت برادر صـدمه ای به تو نرسـد و هلاک تو بعـد از هلاکت رسول خـدا باشـد ، ابوحارث گفت مادرت هلاک شود این چه حرفیست که میگویی بخـدا قسم این پیغمبریست که ما انتظار او را داشتیم . کرز گفت پس چرا باو ایمان نمی آوری در صورتیکه میدانی او پیغمبر است .

گفت بجهت اینکه سـلاطین عطایا و اموالی بما میدهنـد و اکرامهایی میکنند که اگر ما به محمد ایمان آوریم تمام این اشـیاء و اموال را از ما میگیرند .

این حرف در قلب کرز خیلی اثر کرد و پنهان میداشت تا مسلمان شد .

باری این جماعت وقتی بمدینه رسیدند بعد

از نماز عصر در مسجد پیغمبر خدمت آنحضرت آمدند با صورتهای خوب و لباسهای فاخر .

اصحاب پیغمبر قصد داشتند که نگذارند آنها داخل شوند ، لکن پیغمبر آنها را از این عمل منع فرمود و آن جماعت را بطرف خود خواند آن سه نفر که امیر و سید اسقف باشند با رسول خدا صحبت کردند گاهی میگفتند عیسی خداست و گاهی می گفتند پسر خداست و گاهی می گفتند ثالث ثلثه است و دلیل آنها بر خدا بودن عیسی بدون پدر آمدن آنحضرت بود و دلایل دیگر اینکه :

یحیی الموتی و تبری الاکمه و الابرص و تخلق من الطین کهیه الطیر و فتنفخ فیها و فتکون طیرا از این آیه مبارکه و بیان مفسرین چند مطلب مهم برای حقانیت شیعه اثبات میشود .

اول – اثبات حقانیت رسول اکرم (ص)

که اگر ذی حق نبود جراءت مباهله نمی نمود و علماء بزرگ مسیحی از میدان مباهله فرار نمیکردند لذا در آیه فرمود : فمن حاجک فیه من ما جائک من العلم ، یعنی بعد از آنکه شما علم به حقانیت و پیغمبری خود داری مباهله را با نصاری شروع کن .

دوم – اثبات اینکه حسنین فرزندان رسول خدا (ص) هستند .

اجماع مفسرین بلکه جمیع امت بر اینست که مراد از ابنائنا حسین و حسن علیهماالسلام میباشند ابوبکر رازی گفته این آیه دلیلست که حسن و حسین پسران رسول خدا (ص) هستند و پسر دختر شخص حقیقتا پسر اوست و اخبار عامه و خاصه هم بر این مدعا گواه است .

حافظ ابونعیم و ابن حجر در صواعق و طبرانی در ترجمه حالات حضرت امام حسن (ع) و جمعی دیگر از علما عامه از خلیفه عمر بن خطاب نقل میکنند که گفت :

انی سمعت رسول الله یقول کل حسب و نسب فمنقطع یوم القیامه ما خلاجسی و نسبی و کل بنی انثی عصبتهم لابیهم ماخلا بنی فاطمه انا ابوهم و انا عصبتهم .

یعنی شنیدم از رسول خدا (ص) که فرمود هر حسب و نسبی روز قیامت قطع میشود مگر حسب و نسب من و عصبته هر اولاد دختری از جانب پدر است مگر اولاد فاطمه من پدر و عصبته آنها می باشم .

خطیب خوارزمی و احمد بن حنبل و سلیمان بلخی حنفی در – ینابیع الموده – با مختصر کم و زیادی در الفاظ نقل میکنند که رسول اکرم (ص) فرمودند :

ابنای هذان ریحانتای من الدنیا ابنای هذان امامان قاما او قعدا .

یعنی دو فرزند من

حسن و حسین ریحانه دنیای منند و هر دو فرزندان من امامانند خواه قائم به امر امامت و خواه ساکن و قاعد باشند .

در خبر است که محمد بن حنیفه روزی در صفین جنگ نمایانی کرد ، امیرالمؤ منین (ع) فرمود :

اشهد انک ابنی حقا . گواهی میدهم که به حقیقت پسر منی گفتند یا امیرالمؤ منین حسن و حسین نیز فرزندان تواند فرمود : هما ابنا رسول الله .

اشکال : بعضی از علماء اشکال نموده اند که مقصود از مباهله همراه بردن منسوبین بوده است از اینجهت حسنین را همراه خود برد و این حسنین فضیلتی نمی شود چه آنها طفل بودند و اطفال موصوف به فضیلت نباشند .

جواب - اولا اگر از مقصود مباهله فقط همراه بردن منسوبین باشد و مراد فضیلت باشد و مراد فضیلت نباشد بایستی که حضرت رسول (ص) عباس و عقیل را با خود ببرد زیر آنها مسن تر از امیرالمؤ منین و حسنین علیهم السلام بودند پس نبردن آنها و بردن علی و حسنین علیهم السلام کاشف از اینست که در مباهله مقصود همراه بودن افضل منسوبین بوده نه کسی که با آنحضرت نسبت داشته باشد .

ثانیا : قضیه مباهله رسول با نصاری نحران در سال دهم هجرت بوده و حضرت حسنین در آن تاریخ ممیز و در حد رشد و عرفان بودند هر چند که بالغ شرعی باشند و در اول اسلام احکام دائر مدار بلوغ نبوده بلکه دائر مدار تمیز بوده است چنانچه خود علماء عامه اینرا نقل کرده اند .

ثالثا : اینکه گفته اند اطفال دارای فضیلت

نیستند بر خلاف قرآن و اخبار است چه در قرآن در باره عیسی بن مریم چند ساعته میفرماید : انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا . پس وقتی طفل ساعته ممکنست دارای مقام نبوت و فضیلت باشد چگونه طفل ممیز دارای مقام و فضیلت نیست .

و یا در خبر است که حضرت یحیی در کودکی به بیت المقدس آمد و عباد و رهبانان را دید که پیراهنهایی از مو پوشیده و کلاههایی از پشم بر سر گذاشته و زنجیرهایی در گردن کرده و خود را به ستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را مشاهده نمود نزد مادرش رفته گفت : ای مادر برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بباف تا به بیت المقدس بروم و عبادت خدا را بکنم و با عباد و رهبانان باشم ، مادر گفت : صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنیم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل کرد زکریا گفت : ای فرزند چه چیز باعث شد که چنین اراده ای کنی ، تو هنوز طفل و خردسالی . حضرت یحیی گفت : ای پدر مگر ندیده ای که از من خردسالتر شربت ناگوار مرگ را چشیده اند ؟

آنگاه زکریا بمادر یحیی گفت آنچه میگوید برایش انجام ده پس مادر کلاه و پشم و پیراهن مویین برای او بافت و یحیی پوشیده به بیت المقدس رفت و با عباد مشغول عبادت شد تا اینکه پیراهن مو بدن شریفش را خورد روزی به بدن خود نظر کرد و گریست ، خطاب الهی باو رسید که ای یحیی

آیا گریه میکنی از اینکه بدنت کاهیده شده و بعزت و جلال خودم سوگند اگر یک نظر به جهنم کنی پیراهن آهنی خواهی پوشید حضرت یحیی آنقدر گریست که از بسیاری گریه رویش مجروح شد که دندانهایش پیدا شد چون اینخبر بمادرش رسید با زکریا نزد او آمدند و عباد بنی اسرائیل اطراف او جمع شده به او گفتند از بسیاری گریه روی تو چنین مجروح و کاهیده گشته است . گفت تا حال باخبر نشده بودم .

مادر نمدی تهیه کرد بصورت او نهاد که دندانهای او را پوشانیده و اشک چشم را هم جذب مینمود تا آخر روایت که مفصل است .

مقصود از نقل این روایت این بود که طفل و بچه خردسال هم ممکنست دارای فضیلتی باشد ، یحیی پدرش زکریا بود ، اما حسنین پدرشان امیرالمؤ منین و جدشان پیغمبر و مادرشان فاطمه زهرا بود پس حسنین گذشته از فضیلت شخصی فضیلت خانوادگی هم داشته اند .

وحی کودک : از جمله اطفالی که در دنیا دارای فضیلت شایانی بودند داستان وحی کودک است که بین ملت یهود شهرت دارد .

مرحوم ملاـ محمدرضای جدیدالاسلام که از مراجع بزرگ روحانیت یهود بود ، پس از تاءمل به آئین مبین اسلام مشرف گشت . او در کتاب ردالیهود که موسوم به منقول رضایی و بزبان عربیست چنین مینویسد :

بر حسب آنچه علمای یهود در مقدمه کتاب وحی کودک نگاشته اند یکی از علما بنی اسرائیل بنام ربی پنجاس که به زهد و پاکی معروف خاص و عام بود با زنش راهیل که وی نیز از زنان پاک سیرت دوران خود

بود زمانی چند در آرزوی فرزندی صالح و برومند دست نیاز بسوی پروردگار دراز داشتند تا اینکه حقتعالی دعای آنان را به هدف اجابت رسانیده کودکی بنام لحمان حطوفاه به آنان مرحمت فرمود .

این کودك هفتاد سال قبل از بعثت پیغمبر ما چون چشم به اینجهان گشود سخنانی گفت که پدرش برآشفت و گفت خاموش باش از آن هنگام مدت دوازده سال کودك دیگر سخنی نگفت ، مادر از این خاموشی ناگهانی طفل بسی آزرده خاطر شد تا جایی که به مردن وی راضی شد گاه و بیگاه با شوهر میگفت ایکاش این طفل بدنیا نیامده بود ، شوهرش باو میگفت اگر این کودك زبان گشاید سخنانی خواهد گفت که موجب بیم و هراس مردم شود . از زن اصرار و تکرار و از شوهر انکار تا بالاخره مرد پذیرفت و پیش از آنکه زبان بدعا گشاید بگوش طفل گفت فرزند عزیز آنچه خواهی بگوی ولی مجمل و مرموز تا کسی بمقاصد تو آگاه نگردد .

مرد دعا کرد و دعایش به هدف اجابت رسید و طفل پس از دوازده سال خاموشی زبان گشود و جملاتی که بنام کتاب وحی کودك است بیان نمود .

آیات این کتاب به اندازه ای سربسته و نامفهومست که حتی علما و مفسرین و اهل لغت عبری را دچار حیرت و مشقت فراوان نموده و حتی آیات هفتگانه که بحروف ج ، ه ، ز ، ح ، ط ، ی ، ك ، آغاز شده بطور کلی در بوته اجمال مانده و معنای روشن و درستی برای آنها نیافته اند و ازینرو نه علماء یهود شرحی بر

آنها نگاشته اند و نه علامات و بشارات روشنی که راجع به پیغمبر اسلام گفته قبول کرده اند بلکه مربوط بشخص نامعلومی دانسته اند و لذا این کتاب را در دسترس هر کس قرار نمیدهند .

وحی کودک بشاراتی کامل و در عین حال مرموز از طلوع بعثت پیغمبر و بعضی از علائم ولادت و برخی از معجزات و جنگها و اندکی از کردار و رفتار آنحضرت و بعضی از علائم آخرالزمان و رجعت و اشاراتی بشخصیت حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام و مختصری از واقعه جانگداز عاشورای حضرت حسین (ع) را پیشگویی کرده است .

پس اینکه عامه میگویند طفل خردسال دارای فضیلت و اهمیتی نمیباشد خلافست بلکه بسیاری از کودکان دارای مقاماتی بوده اند .

بعلاوه روایات بسیاری از شیعه و سنی رسیده که پیغمبر (ص) فضایل و مناقب این دو کودک را بیان فرموده اند و بعضی از آنها را بعدا ذکر خواهیم کرد .

نکته تقدیم ابناء و نساء در آیه مباهله

زمخشری در کشاف میگوید : خصوصیت پسران و زنان و مقدم داشتن آنها را بر انفسنا دلیل است که نزدیکترین اشخاص بانسان زنان و فرزندان میباشند و گاه میشود که انسان جان خود را فدای آنان مینماید و برای حفظ آنان خود را در مهلکه جنگ و جدال می اندازد ، باینجهت اعراب زنان و فرزندان خود را در جنگها میبردند تا از فرار کردن مصون باشند .

نکته دیگر در مقدم داشتن ابناء و نساء بر انفسنا اینست که زحمات پیغمبر و دین و قرآن او بواسطه این دختر و دو پسر باید تا

قیامت باقی بماند چه اگر فاطمه و حسنین نبودند نسل امامت قطع میشد و نبوت بدون ولایت نتیجه ای برای خلق نداشت .

قبلا گفتیم که علت مبقیه دین حسین (ع) بود پس چون دین و قرآن و اسم این پیغمبر باید بواسطه این دختر و دو فرزند او در صفحه روزگار بماند ، لذا خدا آنها را مقدم براسم پیغمبرش نمود .

بنابر گفته زمخشری ، حسن و حسین برای پیغمبر خلقند و از همه کس اتصالشان بآنحضرت بیشتر است و اهتمام آنحضرت در حفظ ایشان از همه کس زیادتر بود . خیلی جای تعجب است که بگویند بردن حسنین بمباهله فضیلتی برای آنها نمیشود .

پس معلوم شد که حسن و حسین پسران پیغمبرند و بهترین دلیل لفظ ابنائناست چون شیعه و سنی معتقدند که در روز مباهله پیغمبر حسن و حسین را آورد و مراد از نسائنا دختر گرامی اش فاطمه و مراد از نفسنا ابن عم و دامادش حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام است .

سوم ، انفسنا و اثبات خلافت علی علیه السلام

این آیه مبارکه که صریح است که در بین جمیع صحابه پیغمبر ، علی علیه السلام افضل از همه بوده که خداوند متعال او را نفس رسول الله (ص) خوانده است ، بدیهی است که مراد از انفسنا نفس شخص حضرت محمد خاتم الانبیاء (ص) نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت دارد و انسان هرگز ماءمور نمیشود که خود را بخواند ، پس باید مراد دعوت دیگری باشد که بمنزله نفس پیغمبر است و باتفاق جمیع مفسرین شیعه و سنی مراد از نفس علی (ع) است .

اینکه میگوییم علی (ع

) اتحاد نفسانی با رسول خدا داشته اتحاد مجازیست نه حقیقت و مراد تساوی روح و کمالات است نه جسم و مسلما علی (ع) در جمیع فضایل و کمالات و صفات با رسول اکرم مساوی بوده است . الا ما خرج بالنص و الدلیل .

دلالت آیه بر همینمطلب بنحویست که فخر رازی با آن تعصبی که در آیه و حدیث غدیرخم اعمال داشته در اینجا اظهار حق و بیان واقع نتوانسته خودداری کند و میگوید این آیه شریفه از برای شیعه دلیل بر افضلیت امیرالمؤ منین است بر جمیع انبیاء و اولوالعزم و غیراولوالعزم زیرا خداوند علی بن ابیطالب را به نفس پیغمبر تعبیر فرموده است . واضح است که اتحاد دو شخص در ذات غیرمعقول خواهد بود پس لابد باید مراد از آن اتحاد در مماثلت و مشابهت تامه در صفات و کمالات نفسانی باشد از علم و عصمت و طهارت و رحمت و عفت و کرم و شجاعت و زهد و عبادت و جوانمردی و فتوت و غیر اینها که از صفات کمال حضرت بنویست و شبهه ای نیست که از جمله صفات آن سرور برتری بر تمام انبیاء و رسل است و حضرت امیرالمؤ منین بعد از آنکه به نص آیه شریفه بمنزله نفس حضرت رسول خدا (ص) میباشد پس باید مانند آنحضرت افضل از سایر انبیاء و رسل باشد .

نیشابوری هم در اینمقوله از فخر رازی متابعت کرده و در تفسر خود گفته : لا یزال و یمکن للفراضه ان یستد لوابا فضیله علی (ع) علی الانبیا بل علی اولی العزم لان النبی (ص) افضل

و اکمل من الانبیا و قدسماه تعالی نفس النبی و لا نعنی لهذه التسمیه الا المشابهه و المماثله فاذا یکون افضل و اکمل من الانبیاء .

پس از لفظ معلوم میشود تمام کمالات پیغمبر در علی بوده ، مثلا پیغمبر عصمت داشته علی هم داشته ، مقام علی پیغمبر را علی هم داشته و از جمله صفات رسول خدا (ص) به نص آیه شریفه النبی اولی بالمومنین من نفسهم است که آن بزرگوار اولی به تصرف در جمیع امور دین و دنیای کافه مردمست پس باید بمقتضای آیه شریفه مباهله که بمنزله نفس پیغمبر است بعد از پیغمبر اولی به تصرف در جمیع امور امت ، در دین و دنیا و آخرت ایشان باشد . بعضی از جهال ضلال در این تمسک و استدلال که از برای خلافت علی (ع) شده چند مناقثه کرده اند .

اول : اینکه لازمه این استدلال که مماثلت حضرت امیرالمؤ منین با حضرت سیدالمرسلین در جمیع صفات باشد اینست که آنحضرت بعد از خاتم النبیین پیغمبر باشد .

جواب : آیه شریفه : و ما کان محمد با احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و حدیث شریف نبوی که فرمود : یا علی انت بمنزله هارون و موسی الا انه لا بنی بعدی که از روایات عامه یکصد روایت و از روایات خاصه هفتاد روایت وارد شده چنانکه سید بحرینی در غایه المرام متعرض شده است و در نزد فریقین از متواترات لفظیه میباشد این صفت را از آنحضرت استثنا مینماید .

در تفسیر عطا و کتب فردوس شیرویه دیلمی و خصایص نطنزی

و دیگرانست که رسول خدا به زیدبن حارثه فرمود : علی کنفسی لافرق بینی و بینه الاالنبوه فمن شک فقد کفر . علی مانند خود منست جز نبوت فرقی بین من و او نیست پس کسی که در اینموضوع شک کند حتما کافر است .

صاحب وسیله یکی از علماء بزرگ عامه است از عایشه روایت کرده که روزی جناب رسول خدا (ص) بعضی از صحابه را یاد نمود ولی درباره علی ساکت بود و سخنی نفرمود ، فاطمه عرض کرد ای پدر تعریف بعضی را نمودی ولی درباره علی هیچ نگفتی حضرت فرمود : ای فاطمه ، علی جان منست آیا دیده ای که کسی مدح خود را بیان کند ؟

ابن جبر در کتاب نخبه گفته که : نسل رسول الله عن بعض الناس فقال فیه ما قال له فی علی فقال انما سلنی عن الناس و لم تسئلنی من نفسی و علی نفسی و در بعضی روایات فرمود : علی بمنزله روح من است .

دوم : مناقشه نموده اند که مراد از انفسنا ممکن است خود پیغمبر و ایراد صیغه به لفظ جمع برای تعظیم و تشریف باشد مثل آیه : انا نحن نزلنا الذکر .

جواب : لازمه چنین ادعایی اینست که حضرت امیرالمؤ منین (ع) داخل در اشخاصی نباشد که پیغمبر با آنها مباهله کرد چه بعد از آنکه داخل در انفسنا نشد قطعا داخل در ابنائنا و همچنین نسائنا نیست و لازمه این حرف خارج بودن آنحضرت از مباهله است و این منافی با اخبار طرفین و اجماع فریقین است .

گفتگوی ماءمون با حضرت رضا علیه السلام در آیه مباهله

در بعضی از کتب

نقل نموده اند که وقتی ماءمون از حضرت رضا (ع) سئوال کرد که دلیل بر خلافت جدت علی (ع) چیست ؟ حضرت فرمود : آیه انفسنا .

ماءمون عرض کرد : لولا نسائنا ؟ حضرت در جواب فرمود : لولا ابنائنا .

چون ماءمون دلیل بر خلافت امیرالمؤ منین (ع) خواست حضرت رضا (ع) فرمود : لفظ انفسنا کفایت میکند چون خداوند علی (ع) را بمنزله نفس پیغمبر قرار داده و کسی که بمنزله نفس پیغمبر باشد از دیگران در خلافت اولی است .

ماءمون گفت : این بیان شما صحیح است . اگر در لفظ نسائنا در آیه نبود چون به قریبنه نسائنا ما می فهمیم که مراد از انفسناء رجائنا است و حاصل مفاد آیه این میشود : قل تعالوا رجالنا و انسائنا در اینصورت علی داخل در مردان صحابه است و دیگر فضیلتی برای علی باقی نمی ماند چه خدا میفرماید : یکی از مردان صحابه را بیاور ، پیغمبر هم علی را با خود بمباهله برد پس خلافت علی (ع) ثابت نشد .

حضرت فرمودند : این اشکال زمانی صحیح است که لفظ ابنائنا در آیه شریفه نباشد چه با بودن این لفظ اشکال تو بیمورد است زیرا بنابر قول تو که مفاد آیه میشود : قل تعالوا رجالنا و نسائنا لفظ ابناء در رجال موجود است و احتیاجی بگفتن ابناء نیست ، پس این لفظ را خدا بی جهت گفته است ، پس ما به قرینه ابنائنا می فهمیم که مراد از انفسنا رجالنا نیست و همان انفسنا میباشد که علی (ع) باشد

.

پی نوشتها

ص ۱۳۶ کتاب

۱ - در معجم البلدان گوید :

نجران فی مخالیف الیمن من ناحیه مکه الی ان جابر قال ، قال رسول الله (ص) لاخرجن الیهود و النصاری عن جزیره العرب حتی لا ادع فیها الا مسلما قال فاخرجهم عمر و انما اجاز عمر اخراج اهل نجران و هم اهل صلح و عن سالم بن ابی الجعد قال جاء اهل نجران الی علی رضی الله عنه فقالوا شفاعتک بلسانک و کتابک بیدک اخرجنا من ارضنا فردها الیناضیعه فقال یاویلکم ان کان عمر رشید لامر فلا اغیر شئیاصغه . و نجران موضع علی یومین من الکوفه فیما بینها و بین قاسط علی الطریق یقال ان نصاری نجران لما اخرجوا اسکنوا هذا الموضع و سمی باسم بلدهم .

۲ - رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسران عامه و فخر رازی و ثعلبی در تفسیرشان و قاضی بیضاوی در انوارالتنزیل و زمخشری در کشاف و ابن المغازلی در کتاب مناقب خود و ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و نورالدین مالکی در فصول المهمه و خوارزمی در مناقب و شیخ سلمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و سبط الخوارزمی در تذکره و ابن حجر مکی در صواعق محرقه و جمعی از علما ، دیگرعامه با مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نزول آیه مباهله را به همان کیفیت که ذکر شد نوشته اند

۳ - موضوع اتحاد بین دو نفر بمعنای حقیقت محال و ممتنع است ، پس دعوی اتحاد نیست مگر از جهت مجاز و مبالغه در کلام زیرا دو نفر که با هم شدت محبت را دارند یا در جهاتی از

جهات مشابهت دارند غالبا دعوی اتحاد مینمایند در کلمات ادبا و شعراء عرب و عجم از این نوع مبالغه بسیار است از جمله در دیوان منسوب به مولانا امیرالمؤ منین علیه السلام که میفرماید :

هموم رجال فی امور کثیره

وهمی فی الدنیا صدیق مساعد

یکون کروح بین جسمین قسمت

فجسمهما جسمان و الروح واحد

یعنی همت عالی مردان در امور مختلف بسیاری است و تنها هم من دوست مساعدی است که آن دوست مانند روحی باشد در دو بدن که در آینه حقیقت از ما دو جسم و یک روح منعکس گردد .

در حالات مجنون عامری معروف است زمانی که خواستند فصدش کنند التماس میکرد فرا فصد نکنید که میترسم نیشتر به لیلی در عروق و اعصاب من جای گرفته شعراء اینرا به شعر در آورده اند :

گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش

صبر من از کوه سنگین است بیش

لیک از لیلی وجود من پر است

این صدف پر از صفات آن در است

داند آن عقلی که آن دل روشنی است

در میان لیلی و من فرق نیست

ترسم ای فضا و چون فصدم کنی

نیش را ناگه بر لیلی زنی

من کیم لیلی و لیلی کیست من

ما یکی روحیم اندر دو بدن

روحها روحی و روحی روحها

من یری الزوجین عاشا فی البدن

پس علی بمنزله پیغمبر است ، یعنی در تمام کمالات با پیغمبر مساویست الا ما خرج بالدلیل که پیغمبر باشد .

مجلس ششم : السلام علیک یابن رسول الله

ترجمه

سلام بر تو ای پسر رسول خدا

آیه دوم که دلالت دارد ایندو بزرگوار فرزند پیغمبرند

توضیح

حقتعالی میفرماید : و وهبنا له اسحاق یعقوب کلا مدینا و نوحا مدینا من قبل ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین . (۸۴، ۸۵)

ما به ابراهیم ، اسحاق و یعقوب دادیم همه را راهنمایی کردیم و نوح را پیش از ابراهیم و فرزندش داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت نمودیم و همچنین نیکوکاران را پاداش خواهیم داد و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس همه از نیکوکارانند .

عیاشی از ابی الاسود روایت کرده که حجاج شخصی نزد یحیی بن معمر فرستاد و باو پیغام داد ، شنیده ام تو عقیده داری که امام حسن و امام حسین (ع) فرزندان پیغمبرند و گفته ای که اینمطلب در قرآن میباشد ، من قرآن را از اول تا آخر خواندم چنین چیزی ندیدم .

یحیی در جواب گفت آیا در سوره انعام نخوانده ای و من ذریته داود و سلیمان تا آنجا که میگوید یحیی و عیسی از ذریه ابراهیم نیست ؟ گفت چرا ، گفت عیسی عیسی با آنکه پدر نداشت از ذریه ابراهیم خوانده شده همینطور است امام حسن و امام حسین .

در عیون اخبارالرضا از حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام ماءثور است که حقتعالی عیسی را از طریق مریم به ذراری انبیاء ساخت و ما اهلبیت را از طرف مادرمان فاطمه الزهرا علیهاالسلام به ذراری حضرت رسول (ص) ملحق ساخت .

اخباری که از

طریق شیعه و سنی رسیده که حسن و حسین علیهماالسلام فرزندان پیغمبرند بسیار است و ما بعضی از آنها را نقل میکنیم .

روایت اول

در صحیح بخاری یکی از کتب معتبر اهل سنت از ابی بکر نقل میکند که گفت : سمعت النبی صلی الله علیه و آله و هو علی المنبر و الحسن الی جنبه ینظر الی الناس مره اولیه مره و یقول ابنی هذا سید و لعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین .

شنیدم که پیغمبر (ص) در حالیکه بر منبر بوده و حسن در پهلوی او نشسته بود و گاهی بمردم نظر میکرد و گاهی بسوی حسنش و میفرمود : این پسر من سید است . یعنی امام واجب الاطاعه است . و خداوند به واسطه او بین دو طایفه از مسلمین را اصلاح خواهد کرد .

این روایت اشاره بصلح حضرت حسن و معاویه است و اینکه این روایت معاویه و اهل شام را مسلم خطاب فرموده مراد اسلام ظاهریست که تکلم به شهادتین میکردند و الا کفر معاویه مسلم است چنانچه شرح آن بعدا خواهد آمد .

روایت دوم

در صحیح ترمذی اسامه بن زید نقل میکند : قال طرقت لنبی صلی الله علیه و آله ذات لیله فی بعض الحاجه فخرج النبی صلی الله علیه و آله و هو مشتمل علی شـی ء لا ادری فلما فرغت من حاجتی قلت ما هذا الذی انت مشتمل علیه فکشفه فاذا حسن و حسین علیهماالسلام علی ورکه فقال هذان ابنای و ابنا بنتی اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما .

اسامه بن زید میگوید شبی برای حاجتی خدمت پیغمبر رفتم در خانه را کوبیدم حضرت خودش تشریف آورد و با خود چیزی داشت که من ندانستم آن چیست چون کارم با

آنحضـرت تمام شد عرض کردم این چیست که با خودتان دارید ، چون حضرت بمن نشان داد دیدم حسین و حسن هستند که روی ران آنحضـرت بودنـد آنگـاه بمن فرمود اینها دو پسـران و دختر مننـد خـدایا من اینها را دوست دارم و تو هم دوست دار ایشانرا دوست بدار کسی را که دوستدار ایشان باشد .

روایت سوم

ترمذی در صـحیح خود از یوسف بن ابراهیم نقل میکند که انه سـمع انس بن مالک یقول سئل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای اهل بیتک احب الیک قال الحسن و الحسـین و کان یقول و لفاطمه ادعی ابنی فیشـمهما و یضمهما الیه . انس گفت که از رسول خدا سئوال کردند کدامیک از اهل بیت شما نزد شما محبوبتر است ؟ فرمود حسن و حسین .

رسم آنحضـرت چنـان بـود که به فـاطمه میفرمود : پسـران مرا بخوان ، چون حسـنین میآمدنـد آنهـا را در بر گرفت و ایشـان را میبوئید .

روایت چهارم

ابن حجر در صواعق نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : دو پسـر من حسن و حسـین سـید جوانان بهشتند ولی پدر آنها بهتر از آنهاست .

و نیز روایت میکنـد که رسول خـدا فرمود : هـارون دو پسـر خود را شـبر و شـبیر نـام نهـاد و من پسـرانم را حسن و حسـین نـام گذاردم .

روایت پنجم

شیـخ سـلیمان حنفی در کتـاب ینابیع الموده از عبـداله بن شـداد نقل میکنـد که گفت : رسول خـدا برای ادا نماز مغرب یا نماز عشاء آمد و حسن و حسـین را بر دوش خود سوار نموده بود چون مهیای نماز شد آنانرا بر زمین گذاشت و تکبیر نماز را گفته وارد نماز شد و سـجده را بسـیار طولانی فرمود که من سـر بلند کردم دیدم آندو طفل بر دوش پیغمبر سوارند ، مجددا بسـجده رفتم چون نماز تمام شد مردم عرض کردند یا رسول الله سـجده را طولانی فرمودی تا بحدیکه ما گمان کردیم وحی نازل شده یا اتفاق دیگری رخ داده است فرمود : هیچیک از اینها که شـما گفتید نبود بلکه فرزندان من بر پشت من بودند و نخواسـتم که آنها را بر زمین گذارم تا اینکه خودشان پائین آیند .

روایت ششم

در اکثر تفاسـیر شـیعه و سـنی نقل کرده اند که عاص بن وایل سهمی در نزدیک باب بنی سهم وجود مبارک پیغمبر را ملاقات کرد ، مدتی با یکدیگر سـخن میگفتند بعد از جدا شدن عاص بن وایل بمسجدالحرام وارد شد جمعی از بزرگان قریش که در مسـجد نشسـته بودند از او پرسـیدند با که سـخن میگفتی ؟ گفت با این ابتر صـنوبر ، چه عادت عرب این بود که هر کس پسـر

نداشت او را ابتر میگفتند یعنی اقطع است و از او عقبی نخواهد ماند و صنوبر شخصی است که او را فرزند و برادر نباشد و در آن ایام پسر آنحضرت که عبدالله نام داشت و ملقب بطاهر و از خدیجه بود درگذشته و خاطر مبارک پیغمبراند وهناک

شـده بود ، در آنحال جبرئیل نازل شده سوره کوثر را آورد و گفت دلتنگ مباش از اینکه ترا ابتر خوانند ، ما فرزندان بسیاری بتو عطا کنیم که در اقطار عالم مکانی نباشد مگر آنکه جماعتی از فرزندان و نسل تو در آنجا باشند .

- در روز عاشورا که بنی امیه حضرت سیدالشهدا را شهید کردند جز فرزندش علی بن الحسین امام سجاد کسی باقی نماند ، خداوند از نسل آن یکنفر عالم را پر کرد - اکنون ای رسول ما به شکرانه این نعمت برای خدا به نماز و طاعت و قربانی و اعمال حج بپرداز ، که دشمنان بدگو و عیب جویان تو نسل بریده خواهند بود و در جهان از ایشان و اعقابشان اثری باقی نخواهد ماند .

خداوند در این سوره میفرماید : ما به تو کوثر دادیم ، یعنی اولاد و نسل زیادی به تو عنایت کردیم و این مسلم است که نسل پیغمبر از حسن و حسین نبوده پس این دلیلی است که آندو بزرگوار فرزندان پیغمبر بوده اند .

تعداد فرزندان پیغمبر

در اصول کافی است که وجود مبارک رسول اکرم (ص) از خدیجه کبری سه پسر و چهار دختر داشتند که جناب قاسم و زینب و رقیه و ام کلثوم قبل از بعثت متولد شدند و جناب طیب و طاهر و فاطمه زهرا که بعد از بعثت متولد گردیدند .

از مناقب ابن شهر آشوب مستفاد میگردد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از خدیجه کبری دو پسر داشت و چهار دختر ، قاسم و عبدالله آندو را طیب و طاهر میگفتند و از

این عبارت معلوم میگردد که طاهر لقب قاسم و طیب لقب عبدالله بوده است .

در بحار نقل میکند که طاهر و طیب هر دو لقب جناب عبدالله است و از سایر زوجات آنحضرت ابدا اولادی نشد مگر جناب ابراهیم که از ماریه قطبیه بود ، پس آنحضرت دختر داشتند و سه یا چهار پسر و تمام اولادهای آنحضرت در مکه متولد شدند مگر ابراهیم که در مدینه متولد شد . و نیز تمام اولادان آنحضرت در زمان حیات آنحضرت از دنیا رفتند غیر از فاطمه زهرا سلام الله علیها که چندی بعد از آنحضرت از دنیا رحلت فرمود .

پس مسلم شد که اولادان آنحضرت هر چه در دنیا فعلا موجودند از نسل حسن و حسین علیهماالسلام میباشند .

مورخین مینویسند که یزید بن معاویه ملعون در سن سی و هشت سالگی بدرک جهنم واصل شد در حالیکه دارای سیزده پسر و چهار دختر بود و امروز یکنفر از نسل یزید در تمام دنیا پیدا نمیشود ولی در روز عاشورا یک پسر از حسین علیه السلام باقی ماند بنام علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام و دو دختر که سکینه و فاطمه بودند و امروز کمتر مجلسی است که منعقد شود و چند نفر از اولادان فاطمه در اینمجلس نباشند ، پس در حقیقت این یکی از معجزات قرآنست که میفرماید : انا اعطیناك الکوثر ، به تو خیر کثیری دادیم که آن وجود فاطمه است نسل شما از او باقی خواهد ماند .

اگر در بین ما مردی بمیرد و اولاد او منحصر به یک یا چند دختر باشد پس از آنکه

دخترها از دنیا رفتند میگویند او قطع اگر چه آن دخترها دارای اولاد باشند چه آن اولادها انتسابشان به پدر است و اگر بگویند این مرد ابتر است جا دارد و روی همین حساب هم وجود مبارک پیغمبر را ابتر میگفتند و نظرشان این بود که پیغمبر پسری نداشت که جانشین او بشود ، خداوند در بین سی و دو نفر از اولادهای امیرالمؤ منین علیه السلام نسل پیغمبر را در دو اولاد فاطمه یعنی حسن و حسین قرار داد و سایر اولادهای پیغمبر را از نسل پسر و دختر در زمان حیات آنحضرت از دنیا برد بعلت اینکه بعد از پیغمبر اختلاف در خلافت پیدا نشود و مردم نگویند اولاد پیغمبر ولی بجانشینی آنحضرت هستند تا داماد و ابن عم آن بزرگوار .

مخالفت بنی امیه با فرمان زندان پیغمبر

بزرگترین مخالفت و منکر فرزندان پیغمبر بنی امیه بودند که به عمال و پیروان خود دستور میدادند در بین مردم شایع سازند که حسنین اولاد پیغمبر نیستند و اولاد دختر را نمیتوان فرزند خواند در صورتیکه که در صدر اسلام بیشتر صحابه از قبیل : ابن عباس ، عبدالله بن عمر ، زید بن ارقم ، جابر بن عبدالله انصاری و دیگران به آن دو آقا زاده میگفتند یابن رسول الله .

حتی وقتی شمر برای بریدن سر آنحضرت روی سینه آن بزرگوار نشست گفت : گواهی میدهم که تو زاده پیغمبری و پسر دختر او هستی با وجود این سرت را میبرم .

پیغمبر فرمود : فرزندان هر مردی بقوم و قبیله پدری خود منتسب میشوند فرزندان فاطمه که پدرشان من هستم و به من منسوب میباشند .

و

نیز فرمود : خدای تعالی فرزندان هر پیغمبری را از صلب او قرار داده مگر فرزندان مرا که از صلب من و صلب علی بن ابیطالب آفریده است .

قتل عام سادات علوی

حکومت اموی و آل مروان مبغوض‌ترین دولتها و منفورترین حکومتهای عربی بوده است ، نه تنها با علویان و ذریه فاطمه دشمنی داشته داشتند ، بلکه اصلا با اسلام و مردان حق و پاکدل مخالفت می ورزیدند و بقدری از بنی هاشم و مردان خوب کشتند و زیر خاک نمودند که جای شرح آن نیست ان شاء الله در جای خود بعضی از فجایع آنها را نقل میکنیم .

امویان دشمن دیرین بنی هاشم و بدخواه و بدکینه و بیخرد بودند و بمقتضای هیئت ناپاک و درمان خود مرتکب چنان جنایاتی گردیدند ولی بنی عباس چه عذری داشتند ؟ آنها در نسب و خون مشترک با بنی هاشم بودند پس چرا آن جنایات را با اولاد فاطمه کردند .

مثلا چون منصور دوایقی بر حکومت مستقر شد و خواست شهر بغداد را بسازد و مرکز خلافت را از حیره رصافه به بغداد منتقل سازد و دستور داد هر جا که سیدی از اولاد علوی خواه حسنی یا حسینی بزرگ یا کوچک دیدند ، مخصوصا اگر پسر بود در هر سن و سالی او را دستگیر کرده به بغداد بفرستند .

منصور گروهی از بدطینتان درباری را برای جاسوسی و دستگیری سادات علوی به حجاز و کوفه و بصره فرستاد تا جوانان سادات علوی و فاطمی را گرفته به بغداد بفرستند این مردمان پست برای ریاست چند روزه دنیا شبانه در خانه ها میریختند و تمام

اتاقها و سایبانهای خانه ها را جستجو میکردند و هر کجا سیدی بود میگرفتند و بی هیچ رحم و شفقتی آنها را به بغداد میآوردند و مبلغی جایزه میگرفتند در حقیقت خون آنها را به خلیفه میفروختند و او هم دستور میداد که این سادات بیگناه را در میان بناها بگذارند و روی آنها را بپوشانند اکثر ستونهای مجوف شهر بغداد از سادات علوی پر شده بود .

کودک حسینی

روزی یکی از عمال جاسوسی بنی عباس که در جستجوی سادات علوی بود به پسری کوچک در کمال حسن و ملاحت بود برخورد که موهای سیاه و بسیار زیبایی داشت ، این کودک یکی از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام بود ، جاسوس او را گرفته به بغداد آورد و بدست بنایی سپرد که مشغول بالا بردن دیوار بود باو تکلیف کرد که باید او را در میان دیوار بگذاری و روی آنرا بپوشانی و اصرار داشت که در حضور من باید این ستون از گچ و آجر بالا رود و این سید حسنی را در میان آن بگذاری شخص بنا که این طفل معصوم را دید بر حالت مظلومیت او رحم کرد و در حالیکه ناگزیر بود کودک را در میان ستون گذاشت و آهسته باو گفت نگران مباش من برای تو راه نفس میگذارم و شب که دشمن متوجه نباشد تو را بیرون میآورم .

بنا کار خود را بپایان برد و شب که شد آمد و آن طفل را از میان ستون بیرون آورد و سر ستون را باز پوشانید و به آن کودک گفت من برای خدا و احترام جدت رسول

خدا تو را نجات دادم راضـی مباش که من و زن و فرزندم کشته شویم اگر تو خود را در جایی پنهان نکنی و جاسوسان منصور بفهمنـد مرا با زن و فرزنـدم خواهنـد کشت ، تو بمنزلی برو که بتوانی خود را مخفی کنی و از جدت رسول بخواه که شـفاعت مرا در روز قیامت بکند و قدری هم از گیسوان او را بریده به گچ آلوده کرد که اگر خواستند نشان دهد .

آن کودک حسـنی هم گفت منهم از تو توقعی دارم و آن اینست که از موهـای من قـدری بچینی و به مادرم که در فلان نقطه در انتظار منست از حال من خبر دهی تا بداند که من زنده هستم ولی گریخته ام او هم پذیرفت .

طفل ناپدید و بنا بدبنال مادر رفت و او را یافت ، دید چند نفر زن گرد یکدیگر نشسـته مشـغول گریه هسـتند ، شناخت که آن زنی که بیشتر گریه میکند مادر آن کودک است ، نزد او رفت و جریان فرزندش را گفت او قدری آرام گرفت .

گفته اند این کودک حسـین بن زید بود که بخانه امام جعفر صادق علیه السلام پناه برد و مخفی شد و در مدت عمر بعبادت و علم پرداخت و امام صادق علیه السـلام او را تربیت فرموده و بقدری گریه میکرد که معروف به ذی العبره شد و در سال صد و سی و پنـج از دنیا رفت و در حله مـدفون شـد و قبر او در حله معروف و محل زیارت عرب و عجم است ، امامزاده طاهر که در صحن حضرت عبدالعظیم دارای

قبه و بارگاه میباشد از اولاد ایشانست و به سه واسطه بجناب حسین میرسد .

قتل شصت سید علوی بفرمان هارون

علامه مجلسی در بحار نقل میکند که عبیدالله بزاز نیشابوری گفت من با حمید بن قحطبه والی خراسان دوست بودم و در ماه رمضان به طوس رسیدم حمید بدیدن من آمد ، منهم نزدیک ظهری به منزل او رفتم ، آفتابه لگن آوردند دست شستم و سفره آوردند متوجه شدم که ماه رمضان است ، گفتم روزه هستم ولی از برای شما عذری هست که افطار میکنید ؟ گفت کار من داستانی دارد ، آنگاه شرح داده که هارون بطوس آمد و شبی مرا خواست نزد او رفتم ، دیدم شمعی روشن و شمشیری در دست دارد و غلامی مقابل او ایستاده بمن گفت اطاعت تو از ما تا چه حد است ؟ گفتم بجان و مال ، سر بزیر انداخت و مرا مرخص کرد .

هنوز در بستر خواب استراحت نکرده بودم که باز غلام هارون آمد که خلیفه مرا میخواهد ، نزد هارون رفتم باز بمن گفت ، تا چه حد بما خدمت میکنی ؟ گفتم جان و مال و اهل و عیالم در اختیار تست ، دوباره سر بزیر انداخت و مرا مرخص کرد ، برگشتم کمی استراحت کردم باز غلام آمد و گفت : اجب امیرالمؤ منین ، با کمال وحشت و اضطراب برخاستم رفتم ولی سرنوشت خود را نمیدانستم در آن تاریکی شب چه خواهد شد هارون سر بلند کرد باز همان سئوال را نمود گفتم بجان و مال و اهل و عیال و دین ترا اطاعت میکنم هارون خندید و گفت این شمشیر

را بگیر و آنچه این غلام به تو گفت انجام بده ، من و خادم بیرون آمدیم غلام مرا بخانه ای برد که چهار زاویه داشت و در هر زاویه زندانی بود که در هر یک بیست نفر سید را زندانی کرده بودند و چاهی در وسط حیاط حفر کرده حاضر مهیا بود ، غلام آمد در زاویه اول را گشود بیست سید علوی جوان خوش سیما دارای گیسوان بلند و برخی سالخورده و نورانی بودند ، بمن گفت اینها را گردن بزن آنها را در قید و زنجیر بودند یک یک آوردند و من گردن زدم ، زاویه دوم و سوم را گشود به همین ترتیب سادات علوی و حسنی و حسینی را یکایک آورده و بمن گفت باید گردن بزنی تا آخری که پیرمردی بود بسیار نورانی و روشن ضمیر بمن گفت وای بر تو جواب جدم پیغمبر را چه میدهی که اولاد او را چنین گردن میزنی ، خواستم خودداری کنم غلام بر من نگاهی غضب آلود کرد ، بالاخره او را هم گردن زدم و بدن آنها را در چاه انداختم و پس از کشتن این شصت نفر سید در یکشب دیگر نماز و روزه برای من چه فایده ای دارد .

خلفای بنی عباس بدین روش علویانرا بدست میآوردند و محو و نابود میکردند و گمان میکردند که با کشتن سادات علوی دودمان و سلطنت آنها تا قیامت باقیست در حالیکه ابواب طعن و لعن را بسوی خود گشودند و با حداکثر بیست سال سلطنت و خلافت مرتکب بزرگترین جنایات گردیدند و تاریخ اسلام را با اعمال خود ننگین و

لکه دار کردنـد حال خوبست که سـر از قعر جهنم بیرون آوردنـد و ببیننـد که از نسل خودشان کسـی باقی نمانـده ولی سادات زنـده و جاویـد و کثیرالاولاد شدنـد که مینویسـند اکنون بالغ بر پنج میلیون سادات علوی در روی زمین زندگی میکنند . حمید بن قحطبه بدستور هارون سید را کشت و هارون بپاداش این عمل حکومت خراسانرا با قصریکه در طوس داشت باوبخشید ولی این حمید سالها درگیر فکر و الم کار خود بود و چون حضـرت علی بن موسـی الرضا علیه السلام از مدینه به بدعوت مامون به مرو تشریف برد مرکز پذیرایی آنحضرت در طوس باغی بود که قصر هارونی میگفتند . امام رضا علیه السلام آن باغ بزرگ را خرید و همان منطقه ای است که امروز بست بالا و پائین و فلکه شمالی و جنوبی تا باغ رضوان و نزدیک قبر طبرسی و از طرف دیگر باغ دفتر آسـتان قـدس رضوی میباشـد که همه جزو باغ و ملک خاص حضـرت رضا بود و حمید هم خسـرالدنیا و الاخره شد .

همین ظلم و سـتم و کشـتارهای ظالمـانه بنی امیه و بنی عباس باعث شـد که سادات از وطن اصـلی خود که حجاز بود باطراف پراکنـده شدند و اکثر آنان بطرف ایران آمدند مخصوصا بعد از آمدن حضـرت رضا علیه السـلام بایران که گمان میکردند در پناه حضرت رضا خواهند بود و پس از آنحضرت در کوهستانها و دهکده ها پناهنده شدند تا از دنیا رفتند .

بسیاری از این امامزادگان محترم جلاء وطن نمودند و مخفی بودند تا از دنیا رفتند چنانچه در کتاب عمده الطالب نقل شده که

محمـدبن محمـدبن زیـدبن علی بن الحسـین علیه السـلام به پدرش گفت : من دوست دارم که عمویم جناب عیسـی بن زید را ببینم ، فرمود به کوفه میروی و در فلان محل می نشینی شـخص گندمگونی از آنجا میگذرد که به پیشانیش آثار سـجود است شتری دارد که دو مشک آب بر او حمل کرده و قـدمی بر نمیدارد مگر آنکه تکبیر و تسبیح و تهلیل و تقدیس خدا را میکند ، همان شخص عموی تو عیسی است ، جناب محمد بن زید گفت :

من بکوفه رفتم و در همان موضع نشسـتم دیدم شخصـی متصف به همان اوصاف از راه عبور کرد و پس برخاستم دست و پای او را بوسـیدم ، عیسی فرمود تو کیستی ؟ گفتم برادرزاده تو محمد بن محمد هستم ، پس شترش را خوابانید و در سایه دیواری نشـست و از احوال اقارب و دوسـتانش که در مدینه بودند ، سئوال کرد بعد از من خداحافظی کرد و فرمود دیگر اینجا نزد من نیایی که من میترسم مشـهور شوم و مردم مرا بشناسـند چه از روزی که وارد اینشـهر شدم تا کنون مردم مرا نشـناخته اند که من پسر چه شخصی هستم .

و نقل فرموده انـد که این عیسـی در ایامی که در کوفه بود عیالی اختیار نمود خداوند دختری باو مرحمت فرمود تا اینکه دختر بزرگ شد جناب عیسـی را هم برای بعضی از سقاهای کوف آب کشی میکرد آن سقا پسر جوانی داشت بخیال افتاد که دختر عیسی بن زید را از برای جوان خود خطبه نماید در حالیکه نمیدانست جناب عیسی از چه طایفه ای

میباشد و نسبش به چه محترمی میرسد ، مادر این جوان برای خواستگاری بمنزل عیسی رفت ، زوجه عیسی که فهمید دختر او را برای سقایی میخواهند آنهم بسیار ازین وصلت خوشحال شد به شوهرش جناب عیسی گفت که باید این وصلت انجام داده شود عیسی بن زید متحیر شود تا بالاخره آندختر از دنیا رفت ، عیسی خیلی محزون شد و در فوت او بسیار گریه کرد ، یکی از دوستانش که او را میشناخت باو گفت اگر از من سئوال میکردند که اشجع اهل زمین کیست من ترا نشان میدادم و حالا می بینم که در فوت دختر چنین جزع و اضطراب میکنی ، عیسی فرمود بخدا جزع من از فوت ایندختر نیست ، بلکه به آن جهت است که ایندختر مرد و ندانست که پاره تن پیغمبر و از نسل فاطمه علیهم السلام است تا اینکه جناب عیسی بن زید در کوفه در سن شصت سالگی از دنیا رفت در صورتیکه نصف عمر خود را از خوف بنی عباس پنهان بود .

از این قبیل قضایا زیادست ، و می فهمیم که سادات تا چه اندازه در فشار بودند و چه بسیار از آنها از دنیا رفتند و ابدا شناخته نشدند که سید اولاد پیغمبر میباشند .

فرار قاسم موسی بن جعفر علیه السلام از ترس هارون الرشید

از جمله کسانی که در زمان حکومت هارون الرشید فراری شد و پنهان بود تا از دنیا رفت جناب قاسم موسی بن جعفر علیه السلام بود که از ترس جان خویش بطرف شرق متواری گشت ، روزی در کنار فرات راه میرفت چشمش به دو دختر کوچک افتاد که با یکدیگر بازی میکردند یکی

از آنها برای اثبات ادعای خود بدیگری میگفت بحق میرصاحب بیعت در روز غدیرخم اینطور نیست ، قاسم جلو رفت و پرسید منظورت از این امیر کیست ؟ دختر گفت برادرم ابوالحسن پدر امام حسن و امام حسین علیه السلام است قاسم خشنود شد که بمحل دوستان اجداد خود رسیده است ، گفت آیا مرا بسوی رئیس این قبیله راهنمایی میکنی ، دختر جواب داد آری ، پدرم رئیس این قبیله است قاسم از عقبش حرکت نمود و او پدر خود را به قاسم معرفی کرد ، سه روز با کمال احترام و پذیرایی شایسته در آنجا ماند ، روز چهارم ، پیش شیخ و رئیس قبیله رفت ، گفت من از کسی شنیده ام که از پیغمبر نقل میکرد ، میهمان بودن سه روز است بعد از آن هر چه بخورد از باب صدقه و انفاق خواهد بود باینجهت دوست ندارم که از صدقه استفاده کنم ، تقاضا دارم مرا بکاری واداری تا آنچه میخورم صدقه نباشد ، شیخ گفت کاری برای شما تهیه میکنم ولی قاسم درخواست کرد که آب دادن مجلس خود را به او واگذار کند شیخ پذیرفت مدتی قاسم در آنجا به همین کار اشتغال داشت تا اینکه نیمه شبی شیخ قبیله از اطاق بیرون آمد ، قاسم را دید که به پیشگاه پروردگار دست نیاز دراز کرده و با توجه به مخصوصی چنان غرق دریای مناجاتست که هیچ چیز او را بخود مشغول نمیکند ، از دیدن حال قاسم محبتی از او در دلش جای گرفت ، صبحگاه که شد بستگان خود را جمع کرد گفت میخواهم دخترم را

باین مرد صالح تزویج کنم ، همه قبول کردند ، دختر خود را بازدواج او درآورد خداوند از آنزن به قاسم دختری عنایت کرد ، آن بچه دوران کودکی را تا سه سال گذرانید در اینموقع قاسم مریض شد و بیماریش شدید گردید ، روزی شیخ بالای سر قاسم نشسته بود از خانواده و فامیل او سئوال میکرد ، جوابهایی داد که شیخ را وادار به توجه بیشتری کرد ، ناگاه گفت فرزندم شاید تو هاشمی هستی ، گفت من قاسم بن موسی بن جعفرم بدون واسطه فرزند امام هفتم میباشم پیرمرد بر سر و صورت زد و گفت چه شرمنده گشتم پیش پدرت موسی بن جعفر . قاسم پوزش خواست و گفت تو مرا گرامی داشتی و پذیرایی کردی با ما در بهشت خواهی بود ولی من سفارشی دارم بعد از آنکه از دنیا رفتم مرا غسل و کفن نموده دفن کردی موسم حج که رسید شما و زوجه ام با دخترکم که یادگار منست برای زیارت خانه خدا حرکت کنید پس از انجام مراسم حج در مراجعت وقتی که بمدینه رسیدید دخترم را اول شهر پیاده کنید و بهر طرف خواست برود مانع نشوید شما هم پشت سر او بروید ، بر در منزل بزرگی میرسد همانجا خانه ماست داخل میشود در آنجا فقط زنهای بی سرپرست بسر میبرند و مادر من در میان آنها میباشد .

قاسم از دنیا رفت تمام سفارش و وصیتهای او را انجام دادند ، پس از مراسم حج بمدینه بازگشتند پیرمرد دختر را بزمین گذاشت او هم شروع براه رفتن کرد تا بر خانه بزرگی رسید ،

داخل شـد شـیخ با دخترش بر در منزل ایسـتادند همینکه زنان چشـمشان باین دختر کوچک افتاد هر یک از این گل نوشـکفته سئوالی میکردنـد ولی آن بچه یتیم اشک میریخت و بصورت آنها با دقت نگاه میکرد ، مادر قاسم که چشـمش باین دختر افتاد شروع بگریه کرد او ار در آغوش گرفت و همی بوسید .

گفت بخدا قسم این بازمانده پسرم قاسم است ، زنها شگفت زده پرسیدند از کجا میدانی گفت زیرا شباهت تامی به پسرم دارد ، آنگاه دخترک گفت مادر و پدربزرگم بر در منزلند میگویند بعد از آنکه مادر قاسم از حال فرزندش باخبر شد سه روز بیشتر زندگی نکرد ، مدفن جناب قاسم در شش فرسخی حله معروف است .

علامه مجلسـی میفرماید از جمله امامزاده هایی هم که جلالت قدرش معلومست و هم موضع قبرش امامزاده قاسم فرزند موسـی بن جعفر علیه السـلام است که قبرش در هشت فرسـخی هله زیارتگاه عامه خلق است و سـید بن طاووس ترغیب زیادی بزیارت او نموده است .

مجلس هفتم : السلام علیک یابن امیرالمؤ منین

ترحمه

سلام بر تو باد ای پسر فرمانروای تمام اهل ایمان

امیرالمؤ منین علی علیه السلام

لقب اسـمی است که بعـد از اسم اول وضع میشود و برای تعریف یـا تشـریف یا تحقیر میباشـد اما از وضع لقب برای تحقیر منع شـده است چنانکه خـدای تعالی میفرماید : ولا تنابزوا بالالقاب حجرات - ۱۱ از همدینان خود عیبجویی نکنید و لقبهای زشـت بیکدیگر ندهید .

معنای امیرالمؤ منین

امیر بر وزن فعیل بمعنای فرمانروا است ، پس علی (ع) فرمانروای همه مؤ منین است ، یعنی مؤ منین هر زمانی ، تا روز قیامت .

اگر اشـکال شود که علی بـا نبودن در دنیـا چگونه ممکنست فرمـانروای همه مؤ منین عـالم باشـد جوابش اینست که بنا بر نقل معالی الاخبار و علل صـدوق مردی از موسـی بن جعفر (ع) سـئوال کرد به چه علت علی امیرالمؤ منین نام نهاده شد ، حضـرت فرمود : لانه یمیزهم بالعلم . یعنی به جهت آنکه به اهل ایمان علم اطعام میکنند .

در صـحاح میگویـد اصـل میره بمعنی طعامست و ماریمیر بمعنی تحصـیل کردن و جلب نمودن طعام است پس چون مردم اهل عالم از علم علی استفاده کرده و میکنند لذا امیرالمؤ منین نام نهاده شد . کل من یمیر قوما فهوا میرهم .

در اخبار تولـد حضـرت علی (ع) نقل شده که چون قنداقه را خدمت رسول اکرم آوردند بر روی رسول خدا خندید و گفت : السلام علیک یا رسول الله ، بعدا سوره مؤ منون را تلاوت کرد : قد افلح المؤ منون الذینهم فی صلوتهم خاشعون .

رسول خدا (ص) فرمود : قد افلحوا بک انت والله امیرهم تمیرهم من علومک و انت والله دلیلهم و بک

یهتدون .

در این عبارت تمیرهم فرع بر انت امیرهم شده و امارت علت جلب علوم برای مؤ منان است ، لقب امیرالمؤ منین را وجود مبارک پیغمبر (ص) بآنحضرت نداده است بلکه خداوند این لقب را بآنحضرت عنایت فرموده است . دلیل بر اینمطلب حدیثی از پیغمبر (ص) است که از طریق اهل سنت و جماعت نقل شده که خدایتعالی در عالم زر فرمود : الست بربکم ؟ ارواح گفتند : بلی . فرمود : انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم .

نیز پیغمبر فرمود : لو علم الناس متی سمی علی امیرالمؤ منین ما انکروا افضله . اگر مردم میدانستند که در چه زمانی علی امیرالمؤ منین نام نهاده شد فضیلت او را انکار نمیکردند .

نیز از کتب عامه نقل شده که پیغمبر فرمود : فی اللوح المحفوظ تحت العرش علی امیرالمؤ منین .

علم علی علیه السلام

در مورد علم علی (ع) مطالبی نوشته شده که یک از هزار هم نمیشود و تازه آنمقداریکه علی (ع) بمردم آموخته و امیر آنها شده یک میلیاردهای علم او نبوده است زیرا مردم قابلیت و استعداد علم علی را ندارند و لذا خودش به کمیل فرمود : ان هیهنا لعلما جمالو اصبت له جمله .

ابن ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه میگوید : جمیع علوم به علی (ع) منتهی میشود چون معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب فکر و نظرند شاگرد واصل بن عطا هستند که او شاگرد ابوهاشم و او شاگرد محمد بن حنفیه هر چه دارد از پدرش علی (ع) دارد .

و

اما اشعریه نسبت تعلیم را به ابوالحسن اشعری میرسانند و او شاگرد ابوعلی جبایی و او از تلامذه مشایخ معتزله است و گفته شد که علم معتزله به علی (ع) میرسد .

امامیه و زیدیه هم واضح است که علمشان بحضرت ائمه علیهم السلام میرسد و علم ایشان هم از علی علیه السلام است .

و ابوحنیفه و مالك بن انس از شاگردان امام صادق (ع) و شافعی از شاگردان محمدبن الحسن شیبانی است که او از شاگردان ابوحنیفه و مالك بوده و آندو هم از شاگردان امام صادق (ع) بوده اند .

و احمد بن حنبل هم از شاگردان شافعی است ، پس علم چهار فرقه اهل تسنن به امام صادق (ع) منتهی میشود و علم آنحضرت هم از علی (ع) است .

در صحابه کسی فقیه تر از ابن عباس نبوده و علم تفسیر قرآن را از هر راه که دنبال کنند به ابن عباس میرسد و او هر چه دارد از علی (ع) دارد . کسی به ابن عباس گفت نسبت علم تو با پسرعمت علی در چه مرتبه است در جواب گفت : چنانست که یك قطره به بحر محیط .

و علم و طریقت و حقیقت ظاهر است که به شیخ شبلی و بایزید بسطامی و جنید بغدادی و معروف کرخی میرسد و که همه اینها از شاگردان و خادمان ائمه بودند و گفتیم علم ائمه منتهی به علم علی میشود .

و فرقه صوفیان تا امروز از هر طایفه و صاحب هر خانقاه . دیر و مرشدی که بوده اند بآنحضرت میرسند همه

علمای زمان میدانند و معترفند که امام علم نحو و عربیت ابوالاسود ست و او از علی مجملی شنیده و تفصیل داده است .

و اما علم کلام که اصل همه علوم است از کلام و خطبه های علی (ع) است .

تا اینجا مجملی از کلمات ابن ابی الحدید معتزلی بود که این نکته را هم باید دانست که بعضی از . . . خواسته اند که صوفیه را صاحب مرتبه بدانند و بگویند که اینمقام را از شاگردی و خدمتگزاری اهلبیت عصمت آموخته اند و این از اکاذیب است چه سرسلسله صوفیه ابوهاشم کوفی است که او تابع معاویه و جبری مذهب و در باطن مانند معاویه ملحد و دهری بوده است .

باری موضوع بحث ، علم علی امیرالمؤ منین (ع) بود که خود به ابن عباس فرمود اگر بخواهم از معانی و حقایق سوره فاتحه الکتاب بنویسم ، هفتاد هزار شتر را از آن پربار کنم .

در صحیح مسلم است که آنحضرت فرمود :

سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض .

یعنی : از من سئوال کنید از راههای آسمانی که من به آنها داناترم از راههای زمین .

آگاهی علی علیه السلام از شب معراج

در اخبار شب معراج نقل شده است که حقتعالی طعام شیربرنج برای مهمانش پیغمبر مهیا نمود پیغمبر فرمود : خدایا چگونه تنها غذا بخورم و حال آنکه تو لعن فرموده ای کسی را که تنها غذا بخورد ، دستی شبیه دست علی از پشت پرده ظاهر شد ، بعد از تمام شدن غذا ظرف سیبی ظاهر شد یکی را حضرت برداشت و یکی را

آندست .

چون از معراج برگشت صبح همانروز علی (ع) بخدمت پیغمبر مشرف شد و تبریک گفت پیغمبر فرمود : یا علی تو از معراج من چگونه مطلع شدی ، علی (ع) همان سیب را از جیب خود بیرون آورده نزد پیغمبر گذاشت .

علی علیه السلام از گذشته و آینده باخبر بود

ابن شهر آشوب نقل میکند که چون علی (ع) بکوفه آمد ، روزی نماز صبح را گذاشته بشخصی فرمود به فلان موضع میروی که در آنجا مسجدی است و یکطرف آنمسجد خانه ای است که در آنجا مردو زنی صدای خود را بلند کرده اند ، هر دو آنها را نزد من بیاور .

آن مرد رفت و پس از مدتی آنزن و مرد را خدمت حضرت حاضر کرد . آنحضرت به آنها فرمود که به چه سبب نزاع شما به طول انجامید ؟ چوان گفت : یا امیرالمؤ منین من این زن را خواستم و تزویج نمودم چون با او خلوت نمودم از او نفرتی در خود یافتم که مانع نزدیکی من با او شد و اگر میتوانستم در همان شب او را از خانه خود دور میکردم بنابراین میان ما نزاع بود تا فرستاده شما آمد و ما را طلب کرد . حضرت رو بطرف حضار مجلس نموده فرمود : بعضی مطالب را نمیتوان نزد مردم فاش نمود شما بیرون روید فقط این زن و این جوان بمانند .

همه مردم بیرون رفتند حضرت به آنزن فرمود : این جوان را میشناسی گفت نه امیرالمؤ منین فرمود من چنان او را معرفی کنم که خوب بشناسی ، آنگاه فرمود : تو دختر فلان کس نیستی

گفت بلی . فرمود که از برای تو پسرعمویی نبود که به هم میل و رغبت داشتید گفت بلی . فرمود : پدرت به این ازدواج تن در نداد و راضی باین وصلت نبود ، لذا او را رد کرد . گفت چرا چنین بود ، فرمود : فلان شب تو برای قضاء حاجت بیرون رفتی و او ترا ملاقات کرد و به اکراه ازاله بکارت تو نمود و از او حامله شدی و تو این موضوع را از مادرت پنهان میداشتی و چون مادرت اطلاع یافت از پدرت پنهان میداشت و چون وضع حمل تو نزدیک شد مادر ترا شبانه از خانه بیرون برد و در فلان موضع تو وضع حمل نمودی و آن کودک را در جامه ای پیچیدی در خارج شهر در محلی که در آنجا قضای حاجت میکردند گذاشتی ، سگی آمد او را بوئید و تو ترسیدی که او را بخورد سنگی انداختی آن سنگ بر سر آن طفل آمده شکست و تو و مادرت بر سر او رفتید و مادرت از جامه خود پارچه ای جدا کرد سر او را بست بعدا او را گذاشتید و رفتید و ندانستید که حال او چه شد .

دختر چون اینها را از آنحضرت شنید ساکت شد ، حضرت فرمود : بگو اینمطالب درست و صحیح است یا نه ؟ گفت بلی . والله یا امیرالمؤ منین که این امر را غیر از من و مادرم کسی نمیدانست حضرت فرمود که خدا مرا بر این امر مطلع نمود ، بعد حضرت فرمود که چون شما آن طفل را گذاشتید در صبح آنشب

بنو فلان آمـده و او را برده و تربیت کردنـد تا بزرگ شد و با ایشان بکوفه آمد و این مرد همان طفلست که با تو ازدواج نموده ، پس این پسـر تو است نه شوهرت بعد حضـرت به جوان فرمود که سـرت را بگشای چون گشود اثر شکسـتگی بر آن ظاهرب بود . آنگـاه فرمود : حقتعـالی پسـر ترا از آنچه بر او حرام بود نگـاه داشت اینک با فرزنـد خود برو که میان شـما نکاح صورت نمیگیرد .

فرمایش علی علیه السلام راجع به علم و دانش خود

سیـد رضـی میگوید که امیرالمؤ منین علیه السـلام به جندب فرمود : هیچکس از علم الهی و علمی که خدا به پیغمبرش داده از من داناتر نیست تنها من هستم که علوم نبوی را میدانم .

و نیز حضـرتش فرمود : قسم بآن خـدایی که علی را آفرید هر سـئوال از هر قومی و هر حادثه ای که در آن صدها نفر شـرکت داشـته باشند در هر زمان و هر مکان که باشد و هر پرستی که از گذشته و آینده جهان بکنید از هر گونه علم و دانش و سانحه ای که رخ داده یا بعدا رخ دهد من شما را خبر میکنم و حقیقت حال شما را بشما میگویم .

این فرمایش را جز علی کسی نمیتوانند بگوید چه دانش و علم مردم از خلق است ولی علم علی از وحی و الهام الهی سرچشمه گرفته و از منبع علوم غیبی سیراب گشته است لذا نقشه جهان آفرینش زیر نظر علی بود و بتمام جزئیات خلقت واقف و بینا و از کلیه حوادث و سوانح عالم مطلع بود و آنروز که نه

بغـداد ساخته شـده بود و نه بنی عباس بودند از ساختمان شـهر بغداد و دوران پادشاهی بنی عباس و احوال و انتهای ایشان و نیز از آمدن مغول و آمدن هلاکوخان بغداد خبر داد .

و لذا روزی که هلاکوخان بغداد را محاصـره کرد و اهل حله آمدند و خبر فتح و پیروزی را دادند و آنچه را آنحضرت فرموده بود بعرض هلاکوخان رسانیدند و خط امان گرفتند . بعضـی از معاندین در اینمقام مناقشه کرده اند که بموجب نص قرآنی که میفرمایـد : و عنـده مفاتـح الغیب لاـ یعلمها الا هو(۷) و دیگر آیـات مشـابه آن کسـی غیر از خـدا غیـب را نمیدانـد و ایـن علم مخصوص ذات باریتعالی میباشد پس آنچه شما به علی نسبت میدهید مخالف آیات قرآنی است .

جوابش اینست که خود میفرماید که : عالم الغیب فلا یطهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول . (۸) یعنی مطلع نمیگرداند خدا کسی را بر غیب خود مگر آنکس را که بپسندد از رسول و فرستاده خودش تا معجزه وی باشد پس هر چه امیرالمؤ منین و سایر ائمه علیهم السلام از آن خبر میدادند از جانب پیغمبر بوده و آنحضرت هم از جانب خدایتعالی میفرمود .

لقب امیرالمؤ منین حضرت علی علیه السلام است

لقب امیرالمؤ منین حضرت علی علیه السلام است

لقب امیرالمـؤ منین مخصـوص حضـرت علی (ع) است و کسـی حق نـدارد که این نـام را بر خود نهـد امـا عـامه و اهـل سـنت میگویند که خلفا در این نام شرکت دارند و میتوان بآنها امیرالمؤ منین گفت بلکه بعضی از آنها میگویند اول کسی که باین نام معروف شد خلیفه ثانی عمر بوده ولی آنچه در اخبار معتبر خودشان

وارد شده بر خلاف گفتارشان میباشد .

سیدبن طاووس در انموضوع کتابی نوشته که تمام اخبار آنرا از عامه نقل مینماید و دویست و بیست حدیث از طرق آنها نقل میکند که نام امیرالمؤ منین مخصوص علی ست و خدا این لقب را به علی مرحمت فرمود و بعد سید میفرماید که من استقصار جمیع اخبار را ننموده ام بنابراین ما چند حدیثی از آن کتاب نقل میکنیم .

حدیث اول

خدا این لقب را برای علی (ع) قرار داد و بحضرت آدم هم جریان را بیان فرمود : ابوالفتح کاتب اصفهانی در کتاب خصایص از ابن عباس نقل میکند که چون حقتعالی آدم را حقتعالی فرمود و روح در او دمیده شد عطسه کرد ، خدا به او الهام فرمود که بگوید : الحمدالله رب العالمین . بعد خدا به او فرمود : یرحمک ربک چون ملائکه او را سجده کردند او بخود بالید و گفت خدایا آیا هیچ خلقی آفریده ای که محبوبتر از من بسوی تو باشد جوابی نشنید ، ثانیا گفت و جوابی نشنید در مرتبه سوم که گفت خطاب رسید بلی ای آدم خلقی دارم که محبوبتر است نزد من از تو و اگر آنها نبودند تو را نمی آفریدم ، گفت خدایا آنها را بمن نشان ده ، به ملائکه حجب وحی رسید که رفع کنید تا آدم ببیند چون آدم نگاه کرد پنج شبه دید که در جلوی عرشند گفت خدایا اینها کیانند ؟ خدای تعالی فرمود ای آدم این محمد پیغمبر من است و این علی امیرالمؤ منین است که پسرعم پیغمبر من و وصی او است

و این فاطمه دختر پیغمبر من است و این حسن و حسین پسران علی و فاطمه میباشند ، آنگاه فرمود که ای آدم اینها از اولادان تو هستند آدم خوشحال شد و چون ترک اولی کرد گفت : یا رب اسئلك بمحمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین لما غفرت لی و خدا بواسطه این کلمات او را آمرزید .

حدیث دوم

پیغمبر (ص) به علی (ع) امیرالمؤ منین میگفت ، ابن مردویه از انس بن مالک روایت میکند که گفت حضرت رسالت در خانه ام حسبیه دختر ابوسفیان تشریف داشتند به ام حسبیه فرمودند که در کناری برو که مرا حاجتی است . آنگاه آب وضو ساخت ، بعد فرمود اول کسی که از این در درآید امیرمؤ منان و سید عرب و بهترین اوصیاء است . انس میگوید من گفتم ایکاش یک مردی از انصار میآمد که ناگاه علی وارد شد تا کنار رسول خدا نشست تا آخر حدیث .

حدیث سوم

جبرئیل هم علی را امیرالمؤ منین میگفت ، ابن مردویه در کتاب مناقب خود از ابن عباس نقل می کند که جبرئیل بصورت دحیه کلبی بر پیغمبر نازل شده بود و سر پیغمبر را در دامن نهاده بود که علی وارد خانه شد و حال مبارک پیغمبر را زا جبرئیل که بصورت دحیه بود سئوال نمود ، دحیه در جواب گفت خوبست آنگاه گفت من تو را دوست میدارم زیرا تو امیرالمؤ منین و قائدالغرالمحجلین یعنی کشنده بزرگان اهل ایمان بسوی هدایت و بهشت هستی .

حدیث چهارم

اخطب خوارزمی که از تلامذه زمخشری است در کتاب مناقب خود نقل میکند از رسول اکرم (ص) که به علی (ع) فرمود : یا اباالحسن با آفتاب تکلم نما ، علی (ع) فرمود : السلام علیک ایها العبد المطیع لله ، آفتاب در جواب گفت : و علیک السلام یا امیرالمؤ منین و امام المتقین و قائدالغرالمحجلین .

حدیث پنجم

از ابوجعفر محمد بن ابی مسلم در کتاب اربعین خود از منقض بن ابقع اسدی که از خواص امیرالمؤ منین علیه السلام بوده نقل میکند که گفت در نیمه شعبان با امیرالمؤ منین (ع) عازم مکانی بودیم شب شد و در محلی منزل نمودیم ، ناگاه متوجه شدم که استر آنحضرت همهمه میکند گوش خود را تیز نموده و نگاه بچیزی میکند برخاستم نفهمیدم که چه اتفاقی رخ داده ناگاه امیرالمؤ منین سیاهی از دور مشاهده فرمود و گفت شیر است از محل عبادت خود برخاسته شمشیر بر دست گرفت بجانب شیر حرکت کرد و صدا زد که ای شیر بایست و شیر ایستاد و استر ساکت شد حضرت فرمود ای شیر مگر ندانستی که من لیثم و ضرغام و حصور و قسور ، وحیدم ، اینها تماما نام شیر است ، بعد فرمود : خدایا زبان این شیر را گویا گردان ، شیر با زبان فصیح گفت : یا امیرالمؤ منین یا خیرالوصیین یا وارث علم النبیین و یا مفرقا بین الحق و الباطل . هفت روز است که عذابی بمن نرسیده و گرسنگی مرا ضرر میرساند و از مسافت دو فرسخ شما را دیدم نزدیک شدم و با خود

گفتم میروم تـا ببینم آنهـا کیسـتند حضـرت فرمود ای شـیر مگر نـدانستی که من علی پـدر یـازده امامم آنگاه شـیر سـر بر زمین گذاشت و پیش روی امیرالمؤ منین دراز شد و از گرسـنگی شـکایت کرد ، حضـرت فرمود : خدایا بحق محمد و اهلبیت او این شیر را روزی بده که ناگاه دیدم بره ای در دهان شـیر است و آنرا میخورد و چون خورد و سیر شد گفت : یا امیرالمؤ منین والله مـا طـایفه سـباع کسـی را که دوست تو و اهلبیت تو باشـد نمیخوریم و مـا طـایفه ای هستیم که دوست بنی هـاشم و عترت آنها هستیم . حضـرت فرمود : کجا منزل داری ؟ گفت من و ذریه من در شام هستیم ، فرمود چرا بکوفه آمدی گفت به حجاز آمدم و چیزی بدسـتم نیامد تا به این صـحرا رسـیدم ولی امشب میروم نزد مردی از دشـمنان شـما که سـنان بن وائل است و از جنگ صفین فرار کرده و در قادسـیه منزل دارد او روزی امشب منست و او از اهـل شـام است ، این جملات را گفت و رفت ، منقض گویـد چون مـا به قادسـیه رسـیدیم قبـل از اذان صـبح بود که مردم بـا یکـدیگر میگفتنـد دیشب سـنان را شـیر خورده من برای تماشای او رفتم جز سر و بعضی از اعضا مثل سر انگشتان چیز دیگری از او باقی نمانده بود .

من قصه شیر را برای مردم نقل کردم ، مردم خاک زیر پای آنحضرت را برمیداشتند حضرت پس از حمد و ثنای الهی فرمودند هر کس ما را دشمن دارد به جهنم میرود و

هر کس دوست ما باشد به بهشت خواهد رفت ، من قسیم جنت و نارم و در روز قیامت به جهنم میگویم که این از منست و این از تو شیعیان من بر صراط چون برق خاطف و رعد عاصف و مرغ تیزرو میگذرد .

تنبیه

این نکته را هم باید دانست که این لقب شریف مخصوص آنحضرت است و به کسی دیگر جایز نیست امیرالمؤ منین گفت اگر چه سایر امامان باشند .

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

بی نفخ صور خواسته تا عرش اعظم است

این رستخیز عام که نامش محرم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کز او

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب

جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند

کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا چه ماتم است

۳ – انعام – ۵۹

۴ – جن ۲۶ و ۲۷

مجلس هشتم : وابن سیدالوصیین

ترجمه

و ای پسر آقای اوصیا

اثبات وصایت حضرت علی (ع)

انسان در دوران زندگانی خود در دنیا اختیاردار اموالیست که به هر نحوی بخواهد میتواند عمل کند و چون این امور مورد علاقه اوست و نمیخواهد این اختیار بعد از مرگ او هم از بین برود لذا شخص مورد اطمینانی را برای خود انتخاب میکند و این اختیار را باو واگذار مینماید که بعد از مرگش او از این اختیار تام استفاده کرده و برنامه خود را عملی سازد .

در اصطلاح فقهی آن شخص که اختیارش را بعد از مرگ بدیگری واگذار کند وصی و آن شخص مورد اطمینان را موصی له و آنچیزی را که مورد اختیار است موصی به گویند .

در بین افراد مردم می بینیم اگر شخصی بخواهد دیگری را در امور مورد علاقه خود وصی قرار دهد آن دیگری باید واجد شرایط زیر باشد :

۱ – درستی و امانت

۲ – شرافت در حسب و نسب که اگر پدر و مادر و یا فامیل او از طبقه اشخاصی محترم نباشد او را وصی قرار نمیدهد زیرا هم خود را کوچک کرده و هم ورثه پیروی از اوامر و نواهی او نمیکنند .

۳ – کاردانی و مسلط بودن در امور کارهای میت ، چه اگر وصی هر چه هم انسان باشخصیت و خوبی باشد ولی نتواند بخوبی از عهده کارهای میت یا موصی برآید ورثه او را بنحو احسن و اکمل اداره کند عقلاء عالم چنین شخصی را وصی خود قرار ندهند .

وقتی می بینیم که سرپرست یک خانواده برای آنکه اهلبیتش بدون سرپرست نباشد وصی تعیین میکند آیا ممکن است که پیغمبرش

پس از بیست و سه سال زحمت و آن تشکیلات مهم وصایتی نکرد و وصـی برای کارهای خود قرار نداد و گروه مسلمانان را بامیـد خـدا گذاشته از دنیـا رفت ، چگونه پیغمبر وصـی تعیین نکرده از دنیـا رفت و این اختیـار را به امت داد آیا تاکنون شـده مردی به ورثه خود بگوید : بعد از من شما یکنفر را انتخاب کنید که هم بکارهای من برسد و هم بکارهای شما .

اهمیت وصیت

یکی از موضوعاتی که در دین اسلام بسیار سفارش در مورد آن شـده است مسئله وصیت است ، در کتاب تهـذیب روایت کرده زید شحام از امام صادق (ع) راجع به وصیت سئوال کرد حضرت فرمود : وصیت بر هر شخص مسلمانی لازمست .

و نیز از محمد بن مسلم روایت نموده که امام صادق (ع) فرمود وصیت لازمست و پیغمبر خدا سفارش به آن میفرمود .

در بعضـی روایات وارد شده که شـخص مسـلمان ، شب باید وصیت نامه اش زیرسرش باشد و نیز در روایت است که هر کس بدون وصیت بمیرد مانند مردن زمان جاهلیت مرده است .

ما نمیدانیم با این گفتار پیغمبر و اولادش راجع به اهمیت وصـیت پس چرا خود پیغمبر بدون وصیت و تعیین وصی از دنیا رفت ؟

بنابراین باید گفت پیغمبر بر خلاف مشـی همه انبیاء سلف رفتار نموده چه هر پیغمبری که از دنیا رفت وصی و جانشین خود را تعیین کرد مگر پیغمبر (ص) مثلا حضرت آدم بعد از خود دوازده وصی برای خود قرار داد .

۱ - شیث ۲ - هابیل ۳ - قنبان

۴ -

منشم ۵ – شیثم ۶ – قادس

۷ – قندف ۸ – اعمنح ۹- اخنوخ که ادریس باشد

۱۰ – اینوخ ۱۱ – دینوخ ۱۲ – ناخورا

و نیز چون حضرت نوح از دنیا رفت دوازده خلیفه بجهت خود معرفی کرد : ۱ – سام ۲ – یافت ۳ – اشنح

۴ – فرشخ ۵ – قانوء ۶ – شامخ

۷ – هود ۸ – صالح ۹- یمنوخ

۱۰ – معدل ۱۱ – دریخا ۱۲ – هجا

و همچنین حضرت ابراهیم دوازده خلیفه و وصی بجهت خود تعیین نمود :

۱ – اسماعیل ۲ – اسحاق ۳ – یعقوب

۴ – یوسف ۵ – ایلون ۶ – اسلم

۷ – ایوب ۸ – زینون ۹- دانیال

۱۰ – الاکیر ۱۱ – اناجا ۱۲ – مبدع

حضرت موسی دوازده جانشین و وصی بجهت خود تعیین نمود :

۱ – یوشع بن نون ۲ – عروف ۳ – قندف

۴ – عزیر ۵ – ارشاء ۶ – داود

۷ – سلیمان ۸ – اصف ۹- انواخ

۱۰ – مینقا ۱۱ – اردن ۱۲ – واعث

حضرت عیسی قبل از رفتن به آسمان به خلفای دوازده نفری خود تصریح نمود :

۱ – شمعون ۲ – عروف ۳ – قندوف

۴ – عیسروا ۵ – زکریاء ۶ – یحیی

۷ – هدی ۸ – شیحا ۹– قس

۱۰ – واستین ۱۱ – یحیی الراهب

پس این پیغمبران اولوالعزم که بمقتضای حکمت بالغه بجهت حفظ شرایع خود و به امر حق تعالی اوصیایی برای خود تعیین نمودند چگونه ممکنست پیغمبر ما که خاتم پیغمبران بوده و دین او تا روز قیامت باید در بین مردم روزگار برقرار باشد وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد .

بنابراین عقلا و

نقلاـ ثابت میشود که مسلما پیغمبر ما در زمان حیات خود شخصی را وصی و جانشین خود قرار داده و طوری اینمطلب را واضح و آشکار است که خود عامه هم بر اینمطلب اعتراف دارند .

امام احمد بن حنبل در مسند خود به طرق مستعد و الفاظ متفاوت و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و ثعالبی در تفسیر خود نقل مینماید که رسول اکرم (ص) به علی (ع) فرمود : انت اخی وصیی و خلیفتی و قاضی دینی یعنی تو برادر وصی و خلیفه و ادا کننده دین منی .

میر سید علی همدانی شافعی در اوایل مودت ششم از کتاب موده القربی از خلیفه ثانی عمربن خطاب نقل مینماید که چون پیغمبر عقد اخوت بین اصحاب بست فرمود :

هذا علی اخی فی الدنیا و الاخره و خلیفتی فی اهلی وصیتی و وارث علمی و قاضی دینی ما له منی مالی منه بفغه نفعی و ضره ضری من احبه فقد احبنی من احبه فقد احبنی و من الغصبه فقد ابغضنی .

یعنی : این علی در دنیا و آخرت برادر منست و خلیفه منست اهل من و وصی من و وارث علم و اداکننده دین من میباشد ، مال او از منست و مال من از اوت ، نفع او نفع من و ضرر او ضرر منست کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است .

حدیث الدار

حدیث الدار

مهمتر از همه احادیث درباره اینکه علی وصی پیغمبر است ، حدیث الدار یوم الانذار میباشد که بسیاری از علماء عامه

و خاصه و مفسرین و مورخین و اکابر علماء اهل سنت با مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند و شرح و حدیث اینست که چون آیه ۲۱۴ سوره شعراء ، وانذر عشیرتک الاقربین .

نازل شد رسول اکرم (ص) چهل نفر از اشراف و رجال بزرگ و خویشاوندان خود را از قریش در منزل عمویش ابوطالب دعوت نمود و برای آنها یک ران گوسفند و قدری نان و یک صاع شیراز غذا حاضر نمود ، مهمانان خندیدند و گفتند : محمد غذای یکنفر را حاضر نکرده ، چون در میان آنها کسانی بودند که یک شتربچه را تنها میخوردند ، حضرت فرمود : کلوا بسم الله ، بخورید بنام خداوند متعال ، پس از آنکه خوردند و سیر شدند بیکدیگر گفتند : هذا ما سحرکم به الرجل ، محمد با این غذا شما را سحر نمود .

آنگاه حضرت برخاست پس از مقدماتی از سخن که فقط قسمتی از آن یعنی شاهد مقصود را نقل میکنم . فرمود : یا نبی عبدالمطلب ان الله یعثنی بالخلق کافه ولیکم خاصه و انا ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی اللسان ثقیلتین علی المیزان تملکون بهما العرب و العجم و تنقادلکم بهماالامم و تدخلون بهماالجنه و تنجون بهما من النار شهاده ان لا اله الا الله و انی رسول الله فمن یحبنی الی هذا الامرو یؤ ارزه نی الی القیام به یکن احی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی .

یعنی : ای فرزندان عبدالمطلب خدای تعالی مرا مبعوث فرمود بر عموم مردمان و بخصوص بر شما و من شما را

دعوت میکنم به دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را منقاد گردند و جمیع امم در تحت انقیاد شما درآیند و به این دو کلمه به بهشت روید از دوزخ نجات یابید و آن دو گواهی دادن به وحدانیت خدا و رسالت منست پس هر کس مرا در این کار اجابت کند و معاونت من نماید او برادر من و وزیر وارث و خلیفه بعد از من خواهد بود و این جمله آخر را سه مرتبه تکرار کرد و در هر سه مرتبه احدی جواب نداد مگر علی (ع) که جواب داد : انا انصرک و وزیرک یا نبی الله : ای پیغمبر خدا من شما را کمک و یاری مینمایم .

پس حضرت او را به خلافت بشارت داد و آب دهان مبارک خود را در دهان او انداخت و فرمود : ان هذا و وصیتی و خلیفتی فیکم ، یعنی این علی وصی و خلیفه من در میان شماست .

و در بعضی از کتب است که بخود علی خطاب نوده فرمود : انت وصیی و خلیفتی من بعدی . بعضی نقل کرده اند که این مجلس مهمانی در سه روز متوالی انجام گرفت و این حدیث را کتب شیعه نقل نموده اند و در کتب عامه هم زیاد نقل شده مانند احمد بن حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خودش و احمد خوارزمی در مناقب و طبری در تفسیرش و ابن ابی الحدید معتزلی در جلد سوم شرح نهج البلاغه خود و ابن اثیر در کامل و حلبی در سیره و بیهقی در سنن

و دیگران حتی مورخین بیگانه از سایر ملل که تاریخ اسلام را نوشته اند مانند جرجی زیدان و توماس کارلایل انگلیسی این مجلس را انکار نکرده بلکه به قلم تحریر در آورده اند .

ابن ابی الحدید بعد از نقل این حدیث گفته که دلیل بر اینکه علی (ع) وزیر و خلیفه رسول خدا میباشد نص کتاب خدا و احادیث رسول الله است ، حق تعالی در قرآن فرموده : و اجعل لی وزیرا من اهلی و هارون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری .

یعنی : موسی بن عمران عرض کرد خداوند برای من وزیری مقرر فرما و معینی از کسان من که برادرم هارون باشد و پشت مرا به او محکم گردان یا آنکه او را وزیر من گردان و او را در نبوت من شریک ساز و رسول خدا در حدیث صحیح که مجمع علیه فراق اسلام است فرموده : یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی . علی تو برای من بمنزله هارون برای موسی هستی ، الا آنکه بعد از من پیغمبری نمیباشد پس ثابت شد که جمیع مراتب هارون و قدر و منزلت او نزد موسی برای علی (ع) نیز هست پس علی وزیر رسول خداست و پشتیبان محکمی برای آنحضرت میباشد و اگر رسول خدا خاتم النبیین نبود علی در نبوت با او شریک بود .

و نیز ابن ابی الحدید از زیدبن ارقم روایت میکند که رسول خدا فرمود آیا نمیخواهید شما را بچیزی دلالت کنم که اگر با او آشتی کنید و یار شوید هلاک نگردید ، بتحقیق که ولی و

امام شما علی بن ابیطالب است ، پس دل خود را با او خالص کنید و به امامت او اقرار آورید و او را تصدیق نمائید و این را که میگویم جبرئیل بمن خبر داده است .

ابن ابی الحدید پس از نقل این حدیث میگوید : همین کلام پیغمبر (ص) نص صریح در امامت و ولایت علی (ع) است و ما جماعت معتزله با اینحدیث صریح چه خواهیم کرد ، بعد خودش میگوید که مرد از امامت ، امامت در فتاوی و احکام شرعیه است نه در خلافت .

حال باید به این مرد سنی گفت که خودت بعد از نقل اینحدیث اعتراف کردی که این عبارت پیغمبر (ص) نص صریح در امامت علی (ع) است پس چگونه تاءیل آنرا مینمایی ، در صورتیکه احدی نگفته که نص را باید تاءویل کرد و معروفست که میگویند اجتهاد در مقابل نص غلط است .

پس جای هیچگونه انکاری نیست که امامت و خلافت علی (ع) را وجود مبارک پیغمبر (ص) بیان فرموده بطوریکه صلاح الدین صفدی در وافی بالوفیات ضمن حرف الف ذیل حالات ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی میگوید که : نص النبی (ص) علی ان الامام علی و عینه و عرفت الصحابه ذلک و لکن کتمه عمر لاجل ابی بکر رضی الله عنهما .

یعنی رسول اکرم (ص) بر امامت علی (ع) تصریح کرد و آنحضرت را به امامت تعیین نمود ، صحابه اینرا میدانستند ولکن عمربن خطاب امامت و خلافت علی را برای خاطر ابی بکر کتمان نمود

.

حجه الاسلام ابوحامد محمد غزالی طوسی در کتاب سرالعالمین خود میگوید که نسبت به خلافت علی اتفاق فریقین است و همه کس واقع و حقیقت را با کمال وضوح و آشکار فهمیده و از اینرو هرگونه شک و تردید زایل و مرتفع است و بطور یقین علی (ع) جانشین و خلیفه بلافاصل پیغمبر شناخته شده است زیرا اجماع جماهیر مسلمین بر صحت وقوع قضایای و شمول خطبه آنروز نسبت بمورد بحث منعقد است و باین ملاک هر اشکالی بیمورد و هر اعتراضی بیمورد و هر اعتراضی لغو و باطلست زیرا همین که رسول خدا (ص) سخن فرسایی خود را بپایان آورد فوری عمر مبادرت بتظاهر نموده تبریکات لازمه را ضمن بیانات بخ بخ لک یا علی تقدیم نمود ، بدیهیست که این نحوه تبریک گفتن تسلیم در مقابل صدور فرمان جدید و رضایت به وقوع خلافت علی است ، ولی مع الوصف با اینکه کمال طوع و رغبت سر تسلیم فرود آوردند عاقبت بد معامله ای با خدا ذکر کردند که جزا حفاء حق و ورشکستگی آخرت نتیجه دیگری نداشت ، اگر چنین نبود پس چرا در مرض موت آن پیغمبر وقتی آنحضرت کاغذ و دوات برای نوشتن دستور جامع طلبید در پاسخ ان الرجل لهجیر شنید ، پس خلافت فاقد منطق و دلیل است و اگر حر به اجماع را بمنظور صحیح بکار برند البته ناقص است چه آنکه عباس و پسرانش و علی (ع) با زن و فرزندانش هیچکدام شرکت در اجماع ساختگی نداشته و همچنین بعضی حاضرین سقیفه نیز تمرد و مخالفت با آن اجماع نمودند و بیعت

نکرده از سقیفه خارج شدند .

خواننده عزیز بر شما ثابت شد که وصی خلیفه بلافصل پیغمبر علی (ع) بوده و شیعه و سنی بر این مطلب اتفاق دارند و بنا بر قول غزالی اگر یک عده هوی پرست برای ریاست چند روزه دنیا علی را خانه نشین کنند حق از بین نمیرود و مظلومیت علی و اولادش بر مردم عالم ثابت میگردد و چون اینمطلب وصایت خیلی مهم است در غالب زیارات میخوانی السلام علیک یابن امیرالمؤ منین سیدالوصیین .

خواننده عزیز این چند جمله ایکه در بیان وصی بودن حضرت علی (ع) ذکر کردیم یکی از هزاران اخباری بود که در کتب شیعه و سنی نقل شده و قطره ای بود که از باب نمونه از اقیانوس کبیر اخبار نشان دادیم و از همین مختصر بیان ما معلوم میشود که مطلب خلافت بلافاصل علی (ع) بحدی ظاهر بوده و منکرین خلافت و ولایت آنحضرت هم اعتراف بآن داشته اند .

کشتی شکست خورده ز طوفان کربلا

در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا

گر چشم روزگار بر او فاش میگریست

بودند دیو و دد همه سیراب می مکید

خون می گذشت از سر ایوان کربلا

خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک

زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد

زان گل که شد شکفته به بستان کربلا

فریاد العطش ز بیابان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان

کردند رو بخیمه سلطان کربلا

آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد

کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد

در مناقب سند بحضرت صادق (ع) میرساند که از پدرانش نقل فرموده تا به پیغمبر که فرمود خداوند هیچ پیغمبری را قبض

روح نکرد تا اینکه افضل عشیره خود را وصی قرار دهد و مرا امر کرد که پسرعم خود علی را وصی قرار دهم و خداوند در کتب سلف هم نوشته که علی وصی من خواهد بود .

بنابراین جای هیچگونه شک و تردیدی نیست که علی (ع) وصی آنحضرت است و بحکم عقل بر پیغمبر لازم است که از طرف خدا خلفایی برای تبلیغ احکام اسلام و بیان حقایق قرآن برای مردم معرفی نماید چه هر مؤ سس و بانی بنایی که زحمات زیاد و طاقت فرسا جهت ایجاد تحکیم مبانی آن بنا و مؤ سسه متحمل شده علاقمند به بقای آن میباشد و برای باقیماندن آن اساس باید بعد از خود مدیر و نگهبانی که شباهت تامی از جهت علم و عمل با او داشته باشد برگمارد تا آن اساس بعد از او برقرار بماند و زحماتش هدر نرود ، پیغمبر اسلام مدت بیست و سه سال در تبلیغ رسالت و نشر احکام و تحکیم مبانی دین اسلام زحماتی کشید تا معارف دین اسلام را در بین جامعه بشری منتشر ساخت ، بدیهی است که چنین شخصی که تمام فکر و ذکرش بقاء دین اسلام تا روز قیامت بوده و کسی را برای مردم معرفی کند که مانند خودش دارای صفات کمال باشد تا بتواند نگهداری دین را کرده و جواب و اشکالات مردم را بدهد ، قبلا گفتیم کسی که بخواهد وصی دیگری بشود باید در مرتبه اول دارای سه شرط باشد :

شرط اول وصایت : درستی و امانت

درستی و امانت

اگر در صدر اسلام به حالات تمام اصحاب پیغمبر بنگریم کسی را مانند علی بن ابیطالب دارای درستی

و امانت نخواهیم یافت ، از باب نمونه چند مورد از کارهای آنحضرت را نقل میکنیم تا مطلب خوب روشن گردد

هیچگونه امتیازی بین مسلمین نباید باشد

در دوران خلافت علی (ع) عسل زیادی آورده و به انبار تحویل شده بود ، هنوز موقع تقسیم نرسیده بود ، قضا را مهمانی بیموقع بر یکی از فرزندان علی (ع) وارد شد ، مقداری از شب گذشته بود ، دسترسی ببازار و خرید نبود ، پسر امپراطور اسلام از انبار خواستار شد که چند سیر عسل برداشت که خورش مهمان شاهزاده بشود فردای آنروز که امیرالمؤ منین (ع) برای تقسیم و پخش علسل به انبار آمد دید یکی از ظرفهای عسل دست خورده است از انباردار مؤ اخذه فرمود گفت : دیشب فلان پسر شما این مقدار از عسل را بقرض گرفته ، حضرت تازیانه بر دست گرفته امر به احضار آن فرزند فرمود ، چون حاضر شد عذر خود را گفت که بخاطر احترام مهمان مساعده گرفته ام امیرالمؤ منین (ع) فرمود : من دوست ندارم که فرزندان من در گرفتن حق خود بر دیگر مسلمانان پیشی بگیرند باید مراقب باشید پس از اینکه حق خود را دریافت کردند شما حق خود را بگیرید تا هیچگونه امتیازی برای شما نباشد .

دختر علی علیه السلام از بیت المال عاریه میگیرد

علی بن ابی رافع گوید من ماءمور بیت المال یا رئیس حسابداری بیت المال مسلمین بودم گردنبند قیمتی در میان بیت المال بود ، دختر امیرالمؤ منین ، ام کلثوم ، پیغام فرستاد که من شنیده ام چنین گردنبندی در بیت المال موجودست و در اختیار توست عید قربان در پیش است ، من دوست دارم برای حفظ و صیانت حیثیت خانوادگی روز عید از آن گردنبند استفاده کنم بطور موقت و عاریه مضمونه را بمن بده

و پس از سه روز بـاز گیر ، من قبـول کردم و گردنبنـد را فرسـتادم ، اتفاقـا امیرالمؤ منین (ع) آن گردنبنـد را گردن دخـتر خود دیده و پرسید اینرا چگونه بدست آورده ای و به اجازه چه کسی مورد استفاده قرار داده ای ؟ عرض میکند : از علی بن رافع به عاریت گرفته ام و پس از عیـد رد خواهم کرد ، حضـرت مرا علی بن رافع احضار فرمود و سـخت نکوهش نمود که آیا خیانت بمال مسـلمین میکنی گفتم خـدا نکند که خیانت بکنم فرمود تو به اجازه چه کسـی گردنبند را بدختر من دادی ؟ عرض کردم آقـا دختر شـما این گردنبنـد را به عـاریه مضـمونه گرفته و من هم بشـرط زمان داده ام که پس از سه روز پس بگیرم ، فرمود ، همین امروز باید پس بگیری و به بیت المال انتقال دهی این مرتبه ترا عقوبت نمی کنم ولی ، مراقب باش که چنین کاری دیگر تکرار نشود چون دخترش این داسـتان را شـنید گردنبند را فرستاد و از پدرش گله کرد و گفت : یا امیرالمؤ منین من دختر شما هسـتم زنان اعیال و بزرگان بدیدن من میآیند چه کسی از من بداشتن چنین گردنبندی شایسته تر است ؟ فرمود دخترم هر وقت همه زنان برای روز عیـد قربان چنین گردنبندی داشـتند شـما هم نیز داشـته باش ولی دختر من نباید خود را به زینتی بیاراید که همه بانوان مسلمان نداشته باشند .

بنـا بر قول بحـار حضـرت بـدخترش فرمود که اگر این گردنبنـد را به غیر عاریه مضـمونه گرفته بودی : لکانت اذا اول هاشـمیه قطعت

یدهافی سرقه .

داستان عقیل و آهن تفتیده

در عمده المطالب نقل میکند که امیرالمؤ منین (ع) هر روز ببرادرش عقیل به قدر قوت خود و عیالش جو میداد عقیل ازین جوها هر روز بمقداری ذخیره میکرد تا بقدری شد که فروخت و از پول آن یکمقدار خرما و یکمقدار روغن و قدری نان بجهت خانواده اش تهیه کرد و امیرالمؤ منین (ع) را هم دعوت کرد .

چون حضرت بمنزل عقیل آمد فرمود این طعام را از کجا تهیه کردی ؟

گفت از زیادی جو روزانه خودمان .

حضرت فرمود آیا بعد از عزل اینمقدار جو بقیه برای تو و اهل و عیالت مکفی بود ؟ عرض کرد بلی .

حضرت از فردا که مقرری جوی عقیل را داد به همان مقدار که ذخیره میکرد کسر نمود فرمود چون اینمقدار جو برای تو کافیست حلال نیست که من زیاده از این بتو بدهم عقیل غضبناك شد ، پس حضرت آهنی را به آتش قرمز کرد و در حال غفلت عقیل نزد صورت او برد ، چون عقیل احساس حرارت نمود بجزع آمد و آهی کشید فرمود چه شد که تو از این آهن سرخ شده بآتش جزع میکنی و مرا در معرض آتش جهنم میداری عقیل گفت والله میروم نزد کسی که طلا و خرما بمن بدهد این بود که از مدینه به مکه و از مکه به شام نزد معاویه رفت .

خواننده عزیز اینقدری از درستی و امانت وصی پیغمبر علی بن ابیطالب (ع) بود که خود پیغمبر تعیین فرمود او اوصیائیکه مردم جاهل برای پیغمبر تعیین کردند درستی و امانت که نداشتند

هیچ بلکه حق مردم را پایمال کرده و آنچه توانستند بدیگران ظلم نمودند .

معاویه بیت المال را خرج میکرد

ابن ابی الحدید نقل میکند که معاویه به سمره بن جندب یکصد هزار دینار داد تا آیات ۲۰۲ و ۲۰۳ سوره بقره را در شاءن امیرالمؤ منین نقل کند ، آیه میفرماید : و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوه الدنیا و یشهدالله علی ما فی قلبه و هو الدالحضام و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و الله لایحب الفساد .

بعضی از مردم مانند اخنس بن شریق که از منافقان بود از گفتار خود ترا به شگفت آرند که از چرب زبانی و درع به متاع دنیا رسند و از نادرستی خدا را براستی خود گواه گیرد و این کس بدترین دشمن اسلامست و چون از حضور تو دور شود و کارش فتنه و فساد است بکوشد تا حاصل خلق را بباد فنا دهد و نسل بشر را قطع کند و خداوند مفسدان را دوست نمیدارد .

امام صادق (ع) فرمود در این آیه حرث بمعنی دین و مراد از نسل مردم میباشد که دومی و معاویه هر دو را باطل و ضایع کردند .

بعد از آن صد هزار دینار دیگر داد که آیه ۲۰۷ سوره بقره را که به تصدیق شیعه و سنی درباره علی (ع) نازل شده در شاءن ابن ملجم نقل کند .

آیه میفرماید : و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله .

بعضی مردانند . مراد علی (ع) است که از جان خود در گذرند مانند شبی که علی بجای پیغمبر در

بستر خوابید ، و خدا دوستدار چنین بندگان است .

این آیه بتصدیق شیعه و سنی درباره علی (ع) نازل شده که سمره قبول نکرد نقل کند صدهزار دیگر داد باز نگرفت چون به چهارصد هزار دینار رسید قبول نکرد آیه را درباره ابن ملجم نقل کند .

احنف بن قیس میگوید بر معاویه وارد شدم آنقدر خوراکیهای گرم و سرد و ترش و شیرین برای پذیرایی من آورد که سخت بشگفت آمدم و در آخر خوراک دیگری آورد که آنرا نمی شناختم ، نام آنرا پرسیدم گفت این خوراک را از روده های مرغابی و مغز قلم و روغن پسته و شکر سفید ساخته اند احنف میگوید گریه کردم معاویه گفت چرا گریه میکنی گفتم بیاد علی و خلافت او افتادم روزی نزد او رفت افطار رسید مرا امر کرد نزد او بمانم انبان مهر شده ای را نزدش آوردند گفتند در آن چیست ؟ فرمود سویق جو ، عرض کردم از ترس آنکه کسی آنرا بردارد مهر کرده ای ؟ فرمود : ترسی و بخلی نداشته ام ولی نخواستم که حسن یا حسین روغن یا زیتون به آن داخل کنند گفتم مگر این عمل حرام است ؟ فرمودند ولی بر پیشوایان حق واجب است که خود را از مستمندان اجتماع بشمار آورند تا آنکه فقر و بیچارگی آسان شود و آنها را تحریک نکند ، معاویه گفت : فضل علی قابل انکار نیست .

انسان عاقل باید قدری فکر کند ، گیرم پیغمبر وصی تعیین نکرده بود و قرار بود مردم خودشان وصی و جانشین برای پیغمبر تعیین کنند آیا انسان عاقل

خلافت و وصایت علی را قبول میکند با این خلفاء ظلم و جور را ؟

علی کسانی که با برادر و دختر و نفس خودش اینطور معامله میکند و حق دیگران را تضییع نمیکند که به برادرش بیشتر بدهد ، اما معاویه این زندگی شاهانه و غذاهای لذیذ را دارد ، اگر عقیل از عدل علی برادرش بطرف شام و معاویه گریخت اما دست از حق و حقیقت برنداشت و یک سلسله مطالب حقه را در شام بگوش شامیان رسانید و اثبات حقانیت برادرش را نزد معاویه نمود ، در سعادت و فضیلت جناب عقیل همین بس که سه نفر از فرزندان او در نصرت حضرت سیدالشهداء شهید شدند .

۱ - مسلم بن عقیل

۲ - جعفر بن عقیل

۳ - عبدالرحمن بن عقیل

پی نوشتها

ص ۱۹۵ کتاب

برخورد عقیل با معاویه

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل میکند که اول مرتبه ای که عقیل بر معاویه وارد شد امر کرد تا برای او کرسی نصب کردند وی را بر کرسی نشاند و صد هزار درهم به وی داد و بزرگان حکومت معاویه اطراف عقیل نشستند ، معاویه گفت : ای عقیل از لشکر برادرت امیرالمؤ منین (ع) و لشکر من خبر ده ، عقیل گفت : شبی بر لشکر برادرم امیرالمؤ منین (ع) گذشتم شبشان مثل شب پیغمبر و روزشان مثل روز پیغمبر و من در میان آنها ندیدم مگر نمازگزار و نشنیدم مگر قرائت قرآن را ولی به لشکر تو گذشتم جمعی از منافقین را دیدم ، بعد گفت معاویه این کیست که در سمت راست تو نشسته ، معاویه گفت این عمروعاص

است گفت اینست کسی درباره او شش نفر مخاصمه کردند تا اینکه جزار قریشی بر آنها غالب شد ، عقیل گفت این دیگری کیست ؟ گفت این ضحاك بن قیس فهری است عقیل گفت والله پدرش از برای جهانیدن حیوان نر بر ماده خیلی مسلط و استاد بود بعد گفت آن دیگری کیست ؟ معاویه گفت : ابوموسی اشعری است ، عقیل گفت این پسر زن دزد است که مادرش خیلی دزدی میکرد ، معاویه گفت درباره من چه میگویی ؟ خواست درباره او و آنچه از بدی میداند بگوید که غضب جلساء مجلس او فرو نشیند ، عقیل گفت معاویه مرا معذور بدار معاویه گفت باید بگویی ، عقیل گفت حمامه را میشناسی معاویه گفت حمامه کیست ؟ عقیل چیزی نگفت و برخاست و رفت ، معاویه فرستاد نزد زن نسابه و او را حاضر کرد ، گفت حمامه کیست ؟ زن نسابه گفت در امان هستم ؟ گفت در امانی گفت : حمامه جده تو ، مادر ابوسفیان است که در جاهلیت صاحب رایت و علم بوده معاویه گفت من از شما زیاد شدم شما غیظ نکنید و غضبناك نباشید وقتی معاویه به عقیل گفت که بالای منبر رود و برادرش علی را سب کند عقیل بالای منبر رفت گفت ایهاالناس معاویه بمن امر کرده که برادرم علی را لعنت کنم آگاه باشید که من معاویه را لعنت میکنم .

در تاریخ ابن خلکان است که روزی معاویه به جلساء مجلس خود عقیل هم تشریف داشت گفت آیا ابی لهب را میشناسید که خداوند در قرآن درباره اش فرمود : تبت یدا ابی لهب

اهـل شام گفتنـد : نه معاویه گفت او عموی این مرد است و اشاره به عقیل نمود ، فورا عقیل گفت : ای مردم آیا میشناسـید زن ابولهب را که خدا در قرآن درباره اش فرمود : و امراءته حماله الحطب فی جیدها حبل من مسد . اللهب - ۴ و ۵

گفتنـد نه گفت او عمه این مرد است و اشـاره به معـاویه کرد ، چون ام جمیله که زوجه ابولهب بود دختر حرب بن امیه خواهر ابوسفیان بود .

مجلس نهم : وابن سیدالوصیین

ترجمه

و ای پسر آقای اوصیا

مقدمه

در مجلس گفتیم مردم وقتی بخواهند کسـی را وصـی خود قرار دهند باید دارای درستی و امانت و شرافت در حسب و نسب و کاردانی باشـد ، پس پیغمبریکه میخواهد وصـی برای خود تعیین کند بطریق اولی باید این شـرایط را در نظر داشـته باشد راجع بـدرستی و امانت علی بن ابیطالب وصـی بلافصل پیغمبر در مجلس قبل مطالبی ذکر شد . بیش از این وقت مجلس را نمیگیریم چـون نظر مـا اینسـت کـه راه را به شـنوندگان گرامی نشـان دهیم بعـدا خودشـان در فکر و جسـتجوی بیشـتری برآینـد . اینک بخواست خداوند در موضوع شرافت حسب و نسب علی امیرالمؤ منین (ع) گفتگو میکنیم .

نسب علی (ع) دو جنبه دارد یکی نورانی و دیگر جسمانی و آنحضرت در هر دو قسمت بعد از رسول خدا منحصر بفرد بود .

از جهت نورانیت علی (ع) علماء شیعه و سنی بیانات و روایاتی نقل کرده اند که بعضی از آنها را به اختصار نقل می کنیم .

روایات عامه در خلقت نورانی علی (ع)

امام احمد بن حنبل در کتاب مسـند خود و میر سـیدعلی همدانی فقیه شافعی در کتاب الموده القربی خود و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب و محمـدبن طلحه شافعی در مطالب السئول فی مناقب آل رسول و دیگران از رسول خدا (ص) نقل کرده اند که آنحضـرت فرمود : کنت انـا و علی بن ابیطـالب نورا بین یـدی الله قبـل ان یخلق ادم باربعه عشـر الف عام خلق الله تعالی ادم رکب تلك النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتی افترقانی فی صلب عبدالمطلب ففی النبوه و فی علی الخلافه

.

یعنی : من و علی نوری هستیم در اختیـار خـدای تعالی چهارده هزار سال قبل از اینکه آدم را خلق کنیـد پس چون آدم را خلق فرمود خـدای متعال ما را که نور بودیم در صـلب او قرار داد و از صـلب او پیوسـته با هم بودیم تا در صـلب عبـدالمطلب از هم جدا شدیم پس در من نبوت و در علی خلافت را ظاهر ساخت .

میر سـیدعلی همـدانی در موده القربی و ابن مغازلی شافعی از عثمان بن عفان خلیفه سوم نقل میکنـد که او گفت ، رسول خـدا فرمود : خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق ادم باربعه الاف عام فلما خلق الله ادم رکب ذلک النور فی صـلبه یزل شی ء واحد افترقافی صلب عبدالمطلب ففی النبوه و فی علی الوصیه .

در خبر دیگر بعد از این خبر نقل میکند که خطاب به علی نموده فرمود : ففی النبوه و الرساله و فیک الوصیه و الامامه یا علی .

یعنی : من و علی از یک نور خلق شـدیم چهارده هزار سال قبل از اینکه آدم را خلق کند پس از آنکه آدم را خلق نمود خدای متعال آن نور را در صـلب او قرار داد پیوسـته با هم بودیم تا آنکه در عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس در من نبوت و در علی وصایت را قرار داد .

ازین قبیل روایات با اختلاف در عبارات و الفاظ زیاد از طرق عامه نقل شده که بهمین مقدار اکتفا میکنیم .

روایات از طرق خاصه در خلقت نورانی علی (ع)

مقدمه

هل اتی علی الانسان جین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا . هل

مفسرین در معنی این انسان چند نقل قول کرده اند که یکی از آنمعانی وجود مبارک امیرالمؤ منین علیه السلام میباشد چه او انسان کامل میباشد ، بنابراین معنی استفهام انکاری خواهد شد و معنی چنین میشود که نیامده است برای انسان زمانی که نبوده باشد شی ء مذکور بوده بنابراین تا این ساختمان جهانی بوده علی هم که انسان کامل است بوده و وقتی نبوده که درین دنیا نبوده باشد ، البته نمی گوئیم همیشه بوده چه این بودن مخصوص خداست ولی میگوئیم وقتی علی بوجود آمد که هیچ چیز غیر از خدا و نور پیغمبر نبود این دنیا و این کرات با عظمت و نه عرش و قلم و نه ملک مقرب .

شواهدی هست که مرد از انسان در این آیه علی (ع) است :

اول

قول خدای تعالی در سوره الرحمن که میفرماید : الرحمن علم القران خلق الانسان علمه البیان .

یعنی خداوند رحمان قرآن را بحضرت رسول (ص) تعلیم کرد و علی بن ابیطالب را خلق کرد و بیان هر چیزی را که در قرآن است باو تعلیم کرد .

بلکه بنا بر روایت حضرت رضا (ع) فرمود : خلق الانسان یعنی امیرالمؤ منین . ج البیان یعنی به آنحضرت تعلیم کرد هر چیزیکه محتاج الیه مردم باشد .

پس همانطور که مراد از انسان در سوره الرحمن امیرالمؤ منین علیه السلام است ، انسان در سوره هل اتی هم آنحضرت میباشد .

دوم

دلیل دیگری که مراد از انسان علی (ع) است سوره اذا زلزله است که میفرماید : او قال الانسان مالها .

ابن بابویه از حضرت فاطمه علیهماالسلام روایت کرده که فرمود : در زمان ابوبکر زلزله شدیدی در مدینه آمد بطوریکه که عموم مردم ترسیدند و نزد ابوبکر و عمر رفتند دیدند که آندو نفر هم از شدت ترس به شتاب نزد علی (ع) میروند مردم هم به تبعیت از آنها حضور آنحضرت رسیدند ، حضرت از منزل خارج شد ، ابوبکر و عمر مردم در عقب آن بزرگوار رفتند تا به باروی او رسیدند ، آنحضرت بر روی زمین نشست ، مردم هم در اطراف آنحضرت نشستند دیوارهای مدینه مانند گهواره حرکت میکرد ، اهل مدینه از شدت ترس صداهای خود را بگریه و زاری بلند کرده و فریاد میزدند یا علی بفریاد ما برس که هرگز چنین زمین لرزه ای را ندیده ایم ، لبهای مبارک آنحضرت بحرک

درآمد و با دست مبارك بر زمين زد و فرمود : اى زمين آرام و قرار گير ، زمين به اذن خدا ساكت شد و قرار گرفت مردم از اطاعت و فرمانبردارى زمين از اميرالمؤ منين (ع) تعجب كردند فرمود تعجب كرديد كه زمين اطاعت امر من نمود ؟ عرض كردند بلى يا اميرالمؤ منين ، فرمود : من همان انسانى هستم كه خداوند در قرآن ميفرمايد : و قال الانسان ما لها .

سوم

ابن شهر آشوب و ابوالفتح رازى و صاحب تفسير منهج الصادقين گفته اند كه در تفسير اهل بيت مذكور است كه مراد از انسان سوره هل اتى اميرالمؤ منين (ع) است و هل درينجا بمعنى ماى نافيه است يعنى هيچ زمانى بر انسان نگذشت كه او در آنزمان مذكور نبوده باشد بلكه هميشه مذكور و معروف بوده است .

پس از اين روايت هم استفاده ميشود كه انسان مذكور در همه ازمنه و بلكه قبل از زمان وجود مبارك على (ع) بود .

وقتى سلمان از امام حسين (ع) سئوال كرد كه سن پدر بزرگوار شما چقدر است ؟ فرمود : حقتعالى پنجاه هزار عالم و پنجاه هزار آدم قرار داد كه بين هر عالم و آدمى تا عالم ديگر پنجاه هزار سال فاصله بوده ، خداوند پدر مرا پنجاه هزار سال پيش از عالم و آدم اولى خلق كرد .

سيد نعمت اله جزايرى در كتاب انوار انعمانيه و حاج ملامحمد اشرفى در كتاب اسرارالشهاده نقل نموده اند كه جبرئيل بصورت دحيه كلبى نزد رسول خدا نشسته بود كه حضرت اميرالمؤ منين (ع) آمد

در حالیکه جوان خردسالی بود ، جبرئیل برخاست تعظیم آنحضرت نمود ، حضرت رسول (ص) فرمود ای جبرئیل آیا این شخص جوان را تعظیم میکنی ؟ عرض کرد بلی ، این معلم منست . وقتی که خداوند عالم مرا خلق نمود با من تکلم فرمود : من انت و من انا یعنی : تو کیستی و من کیستم ؟ من معطل ماندم این جوان آنجا حاضر شد مرا یاد داد که بگو : انت الرب الجلیل و اسمک الجمیل و انا العبد الذلیل و اسمی جبرئیل . و من خلاص شدم .

پیغمبر فرمود : ای جبرئیل تو چقدر عمر داری ؟ عرض کرد که در ساق عرش ستاره ای است که در هر سی هزار سال یک دفعه طلوع میکند و من سی هزار بار آنرا دیده ام آنگاه امیرالمؤ منین (ع) فرمود اگر آن کوکب را ببینی میشناسی ؟ عرض کرد بلی ، پس امیرالمؤ منین (ع) عمامه خود را از حسین مبارک بالا زد ، جبرئیل آن کوکب را در جبهه مبارک آنحضرت مشاهده نمود .

ازین قبیل روایات و مشابه آن زیاد است و میرساند که نور جناب علوی از قبیل خلقت آسمان و زمین خلق شده اند و لذا خود حضرتش فرمود : کنت ولیا و ادم بین الماء والطین .

نجات دادن امیرالمؤ منین (ع) سلمان را

در تفسیر خلاصه المنهج و کتاب حسن الکبار و کتاب مناقب مرتضوی است که روزی شاه ولایت در سن بیست و هفت سالگی بر بام غرفه ای نشسته بود و رطب تناول میفرمود و سلمان فارسی در پائین غرفه خرقه خود را میدوخت ، شاه

ولایت یک حصه خرما بر او انداخت و او را بدان مشرف ساخت سلمان گفت من پیر سالخورده ام و روی براه آخرت آورده و شما خردسال مناسب نیست که با من چنین کنی .

البته اینعمل امیرالمؤ منین و حرف سلمان از روی مزاح و شوخی بود . حضرت فرمود سلمان تو خود را بزرگ میدانی و من را خردسال میخوانی ، مگر فراموش کرده ای و ترس دشت ارژنه را از یاد برده ای ، یاد نداری که چه کسی در نجات بروی تو گشاد که تو را از شیر محفوظ ساخت و مجددا حیات بخشید ، سلمان متحیر گشت گفت یا امیرالمؤ منین از قصه دشت و شیر بیان فرما ، فرمود ، تو در میان آب بودی و از بیم شیر جزع و فریاد مینمودی در آنحال روی بدعا آوردی و از برای نجات خود دعا کردی و دعای تو باجابت مقرون گشت من در آنجا در گذر بودم و در آنصحرا عبور میکردم ، آن سواری که نیزه بر کتف و تیغ بر دست داشت و شیر را دو نیم کرد و ترا نجات داد من بودم ، سلمان گفت اینداستان یک نشانی هم دارد آنرا بیان فرما حضرت یکدسته گل تر و تازه با طراوت از آستین بیرون آورده فرمود این هدیه تو بود که به آن سوار دادی سلمان بیشتر متعجب شد ، ساعتی در تفکر بود تا خدمت رسول اکرم رسید و داستان خود را عرضه داشت که یا رسول اله من در انجیل قبل از اسلامم صفات شما را خواندم و محبت شما در قلبم جای

گیر شـد و دین شـما را بر تمـام ادیان ترجیـح دادم ولی عقیـده خود را از پـدرم پنهان میداشـتم و پیش و ازین حرفها نمیزدم تا اینکه پـدرم از حالم آگاه کردیـد و در مقام کشـتن من برآمده مرا برنجانید لکن بملاحظه مادرم از کشـتنم درگذشت ولی مرا اذیت میکرد و کارهـای مشـکل بمن ارجاع مینمود از اینجهت روی بفرار نمودم تا بـدشت ارژنه رسـیدم چون ساعتی خوابیـدم محتلم شـدم بعد از بیداری بر سرچشـمه آبی رسـیدم خواسـتم خود را بشویم که ناگاه شـیری پیدا شده روی بمن نهاد من روی بسوی قاضـی الحجات نمودم و از خدا خواستم که مرا از شر آن شیر نجات دهد ناگاه سواری پیدا شده آن شیر را با تیغ دو نیم کرد و من از آب بیرون شدم رکاب آن شـخص را بوسیدم و چون فصل بهار بود و صحرا از گل و ریاحین خرم پر بود و دسته گلی چیـدم هـدیه آن سوار نمودم ولی یک وقت سوار نایاب شـد به هر طرف رفتم اثری از او ندیـدم سـیصد و چند سال ازین واقعه گذشته من در اینمدت به کسی اظهاری نکردم ولی الحال این ابن عم شما اظهار این قضیه را نمود .

حضـرت رسـول (ص) فرمـود اینچنیـن چیزهـا از برادر مـن عجیب نیست که من از ازین عجیب تر دیـده ام ، ای سـلمان چـون بمعراج رفتم و از سـدره المنتهی گذشـتم و بمقامی رسـیدم که جبرئیل از همراهی من فرومانـد یک تنه بسوی عرش الهی روان شدم در آنحال علی را دیدم و چون از معراج برگشتم علی رازی را که در میان

من و خدا گذاشته بود کلمه به کلمه بیان نمود ، ای سلمان از زمان آدم تاکنون هر کس از انبیاء و صلحاء و اتقیاء که به بلا و محنتی گرفتار میشد علی ایشانرا نجات میداد .

در حدیث قدسی است که : یا احمد ارسلت علیا مع کل نبی سر او معک سر او علانیه .

در مشارق الانوار برسی است که جنی نزد پیغمبر نشسته بود که امیرالمؤ منین (ع) وارد مجلس آنحضرت شد ، آن جن چون حضرت را دید برای تعظیم و خوف از آنجناب کوچک شده اظهار فروتنی نمود و حضرت رسول عرض کرد یا رسول اله من با ماردین طایفه جن پانصد سال پیش از خلقت آدم در آسمان بودم این جوان را دیدم که آمد و مرا از آسمان بیرون کرده بجانب زمین انداخت ، پس من از شدت انداختن او بزمین هفتم رسیدم چون نظر کردم این جوان را در زمین هفتم دیدم همانطور که در آسمان دیده بودم .

و همین برسی در کتاب لوامع الانوار خود نقل میکند که روزی جنی نزد حضرت رسول نشسته بود که علی (ع) وارد شد و آن جن به استغاثه و التماس درآمد و گفت یا رسول اله مرا از چنگ اینجوان نجات ده ، فرمود این جوان با تو چه کرده که چنین اضطراب میکنی ؟ عرض کرد من در عهد سلیمان بودم و از فرمان آنحضرت تمرد کردم سلیمان جمعی از جنیان را بر من گماشت که مرا بگیرند نتوانستند پس این جوان آمده مرا گرفت و مجروح ساخت و این جای ضربت اوست که

بر من زده که تا کنون التیام نیافته است .

سید جزایری در انوار نعمانیه این روایت را با این زیادتی نقل میکند که حضرت رسول (ص) به آن جنی فرمود که نزد علی برو تا جراحت ترا بهبودی دهد پس او از شیعیان آنحضرت شده ایمان آورد .

و ایضا همین حافظ برسی در کتاب لوامع الانوار خود نقل میکند که روزی یکنفر جنی خدمت حضرت رسول (ص) بود و از قضایای مشکل میپرسید که ناگاه علی (ع) از دور پیدا شد جنی از مشاهده آنحضرت کوچک شده مانند گنجشکی گردید و به رسول خدا پناه برد ، رسول اکرم فرمود از چه کسی می ترسی تا ترا از او خلاص کنم گفت از این جوان که میآید ، فرمود این جوان با تو چه کرده گفت روز طوفان خواستم کشتی نوح را غرق کنم یک رکن کشتی را گرفتم و به غرق کردن نزدیک کردم این جوان حاضر شد و ضربتی بر دست من زد که دستم را قطع کرد پس آن جنی دستش را بیرون آورد که بریده بود .

نسب جسمانی علی علیه السلام

و اما جنبه جسمانی علی (ع) از نظر پدر و آباء و ام دارای شرافتی بزرگ بوده که همه آنها تا به آدم ابوالبشر موحد و خداپرست بودند و ابدا در صلب و رحم ناپاکی آن نور پاک قرار نگرفته و این افتخار از برای احدی از مردم عالم نبوده غیر از پیغمبر زیر آباء علی (ع) غیر از ابوطالب همان آباء پیغمبر میباشد و آباء آنحضرت با پنجاه و یک پشت به آدم ابوالبشر میرسد

که هفـده نفر آنها از سـلاطین و هفـده هزار نفر آنها از پیغمبران و هفـده هزار نفر از آنها از اوصـیاء بوده اند و آباء آنحضـرت بقرار ذیلست :

علی

۱ – ابن ابیطالب ۲ – بن عبدالمطلب ۳ – بن هاشم ۴ – بن عبدناف

۵ – بن قصی ۶ – بن کلاب ۷ – بن مره ۸ – بن کعب

۹- بن لوی ۱۰ – بن غالب ۱۱ – بن فهر ۱۲ – بن مالک

۱۳ – بن الخضر ۱۴ – بن کنانه ۱۵ – بن خزیمه ۱۶ – بن مدرکه

۱۷ – بن الیاس ۱۸ – بن مضر ۱۹ – بن نزار ۲۰ – بن معد

۲۱ – بن عدنان ۲۲ – بن اد ۲۳ – بن ادد ۲۴ – بن السیع

۲۵ – بن الهمیس ۲۶ – بن بنت ۲۷ – بن سلامان ۲۸ – بن حمل

۲۹ – بن قیدار ۳۰ – بن اسماعیل ۳۱ – بن ابراهیم ۳۲ – خلیل الرحمن

۳۳ – بن تارخ ۳۴ – بن تاحور ۳۵ – بن شاروع ۳۶ – بن ابرغو

۳۷ – بن تالغ ۳۸ – بن عابر ۳۹ – بن شالح ۴۰ – بن ارفخشد

۴۱ – بن سام ۴۲ – بن نوح ۴۳ – بن ملک ۴۴ – بن متوشلخ

۴۵ – بن اخنوخ ۴۶ – بن یارد ۴۷ – بن مهلائل ۴۸ – بن قینا

۴۹ – ابن اتوش ۵۰ – بن شیث ۵۱ – بن آدم ابوالبشر

دلیل بر اینکه پدران علی (ع) همگی موحد بودند اینست که قبلا گفتیم پدران علی غیر از ابوطالب همان پدران پیغمبر هسـتند و باید پدران پیغمبران پاک و موحد بوده باشند زیرا اگر

مشرک و کافر باشند نفوس مردم از پیغمبران منزجر خواهد بود .

اشکال

اگر کسی بگوید یکی از اجداد پیغمبر و علی حضرت ابراهیم خلیل است و مطابق قرآن پدر ابراهیم آزر مشترک بوده ، پس در بین اجداد پیغمبر بوده است ، خداوند در سوره انعام آیه ۷۴ می فرماید :

و اذ قال ابراهیم لابیه آزر اتتخذ اصناما الهه انی اریک و قومک فی ضلال مبین .

یعنی یاد کن وقتی را که ابراهیم بپدرش آزر . عمو یا شوهرمادر و مربی او که عرب بر آنها اطلاق پدر میکند . گفت آیا بتها را بخدایی اختیار کرده ای ؟ براستی تو و همراهانت را در گمراهی آشکار می بینم .

جواب

چون اسلاف و آباء بعضی از صحابه پیغمبر و خلیفه اول و دوم و سوم مشرک و کافر بودند بعضی از علماء عامه خواستند این نقص نسبی را از آنها دور نمایند و پدر مادر مشرک را سبب نقص ندانند .

و لذا گفتند که در آباء و اجداد و پیغمبران هم مشرک و کافر بوده تا اسلاف خلفاء را ازین نقص مبرا سازند و اینکه میگویند پدر حضرت ابراهیم آزر بوده خلاف عقل و منطق و قرآنست زیرا درباره آزر دو نقل قول کرده اند یک قول گفتند که آزر عموی ابراهیم بود و مادر حضرت ابراهیم را گرفت که سرپرستی ابراهیم را کند لذا ابراهیم باو پدر خطاب میکرد قرآن هم قواعد عرف عمو را پدر خطاب کرده و آن آیه اینست که میفرماید : درباره سئوال و جواب حضرت یعقوب با فرزندانش هنگام مرگ اذ قال لنبیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله ابائک ابراهیم و اسماعیل و

اسحاق الها واحدا .

یعنی جناب یعقوب به فرزندان خود گفت شما پس از مرگ من که را میپرستید گفتند خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود یگانه است .

شاهد مقصود ازین آیه شریفه کلمه اسماعیل است که او پدر یعقوب نبوده بلکه اسحاق پدر یعقوب بوده و اسماعیل عموی او میشد ولی در قرآن روی قاعده و عرف که عمو را پدر خطاب میکنند پدر خوانده است . چون فرزندان یعقوب عرفا عمو را پدر میخواندند لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند هم عین همان سئوال و جواب را نقل میکند .

روی همین قاعده حضرت ابراهیم عمو و یا شوهرمادرش را پدر خطاب میکند بهترین دلیلی که آباء گرامی پیغمبر ما مشرک و کافر نبودند آیه ۲۱۸ سوره شعراست که میفرماید : و تقلبک فی الساجدین و به انتقال تو در اهل سجود و به دوران تحولت از اصلاب شامخه بارحام مطهر آگاه است .

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ ینابیع الموده و دیگران از ابن عباس نقل میکنند که در معنای آیه شریفه فوق فرموده یعنی خدا پیغمبر را از اصلاب اهل توحید از پشت آدم بر پشت پیغمبر بعد از پیغمبری میگرداند تا آنکه او را از صلب پدر او از نکاح بیرون آورد نه زنا .

در تفسیر ثعلبی و ینابیع الموده روایت میکنند از ابن عباس و او از پیغمبر (ص) که فرمود :

اهبطنی الله الی الارض فی صلب ادم و جعلنی فی صلب نوح فی السفینه و قذف بی فی صلب ابراهیم ثم

لم یزل الله ینقلنی من الاصلاب الکریمه الی الارحام الطاهره حتی اخرجنی من بین ابوی لم یلتقیا علی نکاح قط .

خداوند مرا در صلب آدم بسوی زمین فرود آورد و در صلب نوح در کشتی قرار داد و در صلب ابراهیم انداخت و پیوسته از اصلاب کریمه بسوی رحمهای طاهره پاکیزه منتقل کرد تا آنکه از پدر و مادری بیرون آورد که هرگز یکدیگر را ناپاک ملاقات نکردند تا مرا به آلودگیهای جاهلیت آلوده نگرداند .

و نیز در کتاب موده القربی از جابر عبداله انصاری و او از پیغمبر حدیثی نقل میکند راجع به اول ما خلق الله و حضرت بیاناتی میفرماید تا آخر حدیث که میفرماید : و هکذا ینقل الله نوری من طیب الی طیب و من طاهر الی طاهر الی ان اوصله الله صلب ابی عبدالله بن عبدالمطلب و اوصله الله الی رحم امی امنه ثم اخرجنی الی الدنیا فجعلنی سیدالمرسلین و خاتم النبیین .

یعنی همچنین خدای تعالی نور مرا از طیب و طاهر و پاک و پاکیزه نقل داد تا آنکه به صلب پدرم عبداله و از او به رحم مادرم آمنه واصل نمود پس مرا بدنیا آورد و مرا سیدالمرسلین و خاتم همه پیغمبران قرار دارد .

امیرالمؤ منین علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه ۹۳ میفرماید :

فاستودعهم فی افضل مستودع و اقرهم فی خیر مستقرتنا سختهم کرائم الاضلاب الی مطهرات الارحام کلما مضی منهم سلف قام منهم بدین الله خلف حتی افضت کرامه الله سبحانه الی محمد (ص) فاخرجه من افضل المعادن منبتا و اعز اءلارومات مغرسا من الشجره التی صدع منها انبیائه

و انتخب منها امنآنه . یعنی خداونـد پیغمبران را در برترین امانتگاه که صـلب پـدران باشد امانت نهاد و در بهترین جایگاه رحم مادران قرار داد و آنانرا از صـلبهای نیکو به رحمهای پاك و پاکیزه انتقال داد هر گاه یکی از ایشانرا از دنیا میرفت دیگری بعد از او برای نشـر دین خـدا قیـام مینمود و به تبلیغ احکـام الهی مشـغول میگشت تا اینکه منصب نبوت پیغمبری از جانب خـداوند سبحان بحضـرت محمـد (ص) رسـید پس آنحضـرت را از نیکوترین معـدنها که صـلبهای پیغمبران پیشـین باشـد رویانید و در عزیزترین اصل ها رحمها غرس نمود از شـجره ای که نسل حضـرت ابراهیم باشـد که پیغمبرانش را از آن آشـکار نمود و امین های خود را از آن برگزید .

اگر بخواهیم از این قبیل اخبار طرق شیعه و سنی نقل کنیم زیاد است و دقت مجلس را میگیرد و به همین مقدار اکتفا میشود .

مجلس دهم : وابن سید الوصیین

ترجمه

و ای پسر آقای اوصیاء

مقدمه

پس از آنکه ثابت شـد که آباء و اجداد پیغمبر همگی مؤ من و موحد بودند ثابت میشود که آباء و اجداد علی (ع) هم همگی مؤ من و موحد بوده اند ، فقط میماند پدر علی (ع) که ابوطالب باشد ، اینک قدری در اسلام ابوطالب گفتگو می کنیم .

اختلاف در ایمان ابیطالب

بین مسـلمین اختلاف است که آیا ابوطالب مسـلمان و با ایمان بود و یا ایمان به برادرزاده خود نیاورد و بی ایمان از دنیا رفت ، اما عقیده شـیعه بطور اجماع بر آنست که انه قد امن بالنبی فی اول الامر و بیشتر علماء و محققین عامه از قبیل ابن ابی الحدید و جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و بزرگان معتزله مانند میر سیدعلی همدانی شافعی و غیر اینها قائل به اسـلام و ایمان ابوطالب میباشـند . بالاتر از همه اینکه ایمان ابوطالب آلوده به کفر نبود ، یعنی از اول با ایمان بود و هیـچ زمانی کافر به حق نشد . حمزه و عباس عموی پیغمبر خیلی مقام دارند اما آنها از اول با ایمان نبودند بلکه بدون ایمان بودند و بعدا به پیغمبر ایمان آورند و لذا اهل بیت درباره ابوطالب فرمودند : انه لم یعبد صنما قط بل کان اوصیاء ابراهیم .

یعنی ابوطالب هرگز بت پرستی نکرد بلکه از اوصیاء ابراهیم خلیل الرحمن بود .

مقام معنوی ابوطالب

در کافی از درست بن ابی منصور روایت میکنـد که گفت از حضـرت ابی الحسن اول سـئوال کردم : اکان رسول الله محجوجا بابی طالب ، فقال لاولکنه کان مسـتودعا للوصایا فدفعها الیه صـلی الله علیه و آله و سلم قال قلت فدفع الیه الوصیه قال فقلت فما کان حال ابی طالب قال اقر بالنبی و بما جاء به و دفع الیه الوصایا و مات من یومه .

که آیا رسول خدا ماءمور پیروی از ابوطالب بود و ابوطالب از طرف خدابر او حجت بود حضرت فرمودند : نه ولی ابوطالب

نگهدار و دایع نبوت بود وصایا نزد وی سپرده شده بود و آنها را بحضرت پیغمبر داد .

مرحوم مجلسی در مرآت العقول در شرح این خبر می فرماید آنچه بخاطر من رسیده و بنظر من روشنتر است اینست که بگوئیم مقصود از این سوال اینست که آیا ابوطالب حجت و امام بود بر رسول خدا حضرت جواب فرمود نه بعلت اینکه او امانت نگهدار پیغمبر بود و وصایای پیغمبران سلف را بحضرت پیغمبر رساند و مراد این نیست که ابوطالب بحضرت وصیت کرده و پیغمبر را خلیفه خود ساخت تا حجت بر او باشد در حقیقت ابوطالب بمنزله شخص امینی بود که امانت را به صاحبش رسانید سائل مقصود امام را نفهمید و گفت دادن وصایا مستلزم اینست که حجت بر او باشد و سوال اول را تکرار کرد امام جواب داد که دادن وصیت بعنوان رد امانت مستلزم این معنی نیست بلکه منافی آنست و مراد از مات من یومیه یعنی روز وفع وصیت مرد نه روز اقرار به نبوت و شاید هم متعلق به هر دو باشد و مقصود اقرار ظاهری باشد که دیگران دانستند .

از این روایت مقام ابوطالب کاملاـ معلوم می شود که امانت پیغمبران سلف مانند عصای موسی یا انگشتر سلیمان یا پیراهن یوسف و از این قبیل چیزهایی که باید نزد انبیاء باشد و امروز هم خدمت حضرت ولی عصر ارواح العالمین له الفداء می باشد تمام اینها نزد ابوطالب بوده و تسلیم خدمت پیغمبر نمود .

صدوق در اکمال الدین از اصبغ بن نباته روایت نموده که گفت از حضرت امیرالمومنین علیه السلام شنیدم که می

فرمود : بخدا قسم پدر من و جد من عبدالمطلب و همچنین هاشم و عبد مناف ، بت را در هیچ وقت پرستش نکردند . گفته شد که پس چه چیز را پرستش می نمودند حضرت فرمود : اینها بر دین حضرت ابراهیم بودند و بسوی خانه کعبه نماز می خواندند .

علامه مجلسی در کتاب بحار جلد ۹ از امان بن محمد روایت می کند که گفت نامه ای برای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشتم که جعلت فدک من در ایمان ابوطالب شک دارم که آیا به پیغمبر ایمان آورد یا کافر بود حضرت در جواب نوشتند :

بسم الله الرحمن الرحیم

تیبع غیر سبیل المومنین نو له ما تولی یعنی هر کس پیروی کند غیر راه مومنان را باز می دهیم به او آنچه را که دوست می دارد و بعد حضرت نوشتند که اگر تو اقرار بایمان ابوطالب نکنی بازگشت تو به آتش جهنم خواهد بود .

و نیز در بحار نقل می کند که امام صادق علیه السلام به یونس فرمود : ای یونس مردم درباره ابوطالب چه می گویند ، گفت : فدایت شوم می گویند ابوطالب در آتش بسیاریست و درد و پای او دو بغل از آتش می باشد که از شدت حرارت آنها مغز سر او می جوشد حضرت فرمود : دشمنان خدا دروغ می گویند بدرستی که ابوطالب من رفقاء النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا .

ایمان ابوطالب مخفی بود

برای اینکه ابوطالب بتواند کاملا از وجود مبارک پیغمبر حمایت و جان آن حضرت را از کفار حفظ نماید مجبور بود

که ایمان خود را مخفی قرار دهد چه اگر کفای می دانستند که ابوطالب بآن حضرت ایمان آورده مسلما ابوطالب کشته می شد بلکه جان پیغمبر هم در خطر بود و لذا ابوطالب سیاستی برای خود اتخاذ کرد که هم با محمد صلی الله علیه و آله باشد و هم با قریش و دلیل بر گفتار ما روایاتی هست که مرحوم مجلسی در بحار در این موضوع نقل می کند که یکی از آنها این است که عموی علی بن حسان گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مردم گمان می کنند که ابوطالب در آتش بسیاریست حضرت فرمود ، دروغ می گویند جبرئیل چنین خبری به جهت پیغمبر نیاورده گفتم پس جبرئیل در این باب چه بر پیغمبر نازل نمود ، حضرت فرمود جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام می رساند و می فرماید که اصحاب کهف خودشان را مخفی نمودند شرک را ظاهر کردند فاتادهم الله اجرهم مرتین و ابوطالب به همین قسم ایمان خودش را مخفی نمود و شرک را ظاهر کرد فاتاه الله اجره مرتین و ابوطالب از دنیا خارج نشد تا اینکه جبرئیل از نزد حق تعالی بشارت بهشت او را آورد آنگاه حضرت فرمود که مردم چگونه وصف ابوطالب را این قسص می کنند و حال آنکه در شب وفات ابوطالب جبرئیل بر پیغمبر نازل شده و گفت ای محمد از مکه خارج شو که از برای تو بعد از ابی طالب ناصری در مکه نخواهد بود .

سید مرتضی در کتاب فصول از شیخ خودش شیخ مفید ادله ای برای اثبات

ایمان ابوطالب ذکر کرده که ما بعضی از آنها نقل می کنیم :

۱ - اخلاص و دوستی ابوطالب نسبت به رسول خدا است و آن حضرت را به قلب و دست و زبان خودش یاری می کرد و به دو پسرش علی و جعفر امر کرد که متابعت آن حضرت را بنمایند .

۲ - فرمایش پیغمبر خدا در وقت مرگ ابوطالب است که فرمود عمو تو صله رحم را بجا آوردی خدا جزای خیر به تو بدهد پس چنین دعایی از پیغمبر در حق شخص کافر جایز نیست .

۳ - بعد از مرگ ابوطالب حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بین اولادهای او علی علیه السلام را امر به تغسیل و تکفین او نمود در صورتیکه اولادان دیگر او هم حاضر بودند و جعفر هم ایمان آورده بود ولی در بلاد حبشه بود پس پیغمبر که امر کرد علی ابوطالب را غسل دهد دلیل بر ایمان او است چه اگر کافر بود پیغمبر به علی نمی فرمود که کافر را غسل دهد .

۴ - این خبر مشهور است که جبرئیل در وقت موت ابوطالب بر رسول خدا نازل شد و بآنحضرت گفت یا محمد حقتعالی بشما سلام میرساند و میفرماید که از مکه خارج شو که ناصر تو ابوطالب وفات کرد و اینخبر ایمان ابوطالب را ظاهر میسازد زیرا که اگر ایمان بآنحضرت نداشت پس چرا او را یاری میکرد و با کفار قریش در رسالت آنحضرت محاجه مینمود .

۵ - وقتی دید که علی با پیغمبر نماز میخواند گفت ای پسر این چه عملی است گفت دینی

است که ابن عم من مرا بسوی آن خوانده ابوطالب گفت متابعت او را بکن چه او نمیخواند مگر بسوی خیر پس ابوطالب در این حرفش به راستگویی رسول خدا اعتراف کرد و این حقیقت ایمان میباشد .

۶ - ابوطالب اشعار زیادی دارد که دلالت بر ایمان او میکند از جمله قصیده لامیه او است که در آن میگوید : الم یعلموا ان انبنا لامکذب .

در این شعر صریحا میگوید که پیغمبر دروغ نمیگوید و رسالت او حق است .

و نیز در وقت وفاتش اهل خود را جمع کرد و اشعاری در یاری پیغمبر گفت که از جمله آن اینست اوصی بنصرالنبی الخیر مشهده در این شعر هم در وقت مرگش اقرار برسالت پیغمبر نموده است .

ابوطالب یاری پیغمبر مینمود

اوایل که پیغمبر اسلام دعوی نبوت نمود و دین خود را آشکار ساخت مردم مکه و بلخصوص طایفه قریش با او مخالفت کرده و هر روز نوعی آنحضرت را مزاحمت فراهم میکردند و مسلمانانرا اذیت مینمودند بقدری کار را بمسلمین سخت گرفتند که بعضی از مسلمانان مجبور شدند از مکه هجرت کنند و به نجاشی سلطان حبشه پناهنده شوند و آن اشخاصی که قادر به هجرت نبودند و در مکه ماندند ابوطالب و حمزه از آنها طرفداری میکردند و تا ممکن بود نمیگذاشتند که یک فرد مسلمان مورد حمله کفار واقع شود و مردم مکه انجمنی تشکیل دادند تا درباره مسلمین تصمیمی اتخاذ کنند در آن انجمن تمامی قریش همدست شده تصمیم بقتل پیغمبر را گرفتند ابوطالب بر این اندیشه کفار آگهی یافت آل هاشم و عبدالمطلب را جمع کرده و همه آنها را

با زن و فرزندشان و مسلمین بدره ای که شعب ابوطالب نام داشت جای داد .

اولاد عبدالمطلب از مسلمان و غیرمسلمان برای حفظ قبیله و فرمانبرداری ابوطالب در نصرت پیغمبر خودداری نمیکردند مگر ابولهب که از دشمنان سرسخت آنحضرت بود و بالجمله در آن شعب ابوطالب باتفاق ایشان خود بحفظ و حراست رسول خدا پرداخت و از دو سوی آن دره را دیده بان گذاشت که دشمن هم بر آن هجوم نیاورد و بسیاری از شبها بفرزندش علی (ع) میگفت که به جای پیغمبر بخوابد و حمزه همه شب با شمشیر بر گرد پیغمبر میگشت کفار قریش دانستند که بدان حضرت دست نیابند و کشتن او غیرممکنست و لذا چهل تن از بزرگان ایشان در دارالندوه مجتمع شدند و پیمان بستند که با فرزندان عبدالمطلب و اولاد هاشم دیگر موافق نباشند و مدارا نکنند و زن به ایشان ندهند و زن از ایشان نگیرند و بدیشان چیزی نفروشند و چیزی هم از ایشان نخرند و صلح با آنها نکنند تا وقتی که محمد (ص) را بایشان بدهند تا بقتل رسانند این عهدنامه را نوشتند و مهر کردند و به ام الجلاس خاله ابوجهل سپردند تا او نیکو حفظ کند بعد از این معاهده بنی هاشم در شعب محصور مانده هیچکس از اهل مکه جراءت خرید و فروش با آنها نداشت مگر در اوقات حج که مقاتلت حرام بود و قبائل عرب در مکه حاضر میشدند آنها از شعب بیرون شده چیزهای خوردنی از عرب میخریدند و به شعب میبردند ولی چون می فهمیدند که یکی از بنی هاشم میخواهد چیزی بخرد بهای آنرا

گران میکردند و خودشان میخریدند و اگر ملتفت میشدند که یکی از اقوام عبدالمطلب چیزی خوردنی به شعب فرستاده او را زحمت رسانده اذیت میکردند و اگر کسی از شعب بیرون میشد و او را میدیدند عذاب و شکنجه اش میکردند .

نقل شده که ابوالعاص داماد پیغمبر شترانی از گندم و خرما بار میکرد و به شعب میبرد و رها میکرد از اینجاست که پیغمبر فرمود ابوالعاص حق دامادی ما را ادا کرد بالجمله تا سه سال کار بدینگونه میبود و گاه بود که فریاد اطفال نبی عبدالمطلب از شدت گرسنگی بلند بود تا اینکه بعضی از مشرکین از بستن آن پیمان پشیمان شدند و پنج نفر از ایشان یعنی هشام بن عمر ، و زهیر بن امیه بن مغیره و مطعم بن عدی و ابوالنجتری و زمعه بن الاسود با هم پیمان بستند که نقص عهد کنند و آن صحیفه را بدزدند صبح فردا که صنا دید قریش در کعبه جمع شدند آن پنج نفر آمدند و ازین مقوله سخن در پیش آوردند که ناگاه ابوطالب با جمعی از مردم خود از شعب بیرون آمدند به کعبه آمدند و در مجمع قریش بنشستند ابوجهل گمان کرد که ابوطالب از زحمت و رنجی که در شعب برده صبرش تمام شده و آمده که محمد (ص) را تحویل دهد .

ابوطالب آغاز سخن کرد و گفت ای مردم امروز سخنی با شما گویم که بر خیر شما است برادرزاده ام محمد صلی الله علیه و آله بمن خبر داده که خدای تعالی موریانه را بر آن صحیفه گماشت که تمام نوشته ها را خوردند

فقط نام خدا بر آن باقی مانده اکنون آن صحیفه را حاضر کنید اگر او راست گفته شما را با او چه کار است دست ازو بردارید و اگر دروغ میگوید من او را به شما میدهم تا او را بقتل رسانید مردم گفتند نیکو سخن گفتی چون صحیفه را از ام الجلاس بگرفتند و گشودند دیدند تمام آنرا موریانه خورده جز لفظ بسمك اللهم که بر سر نامه باقی مانده خود مردم شرمسار شدند آنگاه مطعم بن عدی صحیفه را پاره کرد و گفت ما از این صحیفه قاطعه ظالمانه بیزاریم بعدا مسلمین از شعب بیرون آمدند .

اگر ابوطالب دارای ایمان نبود پس چرا در این سه سال کمک به آنحضرت میکرد و محمد صلی الله علیه و آله را تحویل کفار قریش نمیداد اینها دلیل بر ایمان و اسلام ابوطالب است .

اگر مشرکین بعد از سه سال ترحم کردند و خودشان دلشان بحال بچه های مسلمین سوخت خدا را لعنت کند بنی امیه را که فریاد العطش کودکان حسین دل سنگ آنها را نسوخت بلکه با شمشیر و نیزه جواب آنها را دادند .

اخباری از طرق عامه که دلالت بر اسلام و ایمان ابوطالب میکند .

ابوالفتح اصفهانی که یکی از علماء عامه است از ابن عباس نقل میکند که گفت روزی ابوبکر خدمت پیغمبر آمد و پدرش را که پیر و کوری بود با خود خدمت آنحضرت آورد و حضرت فرمودند چرا این پیرمرد را آوردی ما میرفتیم و او را میدیدیم ، ابوبکر گفت یا رسول الله من او را خدمت شما آوردم تا خدا بمن اجر دهد قسم به آن خدایی که ترا مبعوث فرموده فرح من بواسطه اسلام

عموی تو ابوطالب بیشتر است از اسلام پدر خودم و ابیطالب بواسطه قبول کردن اسلام چشم ترا روشن نمود ، حضرت فرمود راست گفتی .

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه اشعاری در مدح ابوطالب سروده :

و لولا ابوطالب و ابنه

لما مثل الدین شخصا فقاما

فذاک بمکه اءویی و حامی

و هذا بیثرب جس الحماما

تکفل عبد مناف باءمر

و اودی فکان علی تماما

فقل فی ثبیر مضی بعد ما

قضی ما قضاه و ابقی شماما

فلله ذا فاتحا للهدی

ولله اذا للمعالی ختاما

و ما ضر مجد ابیطالب

جهول لغا او بصیرر تعامی

کما لا یضر ایات الصباح

من ظن ضوء النهار الظلاما

ما حصل معنی آنکه اگر ابوطالب و پسرش علی نبودند دین اسلام تشخیص و قوامی نداشت ابوطالب در مکه آنحضرت را یافت و حمایت نمود و علی (ع) در مدینه ملکوت را با تجسس بدست آورد و حمایت کرد ابوطالب بامر عبدالمطلب پدربزرگوارش کفالت زندگانی آنحضرت را بعهده گرفت و ادامه داد و علی آن خدمات را خاتمه داد ، تاءسفی ندارد که ابوطالب به قضای الهی درگذشت زیرا بوی خوش خود علی را به یادگار گذارد برای رضای خدا ابوطالب خدمت بدین خدا کرد و علی به آن خدمات خاتمه داد تا به اوج اعلا رسید .

و اشعار زیادی علمای شیعه و سنی از ابوطالب نقل کرده اند که دلالت بر اسلام او میکند که ذکر آنها بطول می انجامد هر که طالب باشد به جلد نهم بحار و یا شرح ابن ابی الحدید و ابوجعفر اسکافی مراجعه کنید .

اقرار ابوطالب دم مرگ به توحید

حافظ ابونعیم و بیهقی که از علماء عامه میباشند نقل میکنند که در مرض موت ابوطالب

جمعی از صنا دید کفار قریش از قبیل ابوجهل و عبدالله بن بنی امیه به عیادت جناب ابوطالب رفتند در آنحال رسول اکرم به عمش ابوطالب فرمود بگو کلمه لا ـ اله لا الله را تا من بر آن شاهد باشم در نزد پروردگار متعال ، فوری ابوجهل و ابن بنی امیه گفتند ای ابوطالب آیا از ملت عبدالمطلب بر میگردی چند مرتبه این کلمات را تکرار میکنی تا اینکه ابوطالب گفت بدانید که من بر ملت عبدالمطلب باقی میباشم آنها خوشحال بیرون رفتند ، آثار موت بر آنجناب ظاهر شد برادرش عباس دید لبهایی حرکت میکند گوش داد دید میگوید : الا ـ اله الا ـ الله ، عباس رو به رسول خدا (ص) نموده عرض کرد برادرزاده برادرم ابوطالب آن کلمه ای را که تو امر کردی گفت ولی چون عباس اسلام نیاورده بود کلمه شهادت را بر زبان جاری ننمود .

تلقین پیغمبر به عمویش نه از آنجهت بود که ابوطالب کافر بوده و پیغمبر خواست عمویش با ایمان از دنیا برود بلکه از جهت آن بود که وقت مرگ شیطان بر انسان غلبه میکند و به گفتن لا ـ اله الا الله از انسان دور میشود و دیگر آنهایی که در اطراف بستر هستند بدانند که اینشخص مؤ من موحد از دنیا رفت و در تشیع و تکفین او حاضر شوند و از جنازه او احترام کنند و طلب مغفرت بجهت او بنمایند و ضمنا ابوطالب در گفتارش سیاسی بکار برد و گفت من بر ملت عبدالمطلب هستم ظاهرا آنها را ساکت و خوشحال نمود ولی در معنی اقرار به توحید بود چه آنکه

جناب عبدالمطلب بر ملت ابراهیم و موحد بود علاوه بر آنکه صریحا کلمه طیبه لا اله الا الله را بر زبان جاری نمود .

حیوانات مطیع ابوطالب بودند

علامه مجلسی در جلد نهم بحار از مناقب شهر آشوب نقل میکند که روزی فاطمه بنت اسد ، رضی الله عنها دید که حضرت رسول (ص) خرمایی تناول میفرماید که از مشک و عنبر خوشبوتر است و به خرماهای دنیا شباهت ندارد ، التماس بحضرت کرد که دانه ای از این خرما بمن عطا فرما ، حضرت فرمود که تا به وحدانیت حقتعالی و پیغمبری من گواهی ندهی این خرما بر تو حلال نیست فاطمه شهادتین را گفت و یکدانه از آن خرما را گرفت و تناول کرد ، بعد از خوردن رغبتش به آن خرما زیاده شد دانه دیگری از برای ابوطالب طلب نمود ، حضرت فرمود بشرطی میدهم که آنرا به ابوطالب ندهی مگر بعد از گفتن شهادت بخدا و رسالت من ، چون شب شد و ابوطالب به نزد فاطمه درآمد بوی خوشی از فاطمه استشمام کرد که هرگز چنان بوی خوشی نشنیده بود از او پرسید که این بوی خوش از چیست فاطمه خرما را بیرون آورد و گفت ازین خرماست ابوطالب باو التماس کرد که خرما را بده بمن تا تناول نمایم فاطمه گفت تا شهادت ندهی به وحدانیت خدا و رسالت محمد (ص) خرما را بتو ندهم ، ابوطالب بدون تاءمل شهادتین را گفت ولی به فاطمه گفت شهادت را نزد قریش اظهار مکن و نگو که من اسلام تام اختیار کردم چه من اسلام خود را از روی مصلحتی از آنها

پنهان میدارم آنگاه ابوطالب خرما را گرفت و تناول نمود و در پیمان همانشب مقاربت نمود و فاطمه به علی علیه السلام حامله شد و حسن جمال فاطمه به سبب آن ماه فلک امامت و خدمت مضاعف گردید و آنحضرت در شاءن مادر با او تکلم مینمود و در تنهایی مونس او بود .

روزی فاطمه به نزد کعبه آمد و جعفر طیار با او همراه بود حضرت امیرالمؤ منین در شکم مادر با جعفر سخن گفت جعفر از غرابت آنحالت افتاده مدهوش شد در آنحال بتهایی که در کعبه تعبیه کرده بودند برو در افتادند پس فاطمه دست بر شکم خود مالید و گفت ای نور دیده من تو هنوز از شکم بیرون نیامده ای بتها ترا سجده میکنند چون بیرون آیی مرتبه تو چگونه خواهد شد ، چون اینحالت را برای ابوطالب نقل کرد گفت این دلیل است بر آنچه که شیر در راه طائف مرا خبر داد .

روزی ابوطالب از طائف متوجه مکه شد ناگاه شیری در مقابل او پیدا گردید چون نظرش بر ابوطالب افتاد بنزدیک او آمد وی بر خاک میمالید و دم بر زمین میسائید و نزد او تذلل مینمود ابوطالب گفت بحق آن خداوندیکه تو را آفریده سوگند میدهم که بگویی چرا برای من اینگونه تذلل مینمایی شیر بقدرت الهی بسخن آمد و گفت تو پدر شیر خدایی و یاری کننده پیغمبر خدا و تربیت کننده او ، پس در آنروز محبت ابوطالب بحضرت رسالت زیاد شد و به او ایمان آورد و اصل محبت و ایمان او هم بواسطه این بود که پیغمبر فرموده بود که

من و علی از نور واحد خلق شدیم و دو هزار سال قبل از خلقت آدم در طرف راست عرش تسبیح حقتعالی مینمودیم .

مجعول بودن حدیث ضحضاح

قائلین بکفر ابوطالب حدیثی نقل میکنند که : ان اباطالب فی ضحضاح من النار .

ابوطالب در آبگینه ای از آتش است .

این حـدیث هم ماننـد سایر احادیث موضوعه و مجعوله میباشد که عده ای از دشـمنان آل محمد و مخصوصا در زمان امویها و بالخصوص زمان معاویه بن ابی سفیان روی عداوتی که با جناب ابوطالب داشتند جعل نموده اند .

و عجیب تر آنکه ناقل این حدیث یکنفر فاسق و فاجر اعداعد و امیرالمؤ منین علیه السـلام بوده بنام مغیره بن شعبه که بنا بر نقل ابن ابی الحدید و مروج الذهب و دیگران مغیره در بصـره زنا کرد ، روزیکه شـهود برای شـهادت نزد خلیفه عمر آمدند سه نفر شهادت دادند ، چهارمی که آمد شـهادت را بگوید او را کلمه ای تلقین نمودند که از دادن شـهادت ابا نمود آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند .

یک چنین فاسق و فاجرزانی شارب الخمر که حـد خدا بر او تعطیل شد و از دوسـتان معاویه بن ابی سـفیان اینحدیث را از روی بغض و کینه امیرالمؤ منین (ع) و خوشاینـد معـاویه جعـل نمود ، حسب الا ـمر معاویه و اتباع او اینحـدیث را جعل نمود که : ان اباطالب فی ضحضاح من النار .

و اتفاقا افرادیکه در سلسله روات آن قرار گرفته اند مانند عبدالملک بن عمیر و عبدالعزیز راوردی و سفیان ثوری و غیره مردود و ضعیف و روایاتشان

غیرقابل قبولست و سفیان ثوری جزء مدلسین و کذابین بشمار آمده ، پس چگونه میتوان بحدیثی که روات آن این جماعت باشند اعتماد کرد .

اگر واقعا ابوطالب کافر و مشرک بود همانروز اول که پیغمبر مبعوث برسالت شد و با عمویش جناب عباس نزد ابوطالب رفت و فرمود که خداوند مرا ماءمور کرده که اظهار امر خود را بنمایم و مرا پیغمبر گردانیده تو به چه طریق مرا یاری خواهی کرد و به چه قسم با من رفتار میکنی با آنکه رئیس قوم و بزرگ مکه و کفیل آنحضرت بود باید آنحضرت را از خود طرد کند و با آن تعصبی که اعراب در دین دارند بایستی فوری بر خلاف او قیام کند و یا لااقل او را از ایندعوت منع نماید در صورتیکه ابوطالب در جواب پیغمبر اشعاری گفت که معنی آن چنین است :

بخدا قسم که جمعیت قریش پیروی از تو نخواهند کرد تا بمیرند و تو بدون ترس و خوف اقدام به وظیفه خود بنمای و من بتو مژده میدهم فتح و ظفر را و تو مرا بدین خود دعوت نمودی من یقین دارم که تو مرا بحق ارشاد نموده ای زیرا حسن سابقه و امانت و راستگویی تو بر کسی پوشیده نیست ، دینی را به مردم عرضه داشتی که من یقین دارم که بهترین ادیان است اگر ترس از ملامت و بدگویی نداشتم می یافتی که تا چه اندازه در راه دین تو بذل و بخشش مینمودم .

از این اشعار کاملا معلوم میشود که ابوطالب از ترس مردم مکه عقیده خود را ظاهر نمیکرده و اسلام خود

را مخفی میداشته و تا وقت مرگ که خواست از دنیا برود اسلام خود را ظاهر ساخت و رفت اخبار و گفتار علماء و مورخین راجع به اسلام ابوطالب زیاد است و در اینجا بیش ازین جای ذکر آن نیست هر که طالب باشد به اول بحارالانوار جلد نهم مرحوم مجلسی مراجعه کند .

ابوطالب در سن هشتادسالگی سه سال قبل از هجرت در مکه از دنیا رفت و قبر او در قبرستان معلی در مکه معروف است .

والده ماجده امیرالمؤ منین علیه السلام

والده ماجده آنحضرت جناب فاطمه بنت اسدبن هاشم بن عبد مناف است و مادر این فاطمه ، فاطمه بنت رواحه بن حجر بن عبد بن معیص بن وهب بن ثعلبه بن وائله بن عمرو بن شهاب بن مهارب بن فهراست ، پس فاطمه بنت اسد با جناب ابوطالب دخترعمو و پسرعمو بوده اند و وجود مبارک پیغمبر باین فاطمه مادر خطاب میکردند .

شیخ صدوق در کتاب امالی خود از عبداله بن عباس روایت نموده که گفت روزی حضرت امیرالمؤ منین آمد خدمت حضرت رسول (ص) در حالیکه گریه میکرد و میگفت انا الله و انا الیه راجعون حضرت رسول جهت گریه او را سئوال کرد و فرمودند از گریه باز ایست و گریه مکن علی (ع) عرض کرد یا رسول الله مادرم بنت اسد مرده ، چون حضرت رسول خبر فوت فاطمه را شنیدند گریه کرده ، فرمود یاعلی خدا رحمت کند مادر تو را نه فقط مادر برای تو بود بلکه برای منهم بمنزله مادر بود .

بعد حضرت عمامه مبارک خود را با یکی از لباسهای حضرت علی (ع)

دادنـد و فرمودند که برو و زنها را امر کن او را بطور خوبی غسل دهند و با این دو پارچه که من بتو دادم او را کفن نما و برای دفن حرکت مده تا من بیایم .

علی بفرموده پیغمبر عمل نمود و پس از ساعتی حضـرت رسول تشـریف آوردنـد ، جنازه را حرکت داده و به قبرسـتان بردند ، پس خود وجود مبارک پیغمبر بر فاطمه نماز خواندنـد ، نمازیکه قبل از آن بر احـدی مثل آن نماز نخوانـده بودند باین کیفیت که چهل تکبیر گفتنـد ، پس داخل قبر او شدند و در آن خوابیدند بطوریکه صدایی از آنحضـرت شـنیده نشد و حرکتی از آن بزرگوار دیده نگردید ، آنگاه بیرون آمدند و به امیرالمؤ منین و امام حسن علیهماالسلام فرمودند داخل قبر شوید و او را در قبر گذاشـتند و لحـد او را چیدنـد چون از درست کردن قبر فـارغ شدنـد حضـرت رسول بآنهـا فرمود که از قبر بیرون بیاییـد ، پس حضـرت رسول مجددا آمدند در قبر بالای سر او فرمودند ای فاطمه من محمد سید اولاد آدم میباشم نکیر و منکر نزد تو میآیند و سئوال میکننـد که خـدای تو کیست در جواب آنها بگو الله خـدای منست ، محمـد پیغمبر من میباشـد و اسـلام دین منست و قرآن کتابم و پسـرم علی امام و ولی من میباشد ، آنگاه حضـرت فرمود : اللهم ثبت فاطمه بالقول الثابت ، بعد حضـرت از قبر او خارج شد و خاک در قبر او ریخت و فرمود قسم به آن کسیکه جان محمد به ید قدرت اوست که فاطمه صدای دست مرا

شنید که دست راست خود را بر دست چپ زدم پس از آن عماریاسر از جای بلند شد و گفت پدرم و مادرم فدای شما باد یا رسول اله آنروز شما نمازی بر فاطمه خواندید که مثل این نماز را قبلا بر کسی نخوانده بودید فرمود او اهلبیت داشت که من چنین نمازی بجهت او بخوابم ، بجهت آنکه او از ابوطالب اولاد زیادی داشت و مالیه آنها زیاد و مالیه ما کم بود باینجهت فاطمه از من نگهداری مینمود و فرزندان خود را گرسنه میگذاشت و مرا سیر مینمود آنها را برهنه میگذاشت ولی مرا لباس میپوشانید و سرهای فرزندان خود را گردآلود میگذاشت و سر مرا روغن میمالید . عمار گفت یا رسول اله به چه جهت بر جنازه او چهل تکبیر گفتی ؟ فرمود چون متوجه طرف راست خودم شدم چهل صف از ملائکه را دیدم ، لذا من از برای هر صفی تکبیر گفتم .

عمار گفت به چه جهت در قبر خوابیدید بطوریکه هیچ صدایی از شما شنیده نشد و حرکتی دیده نگردید ؟ حضرت فرمود : مردم در روز قیامت برهنه محشور میشوند پس من همیشه از خدای عز و جل طلب مینمایم که او را پوشیده مبعوث گرداند و قسم بآن خدائیکه جان محمد به ید قدرت اوست که از قبر خارج نشدم تا آنکه دیدم مصاجین از نور در نزد سر او مصاجین از نور جلوی او و مصاجین از نور در نزد دو پای او و دو ملک رقیب وعتید که در زمان حیات با او بودند موکل بر قبر او هستند و برای او تا

روز قیامت استغفار میکنند .

فاطمه بنت اسد در سال چهارم هجرت در مدینه از دنیا رفت لکن سن او را ضبط نکرده اند و قبر شریفش در میان حرم ائمه بقیع است .

در بحار از روضه الواعظین نقل میکند که حضرت رسول (ص) فرمودند که در موت فاطمه بنت اسد ملائکه اطراف آسمان را پر کردند و درب بهشت برای او باز شد و فرشهای بهشت بجهت او گسترده شد و ریحانی از ریاحین بهشت برای او فرستاده شد پس او در روح و ریحان و جنت نعیم میباشند و قبر او باغی از باغهای بهشت است .

شیخ صدوق در روایت میکند که فاطمه بنت اسدبن هاشم از کسانی بود که با حضرت رسول بیعت کرد و بآنحضرت از مکه بمدینه هجرت نمود و چون آن مخدره از دنیا رفت حضرت رسول او را در پیراهن مبارک خود دفن کرد و در روحاء مقابل حمام ابی قطیعه قبری بجهت او حفر نمود و خود آنحضرت در قبر رفته بدن مبارک خود باطراف قبر مالید پس بعضی از آنحضرت علت اینعمل را سئوال نمودند حضرت فرمود چون پدر من از دنیا رفت من طفل صغیری بودم ، فاطمه بنت اسد و شوهر ابوطالب مرا بردند و از من پرستاری نمودند بطوریکه اسباب آسایش و راحتی مرا فراهم آوردند و در زندگانی من وسعت دادند و مرا بر اولادهای خودشان برتری و فضیلت میدادند ، لذا منهم دوست دارم که خدا قبر او را وسعت دهد .

در بصائرالدرجات در آخر روایتی که مانند روایات قبل است که پیغمبر فرمود : من فاطمه

را تکفین کردم بعلت آنکه باو گفتم مردم در قیامت از قبورشان برهنه ظاهر میشوند فاطمه صیحه زد و گفت زهی رسوایی ، پس من لباس خود را باو پوشانیدم و در نمازیکه برای او خواندم از حقتعالی سئوال نمودم که کفن او را نپوساند تا اینکه داخل بهشتش کند حقتعالی ایندعا را اجابت فرمود در بحار نقل میکند که فاطمه بنت اسد گفت در بستان خانه ما چند عدد درخت خرما بود و چون اول رسیدن رطب میشد چهل نفر از اطفالیکه همسن با محمد (ص) بودند هر روز بخانه ما میامدند و داخل این بستان میشدند و رطبهائیکه از درخت ریخته بود جمع میکردند و بعضی از آنها از دست دیگری میر بودند ولی هیچوقت نشد که من ببینم محمد (ص) را که رطبی از دست طفلی بگیرد و من همه روزه یکمشت یا بیشتر از آن رطبها برای محمد جمع میکردم و همچنین جاریه منهم مقدار از برای محمد جمع کنیم و آنحضرت هم در خواب بود ، اطفال مطابق عادت همه روزه آمدند و هر چه رطب ریخته بود جمع کرده بردند من از خجالت محمد (ص) خوابیدم و از خجالت محمد آستین خود را بر صورتم افکندم چون محمد از خواب برخاست داخل بستان شده در روی زمین رطبی ندید که جمع کند برگشت کنیز من باو گفت من امروز را فراموش کردم که رطب برای شما جمع کنم و اطفال داخل بستان آمده و اشاره به یکی از درختهای خرما نمود و گفت ای درخت خرما من گرسنه هستم فاطمه بنت اسد گفت من دیدم که

شاخه های درخت بآنها خرما بود پائین آمده بقسمیکه محمد هر چه میخواست از آنها خورد و بعدا شاخه ها بالا رفت و در محل اولش قرار گرفت ، فاطمه گفت من از اینقسمت تعجب نمودم و ابوطالب هم در خانه نبود ، رسم ما این بود که چون او بخانه میآمد و در را میزد من بجاریه خود میگفتم که برو و در را باز کن ولی آنروز چون ابوطالب در را زد خودم پای برهنه بطرف در رفته آنرا باز کردم و آنچه از محمد دیده بودم برای ابوطالب نقل کردم او گفت محمد پیغمبر است و از تو اولادی متولد میشود که وزیرا او میباشد و بعدا از فاطمه علی متولد میگردد . شما را بخدا آقایان انصاف دهید آیا ممکنست زن و مردیکه اینهمه به پیغمبر خدمت کرده و پیغمبر هم نسبت بآنها مهربان بوده بگویند که کافر و مشرک بودند و اگر کسی بگوید که این اخبار و اشعاریکه از ابوطالب نقل شد بحد تواتر نمیرسد و ما نمی توانیم بچند شعر و خبر اسلام را بر آنها جاری کنیم .

جواب این گوینده اینست که اولا خبر واحد را شیعه و سنی حجت میدانند و مورد عمل قرار میدهند و ثانیا اگر فرد فرد این اشعار و اخبار متواتر نباشد ولی مجموع آنها متواترا دلالت دارد بر امر واحدیکه ایمان جناب ابوطالب و فاطمه بنت اسد باشد و اعتراف به نبوت و رسالت خاتم الانبیاء باشد . بسیاری از امور است که تواتر آن به همین قسم معین میشود مثلا- جنگها و شجاعتها و حملات مولا امیرالمؤ منین علیه

السلام در غزوات هر یک خبر واحداست ولی مجموع آنها روی هم متواتر معنوی است که افاده علم ضروری بشجاعت آنحضرت مینماید و همچنین است سخاوت حاتم و عدالت انوشیروان و غیره .

مجلس یازدهم : وابن سیدالوصیین

ترجمه

ای پسر آقای اوصیاء

کاردانی علی علیه السلام

قبلا گفتیم که در وصایت سه امر مهم شرط است :

۱ – درستی و امانت

۲ – شرافت در حسب و نسب

۳ – کاردانی و علم و دانایی تا بتواند بطور احسن بوصایت خود عمل کند .

موضوع اول و دوم در مجالس قبل بیان شد و اینک راجع بکاردانی علی علیه السلام مختصرا بیاناتی را بعرض آقایان محترم مجلس میرسانم .

علی علیه السلام در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر خدا بود

بطور قطع می توانیم ادعا کنیم که در بین اصحاب پیغمبر تنها کسی که در جمیع شئون غیر از مقام نبوت مثل و مانند پیغمبر خدا بوده علی بن ابیطالب است و بس چنانچه امام ثعلبی در تفسیرش گفته : و لا یخفی ان مولانا امیرالمؤ منین قدشابه النبی فی کثیر الخصال المرضیه و الفعال الزکیه و عاداته و عباداته و احواله العلیه و قد صح ذلک له بالاخبارالصحیحه و الاثار الصریحه و لاـ یحتاج الی اقامه الدلیل و البرهان و لا یفتقر الی یضاح حجه و بیان و قدعد بعض العلماء بعض الحضال لامیرالمؤ منین علی التی هو فیها نظیر سیدنا البنی لامی .

یعنی : پوشیده و پنهان نیست که مولای ما امیرالمؤ منین در بیشتر خصال مرضیه و افعال زکیه از عادات و عبادات و احوال علیه به رسول اکرم (ص) شباهت دارد و اینمعنی با اخبار صحیح و آثار صریحی که احتیاج بدلیل و برهان خارجی ندارد به صحت پیوسته و محتاج به توضیح حجت و بیان نمی باشد بعضی از علماء برخی از آن خصال حمیده را بشمار آورده اند که

در آن خصال حمیده علی نظیر پیغمبر امی و درس نخوانده بوده است .

از جمله آیات قرآنی که میتوانیم برای این موضوع شاهد بیاوریم آیه تطهیر است که حقتعالی میفرماید : انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا .

یعنی : همانا خداوند اراده فرمود که هر گونه پلیدی را از شما خانواده رسالت دور نموده و شما را پاک و پاکیزه و از هر عیبی منزه گرداند .

اخبار زیادی از طرق عامه و خاصه در دست میباشد که همه آنها مؤ ید بر اینست که آیه تطهیر در شاءن خمسه طیبه پیغمبر ، علی ، حسن ، حسین ، فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است .

روزی پیغمبر اکرم (ص) در خانه ام سلمه تشریف داشتند علی و زهرا و حسنین را خواندند و تمام آنها و حضرتش زیر کساء عبای یمانی جمع شدند و در مقام مناجات با پروردگار برآمده فرمود خداوند اینها اهلبیت من هستند که درباره آنها بمن هستند که درباره آنها بمن وعده فرموده ای خداوندا پلیدی و رجس را از ایشان دور فرما و آنها را پاک و پاکیزه گردان خداوند توسط جبرئیل این آیه را نازل فرمود ، ام سلمه یا رسول الله من هم جزء اهل بیت میشوم ، فرمودند : خیر تو از اهل بیت نیستی ولی بتو مژده میدهم که اهل بهشتی .

پس معلوم میشود مراد از آیه خوب بودن این پنج نفر نیست زیرا ام سلمه هم زن خوبی بوده ، بلکه مراد مقام عصمت و طهارت است که این پنج تن دارا بودند

.

ابوجارود روایت کرده که زید فرزند زین العابدین علیه السلام گفت پدرم بمن فرمود بعضی از مردم جاهل و نادان چنین تصور کرده اند که مراد از اهل بیت زنهای پیغمبرند ، بخدا قسم که هر کس چنین خیال کند گنهکار است و دروغ گفته زیرا اگر مقصود زنهای آنحضرت بودند بجای کلمه عنکم باید عنکن و بجای یطهرکم ، یطهرکن استعمال میشد چنانچه در آیات قبل از این آیه که راجع به زنهای پیغمبر است این نکته رعایت شده یذکرن ما یتلی فی بیوتکن ناگفته نماند که ما جماعت شیعه این مقام عصمت را تنها درباره این پنج تن قائل نیستیم بلکه میگوئیم تمام دوازده نفر اوصیاء پیغمبر از علی (ع) تا حضرت حجت همه دارای این مقام عصمت بوده اند .

ابن بابویه از امیرالمؤ منین (ع) روایت کرده که حضرتش فرمود روزی با فاطمه و حسنین حضور پیغمبر اکرم در حجره ام سلمه شرفیاب شدیم که جبرئیل آیه مبارکه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس را نازل فرمود ، آنحضرت فرمود یا علی این آیه در شاءن تو و فاطمه و حسنین و ائمه اکرم از فرزندان حسین نازل شده ، گفتم ای رسول خدا ائمه بعد از شما چند نفرند ؟ فرمود : دوازده نفر اول آنها تو هستی بعد از تو حسن و حسین و علی زین العابدین فرزند حسین و یک بیك اسامی ایشانرا بیان فرمود تا حضرت حجت و فرمود اسامی شما بر ساق عرش نوشته شده است . در شب معراج فرمود اینها نام اوصیاء و ائمه بعد از تو میباشند همه ایشان پاک

و پاکیزه و معصوم هستند و دشمنان آنها ملعونند .

شرح مفصل این آیه را بجای دیگر محول میکنیم ، فقط خواستیم بگوئیم که این آیه میرساند که علی از همه چیز غیر از نبوت بالخصوص مقام عصمت با پیغمبر شریک بوده است .

دومین آیه ای که دلالت میکند علی (ع) در جمیع صفات مثل پیغمبر است آیه مبارکه : انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم الراکعون است .

که میفرماید : ولی شما خدا و رسول و آنهائیکه ایمان آورده اند میباشند با واو عاطفه الذین امنوا را به رسول عطف گرفته ، پس معلوم میشود در جمیع شئون با پیغمبر مماثل میباشند و باتفاق فریقیین این آیه درباره علی (ع) نازل شد .

و دیگر بودن سوره برائت است که پیغمبر اول این سوره را به ابوبکر دادند که برای مردم مکه ببرد و بعد جبرئیل نازل شد عرض کرد اداء رسالت نمی تواند بکند مگر خودت یا کسی که از تو باشد ، بعد حضرت بامر حقتعالی از ابوبکر گرفتند به علی (ع) دادند که در موسم حج بخواند ناگفته نماند که علت آنکه پیغمبر اول به ابوبکر دادند با وجود آنکه میدانستند او اینمقام را ندارد بجهت آن بود که خواستند مقام علی (ع) را به مردم بفهمانند نه اینکه پیغمبر عارف بحال ابوبکر و علی نبودند .

دلیل دیگر بر اینمطلب آیه : اطیعوالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم است که اولوالامر را با واو عاطفه عطف بر رسول گرفته ، پس باید

اطاعت خدا و رسول و اطاعت اولی الامریکه مثل و مانند رسول خدا باشد را کرد نه خلفاء و سلاطین را چنانکه عقیده عامه است .

و دلیل دیگر آیه مبارکه مباهله است که قبلا شرح دادیم کلمه انفسنا و انفسکم میرساند که علی نفس پیغمبر است ، پس هر چه پیغمبر دارد علی هم باید داشته باشد .

و دلیل دیگر بسته شدن درهای خانه های اصحاب بمسجد است مگر در خانه پیغمبر و علی و در جواز ورود بمسجد در حال جنابت هم علی مانند رسول خداست .

بخاری و مسلم در صیحیحین خود گفته اند : رسول خدا (ص) فرمود :

لاینبغی لاحد ان یجنب فی المسجد الا انا و علی .

دلیل اینکه علی علیه السلام سید اوصیاء است

مقدمه

حال که ثابت شد وصی بلافصل پیغمبر (ص) باید علی (ع) باشد و دیگران قابلیت اینمقام را نداشتند بلکه غصب خلافت را نمودند اینک باید ثابت کنیم که بعد از قبولی و وصایت و خلافت آنحضرت چرا سید اوصیاء و از هر وصی پیغمبری برتر و بالاتر باشد .

امروز در دنیا مشاهده میکنیم که مقام و بزرگی نخست وزیر مملکتی بستگی بمقام و بزرگی پادشاه و یا رئیس جمهور آن مملکت دارد ، پس هر چه آن مملکت اهمیتش بیشتر باشد اهمیت رئیس جمهور و سلطان و نخست وزیر مملکت از سایر کشورها بیشتر است .

روی این قاعده مسلم دنیا میگوئیم وجود مبارك پیغمبر ما افضل از همه انبیاء بلکه همه موجودات دنیا بوده ، پس نخست وزیر او هم که وصی و خلیفه او یعنی علی (ع) میباشد باید افضل و برتر

از همه اوصیاء موجودات عالم باشد ، آیا آن پیغمبریکه بر هزار نفر مبعوث گردیده با آن پیغمبریکه بر پنجاه و صدهزار یا بیشتر مبعوث گردیده با پیغمبریکه بر کافه خلق خدا مبعوث است یکسان میباشند پس وزیر و خلیفه آنها هم بقدر آن پیغمبر درجه و مقام دارند .

با مثالی مطلب بهتر واضح میگردد ، آیا معلم کلاس اول با معلم ششم دبستان یکی است آیا معلم کلاسهای دبیرستانی با استادان دانشگاه برابرند ، آیا استاد دانشگاه با یک پروفسور و متخصص در علم اتم برابر است ، بدیهی است از جهت آنکه از یک مبداء و وزارتخانه ماءمورند و هدفشان تحت یک برنامه عالم کردن و تربیت شاگردان است یکسان بوده ولی در معلومات و مقام و رتبه هرگز یکسان نیستند انبیاء عظام هم از جهت دعوت یکسان اند ولی از جهت رتبه و مقام و معلومات متفاوتند چنانکه در آیه ۲۵۴ بقره میفرماید :

تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات .

یعنی : انبیاء را بر بعضی دیگر خصایص و فضائلی افزونی و فضیلت دادیم که دیگران به مرتبه آنها نمیرسند گر چه در نبوت مساوی بودند که با بعضی از آن انبیاء خدا سخن گفت و به بعضی از آنها ترفیع درجات داد .

زمخشری در تفسیر کشاف گوید مراد از این بعض پیغمبر ما است که به فضایل بسیار و خصایص بیشمار بر انبیاء فضیلت دارد که مهمترین آنها مقام خاتمیت است ، بنابراین چون پیغمبران از جهت درجه و مقام متفاوت شدند اوصیاء آنها هم عقلا باید متفاوت باشند چون

مقام پیغمبر ما از همه بیشتر است وصی او هم باید مقامش بیش از سایر اوصیاء دیگر باشد ، پس او را باید سیدالاوصیاء نام نهاد ، بچند دلیل میتوانیم بگوئیم که علی (ع) سیداوصیا پیغمبرانست :

دلیل اول

محمد سمرقندی حنفی در کتاب مجالس و محمدبن عبدالرحمن ذهمی در کتاب ریاض النضره و ملاعلی متقی در کنزالعمال و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابن عباس نقل نموده اند که روزی عمربن خطاب گفت واگذارید نام علی را یعنی اینقدر از علی غیبت مکنید زیرا من از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود در علی سه خصلت است عمر گفت که اگر یکی از آن سه خصلت برای من بود دوستتر میداشتم از هر چه آفتاب بر آن میتابد آنگاه عمر گفت : کنت انا و ابوبکر و عبیده بن الجراح و نفر من اصحاب رسول الله و هو متکی علی علی بن ابیطالب حتی ضرب بیده منکبیه ثم قال انت یا علی اول المؤ منین ایمانا و اولهم اسلاما ثم قال انت منی بمنزله هارون موسی و کذب علی من ترعم انه یحبنی و یبغضه .

یعنی عمر گفت من و ابوبکر و ابوعبیده جراح و عده ای از اصحاب حاضر بودیم رسول اکرم (ص) به علی (ع) تکیه داده بود تا آنکه بر دو شانه علی زد و فرمود یا علی تو از حیث ایمان اول مؤ منین هستی و از حیث اسلام اول مسلمین هستی آنگاه فرمود یا علی تو برای من بمنزله

هارون برای موسی هستی و دروغ گفته کسی که گمان میکند مرا دوست دارد در حالیکه ترا دشمن میدارد .

شیعه و سنی بطرق مختلف نقل کرده اند که پیغمبر فرمود : یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانبی بعدی .

و این حدیث را که به حد تواتر لفظی رسیده حدیث منزلت نام نهاده اند و از آن سه خصیصه برای امیرالمؤ منین (ع) ثابت میشود .

۱ - مقام نبوت که در معنی و حقیقت برای آنحضرت بوده .

۲ - مقام خلافت و وزارت ظاهری آنحضرت بعد از رسول اکرم (ص) .

۳ - مقام افضلیت آنحضرت بر تمام امت و غیرامت چه آنکه رسول خدا علی را بمنزله هارون معرفی کرده و حضرت هارون مطابق نص صریح قرآن و اجد مقام نبوت و خلافت حضرت موسی و افضل بر تمام بنی اسرائیل بوده است .

در سوره مریم آیات ۵۱ تا میفرمایند : و اذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصا و کان رسولا نبیا و نادیناه من جانب الطور الایمن و قربناه نجیا و وهبناله من رحمتنا اخاه هارون نبیا .

یعنی یاد کن در کتاب خود شرح حال موسی را که او بنده ای بسیار با اخلاص و رسولی بزرگ مبعوث به پیامبری بر خلق بود و ما را از وادی مقدس طور ندا کردیم و به جهت استماع کلام خویش بقام قرب خود برگزیدیم و از لطف و مرحمتی که داشتیم ببرادرش هارون نیز برای مشارکت و مساعدت او مقام نبوت عطا کردیم .

پس جناب هارون از جمله پیغمبرانی که استقلال

در امر نبوت نداشته بلکه تابع شریعت برادرش حضرت موسی بوده ، حضرت علی هم واجد مقام نبوت بوده ولی در امر نبوت استقلال نداشته بلکه تابع شریعت خاتم الانبیاء بوده است . غرض و مقصور در رسول اکرم در اینحدیث شریف آنست که به امت بفهماند همان قسمتی که هارون واجد مقام نبوت بود ولی تابع پیغمبر اولوالعزمی مانند موسی میبود ، علی هم واجد مقام نبوت و با رتبه و مقام امامت در اطاعت شریعت باقیه خاتم الانبیاء بوده که این خود خصیصه عالیه ای برای آنحضرت است .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در ذیل اینحدیث میگوید : که پیغمبر با این بیان جمیع مراتب و منازل هارونی را برای علی ابن ابیطالب اثبات کرد و اگر حضرت محمد (ص) خاتم الانبیاء نبود هر آینه علی شریک در امر پیغمبری او هم بود ولی جمله انه لا نبی بعدی میرساند که اگر بنا بود پیغمبری بعد از من بیاید علی واجد آنمقام بود ، لذا نبوت را استثناء کرده آنچه ما عدای نبوت است از مراتب هارونی در آنحضرت ثابت است .

پس ما از اینحدیث منزلت نتیجه میگیریم همانطور که اگر هارون نمیمرد و زنده بود بعد از حضرت موسی خلیفه و جانشین او بود علی (ع) هم بعد از پیغمبر خلیفه و جانشین او است و همانطور که هارون بعد از موسی افضل زمان خود میباشد و بنابر آنکه قبلا گفتیم چون این پیغمبر اشرف و افضل باشد چون از اینحدیث منزلت خلافت علی (ع) و افضلیت او بر دیگران ثابت میشود و عامه هم

نمی توانند اینحدیث را انکار کنند لذا احادیثی ساخته اند که اینگونه فضایل برای ابوبکر و عمر هم میباشد .

مثلا سعدالدین مسعودبن عمر تفتازانی در تهذیب گفته البته در خلافت افضلیت شرط است زیرا اجماع و اتفاق اکثر علما بر اینمطلب است و دیگر بواسطه آیه قرآن که میفرماید : و سیجنبها الا تقی الذی یؤ تی ما له تیزکی (الیل ، ۱۸) و ابوبکر بود .

و پیغمبر هم فرمود : ما طلعت الشمس و لاغربت بعد النبیین و المرسلین علی احد افضل من ابی بکر و در جای دیگر فرمود : خیر امتی ابوبکر ثم عمر و قال لو کان بعدی نبی لکان عمر .

ما نمیدانیم که این چه افضلیتی بود که علماء اهل تسنن متفقند که ابوبکر بر سر منبر گفت : ان لی شیطانا یعترینی فان استقمت فاعینونی و ان عصیت فاجتنبونی و ان زغت فقومونی .

یعنی مرا شیطانی است که فریبم میدهد اگر در کار یا راهی راست روم مرا اعانت کنید و اگر راه غلط و کج روم مرا براه راست آرید .

این چگونه امام و پیشوایی است که شیطان او را فریب میدهد و احتیاج به راهنمایی مردم دارد اینحرف را ابوبکر راست گفت و یا دروغ و در هر دو صورت اشکال بر او وارد است .

خود علماء اهل عامه میگویند که ابوبکر بالای منبر گفت : اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی بیعت مرا فسخ نمائید که من از شما بهتر نیستم و حال آنکه علی (ع) در میان شما میباشد .

و در موقع مرگ میگفت ای کاش

خانه فاطمه را ترک کرده بودم و در را نمی سوزانـدم و بدون اجازه او با رفقایم وارد خانه نمی شدم و در سـقیفه بنی ساعده با دیگران بیعت کرده بودم و خودم خلافت را قبول نمیکردم .

بحث در این بود که علی (ع) سـید و برتر از همه اوصـیاء پیغمبران گذشته میباشد اگر چه دیگران حق علی را غصب کردند و خواستند فضایل و مناقب این خانواده مخفی بماند ولی برعکس فضایل آل محمد روزبروز بر زبانهای مردم جاری میگردد .

غزالی و ابن ابی الحدید و زمخشـری و بیضاوی که از بزرگان علماء و اهل سنت هستند حدیثی از پیغمبر نقل میکنند که پیغمبر فرمود : علمـاء امتی کانبیاء بنی اسـرائیل و یا افضل من انبیاء بنی اسـرائیل . بنا بر فرض صـحت اینحـدیث ما میگوئیم در جائیکه علماء این امت بواسـطه آنکه علمشان از سرچشـمه علم محمدی است مانند یا افضل از بنی اسـرائیل باشـند علی بن ابیطالبی که شیعه و سنی قبول دارند که پیغمبر درباره او فرمود : انا مدینه العلم و علی بابها افضل از انبیاء و اوصیاء گذشته نمیباشد .

دلیل دوم

دومین دلیلی که اثبات برتری علی (ع) را بر سایر اوصیاء و انبیاء گذشته مینمائیم گفته خود آنحضرت به صعصعه است .

روز بیسـتم مـاه مبـارک رمضـان سـال چهلم هجرت که در اثر ضـربت شمشـیر ابن ملجم آثـار مرگ بر آنحضـرت ظاهر شـد ، حضـرتش به امام حسن (ع) فرمود : اجازه دهید شیعیانی که بر در خانه اجتماع کرده اند بیایند مرا ببینند وقتی آمدند و اطراف بستر را گرفتند آهسته بحال

آنحضرت گریه میکردند حضرت با کمال ضعف فرمود : سلونی قبل ان تفقدونی ولکن خففوا مسائلکم .

اصحاب هر یک سئوالی کرده جواب می شنیدند از جمله سئوال کنندگان صعصعه بن صوهان بود که از رجال بزرگ شیعه و از خطباء معروف کوفه و از روات بزرگیست که شیعه و سنی از او روایت نقل میکنند و از اصحاب برجسته علی (ع) بوده است .

صعصعه عرض کرد بمن خبر دهید که شما افضلید یا آدم ؟ حضرت فرمود : تعریف کردن مرد از خود تزکیه نفس و قبیح است ولی از باب و اما بنعمه ربک فحدث . نعمتهای خدا داده بخود را نقل کن میگویم من افضل از آدم هستم . عرض کرد به چه دلیل ؟ برای آدم همه قسم وسایل رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود فقط از یک شجره گندم منع گردید ولی آدم نتوانست خودداری نماید و از آن خورد و از بهشت و جوار رحمت حق خارج شد .

ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع ننمود ، من بمیل و اراده خود چون دنیا را قابل توجه نمیدانستم از گندم نخوردم .

کنایه از آنکه کرامت و افضلیت شخص به زهد و ورع و تقوی است هر کس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است قطعا قرب و منزلت او در نزد خدا بیشتر است و منتهای زهد اینست که از حلال غیرمنهی اجتناب نماید .

در کامل بهایی میگوید : علی (ع) که بجنگ صفین رفت چهل من آرد جو با خود داشت و چون باز آمد هنوز بسیاری

از آن باقی بود .

امیرالمؤ منین (ع) در غره محرم سال ۳۷ در صفین حاضر شدند و در یازدهم صفر ۳۸ جنگ خاتمه یافت بنابراین سیزده ماه و یـازده روز مـدت جنـگ صـفین بوده و اگر مـا این چهـل من آرد جورا تقسـیم بر این دوران نمائیم ماهی سه من میشود روزی چهارسـیر میگردد پس اگر علی (ع) تمـام این آرد را خـورده بـود روزی چهارسـیر سـهم او بـوده در صورتیکه مینویسـند پس خاتمه جنگ مقداری از آن آرد را با خود بکوفه آورد این وضع زندگانی روانه خلیفه اسلام بود در آن دوران که ایران با این عظمت گوشه ای از خاک حکومت علی (ع) بوده است .

در بحار از عمروبن حریث نقل میکنـد که گفت : نزدیک وفات امیرالمؤ منین (ع) بدیـدن آنحضـرت رفتم دیدم که فضه انبان مهر کرده ای برای افطار خـدمت آنحضـرت آورد و حضـرت مهر را گشود و قطعات نان جو خشـکیده متغیری بیرون آورد که بعلت نگرفتن نخـاله آن خیلی زبر و خشن بـود عمرو میگویـد به فضه گفتم قـدری بـاین پیرمرد رحم کنیـد نرمه این آرد جو را بگیریـد و برای نـان خمیر کنیـد و خوب بپزیـد که این بزرگوار پیر و ضـعیف است و بـا وجود پیری و ناتوانی به روزه و نماز و بیخوابی شب و جهـاد و انواع ریاضـات مشـغول است . فضه گفت : چنـد دفعه چنین کردم و نان خوب در انبان گذاشـتم چون حضرتش مطلع شد منع کرد و از آن به بعد انبان را مهر میکند بعد میگوید دیدم امیرالمؤ منین (ع) مهر

انبان را برداشت نان خشکیده و زبری را در کاسه چوبین خرد کرد و قدری آب بر روی آن ریخت و کمی نمک بر روی آن پاشید و آستین خود را بالا زد و مشغول خوردن شد چون فارغ گشت گفت عمر علی به آخر رسید و اجل نزدیک شد . دست خود را بر محاسن خود فرو آورد و اشاره کرد به اینکه شهادت من نزدیک گردیده و این محاسن بخون سرم خضاب خواهد شد ، کنایه از اینکه خواستم ایندست و مرفق را از داخل شدن در جهنم طعام منع کنم و همین برای حفظ بینه و سد رمق من کفایت میکند .

نیز در بحار است که کاسه فالوده و بنا بر خبری حلوایی نزد آنحضرت آوردند که حضرت انگشت خود را داخل آن نموده بیرون آورد و نگاهی فرمود گفت بوی خوبی داری اما تا حال علی طعم ترا نچشیده و نمیدانم چه مزه ای داری و انگشت خود را پاک کرده نخورد .

و نیز در بحار از هارون بن عنیزه و او از پدرش نقل میکند که در خورنق خدمت امیرالمؤ منین (ع) مشرف شدم آنحضرت را دیدم که قطیفه ای بالای بدن خود انداخته و بدنش از شدت سرما میلرزد بآنحضرت عرض کردم که خداوند از برای شما و اهل بیتتان از بیت المال مسلمین حقی بیش از این قرار نداده که شما چنین تنگ گیری بر خود مینمائید حضرت فرمود بخدا قسم من از مال مسلمین چیزی بر نداشتم و این قطیفه هم از مال شخصی خودم میباشد که از مدینه با خود بیرون آوردم .

اما خلفای بعدی بقدری بیت المال مسلمین را صرف خود نمودند که جای تعجب است از جمله منصور دوانیقی قبل از خلافت چنان فقری داشت که خودش برای سلمان اعمس گفت که در دهات شام مدح علی میخواند تا نانی بدست آورد و سد جوعی بنماید ولی چون بخلافت رسید بقدری مال مسلمانان را جمع کرد که بعد از مردنش ۸۱۰ میلیون درهم فقط پول نقد او غیر از املاک و اسباب تجمل منزل او بوده است و یا مثلا عایدی املاک خیزران مادر هارون الرشید سالی صد و شصت میلیون درهم بود .

امیرالمؤ منین (ع) اگر بیت المال مسلمین را شب تقسیم نمیکرد و به صاحبانش نمیرساند ناراحت بود در صورتیکه بعد از مرگ مادر معتز خلیفه عباسی دو میلیون دینار که بیست میلیون درهم میشود و مقدار زیادی از جواهرات و اشیاء نفیس در سوراخ پستوی دالانهای عمارت او یافتند غیر از موجودیهای دیگر او که همه میدانستند و یا وقتی مادر مقتدر عباسی مرد و خواستند در گورش نهند ششصد هزار دینار از گورش بیرون آوردند که پیش از مرگش در آنجا نهفته بود که کسی از آن خبری نداشت باری صعصعه عرض کرد آقا شما افضل هستید یا نوح ؟ فرمود : من افضل از نوحم ؟ گفت ، چرا ؟ فرمود : نوح قوم خود را بسوی حق دعوت کرد او را اطاعت نکردند و به آن بزرگوار اذیت و آزار بسیار نمودند تا درباره آنها نفرین کرده و گفت : رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا . (نوح – ۲۷)

اما من بعد از خاتم الانبیاء با

آنهمه صدمات و اذیتهای بسیار فراوان که ازین امت دیدم ابدا درباره آنها نفرین نکردم و کاملا صبر نمودم .

در خطبه شقشقیه میفرماید : صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی ، صبر نمودم در حالیکه در چشم من خاشاک و در گلوی من استخوانی بود .

اگر کسی میخواهد صبر علی (ع) را بداند رجوع بتاریخ بیست و پنجسال خانه نشستن علی بنماید که چه زجر و صدمه ای خورد که یکی از آنها کشته شدن فاطمه عزیزش بود و یکی بردن فدک و یکی غضب خلافت و چیزهای دیگری که جای شرح آن نیست .

صعصعه عرض کرد شما افضلید یا ابراهیم ؟ فرمود : من ، گفت : چرا ؟ فرمود : ابراهیم عرض کرد : رب ارنی کیف تحیی المؤ تی قال اولم تؤ من قال بلی و لکن لیطمئن قلبی . (بقره - ۲۶)

ولی ایمان من بجایی رسید که گفتم : لو کشف الغطاء ما ارذت یقینا . کنایه از آنکه علو درجه شخص بمقام یقین او میباشد که واجد مقام حق الیقین شود .

عرض کرد شما افضلید یا موسی ؟ فرمود : من ، گفت : چرا ؟ فرمود : وقتی خدا موسی را ماءمور کرد که برای دعوت فرعون بمصر رود عرض کرد : رب انی قتلت منهم نفسا فاخاف ان یقتلون و احی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی رداء یصدقنی انی اخاف ان یکذبون . (قصص ۳۳-۳۴)

ولی وقتی رسول اکرم مرا از جانب خدا ماءمور ساخت که بروم مکه بالای بام مکه آیات اول سوره برائت را بر کفار قریش

قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عم و یا خال و یکی از اقارب او بدست من کشته نشده باشد مع ذلک ابدا خوف نکردم و اطاعت امر نموده تنها رفتم ماءموریت خود را انجام دادم و بر گشتم .

علی افضل از سایر انبیاء بوده

کنایه از اینکه فضیلت شخص با توکل بخداست هر کس توکلش بیشتر است فضیلت او بیشتر است موسی و اتکاء و اعتماد ببرادرش نمود ولی امیرالمؤ منین (ع) توکل کامل بخدا و اعتماد به کرم و لطف حق نمود صعصعه گفت : شما افضلید یا عیسی ؟ فرمود : من افضلم ، عرض کرد چرا ؟ حضرت فرمود : پس از آنکه جبرئیل در گریبان مریم دمید بقدرت خدا حامله شدن چون وقت وضع حمل او گردید در بیت المقدس بمریم وحی شد که از بیت المقدس بیرون شو زیرا که اینخانه محل عبادتست نه محل ولادت و زائیدن فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله ای خشکیده عیسی بدنیا آمد ، اما وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در وسط مسجدالحرام بود بمستجار کعبه متمسک گردیده عرض کرد الهی درد زائیدن را بر من آسان گردان همانساعت دیوار خانه شکافته شد مادرم فاطمه را با ندای غیبی دعوت بداخل نمود مادرم داخل بیت شدن و من در همانخانه کعبه بدنیا آمدم .

دلیل سوم

سومین چیزیکه افضلیت و برتری علی (ع) را نسبت به اوصیاء گذشته میکند داستان گفتگوی حره با حجاج است .

یکی از دشمنان سرسخت علی (ع) حجاج است او هر

جا دوستان و شیعیان علی (ع) را دید میدید بسخت ترین وجهی میکشت ، روزی حره دختر حلیمه سعدیه بر حجاج وارد شد از طرز ورود و بی اعتنایی نسبت بدستگاه دانست که این یک بانوی عادی نیست پس از اندکی تاءمل پرسید حره دختر حلیمه سعدیه تویی ، گفت بلی ؟ گفت ، مدتها در انتظار دیدار تو بودم بمن گفته اند که عقیده تو اینست که علی (ع) افضل اصحاب پیغمبر است و تو علی را بر ابوبکر و عمر و عثمان ترجیح میدهی حره به حجاج گفت بتو دروغ گفته اند عقیده من بیش از اینهاست که گفته اند

من نه اینکه او را باصحاب ترجیح میدهم بلکه بر پیغمبران بزرگ مثل آدم و موسی و عیسی و ابراهیم و داود و سلیمان ترجیح میدهم ، حجاج گفت وای بر تو که اکتفا نکردی که علی را افضل اصحاب دانی و او را در ردیف انبیاء نام بردی و تفضیلش دادی اگر دلیل واضحی بر این مدعی نیاوردی ترا خواهم کشت ، حره گفت خدا او را در قرآن بر آدم فضیلت داده آنجا که میفرماید : فعصی ادم ربه فعوی ولی درباره علی (ع) فرمود : و کان سعیه مشکورا آدم از همه نعمتهای بهشت استفاده میبرد و تنها از گندم ممنوع بود که فرمود : و لا تقربا هذه الشجره معذلک آدم از گندم خورد علی منعی نداشت و همه نعم الهی بر او حلال بود با اینحال نان گندم نخورد بی اختیار گفت احسنت یا جره ، آنگاه گفت دلیل تو بر تفضیل بر نوح و لوط

چیست ؟ حقتعالی درباره نوح و لوط می فرماید : ضرب الله مثلا للذین کفروا امرئه نوح و امرئه لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا فخانتا هما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل اوخلا النار مع الداخلین . (تحریم - ۱۰)

ولی از برای علی بن ابیطالب (ع) همسری است که خشنودی او خشنود خدا و خشم او خشم خداست اگر فاطمه از کسی راضی نباشد خدا از او راضی نشود ، حجاج گفت احسنت بگو بدانم دلیل تفضیل تو برابر چه خواهد بود ؟

گفت : در قرآن از گفته ابراهیم حکایت میکند : و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف یحیی الموتی قال اولم تؤ من قال بلی ولکن لیطمئن قلبی ولی علی (ع) بتصدیق دوست و دشمن فرمود : لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا . حجاج گفت احسنت یا حره .

حجاج گفت : به چه دلیل او را بر موسی ترجیح میدهی ؟ گفت بدلیل فرموده خدا آنجا که میفرماید ، فخرج منها خائفا تیرقب و علی (ع) لیله المبیت جای پیغمبر خوابید و جان خود را فدای پیغمبر نمود و خدا تقدیر و تقدیسش نمود و من الناس من یشتری نفسه ابتغاء مرضاه الله حجاج گفت احسنت یا حره ، سپس گفت : دلیلت بر تفضیل علی بر سلیمان چیست ؟ گفت : سلیمان گوید : رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و علی فرماید : یا دنیا تنحی عنی غری غیری فقد طلقتک ثلاثا لارجعه لی فیك .

در نهج البلاغه نقل شده از ضرار که گفت بعد از شهادت امیرالمؤ منین

(ع) بر معاویه وارد شدم از حال علی (ع) پرسید ضرار گفت در بعضی اوقات در شب تاریک علی را دیدم که در جای نماز خود ایستاده و محاسن شریفش را بدست گرفته مثل کسی که مار او را گزیده باشد بر خود می پیچید و گریه با حزن و اندوه میکرد و میگفت : یا دنیا یا دنیا الیک عنی ابی تعرضت ام الی تشوقت لاحان حینک هیهات غری غیری لاحاجه لی فیک قد طلقتک ثلاثا لارجعه فیها فعیشک قصیر و خطرک یسیر و اءملک حقیر آه من قله الزاد و طول الطریق و بعدالسفر و عظیم المورد .

یعنی : ای دنیا بر گرد بسوی اهلت از جانب من آیا متعرض من شده ای یا بسوی من مشتاق گشته ای نزدیک مباد هنگام رسیدن تو چه بسیار مراد تو از من دورست غیر مرا فریب بده مرا بتو احتیاجی نیست بتحقیق ترا طلاق گفتم و قطع علاقه از تو نمودم در سه دفعه یعنی دفعه ای در عقل دفعه در خیال دفعه در حس ، رجوعی از برای من در آن نیست و تو حرام مؤ بد شدی بر من پس زندگانی تو کوتاه است و آرزوی تو پست است ، آه از اندک بودن توشه و درازی راه و دوری سفر و بزرگی منزل . معاویه پس از شنیدن این کلمات شروع بگریه کردن نمود و بقول سید مرتضی علی (ع) کدام وقت دنیا را قبول کرد که میفرماید تو را سه طلاقه کردم .

برگزدیم بر سر مطلب حجاج گفت : احسنت یا حره ، بکدام دلیل علی

بر عیسی افضل بود ؟ گفت خدا در قرآن میفرماید : اذ قال الله یا عیسی بن مریم ء انت و قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک ما قلت لهم الا ما امرتنی به . (مائده - ۱۱۵)

این قضاوت و حکومت را بروز قیامت انداخت ولی به علی بن ابیطالب (ع) نیز قومی در حد پرستش گرویدند قائل بخدایی او گردیدند در دنیا آنها را مجازات فرمود و کیفر داد حجاج گفت احسنت یا حره او را بخشش داد و جایزه بخشید .

دلیل چهارم

چهارمین دلیل بر سیدالوصیین بودن علی (ع) فرمایش خود پیغمبر است چنانچه میر سیدعلی همدانی شافعی در کتاب موده القربی از ابن عباس روایت میکند که گفت : دعانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال لی ابشرک ان الله تعالی ایدنی بسیدالاولین و الاخرین و الوصیین علی فجعله کفوابنتی فان اردت ان تنتفع به فاتبعه .

علی مرآت جمیع انبیاء بوده

ابن ابی الحدید چه خوب میگوید و فخر رازی در ذیل آیه مباهله و احمدبن حنبل در مسند و دیگران که رسول خدا (ص) فرمود : من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه و الی نوح فی تقوائه و الی ابراهیم فی خله و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب .

میر سیدعلی همدانی شافعی در موده القربی این حدیث را با یک زیادتی نقل میکند که رسول خدا فرمودند : فان فیه تسعین خصله من خصال الانبیاء جمعها الله فیه و لم یجمعهبا فی احد غیره .

تشبیه علم علی به آدم برای اینست که خداوند آدم را بواسطه عملش بر سایر موجودات فضیلت و برتری داد ، پس چون علی (ع) علمش از آدم بیشتر است باید افضل از همه موجودات غیر از پیغمبر (ص) باشد .

پس هر انسان باذوقی از تشبیه در علم علی (ع) به آدم میفهمد که چون آن علم سبب افضلیت آدم و برتری مسجودیت او بر ملائکه و مقام خلافت او گردید علی (ع) هم افضل و برتر از انبیاء عظام مانند موسی و عیسی باشد پس بطریق اولی از اوصیاء

آنها برتر خواهد بود .

کاش آنزمان سرادق گردون و نگون شدی

وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی

کاش آنزمان برآمدی از کوه تا بکوه

کاش آنزمان که پیکر او شد درون خاك

سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی

جان جهانیان همه از تن برون شدی

کاش آنزمان ز آه جگر سوز اهلبیت

کاش آنزمان که کشتی آل نبی شکست

یکشعله برق خرمن گردون دون شدی

عالم تمام غرقه دریای خون شدی

کاش آنزمان که این حرکت کرد آسمان

این انتقام گر نفتادی بروز حشر

سیماب وار روی زمین بی سکون شدی

با این عمل معامله دهر چون شدی

آل نبی چو دست تظلم برآورند

ارکان عرش را به تزلزل درآورند

مجلس دوازدهم : السلام علیک یابن فاطمه الزهرا سیده نساءالعالمین

ترجمه

سلام بر تو ای فرزند فاطمه زهرا سیده زنان عالمیان

علت نامیدن آنمخدره به این نام

اول زنی که وجود مبارک پیغمبر اختیار نمود حضرت خدیجه چهل ساله بود که در سن بیست و پنج سالگی با آن مخدره ازدواج فرمود .

جناب خدیجه خواهر ابوینی عوام پدر زبیر است که اهل تسنن را از عشیره مبشره میدانند .

خدیجه اول همسر عتیق بن عائد مخزومی بود و دختری جاریه نام آورد ، بعدا با ابوهاله بن مندراسیدی ازدواج کرد و از او هم پسری بنام هند آورد ، بعد از انیدو شوهر با رسول اکرم ازدواج کرد که از آنحضرت هم دارای سه پسر و چهار دختر شد که جناب قاسم و زینب و رقیه و ام کلثوم قبل از بعثت متولد شدند و جناب طیب و طاهر و فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از بعثت متولد گردیدند و یک فرزند پسر هم بنام ابراهیم از ماریه قبطیه داشتند و از سایر زنهای خود اولادی نداشتند و تمام آنها در زمان حیات پیغمبر از دنیا رفتند مگر فاطمه زهرا که دو سال بعد از رحلت آنحضرت از دنیا رفت .

و شاید علت آنکه اولادهای آنحضرت در زمان حیات مردند این باشد که بعد از فوت آنحضرت موضوع خلافت به اولادهای آنحضرت نیفتد با آنکه پیغمبر جز فاطمه اولادی باقی نگذارد و اینهمه کشمکش و اختلاف در امر خلافت ایجاد شد ، اگر اولادهای متعدد باقی میگذاشت چه میشد ؟ !

تولد فاطمه علیهاالسلام در بیستم جمادی الثانی سال چهارم بعثت در مکه معظمه بوده و چون مادر خدیجه فاطمه نام داشت لذا این مخدره را فاطمه نام نهادند .

جمعی دیگر گفتند چون کفالت و حضانت حضرت رسالت پس از رحلت مادرش آمنه بنت وهب با فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤ منین علیه السلام بود و حضرت رسول او را مادر خطاب میکرد ، لذا این اسم را ، روی فرزندش نهاد که اسم فاطمه بنت اسد از بین نرود و بر سر زبانها باشد .

ولی صدوق در معانی الاخبار از سدیر صیرفی از حضرت صادق (ع) روایت میکند که در حدیث معراج آمده که جبرئیل از درخت بهشتی سیبی چیده بدست مبارک حضرت رسول داد چون آنرا شکافت نوری مشاهده کرد فرمود ای جبرئیل این نور چیست ؟ عرض کرد : هی فی السماء منصوره و فی الارض فاطمه .

از این روایت معلوم میشود که خدا این نام را قبل از ولادت بر آن مخدره نهاده و لذا بعد از تولد ملکی بر پیغمبر نازل شد و اسم فاطمه را بزبان آنحضرت جاری ساخت .

اگر چه قبل از اینکه این مخدره فاطمه نامیده شود فاطمه های دیگری در اسلام بوده اند مانند فاطمه مادر خدیجه و فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر و فاطمه بنت حمزه ولی در اسلام اول زنیکه فاطمه نامیده شد دختر پیغمبر بود و در هر خانه که دختری بنام فاطمه باشد باعث ازدیاد رحمت و اکثار برگت خواهد بود و فردای قیامت اشخاصی که نام آنها فاطمه باشد چون از قبر بیرون آیند در مقام مفاخرت و مباهات برآیند که ما همنام فاطمه دختر پیغمبر هستیم پس همانطور که فاطمه زهرا را بر ما فضیلت است ما را هم بر سایر زنان فضیلت

خواهد بود و از جهت اسم مزیتی برای ما میباشد و اخبار رسیده دعای آدم : یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه .

معنی فاطمه

لفظ فاطمه مشتق از فطم است و در مجمع البحرین گوید : فطیم بر وزن کریم طفلی را گویند که از شیر جدا و جدا کرده باشند و رضاع وی بنهایت رسیده باشد . در المنجد گوید : فطم الحبل : قطعه .

حضرت رسول فرمودند : ستحرصون علی الاماره ثم تکون حسره و ندامه فعمت المرضعه و سئسبت الفاطمه .

یعنی مردم در حکمرانی حریص میشوند با آنکه عاقبت آن افسوس و پشیمانی است پس آن وقت طفل شیری در آسایش و راحت است و آنکه از شیر گرفته شده در زحمت و مشقت خواهد بود . شاید در این روایت فاطمه است که از شیر گرفته شده معنی دارد .

و نیز در حدیث دیگر فرمود : خطیر امتی من مدم شبابه فی طاعه الله و فطم لذاته من لذات الدنیا یعنی بهترین امت من کسی است که جوانی خود را در طاعت خدا صرف نماید و از لذات دنیا خود را جدا نماید . در این خبر فطم بمعنی جدا شدن آمده و آنچه از اخبار استفاده میشود اینست که وجه تسمیه آن مخدره به فاطمه یکی از وجوه زیر است .

وجه اول : او را فاطمه گفتند لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا چنانچه مفاد خبر صادقین در بحارالانوار است .

فاطمه سلام الله علیها مقامات عالیه نفسانیه و فضائل عقلانیه را دارا بود و در کودکی

کمال بزرگی را داشت که در میان تمام زنان دنیا وجود نداشت ، لذا پدرش او را سیده نساء عالمین خواند ، بلکه درباره اش فرمود : انها اشرف من جمیع الانبیاء و المرسلین عدا ابیها خاتم النبیین .

از همه اینها غیر از پدرش برتر بود و در شرافت زندگی بدرجه ای رسید که دست دیگران بدانپایه نرسد .

وجه دوم : در علل از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود : لما ولدت فاطمه اوحی الله تعالی ملک فانطلق به لسان محمد فساماها فاطمه قال انی فطمتک بالعلم و فطمتک عن الطمث قال (ع) والله لقد فطمها الله تبارک و تعالی بالعلم و عن الطمث بالمیثاق .

در این حدیث چهار مطلب ذکر شده است :

اول - ملکی اسم فاطمه را بر زبان پیغمبر جاری نمود .

دوم - فطام فاطمه به علم باین معنی که فطمتک بالعلم یعنی ترا به علم شیر دادم تا بی نیاز از دیگران شدی یا آنکه ترا به سبب علم از جهل جدا کردم و یا بریدن تو از شیر مقرون بعلم بود .

سوم - فطام از طمث باینمعنی است که فاطمه مثل زنان دیگر خون حیض نمی بیند .

چهارم - کلام امام باقر (ع) است که به قسم خوردن با ضمیمه میثاق خبر از قول حضرت رسول (ص) داده و قسم خوردن امام باقر بجهت آنست که دیگران گمان نکنند امام باقر درباره مادرش زهرا مبالغه میکند بلکه عین حقیقت را بیان فرموده است .

علم فاطمه علیهماالسلام

کلینی در کافی خبری از ابوالبصیر نقل میکند باین مضمون که گفت

: خدمت امام صادق شرفیاب شدم ؟ عرض کردم میخواهم از شما سئوالی کنم آیا اینجا کسی هست که کلام ما را بشنود پرده ای آنجا بود حضرت برداشته آنجا را دید کسی نبود فرمود حالا هر چه بخاطرت رسید سئوال کن ، گفتم قربانت گردم شیعیان شما با هم گفتگو میکنند که رسول خدا بابی از علم به علی تعلیم فرمود که از آن هزار باب گشوده شد ، حضرت فرمود پیغمبر هزار باب از علم به علی آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده شد . ابوبصیر تعجب کرده گفت این عمل عمده ای است باینمعنی که بالاتر از این معنی و مرتبه هیچ مرتبه علمی دیگری نیست ، پس حضرت قدری فکر کردند بعد فرمود که آن علم عمده ای بود ولی نه آنقدر عمده که تو خیال میکنی بعد حضرت فرمود نزد ما آل محمد جامعه است مخالفان ما چه میدانند که جامعه چیست ، ابوبصیر گفت قربانت گردم جامعه چیست ؟ فرمود طوماریست که هفتاد ذراع است ، به ذراع رسول خدا که آنحضرت به علی (ع) فرموده و علی نوشته است تمام حلال و حرام و تمام چیزهائیکه مردم بآنها محتاجند ، حتی تفاوت در خراشیکه در بدن دیگری وارد آورد در آنست ، پس حضرت دست ابابصیر را فشرده فرمود حتی این هم را نوشته ابابصیر گفت بخدا قسم این علم عمده است حضرت فرمود عمده میباشد ولی نه آنقدرها که تو گمان کرده ای مجددا ساعتی حضرت تاءمل فرمودند بعد فرمود نزد ما جفر است ولی مردم چه میدانند جفر چیست ؟ عرض کردم بفرمائید

که جفر چیست ؟ فرمود ظرفی است از پوست که علم تمام انبیاء و اوصیاء و علمائیکه از بنی اسرائیل مرده اند تا کنون در آن ثبت و ضبط است ، ابونصیر از روی تعجب گفت : ان هذا هوالعلم ، این علم مهمی است ، حضرت فرمود انه لعلم و لیس بذلک ، بلی این علم است ولی نه آنطور که تو تصور نمودی .

پس حضرت قدری تاءمل فرمودند بعد گفتند : و ان عندنا لمصحف فاطمه و مایدریهم ما مصحف فاطمه .

در نزد ما مصحف فاطمه میباشد مردم چه میدانند که مصحف فاطمه چیست عرض کردم مصحف فاطمه چیست ؟ فرمود : مثل قرانکم هدا ثلث مرآت و الله ما فیه من قرانکم حرف واحد آن مصحف سه برابر این قرآنست و بخدا قسم یکحرف از قرآن هم در آن نیست که مکررات قرآن باشد بلکه علومی است که خداوند به فاطمه زهرا تعلیم فرموده و این مصحف و جفر و جامعه تا روز قیامت نزد ما هست .

وجه سوم : در عیون از حضرت زهرا (ع) روایت میکند که پیغمبر فرمود من فاطمه را فاطمه نامیدم برای آنکه خداوند او و دوستان او را از آتش جدا فرموده و عبارت روایت اینست که : قال رسول الله سمیتها فاطمه لان الله فطمها و فطم من احبها عن النار .

در خبر است که فردای قیامت فاطمه دوستان خود را از صحرای محشر جمع میکند و به بهشت میبرد مانند مرغی که دانه را از غیردانه تمیز میدهد و بر میدارد .

مرحوم مجلسی در جلد ششم بحارالانوار از

تفسیر حضرت عسکری نقل میکند که قریش و ابوجهل مشرکین مکه معجزه حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی را از جناب رسول اکرم خواستار شدند از طوفان و سرد شدن آتش و آویختن گره و خبردادن از سرائر و ذخائر ایشان پس آنحضرت کفار را به چهار دسته تقسیم فرمود : بدسته دوم که معجزه حضرت ابراهیم ، سرد شدن آتش را میخواستند امر فرمود که بصحرای مکه روند آتشی افروخته تا ببینند زنی ظاهر شود و کشف عذاب از ایشان نماید .

و ابوجهل و جمعی دیگر را با خود داشت ، آنگاهه آن دسته دوم آمدند و عرض کردند ما شهادت برسالت تو میدهیم که رسول رب العالمین میباشی و عرضه داشتند که چون بصحرای مکه رفتیم در اندک زمانی آسمان شکافته شد و جمره های آتش بر ما فرود آمد و زمین هم منشق گردید و شعله های آتش از آن بیرون آمد و آتش بنحوی زیاد بود که آسمان مملو از آتش شد و از شدت حرارت نزدیک بود گوشتهای ما کباب شود ، انگاره در بین آسمان و زمین زنی ظاهر شد که مقنعه بر سر داشت و یکطرف آنرا بجانب ما آویخته بود بنحویکه دستهای ما به آن میرسید آنگاه منادی از آسمان ندا نمود که اگر نجات میخواهید به بعضی از ریشه های مقنعه این زن چنگ بزنید پس هر یک از بریشه ای از ریشه های او چنگ زده و رها نکردیم تا آنکه بطرف آسمان بلند شد و آن آتش بما اذیتی نرساند و آنگاه هر یک از ما را بخانه

های خودمان گذاشت . اینک ما بشما ایمان میآوریم و میگوئیم : لامحیص عن دینک و لا معدل عنک و انت افضل من لجاء الیه و اعتمد بعد الله صادق فی قولک و حکیم فی افعالک . ابوجهل تمام این جملات را می شنید و بر حسد و عنادش میافزود پس حضرت رسالت فرمود میدانید آنزن که بود ؟ عرض کردند نمیدانیم ؟ فرمود آن دختر من سیده زنان بود چون روز قیامت شود آن مخدره به بهشت رود ندا رسد که ای دوستان فاطمه بریشه های چادرش چنگ زنید هر که دوست اوست بریشه ای از ریشه های آن چادر آویزد هزار فئام در هزار فئام بدین واسطه نجات یافته به بهشت درآیند که هر فئامی هزار هزار نفر باشد ، یعنی ۲ ۱۰۰۰ یعنی هر فئامی یک میلیون است پس حاضلضرب آن چنین میشود :

این حدود اشخاصی است که توسط یکریشه چادر فاطمه نجات می یابند ولی تعداد آن افرادیکه خود فاطمه شفاعت کند و از درگاه احدیت خواستار عفو آنان شود چه مقدارست خدا داند .

لواء شفاعت در قیامت بدست فاطمه است

درباره اینکه روز قیامت لواء شفاعت بدست فاطمه زهرا داده خواهد شد و شفیعه مطلق عرصه محشر است آیات و اخبار متواتر متکاثری وارد شده است .

در روایتی که روز قیامت لواء احمد را بدست فاطمه میدهند جای دیگر دارد که روز قیامت اول دیوان محاسباتیکه گشوده میشود دیوان حساب انتقام فاطمه از دشمنان اوست .

در انوار نعمانیه است که در تفسیر آیه : و اذا الموده سئلت بای ذنب قتلت ، انتقام قتل محسن سقط شده است .

شیخ صدوق مینویسد که روز قیامت لواء شفاعت بدست فاطمه زهرا داده میشود تا از ذراری و دوستانش شفاعت کند در آنجا که میفرماید از ما نیست کسی که مسئله را انکار کند معراج سئوال قبر ، شفاعت کند و از شرایط عقد ازدواج فاطمه به علی شفاعت امت بوده است .

علامه مجلسی در احادیث معراج نقل میکند که پیغمبر فرمود : در شب معراج کاخی رفیع در بهشت دیدم که وصف فراوانی از آن میکنند ، پرسیدم این کاخ از کیست ؟ گفتند مخصوص فاطمه دختر محمد (ص) است که پس از شفاعت دوستان به این کاخ نزول اجلال میفرماید .

در علل الشرایع در حدیث مفصلی از اباذر نقل میکند که فاطمه قسیم بهشت و جهنم است و این بالاترین مقام برای فاطمه زهرا (ع) میباشد .

ابن شهر آشوب مینویسد در ذیل سوره هل اتی وارد شده که فاطمه در باب بهشت می ایستد و هفتاد هزار حوریه با او هستند و دوستان خود را به بهشت میبرد و با لواء شفاعت به بهشت وارد میگردد تا در بهشت نعیم ماوی گیرد و آنجا هم فاطمه زن منحصر بفرد امیرالمؤ منین علیه السلام است .

وجه چهارم : چهارمین وجه تسمیه آن مخدره به فاطمه اینست که در بحار از حضرت صادق (ع) روایت میکند که حضرتش فرمود : اتدری ای شی تفسیر فاطمه قال فطمت عن الشر و یقال انهاسمیت فاطمه لانها فطمت عن الطمث .

یعنی فرمود آیا میدانی تفسیر فاطمه چیست عرض کردم بمن خبر دهید فرمود فاطمه شد بعلت آنکه از شر و بدیها

بریده شد و عادت زنانگی هم مثل سایر زنان نداشت .

معنی خیر و شر

چون اینحدیث شریف ذکر فطام فاطمه زهرا از شرور شده ما باید اول معنی شر را بفهمیم و بعد بگوئیم چگونه فاطمه از شر و بدیها بریده شد و خیر محض است .

افعال و اعمال بشری عنوان نیک و بد و خیر و شر و یا بعبارت دیگر خطا و صواب و یا حق و باطل دارد اینحکم بر تمام اعمال بزرگ و کوچک در هر زمانی جاریست و در طبقات مختلف مردم متداول و معمول است حتی اطفال در بازیهای خود حرکات و اعمالی را به نیکی و بدی متصف مینمایند ، بنابراین باید معنی نیك و بد و خیر و شر که برالسنه و افواه جاری است دانست و میزانی در دست داشت که اعمال و افعال از حیث حسن و قبح و خیر و شر و درجات مختلف با آن سنجیده شود معلوم گردد که فلان عمل خیر است یا شر .

شیخ الرئیس در کتاب اشارات گوید : تمام موجوداتیکه مادر این عالم مشاهده میکنیم و به عقل خود می سنجیم از پنج حال خارج نیست ، حالت اول آنکه شر محض باشد ، حالت دوم خیر محض ، حالت سوم خیر او بر شرش غلبه داشته باشد ، حالت چهارم آنکه شر او بر خیرش غلبه نماید ، حالت پنجم آنکه خیر و شرش مساوی باشد ، پس عقل هر انسانی غیر از این پنج صورت چیز دیگری را تصور نمیکند .

اما آن موجودیکه شر محض یا شرش بر خیرش غلبه داشته باشد و آنکه خیر

و شرش با هم مساوی باشد اثری در وجود ندارد و چنین چیزی را خدا خلق نکرده و اما آنچه محض یا خیرش بر شرش غلبه داشته باشد زیاد است ، بلکه بناء موجودات عالم بر این نهاده شده است .

برای اینکه مطلب این دانشمند بزرگ خوب معلوم گردد مثالی میزنیم ، آفتاب که تمام موجودات عالم از آن استفاده میکنند و یا آب که خدا درباره آن میفرماید : و من الماء کل شی ء حی و امثال اینها موجوداتی هستند که خیر آنها بر شرشان غلبه دارد ، پس اگر آفتاب سوزان صحرای افریقا انسانی را ناراحت کرده بلکه باعث هلاک او شود نمی شود گفت آفتاب شر و بد است و یا اگر کسی در کشتی نشست و در دریا غرق شد و یا جمعی هلاک شدند و یا باران اگر در موقع باریدن خانه های فقراء و ضعفا را خراب کرد و آنها زیر آوار ماندند نمیتوان گفت باران شر و بد است زیرا موجبات بیچارگی و هلاکت جمعی را فراهم آورده زیرا این ضررهای قلیل در مقابل منافع کثیر آفتاب و دریا و یا باران بسیار ناچیز است .

مثال دیگر : ما در دنیا اذیتهای بسیاری از حشرات بالخصوص مگس و پشه می بینیم و صدماتی از ناحیه حیوانات موذی مانند مار و عقرب متوجه ما میشود و این ناراحتیها ما را وادار میکند که بگوئیم فایده این حیوانات موذی چیست ؟ اینها جز ضرر نتیجه دیگری ندارند و حال آنکه علما حشره شناس ثابت کرده اند که هر کدام از این حیوانات موذی کار بزرگی برای بشر

انجام میدهند و اگر آنها نباشند امراضی برای انسان ایجاد میشود که منجر به هلاکت انسان میگردد و لذا جای مگس و حشرات موذی در محل کثافات است ، تا کنون دیده نشده که مغازه عطرفروشی و یا مغازه پارچه فروشی مگس زیاد باشد همیشه این حیوانات را در دکان قصابی یا محل ریختن خاکروبه یا جائی که مردار افتاده باید دید و همین دلیل است که این حیوانات هوا را برای انسان تصفیه می کنند و کثافات را از بین میبرند تا انسان بتواند در محیط سالمی زندگانی کند .

یا اگر شما در مار و عقرب می بینید که باعث اذیت انسانست و شما از آن میترسید و گریزان هستید در حقیقت شر نیست زیرا آلت دفاعی این حیوان است که در موقع خطر باید بوسیله این حربه از خود دفاع کند و لذا اسم این حیوانات وقتی کشنده است که دندان یا نیشش را در گوشت انسان یا حیوان فرو برد و آنرا مجروح کرده و زهر خود را در آنمحل جای دهد ، پس اگر مصادف با جرح نشود و بوسیله غذا وارد معده گردد صدمه ای برای انسان ندارد .

این خود دلیل است که زهر آلت دفاعی این حیوانست و لذا در کوچك و بزرگ آنها هم هست پس اگر بنا باشد این آلت دفاعی در این حیوان بد باشد باید تفنگ برداشتن انسان هم در موقع عبور از خیابان و جنگل بد باشد ، زیرا ممکنست حیوانی باو حمله کند و برای حفظ جان خود آن حیوان را با تیر بکشد .

پس آنچه ما در این عالم

شر تصور می کنیم خیر محض است همین سرگین متعفنی که از آن گریزان میباشیم باعث میشود که چون پای درخت ریخته شود آنمیوه شیرین و خوشبو را بشما تحویل دهد و چون پای بوته گل ریخته شود گل یاس و رازقی خوش بو را بشما تحویل دهد .

بنابراین کلمه خیر و شر را باید این قسم معنی کنیم که آنچه برای انسان مفید است اگر چه ملایم طبع هم نباشد خیر است مانند دوای تلخ که طبع انسان از آن منزجر است ولی چون برای انسان نفع دارد خیر است و آنچه موجب ضرر مقام انسانیت باشد اگر چه ملایم با طبع هم باشد شر است مانند زنا کردن و مال مردم خوردن و سایر معاصی ، پس بنابراین تعبیر که کردیم دنیای ما آمیخته با خیر و شر است و بیشتر مردم طالب شرند چون ملایم طبع آنها است و بعثت انبیاء برای این بوده که طبع مردم را از شرور منصرف کرده متوجه خیرات نمایند ، منتهی بعضی از افراد این برنامه پیغمبران را پذیرفته خیر محض و مسلمان وقت شدند و بعضی زیر بار حرف انبیاء نرفته دنبال هوای نفسانی را گرفته شر محض شدند ، پس نمی شود گفت که خدا ابوجهل و ابوسفیان و سایر منافقین را شر محض آفریده و یا سلمان و ابوذر و مقداد را خیر محض کرده ، یکی تمایلات شهوانی را دنبال کرده ابوسفیان شد ، دیگری با نفس و شهوت مبارزه کرد و سلمان شد ، این درباره مردم عالمست اما انبیاء و اوصیاء مقام بالاتری داشته اند که آنرا مقام عصمت

گفتند و باز اشتباه نشود مقام عصمت نه آنست که انبیاء نمی توانستند گناه بکنند زیرا اینمقام ملائکه است و برای انسان فضلی نیست پیغمبران میتوانند مانند ما گناه بکنند منتهی آن قوه ایمانی قوی مانع از گناه کردن ایشان میشود بلکه در کودکی هم مرتکب گناه نمی شوند و بالاتر آنکه فکر گناه را هم نمیکنند اینرا مقام عصمت میگویند .

پس آنکه امام صادق (ع) باو میفرمود : اتدری ای شی ء تفسیر فاطمه قال فطمت عن الشر .

بریدن و قطع شدن فاطمه از بدیها همان مقام عصمت است که آنمخدره داشته و دلیل بر این معنی آیه تطهیر است ، اگر کسی بگوید مریم هم مقام عصمت داشت ، فاطمه علیهاالسلام هم مقام عصمت داشت پس فرق ایندو چیست ؟ گوئیم خداوند مقام عصمت مریم را در قرآن معلوم نکرده ولی مقام عصمت زهرا معلومست چون آیه : تطهیر درباره پنج تن نازل شد ، معلوم میشود بقدری مقام عصمت زهرا بلند بوده که خداوند با پیغمبر و علی و حسنین علیهم السلام ذکرش میفرماید ، انشاءاله اگر مناسب باشد در جای دیگر ، در مقام عصمت این مخدره صحبت می کنیم تا مطلب بهتر از این واضح شود .

معنی زهرا

یکی از القاب مشهور این مخدره زهرا علیهاالسلام است و در کتب اخبار و زیارات ائمه طاهرین مادر خودشان را به این لقب بسیار ذکر کرده اند .

در کتب لغت میگویند : الزهرا المراءه المشرقه الوجه و یکی از ستاره ها را بنام زهره نامیده اند بجهت آنست که نزدیک بزمین و نورانیت و روشنایی او بیش از

ستاره های دیگر است .

علت نامیدن آنمخدره باین لقب

صـدوق در علل الشـرایع از جابر نقل میکنـد که از امام صادق (ع) سؤ ال کردند که چرا فاطمه را زهرا نامیدند ، فرمود : چون خداوند او را از نور عظمت خود خلق کرد ، از آن نور اهل آسـمان و زمین را روشنایی داد بطوریکه نور وی چشمهای ملائکه را پوشانـد ، و ، همگی بـه رو افتادنـد و خـدا را سـجده کردنـد ، عرض کردنـد پروردگـار این چه نـور است ؟ هـذا رسـید این نوریست از نور من که در آسـمان ساکن نمودم و از عظمت خودم او را خلق کردم و او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم بیرون میآورم و آن پیغمبر را بر همه پیغمبران تفضـیل میـدهم و از این نور ائمه را بیرون میاورم که به امر من قیام نماینـد و بحق من هدایت یابند و ایشانرا خلفاء خودم در زمین قرار میدهم .

نور عبارت از روشـنایی است که از خورشـید و ماه و سـتارگان بزمین میرسد و بشـر از آن استفاده میکند و همچنین لفظ نور بر روشـنایی که از آتش و سایر اجسام دیگر بـدست میآیـد اطلاق میشود حال بایـد فهمیـد که خـدا فاطمه را که از نور خود خلق فرموده یعنی چه ؟ آیا خـدا هم مانند این اجسام دارای نور و روشـنایی است که دارای حرارت باشد . خدا منزه است از اینگونه سخنان .

مفسرین در معنی آیه : الله نور السموات و الارض بیاناتی نموده اند که بهترین آنها این است که خدا نور آسمانها و زمین است یعنی راهنمای اهل آسمان و

زمین است و به هـدایت او بنـدگان مهتـدی شونـد و به نـور هـدایت او راه سـعادت را پیـدا کرده و از راه ضـلالت دوری کنند چنانکه انسان نابلد در شب تاریک در میان بیابان به روشنایی احتیاج دارد تا راه را پیدا کند همچنین مکلفین در این دنیا به نور هدایت الهی و الطاف توفیق او نیازمندند تا راه سعادت را از راه شقاوت تمیز دهند .

و مؤ ید این قول است روایت کلینی در کافی از عباس بن بلال که گفت از حضـرت رضا (ع) پرسیدم که معنی آیه شریفه الله نور السـموات و الارض چیست ؟ فرمود : خـدا هدایت کننده اهل سـموات و هدایت کننده اهل زمین میباشد و روایات دیگری هم باین مضـمون از اهل بیت اطهار رسـیده است ، پس این روایت کاملا روشن میکنـد که نور بودن خـدا یعنی هـدایت کردن بندگان خود بوسـیله انبیاء و اوصیاء ایشان و علمایی که در عصر بودند و لذا در روایات مثل نوره کمشکوه را به وجود مبارک پیغمبر تاءویل فرموده اند .

پس از آنکه معنی نور بودن خـدا معلوم شـد معنی خلقت نور فـاطمه از نور خـدا هم روشن میگردد بـاین بیان که همانطور که خـدا منشـاء نور هـدایت است مظهر این نور هـدایت را فـاطمه قرار داد و فـاطمه روشـنایی به اهل زمین و آسـمان داد ، یعنی به واسطه فاطمه اهل آسمانها و زمین هدایت شدند .

در کافی است که امام صادق (ع) به سـماعه فرمود اول چیزیکه خـدا را از مجردات خلق فرمود عقل بود آنهم از نور خودش . چون بواسطه عقل

تمیز خوب و بـد داده میشود و حقایق اشـیاء را می بینـد در حقیقت بمنزله چشم و راهنمای انسانست که هدایت بسوی کارهای خوب میکنـد خداونـد فرمود اینرا هم از نور خودم خلق کردم یعنی چون من خودم نور هدایت هسـتم عقل را هم خلق کردم تا هادی مردم باشد .

پس معلوم شد اینکه خداوند خودش را در قرآن معرفی به نور میفرماید

یعنی خـدا هـادی اهـل زمین و آسـمانها است مثـل نوره کمشـکوه مثـل نور حقتعـالی که هـدایت باشـد مثل روزنه ای است در دیواری که نهایت آن بخارج راه نـدارد مانند طاقچه ای که در آن طاقچه فیها مصـباح چراغی افروخته اند المصـباح فی زجاجه که آن چراغ افروخته شده در قندیلیست از شیشه و بلور اگر چه اطراف چراغ را گرفته ولی بواسطه آن شفافیت که دارد مانع از آن نور چراغ نمیشود بلکه آن نور بـاطراف روشـنایی میانـدازد الزجـاجه کانهـا کوکب دری آن شـیشه و بلور از غـایت صـفا و لطافت مانند سـتاره ای است که در کمال درخشـندگی باشد یوقد من شـجره مبارکه یعنی این چراغ و مصـباح افروخته شده از روغن درختی است که بسـیار با برکت و نفع دهنده است زیتونه که زیتون باشد لاشـرقیه و لاغربیه معانی بسـیاری برای اینجمله شـده که بهتر از همه اینست که این درخت زیتون از درختهـای دنیا نیست که در شـرق و غرب عالم باشـد یکاد زینتها یضـی ء نزدیـک است روغن آن درخت از غـایت تلالو روشـنی دهـد قبل از آنکه در چراغ ریخته شود و لولم تمسـسه نارا اگر چه بآن آتشی نرسیده باشد یعنی صفا و درخشندگی آن

روغن به انـدازه ایست که بـدون آتش روشـنایی بخشد و اگر در چراغ رود روشن شود نور علی نور یک روشـنی افزوده روی روشـنی دیگر خواهد بود یعنی روشـنایی زیت همدست با نور چراغ و لطافت زجاجه شده و در مشکوه که جامع انواراست آن نور بغایت روشـنایی انـداخته یهـدی الله لنوره من یشاء حقتعالی هر که را بخواهـد به نور خود که هدایت و توفیق باشد هدایت میفرمایـد یعنی هر کس دنبال این نور برود و لیاقت پیـدا کند حقتعالی نور را به او مرحمت فرماید این جمله از آیه خودش نور را معنی میکنند که نور بمعنی هدایت است و قبلا هم ما الله نور السموات را بمعنی هدایت معنی کردیم .

و یضـرب الله الامثال للناس و الله بکل شـی ء علیم حقتعالی مثالهایی برای شما میزند یعنی مقولات را بصورت محسوسات برای شما بیان میکند تا آنکه مطلب را زود دریابید و مقصود زود هویدا گردد و خدا بر هر چیزی دانا است .

سیـدهاشم بحرینی در کتـاب غـایه المرام خود پـانزده حـدیث از طرق خـاصه و دو حـدیث از طرق عامه نقل کرده که این آیه درباره اهلبیت اطهار است آنها هدایت الهی در زمین میباشند .

منجمله از کلینی در کافی از صالـح بن سـهل همـدانی نقل میکنـد که حضـرت صادق (ع) در آیه الله نور السـموات و الارض نوره کمشـکوه فرمود : مشـکوه فاطمه علیهاالسـلام است ، فیها مصـباح حضـرت حسن علیه السلام ، المصباح فی زجاجه حسین علیه السلام است . یعنی همانطور که قندیل اطراف چراغ را گرفته نور امامت حسین و نه فرزندش که

امـام بودنـد اطراف حسـن را گرفتـه یعنی امـامت از صـلب حسـین اسـت نه حسن کانهـا کـواکب دری فـاطمه (ع) است که او کوکب درخشـنده در میـان زنـان عالم میباشـد یوقـد من شـجره مبارکه زیتونه ابراهیم است ، لاشـرقیه و لاغربیه یعنی نه یهودی است نه نصـرانی یکاد زینتها یضـی یعنی زود باش که از آن علم منتشـر گردد یعنی از فاطمه و لولم تمسسه نار نور یعنی امامی بعد از امامی یهدی الله بنوره من یشاء یعنی خدای تعالی هر که را بخواهد بسوی ائمه هدایت میکند .

نظیر این حـدیث از ابن مغـازلی شـافعی در کتاب مناقب نقل شـده است ، پس از آیه و روایت معلوم شـد که فاطمه زهرا مانند کوکب دری است که آن ستاره از خود نور دارد .

و دلیل بر اینکه آیه نور درباره اهلبیت نازل شده آیه بعد از آن است که میفرماید : فی بیوت اذن الله اءن ترفع و یذکر فیه اسـمه زیرا در روایات فریقین وارد شده که بیوت اهلبیت میباشند .

ابن عباس میگوید در مسـجد رسول خدا بودم کسی آیه فی بیوت اءذن الله را خواند من گفتم به رسول الله آن بیوت کدامند ؟ فرمود انبیاء و بدست مبارک خود بجانب خانه دختر خود فاطمه زهرا اشاره فرمود .

عامه از انس نقل کرده انـد که روزی رسول خـدا آیه فی بیوت اءذن الله را خواند مردی از جای برخاست عرض کرد یا رسول اله آن خانه ها کدامند فرمود خانه های انبیاء دیگری عرض کرد یا رسول اله خانه علی و فاطمه از آن خانه ها است ، فرمود

بلی بهترین آنها است .

مجلس سیزدهم : سیده نساءالعالمین

مقدمه

خداونـد تبارک و تعالی بـدلائل و جهاتی در زندگانی دنیا مرد را بر زن ترجیح داده ، بلکه بواسـطه آیه مبارکه الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضـهم علی بعض ، مرد را والی و غالب بر زن قرار داد یعنی مردان مرتبه تسـلط و تغلب بر زنان دارند از دو وجه :

اول - از جهت آنکه خدا تفضـیل داده مردان را بر زنان بقوت بدن و کمال حسن تدبیر و به اختصاص نبوت و امامت و ولایت و اقامه حدود و شـعایر اسلامی و جهاد وارث که زن نصف مرد میبرد و شهادت که چهار زن مطابق دو مرد است و دیه که دیه زن نصف مرد میباشـد و امام جماعت که زن حق نـدارد برای مرد امام جماعت شود و مرجع تقلیـد و قاضـی که بایـد از جنس مرد باشد نه زن اگر چه زن خیلی عالمه و در علمش برتر از مرد هم باشد .

دوم - و بما انفقوا اموالهم بواسطه آنکه مردان از مال خود بزنان نفقه و کسوه و مهر میدهند .

نظر علم در تفاوتهای جسمی مرد و زن

امروز بـا دقت تمـام حساب کرده انـد و مغز زن را صـد الی دویست گرم کمتر از مرد یافته انـد البته این محاسـبه کردن پس از رسـیدگی کردن یازده هزار مغز زن و مرد اروپایی بوده که حـد متوسط مغز مرد را ۱۳۶۱ گرم و حـد متوسط مغز زن را ۱۲۰۰ گرم معین نموده اند .

نکته ای در جمجه

البته معلومست که جمجمه مرد و زن به نسـبت مغزاینـد و متفـاوتست ، یعنی جمجه زن در حـدود ۱۵ از جمجمه مرد کوچکتر است ، اما نکته مرموز و لطیف آنکه دانشـمندان فن معتقدنـد هر قدر علم و مدنیت در بشـر افزونتر میشود وسـعت جمجمه مرد بیشتر میگردد و امـا در زن رو به تنزل است و لـذا گوسـتاولوبون فرانسوی در کتاب تمـدن اسـلام و عرب مینویسـد طبق تحقیق دانشمندان فن حجم جمجمه زنان امروز از حجم زنان غیرمتمدن قدیم کمتر و در مرد قضیه کاملا برعکس میباشد .

حواس خمسه زنان

طبق تحقیقات فیزیولوژیستها گرچه مردم قاره ها و مناطق مختلف بر حسب احتیاج به حاسه مخصوصی نسبت بیکدیگر متفاوت هستند ، مثلا اهالی آندامان یعنی ساکنین جزایر بین شبه جزیره مالاکا و سیلان با حس شامه از مسافت دوری بوی میوه را حس میکنند و مردم کالموک که از قبایل آلتایی در مغولستان غربی هستند نوعا قوه باصره آنها قویتر از سایر مناطق است اما در همه جا زنان از این حواس نصیب کمتری دارند .

صـدوق در علل الشـرایع از محمد بن سـنان نقل میکند که گفت من نامه ای خدمت حضـرت رضا (ع) نوشـتم و از علت قبول نشـدن شـهادت زن در طلاـق و روایـت هلاـل سـئوال کردم حضـرت فرمودنـد زیرا که قـوه بینـایی ضـعیف و در احساسـات و جانبداری مفرط هستند .

حتی قوه لامسه که در مناطق مختلف تا حـدودی نزدیک بهم است ولی در زنان بعلت ضـعف همین قوه است که میتواننـد درد سخت زایمان را کمتر درک کنند و این اختلاف در حیوانات نر و ماده نیز تجربه

شده است .

ضربان نبض زن و مرد

قلب زن شصت گرم کمتر از قلب مرد است و لذا در ضربان نبض ما سنجشهائیکه بعمل آمده حد متوسط در میان اروپائیان ۷۲ ضربه در هر دقیقه و بین سیاههای آتازونی ۷۴ ضربه در هر دقیقه و بین هندوهای امریکا ۷۶ ضربه در هر دقیقه اندازه گیری شده ولی در هر نقطه جهان سرعت ضربان نبض زن بعلت ضعف قوای او نسبت به مرد بیشتر است و این اختلاف در هر دقیقه بین ۱۰ تا ۱۴ ضربه است چنانکه در حیوانات ماده نیز ضربات نبض سریعتر است . مثلا در شیر ماده ۷ ضربه بیشتر از شیر نر و در گاو ماده ۲۰ ضربه بیشتر از نر میباشد .

تنفس زن و مرد

برای تنفس نیز مطالعاتی شده ، در ایران در هر یک دقیقه معمولا ۸ الی ۲۰ و در فوئرثهیا ۱۶ تا ۲۰ و در میان گیرگیزها که ملل شمالی و غربی چنین هستند معمولا ۱۹ و در اروپا ۱۴ تا ۱۸ بار در یک دقیقه تنفس میکنند .

در تنفس بعلت ضیق و ضعف جهاز تنفسی زیرا گنجایش هوا در جهاز تنفسی مرد به اندازه نیم لیتر بیش از زن است و نیز مرد در هر ساعت ۱۱ گرم کربن میسوزاند و بهمین سبب اکسیژن بیشتری وارد ریه اش میشود ، در صورتیکه زن در هر ساعت ۷ گرم بیشتر نمی سوزاند ، زن سریعتر نفس میکشد اگر چه با این سرعت نتیجه کمتری از لحاظ اکسیژن نصیبش میشود .

قامت زن و مرد

قامت زن بطور متوسط ۱۲ سانتی متر از قامت مرد کوتاهتر است و این تفاوت از هنگام ولادت کاملا مشهود است و اختصاص به زن و مرد متمدن هم ندارد بلکه این اختلاف چون روی قوانین طبیعی و ساختمان قوای جسمانی است در میان قبایل وحشی به همین نسبت دیده میشود .

وزن زن و مرد

وزن اختلاف زن و مرد از همان آغاز تولد معلومست و معدل نسبت تفاوت و زن آنها در همه جا پنج کیلوگرم است ، یعنی وزن بدن مرد بطور متوسط ۴۷ کیلوگرم و وزن متوسط زن ۴۲ کیلوگرم است و همچنین استخوان بندی زن معمولا کوچکتر و سبکتر از استخوان بندی مرد است و استخوان مرد محکمتر از استخوان زن است .

و نیز عضلات و ماهیچه زن ضعیفتر و ظریفتر از مرد است و حجم عضلات زن به اندازه یک ثلث کمتر از مرد میباشد و بهمین جهت اندام زن لاغرتر و حرکاتش از مرد کندتر است و همچنین حجم ریه زن ۱۳۰۰ ولی حجم ریه مرد ۱۶۰۰ سانتیمتر مکعب است و نیز خون زن از لحاظ رنگ و وزن و هم از جهت ترکیب با خون مرد تفاوت دارد یعنی خون زن کم رنگتر و سبکتر از خون مرد است و گلبولهای سفید در خون مرد بیشتر است و مقدار هموگلوبین ماده آهنی رنگین خون و مواد ازتی و آلبومین ، سفیده تخم مرغ در خون زن کمتر است .

این مسـلم است که فعالیتهای روانی محققا با فعالیتهای فیزیولوژیکی بدن بسـتگی دارد جان با جسم مانند شکل یک مجسمه با سنگ مرمر بهم آمیختگی دارد و لذا در کتاب

انسـان موجـود ناشـناخته میگویـد متخصصـین تعلیم و تربیت بایـد اختلافـات عضوی و روانی جنس مرد و زن را در نظر داشـته باشند و توجه باین نکته اساسی در بنای آینده تمدن حائز کمال اهمیت است .

در کتاب حقوق زن مینویسد : در اینکه میان روح و جسم بطور کلی همبسـتگی و تناسب دقیقی برقرار است و فعالیتهای روانی با فعالیتهای فیزیولوژی نسـبت و بسـتگی تام دارد ، تردیدی نیست مثلا اخته کردن خواجه سراهای سابق که یک عمل جسمانی است آنچنان تاءثیر فوری در تغییر روحیات و اخلاق مردانگی آنها داشت که کاملا محسوس بود و حتی در صدا و بشـره آنان نیز تغییرات کلی داده میشود و نیز بیرون آوردن تخمـدانهای زنان در روحیات آنان تغییرات کلی میدهـد که افسـردگی بیحد ، اختلال و تشویش افکار سوء خلق کم حوصلگی و امثال آنرا میتوان از آثار آن شمرد .

نیروی تعقل و عواطف زن و مرد

نیروی جسمانی و اعصاب قوی و قدرت دماغی مرد او را برای مجاهدت و مبارزه دامنه دارتری در امور زندگی آماده میسازد . خواه این مبـارزه در میـدانهای جنگ باشـد یا در برابر درنـدگان جنگل برای تهیه صـید یا در راه تاءسـیس نظامات حکومت و شئون اقتصاد و یا برای تحصیل غذا و معیشت خود و زن و فرزندش . ولی در موضوعات عاطفی مانند کودکان غالبا دستخوش تحول و تبـدیل میشود ، بر عکس زن در موضوعـات عـاطفی بسـیار نیرومنـد است و در کارهای محتاج به فکر یا نیروی جسـم استقرار و ثبات ندارد ، مگر کارهائیکه با عواطف زنانه او ملایم باشد ، مانند پرستاری و سرپرستی اطفال و گلسازی و

تـدبیر منزل و خیاطی و غیره و این تفضـیلی که خداوند برای مردان قائل شده دلیل بر حقارت و سـلب احترام از زن نیست بلکه این اختلاـف طبق مصـلحت و حکمت آفریننـده حکیمی است که برای ترقی و تکامـل نوع بشـر لاـزم دانسـته است . ربناالـذی اعطی کل شـی خلقه ثم هـدی ، پس اگر یک جراح نمی توانـد چون یک مهنـدس ساختمان نقشه ساختمانی را طرح کند و یا یک دانشـمند علم اخلاق نباید در مسائل علوم سیاسی و اقتصاد اظهار نظر کند و خلاصه هر متخصصی حق دارد در رشته خود اظهار نظر کند و در رشـته های تخصصی دیگران دخالت نکند این کوچکی و حقارت او را نمیرساند و بمقام او لطمه ای وارد نمیکند .

بنـابراین برای زن و مرد یک سلسـله وظایف معینی طبق ساختمان جسـمی و روحی آنها تعیین شـده است اگر چه در بعضـی از امور مرد بر زن حق تقدم داشته باشد و بقول پروین اعتصامی :

وظیفه زن و مرد ای حکیم دانی چیست

یکیست کشتی و آن دیگریست کشتی بان

چو ناخداست خردمند و کشتی اش محکم

دگر چه باک ز امواج ورطه طوفان

بـدیهی است که کشتی و ناخـدا هر یک موقعیت و وظیفه جـداگانه ای دارند ، نه ناخدا میتواند کار کشتی را بکند و نه کشتی کار ناخـدا ، ولی در عین حال هر کدام باید وظیفه خود را انجام دهند پس اگر بنا شود در امور اجتماعی زن و مرد در وظایف یکـدیگر دخالت کننـد آنروزیست که کشتی زنـدگی و سرنشـینان آن گرفتار طوفان بلا خواهد شد ، پس از شـیر حمله خوش بود و

از غزال رم از گفتار ما معلوم شد که زن از حیث دستگاه خلقت مانند مغز و قلب و حواس خمسه و عقل و فهم و استعداد و سایر چیزهای دیگر با مرد تفاوتهایی دارد .

در عین حال زنهای بزرگی در دنیا پیدا شده اند که باعث فخر و سربلندی زنان عالم میباشند ، یکی از آنها مخدره مکرمه آمنه بیگم دختر ملا محمدتقی مجلسی است که بسیار فاضله و عالمه و متقی بوده است .

روزی ملا محمدتقی بخانه آمد و بدخترش گفت من اراده کردم که شما را بمردی تزویج کنم که در غایت فقر و منتهای فضل و صلاح است و این موقوف به اذن شماست ، مخدره عرض کرد فقر عیب مرد نیست ، جناب ملا محمدتقی مخدره را به ملا محمدصالح مازندرانی شارح اصول کافی تزویج نمود ، چون شب زفاف شد جناب ملا محمدصالح داخل اتاق شد و برقع از صورت مخدره برداشت و جمال مخدره را دید بگوشه اطاق حمد و شکر الهی را بجای آورد و مشغول مطالعه شد ، اتفاقا مسئله ای بر او مشکل شد هر قدر فکر کرد نتوانست آنرا حل کند ، مخدره آمنه بیگم بفراستی که داشت ملتفت شد وقتی که ملا محمدصالح بجهت تدریس رفت آنمخدره مسئله را در کمال خوبی حل نمود و نوشت و گذارد محل مطالعه شوهرش ، چون شب شد ملا محمدصالح بجهت مطالعه نشست دید اشکال شب گذشته او در کمال خوبی حل شده و بر روی کاغذ نوشته شده ، دانست که کار آمنه بیگم است ، به شکرانه این نعمت تا صبح مشغول

عبادت شد و در بسیاری از اوقات ملا محمدصالح اشکالات علمی خود را از اینمخدره سؤ ال میکرد و او جواب میداد .

و از جمله مخدره فاطمه دختر شهید اول است که خدمت پدر بزرگوارش درس خواند تا مجتهده شد و پدرش زنانرا در یاد گرفتن مسایل و احکام به او ارجاع میفرمود و بسیار او را مدح میفرمود بدرجه ای رسید که استاد شهید به اجازه داد .

یکی از زنهائیکه هم از حیث خلقت جسمی و هم از حیث خلقت روحی باتمام زنهای عالم فرق دارد فاطمه دختر پیغمبر است . اما از جهت خلقت جسمی فاطمه علیه السلام عادت زنانگی نداشت ، امام باقر (ع) فرمود : لما ولدت فاطمه اءوحی الله تعالی الی ملك فانطلق به لسان محمد فسماها فاطمه ثم قال انی فطمتک بالعلم و فطمتک عن الطمث .

قال (ع) والله لقد فطمها الله تبارک و تعالی بالعلم و عن الطمث بالمیثاق .

نکته مهم در این حدیث آنست که میفرماید :

فطمتك عن الطمث ما ترا ای فاطمه از دماء ثلاثه که زنان می بینند پاك و پاکیزه آفریدیم اگر چه دستگاه خون حیض در زن نباشد حاملگی هم برای او نیست و چون از عادت زنانگی بیفتد دیگر حامله نمی شود ولی فاطمه علیهاالسلام با آنکه خون حیض نمیدید پنج پچه تحویل جامعه داد که هر کدام آنها با دنیا و مافیها برابری میکرد پس این یک معجزه برای آن بانو بوده است .

فاطمه سیده نساء است

فاطمه (ع) از جهت خلقت روحی هم با زنان دیگر فرق داشته بلکه برتر و بالاتر از مریم

هم بوده است چه خداوند درباره مریم میفرماید : ان الله اصطفیك و طهرك علی نساءالعالمین مراد از برتری مریم بر زنان عالم فقط در زمان خودش بوده ، قرینه بر این مدعی آیه مبارکه بنی اسرائیل است که میفرماید : یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین ، بدیهیست که هرگز بنی اسرائیل را بر مؤ منین زمان پیغمبر ما و امت او ترجیح نداده بلکه افضلیت بنی اسرائیل تا زمانی است که عیسی نیامده باشد ، اگر در زمان عیسی افضلیتی برای بنی اسرائیل باشد باید ایمان به عیسی نیاورند و همچنین در زمان پیغمبر خاتم ملت یهود باید از ایمان آوردن باین پیغمبر استثناء شوند و این بدلیل عقل و نقل باطل است ، پس مریم بزرگ زنان زمان خود بوده است .

ولی پیغمبر درباره فاطمه اش فرمود : فاطمه سیده نساءالعالمین من الاولین و الاخرین و آنها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملك من المقربین و نیاد و نها بمانادت به الملائکه مریم فیقولون یا فاطمه ان الله اصطفیك و طهرك علی نساءالعالمین .

در علل الشرایع از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود فاطمه را محدثه نامیدند برای آنکه ملائکه از آسمان بر وی نازل شده او را ندا میکردند چنانکه مریم را ندا میکردند و میگفتند ان الله الصطفیك و طهرك علی نساءالعالمین ، پس فاطمه با ایشان و ایشان با فاطمه حدیث میکردند ، حتی شبی آنمخدره از ملائکه سئوال کرد ، آیا مریم افضل زنان عالمیان نیست ؟ عرض کردند مریم افضل زنان عالم خود بود

، ولی خدا ترا سیده زنان عالم او و عالم خودت و بلکه سیده نساءالعالمین اولین و آخرین قرار داد .

شرایع گذشته معرفت به فاطمه داشته اند

در بحار در روایتی از حضرت رسول (ص) نقل میکند که آنحضرت درباره فاطمه (ع) فرمود : فاطمه هی الصدیقه الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی .

صاحب کتاب خصایص الفاطمیه میگوید : قرن دارای چند معنی میباشد : اول هفتاد یا هشتاد یا سی یا صد سال .

دوم مراد از قرن اهل هر زمانند که در آن پیغمبری باشد مثل زمان حضرت موسی زمان حضرت عیسی و غیره

سوم مراد از قرن عمر غالب مردم است .

اما معنی دارت در حدیث است که : اولوالعزم من الرسل ساده المرسلین و النبیین علیهم دارت الرحی ، یعنی پیغمبران اولوالعزم آقایان پیغمبرانند آسمانها و زمین بواسطه بودن آنها دور میزنند یعنی به تصدق سر آنها گردش میکنند .

مجلس چهاردهم : السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره

ترجمه

سلام بر تو ای کسیکه خدا خونخواهی او میکند و پسر کسیکه خدا خونخواهی او میکند .

شرح ثارالله

ثار در لغت بمعنی خون و بمعنی طالب خون آمده که مخفف ثائر بر وزن طالب باشد مثل شاک که مخفف شائک است .

یا لثارات الحسین یعنی بیائید ای طلب کنندگان خون حسینی .

مروان حمار آخرین خلیفه بنی امیه بود وقتی که در حران ابراهیم عموی منصور دوانیقی را گرفت سر او را میان انبان آهک گذاشت آنقدر دست و پا زد تا جان داد ، صالح بن علی با جمعی در طلب خون ابراهیم برآمدند و با مروان حمار جنگ کردند تا او را کشتند روزیکه طبل جنگ را مینواختند ندای یا لثارات ابراهیم آنها بلند بود تا آخر مطلب که مفصل است چون معنی آثار دانسته شد این جمله را چند معنی میتوان نمود .

معنی اول ثار

اگر گفتیم که ثار خون ریخته شده از روی ظلمست ، معنی چنین میشود که سلام بر تو ای کسیکه خون خدا هستی البته خدا جسم نیست که دارای خون باشد بلکه باید گفت ای حسین تو آنقدر بزرگوار و در خانه خدا با آبرو هستی که اگر بنا بود خدا خون داشته باشد ، خون تو همان خون خدا بود ، در زیارت آنحضرت میخوانی : السلام علیک یا من ثاره ثارالله .

نظـایر اینگـونه عبـارات در زیـارت امیرالمؤ منین علیه السـلام بسـیار استماننـد : عین الله ، یـدالله ، وجه الله ، جنب الله چنـانچه میگویی :

السلام علیک یا عین الله الناظره و یده الباسطه و اذنه الواعیه ، السلام علی اسم الله الرضی و وجه المضی ء و جنبه العلی .

پس اینکه میگوئیم علی عین الله است نه آنکه

خدا چشم دارد ، یعنی همانطور که خدا بدون چشم در همه جا حاضر و ناظر است و همه چیز نزد او آشکار میباشد علی نیز مظهر این صفت خداست .

حضرتش در مسجد کوفه بالای منبر موعظه میفرمود ، مردی برخاست و عرض کرد یا امیرالمؤ منین جبرئیل در کجاست ، حضرت یک نگاه به آسمان ، یک نگاه بزمین و یک نگاه باطراف نموده فرمود تو خودت جبرئیل هستی آن مرد ناپدید شد مردم از حضرت موضوع را سئوال کردند فرمود بیک نظر تمام آسمانها و تمام طبقات زمین را ملاحظه کردم و بیک نظر مغرب و مشرق عالم را دیدم ، در هیچ جای عالم جبرئیل نبود دانستم که این مرد خودش جبرئیل است . پس دیدن علی تمام زمین و آسمان را با این چشم ظاهری نبود بلکه با چشم دیگری بود که همان عین الله است .

علی (ع) یده الباسطه است که از کوفه دست دراز میکند و نصف سبیل معاویه را در شام گرفته میکند . مردی در موقع مرگ سلمان در مدائن بالای سر او بود ازو پرسید که بعد از مرگ چه کسی شما را غسل دهد و کفن نماید ، فرمود آن کسیکه رسول خدا را دفن کرد آنمرد گفت سلام تو در مدائن هستی و او در مدینه است چگونه مرتکب این افعال خواهد شد سلمان گفت چون روح از بدن من مفارقت نماید هنوز مرا درست نخوابانیده باشی که آنحضرت حاضر شود بر او سلام کن هر چه دستور دهد انجام ده آن مرد گفت چون سلمان از دنیا رفت من او

را بچادری پوشیده ناگاه دیدم امیرالمؤ منین (ع) حاضر شد ، سلام کردم دیدم که آنحضرت چادر از روی سلمان برداشت ، سلمان تبسمی کرد ، آنحضرت فرمود مرحبا ای سلمان ، چون بخدمت رسول خدا برسی آنچه اصحاب او بعد از او با من کرده اند عرضه خواهی داشت آنگاه چادر روی سلمان کشیده متوجه غسل و کفن او شد و مجددا بمدینه برگشته نماز ظهر را در مدینه خواندند .

در قرآن میفرماید : و قالت الیهود یدالله علت اءیدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان (مائده - ۶۴) پس امام مظهر صفات خداست ، عین الله و اذن الله و وجه الله میباشد .

ما در همین کتاب در ذیل آیه قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤ منون . (توبه ۱۰۵)

گفتیم که دانستن اعمال مردم توسط امام شرطش بودن در آنمحل نیست همانطور که خدا همه جا حاضر و ناظر است و همه چیز را می بیند و میداند امام هم قلب عالم امکان بوده همه کردار و رفتار مردم را میداند ، خواه بچشم ببیند یا نبیند .

در کتاب کافی از امام باقر (ع) روایت میکند : قال لما اءسری بالنبی (ص) قال یا رب ما حال و المؤ من عندک قال یا محمد من اءهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربه و انا اسرع شی الی نصره اولیائی و ما ترددت عن شی ء انا فاعله کترددی عن وفاه المؤ من یکره المؤ من و اکره مسائته و ان من عبادی المؤ منین من لایصلحه الا الغنی و لو صرفته الی غیر ذلک

لهلک و اءن من عبادی المؤ منین من لا۔ یصلحه الا الفقر و لو صرفته الی غیر ذلک لهلک و ما یتقرب الی من عبادی بشیء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافله حتی احبه فاذا اءحبتبه اذا سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی بها ان دعانی اءجتبه و ان ساءلنی اءعطیته .

چون پیغمبر را به معراج بالا بردند گفت : پروردگارا حال مؤ من در نزد تو چون است ؟ فرمود : ای محمد هر که بیک دوست من اهانت کند محققا آشکارا با من بجنگ برخاسته است ، من بیاری دوستانم پیش از همه چیز می شتابم من درباره چیزی آن اندازه درنگ ندارم که درباره قبض روح مؤ من ، او از مرگ بدش آید و منهم از بدی کردن باو بدم میآید براستی برخی از بندگان مؤ منم را جز توانگری نشاید و نیکو نساز و اگر بجز آتش بگردانم نابود و هلاک شود و براستی برخی از بندگان مؤ منم باشند که جز با درویشی و فقر به نشوند و اگر بجز آنش بگردانم نابود و هلاک شوند ، هیچ بنده ای تقرب نجوید به عملیکه نزد من محبوبتر باشد از آنچه بر او واجب کرده ام و براستی که او با عمل نافله بمن تقرب جوید تا آنکه دوستش بدارم و چون دوستدارش شدم در اینصورت گوش او شوم با آن بشنود و چشم او شوم که با آن ببیند و زبانش شوم که با آن بگوید و دستش شوم که با آن

بگیرد اگر دعا کند اجابتش کنم و اگر از من خواهشی کند به او عطا نمایم . از اینحدیث چند مطلب استفاده میگردد :

واجبات اهمیتش بیشتر از مستحبات است .

نوافل جمیع مستحبات را شامل میشود و اختصاصی به نوافل یومیه ندارد .

تردید خدا نه مثل ما نیست که در امری مردد باشیم و ندانیم کدامیک صلاح کار ماست که آنرا انجام دهیم در حقیقت در کلام مقدریست باین تعبیر که اگر تردیدی بر من روا بود چنین بود .

فاذا اءجتبه کنت سمعه الذی یسمع به سمع و بصر معمولی انسان ضعیف و ناتوان است و چون متوجه امور ظاهری و مادی گردد و صرف شهوت نفس و هواپرستی شود به زودی از میان رود و نابود گردد و ازین جهت خداوند در آیات قرآن مخالفان حق را کر و کور خوانده است ولی اگر متوجه خدا شوند و طاعت او را کنند تا محبوب او گردند چشم و گوش معنوی و روحانی دایم و ابدی به آنها عطا فرماید تا همیشه حقایق را بشنوند و ببینند و در ماده شنیدن و دیدن چون خداوند باقی گردند ، هر چند ناتوان شوند تا بمیرند و تن از میان برود گوش و چشم دل معنوی آنها بجا ماند و ادراک حقایق جهان درک کند و هیچگاه از کار نیفتد و فعالیت روح آنها برجا و استوار باشد .

اراده بنده مؤ من اراده خداست

در حدیث قدسی میفرماید : یابن آدم انا ملك لا اءزول اذا اقلت لشی ء کن فیکون اءطعنی فیما اءمرتک و انته عما نهننیک حتی تقول لشی ء کن فیکون .

ای پسر آدم

من پادشاهی هستم که هرگز سلطنتم زوال نیابد هر گاه بچیزی بگویم باش فورا خلق میگردد تو هم امر مرا اطاعت کن و آنچه ترا نهی کرده ام ترک کن ، تا مثل من بچیزی بگویی باش و خلق گردد ، این حدیث مطلب بزرگی را بما میفهماند که در اثر اطاعت کردن خدا ، بنده بجایی میرسد که اراده او اراده خدا میشود و منصب خلاقیت پیدا میکند .

این مسلم است که اگر بنده ای اینقدر بخدا نزدیک شد که اراده او اراده حق گردد پس هر چه از خدا بخواهد دعایش به هدف اجابت رسد .

حکایت

در کتاب لئالی الاخبار نقل میکند که وقتی سلمان والی مدائن بود روزی مهمانی بر او وارد شد از شهر مدائن بیرون آمد آهوهایی دید که در بیابان میروند و طیوری را دید که در آسمان طیران مینمایند سلمان صدا زد که یک آهوی فربه و یک مرغ پرنده از بین شماها نزد من حاضر شود که برای من مهمانی رسیده و اراده اکرام او را دارم ، یک آهو و یک مرغ از آنها در نزد سلمان حاضر شدند ، مهمان سلمان از آن کیفیت تعجب کرد ، سلمان ملتفت تعجب او شده گفت آیا ازین کیفیت تعجب میکنی ، آیا نه چنین است که هر کس اطاعت مولای خود را بنماید همه چیز اطاعت او را مینماید ، آیا ممکنست که بنده اطاعت خدا را بنماید و خدا از خواسته های آن بنده تجاوز کند .

حکایت

در کتاب لئالی الاخبار است که عبدالواحد بن زید گفت من و ابو ایوب سجستانی در راه شام میرفتیم ناگاه غلام سیاهی را دیدم که بر دوش دارد بطرف ما میآید چون بما رسید من ازو سؤ ال کردم من ربک چون اینرا از من شنید گفت چنین سؤ الی از من میکنی پس صورت خود را بجانب آسمان نموده عرض کرد خدایا این هیزم را تبدیل به طلا نما ناگاه تمام هیزم طلای احمر شد رو بما کرده گفت دیدید آنگاه گفت بارخدایا اینرا تبدیل به هیزم نما فورا هیزم شد ابو ایوب میگوید من ازو خجل و شرمنده شدم باو گفتم تو طعامی همراه داری که بما بخورانی اشاره ای کرد ناگاه جامی از

عسل که از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر بود پیش چشم ما حاضر شد گفت بخورید قسم به آن خدائی که جز او خدایی نیست این عسل از شکم زنبور خارج نشده است چون خوردیم چیزی از آن شیرین تر و خوشبوتر و بهتر نخورده بودیم .

حکایت

عبدالوهاب میگوید قصد تشرف به بیت المقدس را نمودم در بیابان راه را گم کردم و متحیر بودم که چه کنم ناگاه دیدم پیرزنی میآید ، باو گفتم غریبم در این صحرا راه را گم کرده ام پیرزن گفت چگونه غریب است کسی که خدا دارد و چگونه گم میشود کسی که خدا با اوست و دوستش دارد گفت سر عصای مرا بگیر و با من بیا چون چنین کردم و چند قدمی با او رفتم خود را در بیت المقدس دیدم ولی اثری از آن پیرزن نبود .

حکایت

یکی از عارفین گوسفند میچرانید ، پس گرگی در میان گله گوسفندانش وارد شده ولی گوسفندان او را اذیت نرسانید ، مردی از آنجا عبور نمود چون این منظره را دید گفت : متی اصلح الذئب و الغنم آن مرد عارف در جوابش گفت من حین اصلح الراعی مع الله .

قصه گوسفندان ابوذر که گرگها مواظبت آنها را میکردند معروفست بمحلش مراجعه شود .

از این اخبار و حکایات معلوم میشود که ممکنست انسان در اثر عبادت و بندگی بجایی رسد که چشم و گوش و اراده خدا شود ، بنابراین چه مانعی دارد که بگوئیم حسین (ع) ثارالله خون خدا است ، یعنی اگر بنا بود که خدا خونی داشته باشد خون حسین خون خدا بود همچنانکه درباره پدر بزرگوارش میگوئیم عین الله ، یدالله ، اذن الله

علت اینکه حسین ثارالله شد

علت اینکه حسین (ع) بمنزله خدا و پدرش علی (ع) بمنزله چشم و گوش خدا شد اینست که ارزش و قیمت خون در بدن از تمام اعضاء بیشتر است چه انسان بدون چشم و گوش و دست میتواند زندگانی کند ولی بدون خون نمیتواند نماید بلکه اگر از آنمقدار معمولی که باید در بدن باشد کمتر شود موجب مرض و انحراف مزاج میشود .

حسین (ع) در این دنیا بمنزله خون الهی است باینمعنی که رواج اسم خدا از خون حسین است عبادت و پرستش خدا بواسطه شهادت حسین (ع) است اگر بواسطه شهادت آنحضرت نبود بنی امیه طوری نقشه کشیده بودند که مردم را زیر لواء کلمه توحید به وادی بی دینی و ضلالت و گمراهی بکشانند ، پس

اگر فهمید نقشه ای کشیده شده که سفره توحید و اسم خدا از روی زمین برچیده شود و علاجی ندارد مگر با ریخته شدن خون خودش و جوانان و اسارت اهل بیتش در اینصورت اگر نکند نزد عقلاء عالم مورد ندمت خواهد بود مثل کسی که در جایی ایستاده باشد و ببیند که آتشی در خانه مسلمانی افتاده میسوزد و اگر او آتش را خاموش نکند یک محله و یک شهر در خطر سوختن است پس اگر با امکان علاج تعلل نماید اگر چه در ظاهر شرع ضامن نیست ولکن عاصی هست و در عالم معنی هم خالی از ضمانت نیست .

پس اگر حسین (ع) قیام نمی نمود ما هم بر کفروالحاد بودیم مؤ ید اینمطلب فقره شریفه زیارت اربعین است که شیخ در تهذیب و مصباح المجتهد نقل نموده : و بذل مهجته فیک لیستنقد عبادک من الجهاله و حیره الضلاله یعنی : درباره تو اینخدا جان بخشی کرد تا بندگانت را از نادانی و سرگردانی و گمراهی نجات دهد .

این تاریکی غصب خلافت و ظلم و جور در زمان معاویه و یزید بحد اعلای خود رسید در چنین تاریکی سختی صبح عدالت حسینی قیام نمود و مردم را متوجه ساخت که ای مردم عالم شما در تاریکی عمیقی فرو رفته اید و باید ازین تاریکی نجات یابید و لذا حسین (ع) را فجر نامیدند و خداوند سوره فجر را به اسم حسین (ع) نازل فرمود والفجر و لیال عشر به فجر حسین و قسم به شبهای دهه اول محرم ، این فجر که طلوع کردم کم کم مردم

از خواب غفلت بیدار شوند و فهمیدند که بنی امیه چه بلایی به سر آنها آورده اند و هنگامیکه اهل عالم بیدار شوند و خود را در زیر کلمه توحید و ولایت اهلبیت در آورند روزیست که فرزند حسین مهدی موعود ظهور فرماید و دنیا را از ظلم و جور پاک کرده پر از عدل و داد نماید و لذا آیه والنهار اءذا تجلی به قیام حضرت ولی عصر (ع) تعبیر شده است .

سیاست معاویه پس از شهادت علی (ع)

بعد از شهادت امیرالمؤ منین (ع) که معلویه خلافت را غصب کرد چنان تضییع دین و تخریب شریعت سیدالمرسلین و ترویج زندقه و باطل را نمود که اکثر خلق را از شاهراه هدایت منحرف نمود ، بطوریکه اگر واقعه کربلا اتفاق نمی افتاد و چند سالی دیگر بر آن منوال میگذشت نه از اسلام رسمی و نه آئین اثری باقی میماند .

مثلا معاویه پس از صلح با امام مجتبی (ع) از شام به کوفه آمد و در نخیله کوفه بر بالای منبر رفت و گفت ای مردم بخدا قسم این جنگهایی که در اینمدت با شما نمودم برای آن نبود که شما نماز نمیخواندید روزه نمی گرفتید یا حج بجا نمی آوردید و یا زکوه نمیدادید چه همه اینها از شما صادر میشد بلکه مقصود من سلطنت و حکومت بر شما بود که اینک به آن رسیدم و حال آنکه شما راضی بحکومت من نبودید و اینک شرطهائیکه در قرارداد صلح با امام مجتبی (ع) امضا کردم همه را باطل کرده زیر پا میگذارم و بهیچ یک از وعده های خود وفا نمی کنم .

اینجا بی مناسبت نیست که بعضی از مواد صلحنامه حضرت با معاویه ذکر شود تا معلوم گردد معاویه چه کارهای ناروایی در دوران خلافت خود انجام داده است .

۱ - معاویه توقع نداشته باشد که حضرت باو امیرالمؤ منین خطاب نماید .

۲ - امام را برای اداء شهادتی نخواند که پذیرفته نخواهد شد .

۳ - معاویه شیعه و دوستدار علی (ع) را اذیت نکند و حقوق و مقرری آنها را بدهد و خون و ناموس آنان در پناه باشد .

۴ - شیعیانی که در جنگ جمل در رکاب علی (ع) کشته شده اند یک میلیون درهم به بازماندگان آنها بپردازد و این مبلغ را از خراج ، داراب ، اطراف فارس تاءدیه نمایند .

۵ - در قنوت نماز سب علی بن ابیطالب (ع) نکنند و دیگران را از این عمل باز دارند .

۶ - همه ساله معاویه پنجاه هزار درهم از بیت المال به آنحضرت بپردازد و مثل این مبلغ را ببرادرش (ع) بپردازد .

۷ - پنج میلیون درهمی که در بیت المال کوفه موجود بود با صدهزار دینار نقدا معاویه به آن حضرت بپردازد .

۸ - خلافت را در خانواده خود موروثی نکرده و یزید را جانشین خود قرار ندهد .

معاویه اگر چه در اول این شرایط را قبول کرد ولی بعدا به هیچیک از اینها عمل ننمود بلکه طوری مردم شام را تربیت نمود که لعن شیطانرا متروک ساخته و به سبب علی (ع) و اهلبیت او پرداختند بطوریکه سب آن بزرگوار را جزء نماز جمعه قرار دادند و

کـار بجایی رسـید که یکی از شامیان در نماز جمعه سب امیرالمؤ منین را فراموش کرد ، پس از فراغت از نماز به سـفری روان شد ، در بیابان متذکر شد که در نماز جمعه سب حضرت را ننموده در همانجا نمازجمعه را قضا کرده مشغول به شب شد و در آن محل مسجدی بنا کرد تا کفاره تاءخیر سب او شد و آن مسجد را مسجدالذکر نامید .

کـار سب علی (ع) بجـایی رسـید که اگر به کسـی اسـناد کفر و زنـدقه میدادنـد یا آنکه علانیه شـراب میخورد و یا زنا و لواط میکرد و قماربازی مینمود و او را تکریم و تعظیم مینمودنـد و اگر سـهوا یا غفلتا اسم علی بر زبانش جاری میشد و سب نمیکرد یا آن اسـنادهای مجعول را نمیداد او را تهمت تشیع میزدند و می کشتند و انواع اذیتها به او مینمودند در تمام شهرها مخصوصا کوفه و بصـره چنین بود و اگر کسـی طلب ریاست و حکومتی مینمود کتابی به او میدادند که مشتمل بر سبب و طعن علی (ع) و اهلبیت بود تـا آنرا در منـابر و محافـل ذکر به اطفال تعلیم دهـد و هر که نام علی (ع) میبرد و یا طفلی را علی نام میگـذارد و زبانش را قطع میکردند .

گویند در زمان عبدالملک روزی یکی از علماء در مسـجد دمشق وعظ میکرد ناگاه در اثنای سـخن از روی غفلت کلمه ای از فضایـل علی بر زبـانش جاری شـد ، عبـدالملک حکم کرد تا زبانش را بریدنـد و گفت و اعجبا هنوز مردم نام علی را فراموش نکرده اند .

سب علی (ع) هشتاد سال میان این مردم استمرار داشت تا آنکه عمر بن عبدالعزیز به حیله و تدبیر آن رسم زشت را برطرف ساخت .

در تاریخ روضه الصفا مینویسد که یکی از اطباء در محفلی که اعیان و اشراف بنی امیه و اکابر و معاریف شام حاضر بودند به تعلیم عمربن عبدالعزیز دختر او را خواستگاری نمود عمر گفت این وصلت بهیچ وجه ممکن نیست زیرا ما مسلمانیم و تو کافر ، طبیب گفت پس چرا پیغمبر شما دختر به علی بن ابیطالب داد ، عمر گفت او یکی از بزرگان دین اسلام بود طبیب گفت اگر او مسلمان بوده پس چرا او را لعن میکنید ، عمر روی بحاضرین مجلس نموده گفت جواب این مرد را بگوئید ، همه ساکت شدند و سر بزیر انداختند . از آنوقت سب را برداشت و در خطبه بجای امیرالمؤ منین این آیه را تلاوت نمود : ان الله یاءمر بالعدل و الاحسان و ایتا ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعطکم لعلکم تذکرون .

این مذهب باطل و عقیده فاسد را چنان در میان مردم رایج و در لباس حق در دلهای خلق راسخ و نافذ و محکم نمودند که دین خدا و رضای حق و نجات درین را در این طریق و عقیده میدانستند ، کسانیکه در لباس زهد و تقوی و تدین مواظب و مراقب خود بودند و در همه حرکات و رفتار خود از شرع پیروی مینمودند و از خون پشه و کشتن مگسی سئوال میکردند از سب علی (ع) و کشتن شیعه و دوست علی

هر چنـد هزار و صـدهزار هم که باشـد پروا نداشـتند و احتمال نقص و عیبی در آن نمیدادنـد که در مقام سـئوال و اسـتفسار از حکم آن برآیند .

علت خانه نشستن امیرالمؤ منین و امام حسن علیهماالسلام

چون خلفاء حق امیرالمؤ منین (ع) را غصب کردند حضرت چهل شب فاطمه علیهاالسـلام را روی استر نشانید و دست حسن و حسـین علیهماالسلام را گرفت در خانه مهاجر و انصار برده و برای احقاق حق خود طلب نصرت از آنها کرد و فرمود اگر چهل نفر از شـما با من بیعت کننـد من حق خود را خواهم گرفت ، آنها وعـده میدادنـد که فردا خواهیم داد و چون صـبح میشـد جز سلمان و ابوذر و بعضـی دیگر جمع نمی شدند ، خلاصه چون آنحضـرت تنها بود و معین و یاوری نداشت اگر شمشیر میکشید بایـد همه را بقتل میرسانیـد و درینوقت اسـلام یکباره از میان میرفت چاره جز تمکین نبود ، لذا بحکم اجبار چیزی نفرمود و در خانه نشـست و ضـمنا میدان امتحانی هم برای مسـلمانان بود که چه کسی مسلم حقیقی و چه کسی مسلم واقعی است خلفاء در کارهایی که نمیدانسـتند بآنحضـرت رجوع میکردند و اگر کسـی از چیزی سـئوال میکرد و نمیدانستند از آنحضرت میپرسیدند پس در عین حالیکه حضرت خانه نشین بود ولی حفظ دین را مینمود .

ظلم و جور معاویه در دوران امام مجتبی علیه السلام

بعـد از شـهادت علی (ع) مردم بـا امـام حسن (ع) بیعت کردنـد و بعـدا به طمع مـال دنیـا و ریـاست به تطمیع معـاویه لعین از آنحضـرت بازگشتند و سجاده از زیرپایش کشیدند و عبا از دوش مبارکش برداشتند و خنجر بر ران مبارکش زدند . اطرافیان و اصـحاب آنحضـرت بمعاویه نامه نوشـتند که اگر اجازه بـدهی حضـرت حسن (ع) را گرفته تحویل تو خواهیم داد ، معاویه آن نامه ها را خدمت آن حضرت میفرستاد که

بـا این اشـخاص میخواهی بـا من جنـگ کنی تـا کـار بجایی رسـید که مثل ابن عباس شخصـی لشـکر حسن را ترک کرده بود بواسـطه یک میلیون درهمی که از معاویه گرفت بمعاویه ملحق شـد و لـذا آنحضـرت بجهت نداشـتن یار و یاور مجبور شد که تحت شـرایطی با معاویه صلح کند و بعد از صلح هم قبلا گفتیم که معاویه با آنحضرت و شیعیان آنحضرت چه کرد تا بالاخره آن حضرت را مسموم و شهید کردند .

در دوران امامت حضـرت امام حسـین علیه السـلام کار بیدینی و ظلم امیه شدت پیدا کرد و خانه نشـینی علی (ع) و صـلح امام مجتبی باتمام رسـید دیگر جای هیچگونه مدارا با این مردم نمانده بود از هر گوشه و کناری درصد و قتل حسـین (ع) برآمدند حضـرت مجبور شد که شـبانه از مدینه بطرف کوفه حرکت کند در آنجا هم درصدد و قتل آنحضـرت برآمدند ، لذا حضـرت باحترام خانه خدا که خونش آنجا ریخته نشود بطرف کربلا حرکت کرد تا آنجا که شـربت شهادت را نوشید و مظلومیت خود را بر اهل عالم ثابت نمود ، کشـته شـدن ابا عبـدالله علیه السـلام ، کم کم مردم را از خواب غفلت بیدار نموده و پی مظلومیت خانواده عصمت و ظلم بنی امیه بردند .

پس معلوم شد که واقعا آنحضـرت فجر است ، چه هر گاه فجر طالع شد و صـبح ظاهر گردید دیگر قابل انکار نیست و مردم از تاریکی شب نجات میابند و چنین بود که فجر حسینی مردم را از گرداب ضلالت و گمراهی و بدبختی نجات داد .

و اما به

عنوان فجر بودن آنحضـرت در عالم آخرت آنست که گناهان و معاصی خلایق را از بین میبرد و چه فردای قیامت مردم احتیاج بکسـی دارنـد که دست آنها را گرفته نجات دهـد و نجات دهنـدگان قیامت زیاد هسـتند ولی هیچکدام مانند امام حسـین (ع) نیستند .

در حدیث است که بعد از آنکه جبرئیل در عالم ظاهر خبر شـهادت حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) را برای رسول اکرم آورد آنحضـرت زیـاد مهموم و مغموم شـد و گریان گردیـد ، جبرئیل عرض کرد از جهت شـهادت حسـین دلتنگ میباشـد ، از خـدا مسـئلت نمائیـد که این تقـدیر را مرتفع سـازد ولی یـا رسول الله اگر چنین شود امر شـفاعت ناقص میمانـد ، حضـرت فرمود ای جبرئیل اگر چه من حسین را دوست میدارم ولی امت من زیاد گناه کارند من بجهت نجات امتم بشهادت او راضی شدم .

و همچنین وقتی که پیغمبر خبر شـهادت فرزندش حسـین را به فاطمه داد و حضـرت صدیقه طاهره بسـیار گریست ، عرض کرد ای پدر چگونه طاقت بیاورم که فرزند مرا با لب تشـنه شهید نمایند و بدن او را مجروح کنند پیغمبر (ص) فرمود ای فاطمه اگر راضی نشوی امر شفاعت ناتمام میماند ، عرض کرد راضی شدم .

نجات یافتن زوار قبر حسین (ع) از آتش جهنم

در بحار از کتاب فلاح السائل از محمـدبن احمدبن داودبن عقبه نقل میکند که گفت من همسایه ای داشـتم معروف و اسـمش علی بن محمد بود . گفت من هر ماه یک مرتبه از کوفه بزیارت قبر حضـرت امام حسـین علیه السـلام میرفتم و چون پیر شدم و جسمم ضعیف شد یک نوبت هم نزفتم

بعـد از مـدتی که گـذشت یکبـار پیـاده بزیارت آنحضـرت مشـرف شـدم ، پس از زیارت و نماز خوابیـدم در خواب دیـدم که آنحضـرت از قبر بیرون شـد ، فرمود یـا علی چرا بمن جفـا کردی و حـال آنکه مهربان بودی عرض کردم ای آقای من جسـمم ضعیف شده و قوه از پاهایم رفته و عمرم به آخر رسـیده چند روز از کوفه تا کربلا در راه بودم تا بزیارت شـما مشـرف شدم از شما روایتی نقل میکنند که میل دارم از خودتان بشنوم فرمود بگو عرض کردم روایت کرده اند که شما فرموده اید : من زارنی فی حیـاته زرته بعـد وفـاته یعنی هر کس در زنـده بـودنش مرا زیـارت کنـد من هم بعـد از مرگش او را زیـارت خواهم کرد ، حضرت فرمود بلی من گفته ام و اگر ببینم که زائرین قبر من در میان جهنم میسوزند آنها را از آتش جهنم بیرون میآورم .

احتمال دارد که زیارت از زائرش در قبر باشد . چنانکه در حکایت زوجه استاد اشرف آهنگر در مجلس همین کتاب گذشت

شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین

اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

مجلس پانزدهم : السلام علیک یا ثارالله وابن ثاره

معنی دوم ثار

دومین معنی که برای این عبـارت میتوان نمود اینست که ثـار را طـالب خون بگیریم و بگوئیم که ثار مخفف ثائر بر وزن طالب باشـد ، مثل شاک که مخفف شائک است پس ثاره طالب خون کشـته شـده میشود و چون در اینصورت اضافه ثائر بر الله جایز نیست باید الله را اضافه بر ثائر کنیم و بگوئیم الله ثائرک یعنی طالب دمک من قاتلک چنانکه در دعای بعد از

نماز آنحضرت وارد است که : اءشهد اءن الله تعالی الطالب بثارک .

مطالبه کردن خدا از خون حسین (ع) در روز قیامتست و در حقیقت خدا ولی خون آنحضرتست و مطالبه خون حسین غیر از خونهای دیگر است زیرا خداوند در موضوع خونهای نیست بلکه طلب خون میکند از باب آنکه ولایت دارد و ولی دم است ، پس مراد از ثارالله اینست که صاحب حق خداست و خدا طلب این حق را میکند .

و این عبارت با دعای ندبه منافات ندارد که میفرماید : این الطالب بدم المقتول بکربلا زیرا حضرت قائم آل محمد (ص) ولی دم جدش حسین (ع) در دنیا و خدا ولی دم او در عالم آخرتست .

دلیل بر اینکه آنحضرت ولی دم جد مظلومش حسین (ع) است آیه مبارکه : ولا تقتلو النفس التی حرم الله الا بالحق من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا . (الاسراء - ۳۳) یعنی هرگز نفس محترم را نکشید خداوند قتل را حرام کرده و هر که مظلوم کشته شود ما ولی او را بر قاتل تسلط داده ایم که انتقام مقتول را بگیرد در قتل و خونریزی اسراف نکنید که او از طرف ما مؤ ید و منصور است .

در کافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که این آیه در حق امام حسین (ع) وارد شده آنچه که از آیات و اخبار استفاده میشود اینست که حضرت امام حسین از روی ظلم و جور کشته شده و خداوند ولی خون آن مظلوم را در دنیا

فرزندش قائم آل محمد قرار داده که چون قیام نماید تسلط بر اعداء پیدا کند و هر چه از آنها را بکشد اسراف ننموده تا آنکه مردم گویند عجب این مرد بیمناک و سفاک میباشد چون حضرت این را بشنود و بالای منبر رود و بسیار گریه میکند و میفرماید که بخداوندی که مرا بحق مبعوث فرموده که اینهمه که کشته ام عوض بند نعلین جدم ابا عبدالله نمی شود .

بیان روایت

اینمطلب بدیهیست کسیکه خدا خونبهاء یا خون او باشد که در زیارتش میخوانی : یا من ثاره ثارالله خون تمام اهل زمین که صاحب دوستی و ولایت او نباشد ارزشی ندارد چه ارزش هر فردی بقدر مقام قرب او بحق و دوستی او با آل محمد است که اگر این دوستی و ولایت نباشد ارزشی برای او نیست اینکه حضرت قائم میفرماید این جمعیتی که کشتم تلافی بند نعلین جدم را نمیکند اینمطلب درست و صحیح است زیرا بند نعلین جماد که تکلیفی بر او نیست بواسطه مجاورت پای حضرت سیدالشهداء حیات ایمانی و ولایتی پیدا کرده چنانکه در احادیث رجعت وارد شده که بند نعلین حضرت صاحب الامر لا اله الا الله میگوید بطوریکه همه مردم می شنوند پس اگر بنا باشد که بند نعلین بواسطه مجاورت پای حضرت مرتبه ولایت را قبول کند در صورتیکه تکلیفی بر او نیست ولی انسانیکه درباره اش فرمود : انا عرضنا الاءمانه علی السموات و الاءرض و الجبال فاءبین اءن یحملنها و اءشفقین منها و حملها الانسان و انه کان ظلوما جهولا . (احزاب ۷۲)

یعنی : ما بر آسمانها و زمین و کوههای عالم عرض

امانت کردیم و مقام ولایت و امامت را ارائه دادیم ، همه از تحمل آن امتناع ورزیدند و اندیشه کردند تا اینکه انسان پذیرفت و انسان هم . در مقام آزمایش و اداء امانت که امامت باشد بسیار ستمکاران و نادان بود این انسان با اینکه تکلیف را قبول کرده بود زیر بار آن نرفت ، پس بند نعلین جماد شرافت بر این انسان اشرف موجودات دارد زیرا اشرفیت مادامیست که زیر بار ولایت برود و الا ارزشی برای او نیست ، از اینجا معلوم میشود که نزدیک بودن به امام بحسب ظاهر موجب قرب نمیشود و دور بودن هم باعث بعد نمیگردد . اویس قرنی ابدا خدمت پیغمبر نرسید و آنمقام قرب را داشت که پیغمبر فرمود بوی اویس را می شنوم ولی آنهائیکه شب و روز خدمت پیغمبر بودند حضرت از آنها دوری میجست و بدش میآمد با اینکه آن دو نفر در زیر پای پیغمبر دفن شدند و هارون در نزد حضرت رضا (ع) ولی سلمان در مدائن و ابوذر در بیابان ربذه است نه این قرب آنرا به پیغمبر و امام نزدیک میکند و نه این بعد مکان آنها را از پیغمبر دور مینماید ، بلکه آنچه باعث مقام قرب و بعد است محبت و ولایت عدم آنست پس دانستی که امام چه ارزشی در عالم امکان دارد که کشتن اینهمه خلایق جبران بند نعلین حسین (ع) را نمیکند چه رسد بخون خود آنحضرت برای اینکه قیمت و ارزش امام در عالم معلوم گردد از ذکر روایتی ناچاریم تا مطلب بر شنوندگان و خوانندگان معلوم گردد .

هیچ چیز با خون امام برابری نمیکند

در

بحارالانوار روایت میکند که حضرت امام حسن عسکری (ع) فرمود : شخصی ، مردی را خدمت امام زین العابدین (ع) آورد و ادعا کرد که آنمرد پدرش را کشته است ، قاتل در خدمت حضرت اعتراف کرد امام (ع) حکم بقصاص فرمود ولی از آنشخص درخواست بخشش کرد تا به ثواب عظیمی نایل گردد ، مدعی معلوم بود بگذشت راضی نیست .

امام سجاد (ع) فرمود اگر بخاطر میآوری که اینمرد بر تو حقی دارد بواسطه آن حق از او بگذر عرض کرد بر من حقی دارد ولی بآن اندازه نیست که از خون پدرم بسبب حقی که دارد بگذرم حضرت فرمود پس چه میکنی ؟ گفت قصاص میکنم ولی اگر مایل به دیه و خونبها باشد با او مصالحه خواهم کرد و او را می بخشم ، امام پرسید حقش چیست ؟ عرض کرد یابن رسول الله اینمرد بمن توحید و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت ائمه علیهم السلام را تلقین و تعلیم نموده است .

حضرت زین العابدین (ع) با تعجب پرسید این حق برابری با خون پدرت نمیکند بخدا قسم این عمل با خون تمام مردم روی زمین از پیشینیان و آیندگان غیر از انبیاء و ائمه علیهم السلام برابری دارد چون در دنیا چیزی نیست که در مقابل خون انبیاء و ائمه بآن قناعت نمود آنگاه رو به قاتل نموده فرمود ثواب تلقینت را بمن میدهی تا خونبهای این قتل را بدهم و تو از کشته شدن نجات یابی ؟ عرض کرد یابن رسول الله من باین ثواب احتیاج دارم و

شما بی نیازید زیرا گناهانم بزرگست در ضمن گناهیکه نسبت بمقتول انجام داده ام امر مربوط بمن و خود آن کشته شده است نه اینکه گناه بین من و پسرش باشد .

حضرت فرمود پس از کشته شدن در نظر تو بهتر است از اینکه ثواب آن تعلیم را واگذار کنی ؟ عرض کرد آری . حضرت بصاحب خون فرمود اینک تو خود مقایسه کن بین گناهی که این مرد نسبت به تو انجام داده و هم تعلیم و لطفی که درباره ات نموده است پدرت را کشته از بقیه زندگی او را محروم نموده و ترا نیز از مزایای داشتن پدر بی بهره کرده اما اگر صبر کنی و تسلیم شوی پدرت در بهشت با تو رفیق خواهد بود و از طرفی این مرد بتو ایمان را تلقین نموده که بواسطه آن داخل بهشت جاویدان میشوی و از عذاب ابد نجات یافته ای لطف و احسان او بر تو چند برابر جنایتی که نسبت بپدرت انجام داده اکنون در قبال احسانیکه بتو کرده ازو بگذر تا برای هر دوی شما حدیثی از فضایل پیغمبر بگویم تا آخر روایت که مفصل است .

مقصود ما از ذکر این روایت این بود که خون امام (ع) در دنیا با هیچ چیز برابری نمیکند پس اگر امام زمان همه عالم را هم بکشد برابری با خون جد غریبش نمیکند و علت اینکه آنها را میکشد در صورتیکه در کربلا نبودند و شرکت در خون آنحضرت ننمودند برای اینست که اینها راضی به عمل پدران خود بودند و کسیکه راضی بعمل قومی باشد او هم جزو آنها

خواهد بود .

رجعت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بدنیا

رجعت حضرت سیدالشهداء مقدم بر سایر ائمه خواهد بود همانطور که نور از خورشید جدائی ندارد اصحاب آنحضرت هم از آنحضرت جدایی ندارد لذا همه آنها را رجعت نموده تا یزید ملعون و قتله حسین (ع) را بکشند و بعدا از دنیا میروند .

اثبات رجعت

رجعت را میتوان بادله اربعه اجماع ، عقل ، روایات و آیات قرآنی اثبات نمود ، اما آیاتی که در قرآن باین عنوان ذکر شده بسیار است از آن جمله است آیه : الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذرالموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ان الله لذو فضل علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون . (بقره - ۴۳)

در کافی از حضرت باقر (ع) روایت میکند که فرمود : در شام شهری بود که هفتاد هزار خانواده جمعیت داشت همیشه در آن شهر مرض طاعون بروز میکرد اغنیاء چون آمدن مرض را حس میکردند از شهر خارج میشدند ولی بینوایان در اثر بی بضاعتی در آن شهر میماندند تا عده ای از آنها مردند آنها میگفتند اگر ما هم مانند اغنیاء بضاعتی داشتیم از این شهر بیرون میرفتیم تا مرگ بما نرسد ، اغنیاء میگفتند اگر ما هم مثل فقرا در شهر میماندیم طاعون ما را میگرفت تا در سالی قرار گذاشتند فقرا و اغنیاء همگی از شهر خارج شوند بطرف بیابان بروند گذار آنان بشهر مخروبه ای افتاد که اهل آن شهر نیز جلای وطن کرده بودند و آنجا فرود آمدند و اثاث خود را بر زمین گذاشتند و اطمینان پیدا کردند که درینمکان دیگر مرض طاعونی نخواهد بود در

آن هنگام خدا امر فرمود به فرشته ایکه موکل قبض ارواح بود که تمام آنها را قبض روح کرده و روزگاری طولانی جسد آنها در بیابان افتاده و استخوانهای بدنشان پوسیده و خاک شده بود بطوریکه رهگذران آنها را با پا به اطراف پراکنده مینمودند .

پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بنام خرقیل که وصی حضرت موسی بود ، از آنجا عبور کرد چون آن استخوانهای پوسیده را دید رقت بر حال آنها نموده گریه کرد و گفت پروردگارا چه شود اگر آنها را زنده کنی همچنانکه میراندی تا اینکه این شهر را آباد کنند و با عبادت کنندگان مشغول پرستش ذات مقدس تو شوند و فرزندانی بوجود آورند .

به آن پیغمبر وحی رسید که دوست داری آنها را زنده کنم گفت بلی خطاب رسید که دعا کن باین کیفیت و باین کلمات حضرت باقر (ع) فرمود آن کلمات اسم اعظم خدا بود که خواند که خواند خدا هم دعای او را مستجاب کرده استخوانهای آنها جمع و متشکل شد و روح در آنها دمید تمام آنها زنده گردیدند مانند روزیکه وارد بیابان شده بودند یکنفر از آنها نابود نشده زندگانی طولانی کردند و تسبیح و تقدیس خدا را بجا آورند .

در روایت دیگری که عیاشی نقل میکند از حضرت باقر (ع) پرسیدند که آنها که زنده شدند و مردم آنها را دیدند همانروز آنها مردند یا آنکه پس از زنده شدن بمنازل خود برگشتند و خوردند و آشامیدند و ازدواج نمودند و بعد مردند ، فرمود خداوند بعد از مردنشان آنها را بدنیا برگردانید و خوردند و آشامیدند و نکاح

کردند و آنچه خواست در دنیا زندگانی کردند و بعد بمرگ طبیعی از دنیا رفتند و دفن شدند .

این آیه دلیل بر رجعت است که ما هم در وقت ظهور حضرت ولی عصر (ع) بدنیا بر میگردیم و قریب ده آیه در قرآن میباشد که میتوان از آنها موضوع رجعت را ثابت کرد .

مثلا قصه عزیر که صد سال مرد و بعد زنده شد و همچنین الاغ او که پوسیده گشت و بعدا زنده گشت و مثل قصه اصحاب کهف و مثل زدن دم گاو بر مقتول بنی اسرائیل و زنده شدن او و مثل کشتن حضرت ابراهیم چهار مرغ را و بعدا زنده شدن آنها .

رجعت بمعنی بازگشت بدنیا است که ائمه اطهار با دوستان و دشمنان آنها بدنیا بر میگردند و باید مؤ من خالص باشند یا کافر محض و آن کفاریکه در دنیا بعذاب هلاک شدند آنها بدنیا بر نمیگردند به نص آیه قرآن : و حرام علی قریه اهلکناها انهم لایرجعون . (انبیاء - ۹۵)

پس از آنکه مؤ منین و کافرین بدنیا برگشتند و قصاص نمودند ماه مؤ منین در دنیا میمانند و بعد همه در یک شب میمیرند که آن حشر اول است .

دلیل از اخبار

اما اخبار و روایاتیکه در این باب رسیده زیاد است منجمله در حوایج نقل میکند که یکی از طایفه انصار بزغاله ای داشت او را ذبح نمود به عیال خود گفت نصف از گوشت این حیوانرا بپز و نصف دیگر آن را کباب کن تا حضرت رسول را امشب برای افطار دعوت کنیم شب در مسجد حاضر شده از پیغمبر دعوت

نمود این مرد انصاری دو پسر داشت که در وقت صبح ذبح بزغاله حاضر بودند و تماشا میکردند چون پدرشان از منزل بیرون رفت یکی از آن دو پسر بدیگری گفت بیا تا ترا سر ببرم چنانچه پدرمان بزغاله را سر برید پس کاردی را برداشته سر برادر خود را بریـد چون مادر آن کیفیت را دیـد صیحه زده در صدد گرفتن آن برادر برآمد بچه خود را از بالای بام بزیر انداخت و فوری جان بداد ، مادر نعش آندو فرزند را پنهان کرد و مشغول پختن غذا شد تا آنکه حضرت رسول (ص) وارد شد جبرئیل نازل شده گفت یا رسول الله بصاحب منزل بگو که دو فرزند خود را برای صرف غذا حاضر کند چون حضرت بآن مرد گفت صاحب منزل بیرون آمـد دو فرزنـد خود را طلبید مادر گفت حاضر نیستند صاحب منزل خدمت پیغمبر رسید و گفت حاضر نیستند حضرت فرمود چاره ای جز حاضر کردن آنها نیست صاحب منزل نزد عیالش آمد و گفت باید پسرها را حاضر کنی تا حضرت غـذا تناول کنند تا بالاخره نعش آن دو بچه را نزد حضرت حاضر کردند حضرت دعا کرد خدا آنها را زنده نمود و سالها در دنیا زندگی میکردند تا مردند .

نظیر این معجزه از سایر ائمه بسیار است که جای شرح آن نیست .

و بایـد دانست که این از ضروریات مـذهب است نه ضروریات دین و امریست سمعی یعنی با احادیث اهلبیت و اجماع علماء ثابت میشود و عقل را بر اثبات آن مدخلیتی نیست اگر چه بر امتناع آنهم نیز دلالت نمیکند .

باید

دانست که اگر انسان علائم مرگ را ببیند دیگر توبه قبول نمیشود ، در موقع رجعت هم جای توبه نیست خداوند مؤ من و کافر را زنده میکند تا سلطنت مؤ من را در دنیا بکافر نشان دهد ولی منکرین رجعت تمام آیات و اخباری که در اثبات رجعت وارد شده هر کدام را بنحوی توجیه میکنند . مثلا آیه : و اذ قلتم یا موسی لن حتی نری الله جهره فاخذتکم الصاعقه و انتم تنظرون ثم بعثنا کم من بعد موتکوم لعلکم تشکرون . (بقره – ۵۶ ، ۵۵)

این آیه صریح است که آن هفتاد نفر بموسی گفتند ما میخواهیم خدا را ببینیم پس از موت زنده شدند ، لذا بلفظ بعثنا گفت که جای هیچگونه شبهه نباشد و همه مردم آنزمان هم اینموضوع را مشاهده کردند مطلب بر کسی مخفی نبود لذا میفرماید : و انتم تنظرون .

ولی منکر رجعت مثل شریعت سنگلجی میگوید مراد از موت غشوه است نه موت حقیقی و دلیل میآورد به آیه : و یاءتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت . (ابراهیم – ۱۷)

باید باین مرد بیچاره گفت این آیه مربوط بعالم آخرت است نه در دنیا چون در آخرت موتی نیست علایم موت را می بیند از سختی عذاب ولی موتی برای آنان نیست .

و میگوید مراد از بعث بهوش آمدنست بعد از بیهوشی و نیز میگوید ممکنست مراد از موت نادانی و جهالت باشد ولی بر دانایان واضحست که اینگونه مطالب بیمغز را هیچ عاقلی قبول نمیکند .

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

باید

به منکرین رجعت گفت بنظر شما رجعت محالست یا خدا قدرت بر آن ندارد .

اگر بگویی محالست بایـد معاد را هم انکار کنی اگر بگویی خـدا قدرت ندارد که در مسـئله توحید شک داری ، اگر میگویی دلیلی بر اثبات آن نداریم اینهم دروغست چه دلیلی ازین آیات قرآنی بهتر و واضحتر است و بیش از دویست خبر ائمه طاهرین در اینموضوع رسید که مفاد همه آنها اینست که باید مردگان در دنیا زنده شوند .

شخصـی از معصوم پرسید که من پیر شده ام قوای من تحلیل رفته دلم میخواهد که درین آخر عمری در رکاب شما کشته شوم تـا از شـهداء محسوب گردم ، حضـرت فرمود شـهادت در رکـاب مخصوص دنیـا نیست در عـالم رجعت هم ممکن میشود که ملازمت ما را اختیار کرده شهید شوید .

و اخباری از طریق شـیعه و سـنی وارد شـده که هر چه در امم سابقه اتفاق افتاده درین امت هم باید باشد یکی از چیزهائیکه در امم سابقه بوده ، همین رجعت بـدنیا بوده که بسـیاری بدنیا برگشـتند و پس از زندگانی زیادی مردند پس باید در این امت هم باشد .

اگر این اخبار تواتر لفظی نباشد مسـلما تواتر معنوی هست و آنهم حجت است و این شخص منکر رجعت میگوید شیخ صدوق در نهایه فرموده که رجعت مذهب قومی از عرب در زمان جاهلیت ست .

در صـورتیکه این عبـارت صـدوق نیست بلکه عبـارت یکی از علمـاء عـامه است که در مجمع البحرین نسـبت بـاو داده و خود صدوق در رساله اعتقادیات خود میگوید اعتقاد امامیه اینست که مسئله رجعت حق است و

بزودی کتابی در کیفیت رجعت خواهیم نوشت .

دلیل از اجماع و عقل

گفتیم بادله اربعه میتوان اثبات رجعت را نمود ، آیات و اخبار گذشت اما اجماع که در بین علماء امامیه محقق است .

و اما عقل : چون درین دنیا مردم ظلم کردند و یا نیکی نمودند و یا اعمال زشتی انجام دادند مقتضی عدل الهی اینست که در همین دنیا مختصری از نتیجه اعمال خود را مشاهده کرده و مفصل آنرا در عالم آخرت ببینند ، پس عقل هر عاقلی حکم میکند که باید در رجعتی در دین دنیا باشد .

ابوحنیفه بمومن طاق گفت تو که قایل برجعت هستی پانصد دینار بمن بده تا در عالم رجعت بتو بدهم گفت تو هم التزامی بمن بده که بصورت انسان برگردی تا این وجه را بتو دهم .

ما در سوره حمد در مبحث معاد ذکر کردیم حیواناتی هستند که بعد از مردن زنده میشوند و مجددا زندگی را از سر میگیرند پس بوسیدن بدن مورد اشکال نیست همانطور که در مبحث معاد اینمطلب را ثابت نمودیم .

زیارات و دعاها در موضوع رجعت

در زیارات جامعه است و یکر فی رجعتکم خدا مرا در رجعت شما برگرداند و یملك فی دولتکم و در دولت شما مالك شوم و یشرف فی عافتیکم و یمکن فی ایامکم و تقر عینه غدا برؤ تیکم .

در زیارت وداع ائمه دارد که و مکنی فی دولتکم و احیانی فی رجعتکم مرا در ایام دولت شما متمکن و صاحب قدرت نماید .

در زیارت اربعین حسین (ع) که امام صادق (ع) بصفوان جمال دستور میفرماید که بخواند یکی از فقرات آنها اینست که : اشهد انی بکم مؤ من و بایابکم موقن

.

زیارت حضرت عباس

انی بکم و بایابکم من الموقنین .

سید بن طاووس در مصباح الزائر در اعمال سرداب مقدس این جمله را ذکر نموده : و وفقنی یا رب للقیام بطاعته و المکث فی دولته فان توفیتنی قبل ذلک فاجعلنی یا رب فیمن تکر فی رجعته و یملک فی دولته و تیمکن فی ایامه و تسیظل تحت اعلامه و یحشیر فی زمرته و تقر عینه برؤ یته .

در دعای عهدی که از حضرت صادق (ع) منقولست که هر کس چهل صباح این دعا را بخواند از یاوران قائم ما باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد خداوند او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آنحضرت باشد و حقتعالی بهر کلمه ازین دعا هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه ازو محو نماید ، یکی از فقرات آن اینست :

اللهم ان حال بینی و بینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما مقتضیا فاخرجنی من قبری مؤ تزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی دعوه الداعی فی الحاضر و البادی .

یعنی : خدایا اگر حایل شده است بین من و امام زمان من مرگ آنچنان مرگی که بر بندگان خود حتم فرموده ای پس در موقع ظهور آنحضرت مرا از قبر بیرون آورد در حالیکه کفن خود را بکمر بسته و شمشیر کشیده و نیزه افراشته داعی دعوت حق را اجابت کنم .

ازین قبیل ادعیه و زیارت بسیار است که مجال ذکر آن نیست و بهمین چند جمله اکتفا شد پس معلوم شد که چون امام زمان (ع) برای خونخواهی جد غریبش حسین (ع) بیاید خوب

و بد و دوست و دشمن زنده خواهند شد تا آنحضرت و یارانش تقاص خود را از بنی امیه بنمایند .

و اما ولی دم و خونخواهی خدا در قیامت است چون امام زمان انتقام دنیوی میکشد و جزای کلی آنست که در قیامت باشد .

در اسرارالشهاده در بندی از کتاب عقاب الاعمال مسند از محمدبن سنان از بغض اصحاب خود از حضرت صادق (ع) و آنحضرت از وجود مبارك پیغمبر خدا (ص) روایت نموده که چون روز قیامت شود قبه ای از نور برای فاطمه (ع) نصب شود ، فرزندم حسین بمحشر آید در حالیکه سر مبارکش در دستش باشد چون فاطمه حسین را به آن حالت ببیند شهقه ای میزند که همه انبیاء مرسل و ملائکه مقربین و مؤ منین صدای آن بانو را بشنود و به سبب ناله فاطمه ناله نمایند ، پس خدایتعالی امام حسین (ع) را با صورت خوب برانگیزاند که با قاتلان خود مخاصمه نماید و سر مبارکش در دستش باشد .

آنگاه حقتعالی قاتلان و شرکت کنندگان در قتل آنحضرت را جمع فرماید پس خود خدا آنها را کشته و بعد زنده شوند پس امام حسین (ع) آنها را کشته باز زنده میشوند ، پس فرمود کسی از ذریه ما باقی نماند مگر اینکه یکدفعه ایشان را میکشند تا آخر روایت .

و در روایت دیگر در اسرارالشهاده است که قاتل امام حسین (ع) در تابوتی است که در قعر جهنم که دست و پاهایش بزنجیرهای آتشین بسته شده در حالیکه در قعر جهنم سرنگونست و نصف عذاب تمام اهل جهنم

برای او میباشد و برای او بوی گندیست که اهل آتش بخدا پناه میبرند از بوی بد آن ، و او در جهنم مخلد است و عذاب دردناك میکشد .

معنی والوتر و الموتور

وتر عطف است بر ثار که منادای مضاف منصوب است ، وتر در لغت بمعنی فرد و طاق آمده و بمعنی کینه و خون هم ذکر شده و همچنین بمعنی جنایت و کشتن نزدیکان هم آمده ولی بیشتر بمعنی اول ذکر میشود که فرد باشد و لذا نماز وتر را برای وتر میگویند که بین نمازها فرد و طاق است چه نماز یك رکعتی غیر از آن نداریم و اگر بمعنی کشتن نزدیکان هم آمده ، برای آنست که کسیکه نزدیکان او کشته شوند قهرا تنها میماند باین لحاظ به او وتر میگویند ، و اگر بمعنی خون گرفتیم آن هم بمعنی فرد است چه اگر در بین کسی کشته شود او را فرد وتر میگویند یعنی بین ده یا صد نفر یکی کشته شده و بناحق خونش ریخته گشت .

موتور هم در لغت بچند معنی استعمال شده :

۱ – طاق و فرد شده .

۲ – کسی که کسی از او کشته شده باشد .

۳ – کسی که کشته شود و حق خون او گرفته نشود .

بنابراین معانی که در لغت ذکر شد این عبارت از زیارت را سه قسم میتوان معنی کرد :

۱ – وتر بمعنی یگانه و فرد باشد و موتور هم تاکید معنی سابق شود مثل حجر محجور و این معنی را در بحار و مشکلات نراقی ذکر نموده اند .

۲ – وتر بمعنی

فرد باشد ، موتور هم بمعنی آن کسیکه کسانی ازو کشته شده باشد ، یعنی ای حسین یگانه ای که اقرباء و یاران تو کشته شدند .

۳ - وتر بمعنی خون ریخته باشد یعنی ای قتیلی که اقرباء و اصحاب ترا کشتند .

در بین این سه معنی دومی بهتر است زیرا حقیقتا حسین وتر است از حیث اینکه در مقام امامت مثل و مانندی ندارد و همچنین در مقام شهادت هم نظیر ندارد چه از اول دنیا تا کنون مثل او کسی مظلوم کشته نشده و اینهمه مصیبت ندید و همچنین چیزهائیکه خدا به او مرحمت فرموده است مثل شفاء در تربت ، اجابت تحت قبه ، بودن ائمه از نسل او ، ثواب زیارت او و چیزهای دیگری که خداوند در مقابل شهادت فقط با آنحضرت مرحمت فرموده است .

و کسان او هم همگی در کربلا کشته شدند حتی طفل شیرخواره او و اگر علی بن الحسین امام سجاد (ع) کشته نشد برای آن بود که نسل امامت از بین نرود پس آنحضرت موتور است باینمعنی که همه اصحاب و یارانش در کربلا روز عاشورا کشته شدند .

مجلس شانزدهم : السلام علیک و علی الارواح التی حلت بفنائک

ترجمه

((سلام بر تو و آن روانهایی که در آستان تو جا گرفته و در ساحت قرب تو فرود آورده اند))

مقدمه

ارواح جمع روحست و اصل لغت روح بمعنی طیب و طهارت است و ازین جهت روح انسانی را روح گویند و ملائکه مظهرین را روح نامند و جبرئیل را روح القدس نامند و ملك اعظم را که در آیه کریمه یوم یقوم الروح مذکور شده روح و عیسی را روح الله گویند .

در تعریف روح انسانی نظریه و آراء دانشمندان بسیارست و ما قول سه دسته آنها را نقل میکنیم

۱ - عقیده مادیون

۲ - فلاسفه و عرفا

۳ - قرآن و روایات

عقیده مادیون در مورد روح

بطور کلی مادیون بوجود روحی که جدا از بدن وجود داشته باشد و برای او حیات و بقائی قبل از تشکیل یا بعد از فناء بدن باشد عقیده ندارند و میگویند ما جز بآنچه محسوس بحواس گردد معتقد نیستیم و ماورای امور حسی را قبول نداریم ، لذا با

مختصر اختلافاتی روح و آثار آنرا متولد از ساختمان بدن و مزاج میدانند چنانکه بعضی گفته اند روح جسم لطیفی است که از اجزاء لطیف غذا تکوین شده و جمعی دیگر گفته اند روح حاصل از دوران خونست و دسته دیگر گفته اند هوائی است سیال در بدن و گروهی گفته اند روح نوریست که از حرارت طبیعی مزاج حاصل گردد و جمعی از مادیون عصر ما برآنند که ادراک و شعور و فهم و حیات و بطور کلی همه اموریکه بنام آثار روحی نامیده میشوند متولد از اجزاء دماغ هستند یعنی همانطور که هر یک از اجزاء بدن مانند قلب و جگر و کلیه دارای وظایف خاصه و آثار معین میباشند اجزاء و سلولهای دماغی هم دارای آثاری میباشند در حقیقت آثار روحی

هم مثل نور و حرارت و الکتریسته آثار جسمانی میباشند و کلیه اموریکه الهیون آثار روحی مینامند آثار ماده هستند و نیازی بوجود روح دیگر و قوای آن نیست .

جواب

برای اینکه روشن سازیم که نفس غیر از ماده و جسم غیر از روحست و از اختصار کلام و فن منبر هم خارج نشویم میگوئیم که شخص در حال خواب لذائذ و آلامی را درک میکند که گاهی شدیدتر از حال بیداریست و گاهی مطالبی در خواب بر او کشف میشود که مشکلهای بیداری او را حل میکند .

مثلا یکی از دوستان برای من نقل کرد که وقتی یک مطلب علمی در جواهر دیده بودم و فراموش کرده بودم که در چه جلد و چه صفحه ای بوده مدتها عقب آن میگشتم و پیدا نمیکردم تا اینکه شبی پدرم را در خواب دیدم و بمن گفت فرزند مطلبی را که میخواهی در فلان جلد جواهر و فلان صفحه و فلان سطر میباشد از خواب بیدار شده فوری چراغ را روشن نمودم و کتاب را برداشتم ، همانطور که او نشان داده بود یافتم .

باید به این مادیون گفت جواب این خواب را چه میگویید اگر روح و جسم یکی است پس چگونه این جسم در بیداری هر چه کوشش کرد نتوانست آن مطلب را پیدا کند ولی در خواب به او گفتند آیا آن پدری را که در خواب دید جسم بود یا روح ؟

جواب دیگر آنکه نزد دانشمندان امروز مسلمست که اجزاء بدن بواسطه جریان خون و تنفس و تغذیه در تبدیل میباشد یعنی پیوسته قسمتی از سلولهای بدن میمیرند

و از بین میروند و سلولهای دیگر جانشین آنها میشوند ولی با این تبدیل دائمی در همه احوال شخصیت انسان باقیست و هر کس خود را در همان شخص ده یا بیست یا پنجاه سال قبلی میشناسد در صورتیکه شاهد قسمت اعظم بدن او تبدیل شده باشد .

اگر قوای روحی متولد از بدن باشد باید پس از آنکه شخص در نتیجه بیماری قسمتی از بدنش تحلیل رفت معلومات و محفوظات او هم زائل شود و پس از بهبودی ناچار شود که تمام آنرا دو مرتبه تحصیل و کسب نماید در صورتیکه بر خلاف آن می بینم بعضی اشخاص با داشتن بنیه ضعیف و ناتوان دارای روحی قوی یا معلوماتی فراوان میباشند و در حال بیماری جسمی قوای روحی را از دست نمیدهند و بفرض اینکه چندی هم روح آنان بواسطه ضعف بدن کار خود را کاملا انجام ندهد پس از بهبودی بدون اینکه مجددا تحصیلی کند آنچه دانسته بودند دوباره میدانند و با تبدیل اجزاء بدن تجدید مکتسبات لازم نمیگردد ولی آثار اجسام پس از زائل شدن باید تجدید شود .

خوب مغناطیسی یا هیپنوتیزم و اثبات روح

ادله عقیله و نقلیه ای که برای اثبات روح اقامه نموده اند امروز جمعی از مردم باور ندارند مگر با آنکه با دلیل حسی همراه باشد زیرا امروز فلسفه های عقلی پیشینیان را پست و فرومایه دانسته و سر تسلیم بقول آنها فرمود نمیآورند لذا ما مجبوریم که برای ادعای خود ادله حسی اقامه کنیم تا برای خوانندگان عزیز جای شك و تردیدی درباره جاودانی بودن روح باقی نماند .

از جمله آن خواب مغناطیسی است که همان خواب ساختگی باشد که

دارندگان اینکار برخی را بخواب میکنند و از آنها کارهای شگفت آوری می بینند که شخص بیننده یقین میکند که انسان غیر از بـدن دارای چیز دیگریسـت که آن روح است که کارهـای مهمی انجـام میدهـد شـارکو یکی از بزرگـترین پزشـکان جهـان میگوید : خواب مغناطیسـی جهان بیمناکی است و در آن چیزهایی دیده دیده میشود که مایه شـگفتی و برتر از دانشهای حسی است .

ببو در کتـاب مغنـاطیس حیوانی گویـد : خواب مغناطیسـی هستی و جـاودانی بودن روح را ثـابت میکنـد بپایه ای که دو گوهر مجرد یعنی روح دو نفر میتواند با هم آمیخته بی آنکه نیازی بماده داشته باشد .

اگر بخواهیم اقوال علمـاء این فن را نقل کنیم مثنوی هفتاد من کاغـذ شود و فقط آزمایشـهائیکه درین فن نموده انـد بعضـی از آنها را مختصرا مینمائیم .

قبلا این سـخن را هم باید متذکر شد که شخص خواب رفته رام شخص خواب کننده است و میتواند چیزهایی بچشم او نمودار کنـد که فعلا هستی نـدارد و چیزهایی حس کنـد که جز در خزانه و هم حقیقت نـدارد و به انـدازه ای این بـدن خواب از خود بیخودست که اگر قطعه ای از گوشت بدن او را ببرند آزرده نشوند و حس ننمایند .

مثلا اگر جوهر نشادر نزد بینی او برنـد کمترین اثری در او ایجاد نمیکنـد در صورتیکه اگر نزدیک بینی آدم بیدار برند همانـدم بمیرد و بزرگترین فریادها او را از خواب بیدار نکند و تنها خواب کننده میتواند به اندک صدایی او را بخود متوجه سازد .

دو نفر طبیب نامدار فرانسوی مارچ واسکرول در بیمارستان مشغول

آزمایش این امر شدند در نتیجه ثابت کردند که خواب رفته های مغناطیس حس خود را گم میکنند یکی از آزمایشهای آن این بود که یک اندازه جوهر نشادر در جلوی بینی خواب رفته گرفتند و چند بار این عمل را تکرار کردند ، کوچکترین اثری دیده نشد ، یکی از دانشمندان که این امر را باور نمیداشت نزدیک آمده و برای آزمایش و آرامی دل جوهر را نزدیک بینی خود برد و در هماندم جان سپرد .

شخص خواب رفته نه تنها بیحس میشود بلکه کارهایی شگفت آور از او سر میزند مانند دیدن چیزها از جای دور و آگاهی از کارها ناپیدا و آگاهی از اندیشه مردمی که گرد او هستند .

اگزاکوف دانشمند روح شناس روسی میگوید :

یکی از آزمایشهایی که بخوبی وجود روح جداگانه را در آدمی ثابت میکند و بما میفهماند که روح از ماده جداست و خود میتواند کارهای شگفت آوری بی کمک ماده کند داستان مادام لویس است که زنی را بخواب کرد و در جلوی گروهی از تماشاچیان بآن شخص جواب فرمان داد که بخانه خواب کننده یعنی مادام لویس برود و ببیند که افراد خانه او در چه حالی میباشند بعد از اندک زمانی شخص خواب رفته گفت رفتم دیدم دو نفر بکارهای خانه مشغولند .

لویس گفت : دست خود را به یکی از آنها بزن در آن هنگام شخص خواب رفته خندید و گفت دست به یکی از آنها زدم ولی بسیار ترسید آنگاه مادام لویس از تماشاچیان پرسید آیا کسی خانه ما را میداند چند تن بلند شدند به آنها گفت بروید

بخانه من و از آنها بپرسید آیا چیز تازه ای در منزل اتفاق افتاده است ؟ آن چند نفر رفتند و زود برگشتند و همگی گفتند در خانه شور و غوغای عجیبی بود سبب را پرسیدیم گفتند ناشناسی را دیدیم که در آشپزخانه راه میرود و همینکه نزدیک یکی از ما رسید دست خود را به یکی از ما زده و دیگر او را ندیدیم بدین سبب بیم و هراسی بر ما غلبه نموده است .

قال الفیض فی الوافی فی الجزو الثالث عشر بعد ذکر فی قبض روح المومن قال : المراد بالروح هنا ما یشیرالیه الانسان بقوله انا اعنی النفس الناطقه و قد تحیر العقلاء فی حقیقتها و المستفاد من الاخبار عن الائمه الاطهار سلام الله علیهم انها شبح مثالی علی صوره البدن و کذلک عرفها المتالهون بمجاهداتهم و حققها المحققون بمشاهداتهم فهی لیست بجسمانی محض و لا بعقلائی صرف بل برزخ بین الامرین متوسط بین النشاتین من عالم الملکوت و للانبیاء و الاوصیاء صلوات الله علیهم روح آخر فوق ذلک هی عقلانیه صرفه و جبروتیه محضه .

اخباری که در باب قالب مثالی وارد شده که میت پس از مرگش با اوست و حکایات و مقاماتی که دربنباب رسیده زیادست که جای بحث آن نیست و از مطالب منبر خارجست . ما در جلد دوم شرح اصول کافی در صفحه ۲۳۲ در حدیث ۵۴۰ مفصلا درینموضوع نموده ایم بحث نموده ایم ، طالبین بانجا رجوع فرمایند .

مختار فلاسفه و عرفا در باب روح

فلاسفه گویند روح گوهریست بسیط و مجرد از ماده و لوازم ماده و تعلق آن به بدن تعلق تدبیری است ، مانند تعلق سلطان

به مملکت و ناخدا به کشتی ، روح به فنای بدن فانی نشود پس از مرگ متنعم یا معذب بنعم و عذاب روحانی است .

گروهی از آنان بقدم ارواح و برخی بحدوث آن و دسته ای بتناسخ قائل شده اند و گفته اند که روح در اجسام و ابدان تردد دارد و بعضی گفته اند که روح یک حقیقتند و اختلاف آنها بعوارض و مشخصات است و این قول به ارسطو نسبت داده شده است .

و مختار ملاصدرا اینست که نفس در ابتداء حدوث صورت جسمی است و بحرکت در ذرات و جوهر خود بمرتبه حس و ادراك و خیال و عقل میرسد تا اینکه بعقل فعال منتهی میشود و عرفا همین قول را قبول کرده اند .

گفتار آیات و اخبار در روح

حقتعالی در قرآن میفرماید : فاذا ستویته و نفخت فیه من روحی فقعواله ساجدین . در دو سوره قرآن کریم این آیه ذکر شده یکی سوره (ص) و دیگر سوره الحجر آیه ۲۹ و این آیه مبارکه دلالت دارد که خلقت بشر بستگی بدو چیز دارد یکی تسویه که ساختمان جسد است که از گوشت و خون و استخوان تشکیل شده و دیگر روح است که از او تعبیر به نفس ناطقه میکنند و چون حقتعالی روح را بخود اضافه نمود و نفخت فیه من روحی دلالت میکند بر اینکه این روح جوهر بسیار شریفی است که از عالم علوی و قدسی در این بدن نهاده شده است . در آیه دیگر میفرماید : الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فنمسیک التی علیها الموت و یرسل الاخری الی

اجل مسمی ان فی ذلک الایات لقوم یتفکرون .

یعنی خداست که وقت مرگ ارواح خلق را میگیرد و آنرا که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز در حال خواب روحش را قبض میکند سپس آنرا که حکم بمرگش کرده جانش را نگاه میدارد و آنرا که نکرده به بدنش میفرستد تا وقت معین مرگ ، در این کار نیز ادله قدرت الهی برای متفکران پدیدار است .

در بحار از امام صادق (ع) نقل میکند که خداوند روح مؤ منین را پس از گرفتن در بهشت جای دهد بصورتیکه در دنیا بودند میخورند و مینوشند اگر کسی بر آنها وارد شود آنها را به همان صورت دنیایی که داشتند می شناسند .

و نیز از امام صادق (ع) روایت میکند که فرمود : مؤ منین وقتیکه خوابیدند خداوند روح آنان را بالاـ میبرد ، روحیرا که مردانش حکم شده و اجلش رسیده در بهشت جای میدهد و اگر اجلش باقی باشد به ابدان برگرداند ، و نیز سؤ ال شد که ارواح یکدیگر را ملاقات میکنند ؟ فرمود : بلی با هم انس میگیرند و از یکدیگر پرسش میکنند .

داستان ملامهدی عراقی در وادی السلام

در وادی السلام عراقی ، از جانب ملامهدی عراقی نقل میکند که وقتی در نجف اشرف قحطی شدیدی واقع شد که بر من و عیال و اطفالم بسیار سخت میگذشت روزی برای زیارت اهل قبور و دفع هم و غم به وادی السلام رفتم ناگاه در حالت بیداری دیدم که جماعتی جنازه ای را به وادی السلام آوردند ، دیدم جنازه را در باغ وسیعی که بزبان توصیف آنرا نتوان نمود داخل

نمودنـد ، بعـد او را در قصـر عالی داخل کردند که از همه چیز تمام بود ، منهم عقب او داخل آن قصـر شدم دیدم جوانی بزی سلاطین بالای کرسـی مرصـعی نشسـته چون نظرش بر من افتاد سـلام کرد و مرا به اسم صـدا کرد و بسوی خود دعوت نمود و بجهت تعظیم من از جـای خود حرکت نمود ، دست مرا گرفته پهلوی خود نشانیـد گفت شـما مرا نمی شناسـید من صاحب آن جنازه هسـتم که الان او را داخل وادی السلام نمودند ، اسم من فلان و از فلان بلد هستم و این جماعت که با من بودند ملائکه نقاله میباشند که مرا از بلدم به این بهشت برزخ آوردند .

چون این سـخنان را از او شنیدم حزن و المم برطرف شد و میل بگردش نمودن در باغ را نمودم ناگاه دیدم و مادرم و بعضی از حامم در میان قصور نشسـته اند و با سـرور و فرح از من اسـتقبال نمودند و از حال بعضـی از ارحام سـئوال کردند و من در بین جواب دادن از فقر و گرسـنگی اطفالم برای آنان ذکر کردم آنگاه پـدرم به اطاقی که در آن برنـج بود اشاره کرد ، بمن گفت هر چه میخواهی از این برنجها بردار ، من خشـنود شـدم و عبایم را پهن کرده آنرا پر از برنـج کرد و به نجف اشـرف آمد و آن منظره از نظرم محو شـد تا مـدتی طولانی با آن برنـج زندگانی میکردیم و تمام نمیشد ، آخرالامر عیالم مرا مجبور کرد تا قصـه برنج را بگویم من هم برای او قصه را نقل کردم

ولی چون بسراغ برنج رفتیم دیگر آنرا ندیدیم و تمام آنها از بین رفت .

از این بحث نتیجه میگیریم که روح ، جسم لطیفی است که پس از مرگ از بین نمیرود و در قالب مثالی بدن میباشد یا متنعم است یا معذب گر چه بدن خاک و پوسیده شده و از بین میرود ولی روح و قالب مثالی باقی خواهد بود تا روز قیامت که به همان بدن پوسیده متصل شده به قیامت خواهد آمد .

احتمالاتیکه در معنی حلت بفنائک میرود

مقدمه

حلول رحل محل فرود آمدن است ، فناء به کسر فاء ، بر وزن کساء بمعنی گشادگی در اطراف خانه است که مردم و شتران در آنجا استراحت میکنند و به اصطلاح قدیم فضای جلوی خانه های بزرگ که جلوخان میگفتند! ناخه که از باب افعال از اجوف واوی است فر و خوابانیدن شتر است . رحل جای گذاردن لباس و اسبابست ، در معنی اینعبارت چند احتمال داده میشود :

احتمال اول

اینکه مراد از این ارواح ملائکه اطراف قبر آنحضرت هستند که رحل اقامت خود را بر در خانه آنحضرت انداخته و شب و روز بر آنحضرت گریان میباشند .

امام صادق (ع) فرمود که حقتعالی بقبر آنحضرت چهار هزار ملک غبارآلوده و پریشان حال موکل فرمود که تا روز قیامت بر آنحضرت گریه میکنند و هر کس آنحضرت را عارفا بحقه زیارت کند این ملائکه او را مشایعت میکنند تا آنکه آن زائر را به وطنش برسانند و اگر مریض گردد و هر صبح و شامی به عیادت او میروند و اگر بمیرد بجنازه او حاضر شوند تا روز قیامت برای او استغفار کنند .

در روایت دیگری که دربندی در اسراراشهاده نقل میکند حضرت صادق (ع) فرمود : هفتاد هزار ملک موکل قبر حسین (ع) هستند که همه آنها متغیر و گردآلوده از روزیکه آنحضرت شهید شده تا روز قیام حضرت قائم عج بر آنحضرت صلوات میفرستد و زوار آنحضرت را دعا میکنند و میگویند پروردگارا اینها زائر حسینند بر ایشان احسان نما .

در خبر ابن تغلب از حضرت صادق (ع) است که چهار هزار ملک روز

عاشورا نازل شده تا یاری حضرت حسین (ع) را بنمایند حضرت بآنها اذن نداده مراجعت کردند تا تکلیف خود را بدانند ، دوباره نازل شدند دیدند حضرت حسین بدرجه شهادت رسیده ، پس ایشان گردآلوده نزد قبر آنحضرت هستند و گریه بر او میکنند تا روز قیامت و رئیس آنها ملکی است منصور نام و هیچ زائری آنحضرت را زیارت نمیکند مگر آنکه آن ملائکه او را استقبال میکنند و چون وداع آنحضرت را نمود و او را مشایعت میکنند و چون وداع آنحضرت را نمود او را مشایعت میکنند و چون مریض شود عیادت او کنند و چون بمیرد نماز بر او بخوانند و طلب مغفرت بجهت او نمایند .

احتمال دوم

آنکه مراد از ارواح ، دوستان و محبین آنحضرت از مؤ منین و مومنات باشد مراد از فناء و رحل خطیره القدس و محل قرب و محفل ملکوت که بزم انس آنجناب است باشد و مسلما شهدا کربلا در مرتبه اول ایندسته واقع خواهند بود .

در روایات بسیاری آمده که در روز قیامت برای آنحضرت مجلسی در زیر سایه عرش میباشد که مخصوص آنحضرتست و گریه کنندگان و زیارت کنندگان در آنمجلس جمع میشوند که در حالت امن و خاطرجمعی باشند و بحدیث آنحضرت استیناس و اشتغال میورزند و در آن حین که در خدمت آنحضرت مشغول صحبت هستند از بهشت از اوج آنها رسولی میفرستند که ما مشتاق شمائیم نزد ما بیائید ، آنها از رفتن اباء و امتناع مینمایند و گفتگو و صحبت حسین (ع) را اختیار میکنند و لذت مجلس آنحضرت را بر لذت حوران بهشتی مقدم

میدارند .

زائران و گریه کنندگان حضرت حسین در بهشت همسایه آنحضرت خواهند بود

ابن عباس روایتی نقل میکند که در ذیل آن دارد که وقتی حضرت حسین (ع) جزای زائران و گریه کنندگان را از جد و پدر و مادر شنید عرض کرد ای جد برزگوار بحق خدا و بحق تو قسم تا آنها داخل بهشت نشوند من وارد نشوم و از خدا میخواهم که در آخرت قصور آنها را پهلوی قصر من قرار دهد .

این روایت مورد اشکال شده که چگونه ممکن است تمام گریه کنندگان و زائرین آنحضرت در بهشت همجوار آنحضرت باشند ؟

جوابش اینست که ما بهشت را چون بدنیا قیاس میکنیم این اشکال پیش میآید ولی حقتعالی بقدری خانه آنحضرت را وسیع قرار میدهد که همه زائرین و گریه کنندگان همسایه او را باشند .

و جواب دیگر اینکه آنحضرت بقدری قصور متعده دارد که جز خدا نداند .

در کافی خبری نقل میکند که پیغمبر به امیرالمؤ منین (ع) فرمود : خدا آنقدر از را میداند که عقل و اوهام خلق به آن نرسد و بآن احاطه ننماید ، هزار و هفتصد را در مثل خود ضرب میکند . ۲۸۹۰۰۰۰ ۱۷۰۰*۱۷۰۰ و حاصلضرب را در مثل خود یعنی ۸۳۴۳۱۰۰۰۰۰۰۰۰=۲۸۹۰۰۰۰*۲۸۹۰۰۰۰ و همچنین ضرب مینماید این عدد را در مثل خود و حاصل او را در مثل خود و همچنین تا هزار مرتبه پس آن عدد حاصل را ضرب میکند در مثل خود و همچنین حاصلضرب را در مثل خود تا هزار مرتبه دیگر ، پس آخر عددیکه ازین ضربها حاصل شود عدد قصرهائیست که حقتعالی بتو عنایت

فرماید .

پس ای خواننده عزیز به حسینی فکر کن که هر چه داشت در راه خدا داد و یک طفل شیرخواره هم برای خود باقی نگذاشت ، خدا باو چه خواهد داد ، پس اگر بگویند زائرین و گریه کنندگان بر حسین (ع) در بهشت همسایه آنحضرت خواهند بود استعباد مکن و بدان که واقعا همجوار آنحضرت خواهند بود .

بقدری مقام زائرین و گریه کنندگان بر حسین (ع) بلند است که امام صادق (ع) در دعای سجده میفرمود : الهم اغفرلی و لاخوانی و زوار قبرالحسین الذین انفقوا اموالهم اللهم فارحم تلك الوجوه التی غیرتها الشمس و تلك الوجوه التی تتقلب علی قبر ابی عبدالله . آن صورتهایی که بر قبر حسین مالیده میشود و ارحم تلك الاغین الاتی جرت دموعها رحمه لنا و ارحم تلك القلوب التی جزعت و احترقت لنا و ارحم الصرخه التی کانت لنا .

احتمال سوم

آنکه مراد از ارواح همان اصحاب و خویشان آنحضرت باشند که در کربلا بدرجه رفیع شهادت نایل شدند همانطور که در احتمال دوم گفتیم که دوستان و محبین آنحضرت با او میباشد مسلما شهداء کربلا مقام قربشان بانحضرت از دیگران بیشتر است و بنابراین فناء و رحل بهشت و محل قرب در محفل ملکوت که بزم انس آنجناب است خواهد بود .

ممکن است مراد از ارواح همان اجساد طیبه شهداء کربلا باشد زیرا روح به جسد هم گفته شده و قرآن هم میفرماید : و لا تحسبن الذین قتلو فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون . (آل عمران ۱۶۹)

و مراد از فناء و رحل همان قبر

و حایر است که شیخ مفید در ارشاد میفرماید که ما شک نداریم که اصحاب آنحضرت از حایر بیرون نیستند اگر چه خصوصیات قبور آنها را ندانیم و قبر حضرت عباس اگر چه دور است ولی داخل در فناء و رحل سیدالشهداء است .

یاران و اقوام آن حضرت

مورخین و محدثین تعداد اقوام و یاران آنحضرت را که در کربلا شهید شدند مختلف ذکر کرده اند در شفاءالصدر مینویسد : مشهور بین مورخین که شیخ مفید در کتاب ارشاد فرموده و ابن اثیر در کامل ۷۲ نفر بودند ، ۳۲ نفر سواره ، ۴۰ نفر پیاده .

در عقدالفرید ، ۷۲ نفر ، در فصول المهمه ۷۸ نفر و در بحار از محمدبن ابیطالب نقل کرده که عدد سرها ۷۸ بودهه و از عبارت کشی در ترجمه حبیب چنان ظاهر میشود که ۷۰ مرد بوده اند .

سید بن طاووس در اقبال زیاراتی از ناحیه مقدسه نقل میکند که اسامی شهدا و قتله آنها در آن زیارت ذکر شده که جمع آنها ۸۲ نفر میشود . از تمام این عده ۱۹ نفر کسانی بودند که در مکه بحضرت سیدالشهداء (ع) ملحق شدند و ۲۱ نفر در بین راه مکه و کربلا بآنحضرت ملحق شدند و ما بقی در کربلا به لشکر آنحضرت ملحق گردیدند که بیشتر آنها در شب عاشورا بود که از لشکر پسر سعد به یاری پسر پیغمبر آمدند و تعداد آنها ۳۲ نفر بوده است .

سید بن طاووس در لهوف میفرماید : روی عن الباقر (ع) انهم کانوا خمسه و اءربعین فارسا و ماءته راجل نقل کرده اند همراهان حضرت وقت ورودشان

بزمین کربلا بیش از هزار نفر بودند ولی در شب عاشورا رفتند و آنهائیکه بدرجه شهادت رسیدند همان ۷۲ نفر بوده اند .

عدد شهداء بنی هاشم

اختلاف است که شهدا بنی هاشم در کربلا چند نفر بودند در امالی از ابن عباس روایت کرده که امیرالمؤ منین (ع) هنگامیکه بصفین تشریف میرد وارد زمین کربلا شد فرمود : هذه ارض کرب و بلا یدفن فیهاالحسین (ع) و سبعه عشر رجلا من ولدی و ولد فاطمه .

مسلما این عده که کشته شدند از اولاد علی و فاطمه نبودند پس احتمال دارد من باب تغلیب باشد و محتملست که مراد این باشد که بعضی از اولاد من هستند و بعضی از اولاد فاطمه بنت اسد و در زیارت ناحیه هم اسم ۱۷ نفر از بنی هاشم غیر از حضرت سیدالشهداء (ع) ذکر شده که پنج نفر از اولاد امیرالمؤ منین علیه السلام که جناب ابن عباس ، عبدالله ، جعفر ، عثمان و محمد و سه نفر از اولادهای امام حسن مجتبی ، قاسم ، عبدالله و ابوبکر و دو نفر از اولاد حضرت سیدالشهداء علی اکبر و عبدالله رضیع المسمی بعلی الصغر و دو نفر از اولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ، جناب عون و محمد و دو نفر از اولاد عقیل بن ابیطالب جناب جعفر و عبدالرحمن و دو نفر از اولاد جناب مسلم بن عقیل عبدالله و ابی عبداله و یک نفر از اولاد ابی سعید بن عقیل محمد بوده اند .

فضائل حوارین حضرت سیدالشهداء

اگر ما در بین اصحاب و یاران پیغمبران و امامان جستجو کنیم اصحابی باوفاتر از اصحاب حضرت سیدالشهداء (ع) در دنیا نیامده و نخواهد آمد دلیل بر این گفتار ما فرمایش خود حضرت امام حسین (ع) است چنانچه در

ارشاد مفید از حضرت امام سجاد (ع) روایت کرده که نزدیک مغرب روز تاسوعا حضرت سیدالشهداء اصحاب خود را جمع کرد و فرمود بعد از حمد و ثنای الهی : اما بعد فانی لا اغلم اصحابا اوفی و لا خیر من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله خیرا .

از این فرمایش حضرت استفاده میشود که شهداء کربلا بر همه اصحاب و امم گذشته و آینده افضیلت دارند و مثل آنان باوفا نخواهد آمد .

در تهذیب از امام صادق (ع) روایت میکند که حضرت امیرالمؤ منین (ع) گذارش به کربلا افتاد فرمود : مناخ رکاب و مصارع شهدا لایسبقه من قبلهم و لایلحقهم من کان بعدهم .

و در بحار از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود : مناخ رکاب و مصارع عشاق شهداء لایسبقهم من کان قبلهم و لایلحقهم من بعدهم .

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند

اول صلا به سلسله انبیا زدند

نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید

پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید

زان ضربتی که بر سر شیرخدا زدند

بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند

پس آتشی ز اخگر الماس زیزه ها

وز تیشه ستیزه در آندشت کوفیان

افروختند و بر حسن مجتبی زدند

بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند

وانگه سرادقیکه ملک محرمش نبود

اهل حرم دریده گریبان گشوده مو

کندند از مدینه و بر کربلا زدند

فریاد بر حرم کبریا زدند

روح الامین نهاده بزانو سر حجاب

تاریک شد ز دیدن او چشم آفتاب

مجلس هفدهم : علیکم منی جمیعا سلام الله و ابدا ما بقیت و بقی الیل و النهار

ترجمه

سلام و رحمت خدای تعالی همیشه و مستمر مادامیکه من زنده باشم و شب و روز پاینده باشد از من به

همه شما باد

شرح

علیکم خبر مقدم ، سلام الله مبتدا مؤ خر منی ظرف لغو متعلق به عامل مقدر ، جمیعا حامل از برای ضیمر جمع .

این چند جمله مقام دوستی و محبت شخص زائر را نسبت به امام حسین و شهداء دشت کربلا میرساند و میگوید : حسین جان سلام و رحمت خدا بر شما و اصحاب و یارانت باد همیشه تا مادامیکه این شب و روز برقرار است ، یعنی اگر خدا عمری بمن بدهد تا آخر دنیا همیشه در شب و روز از خدا طلب رحمت و درود برای شما مینمایم . ازین عبارت معلوم میشود که شیعه و سنی دوست اهلبیت نباید زیارت آنحضرت را ترک کند باید هر شب و روزی خدمت آنحضرت و یارانش سلام بنماید .

کسیکه آنحضرت را زیارت نکند ناقص الایمان است

در کامل الزیاره از امام صادق (ع) روایت میکند فرمود : هر کسی بمیرد و قبر حسین علیه السلام را زیارت نکند ناقص الدین و ناقص الایمان از دنیا رفته و هر گاه بهشت رود درجه او پائین درجه مؤ منین خواهد بود . و در خبر دیگر است که ، کسیکه آنحضرت را زیارت نکند اگر اهل بهشت باشد از مهمانان اهل بهشت خواهد بود .

دربندی در اسرارالشهاده از منصور بن هازم نقل میکند که گفت از امام صادق (ع) شنیدم که میفرمود هر که سالی بر او بگذرد و بزیارت قبر حسین (ع) نرود خدایتعالی یکسال از عمر او کم میکند و اگر بگویم که از شماها کسی هست که سی سال قبل از اجل خود میمیرد راست گفته ام زیرا زیارت قبر حسین (ع) را

ترک میکند پس زیارت آنحضرت را ترک نکنید تا خدا عمر شما را طولانی کند و روزی شما را زیاد فرماید . الخبر

فضیلت زیارت حسین علیه السلام در شب جمعه

طریحی در منتخب از سلیمان ابن اعمش نقل میکند که گفت من در کوفه منزل داشتم و در همسایگی من شخصی بود که با او ماءنوس بودم و نزد او میرفتم و با وی صحبت میکردم ، یک شب جمعه بمنزل او رفتم و در بین حرفها و صحبتها باو گفتم چه میگویی در خصوص زیارت حسین (ع) جوابداد که بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر پیرو و ضلالت در آتش خواهد بود . سلیمان گوید من غضبناک شدم و از نزد او برخاسته و بیرون آمدم و با خود گفتم که وقت صبح میروم و او را قدری نصیحت میکنم و از فضایل زیارت حسین (ع) برای او نقل میکنم اگر قبول نکرد و بر اعتقاد خود باقی ماند او را میکشم .

سلیمان گوید : وقت صبح بخانه او آمدم دق الباب نمودم و او را صدا کردم زوجه اش جوابداد که دیشب عازم زیارت کربلا شد و بزیارت آنحضرت رفت ، سلیمان گوید منهم عازم زیارت حسین گشتم و وقتی که بزیارت قبر مطهر مشرف شدم دیدم همان شخص سر بسجده گذاشته و در سجده اش گریه میکند و دعا مینماید و از خدا طلب مغفرت مینماید بعد از مدتی که سر از سجده برداشت مرا نزد خود دید ، گفتم ای شیخ دیشب تو میگفتی زیارت حسین (ع) بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر پیرو ضلالت در آتش خواهد بود و

حال خودت آنحضرت را زیارت میکنی ؟ گفت ای سلیمان مرا ملامت مکن ، شب گذشته در خواب شخص جلیل القدری را در کمال بزرگی و جلال و کمال و بهاء دیدم که قادر به وصف او ینستم دور او را جماعتی گرفته بودند و با سرعت او را میاورند و در پیش روی او سواری بود که تاجی بر سر نهاده بود که چهار رکن داشت و در هر رکن جواهری بود که از مسافت سه روزه میدرخشید ، بیکی از خدام او گفتم این شخص کیست ؟ گفت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفتم این دیگری کیست ؟ گفت علی مرتضی علیه السلام وصی رسول خدا ، پس از آن نگاه کردم شتری از نور دیدم که در او هودجی از نور بود و در میان وی دو نفر نشسته و آن ناقه میان زمین و آسمان طیران میکرد پرسیدم این شتر از برای کیست ؟ گفت از برای خدیجه کبری و فاطمه زهرا(س) گفتم این جوان کیست ؟ گفت حسن بن علی علیه السلام ، پس از آن نزد هودج فاطمه زهرا(س) رفته دیدم که رقعه هایی نوشته شده از آسمان نازل میشود ، پرسیدم اینها چیست ؟ گفت این رقعه هایی است که در آنها برات آزادی از آتش برای کسی که حسین (ع) را در شب جمعه زیارت کند نوشته شده است ، منهم رقعه ای طلب نمودم ، بمن گفتند تو میگویی زیارت حسین (ع) بدعت است تا تو بزیارت آنحضرت مشرف نشوی ازین رقعه ها بتو نمیرسد ، پس از

خواب بیدار شدم و در همانساعت عازم زیارت قبر آنحضرت شدم و ازین قبر جدا نمی شوم تا جان از تنم بیرون رود .

زیارت کردن موسی بن عمران حضرت سیدالشهداء را

در کتاب کامل الزیاره از ابی حمزه ثمالی نقل میکند در پایان زمان دولت بنی مروان قصد زیارت قبر حسین بن علی (ع) را نمودم ، مخفی از اهل شام رفتم تا به کربلا رسیدم و در گوشه ای پنهان شدم تا نصف شب گذشت ، طرف قبر آمدم چون نزدیک قبر رسیدم مردی بطرف من آمد و گفت برگرد که به قبر مطهر نمیرسی ، من خوفناک برگشتم تا نزدیک صبح شد باز قصد قبر مطهر را نمودم تا به قبر نزدیک شدم همان مرد نزد من آمد و بمن گفت ای مرد نمیتوانی بزیارت قبر برسی گفتم خدا ترا عافیت بدهد چرا نمی توانم بزیارت قبر مشرف شوم با اینکه از کوفه بقصد زیارت این قبر آمده ام مانع من مباش میترسم صبح شود و اهل شام مرا دیده بکشند ، جوابداد قبری صبر کن موسی بن عمران از خدا اذن خواسته که بزیارت حسین (ع) مشرف شود خدا هم به وی اذن داده با هفتاد هزار ملک از آسمان نازل شده اند و انتظار طلوع صبح را دارند که تا به آسمان عروج کنند گفتم تو کیستی ؟ گفت من از آن ملائکه ای هستم که بحفظ قبر حسین (ع) ماءمور شده ام و برای زوار او استغفار مینمایم ، پس برگشتم و چون صبح شد بسوی قبر آمدم و کسی مانع من نشد زیارت کردم و نماز صبح خواندم با تعجیل تمام برگشتم

تا کسی از اهل شام مرا نبیند .

تارک زیارت حسین (ع) عاق رسول (ص)

در اسرارالشـهاده از عبدالرحمن ابن کثیر از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود اگر یکی از شما تمام عمر خود را حج کند و بزیارت حسین (ع) مشرف نشود حقی از حقوق رسول خدا (ص) را ترک کرده زیرا که حق حسین (ع) از جانب خدا بر هر مسلمی فریضه است .

حلبی گوید که خدمت حضرت صادق (ع) عرض کردم چه میفرمائید در حق کسیکه قدرت داشته و ترک زیارت حسین (ع) را کرد فرمود او عاق رسول خدا گشته است .

اخباریکه دلالت بر وجوب زیارت دارد

اخبار زیادی وجود دارد که دلالت بر وجوب زیارت سیدالشهداء دارد و ما بعضی از آنها را ذکر می کنیم .

محمـد بن مسـلم از حضـرت بـاقر (ع) روایت کرده که فرمـود : شـیعیان مـا را بزیـارت قـبر حسـین (ع) امر کنیـد زیرا زیـارت آنحضرت بر هر مؤ منی که اقرار به امامت آنحضرت دارد واجبست .

و در خبر دیگر فرمود : زیـارت آنحضـرت روزی را زیـاد میکنـد و عمر طولا نـی و بلاـ را دفع میکنـد و هر مؤ منی که اقرار به امـامت آنحضـرت دارد زیـارت آنحضـرت بر او واجبست در ارشـاد مفیـد از امـام صـادق (ع) روایت نموده که فرمود : زیـاره الحسین ابن علی علیهماالسلام واجبه علی کل مؤ من تقر للحسین علیه السلام بالامامه من الله عز و جل .

مرحوم دربنـدی در اسرارالشـهاده پس از نقـل اخبـار وجوب میفرمایـد : اگر چه سـند این اخبار به اصـطلاح متاءخرین صـحیح نیست ولی صاحب وسایل ایندسته اخبار را از کتب معتبری جمع کرده که نزد متقدمین و

متوسطین علمای ما معتبر است و همچنین نزد جمعی از متاءخیرین نظر به قواعد رجالیه سند بعضی ازین اخبار از درجه اعتبار ساقط نیست ، گذشته از اینمطالب ما علم و یقین داریم که در بین اخبار وجوب ممکنست یکی از آنها از معصوم صادر شده باشد و همچنین در بین اخباریکه بعنوان منطوق یا فحوی بر حرمت ترک زیارت در همه عمر دلالت دارد یک خبر آن اقلا از امام صادر شده باشد و همین ما کفایت میکند .

بعد میفرماید : قائل به وجوب و حرمت هم در بین علماء بوده اند مانند صاحب وسائل و مرحوم مجلسی و والد ایشان و کسانیکه قریب العصر آنها بوده اند بعد میفرماید : اقوی در نزد من حرمت ترک کلی زیارت است برای کسانیکه توانایی رفتن داشته باشد .

زیارت در حال خوف و امن فرق ندارد

اخباری وارد شده بر اینکه زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) در حالت امن و خوف فرق نمیکند . در روایتی از زراره وارد شده که میگوید : خدمت امام باقر (ع) عرض کردم ما تقول فیمن زار ابائک علی خوف قال یومیه الله یوم الفزع الاکبر و تلقاه الملائکه بالبشاره و یقال له لاتخف لاتحزن هذا یومک الذی فیه فوزک .

چه میفرمائید درباره کسی که با حالت خوف پدران تو را زیارت کند ؟ حضرت فرمود : خداوند او را از عذاب روز قیامت امان میدهد و ملائکه او را ملاقات میکنند در حالتی که به او بشارت میدهند که مترس و محزون مباش ، این همانروزیست که در آن رستگار خواهی شد .

ابن کثیر میگوید خدمت امام صادق (ع) عرض

کردم که میلی قلبی مرا بزیارت قبر پدرت حرکت میدهد از وقتی که بیرون میآیم تا وقت مراجعت از سلطان و از اطرافیان او دلم خائف است ، حضرت فرمود : یابن بکیر آیا دوست نمیداری که خدا ترا در راه ما ترسان ببیند ؟ آیا نمیدانی کسی که در راه ما به او ترسی روی دهد خدا او را در سایه عرش جای دهد و در زیر عرش با حضرت حسین (ع) مصاحب شود و از فزعهای روز قیامت در امان باشد و اگر خوفی به او روی دهد ملائکه به او تسکین قلب و بشارت دهند .

محمد بن مسلم میگوید حضرت صادق بمن فرمود : آیا قبر حسین (ع) را زیارت میکنی ؟ عرض کردم بلی با ترس و خوف . حضرت فرمود : هر قدر سختتر باشد ثوابش بقدر خوفست هر کس در راه او خوفی ببیند در روز قیامت خائف نمیشود و خدا او را امان میدهد و بر میگردد و در حالتی که گناهان او بخشیده شده و ملائکه بر او سلام و پیغمبر او را زیارت میکند .

مرحوم دربندی پس از ذکر این رویات میفرماید : عموم اخباریکه گذشت اطلاق آنها به همه اقسام خوف شامل است ، مثل خوف شماتت دشمنان و ناسزا گفتن آنها به زوار و غارت کردن اموال و انواع اذیت کردن از چوب زدن و حبس نمودن و همچنین از جهتناامنی راهها از دزدان و راهزنان و امثال اینها ، پس همه این خوفها را شامل میشود .

و همچنین اخبار شامل است باینکه خوف مظنون به هر نوع

ظن باشد یا نباشد و آیا این حکم شامل یقین به خوف از اینگونه اموریکه اشاره بآنها شد ، میشود یا خیر ؟ ظاهرا اخبار هم شمول دارد بلی ممکن است گفته شود در صورتیکه خوف بمرتبه یقین رسید اخبار شامل آن صورت نیست و آیا خوف تلف بعضی از اعضا مثل چشم و گوش و دست و پا و امثال اینها حکم هلاکت نفس را دارد یا نه ؟ در آن اشکال است و حکم به عدم الحاق و اجرای حکم اطلاق اخبار در نظر اقوی میباشد .

و مؤ ید گفته ما است آنچه در زمانهای دولت بنی امیه و دولت بنی عباس واقع می گشت مخصوصا در عهد متوکل عباسی که بحکم آنملعون دست و پای زوار را قطع میکردند و چشمهای ایشانرا در میآوردند با وجود این امام علیه السلام و وکلا اومنای او مردم را ازین عمل منع نمیکردند .

اغنیاء باید همه ساله بزیارت بروند

اخباریکه درباره اغنیاء وارد شده اینست که سالی دو مرتبه یا چهار ماه یکمرتبه بروند ولی فقراء سالی یک مرتبه را ترک نکنند .

امام صادق (ع) فرمود بمن خبر رسیده که بعضی از شیعیان ما یکسال و دوسال بر آنها میگذرد که بزیارت امام حسین (ع) نمیروند ، بخدا قسم که به نصیب خودشان خطا کرده اند و از ثواب خدا بیمیل شده اند و از جوار پیغمبر دور افتاده اند ، عرض کردم در چه مدت باید آنحضرت را زیارت نمود ؟ فرمود : هر گاه مقدر بشود در هر ماه یک مرتبه آنحضرت را زیارت کن ، عرض کردم دستم نمیرسد زیرا کارگری هستم

که باید با دسترنج خود نان بخورم و یک روز هم نمیتوانم کارم را ترک کنم ؟ حضرت فرمود تو و امثال تو معذورند قصه من آن کسانی بود که با دسترنج خودکار نمیکنند و اگر بخواهند هر جمعه به زیارت آنحضرت بروند و برای آنها سهل است از برای چنین کسی که در روز جزا نزد خدا و رسولش عذری نیست .

جامع بودن زیارت آنحضرت

خداوند تبارک و تعالی روی حکم و مصالحی اعمالی از وجوب و مستحب و حرام و مکروه بر بندگان خود تکلیف فرمود و از برای هر یک از آنها اثرات خاصی قرار داد مانند اغذیه که هر کدام اثر مخصوص برای بدن دارد و باید همه آنها برای سلامتی بدن استفاده کنیم ، پس همانطور که بجهت سلامتی مزاج باید از همه غذاهای دنیا استفاده کرد ، همچنین برای سلامتی روح هم باید از همه اعمال واجب و مستحب استفاده کرده و از حرام و مکروه پرهیز نمود .

امروز می بینیم که بعضی قرص و شربتها درست کرده اند که اثر تمام ویتامینها در آنها یافت میشود و اگر از آنها بخوریم از خوردن بسیاری از قرصها و شربتها مستغنی میگردیم .

درست است که خدای متعال بجهت هر عملی اثری در روح و انسانی قرار داده ولی در بین اعمال عملی قرار داده که اثر تمام اعمال در آن موجود است و آن زیارت حضرت حسین (ع) میباشد .

شرح بیان مطلب

اول رکن دین اسلام نمازست که فرق بین مسلمان و کافر همین است که فرمود : من ترک الصلوه متعمدا فقد کفر . زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) ثواب نماز به این مهمی را دارد .

در روایت است که خداوند هفتاد هزار ملک قرار داده که اطراف قبر حسین (ع) نماز میخوانند و نماز هر یک از آنها معادل نماز هزار نفر از آدمیان میباشد ، خداوند ثواب نماز آن ملائکه را برای زائرین قبر حسین (ع) قرار میدهد .

پس زیارت حسین (ع) ثواب و خاصیت نماز

را دارد ، آنهم نمازیکه ملائکه بخوانند ، آنهم نمازیکه معادل یک میلیون نماز بشر است .

یکی از ارکـان دیـن اسـلام روزه است که اهمیت زیـادی در اسـلام دارد و فقهـا در کتب فقهی خـود دسـتوراتی برای آن ذکر کرده اند ، زیارت حضـرت سیدالشهداء ثواب روزه را دارد در روایت وارد شده که زیارت آنحضرت ثواب هزار صائم و روزه دار را دارد .

یکی دیگر از ارکان اسـلام جهاد است که زیارت حسین (ع) ثواب جهاد را هم دارا میباشد ، در روایت است که فضل زیارت آنحضـرت اجر هزار شـهدای بـدر خواهد بود ، بلکه ثواب آن شـهیدی را باو میدهند که در راه خدا بخون آغشـته شده باشد ، ناگفته نماند که بعد از شـهداء کربلا به هیچیک از شهداء مقام شهداء بدر را ندادند اگر بتاریخ جنگ بدر مراجعه شود مطلب معلوم میگردد .

یکی دیگر از ارکان اسلام زکوه است که به زیارت حضرت حسین (ع) ثواب زکوه را هم دارد ، در روایت وارد شده که زائر حسینی در هر زیارتش ثواب هزار زکوه مقبوله در نامه عملش ثبت میگردد .

یکی دیگر از ارکان اسلام حج است که بسیار در اسلام تاکید در آن شده که فرمودند تارک آن یا یهودی و یا نصرانی از دنیا خواهد رفت ، زیارت حضرت حسین (ع) ثواب حج و عمره را دارد ، آنهم نه یکی بلکه بیش از هفتاد هزار حج و عمره .

در بعضی از اخبار است که زیارت حضرت امام حسین (ع) معادل یک حج و یک عمره است ، در

بعضـی دیگر معادل دوازده حج و بعضـی بیست و دو حج و بعضـی بیست و هشت حج و بعضـی هشتاد و بعضی صد حج و در بعضی از روایات ثواب هر قدم زائر حسینی ثواب یک حج و یک عمره میباشد .

در روایت بیشتر دهـان در خصوص زیـارت روز عرفه است که میفرمایـد : ان الرجـل منکم لنعتیسل علی شاطی الفرات ثم یاتی قبرالحسین عارفا بحقه فیعطیه الله بکل قدم یرفغها و یضعها ماءه حجه مقبوله و ماءه عمره مبروره .

مردی از شما غسل میکند در نهر فرات بعد مشرف میشود به زیارت قبر حسین (ع) در حالتی که عارف است بحق آنحضرت ، خداوند عطا میفرماید به هر قدمی که بر زمین میگذارد و بر میدارد ثواب صد حج مقبوله و صد عمره مبروره .

در بعضی از روایات اضافه از اینهم وارد شده که ثواب حجی میدهند که با رسول خدا بجا آورده باشد و در بعضی دیگر است : حجه مع الرسول مقبوله راکیه . یعنی ثواب حجی میدهند که با رسول خدا بجا آورده و قبول و پاکیزه باشد .

مهمتر از همه اینها در یکدسته از روایات فضیلت زیارت آنحضرت را به ثواب حج پیغمبر میرساند که خود آنجناب کرده باشد ، نه اینکه با او بجا آورده باشند ، آنهم نه ثواب یک حج از حجهای آنحضرت بلکه زیاد میکند تا میفرماید : من زاره کتب الله تسعین حجه من حجی باعمارها .

یعنی هر کس زیارت کند آن مظلوم را خدای تعالی مینویسد برای وی ثواب نود حج از حجهای من با عمره هایش و

این اختلافات روایات در ثواب زیارت آنحضرت محمولست بر اختلاف بمراتب معرفت و ایمان زیارت کنندگان و محبت آنان نسبت به خاندان عصمت و طهارت .

تا اینجا جامعیت زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام نسبت به واجبات و ارکان دین معلوم گشت اینک جامعیت زیارت آنحضرت نسبت به مستحبات بیان میشود .

در روایت وارد شده که : من زاره کمن حمل علی الف فرس فی سبیل الله مسرجه تلحمه .

یعنی : کسی که آنحضرت را زیارت نمود مثل کسی است که هزار راس اسب در راه خدا داده باشد که همه آنها بازین و لجام باشد .

در روایت دیگر ثواب زیارت آنحضرت ثواب آزاد کردن هزار بنده وارد شده که همه آنها برای رضای خدا باشد .

روایت دیگر : انه من زار قبر الحسین علیه السلام ماشیا کتب الله بکل قدم یرفعها و کل قدم یضعها عتق رقبه من ولد اسماعیل .

یعنی : هر کس پیاده قبر حسین (ع) را زیارت کند هر قدمیکه بر زمین میگذارد و بر میدارد ثواب آزاد کردن یک بنده از اولاد حضرت اسماعیل را دارد .

در خبر است که : ان الله یخلق من عرق زوار الحسین کل عرفه سبعون الف ملک یسبحون الله و یقدسونه .

یعنی : خدایتعالی از هر قطره عرق زوار حسین (ع) هفتاد هزار ملک خلق میفرماید که تسبیح و تقدیس او را کند .

خواص و فضایل زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام برای زائر

زیارت ابا عبدالله الحسین ارواح العالمین له الفداء خواص زیادی برای شخص زائر در دنیا و آخرت دارد که از احادیث صحیح استفاده میشود و ما به نقل چند خاصیت

از آن اکتفا کرده و از بقیه صرفنظر مینمائیم .

اول : امام صادق (ع) فرمود : زمانیکه زائر قبر حسین (ع) قصد کرد که بزیارت آنحضرت رود : ان الله ملائکه موکلین بقبر الحسین (ع) فاذا اهم الرجل بزیارته اعطاهم الله ذنوبه فاذا خطا محوها ثم خطاضا عفو اله حسناته فلم تزال تضاعف حتی توجب له الجنه .

برای خدا ملائکه هایی هست که به قبر حسین (ع) موکلند ، پس وقتی شخص زائر زیارت آنحضرت را قصد نمود ، حقتعالی گناهانش را بوی ببخشد و زمانیکه براه افتاد قدم گذاشت گناهانش را محو فرماید و پس از آنکه قدم میگذارد مضاعف فرماید حسنات او را و بقدری حسنات او را مضاعف فرماید که به مقامی رسد که بهشت برای او واجب میگردد .

در این روایت سه مرتبه برای شخص زائر ذکر شده است :

مرتبه اول آنکه چون قصد زیارت کند گناهانش بخشیده شود .

مرتبه دوم چون براه افتاد آنها را محو فرماید ، چه بخشیدن غیر از محو شدن است مثل اینکه یک نفر زندانی که حکم زندانش را دادگاه داده کسی میآید از او شفاعت میکند و او را از زندان نجات میدهند بعد پرونده او را برداشته پاره میکند و از بین میبرد که یکروزی دست دیگران نیفتد تا بدانند این شخص زندانی و مقصر بوده و عفوش نموده اند .

پس بعد از آنکه حقتعالی گناهان این بنده را محو کرد که از یاد ملائکه هم برود تا نزد آنان خجل و شرمنده نشود ، آنگاه بجای آن گناهان حسنات بنویسد و بقدری

آنها را مضاعف فرماید تا به مرتبه و مقامی رسد که بهشت بر او واجب گردد .

دوم : چون زائر حسینی در سفر زیارت خود انفاق نماید خداوند به هر درهمی که انفاق نموده بقدر کوه حسنات به او عوض دهد و به هر درهمی که درین راه مصرف نموده به اضعاف مضاعف عوض دهد و آن بلاهایی که بر او نازل گردیده و باید به او برسد از او دور میگرداند .

در روایت از ابن سنان است که : یجب لهم بالدرهم الف و الف و الف حتی عد عشره .

یعنی : واجب میشود برای آنها بعوض یک درهم هزار و هزار و هزار تا ده مرتبه . بعد فرمود : و رضا الله خیر له و دعا محمد و دعا امیرالمؤ منین و دعا الائمه خیر له .

یعنی : رضا و خشنودی خدایتعالی برای او خیر است و دعای محمد (ص) و دعای امیرالمؤ منین (ع) و دعای سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین برای او خیر است .

سوم : چون شخص زائر حسینی از منزل خود بیرون آید ششصد ملك از شش جهت او را مشایعت کنند و چون آفتاب بر او بتابد گناهانش را محو کند همچنانکه آتش هیزم را محو سازد .

و چون از حرارت هوا و یا زحمت راه عرق کند خداوند از هر قطره عرق او هفتاد هزار ملك خلق کند که همه خدا را تسبیح میکنند و زوار حسین (ع) طلب مغفرت میکنند .

چهارم : چون زائر حسینی به کربلا نزدیک شود چند صف از ملائکه او

را استقبال کنند که از جمله آنها چهار هزار ملکی است که برای یاری آنحضرت روز عاشورا به کربلا آمدند و پس از شهادت آنحضرت رسیدند و ماءمور شدند که مجاورت قبر آنحضرت را اختیار کنند .

و چون آنحضرت را زیارت نمود آنحضرت نظر مرحمت بسوی او کند و برای او دعا فرماید و از جد بزرگوار و پدر عالیمقام خود مسئلت نماید که از برای وی طلب مغفرت نمایند و پس از آنهمه انبیاء و رسل برای او دعا کنند و ملائکه با او مصافحه کنند و چون از کربلا به وطن خود مراجعت نماید ملائکه او را مشایعت کنند و مخصوصا میکائیل و جبرائیل و اسرافیل در مشایعت او باشند و اگر در آنسال و یا در سال بعد از دنیا برود همان ملائکه بر سر جنازه او حاضر شوند و برای او طلب مغفرت نمایند و در روایت وارد شده که آنحضرت فرمود :

من زار نی زرته بعد موته یعنی هر کس مرا زیارت کند منهم او را بعد از موتش زیارت میکنم .

عمل خیر اثراتی دارد اگر موانعی در پیش نباشد

اقتضای ثوابهائیکه برای جمیع اعمال خیر ذکر شده اینست که موانعی پیش نیاید و آن اثر ثواب را از بین نبرد مثلا اثر سکنجبین قطع کردن صفراست و برای کسیکه صفرا در بدن او زیاد است باید سکنجبین بخورد تا دفع صفرا بشود و چه زن باشد یا مرد ، کوچك باشد یا بزرگ ، پس اگر کسی این سکنجبین را خورد و صفرا قطع نشد مسلما مانعی در بین بوده که اگر نگذاشته آن سکنجبین اثر و خاصیت خود را بدهد شاید قبلا و

یا بعدا چیزی خورده که مانع از اثر آن شده و یا بجهت انقلابی که در مزاج بوده اثر آنرا از بین برده ، پس این عوارض منافات ندارد و با اینکه سکنجبین قاطع صفراست .

پس از ذکر این مقدمه کوتاه میگوئیم آنچه در اثرات ادعیه و اذکار و اعمال وارد شده اثر آنها تا وقتی که مانعی در پیش نباشد ولی اگر مانع یا موانعی پیش آمد عمل اثری نخواهد داشت البته این نه از باب آنست که اثر عمل من از بین رفته و یا نخواسته اند مزد عمل مرا به من بدهند بلکه بواسطه آن مانعی است که در بین آمد و اثر عمل مرا از بین برد .

مثلا فردای قیامت نامه عمل بنده ای را بدستش بدهند چون در آن نظر کند اعمال بدی ببیند که در جمیع مرتکب آن نشده بود و ضمنا اعمال خوبی که در دوران زندگی انجام داده بود در نامه عمل خود نمی بیند میگوید خدایا نامه عمل من نیست و اشتباه شده ، خطاب رسد ای بنده من اشتباه در کار ما نیست نامه عمل تست ولی بواسطه آن غیبت نهایی که در پشت سر برادران دینی خود نمودی اعمال خیر تو در دیوان عمل آنها منتقل شد و اعمال بد آنان به دیوان عمل تو .

پس عمل خوب اثر خود را دارد ولی وقتی که غیبت آمد اثر آنرا نابود میکند پس ما نباید بگوئیم اعمال خوب اثر ندارد بلکه باید بگوئیم اثرات آنها محو میشود .

تنها عمل خیری که اثر آن از بین نمیرود زیارت حضرت سیدالشهدا (ع)

است چه اگر از یک طرف برود از جهات دیگر باقی میماند و لذا قبلا گفتیم تنها عملی که جامع همه ثوابها میباشد زیارت آنحضرت است و مانند دارویی است که دارای صد خاصیت است اگر موانع در وجود من باشد که صد مانع نیست و ممکن است پنجاه یا شصت مانع باشد که جلوی پنجاه یا شصت خاصیت را بگیرد غیرممکنست که صد مانع در بدن من باشد که اثر صدخاصیت را از بین ببرد .

دلیل بر اینکه اثرات زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) بکلی از بین نمیرود فرمایش جابر بن عبدالله انصاری است در روز اربعین بر سر قبر حسین (ع) که فرمود : انه اذا زلت قدم محبیه و زائره من الذنوب فی مقام ثبت له قدم آخر فی مقام آخر .

یعنی : هر گاه قدم محب و زائر آنحضرت از گناهان لغزید برای وی قدم دیگر در مقام دیگر ثابت میشود . ما میگوئیم که اگر خدای نخواسته گناهان ما مانع شد که اثر زیارت آنحضرت بما برسد از راههای دیگری امید نجات برای ما خواهد بود ، گیرم ثواب حج و نماز و روزه و زکوه و تسبیح و صدقه بما ندادند ولی مشمول این روایت خواهیم شد که فردای قیامت منادی حق ندا میکند : این شیعه آل محمد ، کجایند شیعیان آل محمد ؟ پس جمع کثیری که عدد آنها را جز خدا نداند برخیزند پس از آن ندا کنند : این زوار الحسین بن علی کجایند زائران قبر حسین (ع) پس جمعی بایستند و به آنها گفته شود که دست هر کسی را

که دوست دارید بگیرید و داخل بهشت کنید ، پس شخص زائر دست دوستان خود را گرفته داخل بهشت کند تا اینکه کسی به او میگوید که من در فلان روز بجهت تو عملی نمودم ، دست او را هم میگیرد و داخل بهشت میگرداند .

ممکن است بگوید که شاید ما جز ، ایندسته نباشیم و عمل بد ما مانع شد که صدای این منادی بما برسد ، جواب گوئیم در روایت وارد شده که بر پیشانی زائر حسین (ع) در قیامت نوشته میشود : هذا زائر قبر خیر الشهداء

امام صادق (ع) فرمود که در روز قیامت منادی حق ندا کند که کجایند زوار حسین بن علی (ع) پس جماعتی بر میخیزند که عدد آنها را جز خدا کسی نداند ، بعد بآنها گویند چه چیز باعث شد که شما آنحضرت را زیارت کردید ؟ گویند پروردگارا دوستی برسول خدا و علی و فاطمه و ترحمی که به آنحضرت داشتیم بسبب مصایبی که بآنحضرت وارد آمده بود ، پس به آنها میگویند : اینها محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین هستند به آنها ملحق شوید شما با آنها هم درجه هستید و به لوای رسول خدا الا حق شوید ، پس میروند در زیر لوایی که در دست علی (ع) میباشد .

نتیجه

اگر تمام اعمال ما مردود شود و گناهان ما نگذارد که ثوابهای زائر حسینی را ببریم آیا چیزی پیدا میشود که جلوی دوستی را بگیرد ، وقتی ما بگوئیم خدایا دوستی این خانواده ما را به قبر آنحضرت کشانید مانع

از این دوستی چه خواهد شد ؟ فرمود : حب علی حسنه لا یضر معها سیئه پس هیچ گناهی نمی تواند دوستی را از بین ببرد و کسی هم نمیتواند در قیامت بگوید این شخص دوست این خانواده نیست بلکه میگوید دوست گنه کار است .

مجلس هیجدهم : یا ابا عبدالله لقد عظمت الرزیه . . . . جمیع اهل الاسلام

ترجمه

یعنی : یا ابا عبدالله هر آینه سوگواری تو بزرگ شد و مصیبت تو بر ما و بر جمیع اهل اسلام عظیم شد .

شرح

عظم بمعنی بزرگ است .

در سوره حج آیه ۳۰ میفرماید : و من یعظم حرمات الله فهو خیر له : یعنی کسی که محرمات الهی را بزرگ بشمارد پس برایش بهتر است .

و در آیه ۳۲ همین سوره میفرماید : و من یعطم شعائر الله فانها من تقوی القلوب .

لغت جلت هم بمعنی بزرگی ذکر شده .

و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام . ذوالجلال بمعنی صاحب عظمت و بزرگیست .

بنابراین هر دو لغت بیک معنی آمده و دو لفظ بیک معنی خواهند بود .

الزیاره بالتشدید الصله الززیته بالهمزه لانه مهمور مشتق من الزره فخفف الهمزه با القلب و الادغام .

در قاموس رزیه را بمعنی مصیبت معنی کرده پس جمله لقد عظمت الرزیه با جمله جلت المصیبه بیک معنی است و فرقی در معنی با هم ندارند .

مصیبت در اصل بمعنی رسیدن است لکن در بلاها و صدماتی که در دنیا بشما رسیده بقدری بزرگ است که مثل اینکه بر ما وارد شده بلکه همه اهل اسلام وارد گردیده است .

و علی جمیع اهل اسلام بما میفهماند کسی که در مصیبت آنحضرت مهموم و مغموم نگردد و حالت تاثری به او روی ندهد اهل اسلام نیست و چگونه ممکنست کسی مسلمان باشد و در ایام عاشورا آن مصایب را بشنود و حالت تاثری به او دست ندهد و لذا چون مصیبت آنحضرت بسیار بزرگ و مورد اهمیت بود خداوند پیغمبران گذشته

را به کربلا آورد و داستان کشته شدن آنحضرت را بجهت آنان نقل فرمود و آنها گریه کرده و ناراحتی در آنزمین دیدند .

آمدن آدم علیه السلام بزمین کربلا

شیخ طریحی در منتخب نقل میکند که چون حضرت آدم بزمین هبوط کرد و حوا را ندید در طلب او طی طریق بزمین کربلا افتاد بدون آنکه واقعه ای برای او پیش آمد کند به اندوهی بزرگ در افتاد و سینه اش تنگی گرفت و چون بمقتل حسین (ع) رسید لغزشی در وی پدید آمد که خون از پای وی جاری گشت ، سر بسوی آسمان کرده و گفت پروردگارا آیا من مرتکب گناه دیگری شدم که اینک مرا کیفر دادی چه من در روی زمین عبور کردم به چنین حادثه ای گرفتار نشدم .

حقتعالی وحی فرستاد که ای آدم جرم تازه ای از تو صادر نشده ولی فرزندت حسین در این زمین ظلم کشته میشود اینک خون تو بموافقت وی ریخته شد ، آدم عرض کرد پروردگارا حسین پیغمبر است ؟ خطاب آمد که پیغمبر نیست ولی فرزندزاده پیغمبر من محمد صلی الله علیه و آله میباشد ، عرض کرد قاتل او کیست ؟ خطاب آمد قاتلش یزید است که ملعون اهل آسمانها و زمین است . آدم روی بجبرئیل آورده گفت چه کار کنم گفت لعن بر یزید کن آدم چهار مرتبه یزید را لعن نمود و چند قدمی برداشت تا بکوه عرفات رسید و حوا را دریافت .

آمدن حضرت نوح علیه السلام بزمین کربلا

و نیز در منتخب روایت میکند چون حضرت نوح سوار کشتی شد و دنیا را آب گرفت در روی آب حرکت میکرد تا بکربلا رسید ، در آنجا کشتی ایستاد و حرکت نکرد نوح از غرق شدن کشتی ترسید عرض کرد الهی در روی آب همه جا گردیدم مرا خوفی مثل

این زمین نرسید جبرئیل نازل شد عرض کرد یا نوح در اینزمین امام حسین (ع) شهید میشود که سبط خاتم انبیاء محمد مصطفی میباشد حضرت نوح پرسید قاتل او کیست ؟ جبرئیل گفت لعین هفت آسمان و زمین میباشد حضرت نوح چهار مرتبه او را لعن کرد کشتی حرکت کرد تا بکوه جودی رسید .

آمدن حضرت ابراهیم علیه السلام بزمین کربلا

طریحی نقل میکند که وقتی حضرت ابراهیم (ع) سواره بصحرای کربلا گذر نمود اسب او بسر در آمده و آنحضرت از پشت اسب بزمین افتاد و سر مبارکش شکست و خون جاری شد پس زبان باستغفار گشود و گفت الهی از من چه گناهی سر زده که بدون جهت بزمین خورده خون از سرم جاری شد ؟ جبرئیل نازل شده گفت ای ابراهیم گناهی از تو صادر نگشته ولی این سرزمینی است که در آن سبط خاتم الانبیاء و پسر خاتم الاوصیا کشته میشود پس خون تو بموافقت خون او ریخته شد .

ابراهیم گفت ای جبرئیل قاتل او چه کسی خواهد بود ؟ جبرئیل گفت او ملعون اهل آسمانها و زمینها است و قلم بر لوح بلعن آن پلید بدون اذن پروردگار جاری شد . حقتعالی بقلم وحی نمود که بنگارش این لعن مستحق ثنا و ستایش گشتی آنگاه ابراهیم دست بدعا برداشت و بسیار یزید را لعن کرد و اسب آنحضرت بزبان فصیح آمین گفت . ابراهیم خطاب به اسب نموده فرمود چگونه بدی یزید بر تو معلوم شد که آمین گفتی ؟ اسب گفت ای ابراهیم من همیشه فخر میکردم که تو بر پشت من سوار میشوی و چون بسر فرود آمدم و تو

از پشت من بزمین افتادی خجلت و شرمساری من زیاد شد و دانستم که این بواسطه پلیدی یزید است لذا آمین گفتم .

مرحوم شوشتری میفرماید ممکنست این محلی که حضرت ابراهیم بزمین خورد همان محلی باشد که روز عاشورا حسین علیه السلام از روی اسب بزمین افتاد .

راقم این اوراق گوید که از اسب افتادن حضرت ابراهیم در زمین کربلا با افتادن حسین (ع) بسیار فرق داشته است ، حضرت ابراهیم سرش شکست و قدری خون آمد و برخاست ازین بیابان بیرون رفت ولی حسین (ع) بواسطه نیزه ای که صالح بن وهب بر پهلوی نازنین آنحضرت زد از اسب بزمین افتاد و بعضی نوشتند بواسطه تیری که بر گلوی نازنین آنحضرت فرود آمد حضرت بر زمین افتادند و ممکنست صحیح همان باشد که اکثر ارباب مقاتل ذکر کرده اند چون آن تیر سه شعبه بر قلب نازنین آقا وارد آمد حضرت نتوانست که تیر را از جلو بیرون آورد بلکه از عقب بیرون آورد و خون چون ناودان جاری شد حضرت نتوانست طاقت سواری از روی اسب بزمین افتاد .

بلند مرتبه شاهی ز صد رزین افتاد

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

صدوق نقل میکند که روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در محضر اصحاب نشسته بودند که حسین (ع) وارد شد چون پیغمبر چشمش بحسین افتاد اشکش جاری شد فرمود هر وقت حسین را می بینم گویا آنروزی را مشاهده میکنم که تیری باو رسیده و از زین بزمین واژگون شده و بعد از افتادن بخاک آن پاره پاره بدن را مانند گوسفندی سر میبرند

در صورتیکه حسین من هیچ گناهی ندارد .

ورود حضر اسماعیل علیه السلام بزمین کربلا

حضرت اسماعیل با گوسفندانی که داشت در کنار شط فرات عبور میکرد و گوسفندان چرا مینمودند روزی شبان آنحضرت خبر آورد که این گوسفندان چند روز است که از فرات آب نمیخورند حضرت اسماعیل سبب را از خدا سئوال نمود جبرئیل نازل شد عرض کرد که جهت را از خود گوسفندان بپرس حضرت اسماعیل به گوسفندی فرمود چرا آب نمیخورید ؟ گوسفند بزبان فصیح عرض کرد که بما رسیده فرزند تو حسین که سبط محمد است در این سرزمین تشنه شهید میشود و ما بواسطه حزنی که داریم از این آب نمیخوریم .

ورود حضرت موسی علیه السلام بزمین کربلا

وقتی حضرت موسی ع با یوشع بن نون بزمین کربلا رسیدند بند نعلین موسی پاره شد و خاری سخت بر دو پای مبارکش فرو رفت و خون جاری شد عرض کرد الهی چه گناهی از من صادر شده که بدین کیفر مبتلا شدم حقتعالی وحی فرستاد که در اینموضع خون حسین ریخته میشود و خون تو بموافقت خون وی جاری گردید عرض کرد خدایا حسین کیست ؟ خطاب آمد که سبط محمد مصطفی و پسر علی مرتضی است ، عرض کرد قاتل او کیست ؟ خطاب آمد که او لعین ماهیهای دریا و وحوش صحرا و طیور هوا است موسی دست بدعا برداشته یزید لعین را لعن کرد و یوشع بن نون گفت .

عبور حضرت عیسی بزمین کربلا

روایت شده که حضرت عیسی (ع) در ایام سیاحت خود با حواریون گذارش بزمین کربلا افتاد ناگاه شیر غرانی بر سر راه ایشان آمد راه را بر ایشان مسدود کرد حضرت عیسی پیش رفت و فرمود چرا را بر ما گرفته ای و نمیگذاری عبور کنیم شیر بزبان فصیح گفت نمیگذارم شما ازین بگذرید مگر آنکه یزید را کشنده حسین است لعن کنید ، عیسی فرمود حسین کیست ؟ شیر گفت سبط محمد النبی الامی و پسر علی که وصی او است ، فرمود قاتل او کیست ؟ شیر گفت ملعون وحوش بیابانها و گرگان و درندگان صحراها بالخصوص در روز عاشورا آنگاه حضرت عیسی دست بدعا برداشت و یزید را لعن فرمود ، حواریون آنحضرت آمین گفتند شیر دور شده آنها رفتند .

آمدن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بزمین کربلا

شیخ مفید در کتاب ارشاد باسناد خود از ام سلمه نقل میکند که گفت شبی پیغمبر خدا (ص) از نزد ما بیرون رفت و مدت زمان طویلی از ما غایب بود بعد از مدتیکه باز آمد آنحضرت را پریشانحال و گرد و غبارآلوده دیدیم که دست مبارکش را بهم گذاشته و بسته بود عرض کردم یا رسول الله چرا شما را گرد و غبارآلوده و پریشانحال می بینم فرمود در این ساعت مرا بعراق بزمینی که کربلا نام داشت بردند و مقتل حسین و جماعتی از فرزندان و اهلبیت مرا بمن نشان دادند و من خون ایشانرا همی جستم و اینک خاک آن سرزمین در دست نیست آنگاه حضرتش دست خود را بگشود که میان دستش خاک قرمز رنگی بود بمن داد و فرمود این خاک را محفوظ

بدار من آنخاك را در شیشه کردم و سر آنرا محکم بستم و چون حضرت حسین (ع) از مدینه متوجه عراق شد هر روز و هر شب آنرا میدیدم و چون آخر روز عاشورا آنرا دیدم تبدیل بخون تازه شده بود صدای ناله بلند شد و گریه بسیاری کردم و دانستم که حسین (ع) کشته شده ولی اینمطلب را بکسی نگفتم تا خبر شهادت آنحضرت رسید .

و در ارشاد از ام سلمه نقل نموده که گفت شب یازدهم محرم با کمال و غم خوابیدم رسول خدا را در خواب دیدم با حالت حزن و ناله و گریان و غبارآلوده و تا آن شب آنحضرت را خواب ندیده بودم من مشغول پاک کردن آن گرد و غبار عرض کردم یا رسول الله جانم قربانت چرا گریه میکنی و این گرد و غبار چیست که بر سر و محاسن شما می بینم فرمود ای ام سلمه امشب مشغول کندن قبر برای حسینم و اصحابش بودم و الان از کندن آنها فارغ شدم .

آمدن امیرالمؤ منین علیه السلام به زمین کربلا

صدوق علیه الرحمه در امالی از ابن عباس نقل میکند که گفت در مراجعت از جنگ صفین در رکاب امیرالمؤ منین علیه السلام بودم چون بزمین نینوا و شط فرات رسیدیم آنحضرت با صدای بلند فرمود که ای پسر عباس اینموضع را میشناسی ؟ عرض کردم نمیشناسم فرمود اگر اینزمین را میشناختی همچنانکه من میشناسم از اینجا عبور نمیکردی تا مانند من گریه کنی آنگاه حضرتش چنان بگریست که اشک چشمش از محاسن مبارکش جاری شد و بر سینه اش ریخت و ما نیز گریان شدیم پس فرموده آه مرا

چه کار است با آل ابی سفیان و آل حرب .

مالی و لال ابی سفیان مالی و لال حرب حزب الشیطان و اولیاء الکفر .

که لشکر شیطان و اولیاء کفرند بعد فرمود :

صبرا ابا عبدالله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم .

صبر کن ای ابو عبدالله که رسید بر پدر تو مثل آنچه بتو خواهد رسید آنگاه فرمود تا آب حاضر کردند و وضو ساخت و مدتی نماز گذراد و دوباره کلام نخستین را اعاده فرمود و ساعتی بخواب رفت و چون بیدار شد فرمود یابن عباس عرض کردم اینک حاضرم فرمود خوابی دیدم و اگر خواهی از برای تو حدیث کنم عرض کردم بخیر است فرمود در خواب دیدم که مردانی از آسمان نازل شدند با علمهای مفید که شمشیرهایی بگردن خود انداخته و دور اینزمین خطی کشیدند بعد دیدم که شاخهای ایندرخت خرما سر بر زمین آوردند و این صحرا بخون تازه موج میزند و گویا حسین که فرزند من و گوشت و مخ و جان منست در آن دریای خون غرق شده و استغاثه میکند و کسی بفریاد او نمیرسد و آن مردان سفید که از آسمان فرود آمده بودند او را ندا میکردند و می گفتند صبر بر شما باد ای آل رسول که شما بدست اشرار ناس کشته میشوید و اینک ای ابوعبدالله بهشت بسوی تو مشتاق است ، آنگاه زبان بتعزیت من گشودند و گفتند ای ابوالحسن بشارت باد ترا که خداوند چشم ترا در روز قیامت به او روشن خواهد کرد ، پس از خواب بیدار شدم و قسم به آن کسیکه جان

علی در یـد قـدرت اوست مرا صادق مصـدق ابوالقاسم صـلی الله علیه و آله خبر داد که هنگام خروج بقتال اهل بغی اینزمین را خواهم دیـد و اینزمین کرب و بلا است که حسـین با هفـده تن از فرزندان من و فاطمه در اینزمین مدفون خواهند شد و اینزمین در آسمانها معروف و مذکور است که زمین کرب و بلا مینامند چنانکه حرمین و بیت المقدس معروف و مذکور است .

بعـد فرمود یـابن عبـاس در اطراف اینزمین پشک آهو طلب کن ، بخـدا که هرگز دروغ نگفته ام و رسول خـدا هم با من دروغ نگفته و آنها زرد رنگ و چون زعفرانند .

ابن عباس گفت آنها را در جایی انباشـته یافتم و ندا کردم که یا امیرالمؤ منین آنها را با همان صـفی که فرمودی یافتم حضرت بشـتاب آمـد و مقـداری از آنها برگرفته و بوئیـد آنگاه فرمود همانست که مرا خبر داده اند یابن عباس میدانی که این پشک ها چیست ؟ اینها را عیسی بن مریم بوئیده در آنوقتی که در این صحرا وارد شد و حواریون در خدمت او بودند و گله آهویی دید که درینجا جمع بودنـد میگریسـتند پس عیسـی و حواریون نشسـتند و گریه کردند و گفتند یا روح اله سـبب گریه تو چیست ؟ فرمود آیا میدانیـد که این کـدام زمین است ؟ گفتند نه فرمود این زمینی است که در آن فرزند رسول خدا و فرزند طاهره بتول که شـبیه بمـادر منست کشـته میشود و در اینزمین بخـاک میرود و بوی خـاک آن اطیب از بوی مشـک است چه از طینت پسـر شهید پیغمبر است

و چنین است طینت انبیاء و اولاد انبیاء این آهوها با من سخن میگویند که ما در اینزمین بشوق تربت فرزند مبارک رسول خدا چرا میکنیم و اینزمین را ماءمن خویش میدانیم آنگاه عیسی دست زد و این پشک ها را گرفت و بوئید و فرمود که خوش بویی این پشک ها برای خوشبویی گیاهی است که در اینزمین میروید ای خدای من باقی بدار این پشک ها را تا گاهی که علی پدر این فرخ مبارک در اینجا عبور کند و آن را ببوید تا از برای او تعزیت و تسلیتی باشد .

پس حضرت امیرالمؤ منین (ع) فرمودند این پشک ها بدعای آن حضرت تا اینزمان بجای مانده و در طول زمان زردرنگ گشته و اینمکان زمین کربلا است .

پس علی صوت ندا در داد که یا رب عیسی بن مریم لا ـ تبارک فی قتله و المعین علیه و الخاذل له ای خدای عیسی بن مریم مبارک منما بر قاتلان او و آنکس که معین باشد بر قتل او و آنکس که خذلان او خواهد . آنگاه مدتی بگریست و ابن عباس و اصحاب بآنحضرت گریان شده تا حضرت بیهوش شده بر روی زمین افتاد و مدتی بیهوش شد چون بهوش آمد قدری از آن پشک را برگرفت و در کنار وادی مبارک سببست و مرا نیز امر فرمود که قدری برگرفتم و در کنار ردای خود بستم بعد فرمود ای پسر عباس هر وقت دیدی ازین پشک ها خون تازه بجوشد و سیلان کند دانسته باش که حسین را کشته اند و درینجا بخاک سپرده اند .

ابن عباس گوید

همیشه آن پشک ها را در آستین خود نگه میداشتم و بیش از فرایض در حفظ آن ساعی بودم تا گاهی که در مدینه در خانه خود خوابیده بودم ناگاه از خواب بیدار شدم و آستین خود را از خون مملو دیدم که خون تازه سیلان مینمود و بگریستم و گفتم بخدا قسم که حسین کشته شد و هرگز علی (ع) حدیثی دروغ نگفته الا آنکه واقع شده زیرا که رسول به او خبر داده پس فزع کردم و از خانه بیرون دویدم هنگام صبح بود بخدا سوگند مدینه را چنان از دود سیاه آکنده دیدم که بهیچ وجه چیزی از اعیان و موجودات مرئی نبود آنگاه آفتاب سر از مشرق بیرون زد و منکسف بود و دیوارهای مدینه را دیدم که بخون تازه آغشته است پس گریان فرو نشستم و گفتم بخدا قسم حسین کشته شد و از ناحیه بیت ندایی فرا رسید که ای آل رسول صبر کنید که حسین کشته شد و روح الامین با حالت گریه و ناله بر زمین نزول نمود آنگاه با صدای بلند گریست و ما نیز گریستیم و این واقعه در روز عاشورا بود که دهم محرم است و چون آنهائیکه که در کربلا بودند مراجعت کردند بما گفتند که ما هم این کلمات را شنیدنم بعد دانستیم که حضرت خضر بوده است .

جماعتی از خاک کربلا بدون حساب به بهشت میروند

و نیز در امالی سند بهرثمه بن ابی مسلم میرساند که گفت در واقعه صفین رکاب امیرالمؤ منین (ع) حاضر بودم ، چون در هنگام مراجعت بزمین کربلا رسیدیم و فرود آمدیم آنحضرت نماز صبح را با ما گذاشت پس

دست فرا برد و پاره ای از تربت آنزمین برگرفت و بویید و فرمود خوشا بحالت ای تربت همانا در قیامت از تو جماعتی انگیخته میشوند که بی پرسش داخل بهشت میشوند . هرثمه گوید مرا ضجیعی بود از شیعیان علی (ع) چون بخانه آمدم به او گفتم آیا میخواهی حدیثی از مولای خود بشنوی کلام مولا را برای او نقل کردم گفت امیرالمؤ منین جز بحق سخن نگوید اینزمان بگذشت تا اینکه عبیداله بن زیاد از کوفه لشکری بجنگ حسین (ع) فرستاد منهم در آن لشکر بودم تا بهمان منزل رسیدم که در مراجعت از صفین در خدمت امیرالمؤ منین (ع) بودم و آن فرمایش را بمن کرد سخنان آنحضرت را یاد آوردم فوری شتر خود را سوار شده بنزد امام حسین (ع) شتافتم و سلام کردم و آن کلامی که از امیرالمؤ منین (ع) شنیده بودم بعرض رسانیدم فرمود تو با منی یا بر من گفتم با توام نه بر تو ولی دختران چندی در کوفه گذاشته ام که از عبیداله بن زیاد برای آنها میترسم ، فرمود پس برو بمکانی که کشته شدن ما را نبینی و صدای ما را نشنوی قسم بخدا که جان حسین ید قدرت اوست هر که استغاثه ما را بشنود و ما را اعانت نکند خدا او را بر روی در جهنم می افکند .

از مطالبی که تا اینجا ذکر شد معلوم گشت بزرگی مصیبت ابا عبدالله علیه السلام بقدری بوده که خداوند پیغمبران را به کربلا آورده و گوشه ای از مصیبت آنحضرت را برای آنها ذکر کرده بلکه حیوانات

هم برای همدردی در مصیبت آنحضرت گریه کرده و تشنگی کشیده اند .

سؤ ال

معروف است که میگویند صدمات و زحمات پیغمبر ما بیش از سایر پیغمبران بوده و خود آنحضرت هم فرموده هیچ پیغمبری را مثل من اذیت نکردند ، پس چگونه مصیبت حسین (ع) اعظم از همه مصائب شد ؟

جواب :

در علل الشرایع از عبداله بن الفضل روایت کرد که به صادق آل محمد (ص) گفتیم یابن رسول الله چگونه روز عاشورا روز مصیبت و غم و جزع و بکاء شد و روز وفات رسول خدا و فاطمه و امیرالمؤ منین و حسن علیهم السلام باین مرتبه نشد ؟ فرمود : همانا مصیبت روز کشتن حسین (ع) اعظم از سایر ایام است بعلت آنکه اصحاب کساء که اکرم خلق بودند پنج تن بودند و چون پیغمبر (ص) از دنیا رفت مردم خود را به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تسلی میدادند چون فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفت به امیرالمؤ منین از دنیا رفت بحسنین و چون حسن رفت به حسین و چون حسین رفت یک تن از اصحاب کساء نماند که تعزی و تسلی خلق به او باشد و رفتن او چون رفتن جمیع آنها شد چنانچه بقایش چون بقای جمیع بود پس از اینجهت روز قتل حسین (ع) از جهت مصیبت اعظم ایام شد .

راوی میگوید گفتم یابن رسول اله چرا در علی بن الحسین غراء و شکوه خلق نبود چنانچه در آباء گرام او بود ؟ فرمود : بلی بن الحسین سید عابدان و امام زمان و حجت

خـدای بر خلق بعد از پدران خود بود لکن او ملاقات رسول خدا را نکرده و تلقی سـماعی که برای علی و حسـنین بود برای او نبود و علمش بوراثت بود و امیرالمؤ منین و فاطمه و حسـنین را مردم با رسول خدا در احوال متوالی دیده بودند و بهر یک نظر میکردنـد متـذکر حال او با رسول و اقوال او در حق ایشان و برای ایشان میشدند چون همه رفتند خلق فاقد مشاهده آن جماعت شدنـد که اکرم خلق خـدا بودنـد و در هیچیک فقـدان همه نبودند مگر در فقدان حسـین چه آخر همه رفت از این روی قتل او بحسب مصیبت اعظم ایام شد .

در این حـدیث چنـدین مـورد تصـریح نمـوده به اینکه مصـیبت سیدالشـهداء اعظم مصـائب بر مسـلمین است و مؤ یـد مضـمون اینحـدیث کلامی است از حضـرت زینب علیهاالسـلام که در ارشاد مفید نقل میکند که در شب عاشورا بحضـرت سیدالشـهداء عرض کرد : واثکلاه لیت الموت اعـد منی الحیوه الیوم مـاتت امی فاطمه و ابی علی و اخی الحسن و یا خلیفه الماضـی و ثمال الباقی .

و نیز در امالی روایت میکنـد از صادق آل محمد علیه السـلام که روزی امام حسـین (ع) وارد بر حضـرت امام حسن (ع) شـد چـون چشـمش بر برادر بزرگـوارش افتـاد شـروع به گریه کردن نمـود امـام حسن (ع) فرمـود برادر ترا چه چیز بگریه در آورد عرض کرد گریه من بجهت آن بلایی است که بر تـو وارد میشـود امـام حسن فرمـود آنچه بـا من میکننـد سـمی است که بمن میدهند و لکن روزی چون روز تو نیست که

سی هزار نفر بسوی تو آیند و همگی مدعی باشند که امت جد تو مسلمانند ولی بر قتل و ریختن خون و انتهاک حرمت و اسیری زنان و اولادان و اولاد آنان و غارت مال و متاع تو اجتماع میکنند و در این هنگام لعنت بر بنی امیه فرود میآید .

از فرمایش حضرت حسن در این خبر معلوم میشود که روزی مثل روز امام حسین (ع) در عاشورا نبوده است .

مجلس نوزدهم : و جلت و عظمت مصیبتک فی السموات علی جمیع اهل السموات

ترجمه

و بزرگ و عظیم شد بلاها و صدمات شما در آسمانها و بر همه اهل آسمانها

شرح

در مجلس هجدهم شرح دادیم که فرمود : و جلت المصیبه بک علینا و علی جمیع اهل الاسلام .

یعنی مصیبات شما نه فقط برای ما دشوار است بلکه برای جمیع مسلمین سخت است اگر چه شیعه نباشد در جمله فوق میفرماید : نه فقط مصیبت شما بر اهل اسلام و ایمان سخت است بلکه برای آسمانها و اهل آن سخت است که آنها را گریان و ناراحت نموده است .

در جمله ایکه بعدا در زیارت خواهد آمد میفرماید : و اعظم رزیتها فی الاسلام علی جمیع اهل السموات و الارض . پس در این عبارت اهل زمین اضافه شده ازین چند عبارت نتیجه میشود که مصیبت شما بر اهل زمین و آسمان سخت و مشکل بوده که آنها را بحالت تاثر و سوگواری در آورده است بیان اینمطلب در سه فضل ذکر خواهد شد .

فصل اول : در اثبات شعور برای موجودات عالم

از آیات و اخبار بسیاری استفاده میشود که برای موجودات عالم شعور و فهم میباشد که بسیاری از مطالب را درک میکنند .

حقتعالی میفرماید : و لقد اتینا داود منا فضلا یا جبال اوبی معه والطیر . (سبا - ۱۰)

بکوهها و طیور گفتیم که با داود تسبیح بگویند ما از فضل و کرم خود به داود نبی عطایای بسیاری بخشیده از جمله به کوهها و پرندگان امر نمودیم که با نعمه های داودی هماهنگ شوند و هر وقت او به تسبیح و استغفار مشغول شود شما نیز با او موافقت کنید هر زمان داود در بیابانی عبور مینمود زبور را با لحن خوش داودی میخواند تمام پرندگان و درندگان تحت تاثیر صوت او واقع شده با

او همنوا گشته به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول میشدند و نیز میفرماید : و سخرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر و کنا فاعلین . (انبیاء - ۷۹) کوهها و مرغان را مسخر داود گردانیدیم و با او تسبیح گفتند اگر بنا باشد که برای کوه و پرندگان شعور و فهم و استعداد نباشد چگونه با داود پیغمبر تسبیح میگویند معلوم میشود آنها هم خدا را شناخته اند .

در آیه دیگر میفرماید : یسبح الله ما فی السموات و ما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم . (الجمعه - ۱)

در آیه دیگر میفرماید : یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض له ملک و له الحمد و هو علی کل شی قدیر . (التغابن - ۱)

در آیه دیگر میفرماید : یسبح له السموات السبع و الارض و من فیهن و ان من شی ء الا یسبح بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم . (الاسراء - ۴۴)

در این آیه حقتعالی بر سبیل تعظیم و اجلال و ثنای برخود میفرماید : آسمانهای هفتگانه و زمین و هر که در آسمانها و زمینست به تنزیه و تسبیح پروردگار مشغول میباشند و هیچ چیزی نیست مگر آنکه بذکر و تقدیس و تنزیه خداوند و ستایش حضرت حق اشتغال دارد ولی مردم تسبیح موجودات را نمی فهمند .

در کافی از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود : برای حیوانات بر گردن صاحبانش شش حقست :

۱ - آن حیوان را ما فوق توانایی بار نکنند .

۲ - پشت آنها را محل سکونت و گفتگو قرار ندهند .

۳ - هر وقت پیاده شدند

قبل از آنکه خودشان طعام بخورند به آنها علوفه بدهند .

۴ - آنها را سیراب کنند .

۵ و ۶ - به سر و صورت آنها نزنند چه آنان برای پروردگار تسبیح میکنند .

در آیه دیگر میفرماید : کل قد صلوته و تسبیحه و الله علیمم بما تفعلون . (النور - ۴۱)

جناب امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود : بانگ خروس نماز اوست بال برهم زدن او رکوع و سجود میباشد .

از جمله زبان حال خروس در شب اینست : اذکروا الله ایها الغافلون .

ای مردم غافل عمر گذشت خواب بس است برخیزید و خدا را یاد کنید .

هنگام سپیده دم خروس سحری

دانی که چرا همی کند نوحه گری

یعنی که نموده اند رآینه صبح

از عمر شبی گذشت و تو بیخبری

فی البحار عن الصادق (ع) ما یصاد من الطیر الا ما ضیع التسبیح .

موریس مترلینگ در کتاب زنبور عسل خود در صفحه میگوید : در عالم جمادات به ویژه مواد معروف به متبلور بلوری شکل نیز حرکاتی دیده میشود .

دانشمند انگلیسی روسکین میگوید : جمادات متبلور نه فقط دارای حرکات هستند بلکه با هم میجنگند . و اگر یک شی خارجی وارد آنها شود آنرا از خود میرانند و گاهی اقویاء نسبت به ضعفا گویی ترحم بخرج میدهند و آنها را مجاز میدانند که مقام و جای آنها را بگیرند .

در نقاطی که سنگهای آهن با مواد متبلور مجاور هستند میکوشند که سنگهای آهن را از خود دور کنند که مبادا بر اثر اختلاط با آنها آلوده شوند و حتی وقتی مواد متبلور مجروح میشوند در صدد معالجه

خود بر میآیند و زخمهای آنها مداوا میشود .

تکلیف ما در اینجا چیست این اعمال جمادات را به چه باید منسوب نمائیم اینها در کدام دانشگاه درس خوانده اند که در موقع جراحی خود را معالجه کنند آیا چه کسی به آنها علم جنگ آموخت چه کسی به آنها فهمانید که باید با غیر خود آمیزش نکنند و آنها را از خود دور نمایند آیا غیر از خدا میتوان گفت کس دیگری است .

این قبیل دانشمندان بما میفهماند که موجودات اگر چه از جمادات باشند دارای شعور میباشند . لذا قرآن میفرماید : ان من شی لا یسبح بحمده و لکن لاتفقهون بسبیحهم .

البته این شعور درباره نباتات بیشتر و در حیوانات خیلی بیشتر میباشند خداوند درباره هدهد میفرماید : وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان و اعمالهم فصدهم عن السبیل فهم لا یهتدون . (النمل - ۲۴)

یعنی : هدهد بحضرت سلیمان گفت بلقیس را با تمام رعیتش یافتم که خدا را از یاد برده و بجای خدا خورشید را میپرستند و شیطان اعمال زشت آنانرا در نظرشان زیبا جلوه داده و آنها را بکلی از راه خدا بازداشته تا هرگز بحق هدایت نشوند .

عجب اینست که این حیوان بقدری دارای شعور است که وقتی انسان را می بیند که غیر از خدا را سجده میکنند و اطاعت شیطان را مینماید تعجب میکند و بحضرت سلیمان گوید : الا یسجدوالله الذی یخرج الخباء فی السموات و الارض و یعلم ما تخفون و تعلنون الله لا اله الا هو رب العرش العظیم . (النمل - ۲۶)

یعنی چرا پرستش نکنند خدایی را که پنهان را بعرصه ظهور آورده و بر نهان و آشکار خلق آگاه است در صورتیکه آن خدای یکتا که جز او هیچ خدایی نیست پروردگار عرش با عظمت است و بینهایت سزوار پرستش است .

امام صادق (ع) فرمود : آنچه در آسمان و زمینست تا ماهیان دریا طلب آمرزش برای طالب علم و و دانش آموز مینمایند . یعنی علم دین

در ثواب الاعمال از رسول خدا (ص) مرویست که انگشتر عقیق در دست کنید زیرا که آن اول کوهی است که به وحدانیت خدا و به نبوت من و به وصایت تو یا علی و برای شیعه تو و به بهشت اقرار کرده . از این قبیل روایات بسیار است و ذکر آن موجب تطویل کلام میگردد و در معجزات ائمه بسیار وارد شده که حیوانات عرض حاجت خدمت امامان دقت میکردند و معرفت کامل درباره ایشان داشته اند .

فصل دوم : مصیبت اهل آسمان ها

مصیبت اهل آسمان ها

از این عبارت زیارت معلوم میشود که این کرات باعظمت که در جو در حرکت هستند و از آنها تعبیر به آسمانها میشود دارای مخلوقاتی هستند که تعبیر به اهل نموده و در جمله دیگری ، بعدا شرح آن خواهد آمد ، دارد که علی جمیع اهل السموات و الارض پس از ایندو عبارت معلوم میشود که مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) بقدری بزرگست که همه اهل آسمانها و زمین را ناراحت نموده است بطوریکه آسمان و زمین و موجوداتیکه در این دو زندگی میکنند گریان میشوند .

بعدا گریه آسمان و زمین را شرح خواهیم داد .

آیات قرآن راجع به اهل آسمانها

در سوره نحل میفرماید : ولله یسجد ما فی السموات و ما فی الارض من دابه و الملائکه و هم لا یستکبرون یخافون من فوقهم و یفعلون ما یؤ مرون .

یعنی هر چه در آسمانها و زمین است از جنبندگان و فرشتگان همه بی هیچ تکبر و باکمال تذلل به عبادت خدا مشغولند و تمام موجودات از خدا که فوق آنها است میترسند و به هر چه ماءمورند اطاعت میکنند .

راغب در مفردات القرآن گوید : لغت دابه در تمامی حیوانات استعمال میشد گر چه در تعریفات دیگر به اسب اختصاص داده شده و روی هم رفته باید گفت دابه نام هر موجودیست که راه میرود ، در مجمع البحرین گوید : اختصاص دابه به اسب عرفی است عارض و جدید و ریشه لغوی آن شامل تمامی حیواناتی است که راه میروند .

از این آیه استفاده میشود که خداوند در این کرات آسمانی موجودات زنده ای دارد که در حرکتند و مسلما انسان

هم جز و دابه میباشد زیرا او هم راه میرود .

و در آیه دیگر میفرماید : و ما من دابه الا علی الله رزقها . مسلما انسان جزو دابه فی الارض میباشد زیرا او هم روزی میخورد بلکه فرد شاخص دابه همی انسانست پس معلوم میشود درین کرات آسمانی موجوداتی از قبیل انسان و غیرانسان زندگی میکنند .

و مراد از سجده خضوع و خشوع است نه این سجده ایکه ما در نمازیکه بجا میآوریم پس معلوم میگردد که تمام موجودات آسمانی در برابر خدای بزرگ خاضع و خاشعند و ممکنست بگوئیم چون در آیه ضمیر هم آورده و افعال لایستکبرون ، یخافون ، یفعلون ، یومرون ، استفاده نموده تمامی آنها در مورد خردمندان آورده میشود .

پس معلوم میشود که مراد ازین جنبندگان اشخاص عاقل مکلفند و یا ناگزیر برخی از آنها به زیور عقل و در نتیجه به بار تکلیف زینت یافته اند .

آیه دوم : و من آیاته خلق السموات و الارض و مابث فیهما من دابه و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر . (الشوری - ۲۹) یعنی : و از جمله آیات قدرت خدا خلقت زمین و آسمانست و هم آنچه در آنها از انواع جنبندگان پراکنده است و او بر جمع آوری موجوداتیکه در آسمانها و کرات عالم هر وقت که بخواهد قادر است .

این آیه بدلالتی روشنتر وجود موجودات زنده و ظاهرا عاقل را در آسمانها و زمین اثبات مینماید و گواه بر اینکه جنبندگان مذکور عاقلند ضمیر هم در جمعهم میباشد که از لحاظ استعمال در انحصار خردمندان ذوی العقول است و در

مواردی که افرادی از موجودات بی عقل در جمع عاقلان یکجا آورده شوند بطور مجاز اینگونه ضمایر بعنوان تغلیب در مجموع هر دو دسته بکار میروند .

آیه فوق اضافه بر اینکه ما را از وجود موجوداتی عاقل و مکلف در سایر ستارگان آگاه میسازد از مسافرتهای متقابل کیهانی نیز بطوری لطیف پیش بینی میکند زیرا نخست با جمله بث فیهما دلالت بر پراکندگی آنها را در زمین و آسمانها نمود که این آفریدگان از آغاز مبتلای به فراق و جدایی بوده و هیچگونه خبری از یکدیگر ندارند نه انسانهای زمینی از آسمانیان و نه بالعکس سپس با جمله و هو علی جمعهم روزنه امیدی درباره جمع این پراکندگان بروی ما باز کرده که این پراکندگی ابدی نیست دیری نپاید که به اراده الهی این غریبان از غربت بیرون آیند و بنزدیکی و خویشاوندی برسند .

پس آنگاه این روزنه امید را با جمله اذا یشاء وسیعتر نموده نه آنکه اذا شاء زیرا یشاء خبر از آینده ای محقق الوقوع میدهد ولی شاء باین معنی است که اگر خواست بنابراین ممکنست بگوئیم بشریت را به آینده ای درخشان نوید میدهد که با پیشرفت روزافزون علم به مشیت و لطف الهی این فاصله های دور و نزدیک و این هجرانها مبدل بوصال میگردد .

و ممکنست و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر راجع به قیامت باشد که هر وقت مشیت الهی تعلق گرفت که قیامتی برپا شود همگی این موجودات را جمع کرده و بحساب آنان رسیدگی نماید .

سئوال

آیا اصولا قرآن درباره کاوش کردن در آسمان و ستارگان و خلاصه دقت و نظر

درباره کیهان پهناور و موجودات آن سخن بمیان آورده تا اینگونه استدلالات و انتظارات را از آیات مقدسات قرآنی داشته باشیم ؟

جواب

پاسخ ما دو آیه زیر است که میفرماید :

قل انظروا ماذا فی السموات و الارض و ما تغنی الایات و النذرعن قوم لا یؤ منون . (یونس - ۱۰۰)

ای پیغمبر به مردمان تاکید کن که کاوش کنند و دقت نظر بکار برند تا بدانند چه بسیار آیات حق و دلائل توحید را مشاهده میکنند گر چه هرگز مردمی را که بدیده عقل و ایمان ننگرند دلایل و آیات الهی بی نیاز نخواهد کرد و چیزی بر علم و معرفتشان نخواهد افزود .

از این قبیل آیات قرآنی که بشریت را به تفکر و کاوش در آسمانها و زمین و موجودات آنها واداشته بسیار است و آیه فوق بعنوان نمونه ذکر شد .

ولی اینراهم که اینگونه اوامر و تاءکیدات قرآنی تنها برای کشف این کرات و جسم و جهان نیست بلکه تا ازین رهگذر معرفت انسانی به آفریدگار بزرگ جهان یابد و بدانش آنها در خداشناسی افزوده گردد .

گیرم که بشر به سایر کرات آسمانی مسافرت کرد اگر ازین رهگذر معرفتش بخالق عالم بیشتر نشود چه فایده ؟ !

و کان من آیه فی السموات و الارض یمرون علیها و هم عنها معرضون . (یوسف - ۱۰۵)

دور نیست که آیه فوق هم نیز پیش بینی از مسافرتهای آینده و کیهانی باشد که چه بسا از نشانه های بزرگ علم و قدرت که در آسمانها و زمین است و بشر بر آنها عبور میکند ولی بهره ای بجز اعراض از خدا عایدش

نمیشود .

بـدیهیست که عبور از این کرات آسـمانی نمیتوان نمود مگر بوسـیله این موشـکهای محیرالعقول کیهـانی و بـا جمله یمرون که باصـطلاح صـیغه مضـارع است تمـامی مراتب ضـعیف و قوی عبور و مرور بر کرات آسـمانی را از زمان قرآن تا انقراض جهان شامل میشود .

در یـک زمان بشـر تنها با چشم میتوانست سـتارگان را همچون شـمعهایی فروزان در قعر آسـمان بنگرد و درباره آنها بیندیشـد سپس با وسایل تلسکوپها و عدسیهای قوی توفیق کاملتری را در اینراه بدست آورد اکنون هم باین خیال افتاده که با سفینه های فضـانورد از نزدیـک بـا کرات همسایه خود آشـنا شود اگر چه میتوان گفت تمامی این مراتب در جمله یمرون علیها است ولی حقیقت مرور بر اجرام آسمانی همین مرحله اخیر است که مرور از نزدیک باشد .

ولی موضوع مهم جمله و هم عنهـا معرضون است که هر چه بشـر باین کرات آسـمانی نزدیکتر شود و بیشتر آیات بزرگ الهی را بچشم ببیند اعراض او از خدا بیشتر میشود بلکه میگوید ما که در آسمانها خدا را ندیدیم و یا فرشتگان دروغ است .

اگر کـاروان مسافرتهـای آسـمانی از خداپرسـتان مـا شـد سوغات آنها در بازگشت افزایش معرفت خـدا و ایمان به اوست ولی اینگونه مسافرتهـا برای شوره زار دلهای خودپرسـتان و منکران خـدا جز تیغها و حربه های منحرف کننـده ایمان سوغاتی همراه نخواهد آورد .

و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤ منین و لا یزید الظالمین الا خسارا .

شواهدی دیگر از اخبار بر وجود عقلا در کرات آسمانی

در بحارالانوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که حضرتش به امیرالمؤ منین (ع) فرمود :

یـا علی خـدا هفت موطن را با تو به من نشان داد تا اینکه میفرمایـد : موطن دوم معراج بود که جبرئیل مرا بعالم بالا صـعود داد تمام آسمانها و زمینهای هفتگانه برای من نمودار شد بطوریکه ساکنان و آبادکنندگان آنها را دیدم .

مسلما ساکنان و آبادکنندگان آسمان غیر از ملائکه میباشند .

و نیز در بحار از ابونصـیر و او از حضـرت صادق (ع) روایت میکنـد که حضـرت نوح شـرح معراج پیغمبر را میفرمایـد تا اینکه فرمود : خدا پیغمبر را به آسـمان صـعود داد سـپس گزارشـهای معراج را از رسول خدا اینگونه نقل فرماید که . . . سپس مرا به آسـمان شـشم بالاـ برد که ناگهان خلق بسـیاری دیـدم که همچون امواج دریا موج میزنـد و درین آسـمان فرشـتگان مقرب نیز بودند سپس مرا به آسمان هفتم برد که در آنجا نیز خلق و فرشتگان را دیدم .

از اینکه در دو جای اینحدیث خلق و فرشـتگان ذکر شده معلوم میشود غیر از فرشتگان مخلوقاتی در آسمان زندگی میکنند که تعداد آنها هم زیاد است .

و نیز در بحـار و کافی و بصائرالـدرجات از عجلان بن ابی صالـح مرویست که مردی در خـدمت حضـرت صادق (ع) از روی اسـتعلام اشـاره به آسـمان نموده عرض کرد ، این قبله آدم (ع) است ؟ حضـرت فرمود آری و بعلاوه خـدا را قبه های بسـیاری اسـت چه در عقب این مغرب شـما ۳۹ مغرب یعنی زمینهـای سپیـدی است مملو از مخلوقـات که از نور شـمس کسب روشـنی میکند و طرفه العینی مرتکب معصیت خدا نشده و نمیدانند که خدا آدمی

آفریده است یا نه .

شاهزاده اعتضاد السلطنه پسر فتحعلیشاه قاجار در کتاب فلك السعاده میگوید : این خبر را برای یکی از دانشمندان اروپا نقل کردم خیلی تعجب کرد و گفت اگر یقین داشتم که اینخبر از ناحیه وحی پیغمبر شما است حتما مسلمان میشدم .

متاسفانه فاضل مزبور چون احاطه به اسناد اخبار نداشته از اثبات صحت سند خبر عاجز شده و با اینکه در کتب معتبره باسناد قوی مضبوط است فقط از یک کتاب غیرمعروف آنرا نقل کرده میگوید : این حدیث را در کتاب نظام الدین احمد گیلانی شاگر میرداماد دیده ام و هر گاه میدانست اینخبر در کتابی مثل کافی نقل شده برای اتمام حجت او کافی بود زیرا کتاب کافی از کتب معتبره شیعه و نسخ قدیمه این کتاب در کتابخانه های دنیا بسیار است و اخبار مندرج در آن برای اثبات هر مطلبی حجت قاطع است .

و نیز در کتاب مناقب شیخ رجب برسی سال ۸۰۰ هجری و در کتاب شیخ ابراهیم کفعمی قرن دوم هجری و در کتاب بحارالانوار مجلسی از حضرت موسی بن جعفر علیهاالسلام مروی است که جبرئیل خدمت حضرت رسول (ص) عرض کرد : سوگند بخداوندی که پیغمبری چون تو برگزیده که در پشت این مغرب زمینی است سفید و در آن یک نوع از مخلوقات خداست که او را میپرستند و نافرمانی وی را نمینمایند و بس که از ترس خدا گریه کرده اند گوشت از روی آنها فروریخته است .

حضرت امیرالمؤ منین (ع) عرض کرد آیا ابلیس و بنی آدم را در میان آنها راهی هست ؟ فرمود

بخدا قسم که آنها نه ابلیس را میشناسند و نه آدم را وعده آنها را جز خدا کسی نمیداند .

این حدیث هم دلالت دارد بر وجود بشر در سایر سیارات زیرا که گریه از خصایص انسان و گوشت از خصایص حیوان و عبادت و عدم معصیت و عدم علم بوجود ابلیس و آدم از اوصافی است که متفرع بر عقل است یعنی هر گاه مخلوقات آن کرات زنده و عاقل نبودند از خوف خدا گریه نمیکردند .

و بر حسب اخبار مسلم است که مبدا بشر منحصر به آدم نیست هر چند مبداء ما آدم است و او پدر ما است ولی مطابق اخباریکه در دست است خدا آدمهای بسیاری آفریده است که هر یک مبداء پدر سلسله ای بوده اند و همه آنها هم در زمین ما نبوده بلکه در کرات دیگر بوده اند .

در بصائرالدرجات از حضرت باقر (ع) روایت میکند که فرمود : خداوند هزار هزار عالم یکمیلیون و هزار هزار آدم خلق کرده اینکه میفرماید هزار هزار عالم که یک میلیون میشود من باب مثال است مثل اینکه ما میگوئیم خداوند هزاران بنده دارد و یا ممکنست میخواهد بفرماید آن کراتی که آدم در آنها هست و مشمول تکالیف میباشند یک میلیون عالم است .

در بحارالانوار و تفسیر قمی روایت صحیحی از حضرت امیرالمؤ منین (ع) نقل میکند باین مضمون که : هذا النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض مربوطه کل مدینه بعمود من نور طول ذلک العمود فی السما مسیره ماءتین و خمسین سنه .

در مجمع لبحرین در لغت کوکب

بجای بعمود بعمودین ذکر کرده است .

معنی حدیث این میشود که : این ستارگان که در آسمان میباشند شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمین است و هر شهری بسته شده به دو عمود از نور که طول این عمود دویست و پنجاه سال راه است .

این عمود نور همان قوه جاذبه و دافعه ایست که بین کرات میباشند که اگر این دو قوه نبود این کرات در یک مدار معینی نمیماندند و بهم دیگر میخوردند و ممکنست ۲۵۰ سال فاصله نوری باشد .

و نیز امام سجاد (ع) فرمود : پشت این نطاق ، راوی عرض کرد : نطاق چیست ؟ فرمود : هذه القبه سبعین الف عوالم کل واحد منها اوسع من الدنیا فیها خلایق کثیره لایعلمون ان الله خلق آدم و ابلیس ام لاوقال علیه السلام و الله انهم اطوع لنا منکم .

یعنی : پشت این قبه یعنی آسمان شما هفتاد هزار عالم است که هر یک از آنها وسیعتر از دنیای شماست و در آنها خلایق بسیاری است که نمیدانند خداوند آدم و شیطانی هم خلق کرده یا نه بعد حضرت فرمود بخدا قسم که آنها ما را بیشتر از شما اطاعت میکنند .

ازین روایت معلوم میشود که معروفیت آل محمد و شناسایی آنها مخصوص بزمین نیست بلکه مخلوقات این کرات هم معرفت بحال ایشان دارند بلکه معرفت آنها بیشتر از ماست و لذا از ما امام را اطاعت میکنند .

حدیث بساط

حدیث بساط از احادیثی است که شیعه و سنی آنرا نقل کرده و از معجزات بزرگ امیرالمومنین (ع) بشمار میرود و مقدس اردبیلی

در کتاب حدیقه الشیعه در صفحه ۳۸۸ نقل نموده و چون خیلی مفصل است از ذکر آن خودداری میکنیم فقط یک قسمت آن که مورد حاجت ما است ذکر میکنیم .

سلمان گفت : ما پرسیدیم یا امیرالمؤ منین (ع) شما را علمی به آنچه در عقب کوه قاف است میباشد حضرت فرمود که خلاق عالم در عقب کوه قاف چهل عالم آفریده که هر عالمی برابر دنیای شماست و علم من بماورای قاف همچون علم منست بحال اینـدنیا و آنچه در دنیـاست و بعـد از رسول خـدا (ص) منم حافـظ و نگهدارنـده عالمهـا و همچنین بعـد از من اولاد من حافظ شریعت نبوی و وارث علوم مصـطفوی خواهنـد بود و من دانـاترم براهھـائیکه در آسـمانهاست از راهھـایی که در زمین است و مائیم محزون مکنون الهی و مائیم اسـماء حسـنی که چون خدا را با آن نام بخوانند اجابت کند و مائیم صاحب آن نامهائیکه بر عرش و کرسی نوشته است و مائیم قسمت کننده بهشت و دوزخ تا آخر روایت که مفصل است .

ازین اخبـار زیـاد است که ذکر آن بـاعث طـول کلاـم میشـود اگر اخبـاری هم از پیشوایـان وین درین بـاب بمـا نرسـیده بود ما خودمـان میدانسـتم که خداونـد درین کرات موجـوداتی دارد چه شـخص عاقـل کـار لغو و بیهوده نمیکنـد و اگر بنـا باشـد که خداوند این کرات باعظمت را که حساب آنرا جز خودش کسـی نمیداند خلق فرماید و کسـی در آن نباشد مسـلما این کار لغو است و چنین عملی از خدا بدور است لذا میفرماید : ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل

و النهار لایات لاولی الباب الـذین یـذکرون الله قیاما و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السـموات و الارض ربنا ما خلقت هـذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار .

در دعای افتتاح که در شبهای ماه مبارک رمضان خوانـده میشود میفرمایـد : الحمـدالله الـذی من خشیته عدالسـما و سـکانها و ترجف الارض و عمارها و تموج البحار و من یسبح فی غمراتها .

سکنه آسـمانها کیست که از خوف و خشیت الهی میلرزاند اگر گویی ملائکه هسـتند جواب گوئیم که ملائکه جسم لطیفند و احتیاج به سکنی و مکان ندارند سکنه یک محل باید مثل ما باشد و لذا میگوئیم سکنه بلاد .

بهترین دلیلی که سـکنه آسـمانها ملائکه نیسـتند دعایی است که شیخ حر محمد بن حسن عاملی در صـحیفه ثانیه سـجادیه در ضمن دعایی است از حضرت علی بن الحسین امام سجاد (ع) نقل میکند .

فصل علیه انت ملائکتک و سکان سمواتک و ارضک .

از اینکه جمله سـکان سمواتک و ارضک راعطف بر ملائکه گرفته ، مسلمست که معطوف غیر از معطوف علیه است پس مراد از انسان همان انسانست که باید در این سیارات باشد .

در یکی از زیارتهـای عاشورا ذکر شـده که : فلقـد عظمت بک الزریه و جلت فی المؤ منین و المسـلمین و فی اهل السـموات و اهل الارضین اجمعین .

ای حسـین عزیز مصـیبت تو در میان مؤ منین و مسلمین اهل آسمانها و اهل زمینها بسی بزرگ بود ، پس اهل آسمان باید عاقل باشند تا شهادت آنحضرت بر آنها گران باشد .

مجلس بیستم : و جلت و عظمت مصیبتک فی السموات علی جمیع اهل السموات

ترجمه

بزرگ و عظیم شد بلاها و صدمات شما در

آسمانها و بر همه اهل آسمانها

مقدمه

در دو فصلی که در مجلس بیان کردیم معلوم شد که موجودات عالم با شعور و مسلما هم درین کرات آسمانی موجوداتی از عقلا و غیرعقلا زندگی میکنند و آیات و اخباری برای اثبات این معنی ذکر کردیم و اینک مطالبی که علم امروز راجع با ثبات عقلا در این کرات کشف کرده برای آقایان ذکر می کنیم .

اثبات علمی موجودات زنده در کرات آسمانی

در مجله دانشمند سال چهارم آبانماه ۱۳۴۵ در صفحه ۲۹ خلاصه مطلبی که مینویسد چنین است : از پیامی که موجودات یک ستاره دور که چندین سال نوری با زمین فاصله دارد مخابره کرده اند چنین بدست میآید که یک مرد و یک زن و یک کودک که قد مرد ۳۱/۳ متر بوده با دستگاهی در ۴۱ سطر و ۳۱ علامت بزمین مخابره نموده اند و تصویر آنها در روی دستگاه کاملا نمایان بوده که عکس آن در آنمجله ثبت است که در بالای سر آنها خورشیدی واقع شده و در دست راست مرد ستاره ای را نشان میدهد که بدین طریق میخواهد نشان دهد که ساکن ستاره فوق در منظومه شمسی ناشناسی است .

موضوع جالب توجه آنست که چگونه ساکنان یک کره از کهکشان وجود خود را با امواج و طریقه ساده و منطقی به کرات دیگر اطلاع میدهد .

دانشمندان عقیده دارند که پاسخ باین علامات خطراتی همراه دارد چه امکان آن هست که ساکنان این کره که میلیونها سال از حیث تمدن از ما جلوترند در صدد حمله به کره زمین و اشتغال آن برآیند . زمان لازم برای رسیدن جواب باین کره چندین سال است زیرا سال نوری یک فاصله

به اندازه ۵/۹ بیلیون کیلومتر است و امواج رادیویی که با سرعت سیر صوت حرکت میکند چندین سال در راه خواهد بود .

از طرف دیگر باید دانست چنانچه ساکنان کره دیگری خارج از منظومه شمسی ما با راکت و ناو فضایی بسوی کره زمین روانه شوند مسافرت آنها لااقل نیم قرن بطول خواهد انجامید .

بشقابهای پرنده از کرات دیگر میآیند

در روزنامه اطلاعات ۱۶ آبانماه ۱۳۴۶ صفحه ۲ مینویسد :

۶ نوامبر خبرگزاری فرانسه - پروفسور آلبرت کارشناس موشک و استاد سابق وانرفون بردون در هفتمین کنگره بین المللی کارشناسان پرنده گفت بشقابهای پرنده از جهان دیگر میآیند ، وی تاءکید کرد آنچه تا کنون در مورد بشقابهای پرنده گفته شده باید بر این استوار گردد که آنها از جهان دیگر میآیند .

درین کنگره بسیاری از دانشمندان اظهارنظر کردند که بشقابهای پرنده از جهان دیگر میآیند .

در کهکشان آثار زندگی کشف شد

در روزنامه اطلاعات ۱۴ فروردین ۱۳۴۸ صفحه ۹چنین مینویسد :

اخیرا در کهکشان خط شیری که میلیاردها کیلومتر از زمین فاصله دارد ابرهای مخصوصی که از یک ماده شیمیایی تشکیل میشود کشف شده است .

در سه ماه اخیر این سومین کشف دانشمندان ازین نوع است ازینرو کارشناسان بعید نمیدانند که روزی در میان ستارگان کهکشان موادیکه بزندگی خیلی نزدیک باشند مانند اسیدها و پروتئین ها کشف شود این مسئله ثابت خواهد کرد که زندگی یک ماجرای منحصر بزمین خاکی ما نیست بلکه ممکنست در ستارگان دیگر مثلا مریخ یا ستارگان بسیار دوردست وجود داشته است .

گروهی از دانشمندان آمریکایی وجود آمونیاک را در کهکشان کشف کردند آنها با تجزیه امواج رادیو الکترونیک از اعماق فضا بزمین میرسد باین نتیجه رسیده اند که در فاصله سی هزار سال نوری از زمین نور سرعتی برابر ۳۰۰ کیلومتر در ثانیه دارد ، منابع هیدروژن و آمونیاک وجود دارد ، این مسئله فرضیه ای را دایر بر اینکه زندگی منحصر به کره زمین نیست بلکه در ستارگان دیگر نیز یک نوع زندگی وجود دارد تائید میکند .

فصل سوم : گریه اهل آسمانها و زمین و موجودات دیگر بر حسین علیه السلام

مقدمه

یکی از برجسته ترین آثار عاشورا عزاداری و گریه بر حسین (ع) است که اینموضوع کم کم لباس مذهبی پوشیده و دارای

اهمیت زیادی شده بلکه میتوان گفت رکن اعظم مسایل اسلامی گردیده و ثواب و نتایجی که در سایه این عمل نصیب مسلمین میگردد در هیچکاری برای آنها میسر نیست .

وقتی به صفحات تاریخ نگاه میکنیم با آنکه تعداد فرقه شیعه خیلی کمتر از سایر فرق مسلمین بوده ولی در نتیجه همین محافل عزاداری حسینی ترقیات

شگفتی کرده و بافتخار اینمجالس در دنیا مورد توجه خاص و روحانیت و معنویت واقع شده اند .

وقتی به صفحات تاریخ نگاه میکنیم با آنکه تعداد فرقه شیعه خیلی کمتر از سایر فرق مسلمین بوده ولی در نتیجه همین محافل و مجالس عزاداری حسینی ترقیات شگفتی کرده و بافتخار اینمجالس در دنیا مورد توجه خاص و روحانیت معنویت واقع شده اند .

آیا در دنیا جایی هست که دو نفر مسلمان شیعه گرد هم جمع شوند مراسم عزاداری را در موقع خود برپا نکنند و اشکی نریزند .

یکی از مورخین اروپا مینویسد : در مهمانخانه مارس یکنفر شیعه را دیدم نشسته یکه و تنها چیزی میخواند و گریه میکند و آنچه سر میز نهار او بود تمام را به فقرا تقسیم نمود چون بموضوع رسیدگی کردم دانستم که امروز عاشورا است و این مرد کتاب مقتل میخواند و برای حسین گریه میکند و میز ناهار خود را برای خاطر حسین (ع) بفقرا داد و چیزی نخورد .

نویسنده غربی میگوید : بذل مال در هر سال بنابر آنچه ما اطلاع داریم از طرف شیعه در راه عزاداری حسینی از میلیاردها فرانک تجاوز میکند و گذشته ازین واقعیاتی که برای اینراه تعیین کرده اند از حساب ما بدور است .

در کتاب قرب الاسناد از بکربن محمد و او از حضرت صادق (ع) روایت کرده :

قال للفضیل تحلسبون و تتحدثون قلت نعم ، قال ان تلک المجالس احبها فاحیوا امرنا فرحم الله من احیا امرنا یافضیل من ذکرنا او ذکرنا عنده ففاضت عیناه و لو مثل جناح الذباب غفرالله له ذنوبه

و لو کانت مثل زبد البحر .

یعنی : حضرت فرمود ای فضیل آیا می نشینید و مجالسی ترتیب میدهید که در آن مجالس از فضائل و مصائب ما ذکر شود ؟ گفتم آری فرمود : من اینمجالس را دوست میدارم و شما امر مرا در اینگونه مجالس احیاء و خدا رحمت کند کسی را که امر مرا احیاء کند . ای فضیل هر کس ذکر ما را کند و یا در نزد او ذکر شویم یعنی از مصیبت ما ذکری شود و اشکی از چشمان او بیرون آید اگر چه بقدر بال پشه ای باشد خداوند گناهان او را میبخشد اگر چه بقدر کف دریاها باشد .

در هر حال اخبار زیادی راجع به فضیلت گریه بر امام حسین (ع) و مجالس عزای آنحضرت وارد شده که جای شرح آن نیست بخواست خدا در مجالس آینده بعضی از آنها را بعرض آقایان عزیز برسانیم .

گریه ملائکه بر حسین علیه السلام

گفتیم همه موجودات و اهل آسمان و زمین بر آنحضرت گریان شدند از جمله گریه ملائکه بر آنحضرت است که بعضی از اخبار آن ذکر میشود .

صدوق در علل الشرایع از ابوحمزه ثمالی روایت میکند که گفت : خدمت امام باقر عرض کردم یابن رسول آیا همگی شما قائم بحق نیستید ؟ فرمود : بلی . گفتم : پس جهت چیست که فقط یکنفر از شما ملقب به قائم است ؟ فرمود : لما قتل جدی الحسین علیه السلام ضجت الملائکه الی الله عز و جل بالبکاء و النحیب . . . الخ زمانیکه جد من حسین (ع) شهید شد ملائکه بدرگاه خداوند نالیدند و

بگریه بانگ و فریاد آوردند و عرض کردند بارالها آیا از کسی که خاصه و پسر پیغمبر تو را که بهترین خلق تو میباشد کشت دست بازداشتی ؟ خطاب آمد ای فرشتگان من آسوده باشید بعزت و جلال خودم قسم که ازین جماعت انتقام میکشم اگر چه از پس امروز باشد آنگاه امامانی که از صلب حسین (ع) باید بیایند به ملائکه نشان داد و از جمله قایم آنان که امام دوازدهمین باشد ، را به آنها بنمود در حالیکه آنحضرت ایستاده بود پس فرمود بدین قائم از آنها انتقام خواهم کشید بدین جهت آنحضرت را قائم گویند .

منظور ما از نقل این روایت این بود که چون حسین (ع) شهید شد ملائکه گریان شدند و در درگاه الهی نالیدند و بانگ و فریاد برآوردند .

امام صادق (ع) فرمود که روز عاشورا چهار هزار ملک نازل شدند تا یاری حضرت حسین (ع) را بنمایند حضرت به آنها اذن نداده مراجعت کردند تا تکلیف خود را معلوم کنند ولی مجددا نازل شدند دیدند حضرت شهید شده آنگاه گردآلوده نزد قبر آنحضرت ماندند و پیوسته تا روز قیامت بر آنحضرت گریه میکنند و رئیس آنها ملکی است منصور است منصور نام هر کس امام را زیارت کند آناها ازو استقبال میکنند و چون وداع حضرت کنند او را مشایعت نمایند و اگر مریض شود ازو عیادت کنند و چون بمیرد و نماز بر او خوانند طلب مغفرت برای او کنند .

در کامل الزیاره از حضرت صادق (ع) روایت میکند که بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع) لشکر

پسر سعد شخصی را دیدند که با صدای بلند ناله و فریاد میکند ، گفتند این مرد کیست و چرا ناله و فریاد میکند ؟ گفت چگونه صیحه نزنم و فریاد نکنم و حال آنکه رسول خدا را مینگرم که ایستاده زمانی بسوی زمین نگران میشود و زمانی خرگاه شما را نظاره مینماید و من میترسم که خدا را بخواند نفرین کند و همه اهل زمین هلاک شوند لشکر بیکدیگر گفتند این مردیست دیوانه بعضی دیگر گفتند بد عملی کردیم که آنحضرت را شهید کردیم ، راوی خبر میگوید خدمت امام صادق (ع) عرض کردم که آن شخص گریه کننده چه کسی بود ، حضرت فرمود او جبرئیل بود و اگر از طرف خدا ماءذون بود صیحه ای بر ایشان میزد و همه آنها را هلاک مینمود .

در کامل الزیاره حدیث مفصلی نقل میکند مشتمل بر اینکه ملائکه حائر حسینی شب و روز گریه بر آنحضرت میکنند و فتور و سستی درین امر ندارند مگر در دو وقت یکی وقت زوال و دیگر وقت طلوع فجر که در این دو وقت با ملائکه آسمان که بزیارت قبر حسین میآیند و گفتگو میکنند و از اخبار آسمان پرسش مینمایند .

و نیز در کامل الزیاره از ابن عباس نقل میکند که اول ملکی که خبر قتل حسین (ع) را برای حضرت رسالت آورد جبرئیل بود که با بالهای گشوده گریه کنان و صیحه زنان آمد و این خبر را داد و قدری از تربت حسینی را حمل کرده بود که بوی مشک ازو بر میخاست و فضا را معطر کرده بود .

گریه و ناله وحوش بر حسین علیه السلام

در کامل الزیاره از حارث اعور روایت میکنـد که امیرالمؤ منین (ع) فرمود : پـدر و مادرم فـدای حسـین باد که در بیرون شـهر کوفه کشـته خواهـد شـد ، بخـدا قسم گویـای می بینم که جـانوران بیابـان از انواع وحوش بر سـر قـبر او گردن کشـیده و بر او میگریند و از شب تا صبح برای او مرثیه میخوانند .

در علل الشـرایع و امالی از میثم تمار نقل میکنـد که گفت بخدا قسم این امت پسـر پیغمبر خود را در دهم ماه محرم میکشـند و دشـمنان خدا آنروز را روز مبارکی میدانند و اینکار شدنی است و در علم خدای سبقت گرفته و اینموضوع را من از عهدی که مولا‌یم امیرالمـؤ منیـن (ع) بـا مـن کرده میـدانم و آنحضـرت بمن خـبر داد که بر حسـینم میگرینـد همه چیز حـتی وحـوش در صحراهـا و ماهیـان در دریاها و مرغان در میان زمین و آسـمان و آفتاب و ماه و سـتارگان و زمین و مؤ منین انس و جن و تمام ملائکه و آسمان و زمین و رضوان و حاملان عرش الهی تا آخر حدیث .

گریه وحوش صحرا در شب عاشورا

محدث نوری در کتاب دارالسـلام از آخوند ملازین العابدین سلماسـی که از شاگردان برجسته سید بحرالعلوم بوده نقل میکند که سـالی از عراق عرب بقصـد زیـارت خراسـان حرکت کردیم تـا به اسـدآباد همـدان جهان رسـیدیم و در نقطه خوش آب و هوایی که گوسـفندان زیـادی هم در آنجا بود منزل کردیم در آخر شب که برای نماز شب برخاسـتم دیـدم مردی باعجله زیادی حرکت میکند و چون بمن رسید اعتنایی نکرده گذشت من او را صدا

زدم که گیتی و این وقت شب کجا میروی گفت کار فوری دارم انجام میدهم و بر میگردم قدری که گذشت آمد و نزد من نشست گفتم شما چه کسی هستید و کجا رفتید گفت من اهل عالم همدانم شب در بستر خود خوابیده بودم علی (ع) را در خواب دیدم بمن فرمود که بر میخیزی و بفلان خانه میروی و میگویی که علی (ع) میگوید که آن دو من جو که نزد تو دارم بده ، آنرا میگیری و فوری به آن پیرمردی که در فلان موضع کوه اسدآباد میباشد میدهی من حسب الامر مولا برخاسته جو را گرفته و بردم نزد آن پیرمرد باو دادم .

آخوند ملازین العابدین میگوید از محل و شخصیت این پیرمرد سئوال کردم گفت نمیدانم اینقدر میدانم که مردیست که درین کوه خزیده و از مردم عزلت گریده اگر میخواهی خودت برود از حالش بپرس و مکان او را بمن نشان داده رفت .

من برخاستم و به آن مکان رفتم پیرمردی را در محراب عبادت دیدم بر او سلام کرده جواب شنیدم از حالش پرسیدم گفت شخصی از اهل همدانم در آخر عمر صلاح خود را درین دیدم که اموال خود را در میان ورثه تقسیم کنم و درین گوشه کوه بعبادت مشغول کردم گفتم روزی تو از کجا میرسد گاهی این گوسفند دارها بمن میکنند و گاهی از جای دیگر میرسد ، دیروز آمدند که اگر حاجتی باشد برآوریم گفتم نان امشب را که دارم فردا اگر نرسید بشما خبر میدهم و شب صبح نشده دومن جو برای من رسید بعد هم خدا رزاق

است ، گفتم در این مـدت عزلت خود در این کوه از غرائب روزگار چه دیـدی ؟ گفت غرائب بسیار است لکن برای تو یکی را نقل میکنم .

در سال اول که من در اینمکان آمـدم مدتی درینجا بودم و بجهت ترک معاشـرت با مردم حساب ماه روز هم از خاطر من رفته بود اتفاقا از شـبها که هوا خوب و مهتاب بود منهم در جلوی این غار نشسته بودم و بعبارت مشغول بودم ناگاه صدایی مهیب از دامنه کوه بلند شد طولی نکشـید که شیری عظیم وارد گردید و درین سعه که می بینی ایستاد ، از مهابت آن حالتی بمن دست داد که بی اختیار ماندم و لرزه بر اندامم افتاد و گمان کردم که قصد خوردن مرا دارد ، طولی نکشـید که صدای مهیب دیگری آمد دیدم پلنگی از کوه آمد نزد شیر ایستاد زمانی نگذشت که آواز گرگی آمد و او هم نزد پلنگ ایستاد و همچنین آوازهای مختلف حیوانات مختلف النوع متضادالطبع مختلف الخلقه ماننـد گرگ و آهو و درنـده و چرنـده یکیک میآمدنـد و در پهلوی یکـدیگر میایسـتادند تـا آنکه عـده زیـادی از حیوانـات جمع شدنـد ناگـاه صـدای ضـجه و ناله آنها بلنـد شـد بطوریکه قطرات اشکهای آنها فرو میریخت و خود را بر زمین میزدند و بعضی خاک زمین را با چنگال خود کنده بر سر میریختند و بعضی خود را بخاک میمالیدنـد من متحیر و مبهوت مانده که این چه اوضاع است و چرا این حیوانات اینگونه مینمایند ناگاه بنظرم آمد که امشب شب عاشورای حسین است و این حیوانات برای آنحضرت عزاداری میکنند و تا

صبح بهمین عزاداری میکردند چون صبح شد ساکت شده پراکنده گشتند و تا کنون شب عاشورایی نگذشته که این حیوانات در این محل جمع نشوند عزاداری نکنند .

چون شاه تشنه کام نمود آب تیغ نوش

از ساحت زمین زده چون بر سپهر جوش

رفتند وحش و طیر به یکبارگی ز هوش

پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش

از انبیا به روح الامین رسید

چون اوفتاد سر و لب تشنه از سمند

در پیش نعش اکبرش آن ماه ارجمند

در آتش زمانه فلک سوخت چون سپند

هم بانگ شور و غلغله در شش جهت فکند

هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد

گریه طیور بر حسین علیه السلام

شیخ طریحی در منتخب از طریق اهلبیت روایت کرده که وقتی حسین (ع) شهید شد و جسم شریفش بر خاک کربلا افتاد و خون بدنش بروی زمین ریخت مرغی سفید آمد پر و بال خود را بخون آنحضرت آلوده کرد و پرواز نمود در شاخه درختی جماعتی از مرغان را دید که از دانه و علف و آب میکنند به آنها گفت وای بر شما به لهو و لعب مشغولید و در طلب دنیا میباشید و حال آنکه حسین (ع) در زمین کربلا در این هوای گرم بروی زمین افتاده و خون از بدنش جاری گشته چون مرغان اینرا شنیدند همگی هم آواز شده بجانب کربلا پرواز کردند و چون رسیدند دیدند حسین (ع) سر بر بدن ندارد بی غسل و کفن بروی خاک و خاشاک کربلا افتاده مرغان چون این منظره را دیدند صیحه زده و آغاز گریه و زاری نمودند و خودشانرا بر خون حضرت مالیدند و سر تا پای خود را خون آلود کرده

و هر کدام بجانب شهری رفتند تا اهل عالم را از فاجعه مولمه آگاهی دهند آن مرغی که بمدینه آمد قبر پیغمبر را طواف کرد قطرات خون ازو میچکید و میگفت : الا قد قتل الحسین بکربلا ، مرغان دیگر اطراف او جمع شدند و بانگ نوحه برآوردند آنگاه آن مرغ خون آلود در شاخ درختی از باغ مرد یهودی بنشست و آن مرد یهودی دختری داشت کور و کر و زمین گیر و جذامی آن دختر را زیر درختی در آن باغ گذاشته و از برای انجام امری با مادر او بشهر مدینه رفته بودند اتفاقا شب نتوانستند از مدینه مراجعت کنند چون قدری از شب گذشت ناله آن مرغ بلند شد دختر یهودی خود را کشان کشان روی زمین کشانید تا بزیر آن درخت رسیده با آن مرغ هم ناله گشت ناگاه قطره ای از خون بال او بر یک چشم دختر و قطره ای دیگر بر چشم دیگرش افتاد و آن دو چشم کور بینا گشت و همچنین دو دست و دو پایش ببرکت آن قطره خون شفا یافت و بکلی چون صبح پدر و مادر او از مدینه آمدند دختری دیدند که در میان باغ گردش میکند و قدم میزند ، گفتند تو کیستی و از کجا آمده ای ؟ ما دختر بیماری درین باغ داشتیم که اکنون او را نمی بینیم ، گفت ای پدر قسم بخدا که من همان دخترم ، مرد یهودی چون این بشنید افتاده بیهوش گشت چون بهوش آمد دختر پدر را زیر آن درخت برد و مرغ خون آلود را بر او نشان داد مرد

یهودی گفت ای مرغ ترا به آن کسی که آفریده قسم میدهم که با من سخن گویی و ازین قصه مرا آگهی دهی بقدرت الهی مرغ بسخن آمد و قصه خود را از اول تا اخر برای مرد یهودی شرح داد . مرد یهودی گفت اگر این حسین نزد خدا دارای مقام رفیعی نبود خون او شفاء دختر نمیشد ، پس او با خانواده اش و پانصد تن از یهودی ها مسلمان شدند .

همین خونیکه یک قطره او شفاء دختر یهودی است در مجلس ابن زیاد یک قطره خون از سر مطهر حضرت بر زانوی ابن زیاد میچکد زانوی او را سوراخ میکند و بوی تعفنی میگیرد که همیشه ابن زیاد عطرهای زیادی استعمال میکرد که بوی او را مردم نشنوند ابراهیم پسر مالک اشتر چون ابن زیاد را در جنگ کشت از بوی بد او دانست که این باید ابن زیاد باشد .

و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤ منین و لا یزید الظالمین الا خسارا . الاسرا -۸۰

گریه جنیان بر حسین علیه السلام

در کامل الزیاره از ابونصیر و از او از حضرت باقر (ع) روایت میکند که فرمود : آدمیان و جنیان و مرغان و وحوش بر حسین (ع) گریستند بطوریکه اشک از چشمان آنها فرو ریخت .

در روایت محفوظ بن منذر است که گفت مردی از بنی هاشم در رابیه که اسم محلی است بمن خبر داد که گفت از پدرم شنیدم که میگفت ما کشته شدن حسین (ع) را ندانستیم تا شب یازدهم محرم با چند نفر نشسته بودیم صدایی شنیدیم که کسی اشعاری میخواند

و راجع به کشتن حسین (ع) در کربلا گریه میکند ولی او را نمیدیدیم به او گفتم خدا ترا رحمت کند تو کیستی ؟ گفت من از جنهای نصیبین هستم از حج و مراجعت کردم و برای یاری کردن آن حضرت به کربلا رفتم ولی رسیدم که آنحضرت را شهید کرده بودند .

اشعاریکه در مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) از جن نقل شده و صدای گریه آنان را شنیده اند زیاد است به کتب مراجعه شود .

واقعه بئرذات العلم

در کتاب ریاض القدس از ابوسعید و خذیفه یمانی که از اصحاب رسول خدا (ص) هستند نقل میکند که در یکی از غزوات که فتح و نصرت با مسلمین بود مراجعت میکردند بزمین شوره زار و بی آب و علفی رسیدند که بسیار گرم و سوزان و شنزار بود و راه عبور از آن بسیار دشوار مینمود اصحاب آنحضرت بواسطه حرارت آفتاب و وزیدن بادهای گرم و سوزان تشنه شده بقسمی که صدای آنها بلند شد شکایت اینموضوع را خدمت حضرت نمودند حضرت باصحاب خود فرمود کسی بین شما هست که معرفت باین سرزمین داشته باشد ؟ یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول اله من آشنایی کامل به این سرزمین دارم و مکرر ازین بیابان عبور کرده ام این وادی را وادی کشیب ارزاق نامند چه بساد لیلان که درین بیابان گمراه شده و هر سواره ای که در وادی قدم نهاد شترش از رفتار بازمانده و هیچ لشکری به این وادی نیامده مگر اینکه هلاک شدند زیرا اینجا مقام جنیان و مسکن شیاطین و لشکر ابلیس است . مسلمانان چون این سخنان

شنیدنـد یقین به هلاکت نموده پناه برسول خـدا (ص) بردنـد و گریه زاری نمودند و ساعت بساعت بشدت گرمای هوا افزوده میشـد پیغمبر (ص) فرمود : هر کس در این بیابان خبری از آب بمن بدهد من برای او بهشت را ضـمانت میکنم همان کسـیکه گزارش این سـرزمین را بحضرت داده بود عرض کرد در این بیابان چاهی است که عرب آنرا بئرذات العلم میخوانند و در آنجا آب سـرد شـیرین گوارایی وجود دارد ولی چه فایـده که کسـی قـدرت رفتن سـر آن چـاره را نـدارد زیرا آن چـاه محل جن و شیاطین است که از سـلیمان تمرد نموده انـد و دود سـیاهی از آنچاه بلنـد میشود و نمیگذارند کسـی از آنچاه آب بردارد و اگر کسـی بر سـر آن چـاه برود سوخته و مثـل ذغـال سـیاه میشود ، قوم تبع یمـانی بـا لشـکر زیـادی که داشت چون بر سـر این چاه رسـیدند و خواستند آب بردارند ده هزار لشکر او هلاک شدند؛ برهام فارس با لشکری بیحد و کثیر چون بر سر آنچاه رسیدند و خواسـتند آب بردارنـد خلقی کثیر از آنها هلاک شدنـد . سـعدبن یرزق با لشـکری فراوان بر سـر این چاه آمدند بیست هزار آنان هلاک شدند و اکنون سرهای آدمیان و استخوانهای آنها در کنار چاه ریخته است .

رسول اکرم ص فرمود : لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم ، آنگاه فرمود ای اصـحاب من آیا میان شـما کسی هست که دامن همت بر کمر زند و مشک و دلوی بر دارد و بر سر این چاه رود برای مسلمین بیاورد تا بهشت را برای

من او ضـامن شـوم ؟ ابوالعـاص بن الربيـع که برادر رضـاعی آنحضـرت بود عرض کرد : جعلت فـداک یـا رسول الله مرا مرص فرمـای تـا من فرمـان شـما را بجـا آورم زیرا که من یـک مرتبه دیگر هم بـا جمـاعتی بر سـر این چـاه رفته چون بر سـر این چاه رسیدیم عفریت جنی بزرگ از چاه نمودار شد و همراهان مرا هلاک کرد فقط من با یکنفر دیگر که اسب تندرو داشتیم نجات یافتیم یا رسول اله آنروز من مسـلمان نبودم ولی امروز مسـلمان هسـتم و امیدوارم از برکت اسـلام آسـیبی بمن نرسد ، حضرت دعـای خیر دربـاره او نمود و دو نفر دیگر از شـجاعان را همراه او نمود بـا جمعی دیگر که یکی قیس بن سـعدبن عبـاد و یکی سعد بن معاذ و سـعد بن بشـر و ثابت بن اخنس و دیگران که همه با شمشیر و سپر و تیر و کمان چون شیر شکاری و بیست شتر با دلو و ریسـمان براه افتاده بسوی چاه رفتند و چاه بسـیار بزرگی دیدند که نظیر آنرا ندیده بودند چون نزدیک چاه شدند جنی از میان چاه بیرون آمد مانند نخله سیاه و چشمهایی چون طشت پر از آتش و دهانی مانند غار گشوده و بجای نفس شعله آتش از دهان او بیرون میآمـد و در آن واحـد تمام بیابان پر از دود آتش شـد و صدایی مانند رعد بر کشـید که زمین از صدای او به لرزه در آمـد مسـلمانان از ترس خواسـتند فرار کنند ابوالعاص بن ربیع گفت ای برادران مسـلمان آیا از مرگ فرار میکنید کجا میروید بایستید که من با این

عفریت جن در آویزم و بر او ظفر میبابم و اگر کشته شدم سلام مرا به پیغمبر خدا برسانید پس ابوالعاص شمشیر کشید و قدم جراءت پیش نهاد که یکی از جنیان فریاد کرد که کیستید ؟

و برای چه اینجا آمده اید مگر نمیدانید که اینجا مکان پادشاهان و متمردین از فرمان سلیمان و داود است آنکه قوم عاد را کشتند و بسی دلیران را خون آغشته اند در این مکان میباشند ابوالعاص گفت ما از اصحاب و انصار رسول خدائیم اگر اطاعت ما را کردید که ما با شما کاری نداریم و الا قهرا و جبرا شما را وادار میکنیم که ما را اطاعت کنید هنوز کلام ابوالعاص باتمام نرسیده بود که ناگاه جنی صدایی زد و خود را بر روی ابوالعاص انداخت و ابوالعاص را مانند گنجشکی در چنگال باز دیدیم و صدای او را شنیدیم که میگفت برادران دینی من سلام مرا خدمت پیغمبر برسانید ما از ترس فرار کردیم دیدیم که جنی بچاه فرو رفت برگشتیم ابوالعاص را مانند ذغال سیاه دیدیم نشستیم بر سر او گریه کردیم ، دیدیم ، دیدیم از میان چاه غلغله و ولوله بلند شد انواع و اقسام صورتهای عجیب و غریب از چاه بیرون آمد ما از ترس همگی فرار نمودیم و بسوی پیغمبر و اصحابش دویدیم چون خدمت حضرت رسیدیم دیدیم رسول خدا نشسته و بر مرگ ابوالعاص که جبرئیل بر آنحضرت خبر داده بود میگرید پیش آمدیم و عرض کردیم خدا در مرگ ابوالعاص بشما صبر عنایت فرماید ، پیغمبر فرمود به آن خدایی که جان من در ید قدرت اوست الان

روح ابوالعـاص در بهشت متنعم است همه اصـحاب طلب رحمت و تمنـای مقـام ابوالعـاص را کردنـد ولی از حرارت آفتـاب و عطش در پیچ و تاب افتاده بودند درین اثناء علی بن ابیطالب (ع) از دور نمایان شد حضرت فرمود یاران من سقای تشنه لبان و نجات دهنده پیر و جوان آمد استقبال علی روید و از او آب بخواهید که بغیر از او کسـی شـما را سیراب نخواهد کرد اصحاب به اسـتقبال علی (ع) رفتنـد شـرح تشـنگی خود و کشـته شـدن ابوالعـاص گریان شـد و خـدمت وجود مبارک پیغمبر آمدنـد ، حضرت رسول (ص) علی را استقبال نمود و او را بغل گرفت پهلوی خود نشانید .

امیرالمؤ منین (ع) عرض کرد یـا رسول اله اذن میـدهی بروم از چـاه ذات العلم آب بیـاورم پیغمبر فرمود برو انشـاءاله بسـلامت باشـی آنگـاه دسـت مبـارک را بگردن علی انـداخت و گریسـت و رو بطرف آسـمان نمـوده عرض کرد الهی داغ را بر دل من مگذار چون علی (ع) به امر و اجازه پیغمبر بئر ذات العلم شد ده نفر از شجاعان لشکر با بیست شتر متوجه چاه شدند و از قفای امیرالمؤ منین (ع) تکبیرگویان میآمدنـد چون حضـرت بنزدیکی چاه رسـید با صـدای بلند از ته دل فریاد زد : جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا .

از صـدای رعـدآسای امیرالمؤ منین (ع) گویی زمین و زمـان به لرزه درآمـد آنگـاه دیـدیم همان عفریت جنی که ابوالعاص را کشته بود سر از چاه بیرون آورده دهن باز کرده گفت کیستی تو مگر ندانستی که احدی اینجا

قـدم ننهـاده مگر آنکه هلاک شـده و بخاک تیره افتاده مگر این کله ها و سـرهای انسانی را نمی بینی که در اطراف چاه افتاده چرا عبرت نمیگیری و بر جان خود رحم نمی نمایی حضـرت فرمود ای شیطان مردود و ای جنی مطرود من از کسانی نیستم که تو دیـده ای من نوری هسـتم که از نار تو خاموش نمی شوم آن جنی گوش بحرف حضـرت نـداده خواست همان کاری را که ابوالعاص کرده بود با علی بنماید که ناگاه علی صـیحه ای بر او زده قبل از آنکه خودش را به آنحضرت برساند چنان ذوالفقار را بر کمرش نواخت کهماننـد کوه دو نیمش کرد و در میان چاه انـداخت و ما را صدا زد که مشـکها را بیاورید و در میان چاه انداخته آب بردارید سعید بن عباده گفت به آن خدائیکه ما را جان داده ما با دلو و ریسمان و مشک خدمت آنحضرت آمدیم دیدیم که عرق غیرت و شدت غضب چنان بر چهره آنحضرت ظاهر شده که زهره شیر از دیدن آنحضرت آب میشود ، در این اثنـا صورتهـای مختلف و بلنـدی از چـاه متصاعـد شـد و طایفه جن از چاه بیرون آمدنـد و شـعله های آتش از دهانه چاه فوران میکرد بطوریکه تمام بیابان را دود فرا گرفت و در میان دود سـیاه صورتهای جن و شیاطین مثل آتش شعله ور بود بقدری ما از دین آن صورتهـا هول و وحشت نمودیم که نزدیـک بود جان از تن ما بیرون رود امیرمؤ منان (ع) با صـدای بلنـد فرمود که یا معشرالجن و الشیاطین بر ولی خدا سرکشی

مینمائید آیا خدا بشماها گفته شد که باین صور درآئید و با من ستیزگی کنید و یا افترا بخدا بندید پس حضرت شروع نمود بدعا خواندن و بایشان دمیدن .

قیس بن سعد گوید بخدا قسم که آنقدر حضرت بر آنها دعا و سور قرآنی خواند و بر آنها دمید که دیدم دود آتش ساکن شده و صورتهای اجنه معدوم شدند و بسیاری از صورتهای سوخته و هیاکل افروخته بر روی خاک افتادند آنگاه حضرت ما را بر سر چاه طلبید و دلو و ریسمان را با دست مبارک خود گرفت و در چاه افکند هنوز بوسط چاه نرسیده بود که ریسمان را قطع کردند و دلو خالی را بیرون انداختند حالت غضب از صورت آنحضرت نمایان شد سر مبارک خود را میان چاه کرد فرمود ای جنی که دلو خدا را از ریسمان بریدی و بیرون انداختی خودت بیرون بیا تا سزای ترا هم بدهم که ناگاه جنی با صورت عبوس و چشمهای برافروخته از چاه بیرون آمد حضرت او را فرصت نداد که حمله کند فوری بر کمرش زد و او را دو نیمه ساخت پس دلو دیگری در چاه افکند و بصوت و صدای بلند این رجز را خواند :

انا علی النزع البطین

اضرب هامات العدی بالسیف

ان تقطع الدلولنا ثانیا

اءضربکم ضربا بغیر حیف

منم شیر یزدان علی ولی

منم شیر خونخوار دشت یلی

اگر بار دیگر شما جنیان

بریدید دلو مرا ریسمان

برآرم ز جان همه جنیان

دماری که یک تن نماند ز جان

عفریتی از جن از میان چاه بصدای مهیبی جواب داد که ای صاحب صدا چه از جان ما و چاه میخواهی ما بشما آدمیان

آب نخواهیم داد خود را زحمت مده پیش از آنکه بر سرت بریزیم و پیکرت را بخاک اندازیم تا وحوش و طیور طعمه خود سازند .

حضرت فرمود ای ملعون مرا بکشتن تهدید میکنی هر آینه تو بدست من کشته خواهی شد اگر مرا نمیشناسی بشناس من علی ولی آنکه در تمام حروب بزرگان کفر بدست من کشته شدند اگر بار دیگر دلو مرا بر گردانی با ذوالفقار وارد چاه میشوم دمار از روزگار شما برآورم پس حضرت دلو را در میانچاه انداخت هنوز بمیان چاه نرسیده بود که دلو را بریدند و بیرون انداختند و عفریتی از جن میانچاه فریاد کرد که ای صاحب عظیم الشاءن دلو خود را که از عدنان میشماری اگر راست میگویی ما که دلو ترا از چاه بیرون میاندازیم تو هم خود را بچاه انداز که ناگاه غضب از سیمای آنحضرت نمایان شده فرموده ای گروه جن و شیاطین آیا مرا از آمدن به چاه میترسانید ، مهیای کشته شدن باشید که با ذوالفقار آمدم و رو بطرف همراهان و یاران خود کرده فرمود مرا میان چاه فرو برید مسلمانان بناله و آه درآمدند که قربانت گردیم کجا میخواهی بروی چرا خودت را بدست خود تلف میکنی اینچاه قعرش نمایان نیست و طایفه جن ترا خواهند کشت آنوقت ما جواب رسول خدا را چه دهیم و بصورت حسنین نگاه کنیم حضرت آنها را بحق رسول خدا قسم داد که مرا بچاه بفرستید اصحاب ریسمانی به کمر آنحضرت بستند و در میان چاه فرو بردند .

قیس بن سعد گوید هنوز حضرت بوسط چاه نرسیده بود که ریسمان را بریدند

و آنحضرت را در میانچاه انداختند ما چون چنین دیدیم صدا بناله بلند کردیم که آه پیغمبر خدا بی پسرعم و حسنین یتیم شدند هر چه گوش دادیم که صدایی از آنحضرت بشنویم جز صدای اجنه و شیاطین چیز دیگری بگوش نمیآمد یقین بهلاکت آنحضرت نمودیم رو بطرف آسمان کرده عرض کردیم خدایا آل پیغمبر خودت را و دل ما را بمرگ علی مسوزان ناگاه صدای رعدآسای علی از ته چاه بگوش ما رسید که میفرمود : الله اکبر جاء الحق و زهق الباطل .

چون آمدن حضرت بطول انجامید رسول خدا ناراحت شده جبرئیل بر پیغمبر نازل شده عرض کرد یا رسول اله چندین هزار ملائکه بحمایت و نصرت و حفظ و حراست پسرعمت گماشته که آسیبی باو نرسد و اکنون خودت برخیز و بر سر چاه رو پیغمبر فوری سوار شده بااصحاب و انصار خود بطرف چاه حرکت کرد .

قیس بن سعد گوید که ما در کنار چاه ایستاده بودیم و بر علی گریه میکردیم چه صدای آنحضرت بگوش ما نمیرسید و صدای جنیان را می شنیدیم که ناگاه از دور دیدیم پیغمبر با اصحاب نمایان شدند چون بر سر چاه رسیدند جبرئیل بر آنحضرت نازل شد عرض کرد خدا میخواهد فتح اینچاه و قتل متمردان جن بنام مقدس علی (ع) باشد و الا خدا میتواند ملکی را ماءمور کند که در آن واحد همه را هلاک کند علی را بخوان تا جواب دهد حضرت علی را صدا زد جواب لبیک علی از ته چاه شنیده شد که ناگاه دیدیم علی (ع) بر سر چاه آمد پیغمبر پیشانی علی (ع

) را بوسید بعد فرمود یا علی تو خبر میدهی که درین چاه چه کردی یا من بگویم ، علی (ع) عرض کرد یا رسول اله چیزی از شما پوشیده نیست و لکن شنیدن آن از دو لب مبارک شما بهتر است .

وجود مبارک پیغمبر فرمود : یا علی بیست هزار جن را کشتی و ما بقی جنیان بتو ایمان آوردند و به آنها گفتی امان نیست مگر برای اهل ایمان که از روی صدق و اخلاص و ایمان بگویند : لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر با من عهد کنید که احدی را از این چاه ممانعت نکنید و هر که بیاید آب بردارد او را آزار نرسانید قبول نمودند و بیست و چهار هزار قبیله از قبایل جن مسلمان شدند و ایمان بخدا آوردند چون تو سلطان آنانرا کشته بودی پسر ویرا خواستی و تاج و سلطنت را بر سر او نهادی و نام او را زعفر زاهد گذاشتی و حدود و شرایع اسلام را تعلیم آنان نمودی آنگاه از چاه بیرون آمدی .

عرض کرد چنین است یا رسول اله آنگاه رسول خدا اصحاب را اجازه داد که از چاه برداشتند چهارپایان و خودشانرا سیراب کردند و یک شبانه روز آنجا بودند و بعدا حرکت کردند و متوجه مدینه شدند .

آمدن زعفر جنی به کربلا

سالها گذشت تا اینکه زعفر جنی در بئرالعلم مجلس عیش و عروسی بجهت خود مهیا کرد و بزرگان طایفه جن را دعوت نموده و خودش بر تخت شادی و عیش نشسته که ناگاه شنید از زیر تختش صدای گریه و زاری میآید زعفر گریست که

در موقع شادی من چنین گریه میکند ایشان را خواست دو جن حاضر شدند سبب گریه آنها را پرسید گفتند ای امیر چون تو ما را بفلان شهر فرستادی از قضا عبور ما بشط فرات که عرب آنرا نینوا میگویند و کربلا افتاد دیدیم در آنجا لشکر زیادی جمع شده و مشغول قتال و جدال هستند چون نزدیک آن دو لشکر شدیم دیدیم میان معرکه جنگ حسین بن علی (ع) پسر آن آقای بزرگوار که ما را مسلمان کرده یکه و تنها ایستاده و اعوان و انصارش تماما کشته شده و خود آن بزرگوار غریب تکیه بر نیزه بیکسی داده و نظر به یمین و یسار مینمود و میفرمود : اما من ناصر ینصرنا اءما من معین یعیننا ، و می شنیدیم که اهل و عیال آن بزرگوار صدای العطش بلند کرده اند چون اینواقعه را دیدیم فوری خود را به بئر ذات العلم رسانیدیم تا ترا خبر کنیم که اگر دعوی مسلمانی میکنی پسر پیغمبر را الان می کشند .

زعفر تا این سخنان را شنید تاج شاهی را از سر بدور افکند لباس دامادی را از بدن بدور انداخت طوایف جن را با حربه های آتشین برداشت و با عجله بطرف کربلا روان شدند خود زعفر برای طلبه ای از علوم دینیه که در بندی مفصلا شرح حال او را میدهد نقل میکند که وقتی ما وارد زمین کربلا شدیم دیدیم چهار فرسخ از چهار فرسخ را لشکر دشمن فرا گرفته و صفوف ملائکه بسیاری را دیدیم که منصور ملک با چندین هزار ملک از یک طرف نصر ملک با چندین هزار

ملک از طرف دیگر جبرئیل با چندین هزار ملک و در یک طرف دیگر میکائیل با چندین هزار ملک و از طرف دیگر اسرافیل ملک ریاح ملک بحار ملک جبال ملک دوزخ ملک عذاب هر کدام با لشکریان خود منتظر اذن و فرمانند .

ارواح یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر از آدم تا خاتم همه صف کشیده مات و متحیرند خاتم انبیاء آغوش گشوده میفرماید : ولدی العجل العجل انا مشتاقون ، ولی خامس آل عبا یکه و تنها میان میدان با زخمهای فراوان و جراحات بی پایان ایستاده پیشانیش شکسته سر مجروح سینه سوزان دیده گریان ، هر نفس که میکشد خون از حلقه های زره میجوشد اصلا اعتنایی به هیچیک از ملائکه نمیکند و مرا هم کسی راه نمیدهد که خدمت آنحضرت برسم همانطور که از دور نظاره میکردم و در کار آنحضرت حیران بودم ناگاه دیدم آقا سر غربت از نیزه همه ملائکه بسوی من نظر افکندند و کوچه دادند تا من خودم را خدمت آنحضرت رسانیدم و عرض کردم که من با سی و ششهزار جن آمده ایم تا یاری شما را بکنیم حضرت فرمود زعفر زحمت کشیدی خدا و رسولش از تو راضی باشند خدمت تو قبول درگاه باشد ولی لازم نیست برگردید . گفتم قربانت گردم چرا اذن نمیدهی ؟ فرمود شما آنها را می بینید ولی آنها شما را نمی بینند و این از مروت دور است . زعفر گفت اجازه بفرما ما همه شبیه آدم میشویم اگر کشته شویم در راه رضای خدا کشته شدیم حضرت فرمود زعفر اصلا دیگر مایل بزندگانی نیستم و آرزوی

ملاقات پروردگار را دارم . یعنی زعفر بعد از کشته شدن علی اکبر و عباس و قاسم ماندن در دنیا چه فایده ای دارد شما بجای خود برگردید و بجای نصرت و یاری من گریه و عزاداری برای من بکنید که اشک عزاداران من مرهم زخمهای منست .

زعفر میگوید من به امر امام مایوس برگشتم چون بمحل خود رسیدیم بساط عیش برچیدیم و اسباب عزا فراهم آوردیم مادرم بمن گفت پسرم چه میکنی و کجا رفتی که اینطور ناراحت برگشتی گفتم مادر پسر آن پدری که ما را مسلمان کرد حالش در کربلا چنین و چنانست رفتم یاریش کنم اذن نداد چون امر امام واجب بود برگشتم ، مادر چون این بشنید گفت ای فرزند ترا عاق میکنم فردای قیامت من جواب مادرش فاطمه را چه بگویم ؟

زعفر گفت مادر من خیلی آرزو داشتم که جانم را فدای او کنم ولی اجازه نداد ، مادر گفت بیا من به همراه تو میآیم و دامنش را میگیرم و التماس میکنم شاید اذن بدهد که تو در رکابش شهید شوی ، مادر از پیش و من با لشکریان از عقب بطرف کربلا روان شدیم چون رسیدیم صدای تکبیر از لشکر شنیدیم چون نظر کردیم دیدیم سر آقا حسین بالای نیزه و دود و آتش از خیام حرم حسینی بلند است مادرم خدمت امام سجاد رسید اذن خواست تا با دشمنان جنگ کند حضرت اذن نداد و فرمود در این سفر همراه ما باشید اطفال ما را در بالای شتران شبها نگهداری کنید آنان قبول کردند تا شهر شام با اسراء بودند تا حضرت آنها را

مرخص کرد .

مجلس بیست و یکم : گریه اهل آسمانها و زمین و تمام موجودات عالم بر حسین علیه السلام

مقدمه

در مجلس قبل شرح گریه ملائکه و جن و طیور را مفصلا بیان کردیم و اینک در این مجلس گریه آسمانها و زمین و اهل آنها را نقل خواهیم کرد :

در کامل الزیاره از امیرالمؤ منین (ع) روایت میکند که در رحبه کوفه این آیه مبارکه را تلاوت میفرمود : فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین .

ناگاه حسین (ع) از دری از درهای مسجد وارد شد فرمود : اما اءن هذا سیقتل و یبکی علیه السماء و الارض . آیه شریفه فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین درباره هلاکت قبطیان و قوم فرعون است که فوت ایشانرا تحقیر مینماید به اینکه آسمان و زمین بر ایشان گریه نکرد و اعتنایی بر مرگ ایشان ننمود از مفهوم این آیه استفاده میشود که اگر کسی مؤ من و خداپرست باشد آسمان و زمین بر مرگ او گریان شود .

در مجمع البیان نقل میکند که از ابن عباس نقل کردند که آیا آسمان و زمین بر فوت کسی گریه میکند گفت بلی چون مؤ من از دنیا میرود و محل عبادت او در زمین و مصعد عمل او در آسمان که محل بالا بردن عمل او باشد بر او گریه میکنند .

انس بن مالک از حضرت رسول (ص) روایت میکند که حضرتش فرمود : ما من مؤ من الا وله باب یصعد منه عمل و باب ینزل منه رزقه فاذا مات بکیا علیه .

یعنی هیچ بنده مؤ من نباشد مگر آنکه برای او دو در باشد یکی از

آن عملش بالا برود و دیگری روزی او برایش نازل میگردد و چون این بنـده بمیرد این دو در از عروج عمل نزول رزق محروم مانند و بر او بگریند .

مرحوم سید مهـدی تبریزی صاحب خلاصه الاخبار در کتاب ریاض المصائب گویـد که ابن عباس در تفسیر آیه شریفه فما بکت علیهم السماء و الارض گفته چون پیغمبری از دنیا میرود آسمان و زمین چهل سال بر او گریه میکننـد و در رحلت امام چهل ماه و در فوت عالم عامل چهل روز اما در شهادت امام حسین (ع) آسمان و زمین همیشه گریه میکنند و دلیل اینمطلب آنکه روز قتل آنحضرت از آسمان خون باریـد و حمره آسمانی در روز عاشورا ظاهر شد و قبل از آن مشهود نبود و در روز قتل حسین (ع) هیچ سنگی را از جایش حرکت ندادند مگر آنکه در زیر آن خون بود .

در امالی و علل الشرایع از میثم تمار نقل میکنند که به جبله گفت : ای جبله بدان که حسین بن علی علیه السلام شهید میشود و سید شهیدان خواهد بود و همچنین اصحاب او که در کربلا شهید میشوند بر سایر شهدا برتری و مقام خواهند داشت .

ای جبله هر وقت نظر بر آفتاب کردی و آنرا چون خون سرخ دیدی بدانکه حسین بن علی (ع) کشته میشود جبله گفت روزی از حجره خود بیرون آمدم آفتاب را بر دیوار قرمز دیدم چون بر خورشید نظر کردم رنگ او را غیرمعمولی دیدم گریه کردم و گفتم بخدا قسم که حسین امروز کشته شد .

در امالی و عیون

از ریان بن شبیب نقل میکند که حضرت رضا (ع) فرمود که آسمانهای هفتگانه و زمینها بر حسین (ع) گریستند .

قرطبی اندلسی در کتاب عقد از محمد بن شهاب زهری نقل میکند که گفت وقتی شام نزد عبدالملک مروان آمدم جمعی آنجا بودند ، عبدالملک از آنان سئوال کرد که آیا شما میدانید که روزیکه حسین بن علی کشته شد در بیت المقدس چه واقع شد ، حاضرین جواب ندادند تا نوبت بمن رسید از من سئوال کرد گفتم ای خلیفه شنیده ام که در روز شهادت حسین بن علی (ع) در بیت المقدس هیچ سنگی از زمین برداشته نشد مگر آنکه در زیر آن خون تازه ای یافتند .

ابن حجر در صواعق پس از نقل گفتار زهری میگوید که عبدالملک مرا خواست و بمن گفت که مردم اینموضوع را نمیدانند فعلا من بدانم و تو به کسی نباید بگویی زهری میگوید تا عبدالملک زنده بود جراءت نکردم اینموضوع را بکسی بگویم .

جاری شدن خون از سنگ و درخت در روز عاشورا

در کتاب ریاض الشهاده نقل میکند که در یک فرسخی و موصل محلی است که آنرا مشهد نقطه گویند و باین علت این نام را بر آنمحل نهاده اند که چون سرهای شهیدان را با اسراء شام میبردند بهر بلد و منزلی که میرسیدند پیش از ورود خود خبر میدادند که شهر را آذین بندند و با استقبال بیایند در هر منزل که میرسید این برنامه را اجرا میشد ولی به موصل که رسید بعادت معهود خبر بحاکم موصل دادند که شهر را آذین بندند حاکم جمعی از عقلا و پیرمردان را جمع کرده و در

این امر با آنها مشورت کرد و بالاخره قرار شد که آنها را بشهر راه ندهند و در یک فرسخی شهر از آنها پذیرایی کنند .

در محل پذیرایی سرها را بر نیزه ها نصب کرده بودند در پای یک سنگ بزرگی سر مطهر منور حضرت ابی عبدالله الحسین ارواح العالمین له الفداء را بر سر نیزه زده در کنار آن سنگ بر زمین زدند در کنار آن خونی از سر مطهر بر آن سنگ چکید و از آن تاریخ تا مدتهای مدید هر ساله روز عاشورا از آن سنگ خون تازه میجوشد و در آنجا مسجدی بنا نهاده و هر سال در روز عاشورا جماعتی زیاد از شیعیان در آن محل جمع میشوند و عزاداری مفصلی مینمایند تا در زمان عبدالملک مروان آن سنگ را از آنجا بردند و دیگر اثری از آن ظاهر نشد .

دوم جناب فاضل متتبع آقا میرزا صدرالدین در جلد دوم کتاب ریاض القدس نقل نموده از والد در ریاض الاحزان از بعضی از معاصرین خود که در کتب مقتل نقل کرده که در سفر مکه عبورم بشهر حماه افتاد در میان آن باغها مسجدی دیدم که نام آن مسجدالحسین بود وارد آن شدم در گوشه ای از آن مسجد پرده ای کشیده بودند آن پرده بدیوار آویخته بود چون پرده را عقب زدم دیدم سنگی بدیوار آویخته و اثر موضع گلوی بریده و شریان در آن سنگ نقش است و خون خشکیده ای هم در آن سنگ موجود میباشد .

من از خدام مسجد پرسیدم که این سنگ چیست و چرا خون دارد و خون که نجس است

نبایـد در میان مسـجد باشد گفتند این سـنگی است که چون لشـکر ابن زیاد از کوفه به دمشق میفرتند و سـرهای شـهیدان را با اسـیران میبردند چون باین شـهر وارد شدند سر بریده حسین (ع) را روی این سنگ نهادند و از آن وقت اثر بریده بر این سنگ مانـده چنانکه میبینی یکی از خـدام دیگر گفت من سالها است خادم این مسـجد میباشم خیلی اتفاق میافتـد که از میان عمارت مسـجد صدای قرائت قرآن میشـنوم و کسـی را نمی بینیم و در هر سال که شب عاشورای حسـین (ع) میشود شب که از نصف میگـذرد نوری از این سـنگ ظاهر میشود که بدون چراغ مردم مسـجد دیده میشوند و عده ای از مردم اینجا جمع میشوند و در اطراف این سـنگ گریه و عزاداری میکننـد و در آخر شب عـاشورا از آن سـنگ خون بیرون میآیـد که این خون خشـکیده که میـبینی از اثر ترشـح همـان خونست بعـد آن خـادم گفت آن خـادمیکه قبـل از من درین مسـجد بود میگفت منهم سالهـا درین مسجد خدمت میکردم و این سنگ را به همین کیفیت در شبهای عاشورا دیده ام .

ناقل میگوید چون از مسـجد بیرون آمدم از هر کس در شهر از این مسجد و سنگ پرسیدم مثل گفتار خادم را برای من گفتند .

سوم در کتاب الریاض القدس مینویسد که در یکی از شـهرهای روم کوهی شـیری است که از سـنگ تراشـیده شده و هر سال روز عاشورا از چشمهای آن شیر دو چشمه آب جاری میشود تا شب چون شب گردد آن آب قطع میگردد و مردم آن حوالی

از آن آب میخورند و یادی از لب تشنه حسین (ع) میکنند و بر قاتلان آنحضرت لعنت مینمایند .

و در کتاب ریاض الشهاده نقل میکند که در بلدی از بلاد روم از سنگ شیری ساخته اند که در روزهای عاشورا از دو چشم او خون جاری میشود تا شب گردد و اهل آن بلد دور آن شیر جمع شده عزاداری میکنند .

چهارم در کتاب الریاض الشهاده نقل میکند که در زمان ما شایع شده است که در بلاد روم درختی است که در روز عاشورا نزدیک ظهر یکی از شاخه های آندرخت سرازیر شده از برگهای آن قطرات خون میچکد تا غروب آفتاب و بعد آن شاخه خشک میشود و سال آینده شاخه دیگری از آن درخت بهمین کیفیت میگردد و هر سال جمع کثیری از خلایق بزیارت آندرخت میروند بعد میگوید قصه این درخت را جمع از تجار که به آن سرزمین رفته بودند و خودشان مشاهده کرده بودند برای من نقل کردند که بحد تواتر رسید .

مرحوم دربندی در اسرارالشهاده نقل میکند که در زرآباد قزوین درخت چناری است کهنسال که همه ساله ظهر عاشورا ناله ای از آن درخت بر میآید و از شاخه ای از آندرخت خون میریزد و مردم از اطراف و نواحی در آن مکان آمده و به عزاداری و گریه و زاری اشتغال دارند .

مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی نقل میکند که قضیه این درخت را من از عالم جلیل جناب آقا یحیی که از نواده های مرحوم وحید بهبهانی بود شنیدم میفرمودند من خودم آن درخت را دیدم و روز عاشورا

بزیارت آن رفتم .

پنجم در دارالسلام عراقی نقل میکند که وقتی عالم جلیل آقای سیدمهدی پسر مرحوم آقا سیدعلی صاحب ریاض در کربلا مریض شد دو نفر از علما را که یکی شیخ محمد بن صاحب فصول و دیگری حاج ملاجعفر استرآبادی که هر از فحول علماء کربلا بودند در سرداب مقدس حسینی فرستاد که قدری از خاك قبر آنحضرت برداشته برای استفشاء آنمرحوم بیاورند آن دو عالم جلیل غسل کرده لباس احرام پوشیدند وارد سرداب شده قدری از تربت با آداب آن برداشته آوردند قدری از آنخاك را یکی از محترمین کربلا۔ گرفته در میان کفن مادرش گذشت گفت اتفاقا در یکی از روزهای عاشورا به آن کفن نظر کردم دیدم رطوبتی دارد کفن را باز کردم دیدم آنخاك خون شده و کفن را خونابه نموده است روز یازدهم باز نظر کردم بحالت اول درآمده و ابدا اثر رطوبتی در آن نیست .

معنی گریه موجودات بر حسین علیه السلام

از آیات و روایات و حکایاتی که تا کنون ذکر شد معلوم گشت که ملائکه و زمین و آسمان و اهل آن بر حسین (ع) گریان شدند بلکه حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه در دعای سوم شعبان میفرماید : اءللهم انی اسئلك بحق المولود فی هذا الیوم الموعود بشهادته قتل الستهلاله و ولادته بکته السماء و من فیها و الارض و من علیها و لما یطاء لابتبها قتیل العبره و سید الاسره .

یعنی : خدایا سؤ ال میکنم از تو بحق مولود امروز که وعده شهادت او رسیده قبل از آنکه مادرش او را بزاید زمین و آسمان و هر که در آنها میباشد بر آنحضرت

گریه کردند حتی آنهائیکه هنوز قدم بعرصه دنیا نگذاشته اند چه آنحضرت کشته شده گریه است .

پس همه موجودات عالم چه آنهایی را که ما بچشم ببینیم و چه نبینیم بر آنحضرت گریان شده اند حال باید فهمید که به چه قسم بر آنحضرت گریه کرده اند .

نظر بگفتار : کلم الناس علی قدر عقولهم .

چونکه با کودک سر و کارت فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد

مکالمه اولیاء خدا با مردم باندازه عقول و افهام مخاطبین است و غالبا از باب استعمال الفاظ در معانی کلی میباشد .

در خبری از امام صادق (ع) وارد شده که به راوی فرمود : از کسانی مباش که لفظی را بشنوند و بر یک معنی حمل نمایند و اکثر تاویلات که در احادیث امامیه وارد است مبنی بر این قاعده استعمال لفظ در معنی کلی میباشد لفظ صراط و میزان که یکی از عقاید مسلم شیعه است در معنی کلی خود که گذشتن و عبور نمودن از جهنم به بهشت و سنجش اعمال باشد استعمال شده ولی شخص بی اطلاع گمان میکند که مراد از میزان همان معنوی لغوی آنست که ترازو باشد لذا عده ای قائل شده اند که اعمال را با ترازو میکشد قهرا این اشخاص بفکر افتاده اند که قدر این ترازو چه مقدار است و نامه عمل چیست و طریقه کشیدن به چه نحو خواهد بود و یا صراط را بمعنی پل گرفته اند که پلی روی جهنم است قهرا بفکر میروند که ساختمان این پل از چیست و به چه نحو خواهد بود بنابراین اگر از اول لفظ بر یک

معنی کلی حمل شود به این اشکالات برخورد نمیشود لذا شارع مقدس هم از ما اعتقاد بصراط و میزان را خواسته نه حقیقت و چگونگی آنرا و برای همین است که از چگونگی و جزئیات این امور در قرآن و احادیث چیزی نمییابیم .

پس از ذکر این مقدمه میگوئیم گریستن یک معنی عام دارد که عبارت از اظهار اندوه و حزن و غمناک بودنست و این معنی در انسان به ریختن اشک از چشم و بانقباض جبهه ، و در حیوان بصدای بلند است چنانچه وقتی او را بزنند یا بچه او را بگیرند یک حال تحسر و تاءسفی برای او پیدا شده که قهرا صدای خود را بلند میکند و در ملائکه فقط حزن و اندوه است نه اشک ریختن چون آنان دارای جسم نیستند و در نباتات به پژمردگی برگ و زرد شدن و خشک شدن آنست .

و یا مثلا معنی در اسماء الهی که بر ذات حضرت باری اطلاق میشود غیر از اسمایی است که بر ما نام میگذارند مثلا اسم رحیم که یکی از اسماء خداست معنیش این نیست که در اثر رقت قلب صنوبری با بودن قوای جسمانی حالت ترحمی به او دست دهد مثل رحم کردن ما به زیردستان منزه است خدا ازین گفتار پس وصف خدا بصفت رحمت از قبیل سبب بر مسبب باشد یعنی سبب که رحمت است مجاز باشد از انعام که اسباب است و از قبیل مجازات در قرآن و اخبار زیاد وارد شده است .

مجلس بیست و دوم : فلعن الله امه اسست اءساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت

ترجمه

پس خدا از رحمتش دور گرداند آن جماعتی را که اساس ظلم و جور را بر

شما اهلبیت تاسیس نمود .

شرح

لعن در لغت بمعنی راندن و دور کردنست و لعن از خدا بمعنی دوری از مقام قرب و تیعید از جوار رحمت است .

در قرآن میفرماید : اءن الله لعن الکافرین و اءعد لهم سعیرا . (احزاب ، ۶۴)

یعنی : حقتعالی کافرین را از رحمت و مقام قرب خود دور کرده و از برای آنان آتش سوزانی را مهیا نموده است .

امه بمعنی گروه و جماعت آمده . اساس بمعنی پایه و بنیاد نهادن . ظلم در لغت بمعنی وضع شی ء در غیر ما وضع له است و گاهی در عدل از راه است و گاهی بمعنی نقص آمده ، چون ولم یظلم منه شیئا و گاهی بمعنی منع آمده چنانچه : ما ظلمک اءن تفعل ای ما منعک لعن درین عبارت زیارت بمعنی اول است که وضع چیزی در غیر موضع خودش باشد چه در اول اسلام حق خلافتی که حق آل محمد بود غصب کردند و در غیر مجرای طبیعی آن قرار دادند .

جور بمعنی عدول از طریق و بمعنی تعدی نیز آمده و در اینجا مراد قول اول است .

اهلبیت بعضی گفتند مراد از اهلبیت اولاد وجود مبارک پیغمبر است از نسل فاطمه علیهاالسلام و همچنین اقرباء آنحضرت و بعضی گفتند اهلبیت کسانی هستند که زکوه بر آنها حرام است لکن حق مطلب اینست که این اهلبیت همان اهلبیتی هستند که خدا در قرآن ذکر کرده در آیه : انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا .

و پیغمبر فرمود : مثل اهل البیتی کمثل سفینه نوح من

ركبها نجى و من تخلف عنها غرق .

و مسلما این اهلبیتی که خدا در قرآن میفرماید ائمه معصومین و حضرت زهرا علیهاالسلام میباشد و مراد از حدیث سفینه نوح هم همین است و ما مطالب راجع به این مجلس را در سه فصل بیان خواهیم کرد .

فصل اول : امتی که تاءسیس ظلم کردند کدامند

امتی که تاءسیس ظلم کردند کدامند

سخت ترین ظلمی که بر اهلبیت پیغمبر بلکه بر همه اهل عالم تا روز قیامت شد دو ظلم بود : یکی مانع شدن از نوشتن وصیت خود را در آن آخرین ساعت عمر خود و دیگر موضوع جمع شدن در سقیفه و حق آل محمد را بردن .

اما راجع به وصیت پیغمبر (ص) محمد بن عبدالکریم شهرستانی متوفی ۵۴۸ قمری که از بزرگان علماء عامه است در کتاب معروف خود موسوم بملل و نحل گوید اول نزاع و اختلاف بزرگی که در اسلام واقع شد همانست که محمد بن اسماعیل بخاری به اسناد خود از عبدالله بن عباس نقل نمود که چون در مرض الموت حال رسول الله (ص) شدت یافت و فرمود : اءیتونی بدوات و قرطاس اءکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی . یعنی دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید عمر گفت درد بر او غلبه کرده کتاب خدا ما را بس است و احتیاجی بنوشته آنحضرت نیست .

چون نزاع و گفتگو در اطراف بستر آنحضرت زیاد شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من بروید که نزد من سزاوار نیست .

ابن عباس گفت بالاترین مصیبت و بلا در آنوقتی بر ما نازل شد که مانع نوشته رسول خدا شدند .

این موضوع دوات و قلم از مسلمیات بین شیعه و سنی است و بعضی نقل کرده اند که . . . گفت : اءن الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و این بالاترین اهانتی است که بآنحضرت گفته شده چنانچه علماء منصف و متفکر اهل سنت از قبیل قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نودی در شرح صحیح مسلم نوشته اند که گوینده این کلام هر که بوده اصلا ایمان به رسول خدا نداشته و از معرفت کامل بمقام و مرتبه آنحضرت عاجز بوده چه آنکه نزد ارباب مذاهب ثابت است که از انبیاء عظام در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال به غیب عالم دارند خواه در حال صحت یا در حال مرض حتما باید اوامر آنها اطاعت کرده شود پس مخالفت با آنحضرت خاصه بیان کلمه هذیان دلیل بر عدم معرفت بمقام آنحضرت میباشد . انتهی کلامهم .

واقعا اگر میگذاشتید پیغمبر مطلب را بنویسد پس از موت آنحضرت اینهمه اختلاف در بین مرحوم بوجود نمیآمد و سقیفه ای درست نمیشد و حق آل محمد از بین نمیرفت .

دومین ظلمی که بر آل محمد و اهلبیت آنحضرت بلکه بر همه اهل عالم تا روز قیامت شد موضوع جمع شدن در سقیفه ساعده و بردن حق اهلبیت بود برای توضیح اینمطلب مجبوریم که قدری شرح سقیفه را بیان کنیم .

اختلاف دو قبیله اوس و خزرج

قبل از شرح سقیفه مجبوریم دو قبیله بزرگ بنام اوس و خزرج را که در سقیفه جمع شدند و در امر خلافت گفتگو و زد و خورد کردند شرح دهیم .

در زمانیکه سیل

عرم سد ماءرب یمن را شکست و آب سد تمام شد بلد و باغات آنها را خراب کرده مردم آن باطراف پراکنده شده و قبیله ای بنام خزاعه به حجاز آمده ساکن آن حدود شدند و دو برادر بنام اوس و خزرج از آنها تخلف ورزیده در یثرب که هوای معتدل و زیبایی داشت رحل اقامت افکندند ، سالهای متمادی در آنجا زندگی مینمودند به مرور زمان فرزندان آنان زیاد شده و دو قبیله بنام آن دو برادر تشکیل دادند یعنی قبیله اوس و قبیله خزرج . با آنکه همگی این دو قبیله بنی اعمام و خویشان هم بودند معذلک بواسطه قتلی که بین آنان واقع شده بود پیوسته با یکدیگر نزاع و زد و خورد داشتند و از هر فرصتی استفاده نموده و به نفع خود و محذول نمودن گروه دیگر اقدام مینمودند .

در اول بعثت رسول اکرم (ص) در مدینه منوره جنگ و جدال بین این دو قبیله سخت برقرار بود تا سال ۵۰ عام الفیل که سال دهم بعثت باشد در اینسال جنگ سختی بین این دو قبیله در گرفت و سرانجام قبیله اوس بر خزرج غالب آمد و بعد از خاتمه جنگ صلحنامه ای بین آنها رد و بدل شد .

در همان اوان که با هم صلح کرده بودند و برادروار رفتار مینمودند خزرجیها که همیشه تفوق بر اوسیها داشتند نمی توانستند تحمل ذلت و حقارت و مغلوبیت را در مقابل اوسیها بنمایند .

اسعد بن زراره و زکوان بن عبد قیس که دو نفر از اشراف قبیله خزرج بودند از یثرب به مکه رفته تا با قریش

اتحاد کنند و بر قبیله اوس حمله کنند و آنها را سرکوب نمایند .

وقتی به مکه وارد شدند در منزل عتبه بن ربیعه ورود نمودند و گفتند آمده ایم با شما هم سوگند و هم عهد شویم تا ننگ شکست خود را برطرف سازیم .

عتبه گفت متاءسفانه الحال نمیتوانیم این عمل را انجام دهیم چه آنکه خود گرفتار پیشامدی شده ایم که نمیتوانیم بکار دیگری بپردازیم .

اسعد پرسید چه پیشامدی شما را مشغول ساخته است عتبه گفت مردی در میان ما قیام نموده که خدای نادیده میپرستد و خدایان ما را بد میگوید و خود را رسول و فرستاده خدای نادیده میداند و جوانان ما را بد راه نموده و بخدای خود توجه داده است .

گفتند که این شخص کیست و از کجا آمده و عتبه گفت از خود ما است بلکه از بهترین ما میباشد نامش محمد (ص) پسر عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است که چندیست در اثر فشار و اتحاد ما باتمام خاندانهای بنی هاشم در شعب ابیطالب رفته اند و ما آنها را در محاصره سخت قرار داده ایم فقط سالی دو مرتبه در موسم حج و عمره از شعب بیرون میآید و مردم را بدین خود دعوت میکند .

اسعد و زکوان چون از علمای یهود ساکن مدینه شنیده بودند که بزودی پیغمبری از مکه ظاهر خواهد شد فلذا بشوق دیدار آنحضرت بمسجد رفته و آنحضرت را در حجر اسماعیل ملاقات نمودند و در مقابل آنحضرت نشستند و عرض کردند ما را به چه چیز دعوت میکنی و مرام تو چیست ؟

حضرت فرمود شما

را دعوت میکنیم که شهادت به وحدانیت خداوند متعال و نبوت و رسالت من بدهید و اینکه بت پرستی نکنید و شرک بخدای بزرگ نیاورید و با پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان خود را از بیم فقر و پریشانی نکنید و گناهان بزرگ و کوچك و آدم کشی ننمائید و مال یتیمان را نخورید و کم فروشی نکنید با عدالت و صداقت با خلق رفتار نمائید و وفای بوعده و عهد نمائید .

چون اسعد و زکوان این کلمات را شنیدند و نور ایمان در دلشان تابیدن گرفت و گفتند : اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله .

آنگاه عرض کردند ما از اهل یثرب و از قبیله خزرج هستیم شما یکنفر را با ما بفرستید تا به اهل قبیله و مردم آن صفحات قرآن تعلیم بدهد رسول اکرم (ص) مصعب بن عمیر را که جوانی طلیق اللسان بود و بسیاری از قرآن و احکام الهی را که تا آنروز نازل شده بود میدانست با ایشان روانه نمود .

در مدینه در منزل اسعد از مصعب پذیرایی میشد روزها در مجالس قبیله خزرج مردم را دعوت به قواعد دین اسلام مینمود و از هر قبیله ای یکی دو نفر مسلمان میشدند ، سعد و زکوان هم کمك میکردند اوصاف حمیده آنحضرت را برای انصار نقل مینمودند تا زمانیکه خالوی اسعد ، سعد بن معاذ و اسید بن حضیر بشرف اسلام مشرف گردیدند و مصعب را بمنزل خود بردند تا بالاخره اشرف این دو قبیله مسلمان شدند و کم کم اسلام در افراد مدینه نفوذ کرده روزبروز تعداد مسلمین

افزوده شد .

عبدالله بن ابی که از بزرگان قبیله اوس بود و هر دو قبیله او را برای ریاست انتخاب کرده بودند خیال داشت که امیر مدینه شود امر سلطنت و امات او خودبخود بواسطه اسلام متزلزل شد ولو آنکه خود او ظاهرا مسلمان شد ولی در باطن ازین پیشامد ناراضی بود فلذا پیوسته در تخریب اساس دین اسلام سعی و کوشش میکرد تا جایی که به رئیس المنافقین معروف شد .

پس از آمدن رسول اکرم (ص) بمدینه و مسلمان شدن تمام قبیله اوس و خزرج آنها متحدا در خدمتگزاری آنحضرت ساعی و آماده عمل بودند .

ولی عبدالله ابن ابی که رئیس منافقین و بزرگ و رئیس قبیله اوس بود باطنا باتمام تشکیلات پیغمبر مخالف بود و درصدد فرصتی بود که بنفع خود نتیجه برداری کند و خودش حاکم و سلطان مدینه شود فلذا در آخر ماه صفر سال ۱۱ هجری که پیغمبر گرامی از دنیا رحلت فرمود بهترین فرصت را برای رسیدن بهدف و مقصد خود بدست آورد چون مقتضی را موجود یافت تصمیم گرفت که ازین فرصت به نفع خود نتیجه برداری کند فلذا بزرگان هر دو قبیله اوس و خزرج را در سقیفه بنی ساعده جمع آورد که سر پوشیده ای مخصوص انصار بود که هر گاه امر مهمی پیش میآمد همگی در آنجا جمع میشدند و در آنموضوع مهم شور مینمودند و غیر از خودشان کسی را در آنجا راه نمیدادند باری برای تصاحب نمودن امر امارت و ریاست نه خلافت و جانشینی رسول اکرم (ص) اجتماع نمودند و چون بین دو قبیله اوس و خزرج

سالهـای متمادی رقابت موجود بود برای ربودن گوی ریاست و امارت گفتگو طولانی شـد هر یک از دو قبیله میخواسـتند بنفع قـبیله خود بهره برداری نماینـد و هر یـک از دو قبیله امـارت را برای خود مسـلم میداننـد در آنمحفـل بقول امروزیهـا امـارت و ریاست توجه به قبیله خزرج داشت چه آنکه سـعد بن عباده شخصـیتی بزرگ و باجود و سـخاوت ، و جاهت بسـیار نیکویی در میان انصار داشت . و قبیله اوس چون چنین مرد شایسته ای نداشتند که بامارت برگزینند و مایل هم نبودند که زیر پرچم امارت و ریاست خزرجیها بروند عقب فرصتی میگشتند که این پرچم امارت و ریاست را از دست خزرجیها بربایند .

در همان ساعات مشورت انصار در سقیفه عمر بن الخطاب باخبر شد بنابر آنچه که طبری در صفحه ۲۰۸ جلد سوم تاریخ چاپ اول و ابن اثیر در صفحه ۲۲۲ جلد دوم کامل و دیگران نوشته اند به در خانه رسول خدا (ص) رفت ولی وارد منزل آنحضرت نشد برای آنکه دیگران از کبار صـحابه و بنی هاشم باخبر نشوند برای ابوبکر پیغام داد که بیرون بیاید کار دارم ابی بکر جواب داد مشغولیاتی دارم نمیتوانم بیرون بیایم دو مرتبه پیغام داد حادثه ای پیش آمده که حضور تو تنها لازمست ابی بکر بیرون آمد گفت چه خبر است عمر گفت مگر نمیـدانی انصار در سـقیفه جمع شـده انـد که امر امارت را به سـعد بن عباده واگذار نمایند لازمست به آنجا برویم و اخذ نتیجه نمائیم .

پس بدون آنکه مهاجرین حاضر در منزل رسول اکرم (ص) و بنی هاشم را خبر

بنمایند دو نفری محرمانه به سقیفه رفتند .

در بین راه ابوعبیـد جراح گورکن قـدیم مکه که یکی از همفکران آنـان بود ملاقات نمودنـد و با خود بردنـد و سه نفری وارد مجلس سقیفه شدند .

به اتفاق جمیع ارباب سـیر و تاریخ و خبر در سقیفه بنی ساعده از مهاجرین فقط همین سه نفر حاضر بود آنهم بطریقی که گفته شد .

مـا قبلا گفتیم که سالها بین قبیله اوس و خزرج عـداوت و دشـمنی بود ، در آن موقعی هم که در سـقیفه جمع بودنـد خزرجیها میخواسـتند امیر از آنها باشد اوسـیها هم این نظر را داشـتند که امیر از قبیله خودشان باشد ولی خزرجیها برای رسـیدن به هدف خودشان سـعد بن عباده را که مریض بود و دارای وجهه ای هم بود در سـقیفه حاضـر نمودند اوس هم بزرگان قبیله خود را به سقیفه آوردند که یکی از آنها عبدالله بن ابی بود بزرگان هر قبیله بر نفع خود سـخنرانی کردند بیشتر سـخنرانی هم بر نفع سعد بن عباده شده قبیله اوسیها چون فرد لایقی نداشتند که بدرد ریاست بخورد و ازین پیشامد هم بسیار ناراحت بودند و ابدا زیربار خزرجیها نمیرفتنـد متحیرانه باطراف مینگریسـتند و در پی فرصت بودنـد که بهانه بـدست آورند و خزرجیها را مغلوب کنند که ناگاه عمر و ابوبکر و ابوعبیده وارد مجلس با نطقهای کوتاه مسیر گفتار انصار را عوض نموده و بسمت مهاجرین برگردانیدند .

فرصتی بـدست اوسـیها آمـد و با پیشـنهاد مهاجرین موافقت کردنـد تا دست خزرجیها را کوتاه نمایند در این هنگام عمر گفت چگونه راضی میشوید کسی را که پیغمبر مقدم داشته

شمـا او را جلو نیندازیـد . اشاره به اینکه اهل سـنت میگوینـد پیغمبر به ابوبکر فرمود برو و بجای من نماز بخوان پیش رفت و با ابوبکر بیعت کرد و چون بعضی از انصار اینرا دیدند گفتند با بغیر از علی با کسی بیعت نمی کنیم ولی بالاخره مردم قبیله اوس بـا ابوبکر بیعت کردنـد ولی خزرجیهـا زیربـار نرفتنـد بزرگ خود سـعد بن عباده را برداشـته بمنزل رفتنـد و یکنفر از آنها هم با ابوبکر بیعت نکردند .

سلمان میگویـد که علی (ع) مشـغول غسل دادن بدن پیغمبر (ص) بود که خبر سـقیفه بما رسـید من به علی (ع) عرض کردم هماکنون در سـقیفه بنی ساعـده اجتماع کردنـد و با ابوبکر بیعت کردند حضـرت فرمود متوجه شدی اول چه کسـی بیعت کرد عرض کردم نه ولی پیرمردیرا دیـدم که پیشـانیش اثر سـجود بـود بـا حـالت گریه خود را به ابوبکر رسانیـد و بـا او بیعت کرد ، سپس از منبر بزیر آمده از مسجد خارج شد حضرت فرمود او را شناختی نه فرمود او . . . خدا او را . . . کند .

کار خلافت تمام شد نقشه های پیش بینی شده قبل از غیر سـعد بن عباده کم کم بفکر علی بن ابیطالب افتادند قرار شد علی را برای بیعت حاضـر کنند زیرا بزرگان بنی هاشم و سران اصحاب پیغمبر از قبیل سلمان و مقداد و اباذر با او هماهنگ بودند و از بیعت امتناع داشتند و آنچه نباید بشود ، شد

که در این زیارت میفرماید : و لعن الله امه اسست اءساس الظلم و الجور علیکم .

خدا

. . . كند آن كسانيرا كه در روز اول در سقيفه پايه ظلم را قرار دادند و حق شما خانواده را غصب كردند .

حق تعالى در قرآن ميفرمايد : و لا تكونوا اءول كافر و لا تشتروا باياتى ثمنا قليلا و اءياى فاتقون و لا تلبسوا الحق بالباطل و تكتمو الحق . (بقره ، ۴۱)

يعنى : اول كافر بقرآن نباشيد و آيات مرا به بهاى اندك نفروشيد و از قهر من بپرهيزيد و حق را با باطل مپوشانيد تا حقيقت را پنهان سازد .

كسى كه اول پايه ظلم و يا عمل بدى را بنيان گذارد تا روز قيامت هر كس بآن عمل نمايد و يا به او ظلم كرده شود آن شخص اول بقدر همه ظلم كنندگان و عمل بدكنندگان مسئول خواهد بود و همچنين است اگر عمل خوبى را به مردم ياد دهد و يا پايه كار خوبى را در دنيا بنا بگذارد تا قيامت هر كس از آن بهره مند گردد او را در تمام اجرها شركت خواهد داشت .

فصل دوم : نظر قرآن و منابع درباره ستم بر محمد و آل محمد(ص)

نظر قرآن و منابع درباره ستم بر محمد و آل محمد(ص)

در فصل قبل شرح حال آنانيكه پايه ظلم را در اسلام بنا نهادند بيان كرديم اينك بخواست خدا ثابت مى كنيم كه بايد بر آنها لعن نمود .

حقتعالى در سوره احزاب آيه ۵۷ و ۵۸ ميفرمايد : ان اءلذين يؤ ذن الله و رسوله لعنهم الله فى الدنيا و الاخره و اءعد لهم عذابا مهينا و الذين يؤ ذون المؤ منين و المؤ منات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اءثما مبينا .

آنانكه خدا و رسول را بعصيان و مخالفت اذيت و آزار ميكنند خدا آنها

را در دنیا و آخرت لعن کرده و از رحمت خود دور فرموده و برای آنان عذابی باذلت و خواری مهیا ساخته است و آنانکه مردان و زنان باایمان و بی تقصیر و گناه را بیازارند دانسته گناه و تهمت بزرگی را مرتکب شده اند .

اذیت کردن رسول خدا بر دو قسمت یا قولیست چنانچه سخنان نالایق و ناسزا به آنحضرت میگفتند مثل شاعر و کذاب و ساحر و یا فعلیست مثل شکستن دندان یا شکمبه گوسفند بر سر او ریختن یا او را سنگ زدن بطوریکه خون از پاهای آنحضرت جاری میگشت و گاهی اذیت رسول به اینست که اهلبیت آنحضرت را اذیت کنند به طوریکه خود آنحضرت آزرده گردد و پس هر سه قسم را اذیت رسول گویند اگر چه قسم سوم بخود آنحضرت آسیبی نرسیده ولی ناراحتی آنحضرت در قسم سوم بیشتر از آن دو قسمست .

اذیت علی علیه السلام اذیت پیغمبر (ص) است

در صحیح بخاری و مسند احمد بن حنبل و سایر کتب عامه و از کتب شیعه تفسیر مجمع البیان و منهج الصادقین روایت میکند که امیرالمؤ منین موی مبارک خود را بدست گرفت فرمود رسول خدا موی خود را بدست مبارک خود گرفته فرمود ای علی هر که بمویی از موهای تو ایذاء رساند بمن ایذا رسانیده و هر که بمن ایذاء رساند بخدا ایذاء رسانیده .

پس از این حدیث بخوبی استفاده میشود که اذیت به مولا امیرالمؤ منین (ع) اذیت برسول و اذیت به رسول اذیت بخدا است و این در روایت شیعه و سنی متواتر است که پیغمبر فرمود : انا و علی من نور واحد یا علی دمک

من دمی و لحمک من لحمی و من اءبغضک و ابغضبنی ابغض الله . و همچنین از آیه مبارکه مباهله معلوم میگردد که نفس علی نفس پیغمبر است پس چون مطابق آیه مباهله پیغمبر و علی نفس واحد شدند اذیت هر کدام اذیت دیگریست و اذیت آن دو اذیت خداست و کسی که خدا را اذیت کند مطابق آیه صریح قرآن لعنهم الله فی الدنیا و الاخره مستوجب لعن خدا واقع خواهد شد .

اذیت فاطمه (س) اذیت پیغمبر است

اخبار زیادی از پیغمبر رسیده و شیعه و سنی نقل کرده اند که هر کس فاطمه علیهاالسلام را اذیت کند پیغمبر را اذیت کرده و هر که پیغمبر را اذیت کند خدا را اذیت کرده است منجمله خبر معروفی است که امام احمد در مسند و شیخ سلیمان در ینابیع الموده و میر سیدعلی همدانی در موده القربی و ابن حجر در صواعق نقل کرده اند که پیغمبر (ص) فرمود : فاطمه بضعه منی و هی نور عینی و ثمره فؤ ادی و روحی التی بین حبنی من اءذاها فقد آذانی و من اءذانی فقد آذی الله و من اغضبها فقد اغضبنی یودینی ما آذاها .

فاطمه پاره تن منست و میوه دل من و نور چشم من و روحیست بین دو پهلوی من کسیکه فاطمه را اذیت کند مرا اذیت نموده و کسیکه مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده و کسیکه فاطمه را بغضب درآورد مرا بغضب درآورده اذیت میکند مرا کسی که او را اذیت نماید .

بخاری و مسلم که دو عالم و محدث بزرگ عامه میباشند در صیحیحین خود نوشته اند : فاطمه (ع

) در حال خشم و غضب . . . را ترک نمود و بر او غضبناک ماند و با او حرف نزد تا وفات آنگاه امیرالمؤ منین علی (ع) بر او نماز گذارد و شبانهه دفنش نمود و ابوبکر را اذن و اجازه نداد که بر جنازه او حاضر شود و بر جنازه بی بی نماز بخواند .

و نیز عبدالله مسلم بن قتیبه دینوری در صفحه ۱۴ الامامه و السیاسه نقل میکند که فاطمه سلام الله علیها در بستر بیماری به . . . فرمود خدا و ملائکه را شاهد میگیرم که شما دو نفر مرا بسخط آورید و رضایت مرا فراهم نیاورید اگر پیغمبر را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد .

خداوند در قرآن میفرماید : و ما کان لکم ان تؤ ذوا رسول الله نباید هرگز رسول را چه در حیات و چه در ممات بیازارید . نمیدانم اهل سنت و جماعت بین این آیات و اخبار خودشان را چگونه میکنند ؟

در روضات نقل میکند که یکروز ، اعلم علما شافعی گفت آیا شیعه حجت قاطعی بجهت حقانیت خود دارد ، شیخ بهایی فرمود زیاد است یکی آنکه در صحیح بخاری از حضرت رسول (ص) روایت کرده که آنحضرت فرمود : فاطمه بضعه منی من اذاها فقد اذانی و من اغضبها فقد اغضبنی ، و بعد از چهار ورق همان کتاب روایت میکند انها خرجت من الدنیا و هی غاضبه علیهما یعنی فاطمه از دنیا رفت در صورتیکه بر . . .

غضبناک بود بواسطه حقی که از او غضب کردند آن عالم سنی گفت این حرف

دروغست و نمیشود بخاری این دو حدیث را نقل کند من خودم باید این کتاب را رسیدگی کنم و فردا بشما جواب میدهم چون صبح شد آن عالم سنی به شیخ بهایی گفت من صحیح را دیدم و بین ایندوحدیث زیاده از پنج ورق فاصله دارد چگونه شیعه میگویند حق با ما است .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید خدمت استاد خودم ابوجعفر نقیب گفتم که در اخبار صحیح بما رسیده که همیار بن اسود که بهودج زینب دختر پیغمبر حمله کرد و طفلی که در رحم داشت از ترس سقط کرد پیغمبر خون ، او را هدر ساخت پس کسیکه طفل فاطمه را سقط کرد اگر پیغمبر حیات میداشت با او چه معامله ای میکرد ابوجعفر نقیب قول ابن ابی الحدید را تصدیق کرد ولی گفت از من حدیث مکن و بطلان این خبر را هم بمن منسوب مدار .

خود ابن ابی الحدید میگوید اینمطلب بر ما روشن است که فاطمه از دنیا رفت و از . . . رنجیده بود و وصیت کرد که آنها بر جنازه اش نماز نگذارند .

گذشته از اینها در آیه بعد میفرماید : والذین یؤ ذون المؤ منین و المؤ منات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا آیا اهل بیت پیغمبر جز مؤ منین که اینهمه آنان را اذیت کردند .

بدانکه همان قسم که صلوات باعث بالارفتن مقام آل محمد میشود لعن کردن بر دشمنان ایشان هم زیادی عذاب بر ایشان و ثواب برای ما خواهد بود بعلت آنکه هر چه ظلم و جور و ستم بر مردم روزگار

میشود برای آنست که در صدر اسلام پایه ظلم بنا نهادند و نگذاشتند خلافت به علی و اولادش برسد .

از بعضـی علماء نقل شده که ما هر وقت در مسـئله ای از مسائل مشـکل مراجعه کنیم و برای ما حل نشود و لعن بر غاصبین آل محمـد را بر خود لازم میـدانیم چه اگر آنهـا گذاشـته بودنـد امام زمان از ما غایب نمیشـد و با بودن امام مشـکلی برای ما باقی نمیماند .

و نیز ایشان در کتاب انوار یغمانیه خود از جابر از حضرت باقر (ع) روایت نموده که آن بزرگوار فرمودند که عقب این آفتاب شما چهل چشـمه آفتاب دیگر است ما بین هر قرص آفتاب تا آفتاب دیگر چهل سال راه است و در آنها خلق بسیاری است که نمیدانند خدا آدمی را خلق فرموده یا نه و در عقب این قرص ماه شـما چهل قرص ماه دیگر است که فاصله هر کدام با دیگری چهل روز است و در میان آنها خلق بسیاری میباشند که نمیدانند خدا آدمیرا خلق کرده ولی به آنها الهام شده همچنانکه بزنبور عسل الهام شـده که اولی و دومی را در همه اوقات لعن کننـد و خداوند ملائکه ای را موکل بر آنها نموده که هر گاه کوتاهی و در مسامحه در لعنت آنها نمایند آنان را عذاب کنند .

و نیز سـید جزایری از حضـرت امـام حسن عسـکری (ع) روایت نمـوده آنحضـرت از امـام صـادق (ع) نمـوده است که مردی خدمت آن بزرگوار عرض کرد یابن رسول الله من از یاری کردن شما بدست خود عاجز هستم این عبارت دو احتمال

دارد یکی آنکه مال ندارم که به آن نصرت شما نمایم و دیگر قوت و قدرت ندارم که با دشمنان شما جنگ کنم ، عرض میکند چیزی را مالک نیستیم مگر لعن نمودن بر دشمنان شما و بیزاری جستن از آنها پس حال من چگونه است حضرت صادق (ع) در جواب فرمود پدرم مرا خبر داد از پدرانش از رسول خدا که آن بزرگوار فرمودند هر که در یاری نمودن ما اهلبیت ضعیف باشد پس در نمازش بر دشمنان ما لعنت کند خداوند صدای او را بجمیع ملائکه میرساند از ملائکه ساکنین زمین و آسمان تا عرش و آنها در لعن با او همراهی و مساعدت مینمایند و بر او ثنا میفرستند و میگویند بار خدایا بر این بنده خودت صلوات و رحمت فرست چه آنکه در خشنودی اولیاء تو را که وسعت داشت و مقدورش بود از لعنت بر اعداء محمد و آل محمد مبذول داشت پس از جانب حضرت احدیت خطاب میرسد که ای ملائکه من او را از احبار خود قرار دادم .

مجلس بیست و سوم : و لعن الله امه دفعتکم . . . . رتبکم الله فیها .

ترجمه

خدای لعنت کند گروهی را که شما را از مقام خودتان دفع کردند و از مراتب ریاستی که خدا شما را در آنها ثبت داده دور نمودند .

شرح

معنی لعن در مجلس قبل گفته شد ، دفعتکم ، دفع بمعنی راندن و دور کردنست مقام مکان ایستادن معنی دارد ولی درینجا بمعنی مکان و منزلت آل محمد است که خداوند به آنها عنایت فرموده است .

ازالتکم : ازاله دورکردنست یعنی از آن مقام شما را دور کردند .

مراتبکم التی رتبکم الله : در منتهی الارب گوید رتب رتوبا ثابت شد و بر جای ایستاد رتبه ترتیبا ثابت و استوار گردانید او را .

پس معنی این میشود که از آن مرتبه هایی که خدا برای شما ثابت و استوار نموده شما را دور گردانیدند و حق شما را غصب کردند که همان خلافت و ریاست ظاهری باشد چه مقام واقعی آل محمد را کسی نمیتواند بگیرد مانند علم و کمال و شجاعت و معجزات آنان چیز گرفتنی نیست ریاستی که خدا در دنیا به آنها تفویض فرموده بود دشمنان آنها غصب کردند و بردند پس خلافت واقعی قابل غصب نیست و بالاتر از آنست که دست مخالفین بدان برسد چه آن منصبی است الهی و کمالیست نفسانی چنانچه علماء اهل سنت و جماعت و علما امامیه نقل کرده اند که در بسیاری از موارد که بعضی گفتند هفتاد مورد بوده عمر درمانده شد و علی (ع) او را نجات داد و عمر گفت : لولا علی لهلک عمر او اگر علی نبود من هلاک شده بودم .

از جمله فقیه گنجی

شافعی در کفایت الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب نقل میکند که روزی عمر به حذیفه گفت چگونه صبح کردی گفت صبح کردم در حالتیکه از حق اکراه دارم و فتنه را دوست میدارم و به چیزی شهادیت میدهم که آنرا ندیده ام و حفظ مینمایم غیر مخلوق را و بدون وضو صلوات میفرستم و برای من در زمین چیزی است که برای خدا در آسمان نیست عمر از این کلمات غضبناک گردید و خواست او را اذیت کند و در همان بین امیرالمؤ منین (ع) رسید آثار غضب را در صورت عمر ملاحظه نمود و فرمود از چه جهت غضبناکی عمر قضیه را نقل کرد ، حضرت فرمود : مطلب مهمی نیست تمام را حذیفه صحیح گفته است .

مراد از حق که از او کراهت دارد مرگست و مراد از فتنه که دوست میدارد و مال و اولاد است و اینک گفته شهادت میدهم بچیزی که ندیده ام یعنی شهادت میدهم به وحدانیت خدا و مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ و صراط که هیچکدام را ندیده است و اینکه گفته حفظ میکنیم غیرمخلوق را مرادش قرآنست که مخلوق نیست و اینکه گفته بدون وضو صلوات میفرستم یعنی صلوات بر رسول خدا که جایز است بی وضو صلوات فرستادن و اینکه گفته برای من در زمین چیزی است که برای خدا در آسمان نیست یعنی برای من زوجه ای است که خدای تعالی مبرای از زوجه و اولاد است .

از اینگونه موارد بسیار است که جای شرح آن نیست پس مقام واقعی خلافت را کسی نمیتواند بگیرد ولی مقام ظاهری

که ریاست عامه باشد گرفتند که شرح آن در مجلس قبل گذشت که چگونه در سقیفه جمع شدند و بنابراین وازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها همین مقام خلافت ظاهری بود که اهلبیت را از آن دور کردند به این تفاهم اکتفا نکردند فدکی که حق فاطمه و اولاد فاطمه بود گرفتند که مردم بواسطه پول فدك نزد علی و اولادش نزوند .

کشتن معاویه عایشه را

در تاریخ کامل بهایی مینویسد که چون معاویه به مکه آمد که از برای یزید بیعت بگیرد همگی عراق و حجاز بر او و یزید بیعت کرده بودند عایشه به معاویه پیغام فرستاد و او را تهدید کرد که برادرم محمد بن ابی بکر را کشتی و حالا آمدی که برای یزید بیعت بگیری بدانکه این کار نشدنی است و من نمیگذارم این کار بشود .

عمروعاص به معاویه گفت اگر عایشه تشنیع زند خلق بر تو خروج کنند پس زودتر باید فکری در این باب بنمایی .

معاویه ، ابوهریره و ثبرحیل را با هدایای بسیاری در چند نوبت نزد عایشه فرستاد و وعده هایی به او داد که با او صلح کند و برادرش عبدالرحمن بن ابی بکر را حکومت دهد تا آنکه روزی پیغام فرستاد میل دارم که ام المؤ منین ما را بتشرف خود در شام مشرف سازد .

معاویه قبل از آمدن عایشه چاهی کند و با آهک پر کرد و فرشی گرانمایه آنجا پهن کرد و کرسی بر سر آن نهاد و وقت نماز خفتن عایشه را بخواند و گفت چنیدین هزار دینار نثار قدم عایشه خواهم کرد .

عایشه با غلام خود که

مردی هندی بود آمد بر خر مصری سوار شده بود معاویه خیلی از او احترام کرد و او را اعزاز نمود و اشاره کرد که به آن کرسی بنشیند عایشه چون بر آن کرسی نشست فوری در چاه آهک افتاد معاویه دستور داد که غلام و خر را هم بشکند و در آنچاه اندازند و خاک بر روی آن ریخته پر کنند تا مردم از این داستان چیزی نفهمند لذا بعضی از مردم گفتند عایشه به مدینه و بعضی گفتند به یمن رفت ولی حسین (ع) و جمعی از خاصان معاویه مطلب را میدانستند حضرت ترکه او را بین وارثانش قسمت نمود . این در سال ۵۷ هجری اتفاق افتاد .

پیغمبران ممات و محل دفنشان یکجا نبوده است

از مطلب دور افتادیم برگردیم بر سر مطلب خودمان ، این گفتار ابوبکر که پیغمبران ممات و دفنشان در یک محل بوده صحیح نیست بلکه بر خلاف آن نقل شده است تورات در سفر تکوین فصل ۲۵ میگوید ابراهیم را در مغازه مکپیلاد در کشتزار عفرون دفن کردند در صورتیکه دفن کردند در صورتیکه مجلسی در حیوه القلوب در فصلی که راجع به مدت عمر حضرت ابراهیم است روایتی از امام باقر (ع) و حضرت صادق (ع) نقل میکند که حضرت ابراهیم در شام در خانه خود از دنیا رفت .

و نیز در تورات اول ملوک فصل یازدهم میگوید سلیمان با پدران خویش خوابید و در شهر داود مدفون شد و در جای دیگر توارت میگوید داود و اسحاق محل دفنشان در همان مقبره حضرت ابراهیم بوده پس قبر سلیمان هم نزد قبر حضرت ابراهیم میشود .

در صورتیکه

در قرآن بر خلاف این میگوید :

فلما قضینا علیه الموت مادلهم علی موته الا دابه الارض تاکل منساته فلما خر تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین . (سبا ، ۱۴)

با مراجعه به تفسیر این آیه معلوم میشود که مردن حضرت سلیمان در بالای قصری بوده که آنرا در شام ساخته و اولین مرتبه ای که بالای آن رفت و تکیه بر عصای خود نمود که این قصر را تماشا کند عزرائیل او را قبض روح کرد پس مطابق این آیه محل موت سلیمان غیر از محل دفن او بوده است .

و نیز تورات در باب تکوین فصل ۵۰ میگوید : یعقوب در مصر مرد یوسف بدن او را به کنعان برد و بخاک سپرد و نیز در همین فصل میگوید یوسف را پس از مرگ در تابوتی نهادند و در باب خروج فصل ۱۳ میگوید : موسی استخوانهای وی یعنی یوسف را به همراه خود به شام آورد .

ازین قرار یعقوب و یوسف که به نص قرآن پیغمبر بودند و بصریح تورات و اخباریکه از ائمه معصومین رسیده جای مرگشان محل دفنشان نبوده است .

جواب فاطمه علیهاالسلام بر رد حدیث لانورث

از جمله دلائل بی بی در مقابل آن حدیث لانورث این بود که فرمود اگر این حدیث صحیح است و انبیاء ارث نداشتند پس این همه آیه ارث در قرآن مجید برای چیست ؟ یکجا میفرماید و ورث سلیمان و داود میراث برد سلیمان از داود . و در قصه حضرت زکریا میفرماید : فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب از لطف خاص خود فرزند

صالح و جانشینی شایسته بمن عطا فرما که او وارث من و همه آل یعقوب باشد .

راجع بـدعای زکریـا فرمایـد : و زکریـا اذ نادی ربه رب لاتـذرنی فردا و انت خیر الوارثین فاسـتجبنا له و وهبنا له یحیی . یاد آر حـال زکریـا هنگـامیکه خـدا را نـدا کرد که ای بارالها مرا تنها نگـذار ، و بمن فرزنـدی عطا فرما که تو بهترین وارث اهل عالم هستی ما هم دعای او را مستجاب کردیم و یحیی را باو عطا فرمودیم .

بعد فرمود ای پسـر ابوقحافه آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم افتراء بزرگی بر خدا بسته ایـد آیا من فرزنـد پیغمبر نیسـتم که مرا از حقم محروم میکنید پس اینهمه آیات عموما للناس و خصوصا للانبیاء چیست که در قرآن درج گردیـده آیا خداونـد شـما را به آیه ای مخصوص گردانیـده که پدرم مرا از آن اخراج نموده آیا شـما بعام و خاص قرآن از پدرم و ابن عمم علی داناترید .

چون در برابر این دلایـل و فرمایشـات حق تمامـا ساکت ماندنـد و جوابی نداشـتند مگر مغلطه کاری و اهانت نمودن . . . گفت فعلا شـما اگر گواه و شاهـدی دارید بیاورید و الا قول شـما قبول نخواهد شد ما نمیدانیم اگر پیغمبر فرموده که ما از خود ارث نمگذاریم پس قول که شاهد طلبید یعنی چه ؟

فاطمه (ع) ام ایمن را حاضـر ساخت و علی و حسـنین علیهم السـلام شـهادت دادند تعجب دار اینست که پیغمبر فرمود : اءلبینه علی المدعی روی این قسمت فدک که در

تصرف فاطمه بود . . . که میخواهد بگیرد باید شاهد برای گفتار خود بیاورد نه فاطمه .

در خبر است که حضرت امیرالمؤ منین (ع) بمسجد آمد و فرمود ای . . . چرا فاطمه را از حق خودش منع کردی فدک را مضبوط ساختی . . . گفت فدک فئی مسلمین است اگر فاطمه اقامه شهود کند حق خود را به ثبوت برساند به او خواهم داد حضرت فرمود آیا در میان ما بخلاف حکم خدا حکومت خواهی کرد . . . گفت هرگز چنین نکنم حضرت فرمود اگر چیزی در دست مسلمین باشد و من دعوی آنرا بکنم طلب شهود از که میخواهی گفت از تو شاهد خواهم فرمود پس چرا از فاطمه شاهد میخواهی در چیزیکه در تصرف او است چه در حیات پیغمبر و چه بعد از او . . . خاموش شده جوابی نداد . . . گفت یا علی چندین سخن مگوی اگر شاهد داری بیاور و الا باید از فدک صرفنظر کنی حضرت جواب . . . را نداد به . . . گفت آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شد یا غیر ما گفت این آیه در حق شماست بعد فرمود حال از تو سئوال میکنم اگر شهودی در حق فاطمه شهادت بدهد و او را به عصیانی متهم سازد چه کنی . . . گفت مانند دیگر زنان اقامه حد کنم حضرت فرمود در اینوقت بخدا . . . شوی ابوبکر گفت از کجا این را گویی فرمود بعلت آنکه شهادت خدایرا به طهارت

فاطمه در آیه انما یرید الله . . . رد کرده ای و شهادت دیگران را قبول کرده ای قصه فدک هم از اینگونه است چه حکم خدا و رسول را رد کرده ای رسول خدا فرمود البینه علی المدعی و تو از فاطمه شاهد میخواهی .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه دارد که ابوعلی که از علماء افضلیه است در شهادت گفته باید دو نفر باشند و یکنفر قبول نیست ولی عده زیادی او را جواب داده اند که شهادت یکنفر هم کافی است به دلیل آنکه در حدیث نحن معاشر الانبیاء . . . منفرد بود و کسی دیگر اینحدیث را نقل نکرده و . . . را نمیتوان کذاب گفت : اشکال دیگری که بر حدیث نحن معاشر الانبیاء وارد است اینست که چگونه . . . آلات و دابه و بعضی از اشیاء را از اموال پیغمبر به علی (ع) واگذاشت چه علی که مسلما وارث نبود و اگر آن اشیاء را برای فاطمه عطا کرد این هم جایز نبود به سبب آن حدیثی که از پیغمبر نقل کردند که نحن معاشرالانبیاء چون حدیث مطلقا ارث را از انبیاء منع میکند چه فدک باشد یا غیر فدک .

پس تا اینجا بطور اختصار معلوم گشت معنی و ازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها که چگونگی مراتبی را که خدا برای آل محمد (ص) برقرار کرده بود که مرتبه خلافت و فدک باشد از آنها گرفتند و غصب نمودند . اینک شرح پیدایش فدک را میدهیم .

ایجادکننده فدک

در زمان حضرت عیسی (ع) مرد عابد و

زاهـدی بود از خاصـان حضـرت موسـی (ع) که از آنحضـرت صـفات پیغمبر آخرالزمـان را شـنیده و همیشه در دعا و اورادش آنحضـرت را یاد میکرد چون حضـرت موسـی از دنیا رفت آن مرد عابد عبادت و ریاضت خود را بیشتر نمود و دائم در بیابانها میرفت و خـدای را عبـادت مینمود تـا عـاقبت در بیابانی در میان مـدینه و مصـر که آنرا مـدائن الحکما میگفتنـد زیرا که شتران حکما مـدینه در آنجا چرا میکردنـد ساکن شد و معبودی برای خود ساخته و چاه آبی کند و مشـغول عبادت و خواندن تورات شد و چون اوصاف پیغمبر و وصی او علی بن ابیطالب را از موسی (ع) شنیده بود و در آیات تورات خوانده بود محبت خاصی نسبت به علی بن ابیطالب (ع) پیدا کرده بود اتفاقا در نزدیکی معبد آن عابد چشمه آبی پیدا شد که در اثر کاوش نمودن عابد در آنچشمه آب آن زیاد شد و باغی احداث کردند و در آنجا ماندگار شدند و عابد هم در آنجا صاحب اولاد و نوه نتیجه شد چون آخر عمر او رسـید اولادان خود را جمع کرده به آنان گفت صـندوقچه ای از فولاد بسازند و وصـیتی برای خود نوشته در آن صـندوق نهاد و قفل بی کلیـدی بر آن زد و به فرزنـدان خود گفت پس از مرگ بیش از یکهزار سال میگذرد که پیغمبری بنام محمـد صـلی الله علیه و آله در عرب پیـدا میشود که وصـی او ابن عمش علی (ع) خواهد بود و از اولادان من یکی به آن پیغمبر ایمان خواهد آورد و آنحضرت ابن عمش

را بخانه خود دعوت کند و در آن مجلس معجزه ای از علی (ع) ظاهر شود به این قسم که انگشتر آن پیغمبر از دستش بجهد و در چاه آب افتاد و علی (ع) آنرا بیرون آورد بدون آنکه بچاه رود و بعد این صندوق را از شما طلب کند کلید این صندوق انگشت مبارک علی (ع) است که با انگشت این صندوق را باز کند و چون شما این معجزه را از وصی آن پیغمبر ببینید همگی به او ایمان آورید و این هشت قریه که در تصرف دارید تسلیم وی کنید که من این قریه ها را فدای او کردم این جملات را عابد گفت و از دنیا رفت سالها گذشت و اولادهای عابد انتظار آمدن چنین پیغمبری را داشتند تا آنکه وجود مبارک پیغمبر بمدینه هجرت فرمود یکی از اولادان این عابد هم که قبیله بزرگی شده بودند دعوت کرد و همین معجزه از آنحضرت دیده شد چون انگشت حضرت قفل صندوق را باز کرد لوحی در میان صندوق بود که بخط عبری نوشته بود که پیغمبری باین اسم و وصی او باین اسم پیدا خواهند شد که یکی از اولادان من باو ایمان میاورد و او را دعوت خواهد کرد و انگشتر آن پیغمبر در چاه افتد و وصی او آنرا بیرون آورد شما باید بآن پیغمبر ایمان آورید و این هشت قریه را به وصی پیغمبر واگذار کنید که این املاک حق او است .

مرحوم مجلسی در بحار از قطب راوندی از حضرت صادق (ع) روایت میکند که حضرت رسول (ص) برای یکی از

غزوات از مدینه بیرون رفتند و در هنگام مراجعت در یکی از منازل فرود آمدند حضرت با اصحاب نشسته طعام میل میفرمودند که ناگـاه جبرئیـل بر آنحضـرت نازل شـد و عرض کرد یا محمـد (ص) برخیز و سوار شو پس حضـرتش سوار شـده با جبرئیل روانه شدنـد و آنزمین برای حضـرت پیچیـده شـد مانند جامه که بپیچد تا آنکه به فدک رسـیدند چون اهل فدک صدای اسـم اسبان را شنیدند گمان کردند که دشمن بر سر ایشان آمده پس دروازه های شهر را بسته و کلیدها را به پیرزنی دادند که بیرون شهر خانه داشت و به کوهها گریختند پس جبرئیل به نزد آن پیرزن آمد و کلیدها را بگرفت و درهای شهر را گشود و حضرت را در جمیع خـانه هـای آنـان گردانیـد و بحضـرت عرض کرد که خداونـد اینجـا را مخصوص جناب شـما گردانیـده و به شـما بخشیده و مردم را در این بهره و حقی نیست و این آیه نازل شده : و ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی یعنی آنچه خـدا برگردانیـده است بر پیغمبرش از اهل قریه ها و شـهرها از خدا و رسول و خویشان رسول است و نیز این آیه را نـازل فرمود : فلمـا او جفتم من خیـل و لا ـ رکـاب و لکن الله یسـلط رسـله علی من یشـاء و آنچه را که اسب و شتر بر آن نتاختنـد ولی خـدا پیغمبرانش را بر آن مسـلط میگرداند چه در گرفتن فدک مسـلمانان جنگی نکردند و همراه نبودند ولی خدا آنرا بدون جنگ برسول خود داد و جبرئیل آنحضرت

را به باغها و خانه های ایشان گردانید و بر جهاز شتر آویخت و سوار شد و مجددا زمین درهم پیچید و بسوی اصحاب آمد هنوز آنها از آن مجلس برنخاسته بودند حضرت فرمود که بسوی فدک رفتم خداوند آنرا بمن بخشید منافقان به یکدیگر نظر کردند و اشاره نمودند که دروغ میگوید حضرت کلیدها را از غلاف شمشیر بیرون آوردند و به ایشان نشان دادند که اینها کلیدهای قلعه فدک است آنگاه سوار شدند و با اصحاب بمدینه آمدند حضرت نزد دختر خود فاطمه آمد و فرمود ای دخترم حق تعالی فدک را به پدر تو داده و آنرا مخصوص او گردانیده و مسلمانرا در آن هیچ حقی نیست مادر تو خدیجه حقی بر من داشت و من فدک را عوض آن به تو بخشیدم که از تو باشد و بعد از تو به فرزندان تو برسد آنگاه پوستی طلبید و امیرالمؤ منین (ع) را حاضر ساخت و فرمود بنویس که فدک بخشش رسول خداست برای فاطمه و گواه گرفت علی بن ابیطالب و حسنین و ام ایمن را و فرمود ام ایمن زنی است از اهل بهشت پس اهل فدک بخدمت حضرت آمدند و با ایشان مقاطعه نمودند که هر سال بیست و چهار هزار دینار بدهند .

یاقوت حموی در معجم البلدان مینویسد فدک قریه ای است در حجاز در دو منزلی یا سه منزلی مدینه که در سال هفت هجری خدا برسولش بخشید موضوع آن چنین بود که چون حضرت به خیبر آمدند و قلعه های خیبر را فتح کردند سه قلعه بزرگ و محکم آنها در محاصره ماند تا

بالاخره تسلیم شدند و مصالحه نمودند که نصف عایدی آنها در سال برای رسول خدا باشد و چون بدون جنگ گرفته شد خدا واگذار به رسولش نمود و آنحضرت هم واگذار بدخترش فاطمه نمود .

علامه مجلسی در بحار نقل میکند که وقتی هارون الرشید به موسی بن جعفر (ع) عرض کرد فدک را تحدید کن تا آنرا بتو واگذارم چه بر من روشن است که در اخذ آن بر اهل بیت ظلم شده است و حضرت رسول در زمان حیات خود آنرا به فاطمه بخشید و حضرت فرمود اگر من فدک را تحدید کنم تو بمن واگذار نخواهی کرد هارون قسم یاد کرد که در این باب مضایقه نخواهم کرد ، حضرت فرمود :

اول آن عدن است رنگ صورت هارون متغیر گشت امام علیه السلام فرمود دوم آن حد سمرقند است رنگ صورت هارون زرد شد و از غایت اضطراب گفت که حد سوم آن کدامست حضرت فرمود سوم حد آن آفریقاست رنگ هارون از زردی بسرخی مایل گشت و از حد چهارم پرسید حضرت فرمود چهارم حد آن ارمینه است رنگ هارون از سرخی به سیاهی مبدل گشت و از شدت غضب سر بزیر افکند آنگاه سر را بلند کرد و گفت ای موسی تو حدود ممالك مرا نام بردی یعنی همه اینها ملك فاطمه است و بنی عباس به ظلم غصب نموده اند حضرت فرمود من اول بتو گفتم که تو به اهلبیت نخواهی داد ولی تو نشنیدی هارون کینه آنحضرت را در دل گرفت تا آنحضرت را شهید نمود .

همانا فرمایش امام در اینمقام لغوی فدک را قصد

کرده نه معنی علمی که همان هشت قریه باشد مقصود امام از این حدود اربعه اینست که همه ممالک تو را خدا فدک نسبت به علی و اولادش قرار داده که فعلا باید در دست من باشد .

چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید

جوش از زمین بذروه چرخ برین رسید

نزدیکشد که خانه ایمان شود خراب

یکباره جامه در خم گردون بنیل برد

از بس شکستها که به ارکان دین رسید

چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند

پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش

طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید

از انبیاء بحضرت روح الامین رسید

باد آن غبار چون بمزار نبی رساند

کرد این خیال وهم غلط کار کان غبار

گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید

تا دامن جلال جهان آفرین رسید

هست از ملال اگر چه بری ذات ذوالجلال

او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

مجلس بیست و چهارم : و لعن الله الممهدین لهم . . . . و اشیاعهم واولیائهم

ترجمه

خدا لعنت کند گروهی را که تمهید کشتن شما را کردند و برای دست یافتن بر جنگ شما مهیا شدند بیزاری میجویم بسوی خدا و شما از آنها و پیروان و همراهان و دوستانشان

شرح

تمهید ماءخوذ از مهاد بمعنی بساط و فراش و گهواره میباشد ولی در اینجا بمعنی توطئه و تسهیل امر و یا آماده و فراهم نمودن است .

تمکین در فارسی بمعنی جا دادان ، پابرجا کردن ، قدرت دادن ، دست یافتن فرمانبرداری و پذیرفتن آمده و در اینجا بمعنی دست یافتن است .

قتال بمعنی جنگ کردن و کشتار نمودنست . پس این چند کلمه را باین قسم باید معنی نمود ، که خدا لعنت کند آن جماعت و گروهی را که توطئه و تسهیل امر نمودند برای دست یافتن و اعمال قدرت بجهت جنگ و کشتن شما خانواده و آنان کسانی بودند که در سقیفه جمع شدند و غصب خلافت نمودند چه اگر آنان باینراه نمیرفتند ظلم به آل محمد نمی شد و واقعه کربلائی بوجود نمیآمد و لذا درباره حضرت سیدالشهداء (ع) گفته اند : المقتول فی یوم الجمعه و الاثنین چه عاشورا روز جمعه و سقیفه در روز دوشنبه بود .

بر از باب سمع یعنی بیزار شد و تبری بمعنی بیزاری جستن است .

ضمیر در منهم راجع به جمیع طوائف غاصبین و ظالمین حق محمد و آل محمد از سقیفه گرفته تا به کربلا برسد .

تبع بر وزن فرس بمعنی تابع است که از پی کسی راه رفتن باشد و این لفظ تابع بر مفرد و جمع اطلاق میشود ، مثل : انا

كنا لكم تبعا و جمع او اتباع است .

اشياع جمع شيع است كه شيع هم جمع شيعه ميباشد و شيعه بمعنى انصار و اتباع است و اشتقاق آن از مشايعت بمعنى متابعت و همراه كسى رفتن باشد و لفظ مشايعت و تشييع اموات از همين باب است .

اولياء جمع ولى است كه بمعنى دوست ميباشد چون ولى معانى ديگرى هم دارد ولى اينجا مراد دوست است

پس خلاصه معنى چنين ميشود كه بيزارى ميجويم بسوى خدا و شما آل محمد از غاصبين حق شما و ظالمين نسبت بشما و همچنين بيزارى ميجويم از هر كسى كه دوست آنان باشد و مرام و مسلك آنان را متابعت و پيروى كرده باشد پس مطابق اين جمله از زيارت دوست آل محمد بايد هم با دشمنان آنها بد باشد و هم با كسانيكه دوست دشمنان آل محمداند و پيروى از آنان ميكنند .

اولين ثمرى كه از ايمان پيدا ميشود دو چيز است يكى برائت و بيزارى از دشمنان خدا و اولياء دشمنان او و ديگر محبت بدوستان خدا و اولياء دوستان او

اقسام دوست و دشمن

انسان منحصرا سه قسم دوست دارد و سه قسم دشمن اما دوستان او :

۱ - دوست خود او

۲ - دوست دوست او و هر چه بالا رود

۳ - دشمن دشمن تو و هر چه بالا رود

پس دشمن دشمن انسان هم تا مرتبه اى دوست انسان ميشود و اما دشمنان انسان

دشمن خود انسان

دشمن دوست انسان

دوست دشمن انسان

البته قابل انكار نيست كه طبقات دوستى و دشمنى كه ذكر شد با هم تفاوت دارد ولى در اصل دوستى و دشمنى فرقى ندارد مثلا كسى كه شما

را دوست دارد با آنکه دوست دوست شماست قرق دارد ولی در اصل دوستی فرقی ندارد و همچنین است در طبقات دشمنی .

بنابراین اگر کسی واقعا شما را دوست داشته باشد باید آنچه را که بستگی با شما دارد دوست داشته باشد و لذا چون مردم قبر امام خود را دوست دارند چون به زیارت آن امام روند در و دیوار و ضریح آن امام را میبوسند احترام فوق العاده ای نسبت به آنها مینمایند این در و تخته و فولاد و نقره تا قبل از آنکه به حرم امام وصل شود برای ما ارزشی نداشت و به آن اعتنایی نمیکردیم ولی چون نزدیک قبر امام شد و انتساب به آنحضرت پیدا کرد ما آن را دوست میداریم .

و نیز اگر مادری جوانش بمیرد و لباسهای آن جوان نزد آن مادر خیلی مورد اهمیت است چون انتساب و بستگی این لباس به جوان محبوبش بوده لذا لباس را هم دوست دارد و همچنین اگر کسی دشمن جوابش بوده و اگر چه با این مادر تماسی نداشته ولی چون مادر او را ببیند و بیزاری جوید در صورتیکه ابدا دشمنی با این مادر ندارد .

پس چگونه میشود کسی ادعای دوستی امام را بکند ولی دوست آن امام را دشمن بدارد و یا دشمنان آنحضرت را دوست خود گرداند .

حقتعالی در آخره سوره مجادله میفرماید : لا تجد قوما يؤ منون بالله و اليوم لاخر يوادون من حاد الله و رسوله و لو كانوا ابائهم او انبائهم او اخوانهم او عشرتهم اولئک كتب فى قلوبهم الايمان و ايدهم بروح منه و يدخلهم جنات

تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون .

یعنی : ای رسول ما هرگز نخواهی یافت کسانیکه بخدا و روز قیامت ایمان دارند با دشمنان خدا و رسولش دوستی و مراودت کنند هر چند آن دشمنان پدران و یا فرزندان و برادران و خوایشان آنها باشند چه ممکن نیست دوستی کفار با ایمان جمع شود خداوند ایمان را بر دل اینگونه مؤ منین ثبت کرده یعنی ایمانشان ثابت و برقرار مانند نقش بر سنگ است و آنها را به بصیرتی قوی مؤ ید و منصور گردانیده است و ایشان را در بهشت داخل کند که زیر درختانش نهرها جاریست در آنجا جاوید بمانند خداوند از آنها خشنود و آنها نیز از خدا خشنود باشند اینان به حقیقت حزب خدا هستند و تنها حزب خدا رستگارند .

نیز در آیه دیگر میفرماید : یا ایها الذین آمنوا لا تتخدوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و منهم یتولهم منکم فهو منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین . (مائده ، ۵۶)

یعنی : ای اهل ایمان یهود و نصاری را بدوستی نگیرید آنان بعضی دوستدار بعضی دیگرند و هر که از شما مؤ منان با آنها دوستی کند از آنها خواهد بود همانا خدا ستمکاران را هدایت نخواهد کرد .

در آیه بعد میفرماید : فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائره گروهی منافق و مسلمان ظاهری که دلهاشان ناپاک و ناخوشست خواهی دید که در راه دوستی ایشان یعنی یهود و نصاری میشتابند و میگویند ما

از آن میترسیم که مبادا در گردش روزگار آسیبی از آنها بما برسد این آیات و آیات دیگری که جای ذکر آن نیست نهی صریح است که مسلمان مؤ من نباید دشمنان خدا و رسول خدا را دوست داشته باشد چه دوستی آنان با دوستی خدا و رسولش سازش ندارد .

در کتاب لنالی الاخبار روایتی نقل میکند از امام (ع) که حقتعالی خطاب به یکی از پیغمبران نمود که : قل للمؤ منین لاتلبسوا ملا بس اعدایی و لاتلبسوا مسالک اعدانی فتکونوا اعدایی کما هم اعدایی .

یعنی : ای پیغمبر بگو به مؤ منین که نپوشید آنچه را که اعداء و دشمنان من میپوشند و نخورید آنچه را که دشمنان من میخورند و نروید راههایی را که دشمنان من میروند یعنی اطوار و اعمال و آداب خود را مثل آنها قرار ندهید پس اگر متابعت ایشان را نمودید از دشمنان من خواهید بود همچنانکه آنان دشمنان من هستند .

پس بدا بحال آن مردمیکه افتخار میکنند که تمام اعمال و کردار خود را مثل ملت یهود و نصاری قرار دهند بلکه گفتار خود را هم میخواهند مثل گفتار آنان قرار دهند و هر لفظی که آنها در گفتارشان استعمال میکنند اینها هم همان را استعمال میکنند غافل از آنکه معصوم فرموده : من تشبه بقوم فهو منهم .

اسلام نماز خواندن با لباس سیاه را منع فرموده چه خود را با بنی عباس شبیه میکند که لباس سیاه را شعار خود قرار دادند و همچنین که نماز خواندن در محلی که صورت عکسی یا مجسمه ای در مقابل او باشد نهی فرموده

چه این عبادت شبیه عبادت بت پرستان خواهد بود و همچنین منع فرموده که در مقابل آتش نماز بخوانید چه این عمل شبیه آتش پرستان خواهد بود .

پس اگر نماز در لباس سیاه ممنوع و مکروه باشد پس نماز با قلب سیاه و خالی از علم و معرفت چگونه خواهد بود و هر گاه نماز در مقابل تمثال رد شده باشد نمازگزاردنی که در آن سگ نفس اماره یا تمثالات خیالات باطل دنیایی در جلو مقابل شخص نمازگزار باشد چگونه خواهد بود و هر گاه نماز خواندن در مقابل آتش ممنوع باشد پس نمازگزاردن صاحب قلب پر از نیران و خشم و غضب بر مظلومان چگونه خواهد بود .

شبیه دوست خدا در دنیا هلاک نمیشود

بقدری شبیه دوست خدا بودن مؤ ثر است که خداوند او را در دنیا عذاب نکند سید جزایری در کتاب انوارنعمانیه روایتی باین مضمون نقل میکند که فرعون مسخره ای داشت که بسیار نزد او مقرب بود وقتی که موسی و هارون بسوی فرعون مبعوث شدند و به مصر آمدند مدتی بر در قصر فرعون ایستاده دربان آنها را راه نمیدادند با فرعون ملاقات کنند روزی برد در قصر ایستاده بودند مسخره چی فرعون که هر روزه نزد فرعون میرفت و او را میخوانید خواست وارد قصر بشود چشمش به موسی و هارون افتاد چون پس لباس آنها آنها را غیر شهری دید با خود گفت خوبست امروز خودم را شبیه این دو نفر کرده نزد فرعون بروم لذا لباسی مثل آنها بر تن خود پوشاند و ضمنا از هارون و موسی سئوال کرد که شما چه کسی هستید گفتند ما پیغمبر آمدیم تا

فرعون و اتباعش را بسوی خدا دعوت کنیم .

مسخره چی با لباسی مانند هارون بر فرعون وارد شد و اتفاقا آنروز فرعون بسیار خندید گفت این چه لباسی است که در بر نموردی گفت دو نفر با این هیئت و لباس در در قصر تو ایستاده اذن دخول میطلبیدند و میگویند ما دو پیغمبریم از جانب خدا مبعوث شده ایم که فرعون را به راه نجات دعوت نمائیم فرعون از شنیدن این کلام بسیار خائف و منقبض شد و به آنها اذن دخول داد و اول دعوت موسی و هارون از اینجا شروع شد تا آنکه خدا فرعون و فرعونیان را در رودنیل غرق و هلاک نمود ولی این مسخره چی عرق نشد و نجات یافت موسی چون او را دید بار خدایا این مرد مرا مسخره نمود و در هیئت لباس من شد چگونه او را هلاک ننمودی خطاب رسید ای موسی چگونه من کسی را که خود را شبیه دوست من کرده در دنیا هلاک کنم .

پس همانطور که دوستی با دوستان خدا مثمرثمر است شباهت با دوستان خدا هم مثمرثمر است اگر چه محبتی هم نسبت به آنها نداشته باشد و همچنین است اگر دوستی با دشمنان خدا نمودی یا شبیه آنان شدی آنهم مثمرثمر خواهد بود که آن هم مثمرثمری خواهد بود که آن دشمنی با محمد و آل محمد خواهد بود .

در معجزات امیرالمؤ منین (ع) نقل کرده اند که مردی از بنی مخزوم خدمت مولا امیرالمؤ منین (ع) عرض کرد برادرم مرده و من از مرگ او بسیار افسرده ام حضرت فرمود میخواهی او

را دیدار کنی عرض کرد چگونه نخواهم حضرت فرمود مرا کنار قبر او ببر پس حضرت ردای حضرت رسول (ص) را بر سر کشید و کلمه چندی فرمود و پای مبارک بر آن قبر زد فی الفور زنده شد و بزبان فرس تکلم کرد حضرت فرمودند تو عربی تو را با زبان فارسیان چکار عرض کرد چنین است ولی من به سنت پارسیان از دنیا رفتم لذا لغتم دگرگون شد .

اینکه این مرد گفت به سنت پارسیان از دنیا رفتم لذا لغتم دگرگون شد جهتش اینست که چون فارسیان در آنزمان آتش پرست بودند از اینجهت سنت آنان مورد ندمت بوده و مرد از سنت در این روایت کیش و مذهب نیست چه اولا اطلاق آن بر مذهب بعید است و ثانیا برادرش از ملازمین آنحضرت بوده و خیلی بعید است که دوست دار برادری باشد که آتش پرست است بنابراین معنی سنت پارسیان یعنی من زندگی و گفتار و کردار خودم را مانند پارسیان کردم هر چه آنها میکردند منهم متابعت آنان را نموده خودم را مثل آنها قرار میدادم پس اگر انسان به سنت هر قوم و ملتی از دنیا برود با همان قوم و ملت محشور خواهد شد .

پیغمبر مردی را که سیاهی لشکر ابن سعد بود کور کرد

حاجی نوری در کتاب دارالسلام نقل میکند از حر بن ریاحی قاضی که گفت مردیرا دیدم که در کربلا در لشکر عمر سعد بود که به کوفه آمد کور شد مردم از سبب کوری او سئوال کردند گفت من از کسانی بودم که در لشکر پسر سعد در کربلا بودم ولی جنگی نکردم و شمشیر و نیزه ای بکار نبردم

بعد از آنکه حضرت سیدالشهدا (ع) را شهید کردند شبی بعد از عشا در منزل خود خوابیدم در عالم خواب دیدم که کسی مرا به جبر کشید و گفت رسول خدا (ص) تو را احضار کرد هر چه خواستم نروم ممکن نشد تا مرا خدمت آنحضرت برد چون خدمت آنحضرت رسیدم دیدم حضرت با حالت غمناك دستهای خود را بالا زده و در میان محرابی نشسته و در پیش روی آنحضرت پوستی پهن است و شمشیری از آتش نهاده شده و ملکی هم خدمت آنحضرت ایستاده است نه نفر از کسانیکه در لشکر عمر سعد بودند خدمت آنحضرت حاضر کردند آن ملك همه آنها را گردن زد و هر یك را که میکشت شراره آتش از بدنش متصاعد میشد و بعد از کشتن فوری زنده میشد تا آنکه هر کدام را هفت مرتبه کشتند و زنده شدند آنگاه مرا خدمت آنحضرت بردند من خودم را روی قدم آن حضرت انداختم عرض کردم السلام علیك یا رسول الله من از کسانی بودم که در کربلاـ بودم ولی حربه بکار نبردم و جنگی هم ننمودم حضرت فرمود بلی حربه بکار نبردی ولی برای کشتن حسین من باعث کثرت سواد لشکر ابن سعد بودی پس بمن فرمود نزدیک بیا چون نزدیک رفتم طشتی پر از خون در مقابل آنحضرت بود فرمود این خون فرزندم حسین است پس از آنخون بچشم من کشید و من از ترس از خواب بیدار شدم و خودم را کور دیدم .

اجتماع ضدین محال است

میگویند از جمله چیزهایی که در عالم محالست و نمیشود وجود پیدا کند اجتماع ضدین است مراد از اجتماع

ضـدین اینست که دو تـا ضـد در یکجـا جمـع شودماننـد این که بگوئی الاـن شب است و روز هم هست این موضوع اجتمـاع ضـدین است زیرا در حقیقت امر یا شب است یا روز پس اگر شب است روز نیست و اگر روز است شب نیست اگر گفته شود فلاـن چیز هم سـفید است هم سـیاه این اجتماع ضـدین است و محالست که وجود پیـدا کنـد یا اینکه بگویی این شـخص عاقل است و جاهـل یـا مؤ من است و کـافر تمـامی اینها اجتماع ضـدینست که در خارج صورت وقوع پیـدا نخواهـد کرد مگر آنکه موضوع حکم علیحـده و مغایر باشـد که در آنصورت اصـلا اجتماع ضـدین نیست تا در خارج وجودش محال باشد مانند آنکه بگویی الان شب است و الان روز هم هست یعنی نسـبت به یک مکانی شب و نسـبت بمکان دیگر روز است این حکم صحیح است یـا میگوئیم این شـخص کـافر است و مؤ من یعنی کـافرست نسـبت به طـاغوت یعنی هر دو معبودیکه غیرخـدا باشـد و مؤ منست نسبت بخدا .

دو ظرفی را فرض کنید که یکی از آن مملو از گلاب است و دیگری مملو از شراب آن ظرفی که مملو از گلاب است مملو از شراب نیست و آن ظرفیکه مملو از شـراب است مملو از گلاب نخواهـد بود و این هیچ تناقض و اجتماع ضدین نیست الا اینکه اگر ظرف یکی باشد در صورتیکه آن ظرف را مملو از شراب کرده باشیم مسلما نمی توانیم مملو از گلاب نمائیم .

در قلب دو محبت نمی گنجد

خدای متعالی میفرماید : ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه یعنی

خـدا برای مردی در جوف و اندرون او دو قلب قرار نداده است تمامی افراد بشـر یک قلب بیشتر ندارند و آن قلب مانند ظرفی میباشد و بلکه واقعا ظرفست چنانچه از فرمایشات امیرالمؤ منین (ع) است ان هذه القلوب اوعیه . اگر آنظرف را پر از نور ایمان قرار دادی مسلما پر از ظلمت شرک و کفر نخواهد شد اگر طرف قلبت مملو از محبت خدا و اولیاء او گردید بدون شک محبت دشمن خدا و اولیائش در آن قلب جای نخواهد داشت اگر در قلبی محبت علی باشد در آن قلب محبت دشمن علی محالست جای گیرد .

ای که گویی هم علی و هم

اعوری از نور ظلمت بهره ور

یا بیا پروانه این نور شو

یا برو خفاش باش و کور شو

حق و باطل را بچشم دل ببین

زانکه در یکدل نگنجد کفر و دین

امیرالمؤ منین (ع) میفرماید : دوستی ما و دوستی دشمن ما ابدا در یک قلب جمع نمیشود بعد فرمود خدا میفرماید : ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه خدا برای مرد در جوف او دو قلب قرار نداده که با یک قلب قومیرا دوست بدارد و با قلب دیگر دشمنان آن قوم را دوست بدارد

کدام دستگیره ایمان محکمتر است

رسول خدا (ص) به اصحابش فرمود : ای عری الایمان اوثق کدامیک از دستگیرهای ایمان محکمتر است عرض کردند خدا و رسول او عالمتر است و بعضی گفتند نماز و بعضی دیگر گفتند زکوه و بعضی دیگر گفتند روزه و بعضی دیگر گفتند حج و عمره و بعضی گفتند جهاد .

حضرت فرمود : همه آنچه را گفتید دارای فضیلت است

ولی آنها محکمترین دستگیره ایمان نیستند بلکه محکمترین دستگیره ایمان عبارتست از دوست داشتن برای خدا و دشمن برای خدا و دوستی اولیاء خدا و برائت از دشمنان خداست .

نشانه وجود خیر در انسان

حضرت امـام محمـد باقر (ع) میفرمایـد : اذا اردت ان تعلم ان فیك خیر فانظر الی قلبك فان کان یحب اهل طاعه الله و یبغض اهل معصیه ففیك خیر والله یحبك و المرء من احب نقل از وافی .

یعنی : زمـانیکه اراده کردی بـدانی که در تو خیری هست یا نیست رجوع به قلب خود بکن هرگاه دیـدی اهل طاعت و عبادت خـدا را دوست و اهل معصـیت خـدا را دشـمن میداری بدانکه در تو خیری هست و خدا تو را دوست میدارد و اگر دیدی اهل طـاعت خـدا را دشـمن و اهل معصـیت را دوست میـداری بـدانکه در تو خیری نیست و خـدا تو را دشـمن میـدارد و مرد بآنچه دوست میدارد محشور میگردد .

در کـافی از امـام صـادق (ع) روایت نموده که آنحضـرت فرمودنـد : هر کس بخاطر دین دوستی نکنـد و بخاطر دین دشـمنی نکند دین ندارد .

شرح : مرحوم مجلسـی در مرآت العقول در شـرح این حدیث میفرماید : اگر مقصود اینست که هیچ حب و بغضی برای دیانت ندارد و در حقیقت دین ندارد زیرا پیغمبر و امام را هم برای خدا دوست ندارد و دشـمنانشانرا هم برای خدا دشمن ندارد و اگر مراد ایـن اسـت که غـالب حب و بغض او یـا حب و بغض او نسـبت بمردم همه اش برای خـدا نیست مقصـود اینست که دینش کامل نیست .

علامه مجلسی در

بحار از علی بن عاصم روایت میکند که گفت بر حضرت امام حسن عسکری (ع) وارد شدم حضرت بساطی را نشان دادند که بسیاری از انبیاء و مرسلین بر آن نشسته بودند و آثار قدمهای ایشان بر آن بود علی بن عاصم میگوید بر روی آن بساط افتادم و آنرا بوسیدم و دست مبارک امام را هم بوسیدم عرض کردم من از نصرت شما عاجزم و عملی هم ندارم غیر از موالات و دوستی شما و بیزاری جستن از دشمنان شما و لعن کردن بر ایشان در خلوات خود پس حال من چگونه خواهد بود حضرت فرمود : پدرم برای من حدیث کرد از جدم رسول خدا (ص) هر که در نصرت ما اهلبیت ضعیف باشد در خلوت دشمنان ما را لعنت کند خداوند صدای او را بجمیع ملائکه برساند و آنان به جهت او استغفار کنند و ملائکه کسی را که لعن بر دشمنان آل محمد نکند لعنت کنند .

مردی از کتاب و نویسندگان بنی امیه که مال و ثروتی از دستگاه آنها جمع کرده بود خدمت امام صادق (ع) رسید و جریان مال و کار خود را خدمت آنحضرت عرض کرد حضرت فرمودند اگر بنی امیه کسی را پیدا نمیکردند که بروات و حواله جات و مالیات و ذخائر آنها را بنویسد و غنائم آنها را جمع آوری کند و در جنگها اعانت آنها را نماید و در نماز آنها حاضر شده به آنها اقتدا نماید هر آینه حق ما را غصب نمیکردند این کلام امام (ع) درسی است برای شیعیان که به هیچ وجه نباید دوستی با

دشمنان آل محمد بکند و کمک به آنان نمایند اگر چه در امر مباحی باشد و لذا مردی بر حضرت صادق (ع) وارد شد عرض کرد گاهی به یکی از شیعیان شما روزی تنگ میشود و امر دنیا شدت پیدا میکند بنی امیه او را دعوت میکنند که نهری برای آنها حفر کند یا باغی کره ای برای آنها بزنم یا سرمشکی را بجهت آنها ببندم اگر چه برای من مشرق و مغرب را پر کنند یعنی برای این عمل جزیی آنچه بین مغرب و مشرق عالم است به من بدهند .

مجلس بیست و پنجم : و لعن الله آل زیاد و آل مروان

نسبت ابن زیاد

حارث بن کلده طبیبی عرب و تربیت شده ایرانیان بود که در دانشکده لشکری شاپور علم پزشکی را آموخت و مقام ارجمندی یافت بخدمت خسرو پرویز رسید و او را از یک مرض سخت نجات داد شاهنشاه هدایا و تحفی به او داد که کنیزی زیبا به نام سمیه در مقدمه آنها بود .

این سمیه فرزند پسری از حارث پیدا نمود بنام نافع و بعدا که این زن بد عمل شد و فرزند دیگر بنام ابوبکر و زیاد پیدا کرد که حارث این دو پسر را قبول نکرد و به همین جهت او را زیاد بن ابیه میگفتند .

بعضی از مورخین دیگر میگویند سمیه و عبید هر دو غلام و کنیز کسری بودند که هر دو را به سلطان یمن ابوالخیر بود عطا کرد و بعدها این ابوالخیر به طائف رفت و در آنجا مرض سختی شد که حارث بن کلده طبیب معروف او را معالجه کرد و ابوالخیر را بعنوان جایزه بحارث داد .

بعضی دیگر نقل کرده

اند که سمیه کنیز دهقانی بود از اهل زنده رود که او را بعنوان حق العلاج به حارث بخشید .

در مروج الذهب نقل میکند که این سمیه از زنان بدعمل ذوات الاعلام بود که برای فریب جوانان علمی بالای خانه خود نصب کرد تا جوانان بدکار بطلب او بروند .

خانه او طائف در محله بحاره البغایا بود ، یکروز ابوسفیان نزد ابومریم سلولی که خمرفروش بود رفت و خمری ازو گرفته خورد و مست شد و از او زن بدکاره ای خواست ابومریم گفت فعلا غیر از سمیه کسی نیست ابوسفیان گفت بیاور .

گویند در سال اول هجرت سمیه زیاد را در بستر عبید که قبلا ذکر او شد بزاد و تا مدتی هم او را زیاد بن عبید میگفتند بعد چون پدرهای او متعدد بود زیاد بن ابیه شد .

روزی در مسجد زیاد خطبه ای خواند که مورد تعجب مستعمین شد عمروعاص گفت اگر این جوان قرشی بود شایسته ریاست بود ابوسفیان گفت قسم بخدا که من او را میشناسم و میدانم که او را در رحم مادرش گذاشت به او گفتند که بود ابوسفیان گفت من بودم که او را در رحم سمیه گذاشتم از اینجا معلوم میشود یکی از پدرهای زیاد ابوسفیان بوده ولی ابوسفیان زیاد را همیشه از خود میراند و از او تبری میجست .

بگفته بیهقی در محاسن و مساوی امام حسن مجتبی (ع) در مجلس معاویه و عمرو بن عاص و مروان بن حکم به زیاد خطاب فرمود ترا با قریش چه نسب است تو نه اصل و فرع برومندی داری و نه

سابقه نیکو و نه خویشاوندی معروف مادر تو زانیه ای بیش نبود که هر ساعت در آغوش یک مرد اجنبی بسر میبرد فجار عرب نزد او رفت و آمد داشتند و چون تو از مادر متولد شدی عرب برای تو پدری نمیشناخت تا اینکه بعد از گذشتن سالهایی معاویه ادعا کرد که تو پسر ابوسفیانی پس هیچگونه جای افتخاری برای تو نمیباشد ولی افتخاری برای منست که جدم رسول خدا (ص) مادرم سیده نساء ، پدرم علی مرتضی (ع) که ساعتی هم بخدا کافر نشده و عموی پدرم حمزه سیدالشهداء و عموی خودم جعفر طیار برادرم و من دو سید جوانان اهل بهشت میباشم .

این شرحی از نسب زیاد بن ابیه بود ولی با این نسب پست شخص با لیاقت و کاروان و بافطانتی بود اول دوران جوانیش کاتب ابوموسی اشعری شد و بعد عمر کاری باو رجوع کرد که بخوبی از عهده آن برآمد و انجام داد و در دوران خلافت امیرالمؤ منین (ع) آن حضرت زیاد را بحکومت فارس گماشت چون زیاد در آنوقت اظهار دوستی علی (ع) را مینمود هم از او آشکار نشده بود و فارسی را هم از برادرش نافع خوب آموخته بود .

بالجمله زیاد بر ضبط بلاد و اصلاح فساد و جمع و خرج مصالح ممالک فارس نیلو قیام نمود و این معنی بر معاویه گران آمد باب مکاتبه و مراسله را با زیاد گشود چه یکی از چیزهائیکه باعث استحکام حکومت معاویه شد این بود که هر جا آدم زرنگ و زیرک و کاردانی میدهد به هر قیمت که میشد او را

در دستگاه حکومت خود وارد میکرد تا از او کاملا استفاده ببرد .

بالاخره معاویه برای زیاد نوشت که اگر تو دست از علی (ع) برداری و بشام بیایی گذشته از حکومت و هدایا و تحف ترا برادر خودم میگردانم و ملحق به ابوسفیان میکنم جوابی موافق مرام معاویه از زیاد نیامد .

معاویه برای زیاد نوشت که ای زیاد قلعه های محکمی که شب در آن ساکن میشوی ترا مغرورت کرده مانند مرغیکه شب در آشیانه خود آرام میگیرد بخدا قسم که اگر تو از جهل و نادانیت دست برنداری لشکری مانند لشکر سلیمان که از حوصله حساب تو بیرون باشد نزد تو بفرستم تا با نهایت ذلت و خواری دستگیرت کنند .

چون این مکتوب به زیاد رسید برآشفت و مردم را در مسجد جمع کرد و خطبه ای خواند و گفت عجب دارم از این ابن اکله الاکباد و راءس النفاق که مرا بیم میدهد و تهدید میکند با اینکه در بین من و او مثل علی کسی میباشد که پسرعم رسول خدا (ص) و شوهر سیده زنان عالمست که با او صد هزار شمشیر زن از مهاجر و انصار میباشند بخدا قسم اگر معاویه بطرف من آید خواهد دانست که چگونه جهان را از وجودش پاک سازم .

سپس نامه ای به مولا امیرالمؤ منین (ع) نوشت و آنحضرت را از جریان نامه معاویه باطلاع نمود ، حضرت در جواب نامه زیاد مرقوم فرمودند که ای زیاد بدانکه معاویه مانند شیطانی میباشد که از یمین و شمال و از پیش رو عقب بر انسان غلبه میکند تا او

را گرفتار کند و خوار و بیمقدار نماید .

زیـاد حـاکم فـارس بود تـا حضـرت امیرالمؤ منین (ع) در کوفه شـهید شـد و معـاویه با امام حسن (ع) صـلح کرد ولی از زیاد خائف بود لذا نامه تهدیدآمیزی باو نوشت که ای زیاد تو خیال میکنی که از تخت سـلطنت من توانی جان بسلامت برد هیهات عقل تو کجا رفته ای پسـر سـمیه تو دیروز عبدی بودی و امروز امیر خطه ای شدی ترا مغرورت نکند چون این نامه من بدست رسـید از برای من از مردم فارس بیعت بگیر که اطاعت من کنند اگر چنین کنی در امان و حراست من باشی و الا فرمان دهم تا ترا با پای پیاده از فارس بشام آورند و در بازار مانند عبدی ذلیل بفروش رسانند .

چون نامه به زیاد رسـید آتش خشمش مشتعل گردید و مردم را جمع کرده بر منبر بالا رفت پس از حمد و ثنای الهی گفت ای مردم معاویه پسـر هنـد جگرخواری که با رسول خـدا و ابن عمش علی مرتضـی جنگیـد و سـر کرده منافقین بوده برای من نامه نوشـته و زرق و برقی بکار برده مانند ابری که رعد و برقی دارد و بدون بارانست و بزودی بادی آنرا متفرق میسازد من چگونه از معاویه خائف باشم و حال آنکه بین من و او مانند امام حسن (ع) فرزند دختر پیغمبر کسـی میباشد بخدا قسم اگر آنحضرت مرا رخصت دهد با صد هزار مرد شمشـیر زن روز روشن را در نظر معاویه چون شب تار گردانم و سـتارگان آسـمانرا باو نشان خواهم داد . یعنی از

شدت حرب و تیره شدن میدان از گرد و غبار سپس از منبر بزیر آمده نامه ای بجهت معاویه باین مضمون نوشت که نامه تو به من رسید و از مضمون آن مطلع شدم و ترا مانند کسی دیدم که در دریا مشرف به غرق شدنست و ناچار برای نجات خود گاهی بپای قورباغه دست میزند و گاهی به لجنهای روی آب متمسک میگردد بگمانش این عمل سبب نجات او میشود ای معاویه مرا دشنام میدهی و بسفاهت نسبت دادی اگر برای حلم و بردباری من نبود چنان داغ رسوایی بر جبهه تو میگذاشتم که به هیچ آبی شسته نشود و رسوایی آن برطرف نگردد مرا به پسر سمیه نسبت دادی اگر من پسر سمیه هستم تو پسر جماعتی هستی و اما اینکه گمان کردی که بر من غلبه میجوبی و بآسان وجهی توانی مرا صید کرد همانا فکر تو بخطا رفته آیا تاکنون دیده ای که باز بلند پروازی را قنبره کوچکی بتواند صید کند و یا تاکنون شنیده ای که بره ای گرگی را بخورد .

چون این مکتوب بدست معاویه رسید دنیا در نظرش تیره و تار گردید و غم و اندوه شدیدی او را فرا گرفت در اینحال مغیره بن شعبه را طلبید و در خلوت باو گفت هرگز از اندیشه زیاد بیرون نروم چه او را در فارس معقلی متین و حصنی حصین است و مردم آن نواحی را از خود راضی نگه داشته و مال فراوانی اندوخته و من از فکر او بیرون نروم چه اگر روزی با یکنفر از اهلبیت بیعت کند و او را برانگیزد و برای

جنگ آماده شود چه دانیم که خاتمه کار بکجا منجر شود مگر ندانی که زیاد داهیه عرب است .

مغیره گفت ای معاویه اگر بمن اجازه دهی سفری بطرف فارس روم و او را بسوی تو مایل گردانم و او را بشام آورم چه او با من دوستی قدیمی دارد و مرا ناصح خود پندارد . معاویه گفت خوب رایی پسندیدی فوری در اینکار عجله کن و تا توانی او را از جانب من بوعده هایی خوشحال کن معاویه کاغذ برای زیاد نوشت و در آن کاغذ او را از زیاد بن ابی سفیان یاد کرد و تا توانست باستمالت او سخن راند مغیره مکتوب گرفته بطرف فارس آمد و بر زیاد ابن ابیه آمد زیاد او را تحیت گفت و مقدمش را مبارک شمرد مغیره مکتوب معاویه را باو داد زیاد مکتوب را باز کرد دید نوشته این نامه ایست از معاویه بن ابی سفیان بسوی زیاد بن ابی سفیان اما بعد همانا بسیار اتفاق میافتد که مردمی بهوای خویش خود را بهلاکت میافکنند ای زیاد چرا امروز در قطع رحم و پیوستن با دشمن مثل شده ای این کردار زشت تو بواسطه اینست که سوء ظن نسبت بمن برده ای بطوریکه قطع رحم کردی و از خویشاوندی من چشم پوشیدی و از نسب و برادری من دست برداشتی تا آنجا که ابوسفیان پدر تو و من نبود همانا من در صدد جستجوی خون عثمانم و تو با من سر جنگ داری تو مانند آن مرغی هستی که تخم خود را بدور اندانخته و تخم دیگری را در زیر بال خود گرفته میخواهد او

را بپرورانـد بـدانکه اگر در اطـاعت بنی هـاشم بـدریا شوی و قعر دریا را با شمشـیرت بجهت آنان قطع کنی هرگز پیوسـتگی با ایشان نخواهی داشت زیرا نژاد تو به عبدالشـمس میرسـد و بنی عبدالشـمس در نزد بنی هاشم مبغوض ترنـد از کاردی که برای ذبـح بر گلوی گاو بسـته بگذارنـد خـدا ترا رحمت کند بسوی اصل خود پرواز کن و خود را ببال دیگران مبند و نسب خود را پوشـیده مدار اگر نزد من آیی ترا پاداشـی نیکو دهم و اگر سـخنان ناصـحانه مرا قبول نمیکنی بطرفی برو که نه سود من در آن باشد نه زیان من .

زیاد چون نامه را خواند لبخندی زده نامه را زیر پای خود نهاد و به مغیره گفت بر مضمون نامه مطلع شدم .

مغیره گفت ای زیاد همانا دوری تو از معاویه او را در بیم و اضـطراب انـداخته باین جهت مرا نزد تو فرسـتاده تو میـدانی که در مقابـل معاویه هیچکس نمیتوانست آرزوی خلافت کنـد مگر حسن بن علی که او هم با معاویه صـلح کرد و امروز کار خلافت فقط بدست معاویه است و بس و خوبست تو نزد معاویه روی قبل از آنکه احتیاج او از تو قطع شود .

زیاد گفت ای مغیره من مرد عجول و بدون تجربه نیستیم در این کار عجله مکن فعلا تو از راه دوری آمده ای قدری استراحت کن تا منهم در اطراف این موضوع فکر کنم و صلاح کار خود را بیندیشم .

مغیره دو روزی استراحت کرد و پس از آن مجددا در این باب با زیاد صحبت کرد و پس از حرفها

و نامه ها بالاخره زیاد راه شام در پیش گرفت و نزد معاویه آمد و اموال بسیاری برای معاویه هدیه آورد از جمله سبدی مملو از جواهر آبدار بود که مثل و مانند آنرا کسی ندیده بود معاویه بینهایت مسرور شد سپس در سال ۴۴ هجری بمردم اعلام کرد که در مسجد جمع شوند معاویه بالای منبر رفت و گفت ای مردم من حسب و نسب ابن زیادی که در پائین پله منبر من نشسته خوب شناخته ام و هر کس درباره او شهادتی دارد برخیزد و بگوید چند نفر که قبلا دستور از معاویه گرفته بودند برخاستند و گفتند که ابوسفیان بما خبر داد که زیاد فرزند منست از آنجمله ابومریم سلولی برخاست و گفت ای معاویه من در زمان جاهلیت خمار بودم و از راه فروش شراب امورات زندگی من میگذشت اتفاقا شبی بطائف آمد و در خانه من وارد شد و از برای او کباب و شراب و طعام حاضر کردم و پس از خوردن غذا و شراب بمن گفت ای ابومریم میتوانی از برای من زنی حاضر کنی تا امشب را با بسرم برم گفتم جز سمیه کسی را حاضر ندارم گفت بیاور با آنکه بوی بدی میدهد .

زیاد گفت ساکت شو ای ابامریم تو از برای شهادت برخاستی نه از برای شماتت و عیب جویی . ابومریم گفت ببخشید حالا که مرا برای شهادت طلبیدید دوست دارم آنچه دیده ام بگویم بخدا قسم من در آنشب نزد سمیه رفتم و باو گفتم که ابوسفیان از من زن زانیه ای خواسته و اگر میل داری تو نزد او برو .

سمیه گفت صبر کن تا عبید قبلا شرح حال او را گفتیم بعضی گفتند او غلام و شوهر سمیه بود و بعضی گفتند او هم مثل دیگران رابطه نامشروعی با سمیه داشته ، از چرانیدن گوسفندان برگردد غذایی میخورد و میخوابد چون بخواب رفت من نزد ابوسفیان میآیم .

من برگشتم و ابوسفیان را خبر دادم آنقدری نگذشت که سمیه آمد من ابوسفیان و سمیه را در اطاقی جای دادم در را بسته بیرون آمدم .

بعد از شهادت ابومریم معاویه زیاد را ملحق به ابوسفیان نمود و خواهر خود جویریه را نزد زیاد فرستاد خود را برهنه کرد و گفت زیاد چنانکه ابومریم جریان را نقل کرد تو برادر منی پس از آنکه معاویه زیاد را برادر خود و ملحق به ابوسفیان نمود زیاد چند روزی در شام ماند و بعدا از معاویه اجازه گرفت که با مغیره بطرف کوفه روند چه زیاد با مغیره بن شعبه یار موافق و رفیق صادقی بود زیرا از روزیکه در ادای شهادت بر زنای مغیره به اشاره عمر تلجلج کرد و از شهادت دزدید تا حد را از مغیره برطرف کرد مغیره دائما شکر این نعمت مینمود و زیاد را بسیار دوست میداشت و داستان مفصل آن از اینقرار است .

دفع حد زنا از مغیره

مغیره بن شعبه کسی است که این آیه مبارکه ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا درباره او نازل شد و این آیه به فسق و بدی او گواهی میدهد .

مغیره پس از فتح ابله که در نزدیکی ابوالخصیف کنونیست و فتح خوزستان جنوبی والی این حدود شد و متهم به زنا بازنی بنام ام حمیله

گردید چهار نفر از دریچه خانه همسایه دارالاماره بصره او را در حال مخصوص دیدند اینان بمسجد بصره آمدند و همینکه مغیره برای نماز جماعت بمسجد آمد تا امامت کند مانع او شدند و دشنام دادند و آن چهار شهود فوری بمدینه آمدند و داستان را به عمر بن خطاب خلیفه وقت گزارش دادند .

عمر ابوموسی اشعری را ماءموریت امارت بصره ساخت و به او دستور داد لباس سفر از تن خود بیرون نکند تا مغیره که والی سابق بود از بصره اخراج و بمدینه بفرستد ابوموسی اشعری هم چنین کرد و خود امارت بصره را بعهده گرفت .

چون مغیره بمدینه آمد مجالس محاکمه در حضور عمر تشکیل شد سه نفر از شهود یکنواخت گواهی بر زنای مغیره دادند عمر از اینکه دید الان شهادت کامل میشود و مغیره باید حد بخورد خیلی ناراحت شد اتفاقا شاهد چهارم زیاد بن ابیه بود از هوش و فراستی که داشت فهمید که عمر ناراحت است و نمیخواهد حد بر مغیره جاری شود و در موقع ادای شهادت چنین گفت : من مغیره را با زنی دیدم در حالی که هر دو لخت بودند و پای زنرا هم دیدم که رنگ و حنا بسته بود ولی ندانستم که واقعا این زن مغیره بود یا زن بدعمل دیگری بنام ام جمیله این گفتار شهادت را ثابت نکرد و باین طریق سه شاهد دیگر حد قاف خوردند و مغیره از حد خلاصی یافت از اینجا مغیره با زیاد دوست و رفیق صمیمی شد .

حرکت مغیره و زیاد بطرف کوفه

مغیره با زیاد از معاویه اجازه خروج از شام را گرفتند و با

یکدیگر بطرف کوفه روان شدند چون بکوفه که محل حکومت مغیره بود رسیدند و چند روزی بیاسودند زیاد دید که خوارج یکیک از گوشه و کنار بشهر کوفه میآیند و یکدیگر را دیدار میکنند زیاد چون مرد باهوش و دوراندیش بود به مغیره گفت جلوی این خوارج را بگیر و در زندان کن چه ممکن است که از آنها فتنه بزرگی برپا شود مغیره بسخن زیاد اهمیتی نداد و کار را سراسری تصور کرد ولی زیاد فهمیدند که امر خوارج بزرگ خواهد شد و فتنه و آشوبی برپا خواهند کرد فلذا از مغیره خداحافظی کرده بشام آمد معاویه گفت ای زیاد چه شد که مغیره ترا رها کرد و در صورتیکه بفکر و تدبیر تو خیلی محتاج بود زیاد گفت ای معاویه مغیره را کبر و نخوت گرفته پند و نصیحت را گوش نکند ولی بهمین زودیها به بلای عظیمی مبتلا خواهد شد که امر مرا عراق را تباه کند زیرا که خوارج نهروان که از شمشیر علی بن ابیطالب (ع) بگریختند و پراکنده شدند اینک دسته دسته بکوفه میآیند و انجمنهایی تشکیل میدهند و معلومست که از اتحاد آنان چه بر سر عراق خواهد آمد و من هر چه مغیره را نصیحت کردم که اینان را دستگیر کن و در زندان بینداز بسخنان من وقعی ننهاد لاجرم ترک کوفه کردم تا در فتنه آنان شریک نباشم .

معاویه چون این سخنان را از زیاد بشنید فوری نامه ای بمغیره نوشت باین مضمونکه چه بی عقل مردی میباشی که حرف زیاد را قبول نکردی اینک بمحض رسیدن نامه من بتو خوارج را از بیخ

و بن برانـدازد و در هر کجا بهر کـدام آنان دست یافتی بیدرنگ گردن بزن چه این جماعت از کافرانند و خون و مال ایشان بر مسلمانان حلالست .

چون نـامه بـدست مغیره رسـید گفت این سـعایت در حق من جز از زیـاد بن ابیه نیست من او را از فارس بشام آوردم و هر چه توانسـتم حمایت نمودم امروز در ازادی حمایت سعایت میکند و بجای نیکویی بدگویی آغاز مینماید و لذا مغیره بهیچگونه در دفع خوارج نـپرداخت تـا هنگـامیکه تعـداد این خوارج به پنجهزار نفر رسـید و قیـام سـختی کردنـد و یکسـال فتنه ایشـان بطول انجامید در این وقت مغیره دانست که زیاد شرط نصیحت را بجای آورد منتهی او قبول نکرد .

بالجمله زیاد از معاویه اجازه گرفت که بزیارت مکه رود معاویه یک میلیون درهم خرج سفر باو داد و او را روانه مکه نمود .

در این سـفر غلامی بنام عباد نزد زیاد آمـد و بقدری با زیاد خوش صـحبتی کرد که زیاد تعجب نموده گفت ای جوان تو پسـر کیستی و از کجا آمـده ای غلام گفت من پسـر توام زیاد تعجب کرده گفت چگونه پسـر من میباشـی و حال آنکه من ابـدا ترا نمی شناسم .

جوان غلـام گفت تو بـا مادر من فلان زن همخوابگی نمودی و من بعمل آمـدم و فعلا هم در قبیله بنی قیس بن ثعلبه که متولد شدم مملوک ایشانم .

زیـاد گفت راست گفتی بخـدا قسم حالا ترا شـناختم پس کسـی را نزد قبیله بنی قیس فرسـتاد و این جوان را خریـداری نمود و بفرزندی خود قبول کرد و باو عباد بن

زیاد میگفتند .

معاویه پس از فوت زیاد عباد را بحکومت سجستان فرستاد . شعرا در هجو عباد اشعاری گفته اند .

زیاد و حکومت بصره

چون زیاد از سفر مکه بشام مراجعت نمود ، بصره درهم و برهم بود و امنیتی نداشت و حاکم آن از عهده حکومت و آرام کردن مردم بر نمیآمد لذا معاویه حکومت بصره و خراسان و سجستان و هند و بحرین و عمان را باو تفویض کرد .

زیاد باعجله هر چه تمامتر به بصره آمد و در مسجد مردم را جمع کرده گفت ای مردم بصره من شما را یکماه مهلت میدهم و پس از یکماه هر کس بعد از نماز عشاء که تقریبا دو ساعت از شب گذشته است در کوچه و بازار دیده شود گردن زده خواهد شد ، مردم بسخن زیاد اهمیتی ندادند و گفتند حکومتهای سابق هم خیلی ازین حرفها زدند چون یکماه سرآمد رئیس شرطه را خواست و چهار هزار مرد سواره و پیاده در اختیار او گذاشت گفت بعد از نماز عشا بقدری که یک قاری قرآن هفت آیه بخواند مردم را مهلت بده که بخانه های خود روند و پس از آن هر که را در کوچه و بازار دیدی گردن بزن و اگر چه پسر من عبیداله بن زیاد باشد لذا در شب اول هفتصد گردن زدند در شب دوم پنجاه نفر و در شب سوم یک نفر و در شب چهارم احدی از منزل خود بیرون نیامد چون نماز عشا را میخواندند برای رفتن بخانه های خود متفرق میشدند بطوری با عجله میرفتند که اگر کسی کفش از پایش بیرون میآمد مجال

پـا کردن نـداشت و بـا پـای برهنه خود را بخـانه میرسانیـد و چنان شـد که شبی چوپانی غریب وارد شـهر شـد او را گرفته زیاد آوردند چوپان گفت امیر من مرد غریبی هستم و از قانون حکومت شما اطلاعی نداشتم زیاد گفت راست میگویی ولی میترسم که این عذر را دیگری هم بهانه کند فرمان داد تا سر از بدنش جدا گردد .

چون نامه معاویه به زیاد رسـید و فرمان قتل شـیعیان علی (ع) را داد هیچکسماننـد زیاد اعرف بحال شـیعیان علی (ع) نبود و همه آنها را خوب میشـناخت چون سالهای سال در میان آنها زندگی کرده بود و لذا بقدری از شـیعیان آنحضرت را کشت که تحت شمارش در نیاورده اند تا آنجا که بعضی را زنده در گور مینهاد و بعضی را گردن زده و بعضی را بالای چوبه دار نصب میکرد و دست و زبان بعضـی را قطع میکرد تا بمیرند و خانه های ایشانرا بر سـرشان خراب میکرد و اموال ایشانرا غارت مینمود و چون معاویه حکومت کوفه را باو داد در کوفه بقـدری کار را بر شـیعیان و دوسـتان علی (ع) سـخت گرفت که فکر آنرا هم نمیکردند .

زیاد شـش ماه در کوفه بود و شـش ماه در بصـره روزیکه وارد شـهر کوفه شد در مسـجد بالای منبر رفت و ناسـزا و دشنامهای زیادی بمردم کوفه و دوسـتان علی (ع) داد و لذا جماعتی به او سـنگ انداختند ، زیاد دستور داد که درهای مسجد را بستند و خودش آمد در مسجد دستور داد چهار نفر از مسجد بیرون آیند و قسم

یاد کنند که ما سنگ نزده ایم آن کس که قسم یاد کرد نجات یافت هشتاد نفر قسم یاد نکردند فرمان داد که تا دستهای آنها را قطع کنند .

زیاد آنقدر که توانست از دوستان امیرالمؤ منین (ع) در کوفه کشت و شکنجه داد از جمله سعید بن ابی سرح از شیعیان و محبین امیرالمؤ منین (ع) بود چون از آمدن زیاد بکوفه مطلع شد از ترس جان خود از کوفه فرار کرده بمدینه خدمت امام حسن (ع) آمد عرض کرد که زیاد خانه ما را خراب کرد و برادر و زن و فرزند مرا بزندان انداخته و اموال ما را بغارت برده .

حضرت نامه ای به زیاد نوشت باین مضمون که از حسن بن علی بسوی زیاد مکتوب میشود که تو بمردی حمله کرده ای که از مسلمانانست و در ضرر و نفع با سایر مسلمین فرقی ندارد تو خانه آنان را خراب کردی و مال او را غصب نمودی و اهل و عیال او را بزندان انداختی چون نامه بتو برسد خانه او را بنا کن و مال او را به او بازده و اهل و عیال او را از زندان آزاد گردان .

چون این مکتوب به زیاد رسید خیلی ناراحت شده در جواب نوشت این مکتوبی است از زیاد پسر ابوسفیان به حسن پسر فاطمه همانا کاغذ ترا مطالعه کردم نام خودت را در کاغذ بر نام من مقدم داشتی در صورتیکه تو بمن حاجت داری و من سلطان هستم و تو رعیت و تو بمن فرمان میدهی مانند سلطانی که بر رعیتش فرمان دهد و

سفارش میکنی درباره مرد فاسقی اگر در میان پوست و گوشت تو جای کند او را دستگیر خواهم کرد و بدانکه برای خوردن هیچ گوشت و پوستی را بهتر از گوشت و پوست تو نمیدانم یعنی حسن بن علی فعلا آنمرد فاسق را نزد من بفرست اگر خودم خواستم او را عفو میکنم ولی نه برای شفاعت تو و اگر خواستم او را میکشم بجهت آنکه پدر فاسقت علی را دوست میداشته است چون این نامه بدست امام مجتبی علیه السلام رسید در جواب او مرقوم فرمودند : من الحسن بن فاطمه الی زیاد بن سمیه اما بعد فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال الولد للفراش و للعاهرالحجر و السلام .

حضرت بیش از این چند جمله چیزی ننوشتند . یعنی : تو پسر ابوسفیان نیستی تو خودت را پسر ابوسفیان مخوان اگر چه ابوسفیان با مادرت زنا کرده باشد تو فرزند زنا هستی چه پیغمبر (ص) فرمود الولد للفراش یعنی فرزندی ثابت است برای آنکه زناشویی کند و نکاح داشته باشند در اینجا اولاد از پدر محسوب میشود ولی از برای عاهر یعنی زناکار سنگ است یعنی نفی ولدیت از پدر چه اولاد زنا ملحق بپدر نمیشود و ارث از او نمیبرد .

بیحیایی و نانجیب بودن زیاد ازین نامه ایکه بحضرت مجتبی علیه السلام نوشته معلوم میگردد و ضمنا مظلومیت امام مجتبی (ع) از این نامه دانسته میشود .

بالجمله حضرت نامه ای بمعاویه نوشت و کاغذ زیاد را هم در جوف آن گذاشته بشام فرستاد چون این نامه بمعاویه رسید خیلی ناراحت شد که چرا باید زیاد

چنین نامه ای به امام حسن (ع) بنویسد لذا معاویه کاغذ تندی به زیاد نوشت که ای زیاد در تو دو خصلت است یکی حلم و احتیاط که از ابوسفیان ارث بردی و دیگر سوء تندی راءی و تدبیر که از مادرت سمیه ارث میبری و از این روی است که پدر امام حسن را فاسق خواندی .

اگر درست فکر کنی در اینکه امام حسن اسمش را قبل از تو نوشته از مقام تو چیزی کم نشده چه مثل امام حسن کسی باید سلطنت بر تو کند و چون نامه بدست تو رسد آنچه اموال از سعید بن سرح گرفتی به او بده و کسان او که در زندان هستند همه را آزاد کن و اما آنجمله که به حسن (ع) نوشتی و او را بمادرش نسبت دادی وای بر تو حسن (ع) هرگز طرف استهزاء واقع نشود مگر ندانستی که فاطمه دختر رسول خداست اگر تو عقل داشتی میدانستی که حسن را نسبت دادن به فاطمه بالاترین فخر برای او میباشد .

خلاصه زیاد تصمیم گرفت که مردم کوفه را به برائت جستن از حضرت امیرالمؤ منین (ع) وادار کند خداوند مرض طاعون را بر او مسلط کرده سه روزه به جهنم واصل شد .

البته آل زیاد شامل خود زیاد و پسر او عبیداله بن زیاد و فرزند دیگرش عبید میشود .

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند

یکباره بر جریده رحمت قلم زنند

ترسم کزین کناره شفیعان روز حشر

فریاد از آنزمان که جوانان اهلبیت

دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند

دست عتاب حق بدر

آید ز آستین

جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا

چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند

در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند

آه از دمیکه با کفن خون چکان ز خاک

از صاحب عزا چه توقع کنند باز

آل علی چو شعله آتش علم زنند

آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل

شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

مجلس بیست و ششم : لعن الله آل زیاد و آل مروان

ترجمه

خدا آل زیاد و آل مروان را لعنت کند

شرح

شرح آل زیاد در مجلس قبل داده شد و اینک وضع خانوادگی آل مروان را ذکر خواهیم کرد مراد از مروان بن حکم معروف است که پسر ابی العاص و ابی العاص پسر امیه جد بنی امیه بوده است .

و این مروان چند لقب داشته : ابن الطرید وزغ خیط باطل و او دشمنترین اشخاص نسبت به رسول خدا (ص) و مخصوصا امیرالمؤ منین و اولادش صلوات اله علیهم اجمعین بوده پدر این مروان حکم عموی عثمان بن عفان یکی از دشمنان معروف پیغمبر (ص) میباشد و لقب او طرید بوده ، زیرا در کوچه های مدینه عقب پیغمبر میافتاد و حرکتهای ناشایسته مینمود و تقلید پیغمبر را در راه رفتن در میاورد و آنحضرت را استهزاء مینمود . پیغمبر (ص) او را مشاهده نمود و فرمود : فکذالك فلتکن همیشه اینچنین بمانی و لذا او از اثر نفرین آنحضرت مبتلی بمرض اختلاج شد و تا زنده بود گرفتار این مرض بود و ازینجهت پیغمبر او را طرد کرده بطائف فرستاد او را معطوف به طرید شد .

ما در حکم رزقاء دختر موهب است که بقول ابن اثیر در کامل یکی زنهای صاحب اعلام و در فحشا مشهور بوده است .

گفتگوی حسین علیه السلام با مروان

ابن شهر آشوب نقل میکند که روزی مروان بن حکم به امام حسین (ع) گفت : لو لافخرکم فبما کنتم تفتخرون یعنی اگر به فاطمه فخر نمی جستید به کدام کسی فخر می کردید امام حسین (ع) در خشم شد برجست و گلوی او را گرفته سخت فشار داد بطوریکه او بیحال شده افتاد آنگاه حضرت

روی به جماعت فرموده و قریش را مخاطب قرار داده فقال انشدکم بالله الا صدقتمونی ان صدقت فرمود شما را بخدا قسم میدهم که اگر سخن راستی میگویم مرا تصدیق کنید . آنگاه فرمود : اتعلمون ان فی الارض حبیبین کانا احب الی رسول الله منی و من اخی او علی ظهر الارض ابن بنت نبی غیری و غیر اخی قالوا لا قال و انی الا اعلم ان فی الارض ملعونا ابن ملعون غیر هذا و الیه طرید رسول الله و الله ما بین جابرس و جابلق احداهما بباب المشرق و الاخری بباب المغرب رجلان ینتحل الاسلام اعدی الله و لرسوله و اهل بیته منک و من ابیک اذ کان و علامه قولی فیک انک اذا غضبت سقط ردائک من منکبک .

فرمود : آیا میدانید که روی زمین کسی محبوبتر از من و برادرم حضرت حسن در نزد رسول خدا نبود و نیز آیا میدانید که در روی زمین پسر دختر پیغمبری از من و برادرم کس دیگر نیست همگی گفتند چنین است که تو میفرمایی . آنگاه فرمود که من در روی زمین ملعون پسر ملعونی جز مروان و پدرش حکم که طرید رسول خدا بود کسی را نمی دانم قسم بخدا که میان جابلسا و جابلقا که یکی دروازه مغرب و دیگری دروازه مشرقست دشمن تر از مروان و پدرش که به دروغ اسلام را بر خود بستند برای خدا و رسول خدا و اهلبیت او کس دیگر نیست ای مردم علامت صدق گفتار من اینست که چون مروان از مجلس برخیزد و غضب کند ردایش از منکب فرو افتد .

محمد

بن سائب گفت بخدا قسم مروان از مجلس بر نخواست جز آنکه غضب کرد و ردایش از دوشش افتاد .

نامه مروان به معاویه

پس از اینمجلس ، مروان دشمنی خاصی با امام حسین (ع) پیدا کرد ، پس نامه ای بجهت معاویه نوشت که ای معاویه بمن خبر رسیده که جماعتی از بزرگان اهل عراق در خدمت امام حسین (ع) رفت و آمد میکنند و میترسم همین باعث خروج او گردد و اگر هم امروز برای خلافت خروج نکند مسلما هر کس جانشین تو گردد با خروج حسین (ع) روبرو گردد بمن خبر ده که راءی تو درباره حسین (ع) چیست .

معاویه چون مکتوب را خواند در جواب نوشت که ای مروان ابدا متعرض امام حسین (ع) مشو تا مادامیکه حسین با تو کاری ندارد با او کاری نداشته باش و تا مادامیکه حسین (ع) متعرض ما نشده در هیچ امری متعرض او نخواهیم شد ، چندانکه مخاطرات خود را آشکار نکرده از او خاطرجمع باش .

کلینی در کافی روایتی باین مضمون نقل میکند که معاویه به مروان حاکم مدینه نوشت که برای هر یک از جوانان قریش در هر سال مبلغی از بیت المال مقرر بدار تا صرف مخارج سالیانه خود بنماید امام سجاد که در آن هنگام خردسال بود میفرماید : بمن گفت نام تو چیست ؟ گفتم علی بن الحسین گفت برادرت چه نام دارد ؟ گفتم علی ، گفت پدر تو دست از نام علی بر نمیدارد و همه بچه های خود را علی نام میگذارد این بگفت و مبلغی در وجه من مقرر داشت

چون به نزد پـدرم آمدم و این قصه را گفتم پدرم فرمود ای بر پسـر زرقاء که دباغی چرم میکرد اگر من صد پسـر داشـته باشـم دوست دارم که همه آنها را نام علی بگذارم .

فرمان مروان بحاکم مدینه که باید گردن امام حسین (ع) را بزنند

چون پس از مرگ معاویه یزید ملعون بر مسـند خلافت نشـست نامه ای به ولید حاکم مدینه نوشت باین مضـمون که با رسیدن نامه من به تو حسـین بن علی (ع) و عبـدالله بن عمر و عبـدالله بن زبیر را دعوت به بیعت با من کن و اگر بیعت نکردنـد آنها را محبوس نما تا بیعت کنند و اگر باز هم سر از بیعت من تافتند آنها را بزن و با نامه ای برای من بفرست .

چون این نامه به ولیـد رسـید خیلی ناراحت شـد و گفت این چه کاریست که مرا وادار بر آن کرده انـد نمیـدانم چه کسـی این آتش را بجـان مـن افکنـده مرا بـا حسـین پسـر فـاطمه چه کـار است ولی فـوری شخصـی را نزد مروان بن حکم فرسـتاد و او را خواست تا با او در این امر مشورت کرده و راه حلی بدست آورد .

چون مروان در مجلس ولید حاضـر شد و از مضمون نامه به زید آگاهی حاصل نموده گفت اما عبداله بن عمر را کاری نداشته باش چه او نیروی جنگ ندارد ولی حسـین بن علی و عبداله بن زبیر را در اینمجلس حاضر کن و بدون آنکه خبر مرگ معاویه را بگویی آنها را دعوت به بیعت با یزید کن اگر قبول نکردند در همین مجلس گردن هر دوی آنها را بزن و سر آنها را

برای یزیـد بفرست اگر یزیـد این نـامه بمن نوشـته بـود من فـوری آنهـا را حاضـر میکردم و از آنهـا بیعت میگرفتم و اگر بیعت نمیکردند گردن آنها را میزدم .

ولیـد گفت ای مروان اینقـدر گزاف گـویی مکن مردم بزرگ را به این آسـانی نتـوان کشت اکنـون من آنهـا را طلب میکنم تا ببینم چه فرمایند .

مروان گفت ای ولیـد مگر دشـمنی آل ابوتراب را با ما نمیدانی و قتل عثمان بن عفان را فراموش کرده ای و یا جنگ صـفین و شدت کید و کین آنانرا از خاطر برده ای اگر در اگر در این امر سـرعت نکنی و حسـین بیعت نکند از مقام تو نزد یزید کاهیده شود ولید از شـنیدن این کلمات سـر بزیر انداخت و قدری بگریست آنگاه سـر بلند کرده گفت ای مروان چندین از حسین پسر فاطه سـخن مگوی که او پسـر پیغمبر است آنگاه عمر و پسر عثمان بن عفان را نزد امام حسین (ع) و عبداله بن زبیر فرستاد که اگر ممکنست قـدری نزد من آئیـد تا با شـما در موضوعی صـحبت کنم فرسـتنده ولیـد بخانه آمد و آنها را در خانه نیافت آمد مسجد پیغمبر دید آندو کنار قبر پیغمبر نشسته اند فرمان ولید را ابلاغ نمود .

امام حسـین (ع) دعوت ولید را اجابت فرموده قرار شد که آنحضـرت بخانه خود رفته بعدا ولید آید عمرو که فرستاده ولید بود جریان را به ولیـد گزارش داد عبـدالله بن زبیر به امام حسـین (ع) گفت دعوت ولیـد در این وقت مرا پریشان خاطر ساخته بنظر شما این دعوت چگونه است ؟

حضرت

فرمود معاویه از دنیا رفت و ولید ما را برای بیعت با یزید دعوت نموده تا قبل از آنکه خبر مرگ معاویه منتشر گردد از ما بیعت بگیرد .

عبدالله بن زبیر گفت آقا حدس شما بسیار درست است و بگمان منهم مطلب همین است که شما فرمودید ولی بفرمائید که اگر شما را برای بیعت با یزید دعوت نمود چه خواهید فرمود ، حضرت فرمود هرگز با یزید بیعت نمیکنم و بخلافت او گردن نمی نهم چه معاویه وقتی با برادرم امام حسن (ع) صلح نمود قسم یاد کرد که امر خلافت را بر خاندان خویش موروثی نگرداند و حق آل مصطفی را از گردن فرو نهد و به صاحب حق بازگرداند چگونه من با یزید خمر خواره ای که روز را با سگ بازی شام میکند و شب را به لهو و لعب صبح مینماید بیعت کنم . در این گفتگو بودند که عمرو بن عثمان از جانب ولید آمد و گفت امیر انتظار قدوم شما را دارد حضرت فرمود برو که من نزد او خواهم آمد عمرو آمد و پیغام حضرت را رسانید .

مروان به ولید گفت که بعید نیست که حسین (ع) عذر کند و حاضر مجلس نشود ولید گفت ای مروان حسین را بغدر نسبت نتوان داد حسین کسی نیست که به وعده وفا نکند از آنطرف حسین (ع) خواست نزد ولید آید عبدالله بن زبیر گفت پدر و مادرم فدای تو باد میترسم که ولید ترا باز دارد و نگذارد که این مجلس بیرون آیی و ترا تقبل برساند ، حضرت فرمود من او را

چنان دیدار نکنم که بتواند مرا گرفتار سازد و من کسی نیستم که سهل و آسان تن بخواری در دهم پس آنحضرت سی یفر از جوانان بنی هاشم را با خود برداشته بخانه ولید آمد و آنانرا اطراف خانه ولید گذاشت و خود حضرت تنها وارد خانه ولید شد . پس از صحبتهای زیاد ولید آنحضرت را دعوت به بیعت یزید نمود حضرت فرمود امر بیعت امری نیست که در مخفی در مخفی انجام شود فردا که مردم را برای بیعت گرفتن جمع کنی مرا هم بخوان تا در آن مجلس حاضر شوم .

ولید حضرت را مرخص کرد تا مردم را جمع کند مروان گفت حسین خوب از دست تو جست مانند غباری دیگر او را دیدار نخواهی کرد بخدا قسم اگر حسین از دست تو از اینمجلس بیرون رود دست تو باو نخواهد رسید و بسا خونها که ریخته خواهد شد پس حسین را در زندان بینداز تا با یزید بیعت کند و اگر نکرد گردن او را بزن حضرت چون این کلمات ناستوده را از مروان شنید خشمناک از جای برخاست فرمود ای پسر زرقاء یعنی ای پسر زن ناستوده دیدار و نکوهیده کردار تو مرا میکشی یا ولید میتواند مرا بکشد بخدای کعبه که دروغ گفتی همی خواهی که فتنه برپا کنی و میدان جنگ پدید آوری آنگاه روی بجانب ولید نموده فرمود ای امیر ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم و خانه ما محل آمد و شد فرشتگان است خداوند در آفرینش ما را مقدم بر دیگران داشت و ختام خاتمیت نیز بر ما گذاشت همانا یزید شرابخواره ستمکاره

را شناخته ای که هر منکری را معروف و هر معروفی را منکر نموده و فسق علنی مرتکب میشود و قتل نفس میکند و مانند من کسی با چنین کسی بیعت نمیکند ولی ما و شما امشب را صبح کرده در این امر فکر کنیم تا چه کسی سزاوار امر خلافت است این بیانات را حضرت فرمودند و از جای خود برخاسته از خانه ولید بیرون آمدند .

منظور ما از نقل اینمطلب این بود که خوانندگان و شنوندگان از حال مروان باطلاع باشند که چه عنصر کثیف و ناپاکی بوده و چقدر با اهلبیت دشمنی داشته است بالجمله چون رسول خدا مروان را با کسانش طرد نمود در طائف که محل ولادت او بود ماندند تا پیغمبر خدا (ص) از دنیا رفت و ابوبکر بر مسند خلافت نشست عثمان بواسطه قرابتی که با مروان داشت شفاعت او را نزد ابوبکر کرد که اجازه دهد او از طائف به مدینه آید ابوبکر گفت کسی را که رسول خدا طرد نموده و از مدینه بیرون نموده دیگر باین شهر نتوان آورد . در زمان خلافت عمر باز عثمان شفاعت مروان را نزد عمر کرد او هم مروان را در مدینه جای نداد تا زمان خلافت عثمان که شد مروان و پدرش حکم سایر کسان او که در طائف بودند ، همگی را به مدینه آورد و صد هزار درهم از بیت المال مسلمین به او عطا کرد و خمس خراج آفریقا که یکصد هزار درهم میشد و همه مسلمین در آن شرکت داشتند به مروان داد و این بسیار بر مسلمین سخت آمد و گفتگوها

با عثمان کردنـد که منجر به تبعید ابوذر به ربذه شد و دیگر آنکه عثمان فدک راتیول مروان و کسان او نمود و نیز مروان را به وزارت و کتابت اسـرار خود انتخاب نمود که بعضی از مورخین نوشته اند کاغذ قتل محمد بن ابی بکر را که به مهر عثمان بود و بـدست غلام خاص و مرکب مخصوص او سوار بود و برای والی مصـر نوشـته شده بود بخط مروان بوده که همین نامه باعث قتـل عثمـان گردیـد و نیز مروان در جنـگ جمـل در رکـاب عایشه بود و طلحه را تیری زد که جان داد و بعـد از خاتمه جنگ همین مروان بدست لشـکریان علی علیه السـلام اسـیر شد و حسـنین علیهماالسـلام را نزد حضرت امیرالمؤ منین شفیع قرار داد تا اینکه آنحضـرت او را رها کرد عرض کردنـد که یا علی ازو بیعت بگیر فرمود مگر این مرد بعد از قتل عثمان با من بیعت نکرد مرا دیگر حاجت بیعت او نیست چه دست او دست یهودیست که یهود بغدر و خدعه معروفند و برای او چند صـباحی امارت و حکومت مختصری خواهد بود چنانکه سگی بینی خود را بلیسد و این امت را از او و اولادش روزگاری سخت در پیش است .

خلاصه بعـدا مروان نزد معاویه رفت و دشـمنیهای خود را با مولا امیرالمؤ منین (ع) و اولادانش ظاهر نمود و دو مرتبه حکومت مـدینه را بـدست گرفت و در تشـیع سب امیرالمؤ منین (ع) مجـد و مصـر بود چنانچه ابن اثیر گوید در هر جمعه بر منبر رسول خدا بالا میرفت و در محضر مهاجرین و

انصار مبالغه در سب امیرالمؤ منین (ع) مینمود .

آل مروان

خلفا بنی امیه چهارده نفر بودند که اول آنها معاویه و دوم آنها یزید بن معاویه و سوم آنها معاویه بن یزید بود که خود را از خلافت خلع کرد و در سن بیست و یکسالگی از دنیا رفت در اینجا خلافت بنی امیه که از اولاد ابوسفیان بودند پایان یافت و بعدا خلافت آل مروان شروع شد که اول آنها مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبدالشمس بود پس این مروان به دو واسطه به امیه که جد بنی امیه بوده میرسد .

زمانیکه یزید بن معاویه سلطنت یافت مروان در مدینه بود و در واقعه حره مسلم بن عقبه را بر کشتن اهل مدینه تحریص مینمود و در زمان خلافت معاویه بن یزید در شام بود و چون معاویه بن یزید وفات کرد و دولت آل ابوسفیان منقرض شد و مردم در بیعت عبداله بن زبیر داخل شدند مروان خواست داخل در بیعت ابن زبیر شود بجانب مکه رود بعضی او را از این مسافرت منع کردند و بخلافت تطمیعش نمودند مروان بجانب جابیه رفت که در میان شام و اردن واقع شده عمرو بن سعید بن العاص معروف به اشدق به مروان گفت که من سعی میکنم مردم را در بیعت تو آورم بشرط آنکه بعد از مقام خلافت مرا ولیعهد خود گردانی که پس از تو من خلیفه شوم مروان گفت من قبول میکنم بشرط آنکه بعد از من خالد پسر یزید بن معاویه خلیفه شود و بعد از او تو خلیفه باشی اشدق قبول کرد و

مردم را به بیعت مروان دعوت نمود اول مردمیکه با مروان بیعت کردند مردم اردن بودند که از روی کراهت از ترش شمشیر بیعت نمودند و بعد از اردن مردم شام بعد شهرهای دیگر پس از دیگری با مروان بیعت نمودند مروان پس از رسیدن بمقام خلافت بجانب مصر رفت و آنجا را محاصره نمود و با ایشان جنگ نمود تا اینکه مردم مصر مجبور شدند با مروان بیعت کنند و از بیعت عبداله بن زبیر دست بردارند مروان هم پسر خود عبدالعزیز را حاکم و والی ایشان قرار داد و بشام آمد و چون وارد شام شد حسان بن مالك را که سید و رئیس قوم قحطان بود در شام نزد خود طلبید و از جهت آنکه مبادا به داعیه ریاست بعد از او طغیان و سرکشی کند او را ترغیب و ترهیب کرد که خود را از این خیال ماءیوس کند و طمع خلافت و ریاست را از خود دور کند حسان که چنین دید بپا خواست و خطبه خواند و مردم را به بیعت عبدالملك بن مروان بعد از مروان دعوت کرد مردم قبول کردند و با عبدالملك بیعت کردند و چون این خبر به فاخته مادر خالد بن یزید که زوجه مروان شده بود رسید ناراحت شد چه خلافت از پسر او خالد سلب شدند در صدد قتل مروان برآمد و سمی در شیر ریخت به مروان خورانید چون مروان آن شیر را خورد زبانش از کار بیفتاد و بحالت احتضار شد عبدالملك و سایر فرزندانش نزد او حاضر شدند مروان با انگشت خود بجانب مادر خالد اشاره میکرد یعنی او

مرا کشته مادر خالد از جهت آنکه امر را پنهان کند میگفت پدرم فدای تو شود چه بسیار مرا دوست میداری که در وقت مردن هم یاد من هستی و سفارش مرا به اولادهای خود میکنی .

و بقولی دیگر چون مروان در خواب بود مادر خالد و ساده ای بر صورت او گذاشت و خود با کنیزان روی او نشستند تا مروا جان بداد و این واقعه در سال ۶۵ هجری بود و مروان ۶۳ سال عمر کرد و نه ماه و کسری خلافت نمود و او را بیست برادر و هشت خواهر و یازده پسر و سه دختر بود .

لعن مروان بن الحکم

در کتب فریقین اخباری راجع به لعن مروان وارد شده از جمله در کتب اهل سنت روایتی است باین مضمون که عایشه به مروان گفت شهادت میدهم که رسول خدا (ص) پدرت را لعن کرد در وقتیکه تو در صلب او بودی .

در حیوه الحیوان و اخبارالدول و مستدرک حاکم است که عبدالرحمن بن عوف گفت هیچ مولودی متولد نمیشد مگر آنکه او را نزد رسول خدا (ص) میاوردند تا برای او دعا کند و چون مروان را آوردند نزد آنحضرت در حق او فرمود : هو الوزغ بن الوزغ الملعون ابن الملعون او چلپاسه پسر چلپاسه و ملعون پسر ملعونست آنگاه حاکم گفته که این حدیث صحیح الاسناد است .

عبدالملک مروان

در شب یکشنبه غره ماه رمضان سال ۶۵ که مروان بدرک واصل شد پسرش عبدالملك بر تخت سلطنت و حکومت نشست و قبل از آنکه بمقام خلافت برسد همیشه در مسجد مشغول قرائت قرآن بود و او را کبوتر مسجد میگفتند و زمانیکه خبر خلافت به او رسید مشغول قرائت قرآن بود ، قرآن را بر هم نهاد و گفت سلام علیک هذا فراق بینی و بینك و کرارا عبدالملك میگفت من از کشتن مورچه ای مضایقه داشتم ولی الحال حجاج برای من مینویسد که فئامی از مردم را کشته ام و این موضوع هیچ اثری در من نمیکند .

زهری روزی باو گفت شنیده ام شرب خمر میکنی گفت بلی والله شرب دماء هم میکنم .

عبدالملك مردی بخیل و خونریز و عمال و گماشتگان او نیز هم تمام در بخل و خونریزی شبیه او بودند اگر هیچ مذمت

و عیبی برای عبدالملک نباشد مگر اینکه حجاج را حاکم کوفه کرد و بر شیعیان علی (ع) مسلط نمود او را بس است و عبدالملک را ابوذباب میگفتند بسبب اینکه دهانش بوی بدمید بطوریکه هر گاه مگس از اطراف دهانش میگذشت از شدت گند دهان او میمرد .

در روز چهارشنبه ۱۴ شهر شوال سنه ۸۶ عبدالملک بن مروان در سن ۶۶ سالگی در دمشق وفات کرد و مردم با پسر او ولید بیعت کردند .

ولید مردی جبار و عنید و قبیح المنظر و قلیل العلم بود و در سال ۶۸ بناء مسجد اموی در شام را شروع کرد و مسجد رسول (ص) در مدینه را تعمیر نمود و آنرا وسعت داد و مال بسیاری در تعمیر این دو مسجد خرج کرد و قبه صخره بیت المقدس را او بنا کرد و گویند خراج هفت سال شام را در مسجد اموی دمشق خرج کرد .

در حیوه الحیوان گوید که چهارصد صندوق که در هر صندوقی بیست و هشت هزار اشرفی بود صرف مسجد دمشق نمود .

گویند وقت بناء مسجد دمشق لوحی بخط یونانی یافتند که ترجمه آن بعربی این بوده :

بسم الله الرحمن الرحیم

یابن آدم او عاینت مابقی من یسیر اجلک لزهدت فیما بقی من طول املک و قصرت من رغبتک و حیلک و انما تلقی ندمک اذ ازلت بک قدمک و اسلک اهلک و انصراف عنک الجیب و دعک لقریب ثم صرت تدعی فلا تجیب فلا انت الی اهلک عائد و لانی یرمک زائد فاغتنم الحیوه قبل الموت و القوه قبل الفوت و قبل ان یوخد منک باالکظم

و یحال بینک و بین العمل و کتب زمن سلیمان بن داود خلاصه مادر ولید عاتکه دختر یزید بن معاویه بود و ولید شقاوت را از طرف پدر و مادر ارث برده بود و لذا حضرت امام زین العابدین علیه السلام را شهید نمود بالجمله روز شنبه نیمه جمادلی الاولی سنه ۹۶ ولید در سن چهل و سه سالگی در شام فوت نمود و دارای چهارده پسر بود .

سلیمان بن عبدالملک

در روز فوت ولید مردم با برادرش سلیمان بن عبدالملک بیعت کردند و او مردی فصیح اللسان بود و پیوسته لباسهای لطیف و قیمتی میپوشید و مسجد جامع اموی را که ولید بنا نموده باتمام رسانید و بسیار اکول و پرخور بود و نوشته اند که هر روز قریب به صد رطل شامی طعام میخورد گاهی طباخها جوجه برای او کباب میکردند همینکه سیخهای کباب را برای او میآوردند او را فرصت نبود که سرد شود تا بتواند از سیخ بکشد لاجرم دست خود را در آستین میکرد و با آن جامه قیمتی لطیف که در برداشت گوشتها را از سیخها میکشید و با آن حرارت در دهان میگذاشت که وقتی جبه های قیمتی او بدست هارون الرشید رسید جای سیخ و چربی به آستینهای آن باقی بوده .

عمر بن عبدالعزیز

هشتمین خلیفه بنی امیه عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بوده که بعد از پسرعمش سلیمان بخلافت نشست و مادر او ام عاصم بنت عاصم بن عمر بن خطاب است و زوجه او فاطمه دختر عبدالملک مروان بوده و در همان سال که سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت عمر بن عبدالعزیز بخلافت رسید .

علت خلافت عمر بن عبدالعزیز

چون علامت مرگ بر سلیمان ظاهر شد وصیتنامه ای نوشت و بعضی از اکابر و اعیان و وجوه مردمان را بر آن شاهد گرفت که پس از مرگ من مردم را جمع کنید و این وصیت نامه را بر ایشان بخوانید و هر که را من تعیین کرده ام خلیفه کنید چون سلیمان از دنیا رفت و از کار دفن او فارغ شدند ندای الصلوه جامعه را در دادند و طایفه بنی مروان و سایر طبقات مردم جمع گشتند تا معلوم شود که خلیفه کیست زهری برخاست و فریاد زد که ای مردم هر که را سلیمان خلیفه کرده باشد شما قبول دارید همگی گفتند بلی آنگاه وصیت نامه را باز کردند نوشته بود که عمر بن عبدالعزیز خلیفه است و پس از او یزید بن عبدالملک . در آن مجلس عمر بن عبدالعزیز در آخر مجلس بود چون این کلمات را شنید که او خلیفه است گفت انا لله و انا الیه راجعون آنگاه مردم بجانب او شتاب کردند و دست و بازوی او را بگرفتند و به منبر بالا بردند و منبر را پنج پله بود عمر بر پله دوم نشست اول کسیکه با او بیعت کرد یزید بن عبدالملک بود بعد سایر مردم بیعت کردند

آنگاه خطبه ای خواند باینمضمون که ای مردم ما از اصلهایی هستیم که آنان مردند و رفتند و ما که فرع آنان هستیم باقی مانده ایم و هیچ فرعی بعد از رفتن اصل باقی نخواهد ماند مردم را چنان محبت دنیا فرا گرفته که گویی در خواب آسایش عمیقی فرو رفته اند بهیچ نعمتی از دنیا نمیرسند مگر آنکه نعمتی از دست آنان خارج میشود و هر روزی که بر عمر انسان بگذرد عده ای بخاک رفته اند در آخر خطبه گفت ای مردم هر که را اطاعت خدا را کند واجب است که اطاعت او را نمود و هر که را عصیان خدا زد و زد پس اطاعت او نباید کرد و شما اطاعت مرا بکنید بقدری که اطاعت خدا را میکنیم و اگر عصیان او را نمودم اطاعت مرا نکنید و از منبر بزیر آمد و داخل دارالخلافه شد و امر کرد پرده ها را کندند و فرشها را جمع نمودند و امر کرد همه آنها را فروختند و پولش را داخل در بیت المال مسلمین نمودند و در زمان خلافتش تمام لباسهای او را قیمت کردند دوازده درهم شد .

سلمه بن عبدالملک گفت وقتی به عیادت عمربن عبدالعزیز رفتم دیدم پیراهن چرکینی در برش است به زوجه اش فاطمه دختر عبدالملک بن مروان گفتم چرا جامه اش را نظیف نمیکنی گفت بخدا قسم جامه دیگری ندارد که عوض کنم .

عمر بن عبدالعزیز وقتی فهمید که زوجه اش فاطمه یک جواهر قیمتی دارد که پدرش عبدالملک به او داده که مثل و مانندی ندارد به او گفت یا راضی شو که

این جواهر گران قیمت را داخل در بیت المال مسلمین کنم و تو زن من باشی و یا ترا طلاق خواهم داد . فاطمه گفت من ترا اختیار میکنم نه جواهر را و آن را داد و تا داخل بیت المال مسلمین نمودند بعد که عمر از دنیا رفت برادر فاطمه یزید بن عبدالملك به مسند خلافت نشست گفت اگر بخواهی آن دانه جواهر را بتو برگردانم فاطمه گفت من زنی نیستم که در حیات شوهر اطاعت او را کنم و در وفاتش نافرمانی او را نمایم .

همین فاطمه میگوید از وقتیکه عمربن عبدالعزیز بخلافت نشست ابدا غسل نکرد نه از جنابت و نه از احتلام چون روزها مشغول قضاء حوائج مسلمین بود و شبها مشغول عبادت با این عبادت و عدالت در روضه محقق سبزواری نقل میکند که بعد از مرگ عمربن عبدالعزیز او را در خواب دیدند از حالش سئوال کردند گفت یکسال مرا در پرده حجاب نگه داشتند بجهت آنکه سوراخی در پلی بود و پای گوسفندی در آن فرو رفت و مجروح شد بمن عتاب کردند که چون مصالح عباد با تو بود چرا در امرو تهاون کردی که این حیوان صدمه بخورد .

و نیز حکایت شده که عمر بن عبدالعزیز غلامش را خزینه دار بیت المال مسلمین قرار داد عمر سه دختر داشت روز عرفه دخترها نزد پدرشان آمدند و گفتند ای پدر دخترهای رعیت شما ما را سرزنش میکنند و میگویند شما دختران خلیفه هستید و فردا عید است و شما یک پیراهن نو ندارید که فردا در بر خود کنید عمر بن عبدالعزیز از گفته دخترها

خیلی محزون شد غلام خود که خازن بیت المال بود طلبید گفت مبلغی از خزانه بیت المال بعنوان قرض بمن بده تا آنکه از حقوق خودم بپردازم غلام گفت ای خلیفه شما آیا اطمینان دارید که تا اول ماه زنده باشید تا بدهی خود را به خزینه بیت المال بپردازید عمر بن عبدالعزیز گفت نه والله یک نفس کشیدن از خودم اطمینان ندارم بعد بدخترانش گفت ای دختران من آن کسی که به بهشت میرود که آتش شهوت دنیوی خود را فرو نشاند و اگر شما فردا طالب بهشتید امروز باید صبر کنید و شهوت زینت دنیا را از خود دور گردانید .

در تاریخ الخلفاء گوید خرج خانه او در هر روز دو درهم بود .

در بین خلفاء بنی امیه عمر بن عبدالعزیز از همه بهتر بوده و در دوران خلافت خود چند امر مهم انجام داد :

۱ - مردم را از سب و لعن امیرالمؤ منین (ع) منع کرد در صورتیکه از سال ۴۱ که ابتدای خلافت معاویه بود تا سال ۹۹که ابتدای خلافت عمربن عبدالعزیز بود آنحضرت را در منابر و اول خطب لعن میکردند که شاعر گوید :

و علی المنابر تعلنون بسبه

و بسیفه نصبت لکم اعوادها

عمر بن عبدالعزیز دستور داد که بجای سب کردن این آیه را بخوانند :

ان الله یامرکم بالعدل و الاحسان و ایتا ذی القربی و ینهی عن الفحشا و المنکر و البغی یعطکم لعلکم تذکرون .

۲ - فدک حضرت زهرا (ع) را که خلفا غصب کرده بودند با منافعش به امام باقر رد کرد و بخلافت اقرباء خویش منصوبین

به آنحضرت را مورد محبت خود قرار داد و به آنان احسان نمود .

۳ – امیرالمؤ منین (ع) را بر سایر خلفاء سابقین برتر و بالاتر میدانست .

۴ – با مردم با عدالت و انصاف و زهد و تقوی رفتار میکرد و چون او مرد یازده پسر داشت که بهر پسری یک دینار و نیم ارث رسید خداوند آنها را بقدری ثروتمند کرد که یکی از آنها در راه خدا صد هزار سوار مجهز برای جهاد تجهیز کرد ولی اولاد هشام که هر یک ، یک میلیون دینار ارث بردند بعضی از آنها از تون تا بی حمام زندگی خود را میگذرانیدند .

از فاطمه بنت الحسین سیدالشهداء (ع) نقل شده که همیشه عمر بن عبدالعزیز را مدح و ثنا میکرد و میفرمود که اگر او را زنده میبود ما را بهیچ کس حاجت نبود .

در تاریخ الخلفاء از حضرت باقر (ع) روایت کرده : قال علیه السلام عمربن عبدالعزیز نجیب بنی امیه و انه یبعث یوم القیامه امه وحده .

و از قیس روایت کرده که مثل عمر در بنی امیه مثل مؤ من آل فرعون است .

در دهه آخر ماه رجب عمر بن عبدالعزیز از دنیا رفت و در شب شهادت حضرت سیدالشهداء سال ۶۱ هجری در شهر حلوان بدنیا آمده بود ، عمرش ۳۹ سال و مدت خلافتش ۲ سال و ۵ ماه و ۴ روز بوده است .

یزید بن عبدالملک

نهمی از خلفاء بنی امیه یزید بن عبدالملک بن مروان بود که بعد از پسرعمش عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست یعنی آخر رجب سال ۱۰۱

و در ۲۵ شعبان ۱۰۵ در سن ۳۷ سالگی از دنیا رفت .

در حبیب السیر است که یزید بن عبدالملك کنیزی داشت که بسیار او را دوست میداشت و محبوبه او بود با او به اردن آمد و در باغی نشسته بودند یزید دانهای انگور را بجانب او میانداخت او بدندان میگرفت ناگاه دانه انگوری بحلق جاریه جست بسیار سرفه کرد تا از دنیا رفت یزید یك هفته جنازه او را نگه داشت و چند مرتبه با او نزدیکی کرد تا آخرالامر بنا بر ملامت یکنفر از مقربان خود آن کنیز را دفن کردند بعضی از مورخین نوشتند که یزید پانزده روز در بالای قبر او بود تا همانجا به جهنم واصل شد و ملحق به آباء و اجدادش گردید .

بقدری این کنیز عقل و جان خلیفه را در اختیار گرفته بود که در مواقع فرمانروایی سرتاسری امپراطوری بزرگ اسلام این زن رقاصه همه جایی هر کس را که میخواست بکار میگماشت و هر کس را که میخواست معزول میکرد و خلیفه از همه جا بیخبر بود تا جایی که مسیلمه برادر یزید که وضع را چنان دید نزد خلیفه آمد و گفت بدبختانه پس از عمر بن عبدالعزیز آن مرد دادگستر و پرهیزگار تو باید خلیفه شوی که جز باده گساری و شهوترانی کار دیگری انجام ندهی و امور کشور را بدست یکزن رقاصه همه جایی بدهی ستمدیدگان فریاد میکنند و جمعیت ها از اطراف آمده اند در آستان تو منتظرند و تو از همه جا غافل نشسته ای .

یزید از این گفته ها بخود آمد و حرفهای برادر را تصدیق

کرد از آمیزش آن کنیز دست کشید و تصمیم گرفت از آن پس بکارهای خلافت رسیدگی کند .

چون خبر به کنیز رسید برآشفت و همینکه روز جمعه شد به کنیزان خود گفت هر وقت خلیفه خواست برای نماز جمعه به مسجد برود مرا خبر کنید کنیزان چنان کردند آن کنیز رقاصه خود را آرایش کرده و عودی بدست گرفته در برابر خلیفه آمد و با آواز بلند و دلکش در معبر مسلمین شعری را خواند که ترجمه اش اینست :

اگر عقل و هوش از سر دلداده رفته او را ملامت مکن بیچاره از شدت اندوه و صبور شده ست خلیفه که دلبر خود را به آن حال دید و آن صدای دلنشین را شنید دست خود را مقابل صورت گرفت و گفت بس است چنین نکن اما کنیز به ساز و آواز خود ادامه داد و مضمون دیگرش این بود که با صدای طرب انگیز خواند :

زندگی جز خوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست گر چه مردم تو را توبیخ و سرزنش کنند . یزید بیش از این تاب نیاورده فریاد زد ای جان جانان درست گفتی خدا نابود کند آنکه مرا در مهر تو سرزنش کرد ای غلام برو ببرادرم مسیلمه بگو بجای من بمسجد برود و نماز بخواند .

بالاخره کنیز رقاصه آواز خوان یزید سست اراده را بخود جلب کرد و از راه مسجد با هم بسوی مجلس عیش برگشتند .

هشام بن عبدالملک بن مروان

در سال ۱۰۵ همانروزی که یزید بن عبدالملک از دنیا رفت برادرش هشام بجای او نشست و او مردی احول و غلیظ و بدخو و موصوف

به حرص و نحل بوده و آنچه از اموال در خزینه جمع آوری کرده بود بیش از اموال سایر خلفاء بنی امیه بود هیچیک از بنی امیه بقدر او مال و ثروت اندوخته نکردند .

در دارالملوک نقل کرده وقتیکه هشام به حج میرفت ششصد شتر لباسهای او را حمل مینمودند و وقتیکه از دنیا رفت کفن نداشت و اینقدر بدنش روی زمین باقی ماند تا متعفن شد چون برادرزاده اش ولید بن یزید بن عبدالملک دشمن هشام و بعد از مرگش جمیع اموال او را ضبط کرد حتی کفنی برای او باقی نگذاشت .

در حیوه الحیوان میگوید که عبدالملک مروان در خواب دید که در محراب مسجد چهار مرتبه بول کرد چون این خواب را برای سعید بن مسیب نقل کردند گفت چهار نفر از اولادهای او بر مسند خلافت می نشینند و همین قسم هم شد . اول ولید بن عبدالملک ، دوم سلیمان عبدالملک ، سوم یزید بن عبدالملک ، چهارم هشام بن عبدالملک و گفته شده که در بنی امیه سه نفر در امور سیاسی بینظیر بودند یکی معاویه بن ابی سفیان دوم عبدالملک مروان سوم هشام بن عبدالملک و منصور دوانیقی در امر سیاست و تدبیر امور مملکت تقلید هشام میکرد .

هشام بر خلاف گذشتگان خود اهل کار و کوشش بود و از شوخی و عیاشی و تفریح بدش میآمد و در زمان خلافت او قسمتی از قفقازیه و ترکستان و جنوب فرانسه و سوئیس بتصرف مسلمین درآمد ولی در اواخر خلافت او که زید پسر امام سجاد (ع) را در کوفه شهید کردند و بیدادگری زیادی

نمودند در بین مسلمین اختلافی پدید آمد که موجب شکست مسلمین در اروپا شد و امام باقر (ع) را هم این ملعون بزهر جفا شهید نمود .

معرفی بنی امیه از زبان پیری

اعثم کوفی مینویسد روزی هشام بن عبدالملك بن مروان با جمعی از ملازمان خود در ناحیه ای از نواحی شام به شکار رفت ناگاه گرد و غباری از دور مشاهده کرد با غلامش رفیع نام به طرف آن گرد و غبار رفت و دید کاروانی با تجارت بسته از شام بکوفه می رود ، بزرگ آن کاروان پیرمردی بود که آثار صفا و انوار معرفت از بشره او هویدا بود هشام به آن پیرمرد کرد و گفت : ای پیرمرد تو از چه قبیله ای هستی و حسب و نسب تو چیست ، پیرمرد گفت تو حسب و نسب مرا برای چه می خواهی بخدا قسم که اگر من از عزیزترین قبائل عرب باشم به تو سودی نخواهد داشت و اگر از ذلیل ترین قبائل باشم به تو زیانی ندارد .

هشام خنده ای کرد گفت ظاهرا شرم می کنی که حسب و نسب خود را بیان کنی پیرمرد گفت این تصور تو برخلاف واقعست بلکه چون کراهت چهره و قباحت هیئت ترا دیدم دنائت و نسب ترا دانستم از علوخاندان و سمودودمان خودم شکر الهی را بجا آوردم هشام گفت مگر تو از چه قبیله هستی پیرمرد گفت از قبیله ابنی الحکم .

هشام گفت عجب قبیله ننگ آور ناپسندی داری خوب می کنی که از مردم پنهان داری پیرمرد گفت چرا بی سبب از اکابر و اشراف عرب عیبجویی می کنی مگر حسب و

نسب تو چیست ؟ هشام گفت من از قریشم .

پیرمرد گفت در میان قبیله قریش اشراف عالیمرتبه و اراذل بی معرفت هر دو یافت می شود تو از کدام طایفه هستی ، هشام گفت از بنی امیه هستم .

پیرمرد خندیدی و گفت آای شرمت ازین نسبت بدی که با این قبیله داری مگر نمی دانی که بنی امیه در زمان جاهلیت ربا خوار بودند و در اسلام با عترت پیغمبر چه عداوتها ورزیدند ، رئیس شما مرد خماری بود و اگر در جنگهای مسلمین اتفاقا حاضر می شدند ، اول کسی که پشت به جنگ می کرد و فرار را برقرار ترجیح می داد آنها بودند و به مقتضای اخبار صحیحه شما از اهل جهنم هستید و عجب است که شما از قبایح اعمال خود شرم ندارید .

یکی از بزرگان قبیله شما . . . پدر . . . است که او به مرض ابنه مبتلا بوده و اشعاری را که . . در مفارقت معشوق خود گفته دلیل واضح و شاهد صادقیت بر این مطلب

و دیگر از بزرگان شما عتبه بن ربیعه بن عبدالشمس بود پدر هند جگر خوار که در غزوه بدر کبری علم مشرکین به دست او بود .

و دیگر از بزرگان شما ابوسفیان است که هم خمار بوده و هم بیطار و او در جاهلیت کفار را به جنگ با پیغمبر تحریص می کرد و بعد هم از ترس و ضرورت مسلمان شد همیشه به طریق غدر و نفاق سلوک می نمود .

دیگر معاویه بن ابی سفیانست که بقدری در خبث و سوء عقیده بود که

با ولی خدا وصی حضرت خاتم النبیین مقاتله نمود و زیاد بن ابیه را به پدر خود ابوسفیان ملحق نمود و حدیث صحیح الولد للفراش و للعاهر الحجر را عمل نکرد بلکه بعکس نمود الولدللعاهر و للفراش الحجر و پسر بدجنس خود یزید را ولیعهد خود نمود و بر اهلبیت پیغمبر مسلط ساخت .

دیگر از بزرگان شما عقبه بن ابی معط بن ابان ابی عمرو بن امیه بن الشمس ملحق گردانیدند و آخرالامر حضرت امیرالمؤ منین (ع) به امر پیغمبر به یک ضربت سر او را از بدنش جدا نمود .

دیگر از بزرگان شما پسر ملعون عقبه است که ولید فاسق باشد برادر مادری عثمان بن عفان که همیشه دائم الخمر بود وقتیکه امارت کوفه را داشت صبح مست میان محراب ایستاد و نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد و گفت عجب نشاطی دارم میخواهید چند رکعت دیگر هم بگذارم و این قصه بر عثمان ثابت شده او را حد زد و خداوند آیه شریفه ان جائکم فاسق بنباء را درباره او نازل فرمود . (حجر ، آیه ۶) دیگر از بزرگان شما حکم بن ابی العاص است و برادرش مغیره بن ابی العاص و پسرش مروان که رسول خدا بر هر سه لعن فرموده است .

و دیگر از بزرگان شما عبدالملک بن مروان است که اشراف و صالحین را خار نموده و اشرار و فجار را به نصرت برگزیده مقرب ترین مردم نزد او حجاج ملعون بود که فسق و ضلالت او بر جمیع اهل عالم واضحست و قصه منجنیق نهادن بخانه کعبه معلوم و مشهور است و ظلمهائیکه

آن ملعون بر اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر اولیاء صحابه و تابعین و سایر مردم نموده بتواتر ثابت و محقق است .

و یکی از زنهای شما هند ملعونه است دختر عتبه ربیعه بن عبدالشمس که حلی و زیور خویش را به جهت وحشی فرستاد که جناب حمزه را شهید نمود بعد جگر آن بزرگوار را بیرون کشید نزد هند برد آن ملعونه آن را مکید از عداوتیکه بآنحضرت داشت و دیگر از نسوان شما ام جمیله خواهر ابوسفیان زوجه ابولهب است که آیه و امراءته حماله الحطب در شاءن او نازل شد و نیز شجره ملعونه در قرآن بالاتفاق کنایه ای از بنی امیه است .

خلاصه از بیانات فصیح و بلیغ این پیرمرد هشام و غلامش مبهوت مانده بود که نزد بزرگان لشکر آمد عقب آن پیرمرد فرستاد که او را گرفته و بکشند ولی پیرمرد از فراست خود هشام را شناخته بود و به لباس مبدل که کسی او را نبیند و نشناسد ملبس شده و بیراهه رفت تا به کوفه رسید .

بالجمله هشام در ششم ربیع الاول سال ۱۲۵ در رصافه از دنیا رفت در سن ۴۵ سالگی و مدت خلافتش ۱۹ سال و هفت ماه و ده روز بود .

ولید بن یزید بن عبدالملک

یازدهمین خلیفه اموی ولید پسر یزید که نواده عبدالملك است که در سال ۱۲۵ روز وفات هشام بر مسند خلافت نشست .

مورخین او را یزید زندیق و فاسق نام نهاده اند بجهت شهرتش در منکرات و تظاهرات به کفر و زندقه مثلا زن پدرهای خود را بجهت خود بعنوان زناشویی گرفت و مسلمانان

را مسخره میکرد و بدین اسلام استخفاف مینمود و عیاشی و شربخوارگی او بحد اعلا رسید بطوریکه برکه و استخر از شراب ساخته بود و در میان آن شنا میکرد و آن قدر میخورد که نفس او قطع میشد .

وقتی با قرآن تفال زد این آیه آمد و خاب کل جبار عنید سخت خشمناک شد و قرآن را هدف تیر قرار داد و پاره پاره کرد .

یکشب موذن اذان صبح گفت ولید برخاست و شراب خورد و با کنیزی که او هم مست بود درآویخت و با او نزدیکی کرد و قسم یاد کرد که تو کنیز با همین حالت مستی و جنابت باید بجای من در محراب مسجد امام جماعت شوی .

پس لباس خود را بتن آن کنیز کرد و او را با حالت مستی و جنابت بنماز فرستاد تا با مردم نماز بخواند . ابن ابی الحدید در طی اخبار حمقای عرب نقل کرده که روزی سلیمان برادر ولید در مجلسی گفت خدا لعنت کند برادرم را که او مرد فاسق وفاجری بود که مرا تکلیف به لواط نمود .

ولید به سی و سه بلیه مبتلا شده بود که یکی آن بود که از ناف خویش بول میکرد و چون مردم فسق و کفر ولید را دیدند تصمیم گرفتند که او از خلافت خلع کنند و لذا با پسرعمویش یزید ناقص بیعت کردند و به او گفتند که باید با ولید جنگ کنی و ما تو را یاری خواهیم کرد آنگاه یزید آماده جنگ با ولید شد و جنگ سختی نمودند تا ولید مغلوب شد و به قصر خود

فرار کرد و متحصن شد لشکر یزید دور قصر او را احاطه کردند تا آنکه داخل قصر شدند و او را به بدترین وجهی کشتند و سرش را بالای قصر آویختند و تن او را در خارج باب فرادیس خاك کردند و این دو روز به آخر جمادی الثانی مانده سال ۱۲۶ بود ، مدت خلافت..یکسال و دو ماه و بیست و روز و در سن چهل سالگی بجهنم واصل شد .

یزید بن ولید بن عبدالملک

چون یزید بن ولید با پسرعمویش ولید بن یزید جنگ کرد و او را از خلافت خلع کرد و خودش بجای او نشست در سال ۱۲۶ فرمان قتل ولید را صادر نمود و گفت هر کس سر او را برای من بیاورد یکصد هزار درهم جایزه بگیرد لذا جمعی بجانب بحراء که نام قریه ایست از دمشق شتافتند و دور ولید را گرفتند که او را کشتند ، سرش را از تن جدا کرده در دمشق بگردانیدند و بعدا بر سور دمشق آویختند آنگاه خلافت یزید مستقر شد و طریق عدالت را پیش گرفت و خواست مثل عمر بن عبدالعزیز با مردم رفتار کند .

مادر یزید کنیز ایرانی بود که از شاهزادگان معروف ایران بشمار میرفت و این یزید را یزید سوم و ناقص میگفتند چون شهریه قشون را کم کرد ولی عمر او آنقدر کفاف نداد خلافتش پنج ماه و دو روز بود و در سن ۴۶ سالگی به مرض طاعون از دنیا رفت .

ابراهیم بن ولید عبدالملک

چون یزید از دنیا رفت برادرش ابراهیم که ولیعهد او بود بجایش نشست در هفده صفر ۱۲۷ ، ولی پیش از چهار ماه یا دو خلافت نکرد ولی او هم نتوانست کاری از پیش ببرد کشور آشفته بود مردم هر ساعت در انتظار حوادثی بودند و به خود خلیفه هم اعتنایی نمیکردند و از روی تحقیر بر او وارد میشدند و خود او هم عقل رسایی نداشت که بکاری بپردازد این خلیفه مواجه با شدت انقلاب و اختلاف شد و هر ساعت خبری ناملایم و غم انگیز به او میدادند تجزیه ممالك بزرگ و کوچک بدست اقوام

و طبقات بشدت شروع شد تا اینکه مروان حمار آمد و ابراهیم را از خلافت خلع کرد و زمام مملکت را بدست گرفته و ابراهیم را کشته جسدش را برادر آویخت .

مروان بن محمد بن مروان الحکم معروف به حمار

در روز دوشنبه ۱۴ صفر سال ۱۲۷ بعد از قتل مروان حمار که نواده مروان حکم بود بخلافت رسید و مردم با او بیعت کردند و چون صبر او در شدائد و جنگها زیاد بود لذا او را حمار لقب دادند .

مروان روحا مردی قوی و پرطاقت بود و چون قسمت زیادی از عمر خود را صرف جنگهای مرزی آذربایجان و ارمنستان نموده بود به لشکرکشی و جنگجویی عادت داشت .

مروان اگر چه دارای بلاغت و قدرت انشایی بود ولی روزی روی کار آمده بود که رشته از دست بنی امیه و آل مروان رفته بود و این فضایل ارزشی نداشت .

قیام ابومسلم خراسانی

در حبیب السیر مینویسد که ابومسلم در سنه صد هجری در اصفهان متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد و در نوزده سالگی خدمت ابراهیم امام پسر عبدالله بن محمد بن علی بن عبداله بن عباس و برادر سفاح و منصور رسید و او چون در پیشانی ابومسلم آثار اقبال مشاهده کرد در سنه صد و بیست و هشت او را به امارت خراسان فرستاد .

او در خراسان مردم را بخلافت عباسیان دعوت مینمود جمع کثیری دست بیعت به او دادند و ابراهیم امام مکتوبی به ابومسلم نوشت که در آخر ماه رمضان سال ۱۲۹ بر مروانیان خروج نماید و لذا روز عید رمضان همانسال ابومسلم به سلیمان کثیر امر کرد که خطبه عید را بنام عباسیان بخواند بعد ابومسلم کاغذی به نصر سیار که از جانب بنی امیه والی خراسان بود نوشت و او را دعوت به بیعت با عباسیان نمود ، نصر متحیر ماند که

چه بکند بعد از هشت ماه غلام خود یزید را با چند هزار سوار به محاربه ابومسلم فرستاد بعد از جنگ مفصلی لشکریان نصر شکست خوردند و مراجعت نمودند نصر سیار بسیار پریشان خاطر شد و بیعت کنندگان با عباسیان از اطراف خراسان به ابومسلم ملحق شدند ابومسلم عزم نمود که با نصر جنگ کند و کار او را یکطرفه نماید و لذا چون نصر دانست که طاقت مقاومت با ابومسلم را ندارد بطرف ری فرار کرد و در آنجا مریض شده و او را بساوه حرکت دادند و در ساوه از دنیا رفت و ابومسلم پس از فرار از نصر تمام خراسان را تصرف نمود و هر یک از اصحاب نصر و مروانیان را که میدید بقتل میرسانید .

اسلام علیک یا ابا عبدالله

سلام علیک ای شه کشور دین

که دین یافت از جد جد تو تزئین

بطه و یس که بیشک و شبهه

تویی میوه باغ طه و یس

یا حسین مظلوم

جز آن نسب که از تو بخود بسته چیستم

من آن چنانکه آل علی هست نیستم

اما مرا از خویش مران ای علی که من

تا چشم داشتم به حسینت گریستم

مجلس بیست و هفتم : و لعن الله بنی امیه قاطبه

شرح

حقتعالی در قرآن میفرماید : ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا .

یعنی حق تعالی کافرین را از رحمت و مقام قرب خود دور کرده و از برای آنان آتش سوزانی مهیا نموده است .

در معنی بنی امیه حقتعالی در قرآن میفرماید : و ما جعلنا الرؤ یا التی اریناک لافتنه للناس و الشجره فی القران و نحو فهم فما نریدهم الا طغیانا کبیرا . (اسراء - ۶۱)

ای پیغمبر آن رؤ یایی که بتو جلوه

داده و ارائه کردیم و درختی که در قرآن بلعن یاد شده برای آزمایش مردم بود ولی تهدید و ارعاب و ترسانیدن مردم جز سرکشی و طغیان بیشتر ایشان نتیجه و اثری نمی بخشد .

دو صفت نیکو و خوشایند در کلام هست که یکی فصاحت و دیگری را بلاغت گویند مقصود از فصاحت و کلام عبارت است از اینکه کلمات و جمله هائیکه گفته میشود ساده و روان باشد که شنونده بسهولت مطلب را دریابد مقصود از بلاغت عبارت است از اینکه بمقتضای حال صحبت شود .

از جمله چیزهایی که در اصالت کلام و رسانیدن مطلب لازم و مقید است روشن کردن مطلب بواسطه ذکر و مثال و نظایر آن میباشد . قرآن مجید که بالاترین فصاحت و بلاغت را داراست از ذکر مثال خودداری ننموده در سوره مبارکه زمر میفرماید : و لقد ضربنا للناس فی هذا القران من کل مثل لعلهم یتذکرون در این قرآن برای مردم همه گونه مثل زدیم شاید پند گرفته و موعظه را اخذ کنند .

حقتعالی در آیه مبارکه که مورد بحث بنی امیه را مثال به شجره ملعونه زده همان قسم که یکدرخت دارای ریشه و تنه و شاخه و برگ است این سلسله خبیثه ، هم دارای ریشه و شاخه و برگ میباشند .

لعن در لغت بمعنی بعد و دوریست چون این شجره خبیثه بنی امیه از جمیع صفات خیر دورند و کسی که از صفات خیر دور باشد مسلما هم از رحمت الهی دور خواهد بود لذا حقتعالی در قرآن این سلسله را تشبیه به شجره خبیثه نمود که هم از صفات

خوب دورند هم از رحمت الهی .

عیاشی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که سبب نزول آیه فوق آن بود که پیغمبر اکرم شبی در عالم رؤ یا مشاهده کرده بوزینه هایی بر منبر حضرتش بالا رفته و نشسته اند و مردم را بضلالت و گمراهی میکشانند پیغمبر از این حالت متاثر و مغموم شد خداوند این آیه مبارکه را نازل فرمود .

نیشابوری در تفسیر خود از ابن عباس روایت میکند که مراد از شجره ملعونه در قرآن بنی امیه هستند و بیضاوی در تفسیرش میگوید که رسول خدا (ص) در خواب دید که قومی از بنی امیه بر منبر حضرتش بالا میروند و جست و خیز میکنند بوزینه فرمود این جزای ایشان در دنیاست که بواسطه اسلام ظاهری ایشان به آنان داده شده کنایه از آنکه در آخرت نصیبی ندارند .

ابن ابی الحدید از امالی ابوجعفر محمد بن حبیب در ذیل حدیثی طولانی نقل میکند که وقتی عمر بن الخطاب از کعب الاخبار که مردی یهودی بود که بعدا اسلام را قبول کرد پرسید که در اخبار شما آیا نقل شده که بعد از پیغمبر اسلام خلافت به چه کسانی میرسد گفت به دو نفر از اصحابش یعنی ابوبکر و عمر و بعد از آن دو نفر به دشمنان آنحضرت رسد که با اهلبیت او جنگ کنند یعنی بنی امیه و بنی عباس عمر گفت انا لله و انا الیه راجعون بعد روی بطرف ابن عباس نمود و گفت منهم از رسول خدا شبیه این کلام را شنیدم که میفرمود در خواب دیدم که بنی امیه بر سر منبر

بالا میروند و مانند بوزینه گانی هستند و بعد آیه و ما جعلنا الرؤ یا التی اریناك . . . را قرائت فرمودند .

دیگر از آیاتی که درباره بنی امیه نازل شـده این آیه است : الم تر الی الـذین بدلوا نعمه الله کفرا و احلوا قومهم دارالبوار جهنم یصلونها و بئس القرار . (ابراهیم – ۲۳)

شجره طیبه و خبیثه در روایات اسلامی

حقتعالی برای اشخاص خوب و با ایمان و اشخاص بد و منافق دو مثال جالبی زده در یک آیه میفرماید : الم تر کیف ضرب الله مثلاـ کلمه طیبه کشـجره طیبه اصـلها ثابت و فرعها فی السـماء تؤ تی اکلها کل حین باذن ربها و یضـرب الله لامثال للناس لعلهم یتذکرون . (ابراهیم – ۳۰ و ۳۱)

یعنی آیا ندیـدی چگونه خداوند کلمه طیبه گفتار پاکیزه را بدرخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن در زمین ثابت و شاخه آن در آسمانست میوه های خود را هر زمان به اذن پروردگارش میدهد و خداوند برای مردم مثلها میزند شاید متذکر شوند .

در کـافی از امـام صادق (ع) روایت میکنـد که پیغمبر (ص) ریشه این درخت است و علی (ع) شاخه آن و امامان که از ذریه آنها میباشند شاخه های کوچکتر و علم امامان میوه این درخت است و پیروان با ایمان آنها برگهای این درخت اند .

در آیه دیگری برای اشـخاص بـد و منافق مثال جالبی میزند : و مثل کلمه خبیثه کشـجره خبیثه اجتثت من فوق الارض مالها من قرار . (ابراهیم – ۳۲)

و همچنین کلمه خبیث را بدرخت ناپاکی تشبیه کرده که از زمین برکنده شده و قرار

و ثباتی ندارد .

یکی از موارد کلمه خبیثه کسانی هستند که نعمت خدا را تبدیل به کفران کردند که به پیغمبر میفرماید الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا و سرانجام قوم خود را به دارالبوار و سرزمین هلاکت و نیستی فرستادند اینها همان ریشه های شجره خبیثه و رهبران کفر و انحرافند که نعمتهایی همچون وجود پیغمبر را که نعمتی بالاتر از آن نبوده و در امانشان قرار گرفت که میتوانستند در مسیر سعادت با استفاده از آن یکشبه ره صد ساله را طی کنند اما تعصب کورکورانه و لجاجت و خودخواهی و خودپرستی سبب شد که این بزرگترین نعمت را کنار گذاردند و خود و قومشانرا بهلاکت و بدبختی بکشانند .

در روایات ما این شجره خبیثه را بنی امیه خواندند و شجره طیبه پیامبر و علی و فاطمه و فرزندان ایشان هستند . علامه در نهج الحق نقل میکند از ابن مسعود که گفت از برای هر چیزی آفتی است و آفت این دین بنی امیه هستند .

بدار آویختن زید بن علی (ع) بدستور هشام بود

هشام بن عبدالملک مروان کسی بود که دستور داد زید بن علی بن الحسین را بدار آویختند و پنجسال بدن نازنینش بالای دار بود چون زید در کوفه قیام کرد که حق آل محمد را بگیرد و در جنگ تیری بر پیشانی او زدند چون تیر را بیرون آوردند جان بجان آفرین تسلیم نمود و او را در ساقیه آبی دفن کردند ولی جسد او را بیرون آوردند و سر او را بریده بشام نزد هشام بن عبدالملک فرستادند و بدن او را در کناسه کوفه بدار زدند و پنجسال بدن

نـازنینش عریـان بالاـی دار بود و کسـی عورت او را ندیـد زیرا عنکبوت به عورت او تار تنیـده و عورتش را ستر کرده بالاخره بدن او را از دار پائین آورده سوختند و خاکسترش را در میان کشتی نموده به آب فرات ریختند .

در ارشاد است و کان زید بن علی بن الحسین علیه السـلام عین اخوته بعد ابی جعفر علیه السـلام و افضـلهم و کان عابدا و رعا فقیها سخیا شجاعا و ظهر بالسیف یاءمر بالمعروف و ینهی عن المنکر و یطلب بثارات الحسین علیه السلام .

زید در وقت شـهادت ۴۲ سـاله بـود و پسـرش یحیی را هم در سن ۱۸ سالگی شـهید کردنـد سـر نازنین او را نزد ولید بن یزید فرسـتادند آن ملعون سـر را فرسـتاد نزد مادر یحیی و بـدن یحیی را بـدار آویختنـد و بالای دار بود تا وقتی که ابومسـلم مروزی بخراسـان استیلاـ یـافت آن بـدن را از دار پـائین آورد و نمـاز بر او خوانـده و در جوزجان دفنش کردنـد و بقعه جناب یحیی را علاءالـدوله در زمـان ناصـرالدینشاه بنا نمود و چون سابقا معروف بود که در آن قبه زیارتگاهی است ایشان که آنجا رفتنـد امر بحفر قبر کرد سه ذرع که حفر کردند به جسد آن بزرگوار رسـیدند و دیدند بالای سـنگ لحد خشت کاشـی است نیمذرع در نیمذرع که به یک طرف به خط کوفی سوره یس نوشـته شده و بطرف دیگر بخط کوفی جلی نوشته بود : هذا قبر جناب یحیی بن زید علی بن الحسین علیه السلام بعد علاءالدوله به تعمیر آن قبر امر کرد و آن خشت را بالای آن

قبر گذاشـتند همین قسم بود تا زمان ورود روسـها به گنبـد قابوس که آن خشت را از بالای قبر دزدیدنـد و بردند . سـر ابراهیم امام را در میان انبان نوره کردند و دم آهنگری در مقعدش دمیدند تا جان داد بنی امیه خواستند بنی هاشم را از بین ببرند و نور حق را خاموش کننـد و با خیال خام خود و با زحمات زیاد گمان کردنـد که بر بنی هاشم غلبه یافتند ولی ندانسـتند که خود را بدنام کردند و تیشه بر ریشه خود زدند .

شما تصور کنیـد در هر سال بالخصوص ماه محرم و صـفر مردم عالم از مسـلمان و غیرمسـلمان برای مظلومیت امام حسـین (ع) چقـدر اشـک از چشـمان خود میریزنـد که اگر ممکن بود اشـک آنها را جمع کننـد نهرهایی از آن جاری میشـد در صورتیکه برای خلفا غیر از لعن و بدنامی چیز دیگری نخواهد بود .

یکی از مستشـرقین اروپا حساب کرده میگوید در هر سال بالغ بر ۲۵۰ میلیون لیره انگلیسـی مخارج عزادرای حسینی میشود غیر از درآمد موقوفات و اطعامیکه بجهت آنحضرت میکنند و این مبلغ بیشتر از طرف آفریقا و هندوستان بوده است .

محـدث قمی در انـوارالهیه از علی بـن عیسـی اربلی نقـل میکنـد که المستنصـر بـالله خلیفه عباسـی به سـامرا رفت در آنجـا قـبر عسگریین یعنی هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام را زیارت کرد پس از آن بمقبره خلفاء و اجداد خود رفت چند تن از بزرگان خانـدان بنی عباس در آنجا دفن بودنـد آن مقبره مخروبه و آفتاب بر آنها میتابیـد و باران بر آن قبرها میباریـد و مرغان آسمان

فضـله بر آن ریخته و کثیف و متعفن بود یکی از آن اشخاصی که با آن خلیفه بود گفت امروز خلیفه ای و فرمانروایی جهان با شمـاست شایسـته نیست قبرهـای پـدران شـما بـا اینحـال باشـد که نه کسـی بزیـارت آن هـا رود و نه پاکیزه نگهـداری شود در صـورتیکه قبرهـای علـویین دارای پرده هـا و فرشـها و قنـدیلها و شـمعدانها است . معلوم میشود در آنزمـان هم قبور ائمه دارای ساختمـان و اسـباب و چراغ و خـادم بوده است خلیفه گفت این یک سـر آسـمانی دارد که به کوشـش ما درست نمی شود هر انـدازه که ما بخواهیم مردم را وادار کنیم که بما معتقد شوند و به زیارت قبور نیاکان ما بروند و یا اقلا فرش و قندیل آنرا نبرند ممکن نمیشود ولی قبور علویین را که می بینی روی عقیده مردم درست شده و عقیده را نمی توان از مردم گرفت .

همین بهتر دلیلیست که حق در دنیا همیشه برجا است و باطل از میان میرود و لـذا چون عقیـده قلبی دارنـد هر سال مبالغی خرج عزاداری و اطعام آنحضرت میکنند و مبالغی برای سفر زیارت آنحضرت خرج میکنند .

دیدن یکی از علمای نجف عالم برزخ را

مرحوم دربنـدی در کتاب اسرارالشـهاده نقل میکنـد که برای من نقل کرد مرد صالـح پرهیزکار شـیخ جواد از پـدر فاضل خود شیخ حسـین تبریزی که یکی از شاگردان سید بحرالعلوم بود که از صلحای نجف غروب هنگامیکه در وادی السلام بود و قصد داشت وارد قلعه نجف شود میگویـد در اثنای راه جمعی را دیـدم باسـبان تیزرو سوار شـده و در پیش روی آنها سواری بود در نهایت حسن و جمال

من گمان کردم که یکی از آنها سواری مانند آقا سید صادق که یکی از علما آنزمان بود و یکی دیگر شیخ محسن برادر شیخ جعفر اعلی اله مقامهم میباشند لذا آنها را به اسم صدا کردم و به آنها سلام نمودم جواب سلام مرا دادند گفتند ما آن دو نفری نیستیم که نام بردی بلکه ما از ملائکه هستیم که باین صورت درآمده ایم و آن شخص خوش سیمایی که در جلوی ماست یکی از صلحا است از اهل اهواز که او را باید باینمکان شریف برسانیم خوب است که تو هم با ما بیایی من با آنها رفتم تا بمکان وسیعی رسیدیم که دارای هوای خوب و مناظر عالی بود که مثل آنرا ندیده بودم ملائکه از اسبهای خود بزمین فرود آمدند و رکاب آن اهوازی را گرفته او را در باغی پیاده کردند که دارای قصری بود که به اقسام فرشها مفروش بود و از هر گونه زیور و زینت از حریر و استبرق آراسته و در اطراف همان موضع مشعلها افروخته و قندیلها آویخته بودند و پس آن اهوازی را در صدر آنمجلس نشانیدند و به اقسام ملاطفت به او تهنیت گفتند پس سفره ای انداختند که در آن همه قسم میوه جات بود آنشخص شروع بخوردن کرد به من هم امر بخوردن نمود من هم از آن خوردم پس بمن فرمود : ای مرد صالح آیا میدانی که سبب نشان دادن این منظره در این نشاءه برای تو چیست ؟ گفتم نمیدانم ، گفت سرش اینست که پدر تو دو من گندم از من طلب داشت نشد که در دنیا

به او بـدهم چون خـدا خواست مرا بیامرزد و درجه مرا کامل فرماید مقام مرا به تو نشان داد تا دین تو را ادا نمایم و برای الذمه از پـدرت شوم یا از من بگذر و یا حقت را از من بگیر یکی از آن ملائکه بمن گفت عبای خود را بگشای و مقداری گندم در آن ریخت و گفت بحق خودت رسـیدی ناگـاه تمـام آنها از نظرم غائب شـد و عبا و آن مقـدار گنـدم در دست من مانـده آنرا بمنزل آوردم تا مدتها از آن گندم میخوردم و تمام نمیشد چون سر او را برای دیگران فاش کردم تمام شد .

این شـخص اهوازی عالم نبود بلکه مرد عوامی از طایفه شیعه بود که محبت و دوستی زیادی به اهلبیت داشت و کاسبی بود که در ایـام سال از عایـدی خود پولی جمع میکرد و در دهه محرم صـرف عزاداری و اطعام حضـرت سیدالشـهداء مینموده و چراغ مجالس عزاداری روشن میکرد و شربت میداد .

قضیه دیگری در صفحه ۵۴ اسرارالشـهاده نقل میکند که زن زانیه ای بمنزل همسایه خود رفت تا قدری آتش بیاورد غذایی که برای عزاداران حسـینی درست میکردنـد نزدیـک بود که آتش آن خـاموش شود و آن زن فوت کرد تـا آتش را روشن کرد و دود آتش چشمهای او را ناراحت کرد همین باعث شد که او از اعمال زشت خود نادم شده توبه کند .

از این قبیل داسـتانها زیادست چه باب حسـینی باب نجات است که وجود مبارک پیغمبر (ص) فرمود حسـین مصـباح الهدی و سفینه النجاه بسیاری از مردم بدعمل بواسطه همین گریه بر

آن حضرت مخارج عزاداری و اطعام نمودن بر آنحضرت موفق به توبه و عاقبت بخیری شدند و با ایمان کامل از دنیا رفتند . حقتعالی در حدیث مفصلی بحضرت موسی (ع) فرمود که یک جمله آن حدیث اینست هر کس مالی در راه حسین (ع) خرج کند هفتاد برابر در دنیا به او عوض میدهم و گناهان او را می آمرزم و در بهشت جایش میدهم .

مجلس بیست و هشتم : و لعن الله بنی امیه قاطبه

میزان شناخت خوبی و بدی

و ما جعلنا الرؤ یا التی اریناک الا فتنه للناس و الشجره الملعونه فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا . (اسراء - ۶۱)

گفتار ما در موضوع این آیه در مجلس قبل ذکر شد اینک میگوئیم برای تمیز خوب و بد اشیاء میزانی قرار داده اند که بواسطه آن صحیح و سقیم را می شناسیم .

خود میزان در لغت بمعنی آلت سنجش است و با آن اشیاء را می سنجند و معادله میکنند و آن نسبت به اشیاء مختلف است و بر حسب اختلاف اشیاء را می سنجند و فرق میگذارند مثلا میزان سنجش حبوبات ترازو و میزان شناختن فکر صحیح و سقیم علم و منطق و میزان شعر علم عروض و میزان خوبی و بدی مردم اعمال و کردار خوب و بد ایشان میباشد .

پس اگر بخواهیم یکدسته از مردم را با دسته دیگر بسنجیم که کدام بهتر و یا بدترند در اینجا میزان اعمال خوب و بد آنها میباشد با این مقدمه اگر بخواهیم بفهمیم که بنی امیه بهتر بودند یا بنی هاشم میزان شناختن کارهای خوب و بد ایشان است و اتفاقا کارهای خوب و بد این دو

دسته در صفحات ضبط شده و ما اینک به شهادت تاریخ وضع زندگانی و کارهای ایندو دسته را روشن میکنیم تا خواننده خود بتواند تمیز حق و باطل ایندو دسته را بدهد

نسب بنی امیه

نسب بنی امیه به جد سوم پیغمبر (ص) عبد مناف میرسد محمد بن عبد بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف یکی از پسرهای عبد مناف و دیگری عبدالشمس بود که تواءما بدنیا آمدند و با کارد آنها را از هم جدا کردند کسی گفت بعدا بین اولادهای این دو برادر همیشه خواهد بود و همین هم که شد که بین بنی هاشم و بنی امیه همیشه جنگ و جدال و خونریزی بود .

عبدالشمس پسری داشت بنام امیه که جد بنی امیه میباشد و بنی هاشم به هاشم میرسند .

مناصب و بزرگی هاشم

هاشم چند بزرگی و آقایی داشت که برادرش عبدالشمس نداشت .

۱ - پرچمداری

۲ - تصدی آب و سقایت حجاج

پذیرایی از حجاج و تصدی چاه زمزم

پرده داری خانه کعبه که تمام این سمتها از پدرانش به او ارث رسیده بود .

اولین فردی بود که ایلاف کرد به این شرح که هاشم مردی ثروتمند بود که دستگاه مردی ثروتمند بود که دستگاه تجارت او وسیع بود و در زمستانها به یمن میرفت و در تابستان برای تجارت به شام حرکت مینمود و تمام رؤ سای قبایل عرب را در کار تجارت خود شرکت داده بود باین معنی که از منافع خود سهمی برای هر یک از آنها مقرر میداشت بدون آنکه سرمایه ای داده باشند و قهرا این سهم که بآنها داده میشد آنها را از مسافرت بقصد روزی بی نیاز میساخت .

نزول سروه لایلاف قریش در همین موضوع بود چنانکه طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس روایت میکنند این سوره درباره قریش نازل شد چه ایشان امور معاش و

زنـدگانی خود را تمام دوره سال بوسیله دو سفر اداره میکردند در زمستان بسوی یمن و در تابستان بشام میرفتند و از مکه و طائف خشکبار و فلفل و ادویه جات که از ناحیه دریا میآوردند بشام میبردند و از آنجا البسه و حبوبات و گندم و جو میخریدند و درین سفرها با یکدیگر الفت میگرفتند .

یکی از امتیازات و افتخارات هاشم قرار داد حلف الفضول بود که معاهده ای بنام مزبور بین قبایل اعراب برقرار شد و از بزرگترین معاهدات شرافتمندانه آن دوره بود که بین سران قبایل عرب بسته شد ولی عبدالشمس در هیچیک از اینها سهمی نداشت .

و یکی از قراردادها این بود که بین بنی هاشم و بنی المطلب و بنی اسد بن عبدالعزی و بنی زهره و بنی تیم بن مره در خانه جدعان در یکی از ماههای حرام قراردادی بسته شد به این کیفیت که کف دستهای خود را روی خاک مالیده و هم قسم شدند که از هر مظلومی حمایت کنند و یاور و دوست او باشند تا حقش را از ظالم بگیرند .

هاشم قوم خود را خوراک میداد و گوشت و نان برای آنها حاضر میکرد و به آنها تر یدی میداد که بخورند و بارهای پر از گندم پاک از شام به مکه میآورد و برای مردم نان خوب و گوشت تازه تهیه میکرد و به مردم میداد .

ولی عبدالشمس که برادر هاشم بود ازین مناسب سهمی نداشت و نام خوب و آبرویی هم نداشت و پسر او هم امیه مرد فاسقی بود که بین مردم بدنام و متهم بود و در

جاهلیت کاری کرد که هیچکسی نکرده بود که در حیات خود زن خود را به پسرش ابا عمر تزویج کرد و ابا معیط از آن ازدواج بدنیا آمد که ولید بن عقبه از اوست که مراد از آیه ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا ولید است .

امیه بن عبدالشمس که مردی ثروتمند بود بر هاشم عموی خود حسد برده و در مقام آن شد که با هاشم مفاخرت کند هاشم بمناسبت مقام و موقعیت خود اظهار نفرت ازین کار کرد ولی قریش او را رها کردند تا بالاخره بین آندو شرط شد که پنجاه شتر سیاه چشم شرط بندی کنند که در مکه فخر نمایند و مردم گوشت آنرا بخورند و ده سال هم از مکه جلای وطن نمایند در صورتیکه نزد کاهنی روند و در حضور او هر یک شرح مفاخرت خود را بگویند و او قضاوت کند هر کس مفاخرت را بر دیگری این شترها را کشتار نماید تا نزد کاهن معروف خزاعی رفتند و حق با هاشم شد و شترها را از امیه گرفت و در مکه کشت و به مردم خورانید و امیه هم ده سال بشام رفت و هجرت نمود .

این واقعه ای است که دشمنی امیه را نسبت به هاشم علنی کرد و بین آن دو و فرزندان آنها دشمنی برقرار ساخت .

این زمان گذشت تا زمان عبدالمطلب شد مجددا بین بنی عبدالمطلب و بنی امیه دشمنی ایجاد شد بطوریکه ابن اثیر در کامل خود در جلد دوم صفحه ۹نقل میکند : چنین است که عبدالمطلب یک همسایه یهودی داشت که تاجر ثروتمندی بود مال فراوانی داشت

حرب بن امیه ازین مرد یهودی بـدش میآمـد به چنـد نفر از جوانان قریش دسـتور داد که او را بکشـند و اموال او را بردارند لذا عامر بن عبـد مناف بن عبـدالعزیز و صـخر بن عمرو بن کعب یتمی جـد ابوبکر را کشـتند و اموال او را بردنـد و عبـدالمطلب تا مـدتی نتـوانست قاتـل این مرد یهودی را بشـناسد ولی پس از تحقیق زیـاد شـناخت و چون خواست تعقیب کنـد و نفر مزبور به حرب بن امیه پناه بردنـد عبـدالمطلب نبرد حرب عموزاده خود آمد و از او خواست که درینکار دخالت کند و قاتل را پناه دهد و او هم پناه داد ولی وقتی از او خواسـتند که قاتل را بدهد حرب نداد لذا بین عبدالمطلب و حرب بن امیه سـخنان درشتی رد و بـدل شد تا بالاخره نفیر بن عبدالعزی جد عمر بن خطاب را حکم قرار دادند و حکم بقتل حرب کرد گفت تو با کسـی محاجه میکنی که قـدش از تو بلندتر و از تو زیباتر و پیشانی او از پیشانی تو وسـیعتر و مردم نسـبت به او خوش بین و بتو بدبین هسـتند این مرد اولادش از از تو بیشتر سخاوت و عطای او به مردم زیادتر و دستش از دست تو کشیده تر است .

اکثر مورخین بنی امیه را از قریش نمیدانند

تا اینجا از تواریـخ نقل نمودیم که بنی امیه از قریش نبودند و نسب آنها به عبدالشـمس بن عبد مناف میرسـیده لکن اکثر علماء تاریخ و اهل حدیث این حرف را قبول ندارند .

از جمله عمادالدین طبری در کامل بهایی برای بهاءالدین محمد جوینی در عصر هلاکوخان نوشته در جلد دوم آن

مینویسد که امیه غلامی بود رومی از عبدالشمس چون زیرک بود عبدالشمس او را آزاد کرد بعد به فرزندی قبولش نمود و از او فرزندانی بوجود آمد بعد میگوید که اگر بگویی بین اصحاب تاریخ اتفاقست که گفته اند نسب عثمان : عثمان بن عفان بن ابی عاصم بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف میباشد بنابراین چگونه میشود گفت که عثمان از بنی امیه نبوده و از غلام رومی بوده است .

جواب میگوئیم در زمان جاهلیت بین اعراب مرسوم بود که چون غلامی را آزاد میکردند و آنرا پسرخوانده خود قرار میدادند مثل پسر انسان میشد و مردم او را جزو اولادان خود قرار میدادند و ادعیا میخواندند و زن او را تزویج نمیکردند و لذا پیغمبر (ص) زید را که آزاد کرد و زینب بنت جحش را که دخترعمه آنحضرت بود برای زید به عقد در آورد و پس از مدتی زید زینب را طلاق داد پیغمبر برای بطلان سنت جاهلیت به ازدواج زینب تن در داد از طرفی از حرف مردم هم میترسید که بگویند پیغمبر (ص) زن پسرخوانده خود را به عقد و ازدواج خود درآورده لذا حقتعالی این آیه را نازل فرمود : امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفی فی نفسک ما الله مبدیه و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه .

لذا پیغمبر از زینب خواستگاری نمود و او هم خوشحال شده افتخار بر این امر نمود ولی گفت خدایا میخواهم تو عقد ازدواج مرا ببندی .

حقتعالی این آیه را فرستاد : فلما قضی زید منها و طرا زوجنا کهالکی لایکون علی

المؤ منین جرج فی ازواج ادعیائهم . (احزاب)

بنابراین در زمان جاهلیت رسم بوده که آزاد شده را پسر خود قرار چ پس عثمان که نسبش به امیه میرسد امیه پسرخوانده عبدالشمس بوده نه تقصیر حقیقی او تا بگوئیم بنی امیه از قریش و به عبد مناف میرسند .

بنی امیه از نسل غلام رومی بودند

علامه مجلسی در بحار از الزام النواصب حکایت میکند که امیه از صلب عبدالشمس نبوده بلکه از رومیان بوده و عبدالشمس او را استلحاق نمود و منسوب به وی شد بنابراین امیه از قریش نیستند و از میان رومیان میباشند .

در تفسیر الم غلبت الروم از صادقین علیهماالسلام روایت شده که مراد از این آیه بنی امیه اند یعنی بنی امیه که از نسل غلام رومی هستند مغلوب خواهند شد البته پس از هزار ماه سلطنت و این معنی بنابر آنست که به صیغه معلوم بخوانیم که یکی از قراآت شاذ است و اگر به صیغه مجهول بخوانیم بنی امیه غلبه کردند و مالک حکومت و سلطنت شدند در هر صورت این مسلمست که بنی امیه بودند حال امیه یا از نسل عبدالشمس بوده و یا غلام آزاد شده او بوده است . جماعت بنی امیه و شاخه تقسیم میشود زیرا امیه نسلش از دو اولاد باقی ماند که یکی حرب و دیگری ابوالعاص باشد از حرب ابوسفیان و معاویه و یزید اولادهای یزید پیدا شدند و از ابوالعاص عفان که پدر عثمان بود و خود عثمان که خلیفه سوم و حکم و پسرش مروان و عبدالملک و اولادان عبدالملک بنام ولید و سلیمان و هشام و عبدالعزیز تا آخر بنی امیه و بنی

امیه قریب یکقرن بر گردن مسلمانان سوار بودند یعنی از سال ۴۰ هجرت حضرت امیرالمؤ منین علی (ع) در کوفه شهید شد که معاویه دولت بنی امیه را تشکیل داد تا سال ۱۳۲ هجری و بعد از آنکه بنی عباس دولت بنی امیه را از بین بردند بعضی از احفاد بنی امیه به اندلس فرار کرده و در آنجا یک حکومت اموی بر اساس همان حکومتهای شام بنا نهادند که در حدود سه قرن دوام داشت اگر چه خلافت آنها در مغرب بود و خود را بنام خلیفه خواندند ولی مورخین آنها را در شمار خلفاء بنی امیه نمی آوردند چه ایام خلافت آنان مضطرب بود و مملکت منظمی نداشتند لذا خلافت آنها از بنی امیه محسوب نمی شود .

قال الله تبارک و تعالی : الم تر الی الذین بدلوا نعمه الله کفرا و احلوا قومهم دارالبوار . (ابراهیم) آیا ندیدی کسانیرا که نعمت خداوندی را به کفر مبدل ساختند چگونه خود و قوم و ملت خود را به دیار نیستی رهسپار ساختند .

امام صادق (ع) فرمود که این آیه درباره بنی امیه و بنی مغیره نازل شد بنی مغیره را خداوند در جنگ بدر نابود ساخت و نسل آنها قطع شد ولی بنی امیه را خداوند تا روز قیامت مهلت داده سپس فرمود بخدا قسم نعمتهایی که خداوند بمردم عطا فرموده ما هستیم کسانیکه باید رستگار شوند بواسطه ما رستگار خواهند شد .

کسانی از بنی امیه که خوب بودند

در بعضی از زیارت ماءثوره مانند زیارت عاشورا وارد شده که اللهم بنی امیه قاطبه خدایا همه بنی امیه را لعنت کن در صورتیکه همه

بنی امیه بـد نبودنـد و اشـخاص خـوبی هم در میـان آنهـا بوده انـد از حمله جنـاب سـعدالخیر ابن عبـدالملک بن عبـدالعزیز بن عبـدالملک بن مروان بن الحکم ابن ابی العـاص بن امیه بن عبدالشـمس . در بحارالانوار ، ج ۱۱ ، از اختصاص شـیخ مفید نقل میکنـد که سـعدالخیر برادر زاده عمر بن عبـدالعزیز بود یکبار که نزد امام باقر (ع) آمـد گریه میکرد حضـرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد چگونه گریه نکنم و حال آنکه از شجره ملعونه هستم که خداوند در قرآن یاد فرموده حضرت فرمود : تو از آنها نیستی اموی منا اهل البیت آیا نشـنیدی قول خداوند را که میفرماید : و من تبعنی فانه منی و این لقب خیر را که سـعدالخیر باشد امام باقر (ع) باو داد .

و از جمله محمـد بن ابی حـذیفه بن عتبه بن ربیعه بن عبدالشـمس است که این عتبه جـد محمـد کسـی بود که در جنـگ بـدر کـبری علـم دار مشـرکین به شمشـیر امیرالمـؤ منین (ع) خـودش و برادرش شـیبه و پسـرش ولیـد به درک واصـل شدنـد و هند جگرخوار که زوجه ابوسـفیان بود عموی محمـد میشد مع ذلک این محمد از شـیعیان امیرالمؤ منین (ع) و عامل آنحضـرت در مصـر بود معاویه با وجود آنکه پسـرعموی او میشد خیلی او را صدمه زد که دست از علی بردارد ولی ممکن نشد تا بالاخره او را کشت و جمـاعتی از زنهـای آنهـا هم خوب بودنـد ماننـد امـامه دختر ابوالعاص که بعـد از حضـرت فاطمه علیهاالسـلام بنا به وصیت آن خانم در حباله حضرت علی (ع) درآمد و

دیگران هم بودنـد که ذکر آنهـا باعث تطویل کلام میشود ، امام علیه السـلام بنی امیه بـد را به لفظ قاطبه لعنت کرده است ، نه بنی امیه خوب را ، چنانچه امام باقر (ع) بعد فرمود تو از بنی امیه نیستی و از ما اهلبیت میباشی . پس لعن بر بنی امیه وقتی است که دشمن اهلبیت باشند اگر از دوستان اهلبیت شدند جز و اهل بیت خواهند بود نه از بنی امیه .

و اما عمر بن عبـدالعزیز که از بنی امیه و از خلفا آنها و دارای زهد و شب زنده داری بود و فدک را به امام باقر (ع) رد کرد و دسـتور داد که لعن بر علی (ع) ترک شود و پولهایی به اهلبیت داد لـذا میرزا عبـداله افندی صاحب ریاض العلماء در لعن بر او تاءمـل دارد . لکن حق مطلب اینست بـا همه این خوبیهـا معـذلک غـاصب امر خلافت بوده و این بـدترین کارهاست و در هیچ تاریـخ و روایتی وارد نشـده که خدمت امام رسـیده باشد و از ایشان اجازه در امر خلافت گرفته باشد ولی معاویه پسـر یزید بن معاویه بعد از آنکه چهل روز خلافت کرد فهمید که خلافت حق او نیست و حق آل محمد میباشد لذا بالای منبر رفت و اعمال پـدران خود را تـذکر داد و بر پـدر و جد خود لعن فرسـتاد و از افعال ایشان تبری جست و گریه شدیدی نمود آنگاه خود را از خلافت خلع نمود .

مروان حکم گفت از پائین منبر به او حال که تو از خلافت کناره گیری کردی پس امر

خلافت را به شورا افکن در جواب گفت من حلاوت خلافت را نچشیدم پس چگونه راضی شوم که تلخی آنرا بچشم . از منبر بزیر آمده و رفت در خانه نشست و مشغول گریه شد مادرش نزد او آمده گفت ای فرزند کاش تو خون حیض میشدی و بوجود نمیآمدی تا چنین روزیرا از تو نمیدیدم گفت ای مادر بخدا که دوست داشتم چنین بودم و قلاده امر خلافت بگردن من نمیافتاد آیا من و زرو و بال امر خلافت را به گردن بگیرم و بنی امیه شیرینی آنرا ببرد .

بنابراین قاطبه را نمیتوان بر همه بنی امیه حمل کرد .

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار

خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار

موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه

آن خیمه ایکه گیسوی حورش طناب بود

ابری به بارش آمد و بگریست زار زار

شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار

گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن

جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل

گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار

گشتند بی عماری و محمل شترسوار

عرش چنان بلرزه درآمد چرخ نیز هم

با آنکه سر زد این عمل از امت نبی

افتاد در گمان که قیامت شد آشکار

روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار

وانگه کوفه خیل الم رو بشام کرد

نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

مجلس بیست و نهم : تشکیل حکومت بنی امیه

تشکیل حکومت بنی امیه

ناگفته نماند که حکومت ظالمانه بنی امیه را عثمان تشکیل داد و در دوران حکومتش پایه گذاری نمود چه خودش از بنی امیه بود عثمان بن ابی العاص بن امیه بن عبدالشـمس بن عبد مناف عثمان خلیفه سوم بود و اهل تسنن او را از غیره مبشره میدانند و مادر عثمان اردی بنت کریز بن ربیعه بن

حبیب حبیب بن عبدالشمس بن عبد مناف است و ما در اردی بیضاءست کنیه او ام الحکم و دختر جناب عبدالمطلب است پس مادر عثمان عمه زاده پیغمبر (ص) می شود .

و ولید بن عقبه بن ابی معط بن ابان ابی عمرو بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف برادر مادری عثمان بن عفان و مراد از فاسق در آیه شریفه یا ایها الذین جائکم فاسق بنباء فتبینوا اوست .

عثمان در سال ششم عام الفیل متولد شد و در روز هجدهم ذی الجه سال سی و پنج ه از دنیا رفت و حکم ابن ابی العاص پدر مروان عموی عثمان را پیغمبر (ص) لعن فرمود و دستور داد که او را از مدینه طیبه اخرج کنند به طائف رفت رانده شده بود تا عثمان به خلافت رسید آنوقت عثمان او را بمدینه آورد و ما قبلا گفتیم که عثمان و بنی امیه از عبدمناف نبودند بلکه از غلام رومی عبدالشمس بودند که او را پسرخوانده خود قرار داد .

خلافت عثمان

عمر در لحظات آخر عمرش برای اینکه خلافت به علی (ع) و بنی هاشم نرسد و به عثمان و بنی امیه منتقل شود فکری کرد و مجلس شورایی تشکیل داد و این مجلس را طوری تشکیل داد که خلافت به عثمان برسد و تشکیل این شورای شش نفری بزرگترین بلا و مصیبت برای جهان اسلام بود و عواقب وخیمی برای مسلمانان ببار آورده و طوری تنظیم شده بود که بخوبی میتوانست خلافت را از بنی هاشم بیرون برد و در دامن بنی امیه قرار دهد .

عمر هنگامی بفکر تشکیل

شورا افتاد که دلش از خنجر ابولؤ لؤ پاره شده بود و لحظات آخر عمرش را میگذرانید و میگفت آه اگر ابوعبید زنده بود او را جانشین خود میساختم چون امین امت بود و اگر سالم مولای ابوحذیفه زنده بود او را بعد از خود نامدار مسلمانان میکردم زیرا او خدا را زیاد دوست میداشت .

عمر از مرگ ابوعبیده قبرکن مدینه اظهار تاءسف میکرد و حق هم داشت زیرا او یکی از کارگردانان خلافت در روز سقیفه بود و سالم هم برده ای بیش نبود ولی چه شد که تمام فضایل و مناقب و سفارشات نبی اکرم (ص) را درباره علی فراموش کرد و او را در شورا در ردیف عبدالرحمن قرار داد و افسوس از مرگ یک قبرکن مدینه میخورد .

باری در لحظات آخر عمر خلافت را میان شش نفر به شورا گذاشت :

علی بن ابیطالب علیه السلام

زبیر بن عوام

عبدالرحمن بن عوف

سعد بن ابی وقاص

طلحه بن عبیداله

عثمان بن عفان

پس از استحکام پایه های شورا قوای نظامی را برای اجرای دستور خود بر آنان گمارد و گفت اگر پنج نفر از آنها در امر خلافت یکی اتفاق کردند یکی مخالف بود گردن او را بزنید و اگر چهار نفر اتفاق کردند و دو نفر مخالف شوند گردن آن دو نفر را بزنید و اگر سه نفر با شورا موافقت کردند و سه نفر مخالف بودند با آن دسته ای موافقت کنید که عبدالرحمن در بین آن باشد و بقیه را که مخالف هستند بقتل برسانید .

به چه سبب دستور قتل مخالفین را صادر نمود ، مگر مخالف با شورا موجب

خروج از دین و ارتداد میشد ؟

ولی علی (ع) چه زود از این نقشه مزورانه اطلاع حاصل نمود و فهمید که تشکیل شورا تنها بمنظور حق او است و لذا به عمویش عباس گفت : عموجان خلافت از خاندان ما برگردانیده شد عباس گفت : چه کسی به تو خبر داد ؟ علی (ع) فرمود : عمر عثمان را در ردیف من قرار داد و حکم نمود که اکثریت موافقت نمایند آنگاه موافقت با دسته ای که عبدالرحمن با آنها است لازم نموده و بدیهی است که سعد بن ابی وقاص با پسرعمش مخالفت نمیکند و عبدالرحمن هم داماد عثمان است و قطعا هم با یکدیگر اختلاف نخواهند کرد و در نتیجه عثمان خلیفه خواهد شد . تاریخ طبری ، جلد ۵ ص ۳۵ .

انتخاب باطل

اعضاء شورا در محاصره پلیس انتظامی مورد تهدید قرار گرفتند تا هر چه زودتر خلیفه را انتخاب و سپس اعلام نمایند اعضاء و شورا با عجله هر چه تمامتر در این باره به گفتگو و بحث پرداختند تا بالاخره خلافت را به عثمان واگذار نمودند .

نقل شده آنروزی که عمر درگذشت تا سه روز کار خلافت بجهت شورا تاءخیر افتاد روز چهارم که غره محرم سال بیست و چهار هجری بود عثمان پیراهن خلافت را در بر کرده و یازده سال و چند ماه مدت خلافت او بود و اواخر سال سی و پنج هجری روز چهارشنبه بعد از عصر قتل او واقع شد .

خلافت عثمان در حقیقت زنگ خطری بود که بر اثر آن فتنه هایی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت و

مسلمانان در تاریکی وحشت زایی قرار گرفتند که اثری از نور و روشنایی در آن وجود نداشت .

هنگامیکه عثمان بر تخت خلافت نشست بنی امیه از فرط خوشحالی در پوست خود نمیگنجیدند پیرامون او گرد آمده با هیاهو و دادن شعار او را از مسجد بخانه آوردند آری چرا بنی امیه خوشحال نباشند و چرا شعار ندهند و حال آنکه با روی کار آمدن خلافت عثمان زیربنای حکومت اموی مستحکم گردید .

باری خلفا بنی امیه زمامدارانی ستمگر و یاغی و سرکش و بیدین و فاسق و متجاوز و خودسر بودند و مردم را به کارهای زشت و ناپسند وادار کرده و از کارهای خوب و پسندیده باز میداشتند و نوامیس مسلمانان را ملعبه خویش میساختند ، این خودسری و بی بند و باری از روزی آغاز شد که عثمان کرسی خلافت را اشغال نمود زیرا روش سیاسی و اجتماعی او مخالف کتاب خدا و خارج از طریق حق و عدالت بود که ما اکنون نمونه هایی را یادآور میشویم .

غارت اموال بیت المال

مقتضای سیاست مالی و اقتصادی اسلام آنست که بیت المال در مصالح مسلمانان و در راه مبارزه با فقر و بیچارگی مصرف گردد تا ریشه فقر و محرومیت از میان اجتماع قطع شده و خانواده های محروم و بی بضاعت مورد ترحم و عطوفت قرار بگیرند و به نیازهای طبقه عاجز و درمانده رسیدگی شده و از زنان بیوه و اطفال یتیم و بی سرپرست تفقد بعمل آید و نیازمندیهای آنان برطرف گردد .

ولی با کمال تاءسف در دوران ریاست و زمامداری عثمان این سنت و سیره بدست فراموشی سپرده شد

. او ثروت مسلمانان را بخود اختصاص داده و بنی امیه را بر بیت المال مسلمین مسلط ساخت و آنها مطلق العنان گردیدند بهر که مایل بودند بذل و بخشش نمودند و افرادیکه مورد علاقه آنها نبودند محروم میساختند گویی که بیت المال مسلمین ملك مطلق آنان بود .

مثلا ـ وقتی ابوسفیان تبریك خلافت عثمان را گفت دویست هزار درهم به او عطا کرد و عبداله بن سعد که برادر رضاعی عثمان بود و دستور داد غنایم فتح آفریقا از طرابلس تا طنچه را به او بخشند و مسلمانان دیگر را محروم ساخت شرح ابن ابی الحدید

سعد بن عاص که یکی از بدکاران و فساق بنی امیه بود چنانکه پدرش نیز از سران مشرکین محسوب میشد که در جنگ بدر بدست علی (ع) کشته شد یکصد هزار درهم از بیت المال مسلمین بچنین شخص فاسدی عطا کرد اسدالغابه ، ج ۳ ، ص ۳۱

عثمان ولید بن عقبه را حاکم کوفه قرار داد که هر چه میخواهد بکند و او هر چه توانست بعنوان وام از بیت المال اختلاس نمود تا آنکه عبداله مسعود که کلیددار بیت المال بود از وی مطالبه کرد تا اموالی را که بعنوان قرض از بیت المال گرفته مسترد نماید ولید ناگزیر جریان را به عثمان گزارش داد بمجد رسیدن نامه عثمان به عبداله بن مسعود چنین نوشت : تو خزینه دار ما هستی تو را نمیرسد که ولید را در خصوص مالی که از بیت المال استقراض نموده تحت فشار قرار دهی .

چون این نامه بدست ابن مسعود رسید کلید بیت المال را نزد

ولیـد افکنـد و گفت من گمان میکردم خزینه دار مسـلمانانم تا اکنون معلوم شـد کلیـددار بنی امیه میباشم حال که چنین اسـت نیازی به ماندن درین پست ندارم .

واقدی نقل میکند که ابوموسـی اشـعری مال عظیمی را از بصـره بسوی عثمان فرستاد و ولی او تمام آن مال را میان اهل و اولاد خود قسمت نمود .

نقـل شـده آنروزی که عثمان از دنیا رفت صـد و پنجاه هزار دینار و هزار هزار درهم موجودی او بوده و قیمت ضـیاع او که در وادی القری و حنین بوده و صـد هزار دینـار بشـمار میرفت و اسب بسـیار و شتران بیشـماری از او باقی مانـد و در زمان خلافت عثمان بسیاری از اصحاب بسبب عطایای او مالدار شدند .

مثلا زبیر بن عوام از عطایای عثمان خانه های قیمتی بنا کرد و بعـد از وفاتش پنجهزار دینار وجه نقد و هزار اسب و هزار بنده و هزار کنیز و اشیاء دیگری از او باقی ماند و مانند طلحه که دولتش بمرتبه ای رسید که غله عراقش هر روزی هزار دینار میشد و بعضی بیشتر گفته اند .

و مانند عبدالرحمن بن عوف که صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسـفند داشت و بعد از فوتش ربع ثمن مالش هشتاد و چهار هزار دینار بوده است تتمه المنتهی حاج شیخ عباس قمی

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد

شور و نشور واهمه را در گمان فتاد

هم بانگ نوحه و غلغله در ششجهت فکند

هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد

هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد

بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد

هر جا که

بود آهویی از دشت پا کشید

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان

هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

بر پیکر شریف امام زمان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت

بی اختیار نعره هذا حسین از او

چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد

پس با زبان پر کله آن بضعت بتول

رو بر مدینه کرد که یا ایها الرسول

مجلس سی ام : لعن الله ابن مرجانه و لعن الله عمر بن سعد

ترجمه

خدا لعنت کند پسر مرجانه را و همچنین خدا لعنت کند عمر پسر سعد را

شرح

مراد از ابن مرجانه ابن زیاد است و ذکر او بعد از آل زیاد و بنی امیه ، که شامل اوست به این جهت است که او کشنده حضرت سیدالشهداء است و مرحوم مجلسی احتمال داده که بجهت خبث مولد او بوده و اضافه او به مرجانه بجهت ولدالزنا بودن اوست تا معلوم شود که علاوه بر بد بودن پدر از طرف مادر هم بد بوده است زیرا مرجانه از زنهایی بود که بالای خانه او علم نصب شده بود و این علامت زنهای زانیه معروف بوده است .

حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا در یکی از خطبه های خود فرمود : فانتم هم الا ابن الدعی قدر کزبین اثنین بین السفله و الذله و هیهات ما اخذ الدنیه .

بخدا قسم که آن زنازاده پسر زنازاده ما را واجب نموده که لباس ذلت بپوشیم و یا در میدان مبارزه جنگ کنیم و ما هرگز دستخوش ذلت نشویم .

عبیـداله بن زیـاد در سـال بیست و هشت و یا بیست و نه هجری متولـد شـد و در سال شـصت و هفت بـدست جناب ابراهیم بن مالك اشتر بـدرك واصل شد پس سن آن ملعون ازل و ابد در عاشورا سـی و نه سال یا سـی و هشت سال بوده و پدر ملعونش زیاد بن ابیه که به او زیاد بن سـمیه میگفتند در سال پنجاه و سه هجری به درك واصل شد و مادر زیاد بن ابیه سـمیه نام داشت که مانند مرجانه به زنا

دادن معروف و از ذوات الاعلام

خروج ابن زیاد برای دستگیری مختار

ابن زیاد که حاکم بصره بود و بنا بدستور ملعون به کوفه ماءموریت پیدا کرد که کار حسین علیه السلام را به نفع یزید خاتمه دهد .

بعد از آنکه مختار بر کوفه مسلط شد و عبدالملک بن مروان بخلافت نشست عبیداله بن زیاد را با هشتاد هزار نفر برای سرکوبی مختار و تسخیر عراق ماءمور کرد .

ابن زیاد در آن وقت حاکم موصل بود و بفرمان عبدالملک در حوالی نصیبین پرچم استقلال برافراشت تا به کوفه حمله کند مختار یزید بن انس اسدی را با عامر بن ربیعه با سی هزار مرد جنگی باستقبال ابن زیاد فرستاد و سه هزار جنگجوی دیگر در پنج فرسخی موصل گماشت تا تلاقی دو لشکر کوفی و شامی حاصل شد و پس از مدتی به نفع پیروزی مختار تمام شد . سیصد نفر اسیر گرفتند و بسیاری کشته شدند و گروهی متواری و فراری گردیدند و اسراء را نزد فرمانده لشکر بردند و دستور داد که همه را گردن بزنند و خودش هم در همانشب از شدت مرض درگذشت و جانشین او ورقاء مراجعت کرد و با پرچم فیروزی به دارالاماره مختار آمد .

جنگ ابن زیاد با پسر مالک اشتر

در اوایل سال ۶۷ ه ابن زیاد که در اواخر سال قبل شکست خورده بود بشام فرار کرد و باز خود را مهیای جنگ نمود و ابراهیم پسر مالک هم با دوازده هزار مرد جنگی برای محو ابن زیاد بطرف موصل حرکت کرد و چند منزلیکه رؤ سای کوفه ، که قتله امام حسین بودند ، مانند شیث بن ربعی ، شمر بن ذی الجوشن ، محمد بن اشعث بن قیس و

عمر بن سعد را دید که بمخالفت برخاسته اند و پیغام بمختار فرستاده بودند که اگر رعایت ما را نکنی مهیای جنگ باش مختار برای مصلحت روزگار و انجام مقصود خود قاصدی نزد ابراهیم پسر مالک اشتر فرستاد تا با آنها مماشات کند تا به کوفه برگردند این قاصد در ساباط مد این ابراهیم رسید ابراهیم هم متعرض آنها نشد به کوفه آمدند و محل آنها خانه شیث بن ربعی بود و مهیای تهیه سلاح و قشون بودند که با مختار به جنگ برخیزند .

ابراهیم بن مالک اشتر که مطمئن شد آنها در کوفه استقرار یافتند از جنگ با ابن زیاد انصراف پیدا کرد و به کوفه برگشت و مستقیما شیث بن ربعی رفته آنها را دستگیر کرد پنجاه نفر از قشون آنها را کشت و هشتصد نفر اسیر گرفت و ۲۵۰ نفر آنها را که از قتله کربلا بودند گردن زد و خاطر مختار را از شر و دغدغه آنها جمع کرد و پس از فراغت از این مقام بطرف ابن زیاد حرکت ، در نواحی موصل با او تلاقی کرد . جنگ کوفی و شامی باز شروع شد ، حصین بن نمیر که در قلب لشکر شام بود و در سپاه کربلا جناح لشکر را داشت بمیدان شتافت شریک ثعلبی او را با یک شمشیر از پای درآورد و به کشتن او لشکر شامی را مضطرب نمود ، روحیه خود را باختند . ابراهیم بن مالک اشتر بمیدان شتافت و فرمان داد ای شیعیان حق و انصار دین ، اولاد شیاطین را بکشید و بر پسر مرجانه حمله کنید که آن کسی

است که آب فرات را بروی حسین بن علی (ع) بست . اینست همان کسی که به حسین علیه السلام پیغام داد ترا امان نیست مگر در بیعت من درآیی با این سخنان مهیج لشکر کوفه را تحریص و ترغیب کرد تا به یکبار بر شامیان حمله کردند و با شمشیر آنها را متواری کردند و تا مقداری راه پسر مالک آنها را تعقیب کرد و بسیاری را به قتل رسانید .

کشته شدن ابن زیاد

ابوالمؤ ید خوارزمی مینویسد تعداد کشته شدگان این جنگ به هفتاد هزار رسید تا غروب حمله و تعقیب و کشتار ادامه داشت تا بکلی منهزم و مغلوب و منکوب شدند بعد از غروب آفتاب ابراهیم بن مالک مردی را کنار فرات دید که دستاری از خز پوشیده و زره ای و شمشیری بر دست داشت بر او حمله کرد شمشیر او را گرفت اسبش رمید و او را از مرکب بیفتاد صبح شد ابراهیم گفت دیشب کنار فرات مردی را کشتم که جبه خز و زره پوشیده بود و بوی مشک ازو میآمد .

رفتند جسد او را پیدا کردند دیدند ابن زیاد است سر او را بریدند برای ابراهیم بن مالک بردند ، ابراهیم سجده شکر بجا آورد و سر حصین بن نمیر را با سرهای دیگری که از سرداران شامی و از قتله کربلا بودند به کوفه نزد مختار فرستاد ، مختار با دیدن سر ابن زیاد و انتقام از قتله کربلا سجده شکر بجا آورد .

وقتی سر حضرت سیدالشهداء ، را نزد ابن زیاد بردند قطره خونی از سر مبارک حسین بن علی علیه السلام بر ران

زیاد ریخته و آنرا سوراخ کرده بزمین رسید ، در اثر آن زخم پایش خوب نمیشد و این پنجسال بوی عفونت زیادی میداد برای جبران آن همیشه مقدار زیادی مشک مصرف میکرد تا بوی بد او را نشوند و با همین بوی مشک او را شناختند .

مکافات ابن زیاد

امام شافعی در تاریخ خود به نقل از ترمذی مینویسد که او را روایت کرده که عمار بن نمیر گفت : وقتی به مسجد کوفه رسیدم دیدم سرهای بریده را آنجا آوردند چون گشودند وقتی سر ابن زیاد را بیرون آوردند که نشان دهند ماری سیاه پیدا شد و در بینی عبیداله بن زیاد رفت و ساعتی درنگ نموده بیرون آمد و از دیده غایب شد پس از لحظه ای مردم گفتند قد جائت قد جائت باز آن مار آمد و در سوراخ بینی او رفت و مکرر در آن روز این واقعه رخ داد .

عمر بن سعد

عمر پسر سعد بن ابی وقاص است که او از کبار و بزرگان عصر خود و یکی از اصحاب شش نفری شورای سقیفه بود در مروج الذهب از محمد بن جریر طبری نقل میکند که چون معاویه قصد حج کرد ، در طواف سعد بن ابی وقاص با او بود چون از طواف خلاص شد بطرف دارالندوه روان شد و سعد را هم با خود برد و در روی تخت نزد خودش نشانید و به سب امیرالمؤ منین علیه السلام مشغول شد ، سعد خود را از پهلو و سریر او دور کرد آنگاه گفت ای معاویه اگر یکی از خصلتهای علی (ع) در من بود و ستر داشتم از آنچه که آفتاب بر آن میتابد چه او داماد پیغمبر بود و فرزندانی چون حسن و حسین داشت و پیغمبر (ص) در روز فتح خیبر میفرماید : لاعطین الرایه غدار جلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله .

و نیز در غزوه تبوک

درباره او فرمود : الا ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی . آنگاه سعد گفت بخدا قسم که تا زنده ام دیگر داخل خانه تو نشوم و نیز نقل شده که چون سعد این سخن را گفت و خواست برود معاویه گفت بنشین تا جواب آنچه گفتی بشنوی ، اگر آنچه درباره علی (ع) میگویی پس چرا یاریش نکردی و از بیت او دوری جستی ؟ چه اگر من خودم آنچه را که تو شنیدی از پیغمبر میشنیدم خادم علی میشدم .

در امالی شیخ صدوق نقل میکند که روزی امیرالمؤ منین علیه السلام در کوفه خطبه میخواندند و فرمودند که سلونی قبل ان تفقدونی . سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت یا امیرالمؤ منین (ع) بمن خبر ده که در سروریش من چند دانه مو میباشد ؟ حضرت فرمود بخدا قسم که چیزی از من پرسیدی که خلیل من رسول خدا بمن خبر داده بود که تو از من میپرسی در سر و صورت تو نیست هیچ مویی مگر آنکه در بن آن شیطان نشسته و در خانه تو بزغاله ای است که فرزندم حسین را میکشد عمر سعد در آنروز طفلی بود که تازه براه افتاده بود .

در شفاءالصدر و از تقریب ابن حجر نقل میکند که بعضی گمان کرده اند که عمر سعد از صحابه است و این غلط است ولی یحیی بن معین جزما خبر داده است که ولادت عمر سعد در روز مرگ عمر بن خطاب بوده و شاید تسمیه او به عمر مؤ ید این باشد ، پس

عمر سعد در روز عاشورا در کربلا سی و شش ساله و مختار صاحب اربعین بیست و پنجساله بوده است .

در ارشاد شیخ مفید است که عمر سعد بحضرت سیدالشهداء گفت جماعتی از سفهاء گمان کرده اند من قاتل شما هستم حضرت فرمود آنها از سفهاء نیستند بلکه از علما هستند آگاه باش که از گندم ری نخواهی خورد .

در تاریخ طبری است که ابن زیاد کاغذی نوشت و ایالت ری را به ابن سعد واگذار نمود و به او تکلیف نمود که بجنگ حسین بن علی علیه السلام برود ، ابن سعد تقاضای عفو نمود ، ابن زیاد گفت پس کاغذ حکومت ری را بما رد کن ابن سعد گفت بمن مهلت بده تا در این موضوع فکر کنم ، عمر سعد با هر یک از ناصحین خود که مشورت کرد او را ازین کار منع کرد و حمزه بن مغیره پسر خواهرش گفت ای دایی اگر سلطنت روی زمین از تو باشد و از آن دست برداری بهتر است از آنکه بجنگ حسین بن علی علیه السلام بروی و خدا را ملاقات کنی در حالیکه قاتل حسین علیه السلام باشی .

کشته شدن عمر سعد

در حکومت مختار گروهی از فرماندهان لشکر ابن زیاد پنهان شدند از آن جمله عمر سعد بخانه ابن بهیره که قرابت و دوستی با خاندان علی علیه السلام داشت پناهنده شد و بوسیله و امان نامه بدین مضمون گرفت عمر سعد مادامیکه از کوفه خارج نشده و اخلالی ایجاد نکند در امان است .

اسحاق بن اشعث کندی برادر زن عبداله بن کامل بود ، بخانه او پناهنده شد

شمر بن ذی الجوشن از کوفه فرار کرد و در یکی از دهات با چند نفر دیگر پنهان شدند ، خولی اصبحی در دودکش خانه خود زندگانی میکرد ، بیشتر اشخاص برجسته که امیر فرمانده لشکر بودند و یا پنهان شدند یا فرار کردند یا در خانه شخصیتهایی پنهان شدند ولی اغلب لشکریان کربلا کشته و یا اسیر شدند .

مختار به عبداله بن کامل اسدی دستور داد لشکر نویسان را پیدا کند و اسامی کسانیکه به کربلا رفته اند بنویسند و به هر وسیله که هست آنها را احضار یا دستگیر کنند ، در روزهای اول بیشتر لشکریان کشته میشدند .

مختار رئیس شهربانی را استیضاح کرد که چرا هر که اسیر میشود یا از کسانیست که با من جنگ کرده و باید عفو شود و یا از رجاله های لشکر عمر سعد در کربلا است ولی رؤ سای قوم دستگیر نمی شوند آنها گفتند به علت اینست که شما عمر سعد را که سردار لشکر بود آزاد گذارید و بدین جهت قلوب شیعیان سرد شده مختار بخود لرزید و گفت خدا مرا امان ندهد اگر عمر سعد را امان دهم آنگاه دستور داد فوری بروید او را احضار کنید اگر حاضر شد فبهاالمراد اگر لباس خواست و شمشیر طلبید همانجا گردنش را بزنید .

چه خبر است ؟ عبداله گفت امیر ترا احضار کرده گفت با من چه کار دارد او بمن امان داده عبداله کامل گفت عبارت امان را بخوان نوشته هر گاه از تو حدثی حادث نشود در امانی تو روزی چند حدث حادث میکنی پس امان آن مرتفع شده ولی

گمان بد مبر امیر به عهد خود وفا میکند البته منظور عهد با خدا بوده است .

عمر سعد فریاد زد ای غلام عبا و کفش و شمشیر من را بیاور تا نزد امیر بروم ، عبداله گفت ای حرامزاده با من حیله میکنی و شمشیر میخواهی که مرا بکشی بلافاصله شمشیر بر فرق عمر سعد زد و همراهان نیز ضربتی بر تن او زدند تا سر او را جدا کردند و نزد مختار بردند .

حفص پسر عمر سعد نزد مختار نشسته بود مختار رو به حفص کرده گفت این سر را میشناسی جواب داد بلی این سر پدر منست و زندگانی پس از او برای من لذتی ندارد مختار گفت راست میگویی او را بپدرش ملحق کنید حفص را کشتند و سر هر دو را نزد پسر عمر سعد بنام محمد گذاشتند مختار گفت این سرها را میشناسی گفت آری سر پدر و برادر من است پرسید چه عقیده ای درباره آنها داری جواب داد من از هر دو بیزام زیرا وقتی که ابن زیاد خواست پدرم را به کربلا بفرستد من باو اصرار کردم از این کار خودداری کن که خسران دنیا و آخرت است برادرم او را تشجیع کرد تا به امارت برسد و اینک هم بجزای خود رسید .

مختار گفت بر صدق گفتار خود شاهدی داری گفت بلی مادرم در این جریان حضور داشت زن عمر سعد خواهر مختار بود و برای وساطت همانروز بخانه مختار رفته بود مختار نگذاشته بود که بخانه شوهرش برگردد بر او برآشفت که شوهرت پسر دختر پیغمبر را کشته و تو باز با

او زندگی میکنی مگر میترسیدی که بی شوهر بمانی .

خواهر مختار قسم خورد که مکرر میخواستم در بستر خواب او را بکشم ولی تو در زندان ابن زیاد بودی ترسیدم که آسیبی بتو برسانند و ضمنا صدق سخنان محمد بن عمر سعد را شهادت داد و مختار از کشتن او در گذشت .

موعظه و نصیحت

روزی ابوحازم بر سلیمان بن عبدالملك اموی وارد شد سلیمان گفت به چه سبب ما از مردن کراهت داریم گفت به سبب آنکه دنیا را تعمیر کردید و آخرت را خراب نمودید لاجرم میل ندارید از آبادانی بجای خراب بروید .

گفت ورود ما در عالم آخرت در نزد خدای تعالی به چه نحو است ؟ گفت نیکوکار مانند مسافریست که از سفر به وطن خود میرود و به اهل و عیال خویش میرسد و از رنج سفر راحت و آسوده میگردد و اما بد کار حالش چون حال غلام گریخته میباشد که او را گرفته نزد آقایش میبرند .

گفت بمن بگو کدام عمل افضل اعمال است ؟ گفت اداء واجبات و اجتناب از محرمات گفت کلمه عدل چیست ؟ گفت کلمه حقی که بر زبان برانی نزد کسی که از او میترسی و هم باو امید داشته باشی .

سلیمان گفت عاقلترین مردم کیست ؟ گفت آنکه اطاعت خدا را کند .

گفت جاهلترین مردم کیست ؟ گفت آنکه آخرت خود را برای دنیا دیگری بفروشد گفت مرا موعظه موجزه و مختصری بکن . گفت سعی کن که خدا را در آن جاهایی که ترا نهی کرده نبیند و در آن جاهایی که ترا امر به آن کرده

ببیند .

آنوقت سلیمان گریه سختی کرد ، یکی از حاضران به ابوحازم گفت این حرفها چه بود که در محضر خلیفه گفتی ؟ گفت ساکت باش حقتعالی از علماء عهد گرفت که علم خویش را بر مردم ظاهر کنند و کتمان ننمایند این بگفت و از نزد سلیمان بیرون رفت .

سلیمان مالی برای او فرستاد او رد نمود و گفت والله نمی پسندم این مال نزد تو باشد پس چگونه خودم در آن تصرف نمایم سلیمان گریه کرد ولی حقیقتا نمیخواست موعظه را گوش کند چه ریاست دنیا و دوستی مال و مقام نگذاشت .

ملاقات حضرت سیدالشهدا علیه السلام با عبیدالله بن حر جعفی در اینجا مناسب است یکی از وقایعی که در راه سفر کربلا برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام اتفاق افتاده نقل کنیم .

چون حضرت در یک منزلی کربلا وارد قصر بنی مقاتل شد دید سراپرده ای زده اند و اسبی بر در سراپرده بسته و نیزه ای بر زمین کوبیده اند .

امام علیه السلام پرسید این سراپرده از کیست ؟ گفتند از عبیداله بن حر جعفی است حضرت دستور دادند دعوتش کنید نزد من بیاید مردی از اصحاب آنحضرت که اسمش حجاج بن مسروق جعفی بود باتفاق یزید مغفل جعفی روانه آن سراپرده شدند ، چون رسیدند سلام کردند عبیدالله پرسید ای پسر مسروق چه در عقب داری حجاج گفت در حقیقت خدا کرامت و بزرگی را بطور هدیه برایت فرستاده اگر قبول کنی و رد نکنی اینک این حسین بن علی (ع) است که ترا بیاری خود دعوت میکند اگر در رکاب او جنگ کنی

اجر خواهی برد و اگر کشته شوی بمقام شهادت رسیده ای .

عبیدالله گفت : انا لله و انا الیه راجعون . من از کوفه بیرون آمده ام چون دیدم لشکر زیادی مهیای جنگ با او میباشند و دوستانش از اطرافش منحرف شده اند دانستم که مسلما کشته خواهد شد و من هم به یاری او قادر نیستم حجاج در حیرت فرو رفت که این مطالب را چگونه به امام بگوید عبیدالله از قیافه حجاج مطلب را فهمید خودش جواب را خلاصه کرد و گفت از من این پیغام را به حسین برسان که چیزی که مرا وادار کرد از کوفه بیرون آمدم اینست که چون شنیدم شما خیال ورود به کوفه را دارید جز کناره گیری چاره ای ندیدم ، خواستم که نه در خون تو و کسانت آلوده شوم و نه دشمن تو را کمک کنم با خود گفتم اگر با او جنگ کنم بر من ناگوار است و پیش خدا و رسولش مسئول هستم و اگر در رکاب او باشم و خود را به کشتن ندهم برای خود وقع و قیمتی قرار نداده ام و من مرد باحمیتی هستم نمیخواهم که دشمن مرا بی ثمر بکشد و خونم هدر رود زیرا حسین (ع) در کوفه یار و یاوری ندارد .

چون حجاج و یزید این پیغام را برای حضرت آوردند حضرت خودشان لباس پوشیدند با آن دو نفر بجانب عبیداله حرکت کردند و چون از میان برادران و اهلبیت خود میرفتند آنها با حضرت حرکت کردند .

عبیدالله میگوید چون حضرت را دیدم با محاسن سیاه که هرگز زیباتر از او

حسنی ندیده بودم و چون دیدم که حضرت پیاده میآید و اطفالش دور او را گرفته و به همراهش میآیند بقدری دلم بحال او سوخت که تا آن وقت دلم بحال کسی نسوخته بود حضرت وارد چادر شده و عبیداله از حضرت تجلیل زیادی کرده و دو دست و پای حضرت بوسید و حضرت را در صدر مجلس جای داد .

حضرت پس از حمد و ثنای الهی فرمودند : اهل شهر شما بمن نوشته بودند که همگی به یاری من اتفاق دارند و نوشتند که ما تصمیم قطعی در یاری شما گرفته ایم و از من درخواست نموده بودند که بر آنها وارد شوم ولی حال آنطور که نوشته بودند نیست اکنون تو را بیاری خود دعوت میکنم .

عبیداله گفت اگر در شهر کوفه برای شما یاوری بود بدون شک بیش از همه اصحاب عجله میکردم ولی خودم دیدم که شیعیان شما در کوفه از ترس و هراس شمشیرهای بنی امیه در خانه های خود مخفی شده و خیال یاری کردن شما را ندارند .

حضرت فرمود چه مانعی دارد که با من بیایی و مرا کمک کنی .

عبیداله گفت اگر میخواستم با یکی از دو فرقه باشم البته بهمراه شما میآمدم دوست دارم که مرا معاف گردانی ، اسبهای من آماده است که در خدمت شما بگذارم مخصوصا شخصی خودم هر وقت روی آن سوار بودم و از دشمن گریخته ام مرا بطرف دشمن نبرده است این اسب را سوار شوید و خود را به پناهگاهی برسانید و من ضامن عیالات شما میشوم که آنها را بشما برسانم . حضرت هم

فرمودند میخواستم بتو نصیحتی بی پرده کنم ، چنانچه تو بی پرده سخن گفتی اگر میتوانی به محلی برو که فریاد خواهی ما را نشنوی بجهت آنکه هر کس فریاد و ناله بیکسی ما را بشنود و یاری نکند بخدا قسم که حقتعالی او را سرنگون در آتش جهنم میاندازد ، حضرت این را فرمود و با کودکان و یارانش حرکت کرده به خیمه های خود آمدند .

ابومخنف نقل میکند که عبیداله بن زیاد پس از کشته شدن حسین (ع) اشراف کوفه را سرکشی میکرد عبیداله حر جعفی را ندید ولی او بعد از چند روز به دیدن پسر زیاد آمد ابن زیاد بطور مواخذه گفت ای پسر حر کجا بودی گفت بیمار بودم گفت بیماری دل یا بیماری تن گفت تنم بیمار بود و خدا مرا شفا داد ابن زیاد گفت دروغ میگویی تو با دشمن ما بودی گفت اگر با دشمن تو بودم جا و مکان من دیده میشد ابن زیاد گفت اینجا باش تا من بیرون رفته بیایم چون ابن زیاد رفت عبیداله حر بیرون آمده اسب خود را سوار شده رفت ابن زیاد چون آمد و او را ندید دستور داد که هر کجا هست حاضرش کنند به او گفتند امیر تو را احضار کرده او هم گفت هرگز نزد او نخواهم آمد این گفت و حرکت کرد با جماعتی از کوفه بیرون آمده بطرف مدائن رهسپار گشت خروج بر ابن زیاد کند . در بین راه بطرف کربلا آمد نظری عمیق به آرامگاه حسین (ع) و یاران و اهل بیتش نمود و افسوس خورد که چرا یاری

آنحضـرت را نکرده و آمرزش از خدا می طلبید مجددا برگشت و بطرف مدائن آمده اشعاری از خود میخواند و افسوس نبودن در کربلا را میخورد و با دست بر دست خود میزد و در مدائن بسر میبرد و با دستگاه یزید و عبیداله بد بود تا اینکه مختار قیام کرد نزد مختـار آمـد و به اتفـاق ابراهیم بن مالـک اشتر برای جنـگ بـا عبیـداله بن زیـاد شـتافت ابراهیم با او را خوش نداشـت بمختـار گفت من ازین مرد هراس دارم مبـادا در موقع نیـاز با من کجروی کنـد مختار گفت با او نیکی کن و چشـمش را بمال دنیا پر نما ابراهیم با هشـتهزار نفر بیرون آمـد و عبیداله بن حر جعفی نیز همراه او بود وقتی ابراهیم خواست خراج را بین لشـکر تقسیم کنـد پنجهزار درهم برای عبیداله جعفی فرسـتاد او بخشم آمد و گفت تو برای خودت ده هزار درهم گرفتی و برای من پنجهزار فرسـتادی بـا اینکه پـدر من از پـدر تو پست تر نبوده و بالاخره برای مال دنیا با مختار مخالفت نموده و در دهات کوفه بغارتگری و چپاول مشـغول شده ، قریه هایی را تاراج کرد و عده ای را کشت و اموال آنها را گرفت مختار فرسـتاد کسان او را گرفته اسیر کردند و زن او را زندانی کرد ولی او با دویست سوار ، زن خود را از زندن خلاص کرد .

پی نوشتها

ص ۶۳۵ کتاب

۱ - حجـاج از اصـحاب امیرالمـؤ منین (ع) در کوفه بود وقـتی حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام از مـدینه به مکه آمدنـد این حجاج برای دیدار آنحضرت از کوفه بطرف مکه

حرکت کرد و در خدمت آن حضرت بود تا به کربلا رسیدند و در پنج وقت برای نماز آنحضرت اذان میگفت و در مقابل شدن لشکریان با آنحضرت اذان نماز را همین حجاج بن مسروق گفت و یزید بن مغفل هم از اصحاب امیرالمؤ منین (ع) حرکت کرد و در زیارت آنحضرت است که السلام علی یزید بن مغفل السلام علی حجاج بن مسروق جعفی .

این کشته فتاده بهامون حسین تست

وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

وین ماهی فتاده بدریای خون که هست

این قالب طپان که چنین مانده بر زمین

زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست

شاه شهید ناشده مدفون حسین تست

این غرقه محیط شهادت به روی دشت

این خشک لب فتاده ممنوع از فرات

از موج خون او شده گلگون حسین تست

کز خون او زمین شده جیحون حسین تست

این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه

وین نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی

خرگه از این جهان زده بیرون حسین تست

دود از زمین رسانده بگردون حسین تست

پس روی در بقیع بزهرا خطاب کرد

وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد

مجلس سی و یکم : و لعن الله شمرا

شرح

نام ذی الجوشن شرجیل بن الاعوار الضبابی بود . در اسدالغابه میگوید که او را ذی الجوشن گفتند زیرا سینه او برآمدگی داشت .

و در شرح قاموس میگوید اول عربی که زره بتن کرد شرجیل بود ، باینجهت او را ذی الجوشن نام نهادند و بعضی دیگر میگویند چون کسری به او زره داد نامش ذی الجوشن شد .

در اسدالغابه است که بعد از جنگ بدر ذی الجوشن که مشترک بود نزد پیغمبر (ص) آمد و کره اسبی

بنـام قرحا نزد آنحضـرت آورد ، حضـرت فرمود من حاجتی به آن نـدارم ولی اگر بخواهی با زرهی که از غنائم بـدست آمـده معاوضه میکنم . گفت این کار را نمیکنم . حضـرت فرمود منهم حاجتی به آن ندارم بعد حضـرت فرمود بیا اسـلام بیاور گفت نمیکنم ، حضـرت فرمـود چرا گفت قوم تو در تعقیب هلاـکت توانـد و بالاـخره ترا میکشـند ، حضـرت فرمود مگر ندیـدی که چنـدین نفر درین جنگ بخاک افتادنـد گفت چرا . حضـرت فرمود پس چه وقت هدایت میشوی گفت آنروزی که تو بر کعبه غالب شوی و منزل کنی . حضرت فرمود آنروز هم خواهد رسید . تا آخر خبر

در ذخیره الـدارین از هشـام کلبی نقـل میکنـد که روزی زن ذی الجوشن خواست از محـل و مکان خود بجای دیگری رود در بین راه سـخت تشـنه شد تا به چوپانی رسـید و از او طلب آب کرد ، چوپان گفت آبت نمیدهم تا بگذاری من از تو کام بگیرم آن زن تمکین نموده و از آن نطفه شمر بدنیا آمد .

روز عاشورا حضـرت دسـتور فرموده بودنـد که اطراف خیام را آتش بسوزاننـد تا دشـمن به خیام حرم حمله نکنند شـمر ملعون چون آتش را دید فریاد زد یا حسین اتعجلت بالنار قبل یوم القیامه حضرت فرمود این ندا کننده گویا شمر ذی الجوشن است .

بعد فرمود یابن راعی المغری انت اولی بها صلیا نقل از تاریخ طبری

در مناقب ابن شهر آشوب نقل میکند که سحر شب عاشورا حضرت حسین (ع) خوابش برد بعد از بیدار شدن فرمود الساعه در خواب دیدم چند سگ حمله

کردنـد که مرا بدنـدان بگیرنـد در میـان آنهـا سگ پیسـی بود که از همه بیشتر بمن حمله میکرد گمان میکنم که قاتل من مرد پیسی باشد .

در سال ۶۶ مختار شـمر را بقتل رسانید و یا بنا بر نقل قول کامل بدست ابوعمره در قریه ای نزدیک کوفه کشته شد و در امالی ابن شـیخ میگویـد که شـمر بن ذی الجـوشن را کیسـان ابـوعمره در بـادیه اسـیر کرده بخـدمت مختـار آورد و او دسـتور داد تا گردنش را بزننـد و دیگی مملـو از روغن بجـوش آوردنـد و او را در میـان آن دیـگ انداختنـد و یکی از امـوال آل حـارثه بن مضرب سر او را لگدکوب کرد .

و بنا بر نقل دیگر پس از آنکه مختار خولی را کشت گروهی را برای پیـدا کردن شـمر و سـنان بن انس ماءمور کرد که هر دو آنها به کشـتن امام حسـین (ع) افتخار مینمودند . ماءمورین در حین گردش جمازه سواری را دیدند شـتابان میآید او را گرفتند معلوم شد قاصد شـمر است که بطرف بصـره میرود تا خبر حرکت ورود او را بدهد ولی چون به او کم اجرت داده و با عمودی بر پشت او زده بودنـد قاصـد بجای بصـره مسـتقیما به دارالاماره آمـد نزد مختار رفت و محل خفاء شـمر را گفت و مختار انعام وافری باو داد ، ابوعمر با گروه ماءمورین مسلح به راهنمایی عرب شترسوار به دهکده ای آمدند که شمر پنهان شده بود خانه و همراهان او را محاصره کردند با شمشیر برهنه از خانه بیرون آمد و به ابوعمرو و حاجب حمله کرد همراهان او به

شمر حمله کردند و چندین ضربت بر بدن او زدند تا بخاک غلطید آنگاه سر او را با همراهانش بریدند و سنان بن انس را دست بسته با سرها وارد کوفه نمودند ، شمر مردی بود که تمام مخالف و مؤ الف به او و بدبین بودند و با دیدن سر او بسیار مسرور شدند مختار دستور داد سنان را هم با اشد عذاب بکشند و انتقام خون حسین علیه السلام را به حسب ظاهر گرفتند .

علامه مجلسی در عاشر بحار نقل نموده که در میدان جنگ زخم فراوانی بر بدن شمر وارد آمد که بیحال بر زمین افتاد لشکریان با بدن مجروح و با خواری و ذلت و زجر تمام او را نزد مختار بردند مختار امر نمود در مقابل روی شمر دیگ بزرگی را پر از روغن نموده و بر روی آتش آوردند پس از آن سرش را از بدنش جدا ساختند و در دیگ انداختند تا نابودش کردند .

اینست معنی آیه : و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون .

کشته شدن حسین مظلوم (ع) بدست شمر ملعون

چون سلطان شهیدان در میان گودال قتلگاه افتاده بود بنا بر نقل لهوف عمر سعد ملعون به یکی از سرداران لشکر رو کرد و گفت وای بر تو چرا معطلی از اسب خود پائین آی و حسین را از این زخمها و جراحات راحت کن ، آن ملعون خواست که از اسب پیاده شود خولی بن یزید علیه اللعنه پیش دستی کرد تا آنحضرت را بقتل رساند ، ولی همینکه وارد گودال شد و حضرت را با آنحال دید لرزه بر اندامش افتاده از گودال بیرون آمد .

در منتخب طریحی میگوید : حضرت با گوشه چشم نظری به خولی افکند که از آن نگاه لرزه بر اندام خولی افتاد بیرون آمد و نتوانست کاری انجام دهد .

در تبرالمذاب گوید : چون شمر خولی را لرزان دید گفت بازوهایت شل شده چرا میلرزی گفت بخدا قسم من پسر زهرا چه این کار از من بر نمیآید . شعر لعین گفت قبیح باشد که موهایی بر صورت تو بیرون آمده زیرا تو مرد نیستی .

شیخ فخرالدین طریحی در منتخب میگوید : هنگامیکه امام علیه السلام در شرف جان دادن بود آن مردم فرصت ندا دادند که خود آنحضرت جان دهد چهل سوار به قصد آنحضرت آمدند و هر یک قصد داشتند که سر آنحضرت را قطع کنند از جمله آنها شیث بن ربعی بود همینکه وارد گودال شد حضرت از گوشه چشم نظری بسوی آن ملعون نمود ، شیث شمشیر را از دست خود انداخته بیرون آمد و گفت یا حسین پناه بخدا میبرم از اینکه گریبان خود را بدست پیغمبر و علی بدهم و دست خود را بخون تو آلوده کنم .

از جمله اشخاصی که نامه بحضرت نوشته بود این شیث بود که بحضرت نوشته بود : صحراهای ما سبز شده و میوه های ما رسیده منتظر قدوم شما هستیم و این مرد خبیث در کربلا سرکرده پیادگان بود و آنحضرت را تیرباران و سنگباران مینمود و از آب فرات مانع میشد .

ابو مخنف مینویسد که سنان ابن انس به شیث رو کرد و گفت : ندانستم که چرا حسین را نکشتی مادرت بعزایت بنشیند برو شمشیری بیاور و

بدست من بده تا کار حسین را تمام کنم شیث شمشیری که در گودال انداخته بود و به سنان داد و او هم چون به قتلگاه آمد حضرت دیده باز کرد نگاهی تند نمود که از آن نگاه لرزه بر اندام سنان افتاده ترسیده شمشیر از دستش افتاد و رو به فرار نهاد و نزد عمر سعد آمد و گفت میخواهی محمد مصطفی را دشمن من قرار دهی و گریبان مرا بدست آنحضرت دهی .

ولی اصح اقوال آنست که شمر ملعون سر مبارك امام حسین علیه السلام را از تن جدا کرد و شرح آن چنین است که : شمر ملعون به اتفاق سنان بن انس به قصد جدا کردن سر مظلوم کربلا به گودال آمد و حضرت در آخرین رمق جان دادن بود و از شدت تشنگی زبان در دهان حضرت مجروح شده بود و با اینحالت برای اتمام حجت طلب آب مینمود چون شمر به آنحضرت رسید با چکمه لگدی بر آنحضرت زد و گفت یابن ابی تراب ایا تو اعتقاد نداشتی که پدرت علی ساقی حوض کوثر است هر که را بخواهد سیراب میکند اگر چنین است پس صبر کن تا من زودتر ترا بکشم و تو آب از دست پدرت بخوری آنگاه شمر ملعون به سنان رو کرد و گفت همینطور که حسین روی خاك افتاده سر از بدنش جدا کرد . سنان گفت من انیکار را نکنم و خون پسر پیغمبر را بگردن نمیگیرم و گریبانم را بدست پیغمبر نمیدهم شمر در غضب شد و دشنام به سنان داد و با پای چکمه روی سینه آنحضرت نشست آنگاه محاسن

غرقه بخون آنحضرت را گرفت حضرت فرمود مرا میکشی و نمیدانی من کیستم ؟ شمر گفت من خوب جد و پدر و مادرت را میشناسم من ترا میکشم و اصلا ترسی در دل ندارم آنگاه بعد از دوازده ضربت زدن بر آنحضرت سر مبارک آنحضرت را از قفا برید .

الا لعنه الله علیه و علی قوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

نهی نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله از قتل صبر

در مجمع البحرین میگوید : نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن قتل شی من الدواب صبرا .

رسول خدا (ص) نهی فرمود که هیچ حیوانی از حیوانات را از روی صبر نکشند . این قتل رسم زمان جاهلیت بود و حیوانی را که میخواستند بکشند در جایی حبس میکردند بعد آنقدر سنگ و چوب و کلوخ بر بدنش میزدند تا میمرد چون وجود مبارک پیغمبر رحمه للعامین بود منع فرمود که در حق حیوانات چنین عملی را نکنید بلکه اگر میخواهید گوسفند بر شما حلال شود و او را آب دهید و دست و پای او را ببندید بعد او را ذبح کنید .

امام سجاد علیه السلام در کوفه فرمودند : انا ابن من قتل صبرا . ای اهل کوفه من پسر آن کسی هستم که او را با قتل صبر با لب تشنه کشتند و کفابنا فخرا و این هم برای ما فخری است .

و فی المقتل الی ابی مخنف و خر صریعا مغشیا علیه و بقی مکبوبا علی وجهه ثلاث ساعات و هو یقول علی بلائک و رضا بقضائک لامعبود

سواک یا غیاث المستغیثین .

کشتن شیث بن ربعی

شیث بن ربعی که از سرداران لشکر کوفه در کربلا بود در فتنه خروج قتله بر مختار سعی بلیغ نشان داد ، سوار اسب شده مخفیانه از بیراهه بطرف بصره میرفت که پاسبانان اطراف شهر او را دستگیر کرده نزد مختار آوردند .

مختار امر کرد دستها و پاهای او را قطع کردند و در میان شهر گذاشتند تا مانند سگ زوزه کنان جان داد .

کشتن خولی اصبحی

مختار جمعی را برای دستگیری خولی اصبحی ماءمور ساخت همانطور که میدانیم خولی دو زن داشت یک زن کوفی و دیگری شامی که اولی از دوستان اهلبیت و دومی از دشمنان بود چون ماءمورین بخانه او رفتند زن شامی فریاد بلند کرد چرا از بام خانه بالا آمدید و چرا سرزده وارد خانه شدید ولی کوفی با دست خود محل مخفی شدن او را نشان داد آنمحل را شکافتند و خولی را دستگیر کردند بحضور مختار بردند . مختار فرمان داد به انواع عذاب و شکنجه او را بقتل رسانند .

ماءمورین بدن او را سوزانیدند زیرا این همان خولی بود که سر امام را در همین خانه روی خاکستر تنور مخفی کرد .

کشتن حرمله

حرمله بن کامل اسدی در حال فرار بود که در خارج شهر او را دستگیر کردند و این مرد از تیراندازان معروف است که بقول خودش سه تیر داشت و سه شخصیت بزرگ را کشت نمیدانم که در کدام کتاب مقتل دیدم که به زهر آلوده کرده بود که یکی را بر گلوی نازنین علی اصغر زد و یکی را هم بر قلب نازنین حضرت سیدالشهداء علیهم السلام که همان کار حضرت ساخت و از اسب بر روی زمین افتاد .

مختار دستور داد بدن او را تیرباران کنند آنقدر تیر بر بدنش زدند که مثل لانه زنبور سوراخ سوراخ شد تا به درک واصل گشت .

شعری از عبرت روزگار

نادره مردی ز عرب هوشمند

گفت به عبدالملک از روی پند

زیر همین گنبد و این بارگاه

روی همین مسند این تکیه گاه

بودم و دیدم بر ابن زیاد

ظلم چه ها رفت بشاه

عباد

سر که هزارش سر و افسر فدا

وارث دستار رسول خدا (ص)

بود سرشاه شهیدان حسین (ع)

سبط بنی فاطمه (س) را نور عین

سلسله بر گردن بیمار او

بسته کمر خصم به آزار او

بعد دو روزی سر آن خیره سر

بد بر مختار به روی سپر

بعد که معصب سر و سردار شد

دستخوش او سر مختار شد

این سر مصعب بود در کنار

تا چه کند با تو دگر روزگار

هین تو شدی بر زبر این سریر

تا چه کند با تو دگر چرخ پیر

مات همینم که در این بند و بست

این چه طلسم است که نتوان شکست

نی فلک از گردش خود سیر شد

نی خم این چرخ سرازیر شد

خلاصه سخن اینست که ابن زیاد حاکم کوفه سر مبارک امام حسین (ع) را برید و روی طشت در سریر حکومت دارالاماره

کوفه بمعرض نمایش گذاشت و بعد نزد یزید فرستاد . شش سال مختار سر ابن زیاد را برید و در همان قصر روی تخت در معرض نمایش گذاشت و بعد نزد حضرت سجاد علیه السلام فرستاد .

سال بعد مصعب در جنگ بصره فاتح شد و سر مختار را برید و در کوفه استقرار یافت ، روی همان تخت در معرض نمایش گذاشت و بعد نزد برادرش عبداله زبیر به مکه فرستاد .

سالع بعد عبدالملك بن مروان سر مصعب را در جنگ با شامیان برید و در کوفه استقرار یافت و در همان دارالاماره نشست و سر او را در معرض نمایش گذاشت ، در آن اثناء که پسر مروان به کشتن مصعب مفاخر میکرد مردی در گوشه مجلس به حالت استعجاب خندان شد و چندین بار تکبیر گفت ،

عبدالملک سبب تکبیر را پرسید ، آنچه را دیده بود و قبلا گذشت بیان کرد . پسر مروان سخت خود بر خود لرزید و بیدرنگ بیرون آمد و دستور داد دارالاماره را ویران کردند .

در جنگ کربلا فتح با چه کسی بود ؟

در مکتب تربیتی اسلام چنین آموخته اند که همیشه نتیجه نهایی کارها را باید قضاوت کرد ، چه بسیار میشود که ضمن عمل تحولات و حوادث بیم و امید را تقویت میکند و آدمی را در شکست و پیروزی وعده میدهد اما قضاوت فتح و ظفر یا شکست و سقوط را باید پس از قطع عمل دانست .

حضرت سیدالشهداء علیه السلام معتقد بود که فتح و ظفر با اوست زیرا در همان کلمات و بیانات خبر از شهادت خود ، مکر راز فتح و پیروزی خود نیز خبر میداد و میفرمود با جهاد مقدسی که در پیش دارم یقین دارم دین اسلام باقی و برقرار خواهد ماند و تومار بدعت و جنایت بر هم پیچیده خواهد شد ، امام حسین علیه السلام خود را احق به خلافت میدانست و در نامه ها و خطابه های خود متذکر میشد .

در نامه ای که به بنی هاشم نوشت این عبارت بود : من لحق بنا استشهد و من تخلف لم یبلغ الفتح . (کامل الزیاره ، ص)

یعنی کسی که بمن ملحق شود شهید خواهد شد و کسیکه تخلف ورزد به فتح و ظفر نائل نمیشود بنابراین امام حسین علیه السلام فتح و پیروزی را در این جنگ برای خود حتمی میدانست با آنکه علم به شهادت داشت .

این معنی را فرزند عزیزش امام زین العابدین علیه السلام

در مدینه در پاسخ ابراهیم بن طلحه بن عبیداله فرمود وقتی که پرسید چه کسی غالب شد ، امام سجاد فرمود موقع نماز معلوم میشود امالی شیخ طوسی

وضع نماز چنین بود که در عهد آل ابوسفیان و آل مروان و جنایاتی که آنها میکردند کسی رغبت به نماز جماعت و اجتماع در مسجد را نمیکرد ولی پس از شهادت امام حسین علیه السلام مردم مکه و مدینه بیشتر بنام احساسات دینی گرد هم جمع میشدند و به نماز روزه و شعائر دین رغبت میکردند و شعائر دین مینمودند و لذا امام فرمود وقت نماز ببین چگونه مردمیکه رغبت آمدن بمسجد را نداشتند و از بیم بنی امیه و آل مروان گوشه گیری مینمودند اینک همه به جماعت حاضر شده و اعلام کلمه توحید مینمایند و این نتیجه بلکه معنی و مفهوم فتح و ظفر بود .

شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام سبب اقامه نماز و اداء زکوه شد و مردم را به جنبشی دینی متوجه ساخت و لذا در زیارتش میخوانی :

اشهد انک قد اقمت الصلوه و اتیت زکوه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر .

مجلس سی و دوم : و لعن الله امه اسرجت و الجمت و تنقبت و تهیاءت لقتالک

ترجمه

و خدا لعنت کند گروهی را که اسبها را زین کردند و لجام زدند و براه افتادند و خود را آماده برای مقاتله با شما کردند

شرح

اسراج اشتقاق از لفظ سرج است و سرج به فتح سین و سکون راء زین اسب را گویند و جمع آن سردج است و سراج کسی را گویند که زین میسازد و چون گویند اسرج الفرس جعله اسرج پس معنی چنین میشود که خدا لعنت کند آنهایی که زین اسبهای خود را محکم بستند این مسلم است که هر اسب سواری باید اسبش زین داشته باشد پس اینکه میفرماید : اسرجت معلوم میشود زین اسبهای آنها خصوصیتی داشته باین معنی که زینی چنان محکم درست کرده بودند که در میان سی هزار لشکر در میدان جنگ زود پاره نشود چه اگر زین اسب محکم نباشد سوار خود را بزمین میاندازد و دشمن بر او غلبه میکند .

الجمت ، لجام به کسر لام معرب لگام است و چنانچه جوهری گفته دهانه اسب است همانطور که در معنی سرج گفته شد خصوصیت این زین و دهنه آنست که در غیر میدان جنگ به این محکمی بسته نمی شده است .

تنقبت ، ماءخوذ از نقاب یعنی پارچه ای است که زنان با آن صورت خود را میپوشانیده اند ، در زمانهای سابق رسم چنین بوده که در جنگها نقاب بصورت خود میزدند تا در میدان جنگ شناخته نشوند تا محبت دوستی و فامیلی مانع کشتن آنها نشود .

و تهیات لقاتلك ، یعنی آماده شدند برای قتال و کشتن تو بهتیوء مشتق از هیئت است که بمعنی کیفیت و حال

و شکل و صورت چیزیست و بمعنی عده و دسته ای از مردم هم میباشد که جمع آن هیئات میشود .

اگر کسی گوید مهیا شدن برای جنگ امام و کربلا رفتن وقتی بد است که در لشکر پسر سعد شرکت کند ولی اگر در بین راه پشیمان شود و خود را به لشکر پسر سعد نرساند این عمل مهیا شدن بد نیست چه خود را در خون آنحضرت شریک نگردانیده است . جواب گوئیم که : دوستی با دشمنان خدا حتی اگر سیاهی لشکر آنها باشد و در عمل با آنها شرکت نکند این خود گناه کبیره است و آثار وخیمی دارد چنانچه در قصد حداد آهنگر در لشکر ابن زیاد این مطلب معلوم میشود .

مرحوم حاجی نوری در کتاب دارالسلام خود از کتاب بستان الواعظین از قول حر بن ریاح قاضی نقل میکند که گفت که مردیرا از اهل کوفه میشناختم که در لشکر پسر زیاد برای جنگ با امام حسین (ع) به کربلا حرکت کرد و در مراجعت به کوفه مردم که به دیدن او رفتند او را کور دیدند در صورتیکه در موقع رفتن به کربلا با چشمان سالم رفتم ولی با آنحضرت جنگی نکردم بلکه بمیدان هم نیامدم و هیچ شمشیر و نیزه ای بکار نبردم چون آنحضرت را شهید نمودند در چادر خود بعد از خواندن نماز عشا خوابیدم در عالم خواب دیدم که کسی آمد و مرا بسختی کشید و گفت رسول خدا (ص) را زود اجابت کن به او گفتم مرا با رسول خدا چه کار است دو مرا بسختی کشید و حضور حضرت

ختمی مرتب برد چون نزدیک آن بزرگوار رسیدم دیدم آنحضرت میان محرابی نشسته و در حالیکه غمناک است و دستها را بالا زده پیش روی آن بزرگوار پوستی گسترده شده و فرشته ای ایستاده شمشیری از آتش پیش روی اوست ، پس نه نفر از آن کسانیکه از لشکر عمر سعد بودند حاضر کردند و آن ملک همه آنها را با شمشیر آتشی گردن زد و هر یک از آنها را که میکشت شراره آتش از بدنش متصاعد میشد و هر گاه از کشتن یکی از آنها فارغ میشد فی الفور زنده میگشت تا آنکه آنها را هفت مرتبه کشت و زنده شدند پس مرا خدمت حضرت رسالت بردند چون نزدیک شدم خود را روی قدم آن بزرگوار انداختم عرض کردم یا رسول الله من در کربلا بودم ولی حربه ای بکار نبردم فرمود بلی حربه ای بکار نبردی ولی برای کشتن حسین من باعث کثرت سواد لشکر ابن سعد بودی پس فرمودند نزدیک بیا چون نزدیک رفتم طشتی پر از خون در مقابل آنحضرت دیدم فرمود این خون فرزند من حسین است پس از آن خون بچشم من کشید و من از فزع از خواب بیدار شدم و خودم را کور دیدم محدث مزبور خواب دیگری نظیر همین خواب از همان کتاب نقل میکند که آنشخص چون بحضرت عرض کرد من حربه بکار نبردم حضرت هم تصدیق او را نمودند آیا تو کثرت سواد لشکر هم نشده بودی عرض کرد کثرت سواد لشکر هم نشدم حضرت فرمودند درست است بعد فرمودند آیا تو از اهل کوفه نیستی آن شخص عرض کرد چرا حضرت فرمودند

پس چرا فرزندم حسین را یاری نکردی و دعوت او را اجابت ننمودی پس تو کشتن حسین را دوست داشتی و با حزب ابن زیاد بودی پس همانطور که مهیا و آماده شدن برای قتل امام و رفتن به کربلا مورد مواخذه پیغمبر واقع میشود اگر چه در جنگ با آنحضرت شرکت نکند پس آن مردمی هم که میخواهند همه رفتار و کردار خود را مطابق ملت یهود نصاری قرار دهند و زندگانی خود را زندگانی اروپایی و امریکایی کنند و در حقیقت باعث تقویت آنها گردند پیغمبر خدا با آنها چه معامله ای خواهد کرد ؟ !

در کتاب لئالی الاخبار از معصوم علیه السلام نقل میکند که خطاب به یکی از پیغمبران شد که : قل للمؤ منین لا تلبسوا بس اعدایی و لا تطعموا مطاعم اعدایی و لا تسلکوا مسالك اعدایی فتکونوا اعدایی کما هم اعدایی . یعنی ای پیغمبر به مومنین بگو که لباس دشمنان مرا نپوشید و غذایی را که آنها میخورند نخورید و آن راه و روشی را که در زندگی دارند برای خود قرار ندهید اگر چنین کنید شما هم مثل آنها از دشمنان من خواهید شد .

در روایت است که : من تشبه بقوم فهو منهم کسی که در اخلاق و کردار و رفتار خود را شبیه به قومی بکند او هم از دسته آنها محسوب خواهد شد زیرا صرف شباهت ظاهری و دارای آثار وخیمی است چنانچه نهی شده از نماز خواندن در لباس سیاه چه در این عمل مصلی شبیه به طایفه بنی عباس میشود که لباس سیاه را شعار خود قرار داده بودند و

همچنین از نماز خواندن در جائیکه صورتی با عکسی در مقابل مصلی باشد نهی شده چه این عبادت بت پرستانست که بتی در مقابل خود قرار میدادنـد و در مقابل آن کوچکی میکردند و همچنین از نمازگزاردن در حالتی در جلوی روی نمازگزار باشـد منع شده و چه در اینحال شبیه به آتش پرستان میشود .

سیـد جزایری در کتاب انوارالنعمانیه خود روایتی نقل میکند باین مضـمون که فرعون یک مسـخره چی داشت که بسـیار نزد او مقرب بود و هر روز به لباس و شـکلی نزد فرعون میآمـد و او را بخنده میآورد زمانیکه موسـی و هارون مبعوث به سوی فرعون شدنـد و به مصـر آمدنـد مـدتی معطل شدند که با فرعون ملاقات بنمایند میسـر نشد روزی بر در قصـر فرعون ایسـتاده بودند با لباسـهای شبانی و بیابانی و عصایی هم بر دست داشتند و مسخره چی خواست نزد فرعون رود که موسی و هارون را بر در قصر فرعون دیـد و بـا خود گفت خوبست که امروز بـا این هیئت و لباس نزد فرعون بروم چون با آن شـکل و لباس نزد فرعون رفت فرعون از دیدن آن لباس بسـیار خندید گفت این چه لباسـی است که امروز پوشـیده ای گفت دو نفر باین شـکل و لباس بر در قصر تو ایستاده اند اگر آنها را ببینی چقدر خوشحال میشوی اذن دخول میطلبند و میگویند ما پیغمبریم و از جانب خداوند عالم مبعوث شده ایم که فرعون را براه نجات دعوت کنیم فرعون از شـنیدن این کلام بسیار خائف و ترسان شد و به آنها اذن دخول داد تا آخر داستان که مفصل

است . تا روزیکه خدا فرعون و فرعونیان را در دریا غرق کرد و همه را هلاک نمود ولی این مسخره چی غرق نشد و آب دریا او را بیرون انداخت ، موسی چون او را دید عرض کرد این شخص که لباسی مثل لباس من پوشیده و مرا مسخره کرد چرا او را نجات دادی و در دریا غرق نشد ؟ خطاب رسید ای موسی من کسی را که خود را شبیه به یکی از دوستان من کند در دنیا هلاکش نمیکنم .

از اینجا باید بفهمیم که همانطور که شبیه شدن بدوستان خدا این اثر را دارد که خدا در دنیا عذابشان نمیکند و عکس این هم که شباهت و دوستی با دشمنان خدا باشد اثرات بدی دارد که در دنیا و آخرت نصیب آنها میشود .

لذا حقتعالی در قرآن میفرماید : یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم فهو منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین .

در ناسخ التواریخ در معجزات امیرالمؤ منین (ع) نقل میکند که مردی از طایفه مخزوم خدمت حضرت امیرالمؤ منین (ع) عرض کرد برادر من مرده و من از مرگ او بسیار متاءثرم حضرت فرمود میخواهی او را دیدار کنی عرض کرد چگونه نخواهم حضرت فرمود قبر او را بمن نشان بده آنگاه حضرت بر سر قبر او عبای رسول خدا را بر سر کشید و کلمات چندی فرمود و پای خود را بر آن قبر زد فورا زنده شد و بزبان فارسی با آن حضرت صحبت کرد حضرت فرمود تو عربی چرا فارسی

میگویی عرض کرد من عربم ولی به سنت فارسیان از دنیا رفتم یعنی آداب و زندگی خود را مانند عجم ها ترتیب دادم چون در آنزمان ایران کشوری متمدن و دارای آداب و رسوم خوبی بود ، لذا لغتم دگرگون شد .

مجلس سی و سوم : بابی انت و امی یا ابا عبدالله لقد عظم مصابی بک

ترجمه

پدر و مادرم فدای تو باد ای ابا عبدالله

شرح

معنی ابا عبدالله در اول زیارت بیان شد و چون کسی نزدیکتر از پدر و مادر بمن نیست و آنها را بیشتر از همه عزیز میدارم آنقدر بشما نزدیکم و شما را دوست دارم که حاضرم پدر و مادرم را هم فدای شما بکنم .

لقد عظم مصابی بک چون به واسطه ظلم و ستمی که بر شما رفت تحمل حزن و مصیبت شما بر من و تمام شیعیان و دوستان شما سخت دشوار است .

تاریخ بهترین سرمشق زندگیست حوادث در ظرف زمان بهترین مربی بشر است از میان حوادث روزگار هیچ حادثه ای جانسوزتر و عمیق تر از واقعه مولمه کربلا نبوده و نیست انسان هر قدر بیشتر در متون تاریخ تاءمل کند خواهد دید که عظمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بیش ازین اندازه ها است که ادراک ما دریابد .

اگر در مسیر تاریخ حرکت کنیم و از روز عاشورا سال ۶۱ تا امروز صفحات کتاب تاریخ و طبیعت را مطالعه کرده و ورق بزنیم آنوقت شخصیت حسین بن علی علیه السلام و فداکاری و از جان گذشتگی آنحضرت بر ما معلوم میشود و می فهمیم که شهادت آنحضرت چه تاءثیری در ابقاء آئین آدمیان و احیاء قوانین انسانیت و نشر معارف دین و اسلامیت نموده است .

روز عاشورا سال ۶۱ بپایان رسید یزید بخیال خود کام دل گرفت ابن زیاد مسرور به انجام وظیفه شد و افتخار میکرد عمر سعد ملک ری را جایزه میخواست گروهی از خدا بیخبران هم منتظر بودند که رکاب آنها را از طلا و نقره بسازند

و آنها را با جایزه بی نیاز گرداند ولی از همان ساعت ریخته شدن خون مقدس ابی عبدالله الحسین (ع) بخاک کربلا گویی که آتش اختلاف و انقلاب دلهای همان دشمنان جور را فرا گرفت و به هم بدبین شدند و ابواب لعن و طعن را بسوی هم گشودند تا داستان قیام کوفه و توابین و آمدن مختار پیش آمد و مختار دماری از قتله حضرت سیدالشهدا علیه السلام گرفت که قسمتی از آنرا نقل کردیم و ندای وجدان جنایات آنها را در معرض افکار عمومی آیندگان گذاشت و مرور زمان قضاوت کرد که حقیقت در چه لباسی جلوه کرد .

چراغی را که ایزد بر فروزد

هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

هدف اصلی قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام

هدف اصلی سیدالشهداء ازین قیام احیاء دین و اصلاح مفاسد امور اجتماع مسلمین بوده و انی لم اخرج اشرا و لا بطر اولا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت بطلب الاصلاح فی امه جدی .

وقتی انسان در بیابانی چیزی را از دور می بیند اول موجودیت آن در نظرش مجسم و ثابت میگردد ولی نزدیک میشود وجودش معلوم و مشخص میگردد و هر چه نزدیکتر میشود به شخصیت او واقفتر میگردد تا آنجا که عظمتش در دل و مغز آدمی جای گرفته و خواه ناخواه به تعظیم و خشوع و خضوع میافتد .

برای مثال اگر کوهی را از دور ببینیم اول موجودیت کوه برایمان نمایان میشود که از چه سنگی و از چه کیفیتی است سپس هر چه به آن نزدیکتر شویم و نباتات و چشمه سارها و معادن و انواع محصولات آن آشنا گردیم خیر و برکت کوه

بیشتر مـا را مجـذوب مینمایـد تـا آنجـا که اگر بمعادن نهفته آن هم واقف شویم و از آهن و طلا و نفت و غیر آن مطلع گردیم اهمیـت و عظمت و ارزش آن در نظر مـا افزونـتر میگردد و اینمقـدار هم نسـبت به آن چیزیست که مـا می بینیم چه بسـا علم و قـدرت و احـاطه مـا نسـبت به تمام آن کوه و پشت و قله و دره و شـیب و فرازش کافی نیست و از آن بیخبریم که اگر آنها هم برای ما معلوم گردد خود را در برابر عظمت آن ناچیز مینگریم .

وجود مقـدس و شخصـیت حضـرت سیدالشـهداء ارواحنا فداه برای ما مانند کوهی است که از عناصـر آسـمانی ترکیب یافته و دارای انواع مواد و موالیـد عنصـریست و فکر و عمیق و روح بلنـد پرواز او بقدری اوج دارد که عقل آدمی به اوج طیران او راه پیدا نمیکند .

آنچه میگویم بقدر فهم تست

مردم اندر حسرت فهم درست

حضـرت ابی عبـدالله (ع)ماننـد کوه بلند و دامنه داریست که دارای هزاران معدن جواهر گرانبهاست و با یک حرکت لرزاننده مکنونات قیمتی خود را بیرون ریخت و در معرض نمایش خلایق گذاشت .

هر کس بیشتر معرفت به وجود امام حسـین (ع) پیـدا میکنـد در برابر عظمت وجودش چون خس در ساحل دریا و یا ریگ در کنار کوه کوچک و حقیر و ناچیز میگردد .

پس جا دارد که ما بگوئیم بابی انت و امی یا ابا عبدالله لقد عظم مصابی بک

مرثیه خواندن دعبل در خدمت حضرت رضا علیه السلام

مرحوم دربندی در کتاب اسرارالشهاده از منتخب طریحی

نقل میکند که دعبل خزاعی گفت سالی در ایام عاشورا بر سید و مولای خودم حضرت علی بن موسی الرضا (ع) داخل شدم فرایته جالسا جلسه الخرین و اصحابه من خوله کذلک فلما رانی مقبلا قال لی مرحبا بک یا دعبل مرحبا بنا صرنا بیده و لسانه ثم وسع لی فی مجلسه و اجلسنی الی جانبه ثم قال لی یا دعبل احب ان تنشد نی شعرا فان هذه الایام ایام حزن کانت علینا اهل البیت و ایام سرور کانت لا علی اعدائنا خصوصا بنی امیه لعنهم الله یا دعبل من بکا علی مصابنا ولو واحد کان اجره علی الله یا دعبل من ذرفت عیناه علی مصابنا من اعدائنا حشره الله معنا فی زمرتنا یا دعبل من بکی علی مصاب جدی الحسین علیه السلام غفر الله له ذنوبه البته ثم انه نهض و ضرب سترا بیننا و بین حرمه و اجلس اهل بیته من وراء الستر لیبکوا علی مصاب جدهم الحسین ثم التفت الی و قال لی یا دعبل ارث الحسین فانت ناصرنا و ما دحنا تقصر عن نصرنا ماالسطعت قال دعبل فاستعبرت و سالت عبرتی .

حاصل آنکه دعبل خزاعی میگوید ، در ایام عاشورا خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم دیدم که آنحضرت اندوهناک نشسته و جمعی از شیعیان در خدمت آنحضرت بودند چون نظر آنحضرت بمن افتاد فرمود مرحبا ای دعبل که به دست و زبان خودت یاری کننده مایی ، آنگاه مرا طلبید و نزد خود نشانید و فرمود ای دعبل چون اینروزها ایام حزن ما اهل بیت و ایام سرور و شادی دشمنان ما است شعری چند در

مرثیه حضرت سیدالشهداء بخوان ای دعبل بدان که هر که بگرید و کسی را برای مصیبت ما بگریاند اجرش با خدا است . ای دعبل هر کس آب از دیدگانش روان شود برای آنچه از دشمنان ما بما رسیده خدای تعالی او را در زمره ما محشور گرداند . ای دعبل هر که بر مصیبت جد من حسین بگرید البته حقتعالی گناهان او را بیامرزد پس حضرت فرمود دعبل مرثیه ای برای حسین را بخوان که پرده ای آویختند و حرم عصمت و طهارت پس پرده نشستند برای آنکه در مصیبت جد خود حسین (ع) بگریند آنگاه فرمود ای دعبل مرثیه برای حسین (ع) بخوان دعبل میگوید چند شعری در مصیبت آنحضرت خواندم حضرت امام رضا با مروان و زنان و حاضران بسیار گریستند بنوعی که صدای گریه از خانه حضرت بلند شد .

عزاداری حضرت صادق علیه السلام در ایام عاشورا

و نیز در اسرارالشهاده دربندی از کتاب منتخب طریحی از امام صادق (ع) نقل میکند انه کان اذا هل هلال عاشورا اشتد حزنه و عظم بکائه مصائب جده الحسین علیه السلام و الناس یاءتون علیه من کل جانب و مکان یعرونه بالحسین علیه السلام وینوحونه علی مصائب الحسین فاذا فرعوا من البکاء یقول لهم ایها الناس اعلموا ان الحسین حی عند ربه یرزق من حیث یشاء و هود دائما ینظره الی موضع معسکره و مصرعه و من حل فیه من الشهدا و ینظر الی زواره و الباکین علیه والمقسیمین العزاء علیه و هو اعرف بهم و باسمائهم و اسماء ابائهم و بدرجاتهم و منازلهم فی الجنه و انه لیری من یبکی علیه فیتغفر له و یسئل جده

و اباه و امه و اخاه ان یستغفر و اللباکین علی مصابه و المقیمین غرائه و یقول لو یعلم زائری و الباکی علی ماله من الاجر عند الله تعالی لکان فرحه اکثر من جزعه و ان زائری و الباکی علی لینقلب الی اهله مسرورا و ما یقوم من مجلسه الا ـ و ما علیه ذنب و صار کیوم ولدته امه .

حاصل معنی آنکه وقتی که هلال عاشورا نمودار میشد حرن حضرت صادق (ع) شدت مینمود و گریه آنحضرت بر مصائب جدش حضرت حسین علیه السلام زیاد میگشت و مردم از هر طرف و هر جا به سوی آنحضرت میامدند و با آنحضرت بر مصیبتهای حضرت حسین (ع) نوحه و زاری میکردند ، پس زمانیکه از گریه فارغ میشدند حضرت به آنها میفرمود ایها الناس بدانید بدرستی که حضرت حسین (ع) در مقام قرب پروردگار خود است و به لشکرگاه خود و به محل قبر خود و شهدایی که نزدیک قبر او مدفونند نظر میکند و همچنین بسوی زیارت کنندگان خود نظر میکند و او نامهای آنها و پدرانشان را بهتر از شما که فرزندان خود را میشناسید میشناسد کسانیرا که بر او گریه میکنند می بیند و برای آنها از خدا طلب آمرزش میکند و از جد بزرگوار و پدر و مادر و برادرش سئوال میکند که برای گریه کنندگان مصیبتهای او و اقامه کنندگان عزایش استغفار کنند و میفرماید اگر زیارت کنندگان قبر من آنچه را که خداوند برای آنها مهیا کرده بدانند فرح و خوشحالی آنها بیش از جزع آنها خواهد شد و چون زیارت کننده او بر میگردد هیچ

گناهی برای او نمانده است و مثل روزی که از مادر متولد شده خواهد بود .

حکایت یکی از بزرگان هند که بواسطه عزاداری حسین (ع) عاقبت به خیر شد

در کتاب اسرارالشهاده دربندی نقل میکند که در زمان ما شخصی از بزرگان هند بود که در دستگاههای دولتی هند مقام بلندی داشت و او را مستوفی الممالک لقب داده بودند و مشرک بود ولی هر سال ماه محرم مجلس بسیار مهمی برای عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام ترتیب میداد و مبلغ مهمی صرف اطعام مینمود در یکی از سالها مبتلا به مرضی شد که اطباء از معالجه او عاجز بودند و روزبروز بر شدت مرض او افزوده میشد تا اینکه مشرف به موت گردید در حالت نزع و احتضار بود که اطرافیان او دیدند یک مرتبه شفا یافت و از بستر بیماری برخاست و مسلمان شد از سبب اسلام او پرسیدند جواب داد که حضرت سیدالشهداء علیه السلام بالای سر من تشریف آوردند و بمن فرمود برخیز که خدای تعالی به برکت داشتن مجلس عزای تو برای من ترا شفا داد ، آنگاه آن مرد پس از قبول اسلام و شناختن حلال و حرام و مسلمان کردن خانواده اش از هند بطرف کربلا حرکت کرده و آنچه از اموال نفیسه و جواهرات پرقیمت داشت به آستانه مقدسه حسینی بعنوان هدیه تقدیم نمود و بسیاری را در قبه منوره آن حضرت آویخت و از جمله زهاد و عباد اهل عتباب شد و یکسال قبل به مشهد حضرت رضا (ع) مشرف شده بود .

حکایت زن هندی و سینه زدن او

و نیز در همان کتاب اسرارالشهاده نقل میکند که

شخصـی مورد وثوق من از اهـل آذربایجـان بود و برای من نقـل کرد که سـالی سـفر به هنـد کردم روزی در ایـام اقـامت خود جماعتی از اهل آن شـهر را دیدم که با سـرعت زیادی بطرف میدانی میرفتند از سـبب آن پرسیدم گفتند دسته ای از هندیها که مشـرک هسـتند جنازه ای دارنـد که مطابق عقایـد مـذهبی خودشان بایـد او را آتش بزنند و ما بتماشای او میرویم من هم برای تماشا با آنها رفتم تا بمیدان بزرگ رسـیدیم هیزمهای زیادی در آن میدان جمع کرده آتش زدند که از کثرت آتش و حرارت چون جهنمی سوزان گشت آنگاه جنازه ای را در میان آتش انداختنـد بدن او سوخت و خاکستر شد ولی سـینه او ابدا نسوخت و آتش نگرفت حضار از مشاهده او تعجب کردند که چه گناهی کرده که باعث نسوختن سـینه او شده است عالم آنها دسـتور داد کـه مجـددا هیزم بیاورنـد و آتش را زیـاد کننـد بلکـه سـینه او بسـوزد و کلمـاتی چنـد بر آن آتش خوانـد بلکه آتش او را بسوزانـد ولی بـاز هم آتش تـاءثیری به او نکرد پس آن عـالم به غیض آمـده گفت این زن صـاحب معصـیت بزرگی بـوده که باعث نسوختن سـینه او شده است کسان و بستگان او خیلی ناراحت شدند بخواهر آن میت گفتند شما از حال او خبر دارید که او چه معصیتی مرتکب شده که سینه او نمی سوزد خواهر گفت تا آنجا که من از حال او اطلاع دارم زن بسیار خوبی بود و در طریقه مذهب خود به عبادت معروف بود ولی یاد دارم که روزی در ایام محرم از

راهی که میرفتیم به یکی از مجالس مسلمانها که برای تعزیه حسینی و ذکر مصائب آنحضرت منعقد شده بود برخورد . یکی از آن جمعیت روضه میخواند و مرد و زن بحالت گریه به سینه خود میزدند به ما هم حالت رقتی دست داد و گریان شدیم و من و خواهرم نیز سینه زدیم عالم آنها گفت این همان جرمیست که باعث گشته آتش سینه او را نسوزاند .

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین

ما را غریب و بیکس و بی آشنا ببین

اولاد خویش را که شفیعان محشرند

تن های کشتگان همه در خاک و خون نگر

در ورطه عقوبت اهل جفا ببین

سرهای سروران همه بر نیزه ها ببین

در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان

آن سپر بود بر سر و دوش نبی مدام

وندر جهان مصیبت ما برملا ببین

یک نیزه اش ز دوش مخالف جدا ببین

نی نی درآ چو ابر خروشان کربلا

آن تن که بود پرورش در کنار تو

طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین

غلطان بخاک معرکه کربلا ببین

یا بضعه الرسول ز ابن زیاد داد

کو خاک اهل بیت رسالت بباد داد

مجلس سی و چهارم : فاسئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک

ترجمه

پس از خدایی که مقام ترا بلند و گرامی داشت و مرا هم بواسطه دوستی تو عزت بخشید سئوال و درخواست مینمایم که : ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد

شرح کرامت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام

توضیح

حقتعالی کرامات و مقاماتیکه برای انبیاء و اولیاء بوده از قرب بدرگاه احدیت به آنحضرت عنایت فرمود و آن چند چیز است :

اول : دارا بودن معجزه

معجزه چیست ؟ معجزه عبارت از کار خارق العاده ایست که جهات سه گانه زیر در آن جمع باشد : ۱ - این کار بکلی خارج از حدود توانایی نوع بشر باشد و هیچکس حتی نوابغ جهان نتوانند به اتکای نیروی انسانی آنرا بیاورند .

۲ - باید توام با دعوی پیامبری باشد . یعنی آورنده آن بعنوان یک سند زنده برای صدق گفتار خود در دعوی رسالت از طرف خدا آنرا انجام دهد و این دعوی برای امامان و امام حسین بوده منتهی به اسم امامت و نه پیغمبری .

۳ - باید توام با تحدی یعنی دعوت بمعارضه و مقابله باشد باین ترتیب که از تمام انسان ها دعوت کند که اگر میتوانند و قدرت دارند مانند آنرا بیاورند .

بنابراین اگر یکی از این جهات سه گانه در آن نباشد معجزه نامیده نمیشود از انیجا تفاوت معجزه با کارهای نوابغ جهان و اکتشافات حیرت انگیز علمی اجمالا ـ روشن میشود زیرا کارهای نوابغ و اکتشافات عجیب علمی اگر چه در نوع خود نادرست است و کم نظیر ولی از قدرت و توانایی نوع انسان بیرون نیست و هیچ بعید نیست که نابغه دیگری مثل آن و یا بهتر آنرا بیاورد .

ولی معجزات باید در وضع و شرایطی باشد که هیچ احتمال نرود که بشر دیگری مثل آن را بیاورد . مثلا معجزه صالح پیغمبر که مطابق گفته قرآن شتر ماده با بچه اش از کوه بیرون آمد که

یک روز آب رود را میخورد و روز دیگر به همان مقدار شیر میداد .

این مطلب را میتوان ضمن مثالی روشن ساخت اگر کودک ۶ یا ۸ ساله مانند یک سخنران ورزیده و ماهر با عبارات سلیس و روان و دلنشینی صحبت کند این یک نوع نبوغ فوق العاده است اما از حدود و توانایی نوع بشر بیرون نیست چه ممکنست کودک دیگری پیدا شود که به همین زیبایی و مهارت سخن بگوید به همین دلیل نمیتوان نام آن را معجزه گذاشت .

ولی از مریمی که بدون شوهر بوده عیسی بن مریم که تازه بدنیا آمده بمردم میگوید : انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا . این را معجزه میگویند چه از قوه هر بشری خارج است .

مرحوم مجلسی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت امام حسن علیه السلام با شخصی از اولاد زبیر به عمره میرفتند برای حضرت در زیر درخت خرمایی فرش انداختند و برای آن زبیری در زیر درخت دیگر و آن درختان خشک بود زبیری گفت اگر ایندرخت رطب میداشت میخوردیم . حضرت فرمود میل رطب داری گفت بلی حضرت دست بآسمان کرد و دعایی خواند بزبانی که آن شخص نفهمید در همانساعت آن درخت سبز شد و بار برداشت شترداری که همراه ایشان بود گفت والله این سحر است حضرت فرمود سحر نیست دعای فرزند پیغمبر است که مستجاب شد .

حسین علیه السلام معجزات پیغمبران را هم دارا بوده از باب مثال ابن شهر آشوب روایت کرده که روزی جبرئیل بصورت دحیه کلبی خدمت رسول (ص) آمد و خدمت آنحضرت نشسته

بـود که ناگـاه حسـنین علیهماالسـلام داخـل شدنـد چون گمـان میکردنـد دحیه کلبی دست به نزد او آمدنـد و از او هـدیه ای خواسـتند جبرئیل دستی بسوی آسـمان بلند کرد سیبی و بهی و اناری برای ایشان فرود آورد و به ایشان داد چون آن میوه ها را دیدند شاد گردند و نزد حضـرت رسول (ص) بردند حضرت از ایشان گرفت و بوئید و بایشان رد کرد و فرمود که بنزد پدر و مادر خود ببرید ولی اگر اول بنزد پدر ببرید بهتر است پس آنچه آنحضـرت فرموده بود بعمل آوردند و این میوه ها را نزد پدر و مادر بردنـد و همگی از آن میوه ها تناول میکردند و هر چه میخوردند چیزی از آن کم نمیشد و آن میوه ها بحال خود بود تا وقتی که رسول خـدا (ص) از دنیـا رفت و بـاز آنهـا نزد اهـل بیت بود و تغییری در آنهـا به هم نرسـید تا آنکه حضـرت فاطمه علیهاالسـلام رحلت فرمود پس انار برطرف شد و چون حضـرت امیرالمؤ منین (ع) شـهید شد و آن به از بین رفت و سیب ماند آن سیب را حضرت حسن (ع) داشت تا آنکه حضرت امام زین العابدین (ع) فرمود وقتی که پدرم در صحرای کربلا محصور اهـل جور و جفا بود آن سـیب را در دست داشت و هر گاه که تشـنگی بر او غالب میشـد آنرا میبوئیـد تا تشـنگی آن حضـرت تخفیف میافت چون تشنگی زیاد بر آنحضرت غالب شد و دست از حیات خود برداشت دندان بر آن سیب فرو برد چون شهید شد هر چند آن

سیب را طلب کردند نیافتند پس آنحضـرت فرمود که من هر گاه بزیارت مرقد مطهر پدرم میروم بوی آن سیب را میشنوم و هر گاه از شیعیان مخلص ما در وقت سحر بزیارت آن مرقد مطهر برود بوی آن سیب را از آن ضریح منور میشنود .

معجزه امام حسین علیه السلام و حفر چاه

چون شب عـاشورا تشـنگی و عطش بر حسـین (ع) و اصـحاب و اهـل بیت آنحضـرت زیاد شـد آنحضـرت تبری برگرفت و از بیرون خیمه زنـان نوزده قـدم بطرف قبله گام برداشت آنگاه قـدری زمین را با تبر حفر کرد ناگاه آبی زلال و گوارا بجوشـید و اصـحاب آنحضرت نوشیندند و مشکها را پر از آب کردند پس آن چشمه فروکش کرد و خشک شد و اثری از آن باقی نماند در صورتیکه روز نهم حضرت باصحاب فرمود که چاهی حفر کنند شاید آبی پیدا شود ولی هر چه کاوش کردند آبی نیافتند .

تا اینجا معلوم شـد کرامات و مقاماتی از قرب بدرگاه احدیت و داشـتن معجزه برای همه انبیاء بوده و برای امام حسـین (ع) هم بوده است .

دوم : مصونیت از خطا

دومین چیزی که برای همه انبیـاء بوده مصونیت از خطـا است پیامبران نه تنها بایـد از گناهان مصونیت داشـته باشـند بلکه از هر گونه خطا و اشـتباهی در تشـخیص مطالب نیز بایـد مصون باشـند چه اگر این مقام برای انبیاء نباشـد از گفته ها و تعلیمات آنها مردم سلب اطمینان میکنند و این مقام هم برای حسین (ع) و سایر امامان بوده است .

در اینجا سؤ الی پیش میآید که امام حسین (ع) از

کشتن خود و اسیری اهل بیتش خبری داشت و یا بدون اطلاع از مکه و مدینه بطرف کربلا حرکت کرد و اگر خبر داشت با آیه مبارکه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه سازش ندارد .

جواب این سوال اینست که امام حسن علیه السلام کاملا خبر از شهادت خود داشت و کرارا هم رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادت را به او داده بود از جمله صدوق درامالی روایت می کند که روزی رسول گرامی در خانه ام سلمه فرمودند ای ام سلمه ، هیچکس راهگذار نزد من آید ، ام سلمه می گوید : ناگاه حسین علیه السلام آمد و من نتوانستم که جلوی او را بگیرم ، که نزد رسول خدا نرود من به دنبال او رفتم دیدم که بر سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته و آن حضرت می گرید و چیزی در دست دارد فرمود : ای ام سلمه از این که جبرئیل است و مرا خبر میدهد که این فرزند تو کشته خواهد شد و این خاکیست که بر روی آن کشته می شود این خاک را با خود بدار و هر وقت اینخاک خون شد حسین کشته گشته ، ام سلمه می گوید من عرض کرم یا رسول الله خدا را بخوان تا او را ازین مهلکه نجات دهد و این بلا را از وی بگرداند فرمود خدا را برای نجات او خواندم لکن خدا به من وحی فرستاد که در مقابل این شهادت برای او درجه ای خواهد بود که هیچیک از مخلوقین من به آن درجه نمی رسند و او

را شـیعیانی است که برای دیگران شـفاعت میکنند و شفاعت آنان نزد من پذیرفته خواهد شد و مهدی قائم آل محمد (ص) از فرزندان او است خوشا کسی که از دوستان و شیعیان حسین باشد و بخدا قسم که آنان در قیامت رستگارانند .

در خبر دیگر است که وجود مبـارک پیغمبر (ص) مشتی از خاک کربلا به ام سـلمه دادنـد و فرمودنـد که هر وقت دیـدی این خاک خون شد بدان که حسـینم را کشـته اند . ام سلمه هم میگوید من روزی که سر آن شیشه را باز کردم دیدم که آن خاک خون صافی کشته است .

نیز در خبر دیگریست که چون حضـرت امام حسـین (ع) قصد سـفر به عراق را نموده ام سـلمه خدمت آنحضرت رسید عرض کرد شـما ازین سـفر صـرفنظر فرمائید چه من از رسول خدا (ص) شـنیدم که فرمود فرزندم حسین در عراق کشته میشود و بمن خاکی داد که در شـیشه کنم که فعلا نزد من میباشد حضـرت فرمود بخدا قسم که من کشـته میشوم اگر چه به عراق نروم یعنی بنی امیه هر کجا باشم مرا میکشـند و اگر میخواهی من قبر خودم را بتو نشان بـدهم تا جای خوابگاه خودم و اصـحابم را دیـدار کنی پس با دست مبارک روی ام سـلمه را مسـخ نمود تا حقتعالی حجاب را از پیش چشم او برطرف نمود خاک کربلا قتلگاه حضـرت و اصـحابش را ملاحظه نمود آنگاه حسین (ع) قدری از آنخاک را برداشت و به ام سلمه داد که در شیشه ای بریزد و فرمود هر گاه دیدی که اینخاک

خون تازه ای گشت بدان که من کشته شده ام ، ام سلمه میگوید در بعد ظهر عاشورا در خاک آن شیشه و آن خاکی که رسول خدا بمن داده بود و در شیشه کرده بودم نظر کردم دیدم هر دو خون تازه شده صیحه زدم و دانستم که حسین کشته شده و در آنروز هیچ سنگی را از جای خود حرکت ندادند مگر آنکه در زیر آن خون صافی دیده شد تا اینجا معلوم شد که حسین (ع) بنا به فرمایش پیغمبر (ص) از شهادت خود خبر داشته بلکه خود آنحضرت در موقع رفتن بیرون برای سفر کوفه ببرادرش محمد حنفیه فرمود : و الله یا اخی لو کنت فی حجر هامه من هوام الارض لا استخر جونی منه یقتلوننی .

یعنی ای برادر قسم بخدا هر گاه در سوراخی از سوراخهای زمین پنهان هر آینه مرا از آن بیرون میآوردند و میکشتند پس امام حسین (ع) میداند که مسلما بدست بنی امیه کشته میشود و لو هر جای از زمین باشد .

بنابراین امام حسین (ع) که میداند که کشته میشود چرا به عراق حرکت کرد و در سفری که از مدینه برای کربلا حرکت نمود کرارا از قتل خبر میداد و از حضرت یحیی یاد میفرمود و این عمل حضرت مخالف صریح آیه قرآنست که میفرماید : و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه چه روی این آیه فقها ، فرموده اند اقدام به امریکه ضرر بلکه احتمال ضرر در آن باشد جایز نیست چه رسد بر یقین شخص در ضرر و هلاکت .

جواب : القاء بمعنی انداختن

و مفعول آن محذوف و باء بایدیکم برای سببیت و تعبیر ، بایدیکم اشاره است به اینکه از روی اختیار خودتان خود را به مهلکه نیندازید و مراد از تهلکه اعم از هلاکت دنیوی و اخروی است و مراد از القاء به تهلکه اقدام به هر عملی است که موجب هلاکت انسان یا ترک عملی است که باعث هلاکت آدمی گردد مثلا اگر مریض عملی انجام دهد که باعث زیادتی مرض یا موت او گردد مانند پرهیز نکردن و خوردن خوراکیهایی که برای مرض او مضر است و یا اینکه معالجه نکند و دارو استعمال ننماید و به این سبب موجب هلاکت گردد هر دو القاء در تهلکه میباشد .

و در مقام جهاد اگر اقدام به جهاد و صرف مال در راه جهاد نکند تا دشمن مسلط شود و مردم به هلاکت بیفتند القاء به تهلکه است و بسا مواردیکه باید ساکت و صامت بود و تقیه نمود و اقدام به جهاد ننمود اگر اقدام کند و باعث هلاکت گردد القاء بتهلکه است و همچنین در مورد انفاقهای مالی اگر نجل و رزد و حقوق واجبه را نپردازد و باعث شکنجه و به تنگ آمدن زندگانی فقراء و طغیان آنان گردد و یا تمام مال خود را صرف کند که قدرت بر نفقه خود دواجب النفقه اش را نداشته باشد همه اینها القاء به تهلکه است چنانچه در آیه شریفه میفرماید : و لا تجعل یدک معلوله الی عنقک و لا تبسطها کل السبط فتقعد ملوما محسورا . (اسرا – ۳)

و توهم نشود که این ایثار است بلکه ایثار بذل مال است بحدیکه بواجبات

لطمه نزنـد در موضوع بحث پیغمبری و امامت بایـد دانسـته شود که آنچه آنها بجا میآوردنـد و به مردم میگویند مطابق دسـتور الهی است و جای ایراد بر ما نیست چه علت آنرا بفهمیم یا نفهمیم عمل رسول خـدا (ص) در حـدیبیه و ائمه هدی صـلوات اله علیهم اجمعین شاهد بزرگی بر این معنی است پس بر ما نیست که بگوئیم به چه علت رسول خدا در حدیبیه با مشـرکین صـلح نمود و حضرت امیرالمؤ منین (ع) ۲۵ سال با خلفاء جور زمان خود با مسالمت رفتار مینمود و چرا حضرت امام حسن با معاویه صلـح نمود و سـایر ائمه نیز بـا خلفاء جور زمان خود با تقیه رفتار میکردنـد و چرا حضـرت سیدالشـهدا (ع) با علم بشـهادت از مـدینه به کربلا آمـد اینها مطالبی است که جوابش از لابلای صـفحات تاریـخ معلوم میشود یزید چون در مقام محو کردن دین اسـلام حتی ظواهر آن بود و به هر تقـدیر میخواست سیدالشـهداء را بقتل برساند چه اقدام کند و چه ساکت بنشـیند آنحضـرت چاره ای جز قیام نداشت و همان قیام بود که اساس خلافت بنی امیه را مضمحل و نابود ساخت و آنحضرت مرگ با شرافت را بر قتل با ذلت ترجیح داد . پس چنین عملی را القاء در تهلکه نمیگویند زیرا این نفع برگشتش بجامعه و عموم افرادست .

جـواب دیگری که در این موضوع میتوانیم بگوئیم اینست که حضـرت سیدالشـهداء (ع) در مقابـل دوازده هزار نـامه ای که از اهل عراق بآنحضرت رسیده و آنحضرت را دعوت به کوفه نمودند که امام میخواهیم اگر بطرف آنها نمیرفت

میگفتند خدایا ما برای هدایت خودمان امام خواستیم و از پسر پیغمبر دعوت نمودیم ولی او دعوت ما را اجابت نکرد . چون نامه های کوفیان از حد گذشت و دوازده هزار نامه نزد حضرت سیدالشهداء جمع شد لاجرم آنحضرت نامه ای باین مضمون در جواب آنها نگاشتند .

بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی به سوی گروه مسلمانان و مؤ منان کوفیان اما بعد بدرستی که هانی و سعید آخر کسی بودند از فرستادگان شما که رسید و نامه های شما را بما رسانیدند بعد از آنکه رسولان بسیار و نامه های بیشمار از شماها بمن رسیده بود و بر مضامین همه انها اطلاع یافتم و حاصل جمیع آنها این بود که ما امامی نداریم و بزودی نزد ما بیا که حق تعالی ما را ببرکت شما براه حق و هدایت مجتمع گرداند اینک پسرعم وثقه اهلبیت خود مسلم بن عقیل را بسوی شما فرستادم پس اگر او برای من بنویسد که عقلا و دانایان و اشراف شما بر آنچه در نامه ها نوشته بودید مجتمع القول هستند همانا من بزودی بسوی شما حرکت میکنم . تا آخر نامه . و بعد مسلم آن نامه مفصل را نوشت و حضرت را دعوت به کوفه نمود .

ابن نما در مشیرالاحزان از حصین بن عبدالرحمن نقل میکند که اهل کوفه بحضرت امام حسین (ع) نوشتند چهل هزار نفر از اهل کوفه با شما بیعت کردند و با کسی که شما جنگ کنید جنگ کنند ، و با کسی که شما صلح کنید صلح کنند .

پس حسین (ع)

در این سفر میخواهد اتمام حجت کند و به آنها بفهماند که شما دروغ میگوئید و نیمخواهید هدایت شوید و نظر شما دینار و ریاست است نه آخرت .

دلیل بر اینمطلب که آنها دروغ میگفتند اینست که چون امام حسین (ع) وارد کربلا شد عمر سعد هم با سپاه خود از کوفه به کربلاـ آمد و پس از آنکه استراحتی نمود عروه بن قیس را که از بزرگان کوفه خواست و باو گفت نزد حسین میروی و از او میپرسی که شما به چه علت و قصدی باین سرزمین آمده اید عروه گفت ای امیر ازین کار معاف بدار و بدیگری محول نما چه من خود از اشخاصی هستم که نامه دعوت بآنحضرت نوشتم لاجرم هر که را عمر سعد میگفت که این پیغام را نزد آنحضرت ببرد همان عذر عروه بن قیس را میگفت تا بالاخره عمر سعد این ماءموریت را به قر بن قیس الحنظلی داد و او نزد آنحضرت آمد پس از رساندن پیغام عمر سعد حضرت فرمود مردم شهر شما از من دعوت نمودند و من هم دعوت ایشانرا اجابت کردم اگر چنانچه از دعوت خود برگشته اند من از اینجا بطرف وطن و شهر خودم میروم و قصد رفتن کوفه را ندارم .

و ضمنا معلوم میشود که امام حسین علیه السلام قصد ریاست و سلطنتی نداشتند زیرا کسی که میداند کشته میشود دیگر قصد ریاست داشتن غلط است فقط قصد حضرت ازین سفر احیاء دین جدش بوده که باقی بماند و حکومت و خلافت بنی امیه که مخالف دین اسلام بودند ریشه کن گردد .

و دلیل

بر اینکه بنی امیه دین نداشتند و مقصود آنها از بین بردن دین اسلام بود اینست که ابن عباس نقل میکند که شبی در مسجد مدینه نماز خفتن را گذاردیم و مردم پراکنده شدند و بغیر از معاویه و ابوسفیان کسی در مسجد نماند و من در عقب ستونی نشسته بودم شنیدم که ابوسفیان بمعاویه گفت ببین در مسجد کسی مانده است یا نه ابوسفیان در آنوقت کور شده بود چیزی را نمیدید معاویه چراغی را بدست گرفت و اطراف مسجد را تفحص نمود و مرا ندید آنگاه ابوسفیان گفت ای پسرم ترا وصیت میکنم بدین آباء و اجدادت که تو باید دین پدرانت را از دست ندهی و از این محمد که ادعای پیغمبری میکند پرهیز کنی چه این دین باعث فقر و پریشانی ما میباشد و بواسطه این دین مال و اسباب ما کم شد و از بزرگی به درویشی رسیدیم زیرا اسلام جلوی دزدی و قتل و غارت آنها را گرفت زنهار که ترا ترسی باشد از آنچه محمد راجع به جهنم و بهشت گفته که اینها حرفهایی است که اعتباری ندارد چون حرفش تمام شد معاویه گفت خاطرجمع باش که مرا نیز راءی و عقیده همین است و بدانکه تدراک آنچه را که تو نتوانستی کرد من خواهم کرد و تقصیری نخواهم نمود .

اگر کسی اشکال کند که مقام عصمت که در برابر هر نوع گناه و انحراف و خطا و مصونیت پیدا میکند افتخار نیست زیرا خدا به هر کس که این نیروی مرموز را بدهد چنین حالی را پیدا خواهد کرد بنابراین ترک گناه و خطا و اشتباه

نکردن برای پیغمبران و امامـان فضـیلتی نخواهـد بود چه آنهـا به اراده خـدا در برابر گنـاه بیمه شـده انـد و به همین دلیل مزد و ثوابی هم برای آنها لازم نیست که به آنها داده شود .

کسانیکه چنین ایرادی دارند پنداشته اند که مصونیت پیغمبران و امامان از گناه و خطا مثلا چیزی شبیه مصونیت در برابر مالاریا و حصبه و وبا و مانند آنست که با تزریق واکسنهای مخصوص چه بخواهند و چه نخواهند مصونیت پیدا میکنند .

نکته اشتباه همینجاست که آنها مقام عصـمت را یکنوع مصونیت غیرارادی و غیراختیاری پنداشـته انـد در حالیکه مطلب کاملا بعکس آنست چه عصـمت پیمبران و امامـان یـک حـالت کاملاـ ارادی و اختیـاری است که سرچشـمه آن عقـل و ایمان و علم آنهاست .

مثلاـ یـک طبیب حـاذق و کاملاـ مطلع هرگز حاضـر نیست آبی را که مملو از میکروبهـای وبا و اسـهال است و در آزمایشـگاه بوسـیله میکروسکوپ میکروبهای آنرا با چشم دیده بیاشامد در حالیکه یک دهاتی بیسواد و بیخبر از همه جا بسادگی و آسانی ممکن است کرارا از آن آب بنوشد و مریض شود .

پس آیـا نوشـیدن آب برای آن طبیب محـال ذاتی است که نمیتواننـد بخورد یعنی قـدرت بر این کار اصـلا نـدارد و یا بواسـطه عملش که میدانـد این آب دارای میکروب است و منجر به مرض وبا و اسـهال میشود از خوردن آن صـرفنظر میکند بدیهیسـت که پاسـخ دوم صـحیح است زیرا علم و یقین او به میکروب و مرض سـد محکمی است که جلوی خوردن آن آب را میگیرد و تشنگی را تحمل میکند .

پیغمبران و

امامان چون علم و ایمان به عواقب وخیم گناه داشتند و آیات عذاب الهی را میخواندند یقین داشتند که سرانجام ارتکاب به گناه عذاب الهی خواهد بود لذا آنرا ترک میکردند و خدا را در همه جا حاضر و ناظر میدانستند پس باقدرت بر ارتکاب گناه هرگز از قدرت خود استفاده نمیکردند .

امیرمؤ منان علی (ع) در ضمن نامه مشروحی که برای عثمان بن حنیف فرماندار خود در بصره مینویسد میفرماید : من اگر بخواهم از عسل خالص و مغز گندم غذا و از ابریشم لباس برای خود تهیه کنم میتوانم این مکان برای من هست اما هیهات که هوای نفس بر من چیره شود و بخوردن غذاهای لذیذ بپردازم ولی در گوشه و کنار کشورم گرسنگانی باشند . نهج البلاغه

سوم : علم لدنی

راه دیگری که با آن میتوان پیامبران واقعی را از مدعیان دروغی و قلابی شناخت موضوع علم آنها بوده که بدون استاد و تحصیل عالم بودند زیرا که پیغمبر باید افضل و اعلم از همه امت خود باشد و همه علوم و تکالیف الهیه و مسائل شرعیه که امت به آنها محتاجند بداند بدون آنکه معلمی داشته باشد و یا از کسی آموخته باشد فقط مطالب را باید از وحی الهی و یا جبرئیل و یا کتاب آسمانی گرفته باشد .

و این علم را ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین داشتند زیرا عقول بنی آدم به تنهایی و بدون مددگیری از علوم انبیاء که علم لدنی دارد و فایده ای نمی بخشد چه عقل تنها مدرک کلیات است و میفهمد که ظلم بد و احسان خوب و شکر منعم لازمست

اما ظلم چه چیز است و احسان چه نوع است و تشکر از منعم به چه طرز است ؟ مـدرک این موضوعات جزیی عقل نبوده بلکه علم میباشد و منشاء علم صحیح وحی الهی است که در مقام تشبیه گفته اند عقل به منزله چشم و علم بمنزله چراغ است .

در شب تاریک اگر انسان بخواهـد راه برود هم محتاج بچشم است و هم چراغ ، اگر چشم نباشد فرضا چراغ هم بر دست گیرد از تشـخیص راه عاجز است و اگر چشم باشـد و چراغ نباشد نیز راه را تمیز نمیدهد زیرا قوه بینایی برای فاصـله محدود و معینی است و قدرت چراغ از آن ساخته نیست به تشبیه دیگر عقل مانند چشم و علم مانند علائمی است که در جاده ها برای شـناختن راه میگذارنـد در روز روشن اگر چه چشم میتوانـد راه را ببیند اما اگر بر سـر دو راهی رسـی چشم از تشـخیص معبر صـحیح و رساننده بمقصد عاجز بوده و محتاج به دلیل و راهنما یا علائم منصوب در طریق راهنمایی میباشد .

آن چراغ یا علائم منصوب همانا سلسـله جلیله پیغمبران و امامان هستند که قرآن کریم پیغمبر اکرم (ص) را به سراج منیر یعنی چراغ فروزنـده و مصـباح و خورشـید و علی علیه السـلام را به مـاه و ائمه را به نجوم و سـتارگان تشـبیه فرموده و علم امامـان از پیغمـبران به درجـات بیشتر بوده بلکه جزء حوادث و امور گذشـته و حاضـر و آینـده در حضورشـان موجود و مجم بوده و هیچ نقطه ای از نظر ایشان پوشیده نیست اخبار و احادیث برای اثبات این

معنی بقـدری زیـاد است که برای هر خواننـده منصـفی سـبب قطع و یقین خواهـد گردیـد و اینک برای نمونه به خبر زیر توجه فرمائید .

در کتاب کافی باب فیه ذکر الصـحیفه و الجفر و الجامعه از ابی بصـیر نقل میکنـد که گفت بحضـرت صادق (ع) عرض کردم میخواهم از شـما پرسـش کنم آیا در این خانه کسـی هست زیرا مایل نیستم کسی سخنم را بشنود . حضرت پرده ای میان اطاق خود و اطاق دیگر کشـید و سر برآورد و تفحصی فرمود و گفت بپرس گفتم شیعیان شما میگویند رسول خدا یکباب از علم به علی (ع) آموخت که از هر بـاب آن هزار باب گشوده شـد فرمود ای ابامحمـد پیغمبر هزار باب از علم به او آموخت که از هر بابی هزار باب علم گشوده گشت گفتم بخدا قسم این علم بسـیاریست حضرت فرمود این علم است اما دانش ما بیش از آنست ای ابامحمـد نزد مـا جـامعه است و کسـی نمیدانـد جـامعه کیست ؟ کتـابیست بطول هفتـاد ذراع از ذراع رسول خـدا (ص) که پیغمبر املاء نموده و علی بدست خود نوشـته جمیع حلال و حرام و حوائج علمی بشـر در آن ثبت است حتی دیه خدشه ای که به بـدن کسـی برسـد آنگـاه بمن فرمود اجازه میـدهی گفتم جانم متعلق به شـماست دست خود را به غضب بر بـدن من نهاد و فرمـود دیه این هم در آن کتـاب معین شـده ولی علم مـا بیش از اینست در نزد مـا جفر است عرض کردم جفر چیست ؟ فرمود ظرف علم آدم و جمیع انبیاء و اوصیاء و علماء

است و باز علم ما یازده بر اینهاست نزد ما مصحف فاطمه علیهاالسلام است گفتم مصحف فاطمه چیست فرمود سه برابر قرآن شما اما بخدا قسم یکحرف از این قرآن در آن نیست .

باز فرمود علم ما منحصر به اینها نبوده بلکه نزد ما علم گذشته و آینده تا روز قیامت میباشد بار دیگر فرمود اینها علم است اما علم ما تنها همین نیست گفتم پس چه چیز است فرمود ما علاوه بر آنها که علم به کلیات بود جزء جزء حوادث و وقایع که بتدریج و تعاقب یکدیگر ساعت بساعت و لحظه بلحظه تا روز قیامت اتفاق میافتد همه را واقف و آگاهیم .

در اصول کافی از حضرت امام هادی (ع) نقل میکند که آنحضرت فرمود نام اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و آنچه نزد آصف بر خیا بود یکحرف بود که به آن تکلم کرد پس زمین برایش تا مملکت سبا شکافته شد و تخت بلقیس را برداشت به نزد سلیمان آورد ، سپس زمین بهم آمد و اینهمه در کمتر از یک چشم بهم زدن صورت گرفت آنگاه حضرت فرمود در نزد ما از آنحروف هفتاد و دو حرف وجود دارد و یکحرف آن نزد خداست که از جمله علوم غیبی اختصاصی آن ذات بی همتاست .

از انضمام این دو حدیث بیکدیگر چنین نتیجه میگریم که محمد و اهلبیت معصوم او بیش از انبیاء گذشته واجد حروف اسم اعظم بوده اند و چون اقتدار بر حروف این نام مبارک هر چه بیشتر باشد اقتدار بر علوم و معجزات و تصرفات ولایتی بیشتر است پس ائمه اطهار

باینحساب عالمتر و قادرتر از انبیاء سلف در شئون هستی میباشد .

خواننده عزیز آن کسانی میگویند آیا امام حسین (ع) از کشته شدن خودش و داستان کربلا واقف بود یا نبود چرا رفت این روایت و اخبار دیگری که درینموضوع رسیده مطالعه کنند تا بفهمند که علم امام چه مقدار و از همه انبیاء و اولیاء بیشتر بوده و وقایع و حوادث را تا روز قیامت خبر داشته اند پس از این جمله زیارت که میفرماید : فاسئل الله الذی اکرم مقامک مقداری از مقام امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام معلوم شد .

صدوق در فقیه و عیون از موسی بن عبداله نخعی نقل کرده و از حضرت امام علی النقی (ع) خواهش کرده که زیارتی با بلاغت و جامعیت به او تعلم دهد تا هر یک از ائمه را بخواهد بتواند به آن وسیله زیارت نماید و حضرت زیارت جامعه کبیره را به او تعلیم فرمودند و سند آن از نظر شیوعش در بین علماء و عمل قاطبه بزرگان فقهاء شیعه بر مداومت بآن جای هیچگونه تردیدی در صحت و وثوق آن باقی نگذارده است .

محدث قمی در انوارالبهیه ضمن نقل کلمات حضرت هادی (ع) گوید علامه مجلسی درباره زیارت جامعه کبیره میفرماید : انها اصح الزیارات سند و افصحها لفظا و ابلغها معنی و اعلاها شاءنا یعنی زیارت جامعه از تمام زیارتها سندا صحیحتر و از نظر لفظ فصیح تر و از جنبه معنی بلیغتر و از نظر شاءن و رتبه عالیتر است اینک قسمتی از عبارات آن که بزرگی مقام آنها را میرساند نقل میکنیم

.

اصطفاکم بعلمه و ارتضاکم بغیبه و اختارکم لسره و اجتباکم بقدرته .

یعنی خدا شما را به علم ازلی برای کشف عالم غیب خود برگزید و بر حفظ اسرار غیبی خویش انتخاب کرد و به توانایی و قدرت کامله مخصوص گردانید .

و در فراز دیگر میفرماید : بابی انتم و امی و نفسی کیف اصف حسن ثناکم و احصی جمیل بلائکم و بکم اخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الکروب و انقذنا من شفا جرف الهلکات و من النار بابی انتم و امی نفسی بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دنیانا و بموالاتکم تمت الکلمه و عظمت النعمه و ائتلفت الفرقه و بموالاتکم تقبل الطاعه المفترضه و لکم الموده الواجبه و الدرجات الرفیعه و المقام المحمود و المکان المعلوم عند الله عز و جل و الجاه العظیم و الشاءن الکبیر و الشفاعه المقبوله .

یعنی : پدر و مادرم و جانم فدای شما چگونه اوصاف نیکوی شما را بیان کنم حال صبر شما را در امتحانها شماره نمایم و حال آنکه به سبب شما خدا ما را از ذلتها و گرفتاری غمها نجات داد و ما را بوسیله شما از ورطه های هلاکت و آتش بدبختی نشآت رهایی بخشید پدر و مادر و جانم فدای شما باد به ولایت شما خدا معلوم دین را به ما آموخت و مفاسد دنیای ما را اصلاح کرد و بولای شما کلمه توحید کامل گشت و نعمت خدا بزرگی یافت و تفرقه ها به وحدت مبدل گردید و بموالات شما طاعات واجبه قبول میشود و محبت شما بر مردم حتم

و فرضـست و از برای شـما درجـات رفیعه است و برای شـما مقـام محمود که منصب شـفاعت در آخرت است و مکانت معلوم مقرر شده است و جاه بزرگ و شاءن بلند و شفاعت مقبول برای شما خواهد بود .

تا آخر زیارت که مضامین بسـیاری بلند دارد ای خواننده عزیز کدامیک از پیغمبران چنین مقامی داشتند و حال آنکه مقام امام حسـین (ع) و شـفاعت او در عالم آخرت از همه پیغمبران و امامان برتر و بالاتر خواهـد بود که در جمله بعـد که میفرمایـد : و اکرمنی بک بیان خواهد شد .

در خاتمه بهتر است همان جملات آخر زیارت را بگویم .

یـا اولیـاء الله بینی و بین الله و عز و جـل ذنوبـا لایاءتی علیها الا رضاکم فبحق من ائتمنکم علی سـره و استرعاکم امر خلقه و قرن طاعتکم بطاعته لما اسـتوهبتم ذنوبی و کنتم شـفعائی فانی لکم مطیع من اطاعکم فقد اطاع الله و من عصاکم فقد عصی الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله .

یعنی : ای اولیاء خـدا بـدرستی که بین من و خدایم گناهانی است که جز با رضای شـما محو نخواهد شد پس بحق آنکس که شما را امین سـر خود و نگاهبان خلق خویش قرار داده و سـرپرستی امر مخلوقات را بشـما واگذارده و اطاعت شما را به اطاعت خود مقترن نموده بخشـش گناهان مرا از خـدا بخواهیـد زیرا من مطیع شـمایم و هر کس مطیع شـما باشـد مطیع خـداست و هر کس نافرمانی شما را کند خدا را معصیت کرده دوست شما ، دوست خدا و

دشمن خدا و دشمن خدا خواهد بود .

مجلس سی و پنجم : و اکرمنی بک

ترجمه

و مرا ببرکت شما گرامی داشت

شرح

اکرام ، گرامی کردنست ، چه بحسب و واقع و چه بحسب معامله و رفتار ، چنانچه تکریم به هر دو اعتبار نیز استعمال میشود .

در مجلس قبل در جمله اکرم مقامک گفتیم که حقتعالی سه چیز به آن حضرت کرامت فرمود کرامت اول نوعی بود که آنحضرت با همه انبیاء شرکت داشته و آن معجزه داشتن آنحضرت بوده کرامت دوم مقام عصمت و مصون بودن آنحضرت و سایر امامان از خطا بود .

کرامت سوم علم آنحضرت بعنوان علم لدنی ذکر کردیم .

و اما شرح جمله دوم که : اکرمنی بک باشد چند مطلب است که حقتعالی به واسطه شهادت آنحضرت بما در این دنیا کرامت فرموده است .

مطلب اول : شفاء تربت آنحضرت

شفاء تربت آنحضرت

تربت آنحضرت برای هر دردی شفاء است در روایات زیادی در این باره از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده و بقول یکی از شعراء که میگوید : بر جلای بصر از کحل جواهر چه اثر باید از خاک در دوست غباری گیرند ثقه الاسلام کلینی در کافی به سند صحیح از ابویحیی واسطی که نام وی سهل بن زیاد است و دخترزاده مؤ من طاق میباشد نقل میکند که او گفت از مردی شنیدم که برای من از امام صادق نقل کرد که فرمودند : همه گلها و خاکها مانند گوشت خوک حرامست و اگر کسی بخورد من بر جنازه او نماز نمیگذارم مگر خاک و گل قبر جدم حسین (ع) که در آن شفاء هر دردی هست .

مرحوم مجلسی در تحفه الزائر به سند معتبر از موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت میکند که فرمود از تربت

من چیزی به جهت تبرک بر مدارید که هر تربتی خوردنش حرام است مگر تربت جدم حسین (ع) که خدا آنرا شفای شیعیان و دوستان ما قرار داده است .

در روایت دیگر است که امام صادق (ع) فرمودند که اگر بیماری از مؤ منان که حق و حرمت و ولایت و امامت حضرت امام حسین علیه السلام را بداند و به قدر سر انگشتی از خاک قبر آنحضرت بگیرد دوای او خواهد بود .

و از ابی یعفور روایت شده که گفت خدمت امام صادق (ع) عرض کردم که یکنفر از خاک قبر امام حسین (ع) بر میدارد و منتفع میشود ولی دیگری بر میدارد و منتفع نمی شود حضرت فرمود بخدا قسم هر که اعتقاد داشته باشد و بردارد البته از آن منتفع میشود .

بعضی از اصحاب روایت کرده اند که خدمت امام باقر (ع) عرض کردم زنی قدری ریسمان بمن داد که در مکه بدهم پیراهن خانه کعبه را بآن بدوزند و من نخواستم که به حاجیان و خدمه خانه کعبه بدهم زیرا که آنها را می شناختم و میدانستم خودشان تصرف میکنند چون بمدینه آمدم خدمت امام باقر (ع) رسیدم و داستان را عرض کردم فرمود که آن را بده عسل و زعفران بخر و قدری از تربت امام حسین (ع) را به آب باران مخلوط کن و آن عسل و زعفران را در آن بریز و به شیعیان ما بده که بیماران خود را بآن معالجه کنند .

در کتاب لئالی الاخبار از حسین بن محمد و او از پدرش نقل نموده

که گفت من در مسجد جامع مدینه نماز میکردم و در نزدیکی من دو نفر نشسته بودند با لباس سفر ، یکی از آنها بدیگری گفت نمیدانی که خاك قبر حسین (ع) شفای هر دردیست چه من دل دردی داشتم که چندیکه معالجه کردم اثری نبخشید در نزد ما پیرزنی از اهل کوفه بود وقتی با حالت دل درد نزد او که به اذن خدا برای تو شفا دهم گفتم آری ، ظرف آبی بمن داد و گفت ازین آب بخور که به اذن خدا برای تو شفا حاصل میشود . من قدری از آن آب خوردم فی الفور درد من شفا یافت و تا چند ماهی دیگر مبتلا به دل درد نشدم تا اینکه روزی بدیدن آنزن رفتم گفتم مرا به چه معالجه نمودی گفت به یک دانه ازین تسبیح که در دست دارم که خاك قبر حسین (ع) میباشد من در غضب شدم و گفتم ای زن رافضی تو مرا بخاك قبر حسین معالجه مینمایی با حالت غضب از منزلش خارج شدم ولی قسم بخدا که فوری دل درد من معاودت نمود و تا کنون مبتلا به آن مرض هستم و میترسم که این مرض سبب موت من شود .

شیخ طوسی در کتاب امالی به سند معتبری روایت کرده از موسی بن عبدالعزیز که گفت روزی یوحنای نصرانی که در آن عصر طبیبی حاذق بود مرا ملاقات نمود و گفت ترا قسم میدهم بحق دین و آئینی که داری مرا خبر ده آن مردیکه قبر او در ناحیه ابن عبیره واقع شده کیست که مردم بسیاری از شما بزیارت او

میروند گمان میکنم یکی از صحابه پیغمبر شما باشد گفتم نه ولیکن دخترزاده پیغمبر ما است آنگاه به آن نصرانی گفتم به چه سبب این سئوال را نمودی گفت قصه غریبی از او دارم گفتم برایم بگو .

گفتم : شاهپور خادم هارون الرشید شبی مرا طلبید و چون رفتم مرا بخانه موسی بن عیسی هاشمی برد ، پس او را دیدم که در بستر بیماری بیهوش افتاده و عقلش زائل شده و بر بالشی تکیه کرده بود و طشتی نزد او گذاشته و احشاء و امعاء او در آن طشت بود ، خلیفه شاهپور خادم را بطلبید و گفت وای بر تو این چه حالت است که در موسی می بینم و چرا چنین شده خادم گفت یکساعت پیش صحیح و سالم نشسته بود و با ندیمان خود صحبت میکرد و هیچ ناراحتی نداشت ناگاه نام امام حسین نزد او برده شد موسی گفت رافضیان در حق او غالی شده اند حتی آنکه میگویند تربت او دوای هر دردیست ای هر دردیست و هر وقت بیمار میشوند بعوض دوا از آنخاک میخورند مردی از بنی هاشم در آنمجلس حاضر بود گفت من درد شدیدی داشتم و هر قسم معالجه کردم مفید واقع نشد تا آنکه کاتبم بمن گفت تربت امام حسین (ع) شفای هر دردیست قدری از آن بخور تا شفا یابی من از آن تربت خوردم و شفا یافتم موسی گفت چیزی از آن تربت همراه داری گفت بلی قدری از آن باقی مانده موسی گفت آنها برای من بیاور آن مرد هاشمی فرستاد قدری از آنرا آوردند موسی گفت و از

روی استهزاء و بی احترامی آنرا درد بر خود گذاشت ولی بمجرد اینکه این عمل را کرد و فریاد برآورد که آتش در درون من افتاد طشتی بیاورید چون آوردند از بالا- باقی میکرد و از پائین روده های او پائین میآمد و بیهوش شده روی زمین افتادند و ندیمان او برخاستند و رفتند و صحبت انس بماتم مبدل شد طبیب نصرانی گفت شاهپور از من پرسید آیا میتوانی چاره ای درباره این مرد بکنی من شمع را طلبیدم و نزدیک طشت رفتم نگاه کردم دیدم دل و جگر و شش او در میان طشت افتاده پس به شاهپور گفتم که بجز عیسی بن مریم که مردم را زنده میکرد کسی دیگر نمیتواند او را خوب کند شاهپور گفت راست میگویی ولی در اینجا بمان تا ببینیم آخر کارش چه میشود من ماندم و شاهپور رفت و موسی به همانحال باقی ماند و بهوش نیامد تا وقت سحر که به جهنم واصل شد .

راوی این خبر میگوید بعد از آن دیدم که یوحنای نصرانی بزیارت آنحضرت میرفت و پس از مدتی مسلمان شد .

مسلمان شدن یک عالم نصرانی بواسطه تربت حضرت سیدالشهداء (ع)

در کتاب قصص العلماء نقل میکند که در زمانیکه سلاطین صفویه یکی از علماء نصرانی به اصفهان آمد و دلیلی بر نبوت پیغمبر اسلام میخواست و در علم حساب و هیئت و نجوم بسیار ماهر بود حتی مردم را از بلاها و حوادثی که بعدا بر سر آنها خواهد آمد خبر میداد تا روزی سلطان مجلسی ترتیب داد و امر کرد علماء اصفهان در آنمجلس جمع شوند و جواب آن

عالم نصرانی را بدهند مرحوم ملاحسین فیض در جمع آن علماء بود آنگاه فیض دست در جیب خود کرد چیزی بیرون آورد و گفت من چه چیزی در دست دارم آن شخص عالم پس از فکر بسیار رنگ صورتش تغییر کرده گفت بحق مسیح و مادرش قسم میدانم که در دست تو قدری از خاک بهشت است ولی نمیدانم چگونه این خاک بدست تو افتاده ، فیض گفت درست فکر کن شاید در حساب اشتباهی کرده باشی گفت حساب من درست است و اشتباهی نکرده ام مرحوم فیض فرمود آنچه در دست منست قدری از خاک کربلاست و پیغمبر ما فرموده است که خاک کربلا قطعه ای از خاک بهشت است پس تو در اینصورت میتوانی ایمان بیاوری پس آن شخص نصرانی بواسطه آن تربت مسلمان شد .

خواص دیگر تربت

از جمله خواص تربت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام که از اخبار و فتاوی فقها استفاده میشود چند چیز است :

اول :

استحباب برداشتن کام بچه به تربت حسینی ، چنانچه شیخ در تهذیب از حسین بن ابی العلا روایت نموده که گفت از امام صادق (ع) شنیدم که میفرمود : حنکوا اولادکم تبرته الحسین علیه السلام فانها امان .

دوم :

استحباب همراه داشتن آن به جهت دفع خوف و ترس چنانچه شیخ در تهذیب و ابن قولویه در کامل الزیاره از حسن بن علی بن المغیره روایت کرده که گفت خدمت امام صادق عرض کردم که من بیماری و مرض بسیاری دارم و دواهای بسیاری خوردم ولی نتیجه ای از آنها نبردم ، حضرت فرمود چرا از خاک قبر حسین علیه

السلام غافلی که در آن شفا هر دردی است و امان از هر خوف و ترسی میباشد ولی چون خواستی که آنرا برداری بگو : اللهم انی اسئلک بحق هذه الطینه و بحق الملک الذی اخذها و بحق النبی الذی قبضها و بحق الوصی الذی حل فیها صل علی محمد و اهل بیته و اجعل فیها شفاء من کل داء و امانا من کل خوف .

بعد فرمود : اما آن ملکی که در دعا ذکر شد تربت را گرفته جبرئیل بود که آنرا به پیغمبر نمود و گفت این تربت پسر توست که امت تو بعد از تو او را میکشند و آن پیغمبری که از آنخاک قبض کرده محمد (ص) است و آن وصی که در آن جای گرفته حسین بن علی حضرت سیدالشهداء است پس خدمت آنحضرت عرض کردم که اکنون دانستم آنخاک شفاء هر دردیست ولی چگونه امان از هر خوفی میباشد فرمود هر گاه از سلطانی بترسی بیرون مرو مگر آنکه قبر حسین با تو باشد و چون برداری بگو : اللهم هذه طین قبرالحسین ولیک و ابن ولیک انها حرز الما اخاف و لما لا اخاف .

چه ممکن است بلایی بتو برسد که ترس از آنرا نداشته باشی .

راوی میگوید خدایتعالی به واسطه آن تربت بدنم را اصحیح کرد و ایمنی برای من از هر خوف و ترسی شد .

سوم :

استحباب گرفتن تسبیح از آنخاک که اخبار بسیاری در این موضوع وار شده است . از جمله در تهذیب از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده که فرمود شیعه ما از چهار

چیز مستغنی نیست ، سجاده ای که بر روی آن نماز بخواند و انگشتری که بر دست خود نماید و مسواکی که با آن دندانهای خود را بشوید و تسبیحی که دانه آن از خاک قبر ابی عبدالله الحسین علیه السلام باشد و آن سی و سه دانه داشته باشد که هر وقت او را به ذکر خدا حرکت دهد به هر دانه چهل حسنه در اعمال او بنویسند و اگر با دست بدون ذکر بگرداند به هر دانه بیست حسنه در نامه عمل او نوشته شود .

ثواب تسبیح که با تربت گفته شود هفتاد یا چهارصد مقابل با تسبیح دیگر است .

چهارم :

استحباب گذاشتن تربت در کفن میت و همچنین مخلوط کردن تربت با حنوط .

در روایت حمیری است که خدمت امام علیه السلام نوشتم که آیا جایز است تربت را با میت در قبر او بگذارند حضرت بخط خود مرقوم فرمودند : یوضع فی القبر مع المیت و یخلط بحنوطه .

صاحب مدارک نقل میکند که زن زانیه ای را در قبر او گذاشتند و خاک او را قبول نکرده بیرون افکند و این عمل را چند بار تکرار کردند و قبر او را قبول نکرد جریان را خدمت امام صادق (ع) عرض کردند حضرت فرمودند قدری از تربت حسینی با او بگذارید چون این عمل را کردند قبر او را قبول کرد .

پنجم :

استحباب سجود بر آن .

امام صادق علیه السلام فرمودند سجده بر خاک قبر حسین علیه السلام تا طبقه هفتم زمین را منور میسازد و هر کس که با او تسبیح تربت

حسینی باشد او را در جزء تسبیح کنندگان مینویسند اگر چه با او تسبیح نکند .

در تهذیب از معاویه بن عمار نقل میکند که گفت : برای امام صادق (ع) کیسه ای از دیبای زر بود که در آن تربت حضرت ابی عبدالله علیه السلام بود چون وقت نماز میشد آن تربت را بر سجاده خود میریختند و بر آن سجده مینمودند و میفرمودند : ان السجود علی تربه ابی عبدالله علیه السلام یخرق الحجب البسع .

و در روایت دیگر است که : کان الصادق (ع) لا یسجد الا علی تربه الحسین علیه السلام .

گفتگو با عالم سنی در مسجدالحرام

مرحوم حاج سلطان الواعظین شیرازی در جلد دوم گروه رستگاران بحثی با یک عالم سنی نموده که نقل آن در اینجا بی مناسبت نیست .

ایشان نقل میکنند که در سال ۱۳۷۴ قمری به توفیق یزدانی به حج بیت الله مشرف بودم روزی طرف عصر پشت مقام حضرت ابراهیم در مسجدالحرام نشسته بودم یکی از شیوخ اهل سنت در پهلوی من نشسته بود از حقیر سئوال نمود شما از کدام ملت هستید گفتم افتخار دارم از نژاد عرب میباشم دروغ هم نگفتم زیرا که اصل نژاد سادات منتهی به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میشود و آنحضرت هم از عرب است

گفت محل سکونت شما کجا میباشد گفتم عراق عرب باز هم دروغ نگفتم چه آن که سالهای ایام شباب و دوران تحصیلی خود را در عراق گذرانیده بودم گفت شما از اهل بلدی هستید که به بلاد مشرکین یعنی ایران نزدیک هستید گفتم تمام اهل ایران به

استثنای قلیلی از یهود و نصاری عموما مسلمان و موحد هستند ، گفت نه دروغست تمامی آنها اهل شرک هستند لعنه الله علیهم ، گفتم شما به ایران رفته و از نزدیک آنها را دیده اید یا کتابهای آنها را خوانده اید گفت نه به ایران رفته ام و نه کتابهای آنها را خوانده ام ولی اکابر علماء جماعت عقاید آنها را در شرک و کفر مبسوطا نقل نموده اند گفتم قاعده علمی نزد اهل دانش و انصاف اینست که به عقاید هر فرقه و قومی میخواهند آگاه شوند باید کتب عقاید آن گروه را بخوانند و قضاوت بحق نمایند الحال بفرمائید دلیل شما بر شرک و کفر آنها چیست بفرمائید تا ما هم آگاه شویم .

گفت دلیل قاطع بر شرک آنها آنست که در نمازهای یومیه سجده بسوی خدا نمیکنند بلکه سجده بر بت مینمایند گفتم مادر آن صفحات با شیعیان ایرانی آشنا هستیم و مکرر در حضور ما در خلوت و جلوت نماز خوانده اند هیچگاه ندیده ام که آنها بر بتها و اصنامی سجده کنند گفت چرا شنیده ام و در بعضی کتابها خوانده ام و در سفری که بمصر نمودم از بسیاری از علماء مصر شنیدم مخصوصا عالم جلیل القدری بنام موسی جارالله که سالها در ایران بوده برای من و جمعی که حاضر بودند نقل نمود که شیعیان ایرانی قطعاتی از خاک ساخته و در جوف آنها بتهایی میگذارند و در وقت نماز ظاهرا بخاک و باطنا به بت سجده میکنند و مخصوصا میگفت در عراق شما دکانهای بسیاری برای بت فروشی موجود است که بتها را در جوف

خـاك کربلا گـذارده بفروش میرساننـد گفتم ، نغفر الله ربی و اتوب اليه و نعوذ بالله من الغضب و الجهاله و العناد . گفت شـما چرا متاءثر شدیـد و چنین کلمـاتی بر زبـان جـاری نمودیـد گفتم شـنیده بودم اهـل تعصب از روی عناد برای سـرکوب نمودن مخالفین همه قسم جعل اکاذیب مینمایند ولی الحال بر من ثابت گردید که آنچه شـنیده ام از گفتار اهل تعصب صـحیح اسـت گفت از چه راه بر شـما چنین مطلبی ثابت گردیـده گفتم شـیعیان ایرانی به عراق جهت زیارت قبور امامانشان زیاد میآیند شاید در هر سالی صـد هزار نفر جهت زیارت میآینـد بعلاوه در نجف و کربلا و کاظمین و بغـداد و بصـره و سایر بلاد عراق ده هزار ایرانی مجاور هسـتند و ما کاملا با همگی آنها محشور هستیم و نیز دکانهای مهرفروشی در کربلا آزاد در انظار عموم میباشد و ابـدا احـدی از شـیعه و سـنی چنین مطلبی را که به دروغ و افتراء آن مرد مصـری بشـما گفته است ندیده ام گفت تنها او نگفته بلکه از بسیاری اهل تسنن این معنی را شنیده و یقین حاصل نموده ام گفتم می بینید که من در حال احرام هستم و گفتن دروغ موجب کفاره و ضـرر به عمل من میباشـد خدا را در چنین مقام بگواه میگیرم که این نسـبت دروغ ، تهمت میباشد بعلاوه بقول آن شاعر فارسی گواه عاشق صادق در آستین باشد

الحـال یکی از آن قطعـات خـاك نزد من موجود است از کیف دستی خود مهری بیرون آورده بایشـان نشان دادم با ذوق تمام گفت بلی همین بتها را در همین قطعات

خاک پنهان نموده اند . گفتم عجله نکنید برای کشف حقیقت الحال این مهر را می شکنم تا شما آن بت را بمن نشان دهید با کمال اکراه و بی میلی مهر را شکستم و به چهار پاره قسمت نمودم و بدست او دادم بخوبی زیر و روی آنرا نگاه کرد و گفت : لا اله الا الله لا حول و لا قوه الا بالله خیلی عجیب است این اشخاص نمیدانم چرا این دروغها را میگویند گفتم تعصب و عناد سبب این گفتارها میشود . سپس شیخ گفت از جمله دلائل بر شرک و کفر رافضیها اینست که مرده پرست هستند شنیدم که بزیارت قبور میروند و از مرده ها حاجت می طلبند این همان معنی شرک است که مرده ها را شریک خدا قرار میدهند و از آنها حاجت می طلبند . گفتم در عراق از اطراف بلاد جهان مانند ایران ، افغانستان ، هند ، پاکستان و ترکستان و از تمام بلاد عرب و غیره سالی متجاوز از یک میلیون جمعیت بزیارت قبور امامان از عترت طاهره رسول الله صلی الله علیه و آله میآیند .

ما با اکثر آنان معاشرت داریم و از آنها پرسشها از عقیده و ایمانشان مینمائیم هرگز ندیدیم و از آنها نشنیدیم که در زیارت قبور امامان خود نظر شرک داشته باشد بلکه آنها را عبادالله الصالحین و راهنمای حق و توحید میدانند فلذا چون آنها را از خاندان پیغمبر و از صلحاء روزگار و آبرومند در خانه خدا میدانند آنها را وسیله بین خود و خدا میدانند .

گفت زیارت قبور بدعت است و هر بدعتی ضلالت

و موجب دخول در آتش است گفتم اگر زیارت قبور بـدعت است پس چرا رسول خدا (ص) بزیارت قبور میرفت و امر برفتن قبرسـتان و امر بزیارت قبور مؤ منین میفرمود ؟ گفت دروغ است از بـدعتهای مخالفین میباشد و در مکتب اهل سـنت هم چنین چیزی نیست . گفتم نه چنین است در مجلد چهارم سنن بیهقی صفحه ۷۹ از بریده نقل نموده که رسول اکرم (ص) به امت یاد میداد وقتی به زیارت قبور میرفت چنین میگفت :

السـلام علیکم اهل الدیار من المؤ منین و المسلمین و انا ان شاء الله بکم لا حقون و انتم لنا فرط و نحن لکم تبع نسئل الله العافیه .

و نیز چنـد خبر دیگر از کتب اهـل سـنت راجع بزیـارت اهـل قبور نقل میکنـد که به جهت اختصار نقل کردیم مجلـد دوم فرقه ناجیه صفحه ۴۷ مراجعه شود

تـا آنجـا کـه میگویـد جنـاب شـیخ شـما که میفرمائیـد چـون درهـای بقعه هـای ائمه از عـترت طـاهره طلاکـاری است شـیعیان فاسدالعقیده چنین میکنند پس چرا این در خانه کعبه را طلاکاری نموده اند ؟

بسـیار متغیر شـده گفت این عمل از آثار و خـدمات سـلطان بزرگ حجاز میباشـد . گفتم مگر سـلطان بزرگ حجاز تابع قرآن نیست و این آیه مبارکه را نخوانده که میفرماید : والذین یکنزون الذهب و الفضه و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم . (توبه - ۳۵)

چطور شد وقتی شیعیان از مال حلال خود درهای بقعه های عترت و اهل بیت رسول را طلا و نقره میکنند شما با قرائت این آیه اهل عذاب میدانید ولی عمل سلطان

بزرگ حجاز را عمل خوب میدانید ؟ تازه شیخ از خواب غفلت بیدار شده و فهمید که حقیر افتخار تشیع را دارم . در مقابل دلایل محکم حقیر بنای فحاشی را گذارد و میگفت برخیز ای رافضی ملعون حقیر هم برای اینکه تولید فساد و جنجال نشود در میان جمعیت مشغول طواف شدم .

ششم :

گذاشتن خاک کربلا در متاع تجارت باعث برکت آن است .

هفتم :

حورالعین تربت را هدیه برای یکدیگر میبرند .

هشتم :

قبل از شهادت حضرت سیدالشهداء دویست پیغمبر و دویست وصی و دویست سبط پیغمبر بظلم اعداء در آن خاک شهید شدند .

اعظم سعادات دفن در کربلای معلی است :

در کلمه طیبه ثقه الاسلام حاج میرزا حسین نوری نقل میکند از جناب ملاکاظم هزارجریبی شاگرد علامه بهبهانی و او از سید جلیل آقا میر سیدعلی صاحب ریاض که فرمود : عادت داشتم که عصرهای پنجشنبه بزیارت قبوری بروم که در نزدیکی خیمه گاه بود شبی در خواب دیدم که به آن مقابر رفته ناگاه دیدم که آن بلد خالی از عمارات است و به جای همه ساختمانها قبر است من متفکر و متوحش شدم که شنیدم هاتفی میگوید خوشا بحال کسی که در این ارض مقدس مدفون شود اگر چه با هزاران گناه باشد چه از هول قیامت بسلامت باشد و بعید است اگر کسی در اینجا دفن نشود از هول و ترس قیامت در امان باشد .

و نیز در کلمه طیبه از علامه بهبهانی نقل نموده که گفت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در خواب دیدم عرض کردم سید و مولای من آیا

سئوال میکنند از کسی که در اینجا در جوار شما دفن شود ؟ فرمود کدام ملک است که او را جرئت باشد از او سئوال کند ؟

مسلما باید چنین باشد زیرا زمین کعبه فخر و مباهات کرد که هیچ زمینی مثل من نیست چه من حامل خانه خدایم خطاب رسید که ساکت باش که فضیلت تو نسبت به هر کربلا مثل سوز نیست اگر کربلا نبود ترا خلق نمیکردم .

امام باقر علیه السلام فرمود خدا زمین کربلا را بیست و چهار هزار سال قبل از مکه خلق فرمود و فردای قیامت در بهشت بهترین نقاط زمین همین خاک کربلا میباشد .

اهمیت خاک کربلا

عالم جلیل مرحوم حاج میرزا حسین نوری در کتاب دارالسلام خود نقل نموده که یکی از برادران من نزد مادرم آمد در جیب قبای او مهر تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام که با او نماز میخواند بود مادرم به او گفت در موقع نشست و برخاست چون روی او می نشینی به تربت بی احترامی میشود شاید شکسته شود . برادرم گفت تا بحال دو مرتبه مهر در جیب من شکسته شده ولی بعدا چنین کاری نمیکنم چون چند روزی گذشت پدرم در خواب دید که حضرت سیدالشهداء (ع) به دیدن او آمده ملاطفت زیادی باو نمود فرمود پسرهایت را بگو بیایند تا من اکرامی بآنها بکنم . پدرم فرزندانش را صدا زد و حضرت به هر کدام جایزه ای مرحمت فرمودند تا آنکه نوبت بآن برادرم رسید که مهر تربت در جیبش شکسته بود حضرت نگاهی غضب آلود باو نمود و به پدرم فرمود که این پسرت تا

بحال دو مهر از تربت قبر من در جیبش گذاشته و شکسته است او در اطاق راه ندادند .

مطلب دوم : دعا تحت قبه آنحضرت

یکی از چیزهایی که حقتعالی در مقابل شهادت آنحضرت بما عنایت فرموده اجابت دعا در تحت قبه منوره آنحضرت و اطراف آنست چناچه در اخبار متواتره از عترت طاهره ماءثور است . از جمله شیخ بزرگوار ابن قولویه رضی الله عنه در مزار خود سند به ابوهاشم جعفری میرساند که گفت وقتی امام هادی علیه السلام مریض شده بود شخصی را نزد من فرستاد و مرا احضار فرمود و نیز محمد بن حمزه را احضار فرمود که او قبل از من خدمت آنحضرت رسید و بمن گفت چون خدمت آنحضرت رسیدم شنیدم که آن بزرگوار همواره میفرمود : ابعثوا الی الحائر ابعثوا الی الحائر یعنی کسی را بفرستید حائر حسینی که برای من دعا کند .

من به محمد حمزه گفتم چرا نگفتی که ابوهاشم جعفری قصد رفتن به حائر حسینی را دارد من به او میگویم که برای شما دعا کند . ابوهاشم جعفری میگوید چون خدمت آنحضرت رسیدم حضرت فرمود : انظروا فی ذلک یعنی به خدمه خود فرمود که راحله سفر او را تهیه بنمایند آنگاه حضرت بمن فرمود چون محمد بن حمزه از شیعیان ما نیست من خوش ندارم که او چیزی از این موضوع بفهمد .

ابوهاشم جعفری میگوید این موضوع را به علی بن بلال گفتم او بمن گفت آنحضرت را با حائر حسینی چه کار است خود آنحضرت حائر است یعنی او امام زنده است هر چه دعا کند مستجاب است چون بعد از سفر خود به سر

من رای رفتم و خدمت آنحضرت رسیدم سخن علی بن بلال و اشکال او را خدمت آنحضرت عرض نمودم حضرت فرمود چرا نگفتی که رسول خدا با وجود آنکه مقامش از بیت و حجرالاسود بالاتر بود طواف خانه میکرد و حجرالاسود را میبوسید و همچنین خدا و رسولش را امر فرمود که وقوف به عرفات بنماید پس حقتعالی دوست دارد که بندگان در مواطنی او را یاد کنند و دعا نمایند من هم دوست دارم در مکانی برای من دعا کنند که خدا آن مکان را دوست دارد و آن مکان حائر حسینی است .

و ابن فهد حلی در کتاب عده الداعی روایت میکند که حضرت صادق (ع) مریض شد و به کسان خود امر فرمود که شخصی را اجیر کند تا به حائر حسینی برود و برای آنحضرت دعا کند پس کسی را نایب گرفتند که به کربلا برود و برای امام صادق (ع) دعا کند ، آنشخص گفت من اینکار را میکنم ولی امام حسین (ع) مفترض الطاعه است و امام صادق هم برای امام مفترض الطاعه است و چون نزد امام صادق آمدند و کلام آنشخص را گفتند حضرت در جواب فرمودند که امر چناست که او میگوید ولی ندانسته که حقتعالی را بقعه های چندیست که دعا را در آن مستجاب میکند و بقعه حسینی یکی از آنها است .

مطلب سوم : ایام زیارت زائر آنحضرت از عمر او حساب نمیشود

یکی از چیزهایی که حقتعالی بواسطه شهادت آنحضرت بما عنایت فرموده اینست که ایام زیارت آنحضرت از عمر زائر او حساب نمیشود چنانچه در امالی شیخ از محمد بن مسلم روایت میکند که امام باقر و

امام صادق علیهماالسلام فرمودند که خداوند در عوض شهادت آنحضرت چهار چیز به او عنایت فرموده : ان الله عوض الحسین من قتله ان جعل الامامه فی ذریه و الشفاء فی تربته و اجابه الدعا عند قبره و لا تعد ایام زائره جائیا و راجعا من عمره .

محصل معنی آنکه عوض قتل آنحضرت چهار چیز به او داده شده :

امامان از ذریه اویند

شفا در تربت اوست

اجابت دعا تحت قبه آنحضرت است .

رفتن و آمدن زائر آنحضرت از عمر او حساب نمیشود .

مجلس سی و ششم : ان یرزقنی طلب ثارک . . . . اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله

ترجمه

و از خدا درخواست میکنم که روزی من گرداند تا با امام منصور از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله یعنی حضرت ولی عصر خون خواه تو باشم .

شرح لغات

رزق به فتح راء روزی دادن است و رزق به کسر راء نفس روزی است .

امام بمعنی پیشوا در امور دین و دنیا است و بعبارت دیگر به برنامه های دینی اعم از حکومت و اجرای حدود و احکام الهی تحقق میبخشد .

امام صادق (ع) به مفضل فرمودند ای مفضل امامت منصبی است الهی و خلافتی است ربانی که خداوند هر طور که مصلحت بداند و در هر مورد که حکمت ایجاب نماید آنرا قرار میدهد و کسی را نمیرسد که بگوید چرا در صلب حسین (ع) قرار داده شد و در صلب امام حسن (ع) قرار داده نشد و به تعبیر دیگر امام بخورشیدی میماند که با اشعه زندگی بخش خود همه موجودات زنده را حیات میبخشد و بیمنه رزق الوری .

طلب ثارک : یعنی طلب خونخواهی تو را بکنم

حضرت سیدالشهداء علیه السلام عظمتی دارد که هیچکس جز خدایتعالی نمی تواند آن را بیان کند و فضل و ثوابش را شرح دهد زیرا عظمت خون و اهمیت خونخواهی هر کس به قدر بزرگی صاحب آنست و همانطور که شخص نمیتواند مقام و منزلت حسین (ع) را کاملا بشناسد همچنین نمی تواند عظمت و اهمیت خونخواهی آنجناب را درک کند .

برای اینکه بتوانیم در حد استعداد و ظرفیت خود آن عظمت را دریابیم در این زیارت از خدا میخواهیم که ما را از خونخواهان

آنحضرت قرار دهد و این سعادت بزرگ را بما روزی فرماید .

مع امام منصور من اهل بیت محمد (ص) در رکاب امام نصرت یافته از اهل بیت محمد (ص) اهل در لغت بمعنی خانواده و فامیل و افراد خاندان آمده است و گاهی بمعنی سزاوار و شایسته ذکر شده و همچنین به گروهی اطلاق میشود که پیوند جامعی با هم دارند .

قرآن کریم آنان را که با پیغمبری عقیده اند و باو ایمان دارند اهل او ذریه او میداند و کسانی که فرزند نسبی او باشند در صورت ایمان نیاوردن از اهل او بیرون میداند همچنانکه در داستان نوح که فرزندش فرد ناشایسته ای بود خدایتعالی فرمود : انه لیس من اهلک . او از اهل تو نیست .

و همچنین قرآن کریم گاهی آنان را که یک مسیر حرکت میکنند و یا یک روش و مرام دارند و یا پیروی از یک کتاب آسمانی مینمایند و یا پیرو یک مکتب غیرآسمانی هستند اهل همان روش بخصوص دانسته مانند اهل کتاب ، اهل تقوی ، اهل نار ، اهل دوزخ ، اهل بهشت و غیره و این معنی اهل است .

اهل بیت پیغمبر چه کسانی هستند ؟

این موضوع در قرآن مجید کاملا تصریح شده که در آیه تطهیر میفرماید : انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا . اشاره بر اینکه خدا جز این منظور ندارد که پلیدی را از شما اهل بیت ببرد حالا باید دید اهل بیت چه کسانی هستند ؟

از روایاتی که در شاءن نزول آیه وارد شده تاءیید میشود که آیه شریفه در شاءن رسول خدا (ص)

و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و لذا رسول خدا (ص) فرمود : بار خدایا اینها اهل بیت و عترت من هستند .

و در روایات زیادی آمده که ائمه هدی از اهل بیت میباشند .

ابوسعید خدری میگوید : از رسول خدا (ص) سئوال شد که امامان بعد از شما چند نفرند ؟ فرمود : دوازده نفر از اهل بیتم . بنابراین روایات و روایات دیگری که دوازده امام را بنام آنها ذکر کرده است رسول اکرم (ص) حضرت مهدی را هم که آخرین امام است از اهل بیت خود خوانده است .

مع امام منصور من اهل بیت محمد (ص) در رکاب امام نصرت یافته از اهل بیت محمد (ص) که امام عصر عجل الله تعالی فرجه باشد . و اختصاص آنحضرت به لقب منصور از جهت آنست که طلب خون حضرت سیدالشهداء در عهده شمشیر عاملگیر آنحضرت میباشد چنانچه در آیه ۳۱ سوره اسری میفرماید : و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا .

اخبار زیادی داریم که این آیه مبارکه در مورد قتل حضرت سیدالشهداء ابا عبدالله الحسین (ع) نازل شده که ولی خون حضرت امام حسین (ع) حضرت قائم است و اگر جمیع آنها را بکشد اسراف در قتل نشده است و در بعضی از اخبار است که بعضی از روات سئوال کردند کسانیکه در زمان حضرت بقیه الله هستند که قاتل نبودند برای چه آنها را میکشند جواب دادند که چون راضی بفعل آنها هستند . والراضی بفعل

قوم کالداخل فیهم

و در بحار از تفسیر عیاشی نقل میکند که امام باقر (ع) فرمودند : هو الحسین بن علی قتل مظلوما و نحن اولیائه و القائم منا اذا قام طلب بثارالحسین فیقتل و حتی یقال قد اسرف فی القتل .

در اینجا چند اشکال متوجه میشود :

اولا : راضی بقتل را نباید قصاص کرد فقط در عقوبت شریک فاعل است .

ثانیا : باید سهم دیه آنها را رد کرد چه اگر جماعتی یکنفر کشتند ولی مقتول میتواند تمام آنها را بکشد مشروط بر اینکه آنها را بدهند . مثلا اگر ده نفر یکنفر را بکشند باید به هر یک از وارث این ده نفر نه عشر ۱۰/۹دیه بدهند .

جواب تمام این اشکالات به این است که حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) مسلما جزو اهل بیت رسول خدا بوده و محبت نسبت بآنحضرت از ضروریات دینست و کسانی که راضی به قتل او هستند منکر ضروری دین میباشند ، پس چنین کسی کافر و مرتد و واجب القتل میباشد . پس زمان رجعت آنها را زنده میکنند و حضرت از آنها انتقام میکشد .

ولی خون حضرت امام حسین (ع) حضرت قائم است

از امام محمد باقر علیه السلام سئوال کردند فلم سمی القائم قائما به چه جهت لقب حضرت مهدی قائم شد ؟ فرمود : چون جدم حسین علیه السلام را شهید کردند ملائکه آسمانها بخروش آمدند عرض کردند خدایا انتقام این مظلوم را از ظالمان بکش . خطاب رسید انظروا الی ضحضاح العرش چون نظر کردند پرده های نور از عرش الهی برداشته شد و امامان

که از ذریه حسین علیه السلام بودند دیدند که یکی از آنها به نماز ایستاده خطاب رسید که بذلک انتقم منهم اوست که انتقام میکشد از قتله حضرت سیدالشهداء و هر کس از بنی امیه که راضی بقتل آنحضرت بودند .

شرح صلی الله علیه و آله

مقدمه

این جمله در دو بخش شرح داده میشود .

بخش اول : صلی الله علیه یعنی خداوند سلام و درود بر پیغمبر (ص) میفرستد .

بخش دوم : در معنی آل پیغمبر که چه کسانی هستند .

بخش اول

حقتعالی در سوره احزاب آیه ۵۷ میفرماید : ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما .

در چند آیه قبل از این آیه بحثهایی پیرامون حفظ حرمت پیغمبر و عدم ایذاء او آمده در این آیه مورد بحث نخست سخن از علاقه خاص خداوند فرشتگان نسبت به پیغمبر میگوید بعد درین زمینه دستور به مؤ منان میدهد .

حقتعالی در قرآن ، هر پیغمبری را بنحوی ستوده و مخصوص به کرامتی گردانیده . مثلا حضرت آدم را به سجود ملائکه اکرام فرمود : اسجدو لادم و حضرت موسی را به کلام خود و کلم الله موسی تکلیما . داود را بخلافت تعیین فرمود یا داود انا جعلناك خلیفه فی الارض سلیمان را به منطق الطیر انا علمناه منطق الطیر و عیسی را به ابراء مرض و احیاء موتی تخصیص فرمود که : ابری الاکمه و الابرص و احیی الموتی باذن الله ولی پیغمبر اکرم درباره اش فرمود : ان الله و ملائکته یصلون علی النبی ازین تعریف باید دانست که فرق این پیغمبر با سایر پیغمبران چقدر بوده است و گویند مراد از صلوات خدا بر پیغمبر ثنا و مدح بر آنحضرت است و از بسیاری ستایش حقتعالی بود که مسمی به محمد شد یعنی بسیار ستوده شده و از بسیاری ستایش او بود حقتعالی را که

مسـمی به احمد شد ، یعنی بسـیار سـتاینده . کانه حقتعالی میفرماید بسـیار ترا ستودیم که محمد گشتی و بسیار تو ما را ستودی که احمد شدی .

در حکمت اینکه حقتعـالی بر حبیبش صـلوات میفرسـتد بعضـی گفته انـد که خداونـد ملائکه را بسـجود حضـرت آدم ماءمور ساخت ولی بسـجود پیغمبر ماءمور نشدنـد اگر چه سـجده آدم هم به واسـطه نور پیغمبر در صـلب آدم بود ولی بر حسب ظاهر پیغمبر مسجود واقع نشد و از این مطلب تفضیل آدم بر پیغمبر ظاهر میشد پس حقتعالی فرمود ای ملائکه اگر بشما گفتم بر آدم سجده کنید من خودم اول بر محمد صـلوات فرسـتادم و شـما مؤ منین بدون حاجت داشـتن بآنحضـرت صلوات بر آن بزرگوار میفرستد ملائکه و انسانها که در دنیا و آخرت احتیاج بر آنحضرت دارند بطریق اولی باید بر او صلوات فرستند .

علت صلوات امت بر آن حضرت

امام فخر رازی در اسـرارالتنزیل میگوید که سـبب در امر به صـلوات امت بر آنحضـرت آنست که روح انسانی بواسـطه ضـعف جبلی مسـتعد بقبول انوار و فیوضات الهی نتواند بود مگر وقتی که علاقه اسـتفاضه میان خود و ارواح انبیاء را مستحکم نماید تا انوار فیض از عـالم غیب بر ارواح انبیاء منعکس شـده و بعـدا به واسـطه ایشان بما رسـد چنانچه در موقع تابیـدن آفتاب به اطاق انعکـاس نور بر سـطح اطاق و جـدران آن ممکن نیست مگر وقتی که نور به واسـطه آئینه ای که صـفای جبلی و شـفافیت دارد انعکاسش بر سطح اطاق و جدران آن بیفتد پس ارواح انبیاء علیهم السلام واسطه فیض الهی بین ما و او میباشند

و مسلما هر پیغمبری که مقامش بالاـتر است منبع فیض الهی بیشتر خواهد بود تا جایی که همه انبیاء باید کسب فیض از او بنمایند .

در سماء عالم بحار مجلسی است که جابر گفت خدمت رسول اکرم (ص) عرض کردم اول شی ء خلقه الله ما هو قال صلی الله علیه و آله نور نبیک یا جابر ثم خلق منه کل خیر .

یعنی از رسول اکرم (ص) پرسیدم اولین مخلوق خدا چه بود ؟ فرمود : ای جابر نور پیغمبرت بود سپس خداوند از آن نور تمام خیرات را آفرید . مراد از خیرات جمیع حیطه آفرینش است و این حدیث اگر چه پیغمبر را تنها واسطه فیض میگیرد اما بواسطه روایات دیگر دانسته میشود که تمام چهارده معصوم در اینمقام شریکند و مؤ ید اینمطلب عبارتی از زیارت جامعه است که میفرماید : بکم فتح الله و بکم یختم یعنی فتح ابواب و ختم آنها بوسیله شما چهارده معصوم بوده است و در قسمتی از حدیث دیگر که مفصل است حقتعالی به رسول اکرم (ص) فرمود : ای حبیبم و ای بزرگ رسولان و اول آفریدگان و آخر پیغمبرانم تو در قیامت صاحب مقام شفاعت خواهی بود پس نور محمد (ص) به سجده افتاد وقتی برخاست یکصد و بیست و چهار هزار قطره از نور وجودش چکید که از هر قطره ای خدای متعالی پیغمبری را آفرید تا آخر روایت

پس مقصود از ذکر این روایت اینست که تمام پیغمبران از نور وجود پیغمبر اسلام خلق شدند و در مقام گرفتن فیض هم باید از منبع فیض او

کسب فیض کنند و چون انبیاء محتاج به گرفتن فیض از آنحضرت میباشند پس ما بطریق اولی نمیتوانیم فیض را از مبداء حقتعالی بگیریم و محتاج بگرفتن فیض از آنحضرت میباشیم چون سر تا پا ظلمت و تاریکی هستیم . چنانکه اگر آهنی را در کوره آهنگری بگذارند تا صفات آتش بآن تاءثیر کند با آنکه ذات آهن با ذات آتش متفاوت است اما چون صفات آتش بآن سرایت نموده در این هنگام اگر آهن بگوید من سرخم ، من گرمم ، من میسوزانم ، من حرارت می بخشم و تمام آثار و افعال آتش را بخود نسبت دهد صحیح است و دعوی باطلی نکرده است بنابراین ما هم وقتی اتصال خودمان را به محمد و آل او نزدیک کردیم کسب فیض الهی را بیش از پیش میتوانیم بکنیم .

خداوند در قرآن هر یک از پیغمبران را به اسم خطاب کرد .

یا آدم اسکن انت و زوجک فی الجنه .

یا نوح اهبط بسلام منا و برکات .

یا ابراهیم اعرض عن هذا .

یا موسی فاخلع نعلیک .

یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض .

یا زکریا انا نبشرک بغلام .

یا یحیی خذالکتاب .

یا عیسی بن مریم اذکر نعمتی علیک .

ولی درباره این پیغمبر او را باسم نخواند از بهر تعظیم بلکه با لقب خطاب میکند :

یا ایها النبی ، یا ایها الرسول .

و اگر در آیاتی هم اسم مبارک آنحضرت برده شد غرض خطاب نبوده بلکه معرفی بدیگران بوده و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل

در امم سابقه پیغمبران را باسم میخواندند

و درباره این پیغمبر خدا منع فرمود تا او را باسم نخوانند لا تجعلوا دعا الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا اول آنحضرت را یا محمد ، یا اباالقاسم خطاب میکردند بعد از این آیه یا رسول الله ، یا بنی الله میگفتند . خداوند بجان هیچ پیغمبری قسم نخورد مگر این پیغمبر که فرمود : لعمرك انهم لفی سکرتهم یعمهون بلکه به شهر و وطن پیغمبر هم قسم خورد لاـ اقسم بهذا البلد بالاتر از همه موجودات قرار داد و ما ارسلناك الا رحمه للعالمین آنقدر مقام این پیغمبر بالا است که آفریدگار عالم هستی و تمام فرشتگان که تدبیر این جهان بفرمان حق بر عهده آنها گذارده شده بر او درود میفرستند اکنون که چنین است شما نیز با این پیام جهان هستی هماهنگ شوید ای کسانیکه ایمان آورده اید بر او درود بفرستید و سلام گوئید و در برابر فرمان او تسلیم باشید . ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما .

او یک گوهر گرانقدر عالم آفرینش است و اگر بلطف الهی در دسترس شما قرار گرفته مبادا ارزانش بشمارید و مبادا مقام او را در پیشگاه پروردگار در نزد فرشتگان همه آسمانها فراموش کنید او یک انسانست و از میان شما برخاسته ولی نه یک انسان عادی بلکه کسی است که یک جهان در وجودش خلاصه شده است .

در اینجا به نکاتی باید توجه کرد :

اولاـ : صلوات بر حضرت رسالت باید به ضمیمه آل باشد چنانچه در امالی شیخ صدوق به اسناد خود از ابان بن تغلب از حضرت

باقر علیه السلام از آباء گرامش از حضرت رسالت نقل فرموده که من صلی علی و لم یصل علی آلی لم یجدریح الجنه و ان ریحها الیوجد من مسیر خمسماه عام .

ثانیا : صلوات بر آنحضرت در تشهد نماز واجب است و بدون آن نماز باطل است مگر فراموش کند که اگر محلش نگذشته باید برگردد و اگر گذشته بعد از نماز قضا کند و سجده سهو هم واجب است و در موقع ذکر اسم مبارک او باید صلوات فرستاد چنانچه در کافی از آن حضرت روایت کرده که فرمود :

من ذکرت عنده فلم یصل علی فدخل النار فابعده الله .

و در ثواب صلوات اخبار بسیار وارد شده که در کافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود : من صل علی النبی صلوه واحده صلی الله علیه الف صلوه فی الف صف من الملائکه لم یبق مما خلقه الله الا صلی علی البعد لصلوه الله علیه و صلوه ملائکته فمن لم یرغب فی هذا جاهل مغرور قد برء الله منه و رسوله و اهل بیته .

و نیز از آنحضرت روایت فرموده : ما فی المیزان شی ء اثقل من الصلوه علی محمد و آل محمد .

در جامع الاخبار روایت میکند که رسول خدا (ص) فرمود که جبرئیل مرا ملاقات نمود و بشارت داد که حقتعالی میفرماید هر که بر تو صلوات فرستد من بر او صلوات میفرستم و هر که بر تو سلام کند من بر او سلام میکنم و من برای این بشارت سجده شکر بجا آوردم کلینی از امام صادق (ع) روایت میکند

که رسول خدا (ص) فرمود هر که بر من صلوات فرستد حقتعالی و ملائکه بر او صلوات میفرستند .

و در روایت دیگر است که رسول خدا فرمود : هر کس بر من یکبار صلوات فرستد حق تعالی بر او ده بار صلوات فرستد و هر که بر من ده بار صلوات فرستد حقتعالی بر او صد بار صلوات فرستد و هر که بر من صد بار صلوات فرستد بر او هزار بار صلوات میفرستد و هر کس را که خدا بر او هزار بار صلوات فرستد هرگز او را به آتش عذاب نخواهد کرد .

بخش دوم : در معنی آل

ریشه آل از اهل است و مصغر آن اهیل مانند رجل که مصغر آن رحیل میباشد پس در اصل اهل بوده ها را قلب به همزه کردند و همزه را باعتبار حرکت ما قتل قلب بالف نمودند آل شد بدلیل آنکه آل به اهیل تصغیر میشود و در تصغیر هر کلمه به اصل خود راجع میگردد .

کلمه اهل شمول بیشتری از آل دارد زیرا هم بر اشراف صادق است و هم بر غیر اشراف معنی آل دودمان است و جز به شرفا و اعلام و زعمای قوم و طایفه اطلاق نمیگردد و مقید زمان و مکان هم نیست مانند آل رسول که خاندان پیغمبر اسلام (ص) و آل علی که خاندان و عترت امیرالمؤ منین (ع) میباشد . نقل از دائره المعارف تشیع

پس فرقی که میان آل و اهل در استعمال شده است آنست که آل در صاحبان شرافت خواه دنیوی باشد یا اخروی استعمال میشود مثل آل نبی (ص) و

آل فرعون لعنه اله و اهـل بمطلق کسـان اطلاـق میشود مثل اهل سوق که در آنها شـرافت منظور نیست و اهل بیت نبوت که در آنها شرافت منظور هست پس در استعمال آل اخص باشد و اهل اعم .

صاحب بن عباد در کتاب معروف به المحیط فی علم اللغه آورده است که : آل الرجل قرابته و اهل بیته و تصغیر اهیل و اهل در لغت بمعنی کسـان است و اهـل بیت کسـان خانه را گوینـد پس آل نبی و اهل بیت نبی یعنی کسان نبی و جمعیتی که رجوع و نسبتی باو داشته باشند .

معنی اولاد

افضـل المحققین شـیخ زین الـدین رحمه الله علیه در کتاب مسالک فرموده که جماعتی از اصـحاب مثل شـیخ المحـدثین شـیخ مفیـد و قاضـی بن براج و ابن ادریس را اعتقـاد آنست که لفظ اولاد شامل اولاد اولاد و همچنین تا انقراض عالم میشود . لقوله تعـالی یـا بنی آدم - یـا بنی اسـرائیل که شامـل جمیع بنی آدم و بنی اسـرائیل میشود و از جهت اجماع بر تحریم حلیله ولـد ولد لقوله تعالی و حلائل ابنائکم الـذین من اصـلابکم و از جهت دخول اولاد اولاد در قول خدای تبارک و تعالی یوصـیکم الله فی اولادکم .

بعـد آنکه معنی آل و اولاد معلوم شـد بایـد دانست صلواتی که در آن آل ذکر نشود خلاف شـرع است در تفسـیر امام حسـن عسـکری (ع) وارد شـده کـه حضـرت رسـول (ص) فرمودنـد که در شب معراج قصـرهایی را در بهشت بمن نشـان دادنـد که دیوارهای آن از طلا و نقره ساخته شده بود و بجای گل مشک و

عنبر بکار برده بودند ولی بعضی از آن قصرها کنگره های رفیعی داشت و بعضی نداشت از جبرئیل سبب آنرا سئوال کردم گفت آن قصرهایی که کنگره ندارد از آن کسانی است که بعد از نماز بر تو و آل تو صلوات نمی فرستند تا نمایان باشد که آنها قصر جماعتی است که صلوات نفرستاده اند .

مجلس سی و هفتم : اللهم اجعلنی عندک وجیها بالحسین علیه السلام فی الدنیا و الاخره .

ترجمه

پروردگارا مرا بواسطه محبت و شفاعت حسین علیه السلام نزد خودت در دو عالم وجیه و آبرومند گردان

وجهی ، بفتح واو و کسر جیم ، مرد نیکوروی صاحب قدر و جاه و بزرگ قوم .

وجیهه ، بفتح واو کسر جیم مؤ نث وجیه زن خود و دارای قدر و جاه و مقام فرهنگ عمید الوجیه ، مهمتر قوم ، خوشگل ، زیبا ، فرهنگ لاروس .

پس معنی عبارت چنین میشود : خدایا مرا بواسطه محبت و دوست داشتن حسین در دو عالم صاحب قدر و جاه و مقام قرار بده .

در اینجا میگوئیم خدایا فطرس در شب ولادت حسین (ع) خود را به قنداقه حسین مالید خدا از تقصیرات او درگذشت و بمقام اولش رسید و میگفت کیست مثل من و حال آنکه من آزاد کرده حسینم خدایا ما هم یکعمر حسین حسین گفتیم و خود را به قبر و ضریح او مالیدیم نمیدانیم با ما چه معامله ای خواهی کرد .

در دعایی که روز سوم شعبان میخوانیم میگوئیم : و عاد فطرس بمهده فنحن عائذون بقبره من بعده خدایا فطرس را بواسطه پناه بردنش به گاهواره حسین بمقام اولش برگردانیدی ما هم بعد از فطرس بقبر حسین پناهنده میشویم و میگوئیم

: اللهم اجعلنی عندک وجیها بالحسین علیه السلام فی الدنیا و الاخره .

خدایا چه قدر و منزلت و چه مقام و آبرومندی بالاتر از این که پیغمبر (ص) فرمود : اللهم انی احبهما و احب من یحبهما .

یعنی پروردگار من دوست میدارم حسن و حسین را و دوست میدارم آنکسی را که دوست میدارد آنها را و همچنین فرمود : احب الله من یحب حسینا . خداوند دوست میدارد هر کسی را که حسین را دوست بدارد .

در روایت است که روزی پیغمبر (ص) از راهی میگذشت دید طفلی با حسین نشسته اظهار محبت و ملاطفت باو میکند پیغمبر (ص) آن طفل را گرفته اظهار مهربانی باو نمودند از آن حضرت علت را سئوال کردند فرمودند : انی احبه لانه یحب ولدی الحسین لانی راءیت انه یرفع التراب من تحت اقدامه و یضعه علی وجهه و اخبرنی جبرئیل انه یکون من انصار فی دفعه کربلا .

یعنی : من او را دوست میدارم بجهت آنکه او پسرم حسین را دوست میدارد زیرا که دیدم خاک از زیر قدمهای حسین بر میداشت و بر چشمان خود میمالید و جبرئیل بمن خبر داد که این طفل در واقعه کربلا از یاران حسین خواهد بود .

پس ما امیدواریم زیرا که حسین علیه السلام را دست داریم ، پیغمبر خدا هم دوست دار ما میگردد و باین سبب هم خدا دوست دار ما میگردد وسایل المحبین شیخ جعفر ص ۹۷

محاسبه شیخ جعفر شوشتری با نفس خود

او در کتاب وسایل المحبین خود حساب دقیقی با نفس خود دارد که سرانجام بواسطه محبت حسین در دنیا و آخرت

نزد حقتعالی محترم و آبرومند میگردد .

میگوید چنین یاد دارم که وقتی سنین عمرم به شصت سال رسید فکر کردم و به نفس خود خطاب نمودم که ای نفس شصت سال از عمر تو گذشت و سرمایه جوانی که اغراشیاء است بباد فنا دادی چه تحصیل زاد و توشه ای برای سفر آخرت خود ننمودی وقتی دوران جوانی چنین بگذرد در دوران پیری و علیلی و ناتوانی چه خواهی کرد و چه متاعی از دنیا برای این سفر پرخطر خود برداشتی .

امیرالمؤ منین علیه السلام همه شب در دوران خلافتش در کوفه با صدای بلند که همه می شنیدند میفرمود : تجهز و ارحمکم الله فقد نودی بالرحیل .

ای مردم بار سفر آخرت خود را ببندید که بانگ رحیل قافله بلند شد چه در این سفر عقبه های سختی در پیش است که خواه ناخواه باید از آن بگذرند .

ای نفس آیا بگوشت نرسیده که حقتعالی در قرآن میفرماید : ان ربک لبا المرصاد .

بدان ای نفس که به همین زودی تو را بر مرکب چوبین سوار کنند و بطرف خانه وحشتناک قبر ببرند آیا برای آن منزل پرخوف و خطر چه ص ۷۳۷ای نفس اگر بگویی که دارای ایمانی هستم که شرط قبولی ، ص ۷۳۷ ، میگویم که آیا ایمان لفظی را میگویی که خیلی از منافقین و مردم بد عمل هم این ایمان را دارند چه اکثر مردم میگویند ما مسلمان و باایمان هستیم و اگر کسی بآنها بگوید که شما مؤ من نیستید بدشان میآید .

و اگر ایمان واقعی را میگویی امامان ما برای اینکه

گول و فریب شیطان را نخوریم تمـام علائم ایمان را برای ما تعیین فرمودنـد که کوچکتر و پست تر از همه آنها اینست که هر چه برای خودت میخواهی برای برادر دینی هم بخواهی و هر چه برای خودت نمیخواهی برای او نخواهی آیـا این صـفت در تو موجود است مسلما جواب منفی خواهی داد .

قرآن میفرماید : اءلم یاءن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله .

گویند فضل که یکی از قطاع الطریقها بود به واسطه شنیدن این آیه شخص خوبی شد که شرح آن مفصل است

قرآن میفرمایـد : انما المؤ منون الـذین اذ اذکر الله وجلت قلوبهم و اذ اتلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا علی ربهم یتوکلون الـذین یقمیون الصلوه و مما رزقناهم ینفقون اولئک هم المؤ منون حقا لهم درجات عند ربهم و مغفره و رزق کریم .

ای نفس در موقع خوانـدن آیـات الهی چقـدر از خوف الهی ترسـان میشوی و چقـدر بر ایمـان تو افزوده میشود تو که مثل آن مرده شویی هستی که اگر روزی صـد مرده بشوید ابدا بفکر مرگ و عالم آخرت نیست بلکه بفکر پول گرفتن از صاحب مرده است چگونه آیات الهی بر تو اثر خواهد کرد مسلما اگر این آیات بتو اثر میکرد وضع روحیه تو بهتر از اینها میشد .

ای نفس اگر بگویی که یکی از چیزهایی که باعث نجات قبر و قیامت من میشود اخلاق و صـفات حسنه است مانند سخاوت و عـدالت و امثال آن میگویم آنها هم در تو نیست زیرا که ای نفس وقتی بخواهی در راه خـدا بـدهی ده تومان را چنـد قسـمت میکنی که

به هر فقیری پول کمی بدهی و لباسی که میخواهی به فقیری بپوشانی بعد از آنکه کاملا استفاده کردی و دیگر پوشیدن او را خوش نداری آنوقت بفقیر و محتاج میدهی و غذایی که مانده شد و دیگر مورد استفاده تو نیست به گرسنه ای میدهی این را سخاوت نمیگویند مگر نشنیده ای که خدا در قرآن میفرماید : لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون .

با وجود آنکه قرآن میخوانی و آیات آنرا روز و شب می شنوی که میفرماید : مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه انبتت سبع سابل و فی کل سنبله مائه حبه .

مثل یک درهمی که تو در راه خدا انفاق کنی مانند دانه گندمی است که در زمین بکاری هفت خوشه بدهد که هر خوشه آن یکصد دانه داشته باشد معذلک آخر آیه میفرماید : والله یضاعف لمن یشاء باز هم خدا بیش از اینها بتو میدهد پس تو از صفت سخاوت چه بهره ای داری سخاوت را حاتم طایی داشت که در قصری مینشست که چهل در داشت اگر فقیری از تمام درها میآمد و چیزی میخواست باو میداد و باو نمیگفت که من ساعتی پیش به تو اکرام کردم و بعد از آنکه از چهل در میآمد و میگرفت حاتم باو میگفت خجالت نکش اگر میخواهی مجددا این چهل در را تجدید کن او شخص مشرکی بود و این سخاوت را داشت تو که مسلمان و شیعه اثنی عشری هستی چه مقدار از آن سخاوت در تو هست .

ای نفس اگر بخواهی بگویی دارای اعمال صالحه هستم از قبیل نماز و

روزه و حج و سایر اعمال دیگر جواب ترا خواهم داد که نماز و روزه و حج آنقدر شرایط سنگینی دارد که معلوم نیست یک نماز و حج ما قبول شود و در صورت قبولی آنقدر دیونی به مردم داریم چه مالی و چه اخلاقی مانند غیبت و تهمت که اعمال صالحه ما بین آنها تقسیم میشود و چیزی برای ما نمیماند بلکه گاهی که اعمال خوب ما تمام شد اعمال زشت آنها را بما میدهند و ما باید جزای زشت آنها را ببریم .

آیا چقدر اعمال صالحه داریم که در آن ریا و عجب نباشد بنابراین ای نفس نمی توانی بخودت وعده دهی و امیدوار باشی که یک عمل تو مورد قبول الهی واقع شده باشد .

پس از آنکه نفسم مایوس شد و نتوانست جوابم را بگوید ناگاه بخود آمده گفت یکی از وسایل قرب الهی که امیدواری برحمت او است در من هست و من امیدوارم که او دست گیری از من کند و دیگر دوستی نبی اکرم و شیعه بودن ائمه اطهار میباشد که این هم خیلی امیدوار هستم که آنها شفاعتی از من بکنند چه آنها سبیل اعظم و صراط اقوم و کهف حصین اند و جواب آنها کشتی نجاتند که فردا از شیعیان خودشان دست گیری کنند .

من جواب او را دادم که امت پیغمبر و شیعه بودن فرع پیروی از احکام این پیغمبر و متابعت از ائمه معصومین میباشد پس تو در چه چیزی از امور زندگی پیروی از این پیغمبر را کردی و کدامیک از سنت این نبی گرامی و امامان را بجا آوردی تو

که در تمـام امور زنـدگی پیرو بیگانگان میباشـی و تمام کردار و رفتارت را میخواهی مثل بیگانگان قرار دهی سـنت پیغمبر در امور زنـدگی تو چه نقشـی دارد گذشـته از همه اینها اخباری که در علامات شـیعه به ما رسـیده کدامیک از آنها در تو موجود است .

بعـد از آنکـه دسـتم از همـه جـا کوتـاه شـد و نفسـم را از هر دری مـایوس گردانیـدم خطـاب بـاو کردم و گفتم ای نفس یک ......[نجـات برای تو میباشـد که اگر توانستی ازین راه وارد شوی همه چیز برای تو خواهـد بود و الاـ راهی برای تو باقی نیست و آن باب حسینی است زیرا که جدش پیغمبر فرمود : حسین مصباح الهدی سفینه النجاه بلکه فرمود او بابی است از ابواب بهشت یعنی هر که دوست حسـینم باشـد بایـد ازین در وارد بهشت شود ناگفته نمانـد که همه امامان ما کشتی نجاتند که فرمود : مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق .

ای نفس آن نجات دهنده حسـین است که پیغمبر (ص) درباره اش فرمود : حسـین مصـباح الهدی و سـفینه النجاه پس در سفر دریا ما محتاج به کشتی هستیم که لاعلاج بایـد سوار شویم و آن کشتی اهل بیت پیغمبر میباشد که فرمود : اهل بیت من کشتی نوح هسـتند و عجب تشبیه خوبی پیغمبر فرموده چون کشتی نوح وقتی در آب افتاد که دنیای مسـکونی آنروز در آب بود فقط کشتی نوح با آنها که در کشتی بودند نجات یافتند امروز هم در دنیای گمراهی و بدبختی فقط کشتی نجات از این مهالک

اهـل بیت پیغمبرنـد که فرمود : من رکب فیهـا بخی و تخلف عنها غرق بعـد از این گفتگوها نفسم خطاب بمن کرده گفت این مطالبی که شـما گفتید بسـی مرا امیدوار کرد و بر خود لازم دانسـتم که خود را به کشتی نجات حسـینی برسانم تا او مرا نجات دهـد ازیـن غرقـاب مهالـك و گمراهی اگر چه همـان قسم گفته شـد هیچیـك از علاـئم ایمـان در من نیست ولی اگر از بـاب حسینی وارد شوم مسلما مؤ من خواهم بود زیرا آن بزرگوار فرمود : انا قتیل العبره ما ذکرت عند مؤ من الا بکی و اغتم لمصابی .

یعنی من کشـته شـده اشک چشـمم نزد هیچ مؤ منی یادآور نمی شوم مگر آنکه مصائب من گریه میکند و مغموم میشود و این گریه مصائب حضرت سیدالشهداء از صفات جمیع انبیاء بوده است .

اول : چون اینرا در خود دیـدم قدری بخود امیدوار شدم و گفتم یک علامت از علائم ایمان در من پیدا شد ، آنهم علامتی که در پیغمبران بوده است .

دوم : علامت خوبی که در خود دیـدم این بود که در ایام عاشورا حالت حزن و اندوه گریه ای برای من پیدا میشد که در سایر ایام سال این حالت در من پیدا نمیشد و دیدم که ائمه ما فرموده اند : شـیعتنا خلقوا من فاضل طنینا و عخبوا بنور ولایتنا یفرحون بفرحنا و یحزنون بحزننا .

پس یک صفت از صفات شیعیان در من پیدا شد و ممکنست از اینراه بگویم من شیعه هستم .

سوم : وقتی که از باب حسینی وارد شدم در خودم کمال ایمان

را ملاحظه کردم زیرا در باب زیارت آنحضرت وارد شده که : من زاره کمن زار الله فی عرشه . البته که خدا جا و مکانی ندارد پس این عبارت کمال تقرب بخدا را میرساند و این مقام برای کسی که ایمان نداشته باشد و یا ایمانش مستودع باشد ممکن نخواهد بود و یا در اخبار زیارت آنحضرت وارد شده وقتی که زائر مراجعت میکند ملکی از جانب پروردگار باو میگوید که خدایت سلام میرساند و میفرماید عملت را از سر بگیر که گذشته هایت را بخشیدم پس وقتی انسان را خدا سلام میرساند دیگر ممکن نیست که او بی ایمان باشد .

چهارم : اگر چه در اعمال خود نظر کردم دیدم عملی ندارم که باعث نجات من شود و من را ببهشت رساند اما در اخبار باب حسینی که نظر کردم دیدم که فرموده اند : من بکی او ابکی او تباکی و حبت له الجنه و در خود دیدم که این حالات در من هست پس خداوند مرا بواسطه حضرت حسین به بهشت خواهد برد پس اگر عملی ندارم که تحویل خدا بدهم که موجب بهشت شود از راه گریه بر حسین علیه السلام به بهشت میروم .

پنجم : در باب زیارت حسین علیه السلام دیدم وارد شده که زائر حسین از شافعان روز محشر درباره ده نفر یا صد نفر پس من گیرم از آن اشخاصی نباشم که صد نفر را شفاعت کنم لااقل ممکنست که نجاتی برای من باشد .

و از جمله فضایل زیارت آنحضرت اینست که زائر آنحضرت از جمله کسانی که در بالای عرش الهی با

خدا تکلم کند من که دارای این مقام نیستم ولی لااقل ممکنست طرف خطاب ملکی واقع شوم و یا به زائر حسینی گفته میشود تو ساقی کوثر باش و دیگران را آب بده پس من به همین قدر قانع هستم که از تشنگان محشر نیستم و از این آیه هم نیستم که در جهنم میگوینـد : ان افیضوا علینـا من الماء ای بهشتی ها به ما آب دهیـد اگر چنانچه نمازهای من قبول درگاه الهی نشود در روایات فضـیلت زائر حسـین وارد شده که خداوند هفتاد هزار ملک موکل قبر آنحضـرت کرده که دائما نماز میخوانند و ثواب آن را برای زائرین قبر حسین مینویسند نمازی را که ملک بخواند با نمازهای ما خیلی فرق دارد پس ممکن است ثواب اینگونه نمازهای درست دست مرا بگیرد .

اگر چنـانچه زکـوه من قبول نشود یـا به واسـطه دیگری قبول نشود زائر حسـینی زکوه دهنـده را دارد چه در خـبر است که زائر حسین در هر زیارتش ثواب هزار زکوه مقبوله را دارد .

و اما اگر حج من قبول نشود زائر حسـین را ثواب حج و عمره های متعدد باو میدهند در بعضی روایات حسین (ع) مطابق یک عمره است و در بعضـی از روایات مطابق یک حج و در بعضی روایات ۲۲ حج و ۸۰ حج و یکصد حج و در بعضی از روایات مطابق صدهزار حج .

و در بعضـی اخبار زیارت حسـین (ع) هر قدمش ثواب یک حج را دارد و در روایت دیگر هر قدمی که بر زمین میگذارد و بر میدارد ثواب صد حج و عمره مقبوله در نامه

عملش مینویسند و در بعضی از اخبار ثواب دو حج و در بعضی ثواب سی حج و در بعضی ثواب صد حج و در تمام اینها ثواب حجی که با پیغمبر بجا آورده باشد . بعد باز بالا میرود زائر حسین (ع) ثواب حجی را دارد که خود پیغمبر بجا آورده باشد ، بلکه در خبریست که پیغمبر فرمود هر که حسینم را زیارت کند ثواب نود حج و نود عمره ایکه من بجا آورده باشم باو خواهند داد این اختلافات روایات برای اختلاف معرفت زائرین خواهد بود .

پس اگر تو هم قبول نشد ممکنست از راه زیارت حسین (ع) ثواب اینهمه حج در نامه اعمال تو نوشته و ثبت شود .

اما صدقه : در روایت است که زیارت امام حسین (ع) برابر ثواب هزار صدقه مقبوله است .

اما روزه : ثواب زیارت حسین (ع) مقابل اجر هزار صائم و روزه دار را دارد .

اما اعانت در راه خدا در خبر است هر که زیارت آنحضرت را کند مثل کسی است که هزار اسب در راه خدا داده باشد که همه بازین و لجام بوده باشد .

اما جهاد در راه خدا ، در خبر است که زیارت حسین (ع) ثواب هزار شهید از شهداء بدر را دارد بلکه در خبر دیگریست که زیارت آنحضرت ثواب هزار بنده آزاد کردن را دارد بلکه در بعضی از روایات هر قدمی ثواب یک بنده آزاد کردن از اولاد اسماعیل را خواهد داشت بلکه وارد شده که از هر قطره زائر خدا هفتاد هزار ملک خلق میکند که تسبیح

و تقدیس خدا را کنند و ثوابش را در نامه عمل زائر بنویسند .

حسین نجات دهنده از آتش است

مرحوم حاج ملا محمدباقر بیرجندی در کتاب کبریت احمر نقل میکند که یکی از معاصرین ما که مدتی عمر خود را صرف حکومت دولتی نموده بعد از آنکه از آن شغل کناره گیری نمود و توبه کرد برای من نقل نمود که در خواب دیدم به واسطه شغلم در عذابهای سختی گرفتارم و درهای آتش به روی من باز است بمن گفتند که برای خود شفیعی بجوی گفتم در اینجا از کجا شفیع بجویم گفتند بگو : یا حسین ، یا حسین ، چون این اسم را مکرر گفتم شخصی نورانی پیدا شد دست مرا گرفت و از آتش بیرون آورد و از آن وقت نذر کرده ام که مجلس روضه ای داشته باشم و حالا ـ در هفته یکروز در منزل روضه خوانی دارم .

هر که حسین را زیارت کند آنحضرت هم بعد از وفات او را زیارت میکند .

مرحوم علامه مجلسی در مزار بحار نقل میکند که مردی از مشایخ عرب که اسم او علی بن محمد بود در هر ماه یکمرتبه بزیارت حسین (ع) میرفت ولی در زمان پیری مدتی این زیارت را ترک کرد تا یکمرتبه به هر قسمی بود بزیارت آنحضرت مشرف شد ، شبی حضرت سیدالشهداء را در خواب دیدم آن حضرت فرمود ای علی بن محمد تو که با ما خوب بودی چرا بما جفا کردی گفتم یا سیدی پیر شدم و دستم از مال دنیا تهی گشته نمی توانم مرکبی اجاره کنم آقا یک روایتی از شما بما رسیده میل دارم از خود شما بشنوم و آن اینست که شما فرموده اید هر که مرا در حیاتش زیارت کند من هم بعد از وفاتش او را زیارت میکنم صحیح است

یا خیر فرمود صحیح است گفتم اگر او در آتش باشد فرمود اگر در آتش هم باشد او را نجات میدهم .

ای خواننده عزیز مناسب دیدم که یکی از معجزات امام حسین علیه السلام را راجع باین موضوع ذکر کنم هر چند مطلب بطول میانجامد ولی نظر باینکه چشم دوستان حسینی را روشن میکند خوب و ارزنده است . مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب راحه الروح از کتاب دارالسلام آقا شیخ محمود عراقی نقل میکند که شخص بزرگ وثقه و جلیل القدری بنام حاج سید عبدالرحیم کرهرودی عراقی در اواسط سال ۱۳۵۰ به اراده حج بیت الله از قریه کرهرود بیرون رفت و در مراجعت از مکه معظمه با کشتی از راه بوشهر آمد و وقوف وی و همراهانش در کشتی طول کشید بطوریکه کسان ایشان از آمدنشان ماءیوس شدند بلکه خبر وفات ایشان رسید تا اینکه پس از زمانی طولانی کشتی ایشان بساحل دریا رسید . آقای شیخ محمود عراقی صاحب کتاب دارالسلام میگوید من در آن زمان طفلی بودم که بحد بلوغ نرسیده بودم ولی بعد از آنکه به حد رشد رسیدم و مراتبی از علم و تحصیل نمودم اتفاقا شبی با سید مذکور در مجلسی بودیم و پس از تفرقه اکثر اهل مجلس با آن سید صحبت میکردیم تا اینکه یکی از غرائب و وقایعی که خود او مشاهده کرده بود برای ما ذکر نمود گفت در بازگشت از سفر مکه کشتی ما در اثر اختلاف هوا خراب شده از راه رفتن باز ماند تا اینکه ذخیره غذایی ما به آخر رسید و خوف گرسنگی و تلف شدن

ما را اذیت میکرد تا اینکه به فضل خداوند و خوبی وضع هوا کشتی ما بساحل شهر مخا رسید که شهری واقع در یکی از جزایر دریاست .

چون اهل کشتی باین شهر رسیدند برای رفع خستگی و ذخیره غذا از کشتی بیرون آمده به شهر مخا رفتند و توقف کشتی در آنمکان تا سه روز طول کشید و اهل کشتی در این باب به نزد ملاح شکایت کردند که ما مدتی است در دریا مانده ایم و سایر حجاج بخانه های خود رفته اند و خبر مرگ ما را برده اند با اینحال این توقف برای ما خوب نیست ، ملاح کشتی دعوت ما را اجابت کرد شخصی را روانه شهر کرد بعد از اطلاع از شهر مخا دسته دسته بساحل دریا برای سوار شدن به کشتی آمدند باین ترتیب که اول خود را بکشتی کوچك سوار میکردند تا به کشتی بزرگ برسد و بآن کشتی سوار شوند تا آنکه از حجاج چند نفری باقی ماندند که از جمله ایشان سیدی از اهل یکی از بلاد خراسان بود که حاج سیدحسین نام داشت و مردی عالم و عابد و بزرگوار بود و با جمعی از ارحام و بزرگان خودش بود و بقدری آن سید خوش اخلاق و مهربان بود که همه اهل کشتی فریفته اخلاق او شده بودند بعد از آنکه کشتی کوچك را سوار شدند دست ایشان از ساحل و کنار دریا دور شد ، باد و طوفانی شدید درگرفت و کشتی کوچك را آورده چنان بر کشتی بزرگ زد که آن کشتی کوچك شکسته و افرادیکه در آن نشسته بودند و در

دریا افتادنـد و غرق شدنـد در این حال ضـجه و ناله کسان ایشان در کشتی بزرگ بلند شد و همه کشتی برای حاج سیدحسـین که بـا آن کشتی کوچـک بود میگریسـتند و نـاله میکردنـد در این هنگام ملاح کشتی به شاگردانی که برای نجات دادن غریق خیلی اسـتاد و ماهر بودنـد دسـتور داد که برای نجات آن غریقها خود را در آب بیندازنـد و به هر وسـیله که شده آن غریقها را نجات دهنـد ولی افسوس که بواسـطه بـدی هوا و کولاک دریا نشـد که آنها را نجات دهنـد مگر یک نفر از ایشان که آن هم مرده بود ملاـح و کشتی چون از نجـات غریقهـا ماءیوس شدنـد کشتی را حرکـت دادنـد ، اتفاقا هوا هم موافقت کرده کشتی با کمـال ملاـیمت روانه گردیـد لکن کسان سـید مـذکور و همراهانش از غصه و انـدوه مفارقت او گریان و نالان بودنـد تا آنکه صبـح صادق از افق دریا طالع گردید فریضه صـبح را ادا کردیم و هوا که روشن گردید ملاح بر عرشه کشتی بالا آمد و شادان و خنـدان اهـل کشـتی را بشـارت داد که اگر چه شب گذشـته چنـد نفر از مـا در دریـا غرق شدنـد لکن در عوض این مصـیب خداونـد بر مـا منت گـذاشت و هوا موافقت نمود مسافت پیچیـده روز را در مـدت یک شب طی کردیم و اینک ساحل دریا و زمان خروج از کشتی نزدیک شـده است اهل کشتی از این بشارت بسـی خوشـحال شدنـد و قدری خواب کردند تا آفتاب بالا آمده ناگاه جلوی کشتی ما چند نفری در کنار دریا نمایان شدند که پارچه ای بالای نیزه

زده بما اشاره میکردند و ملاح کشتی را بطرف آنها حرکت داد و نزدیکی آنها لنگر انداخت چون ملاحظه کردیم دیدیم سید جلیل القدر حاج سیدحسین مذکور که در شب گذشته در ساحل شهر مخا که تا اینجا هیجده منزل مسافت داشت غرق شده بود از میان آن جمعیت برخاست اهل کشتی از دیدار او بسی خوشحال شدند و گریه شوق چشمان آنها را فرا گرفت شرح حال را از آنها پرسیدیم با زبان عربی به ملاح گفتند که دیشب اوایل شب کنار دریا نشسته بودیم و آتشی بر افروخته ماهی کباب مینمودیم که ناگاه آوازی شنیدیم که میگفت هذا ودیعه للحسین یعنی این امانت حسین است این مرد را در حلقه ما گذاشت و دیگر کسی را ندیدیم چون مشاهده حال او و لباسش را کردیم دانستیم که او شخص غریق است پس از آنکه قدری او را معالجه کردیم و بحال آوردیم از حالش پرسیدیم چون عربی زبان نبود فهمانید که اهل این کشتی بوده و در شب گذشته در ساحل شهر مخا غرق شده باو گفتیم غم مخور ما آن کشتی را میشناسیم و محل عبور او از همین جا میباشد چون بیاید ما ترا به آنها میرسانیم تا آنکه روز بعد بر آمد و این کشتی نمایان گردید و اگر چه این مسافت در ظرف یک شب بعید است لکن از مشاهده علامت دانستیم که همان کشتی است که او مسافر آن بوده است .

پس اهل کشتی سید را نزد خود بردند و کسانش دور او جمع شدند و پس از خوشحالی زیاد حرکت کرد پس از آنکه اهل کشتی

گریه شوق زیادی کردند از سید پرسیدند که پس از غرق شدن چه باعث نجات شما شد .

گفت که چون آن کشتی کوچک در اثر طوفان و صدمه و سوراخ شدن در آب غرق شد من چون شناگری میدانستم ماءیوس نشدم شروع به شنا کردم که خود را از آب بیرون آوردم دیدم که شاگردان ملاح جستجوی مرا میکنند لکن در غیر محل هستند و هوا هم قدری تاریک شده و پس دست بلند کرده آواز دادم که مرا در این نقطه دریابید ناگاه موج دریا مرا فرو برد و دیگر بار غرقم نمود دوباره بازحمت زیاد خود را از آب بیرون آورده دیدم هوا تاریکتر شده است و خود را از کشتی دورتر دیدم باز نفس تازه کرده آواز برآوردم باز موج دریا مرا غرق کرد تا آنکه دفعه سوم خارج شدم و از مشاهده تاریکی هوا و دوری از یابندگان در جستجوی من بودند ماءیوس شده متوجه به سمت کربلا و عزیز زهرا حسین بن علی علیه السلام شدم عرض کردم یا جداه یا ابا عبدالله ادرکنی مرا دریاب و عیال و اطفال مرا چشم براه مخواه این بگفتم و دیگر بار صدمه موج غرق شده و دیگر حال خود را ندانستم تا آنکه خود را در میان حلقه اعراب دیدم پس اهل کشتی از این معجزه و امر غریب در حیرت شدند .

حاج سید عبدالرحیم مذکور گفت که با حاج سیدحسین بودیم تا آنکه از کشتی بیرون آمدیم و در شهر بوشهر تا شیراز و از شیراز تا اصفهان با او همخرج و همسفر بودیم و در اصفهان هم خواست

که ما در مسافرت به خراسان از او دیدن نمائیم پس در اصفهان از ایشان جدا شدیم و توفیق مسافرت مشهد حضرت رضا (ع) هم هنوز نشده و بعدا هم خبری از ایشان دانسته نشد .

در مآثرالاثار است که آقا شیخ محمود عراقی از مجتهدین مسلم دارالخلافه تهران بود و در مسجد آغا بهرام به امامت جماعت و ترویج احکام مشغول بوده و تقریرات درس شیخ انصاری را از فقه و اصول مفصلا نوشته و در این سنوات کتابی بنام دارالسلام کتابی که مرحوم نهاوندی اتفاق فوق را از آن نقل کرده است در احوالات حضرت حجت نوشته که این کتاب بچاپ هم رسیده است .

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای

وز کین چها در این ستم آباد کرده ای

بر طعنت این بس است که بر عترت رسول (ص)

بهر خسیکه بار درخت شقاوتست

بیداد کرده خصم و تو امداد کرده ای

در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده ای

ای زاده زیاد نکردست هیچگه

با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو

نمرود این عمل که تو شداد کرده ای

با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای

کام یزید داده ای از کشتن حسین (ع)

آزرده اش به خنجر فولاد کرده ای

ترسم تو را دمی که به محشر درآورند

از آتش تو دود به محشر در آورند

مجلس سی و هشتم : یا ابا عبدالله انی اتقرب . . . . و نصب لک الحرب .

ترجمه

ای ابا عبـدالله من بـدرگاه خـدا تقرب میجویم و بدرگاه رسولش و بنزد حضـرت امیرالمؤ منین علیه السـلام و حضـرت فاطمه و حضـرت حسن و بحضـرت تو قرب میطلبم و بواسـطه دوستی و محبت تو بیزاری میجویم از کسانی که با شـما خاندان عصـمت بجنگ و مخالفت برخاستند و

برپاکنندگان جنگ برای شما بودند .

شرح

در معنی ابا عبدالله در مجلس چهارم مفصلا بحث شد

و اما در معنی اتقرب از باب تفعل از قرب است و صیغه تفعل گاهی برای طلب ذکر میشود و گاهی برای مبالغه ولی معنی اول ظاهرتر است و در اینجا تقرب بمعنی قرب به جوار رحمت و درجات فضیلت و مقامات عالیه است .

ائمه هدی مقربان درگاه الهی هستند

آری آنانند که اشراف مخلوقات و اقرب موجودات و نزدیکان بمقام قرب معنوی در درگاه پروردگار هستند آنانند که بوسیله طاعات و عبادات و از راه عشق و محبت خود را به ساحت قرب کبریائی نزدیک کرده از تمام مواهب و الطاف او در هر دو جهان برخوردارند چون آنچه در نزد پروردگار عالم موجب تقرب معنوی بسوی خداست همانا اشتغال دایم به ذکر و یاد اوست و این معنی بسیار مورد توجه ائمه معصومین علیهم السلام بوده که آنی از یاد خدا غافل نبوده اند و لذا در دعای کمیل میخوانیم : اللهم انی اتقرب الیک بذکرک . خدایا من جدا و صمیمانه بوسیله اشتغال بذکر تو بسویت تقرب میجویم همین تقرب بذکر او تحصیل مقام قرب معنوی است .

و در جای دیگر با بیانی عرض میکند : و اسئلک بجودک تدنینی من قربک خدایا درخواست میکنم از توبه کرم و بخشش تو که مرا بقرب خود بسیار نزدیک گردانی .

البته قرب خدای تعالی نسبت به بندگان و قرب بندگان نسبت بخدای تعالی دو موضوع است چنانچه در قرآن مجید تصریح شده است و جایی میفرماید : و نحن اقرب الیه من حبل الورید که او نزدیکتر است به بندگان از رگ گردن آنان به خود آنان

.

و این قرب حقتعالی از نظر علم به حال بندگان و به اعمال و گفتار ایشان است نه از نظر مکان و جایگاه چنانکه در جای دیگر میفرمایـد : و اذ اسـئلك عبادی غنی فانی قریب و اما اینکه بندگان باید چگونه بسوی خدا تقرب جویند امریست که خدایتعالی خود به آن اشاره فرموده و آنرا عطف به قرب خود نسـبت به بندگان داده است چنانکه در جایی میفرماید : فاسـتغفروه ثم توبو الیه ان ربی قریب مجیب یعنی پس از او آمرزش خواهیـد و از گناهان خود بسوی او باز گردید همانا که پروردگار من نزدیک و اجابت کننده است .

اشـاره بر اینکه مقـام قرب حاصل نمیشود مگر آنکه بنـدگان توبه کننـد و طلب آمرزش نماینـد و اعمال صالـح بجای آورنـد و آنکس که در راه دوستی و محبت با خـدا کردار شایسـته و نیکو انجام دهد رحمت و عنایت حقتعالی شامل او شده و در نتیجه بمقـام تقرب رسـیده است پس از اینکه مقام قرب معلوم شـد میگوئیم ای آقا حسـین جان مقام قرب به خـدا و رسول و امیرالمؤ منیـن و فـاطمه و امـام حسن صـلوات الله علیهم دو چیز لازم دارد : یکی محبت و دوسـتی نسـبت به شـما و دیگر بیزاری از آن اشخاصـی که بجنگ و مخالفت شـما برخاسـتند و برپاکنندگان جنگ با شـما بودند چه نصب لك الحرب به معنی برپا داشـتن چیزی لازم است .

حال بایـد ببینیم که چه اشخاصـی پایه این جنگ با این خانواده را بنا نهادند و اساس ظلم و جور را برای این خانواده بنا نهادند تا قصه کربلا پیش

آمد .

و در نسـخه دیگر این زیـارت چنین است : و بـالبرائه ممن اسـس اساس ذلک و بنی علیه بنیانه و جری فی ظلمه و جوره علیکم علی اشیاعکم برئت الی الله و الیکم منهم .

و بیزاری میجویم از آن کسـی که پایه گـذاری نمود این را و بنا نهاد بر آن بنای خود را و سـتم بیدادگری خود را بر شـما و بر شیعیان شما جاری ساخت و بسوی خدا و بسوی شما از آنان بیزاری میجویم .

چه کسی پایه گذاری ظلم و ستم را بر این خانواده نمود

مقدمه

ای خواننـده عزیز بهتر است درین موضوع مهم به سـراغ تاریـخ و تحقیق سـند و مدرک برویم و ببینیم بنیان این ظلم و سـتم در اسـلام از کجا پیدا و پایه گذاری گشت که در این قسمت از زیارت میفرماید : بالبرائه ممن اسس اساس ذلک و بنی علیه بنیانه با یک نگاه به اسناد تاریخی و حقایق ذکر شده در کتب شیعه و سنی این مشکل برای ما حل میشود .

اختلاف اول

در این امت از موقعی پیـدا شد که رسول اکرم در بستر بیماری لحظات آخر حیات را طی مینمود و این اختلاف متظاهرا بوقوع پیوست که چون آنحضـرت عازم خروج از این عالم فانی گردید . که بعضـی گفته اند سه روز قبل از فوت آنحضرت بود ، در حالتی که عـده ای از صـحابه اطراف بستر آنحضـرت جمع بودنـد فرمودند : ایتونی بدوات و بیاض لاکتب لکم کتابا لا تضـلوا بعدی . دواتی و چیز سفیدی برای من بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی را که بعد از من گمراه نشوید .

و بروایت امام غزالی در مقاله چهارم کتاب سـرالعالمین که یوسف سبط ابن جوزی هم در صفحه ۶۳ تذکره خواص الامه عین عبـارات او را نقـل نموده که رسول اکرم (ص) قبل از وفاتش فرمود : ایتونی بـدوات و بیاض لا کتب لکم کتابا بالازیل عنکم اشـکال الامر اذکر لکم من اسـتحق لهـا بعـدی . و در بعضـی از اخبار وارده است که فرمود : لا کتب لکم کتابا لا تختلفون فیه بعدی . یعنی دوات سفیدی برای من بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی را که اشکال

امر شما را زایل کند و برای شما کتابی مینویسم که اختلاف پیدا نکند در آن کسی که به امر خلافت بعد از من مستحق تر است .

گذشته از اجماع علما شیعه ، اکابر علما اهل سنت با عبارات و الفاظ مختلفی واقعه بیماری آنحضرت را هنگام مرگ و منع رسول خدا از وصیت و جسارت نمودن به آن حضرت هنگام ارتحال از اینعالم را نقل نموده اند مانند محمد بن اسماعیل در صحیح بخاری و حمیدی در جمع بین الصحیحین و احمد بن حنبل و کرمانی در شرح صحیح بخاری و ابن ابی الحدید و دیگران که داستان منع وصیت را نوشته اند .

و اما داستان چنین بود که عمر بن الخطاب برای جلوگیری از امر وصیت گفت : دعو الرجل فانه لیهجر حسبنا کتاب الله فاختلف من فی البیت و اختصموا منهم من یقول قربوا یکتب لکم النبی صلی الله علیه و آله کتابا لن تضلوا بعده و منهم من یقول ما قال عمر فلما اکثر اللغو و الاختلاف عند النبی ، غضب علیهم فقال لهم صلی الله علیه و آله قوموا عنی و لاینبغی عندی التنازع .

یعنی این مرد را رسول خدا واگذارید زیرا که او هذیان میگوید کتاب خدا ما را بس است پس اختلاف در میانه صحابه افتاد و مخاصمه شروع شد . بعضی از آنها گفتند کاغذ بیاورید تا پیغمبر برای شما کتابی بنویسد که هرگز گمراه نشوید و بعضی گفتند حرف عمر صحیح است چون اختلاف و گفتگوی لغو بین اصحاب در حضور آنحضرت زیاد شد پیغمبر بر آنها غضب نمود و فرمود برخیزید تنازع

و اختلاف نزد من سزاوار نیست .

این قضیه اول فتنه و فسادی بود که بعد از بیست و سه سال زحمات رسول اکرم (ص) در حضور خود آنحضرت واقع شد .

چنانچه اکابر علماء عامه از قبیل حسین میبدی در شرح دیوان و شهرستانی در مقدمه چهارم ملل و نحل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه تصدیق این معنی را نموده اند که اول فتنه و اختلافی که بین مسلمانان واقع شد در حضور خود رسول الله (ص) بود زمانی که عمر بن خطاب منع نمود از وصیت نمودن آنحضرت بچیزی که اسباب هدایت امت و جلوگیر از اختلاف و نفاق بین امت بود . و همین عمل سبب فتح باب اختلاف در امت شد که کشش پیدا نمود تا شعب آن به زیاده از هفتاد فرقه رسید که خود آنحضرت با علم الهی از این پیشامد و اختلافات خبر داد اگر میگذاشتند که پیغمبر وصیت خود را بنویسد و جانشین خود را تعیین کند این اختلافها پیدا نمیشد و حق آل محمد بدست اجانب و منافقین نمی افتاد و لذا در این قسمت از زیارت میفرماید : و بالبرائه ممن اسس اساس ذلك و بنی علیه بنیانه و جری فی ظلمه و جوره علیکم .

در صحیح بخاری در اوایل جزء دوم و مسلم بن حجاج در اواخر جزء دوم صحیح و دیگران نقل نموده اند که عبداله بن عباس پسرعم رسول خدا (ص) پیوسته اشک میریخت و میگفت : یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ثم بکی حتی خضب و معه الحصباء یعنی روز پنجشنبه چه روز

پنجشنبه ای پس از آن گریست تا آنکه سنگ ریزه های زمین از اشک چشمش رنگین کردند .

و به روایت مسلم در کتاب الوصیه صحیح و امام احمد بن حنبل در مسند خود گفته : ثم جعل دموعه حتی رویت علی خدیه کانها نظام اللولو پس از آن اشک چشمش جاری شد تا آنکه دیدم بر دو طرف صورتش مانند دانه های مروارید ریزش داشت .

و در جای دیگر صحیح بخاری میگوید مصیبت چه مصیبت بزرگی که حایل و مانع شدند بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و بین آنکه بنویسد برای آنها کتابی که جلوگیر از اختلافات و صداهای بی جای آنها گردد .

برای اشخاص صالح غیرمتعصب بنیا ، همین جملات و ناله های پی در پی ابن عباس پسرعم آنحضرت کافیست که بدانند آنروزها چه انقلاباتی در کار بود که هر که زمانی که ابن عباس یاد آن میافتاد گریان میشد .

اختلاف دوم

که در مرض آنحضرت ظاهر گردید وقتی بود که رسول خدا (ص) فرمود : برای لشکر و اردوگاه اسامه مهیا و آماده شوید لعنت خدا بر کسی که از لشکر اسامه تخلف نماید جمعی از امت گفتند بر ما واجب است که اطاعت و امتثال آنحضرت را بکنیم گروه دیگری از منافقین گفتند مرض رسول خدا (ص) شدت یافته ما تاب مفارقت آنحضرت را نداریم فلذا تخلف نموده و از لشکر اسامه دوری نمودند .

اختلاف سوم

در موضع دفن رسول خدا (ص) بود اهالی مکه از مهاجرین گفتند چون مسقطالراءس و مواطن اصلی آنحضرت مکه معظمه بود باید بدن مبارکش به مکه برده شود اهالی مدینه از انصار عقیده داشتند چون مدینه مرکز مهاجرت آنحضرت و محل نصرت و یاری خداوند بوده است البته باید در همینجا دفن گردد .

و جماعتی میگفتند چون بیت المقدس محل دفن انبیاء و مقابر آنها در آنجا میباشد و رسول اکرم (ص) از آنجا بمعراج ملکوت رفته است مقتضی است بدن مبارکش بآنجا حمل گردد .

عاقبت یکدسته از حاضران با بیان یک حدیث از پیغمبر که ، آنحضرت فرموده : الانبیاء یدفنون حیث یموتون یعنی انبیاء هر جا وفات نمودند همانجا دفن میگردند پس متفقا حاضر بدفن در مدینه گردیدند . نمیدانم چرا کسی آنجا نگفت که یوسف که در مصر از دنیا رفت چرا آنجا دفن نکردند در شهر الخلیل در مقبره بنی اسرائیل دفن کردند و همچنین انبیاء بنی اسرائیل که همه را در شهر الخلیل دفن کردند عایشه میگوید که اول رسول خدا در خانه میمونه مریض شد چون روز

بعد نوبت من بود از آنجا به خانه من آمد و بالاخره چون حال حضرت سخت بود قرار بر این شد که همانجا باشند و همه زنان آنحضرت اطراف بستر جمع و پرستاری از آنحضرت بنمایند .

اختلافات چهارم

در امر امـامت و خلافت بعـد از پیغمبر واقع شـد و حقیقتا این بزرگترین اختلافی بود که بعـد از وجود مبارک پیغمبر در اسـلام پیـدا شـد و خلاصه آن چنین است که انصار در سـقیفه بنی ساعـده جمع شدند در حالیکه جنازه پیغمبر روی زمین و علی (ع) مشـغول غسل دادن آنحضـرت است انصار به مهاجرین میگفتنـد : منا امیر و منکم امیر یعنی امیری از ما و امیری از شـما باشد و اتفـاق نمودنـد که سـعد بن عبـاده که بزرگ قبیله خزرج و نقیب بنی ساعـده و مردی بزرگوار و صاحب جود و سـخاوت و در تمام جنگها پرچمدار انصار بوده رئیس آنها باشد .

در این هنگام چون این خبر به ابوبکر و عمر و یارانشان رسـید آنها هم با عجله تمام به سقیفه رفتند و بعد از کلماتی که ابوبکر گفت جـای شـرح آن نیست عمر دسـتهای خـود را بلنـد کرده بـا ابـوبکر بیعت کرد و فتنه و نزاع بین مهـاجر و انصـار خـاموش گردیـد آنگـاه عمر بن خطاب گفت : ان بیعه ابی بکر کانت فلته وقی الله المسـلمین شـرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه فایما رجل بایع رجلا من غیر مشوره من المسلمین فانه لا یؤ مر واحد منهما تغره یجب ان یقیلا . (۲۰)

یعنی بدانید که بیعت با ابوبکر بغته و بدون مقدمه قبلی شد خداوند متعال حفظ کند ما

را ز شـر او و هر کس بعدها چنین عملی بنماید او را بکشید این بیان عمر در روز سقیفه صراحت دارد باینکه چون بیعت با ابی بکر بدون شور و مشورت عموم صحابه و امت ناگهانی و دفعه واقع شد و بخلافت برقرار گردید نظر و راءی عموم در آن بکار نرفت و بی تاءمل و فکر این نظر انجام گرفت خداوند ما را از شر آن نگهداری کند .

ولی بعـدها امت نبایـد دچار چنین اشـتباهی شونـد و بدون مراجعه عمومی و اخذ رای تعیین خلیفه نمایند پس اگر چنین چیزی اتفاق افتاد او را بکشید ما نمیدانیم چرا ابوبکر بدون مشورت امت عمر را خلیفه و جانشین خود قرار داد .

داسـتان چنین عملی است که ابوبکر در حال مرض موتش عثمان بن عفان را طلبید و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهـد ابوبکر ابی قحافه الی المسـلمین اما بعد ثم اغمی علیه یعنی این عهدنامه ایست از ابی بکر بن ابی قحافه بسوی مسـلمین در همـان حـال از شـدت مرض بیهوش گردیـد و حـالت اغمـاء به او دست داد عثمـان از پیش خود نوشت فانی قـد اسـتخلفت علیکم عمر بن الخطاب یعنی من عمر بن الخطاب را بر شما خلیفه دادم و در آنحال ابوبکر بهوش آمد و به عثمان گفت بخوان ببینم چه نوشتی عثمـان چنین خوانـد بسم الله الرحمن الرحیم هـذا مـا عهـد ابوبکر بن ابی قحـافه الی المسـلمین اما بعـد فانی قد اسـتخلفت علیکم عمر بن الخطاب و لم لکم خیرا منه یعنی این عهدنامه ایست از ابوبکر بن ابی قحافه بسوی مسـلمانان بدرستی که

بر شما عمر بن الخطاب را خلیفه قرار دادم و تا کنون بر شما بهتر از او را والی نساختم .

ابوبکر پس از شنیدن آن به عثمان گفت ترسیدی من در حال بیهوشی بمیرم و امت در اختلاف واقع شوند فلذا نام عمر را نوشتی عثمان گفت بلی ابوبکر گفت جزاک الله خیرا عن الاسلام و اهله یعنی خداوند تو را از اسلام و اهلش جزای خیر دهد .

همین عمل خلیفه ابی بکر در تعیین نمودن عمر بخلافت بدون رجوع به امت و اخذ راءی سبب شد که با اعتراض و مخالفت جمعی از امت روبرو شد و مقدمه و اساس دیکتاتوری در امر خلافت گردید که بعدها خلفاء و ملکوک اموی و عباسی ابدا اعتنایی به نظر و راءی امتها ننمودند .

همین عمل باعث شد که معاویه برای جانشینی خود سفرها بکند و پایه خلافتش را برای یزید محکم سازد و جبرا از مردم بیعت مگیر و همین خلافت یزید باعث کشتار و تاریخ کربلا شد ، پس جا دارد بگوئیم : و بالبرائه ممن اسس اساس ذلک و بنی علیه بنیانه و جری فی ظلمه و جوره علیکم و علی اشیاعکم برئت الی الله و الیکم منهم .

اختلاف پنجم

وصیت عمر بود که برای امر خلافت بعد از من باید مجلس شورایی تشکیل دهید ما شرح این مجلس شورا در مجلس دادیم به آنجا مراجعه شود .

آنچه در اوراق این مجلس ذکر شد ، خلاصه ای از معانی اختلافاتی بود که بعد از وفات پیغمبر (ص) پیدا شد چه اگر خلاف و اختلاف اولی که موجب تفرقه و

جدایی امت بود ظاهر نمیشد ایجاد شکافی در وحدت مسلمین پیدا نمیگشت .

خشت اول گر نهد معمار کج

تا ثریا میرود دیوار کج

زیرا همانروز که پای امتحان بمیان آمد و فرقه از اصحاب آنحضرت مؤ منین و منافقین مرام و عقیده خود را ظاهر و آشکار نمودند صحابه مؤ منین و شیعیان و پیروان بیغرض و پاکدل به حمایت رسول خدا و اهلبیت او برخاستند و منافقین با غرض و سیاه دل که پیوسته عقب فرصت میگشتند تا مرام خود را در مخالفت رسول الله (ص) و اخلال کردن در عقاید پاک مسلمین آشکار سازند بطرفداری گفتار عمر برخاستند .

رگ رگ است این آب شیرین آب شور

در خلایق میرود تا نفخ صور

پی نوشتها

ص ۷۶۹ کتاب

۱ - ابوبکر بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب قرشی مسمی به عبداله و ملقب و عتیق و صدیق مادر او ام الخیر سلمی است دختر صخر بن عمر و بنت عم قحافه نسب ابوبکر به پشت هفتم از سوی پدر و مادر و نیز به نسب رسول اکرم (ص) می پیوندد و نام او در زمان جاهلیت عبدالعزی یا عبداللات بود و پس از قبول اسلام به عبدالله موسوم گشت و خلافت او دو سال و سه ماه و سیزده روز بطول انجامید .

۲ - این جملات عمر را که در روز سقیفه گفت بسیاری از علماء عامه نقل کرده اند از آن جمله در صحیح بخاری و صحیح مسلم و طبری در تاریخ الامم و الملوک و ابن اعثم کوفی در تاریخ خود

و ابن ابی الحدید در ص ۱۲۳ جلد اول شرح نهج البلاغه و شهرستانی در ص ۱۶ ج ۱ ملل و نحل و دیگران نقل نموده اند که در واقعه سقیفه که فقط با بیعت نمودن عمر و ابوعبیده بن جراح و قبیله اوس روی رقابت با خزرجیها خلافت ابی بکر پایه گذاری شد عمر بن الخطاب کلمات فوق را گفت .

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد

بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد

خاموش محتشم که از این حرف سوزناك

خاموش محتشم که فلك بسکه خون گریست

مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد

خاموش محتشم که از این شعر خون چکان

خاموش محتشم که بسوز تو آفتاب

در دیده اشك مستمعان خون ناب شد

از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد

خاموش محتشم که از این نظم گریه خیز

خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین

روی زمین به اشك جگرکون کباب شد

جبریل را از روی پیمبر حجاب شد

تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد

بر هیچ آفریده جفائی چنین نکرد

مجلس سی و نهم : و اتقرب الی الله . . . . و الناصبین لکم الحرب

ترجمه

و تقرب میجویم بسوی خـدا و بعـد به سوی شـما بدوستی کردن با شـما و دوستی کردن با دوسـتان شـما و به بیزاری جسـتن از دشمنان و برپاکنندگان جنگ برای شما .

موضوع تولی و تبری

از اهم اصول دین بعـد از توجه به نبوت اعتقـاد به امـامت اهـل بیت علیهم السـلام میباشـد و قوام اصل مـذکور به دو رکن مهم است که یکی تولی و دیگری تبری است و بقدری این دو موضوع در اصول دین اهمیت دارد که در روایات اهلبیت وارد شده که اگر کسـی در بین رکن و مقام که بهترین نقاط کعبه است عمر دنیا را عبادت کند و روزها روزه دار و شـبها قائم الیل باشد ولی این دو موضـوع در او نباشـد خـدا او را در جهنم میانـدازد پس کمـال ایمـان بر تحصـیل این دو رکن است که عبـارت از برائت از اعـداء اهلبیت و دوسـتداری و ارادتمنـدی بـاین خانـدان بزرگوار است و اجر و مزد عبـادت او بقـدر اعتقـاد به این دو موضوع است .

در زیـارت جامعه کبیره که بهترین زیارات در مقام اهلبیت است میخوانیم : من والاکم فقـد والی الله من عاداکم فقـد عاد الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله .

یعنی ای آل محمد هر کس که شـما را دوست بدار همانا که خدا را دوست داشـته باشد و هر کس که با شـما دشمنی کند در حقیقت با خدا دشـمنی کرده و هر که بشـما مهر ورزد بتحقیق که بخدا محبت و عشق ورزیده است و هر کس شـما را ناخوش دارد و بشما کینه و عداوت ورزد

همانا که خدا را ناخوش داشته و قهر او را برانگیخته است .

دوستی با ائمه معصومین مساوی با دوستی و تقرب بخداست

اتقرب الی الله ثم الیکم بموالاتکم و موالاه ولیکم .

قبل از آنکه وارد این بحث شویم این موضوع قابل توجه است که دانسته شود خدای تعالی دوستی خود را برای چه کسانی بتثبیت فرموده است . در قرآن مجید آیات متعددی در این امر آمده است که در مرحله اول نشانگر آنست که کسانیکه بخدای تعالی ایمان دارند و اطاعت امرش را مینمایند حقتعالی یار و یاور و نگهبان و سرپرست آنهاست و این امر تحقق نمیپذیرد مگر آنکه ایمان بخدا توام با ایمان برسول و سپس به اوصیاء گرامی و ائمه معصومین باشد همچنانکه در آیه شریفه فرموده : الله ولی الذین آمنوا خدای تعالی متولی امور کسانی است که ایمان آورده اند و در بعضی از تفاسیر آمده که حقتعالی سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند و قبول ولایت ائمه معصومین (ع) را کرده اند .

اما مکمل این معنا در همان آیه شریفه اطیعو الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم . . . میباشد که بعدا در جای خود تفسیرش بیان خواهد شد .

بنابراین کسی که اطاعت امر خدا و رسول و اولوالامر را بنماید پرواضح است که این از نظر دوستی با آنانست و بدون شک خدا و رسول و اولولامر هم او را دوست دارند و همچنین معلومست کسی که غیر از خدا را ولی خود قرار دهد به خدا کفر ورزیده و مورد دشمنی او قرار میگیرد .

بطوریکه بعضی از دانشمندان روانشناس گفته اند مبداء و اساس همه

چیز در عالم محبت است که باعث قرب بآن چیز میشود یعنی محبت جاذبه ای آسمانی و رمزی از رحمت و عنایت ربانی است و روی همین جهت کسانیکه خدا را دوست دارند دوستان خدا را هم دوست دارند و آنانکه دوستان خدا را دوست دارند چنانست که خدا را دوست داشته اند .

پس مصداق این بند از زیارت روشن میگردد که زائر عرض میکند : اتقرب الی الله ثم الیکم بموالاتکم و موالاه ولیکم تقرب بسوی خدا و بعد بسوی شما بستگی بدوستی کردن با شما و دوستی کردن با دوستان شما دارد .

این نکته را باید دانست که برای نجات و رهایی از ناملایمات در امر آخرت کسی چیزی ندارد که بخواهد بخدا دهد و متاعی در دست او نیست که بخواهد مبادله کند ، تنها محبت و دوستی بخدا و اولیا خدا است که در مقام مبادله میتواند گره گشا باشد و میتواند واسطه بین خالق و مخلوق گردد و میتواند وسیله محو گناهان و خطاکاریها باشد .

و این معنی بسیار روشن است که اگر کسی محبت با خدا و یا محبت با دوستان خدا در این دنیا نداشته باشد چگونه میتواند در آن جهان که کسی بفکر کسی نیست خود را از مهلکه نجات دهد چگونه میتواند با کسی که در دنیا بیگانه بوده و در آنجا همه کاره است تماس بگیرد و او را شفیع خود قرار دهد .

آری بلاشک تنها عوالم محبت و جاذبه مقام ولایت است که میتواند به این امر جامه عمل بپوشاند حضرت امام حسن عسکری (ع) از پدران خود از

رسول خدا نقل میفرماید : روزی به بعض اصحاب خود فرمود در راه خدا دوستی و دشمنی داشته باشید ، زیرا بدون این دوستی و دشمنی به ولایت خدا نمیرسید و هر کس هر چه نماز بخواند و روزه بگیرد و بدون تولی و تبری طعم و مزه ایمان را نمیچشد . کسی عرض کرد چگونه بدانم که دوستی و دشمنی در راه خدا را دارا هستم حضرت اشاره فرمودند به امیرالمؤ منین علی (ع) و فرمودند می بینی علی را عرض کرد بلی فرمود او دوست دارد پس او را دوست بدار اگر چه کشنده پدرت و فرزندت باشد دوست او را نیز دوست بدار و دشمن او را اگر چه پدرت و فرزندت باشد . جلد ۱ علل الشرایع و عیون اخبارالرضا و امالی صدوق .

نمونه ای از تولی و دوستان واقعی ائمه

در روضه کافی از حکیم بن عتیبه روایت میکند که گفت خدمت امام باقر (ع) بودم خانه پر از جمعیت بود ، در این هنگام پیرمردی که تکیه بر عصای آهنین خود داشت وارد شد بر در خانه ایستاده گفت : السلام علیک یابن رسول الله و رحمه الله و برکاته سکوت کرد حضرت باقر (ع) فرمود : علیک السلام و رحمه الله و برکاته پیرمرد رو بطرف حضار مجلس نموده بر همه سلام کرد و آنها جواب سلامش را دادند آنگاه متوجه حضرت شده عرض کرد یابن رسول الله مرا نزد خود جای ده بخدا قسم که من شما را دوست میدارم و دوستان شما را هم دوست میدارم این علاقه و محبت من نسبت به شما و دوستانتان نه برای طمع

دنیاست بخدا قسم دشمنان شما را دشمن میدارم و از آنها بیزارم این دشمنی و بیزاری که نسبت بآنها ابراز میکنم خدای را شاهد میگیرم نه بواسطه کینه و خصومتی است که بین من و آنها باشد آنچه شما حلال بدانید حلال میدانم و آنچه شما حرام بدانید من هم حرام میدانم و انتظار فرج خانواده شما را میکشم یابن رسول الله (ص) فدایت شوم با این خصوصیت آیا امید نجاتی برایم هست ؟

حضرت باقر (ع) فرمود : بیا جلو ، بیا جلو او را پیش خواند تا در پهلوی خود نشانید آنگاه فرمود ای پیرمرد شخصی خدمت پدرم علی بن الحسین (ع) رسید همین سؤ الی که تو کردی از ایشان نمود پدرم در جوابش فرمود اگر از دنیا بروی وارد بر پیغمبر (ص) و علی و امام حسن و امام حسین و علی بن الحسین علیهم السلام میشوی قلبت خنک خواهد شد و دلت از التهاب میافتد و شاد خواهی شد آنگاه که جانت باینجا برسد در این هنگام با دست اشاره به گلوی خود نمود در زندگی نیز چیزهایی خواهی دید که باعث روشنی چشمت هست و با ما در مقامی بلند و ارجمند خواهی بود .

پیرمرد از شنیدن این مقامات چنان غرق در شادی شد که خواست برای مرتبه دوم عین جملات را از زبان امام (ع) شنیده باشد از اینرو عرض کرد یابن رسول الله چه فرمودید ؟ حضرت باقر (ع) سخنان خود را تکرار کرد پیرمرد عرض کرد اگر من بمیرم بر پیغمبر (ص) و علی و حسن و حسین

و علی بن الحسین (ع) وارد میشوم چشمم روشن و دلم شاد و قلبم خنک میشود و کرام الکاتبین را با شادی و خوشی ملاقات میکنم وقتی جانم بگلویم برسد اگر زنده بمانم خدا چشمم را روشن مینماید و با شما در درجه ای بلند خواهم بود .

در این هنگام پیرمرد را چنان گریه ای گرفت که مانند ژاله اشک میریخت و با صدای بلند های های گریه میکرد آنقدر گریه کرد که بر زمین افتاد قطرات پیاپی اشک و ناله های جانگداز که حاکی از قلب پر از محبت و ولای پیرمرد بود چنان اطرافیان را تحت تاءثیر قرار داد که همه با صدای بلند شروع به گریه کردند .

حضرت باقر (ع) رو بطرف پیرمرد نموده با دست مبارک قطرات اشک را از مژگانش میگرفت و میپاشید .

پیرمرد سر بلند کرده عرض کرده یابن رسول الله (ص) دست مبارکت را بمن بده حضرت دست خودش را بطرف او دراز کرد پیرمرد گرفته شروع به بوسیدن کرد و بر چشمهای خود گذاشت و سینه و شکم خود را گشود دست آنحضرت را بر سینه و شکم خود گذاشت آنگاه از جای حرکت کرد سلام داد و رفت .

حضرت باقر (ع) موقعی که پیرمرد در حال رفتن دیده میشد او را با توجه مخصوصی تماشا میکرد پس از آن روی به جمعیت نموده فرمود ، هر کس مایل است مردی از اهل بهشت را ببیند به این شخص نگاه کند حکم بن عتیبه راوی حدیث میگوید هیچ مجلس عزایی را ندیده بودم که از نظر سوز و گداز

و سیلاب اشک شباهت باین مجلس داشته باشد .

سید حمیری در حال احتضار چه دید ؟

محدث قمی (ره) در تتمه المنتهی نقل میکند که سید اسماعیل حمیری مردی جلیل القدر و عظیم المنزله و از مادحین اهلبیت (ع) بوده سابقه ندارد احدی از اصحاب ائمه علیهم السلام مانند سید حمیری نشر فضایل امیرالمؤ منین و اهلبیت طاهرین علیهم السلام را نموده باشد .

علامه آقای امینی در جلد دوم الغدیر ص در فضیلت و مقام سید روایتی نقل میکند که مضمونش اینست .

حضرت رضا (ع) فرمود در خواب دیدم نردبانی دارای صد پله در محلی گذاشته شده از آن بالا رفتم وقتی بآخر نردبان رسیدم وارد قبه سبزی شدم که خمسه طیبه علیهم السلام در آنجا نشسته بودند مردی در مقابل ایشان ایستاده بود و این قصیده را میخواند :

لام عمر و باللوی مربع

طامسه اعلامها بلقع

پیغمبر اکرم (ص) همینکه مرا مشاهده نمود مرحبا پسرجان علی بن موسی الرضا (ع) بر پدرت علی و مادرت فاطمه و بر حسن و حسین علیهم السلام کن منهم سلام کردم فرمود بر شاعر و مادح ما در دنیا سید حمیری نیز سلام کن به او هم سلام کرده نشستم پیغمبر (ص) فرمود قصیده را بخوان سید شروع کرد بخواندن وقتی که به این شعر رسید :

و رایه یقدمها حیدر

و وجهه کالشمس اذا تطلع

پرچمی است بر دوش علی (ع) صورت آن آقا همچون خورشید درخشانست در این هنگام رسول خدا (ص) و فاطمه زهرا و دیگران دانه های اشک از مژگان فرو ریختند باین قسمت از شعر که رسید :

قالوا له

لو شئت اعلمتنا

الی من الغایه و المفزع

مردم گفتند خوب است برای ما تعیین کنی پس از تو پناهگاه و دادرس کیست .

پیغمبر دستها را بلند کرد و فرمود الهی انت الشاهد علی و علیهم انی اعلمتنهم ان الغایه و المفزع علی بن ابیطالب .

خدایا تو بر من گواهی که اعلام کردم بر ایشان پناه و فریادرس علی بن ابیطالب است .

اشاره نمود به امیرالمؤ منین (ع) چون سید از خواندن قصیده فارغ شد حضرت رسول (ص) بمن فرمود علی بن موسی این قصیده را حفظ کن و شیعیان ما را امر کن به حفظ آن بگو هر که آنرا حفظ کند و بخواندنش مداومت داشته باشد بهشت را برای او بعهده میگیرم برایم تکرار نمود تا حفظ کردم .

عون میگوید در همان مرضی که سید فوت کرد و به عیادتش رفتم عده ای از همسایگانش که عثمانی مذهب بودند حضور داشتند ، سید مردی خوش صورت و گشاده پیشانی بود وقتی من وارد شدم در حال احتضار بود در اینموقع نقطه سیاهی در پیشانیش هویدا گشت کم کم زیاد شد تا تمام صورتش را فرا گرفت شیعیانی که حاضر بودند ازین پیشامد محزون شدند برعکس ناصبیها شادمان گردیدند و شروع به سرزنش کردند چیزی نگذشت که از همان محل یک نقطه سیاه یک روشنی پدید آمد رفته رفته زیاد شد و تمام صورت سید نورانی گشت زبان او باز شده شروع به لبخند نمود و این شعر را در همانحال گفت :

کذب الزاعمون ان علیا

لن ینجی محبه من هنات

قد و ربی دخلت جنه عدن

و عفی لی الا

له من سیئاتی

فابشروا الیوم اولیاء علی

و تولوا علی حتی الممات

ثم من بعده تولوا نبیه

واحدا بعد واحد بالصفات

یعنی دروغ گفتند آنهائیکه خیال میکنند علی (ع) دوستانش را در گرفتاریها نجات نمیدهد .

سوگند به پروردگار که داخل بهشت شدم و بخشید گناهان مرا اینک ای دوستان علی (ع) شاد باشید و آن آقا را تا هنگام مرگ دوست بدارید پس از او فرزندش را یکایک با صفاتی که برای آنها معین شده تشخیص دهید و نسبت به آن بزرگواران نیز ولایت پیدا کنید .

به نقل دیگری در صفحه ۲۷۳ الغدیر مینویسد وقتی که تمام صورتش سیاه شد سه مرتبه گفت : هکذا یفعل باولیائک یا علی با دوستان تو اینطور معامله میشود علیجان در اینموقع نقطه سفید پیدا شد .

ابراز تنفر و بیزاری از دشمنان آل محمد

قبلاـ گفتیم از اهم اصول دین اعتقاد به امامت و قوام این اصل بر دو رکن است که یکی تولی و دیگری تبری میباشد معین تولی و دوستی را قبلا شرح دادیم اینک معنی تبری که بیزای جستن از دشمنان آنانست شرح میدهیم که میفرماید : و بالبرائه من اعدائکم و الناصبین لکم الحرب .

بری بمعنی خالص ، خالی ، بیزار و پاک از هر چیزی است .

بعد از آنکه زائر با توجه خالص اشاره میکند که من با شما هستم و ایمان بشما دارم یا ابا عبدالله انی اتقرب الی الله و الی رسوله و الی امیرالمؤ منین الخ و بدوستی و محبت شما و دیگر امامان سر سپرده ام سپس بیزاری و تنفر خود را از دشمنان ایشان و از برپاکنندگان جنگ کربلا و آنهایی که در

آن جنگ به کمک پسر زیاد آمده بود و لعن ایشان به وجوه گوناگون بر میشمارد و ابتدا از مخالفان سرکش که غصب خلافت ایشان کردند بیان خود را آغاز کرده و تنفر خود را از آن قدرتهای ستمکار و طغیان کنندگان نابکار که همانند بت مردم را بسوی پرستش خود دعوت مینمودند ابراز میدارد یعنی دشمنان آن بزرگواران همانند جبت و طاغوتی هستند که در زیارت جامعه بآن اشاره میفرماید :

و برئت الی الله عز و جل من اعدائکم و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین و خربهم الظالمین لکم و الجاهدین بحقکم و المارقین من ولایتکم و الغاصبین لارثکم الشاکین فیکم و المنحرفین منکم . یعنی نزد خدای تعالی بیزارم از دشمنان شما و بیزارم و متنفرم از معبودهای ساختگی و قدرتهای سرکش و اهریمنان و حزب آنها از ستم کنندگان بر شما که انکار حق شما را کردند و از متابعت شما بیرون رفتند و از دوستی و عهد ولایت شما روگردانیدند و خارج شدند و بیزارم از غصب کنندگان میراث شما و شک کنندگان در امامت و خلافت شما آنانکه منحرف شدند و سر از پیروی شما باز زدند .

در جلد ۱۵ بحار کمپانی روایتی از ابن ابی یعفور نقل میکند که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم من با مردم مراوده دارم بسیار در شگفتم ازین عده ای از مردم هستند ولایت نسبت بشما ندارند ولی فلانی و فلانی را دوست دارند اما امین و راست گو و باوفایند و نیز عده ای هستند که شما را دوست میدارند و دارای ولایتند ولی آن امامت و وفا

و راستگویی را ندارند حضرت صادق (ع) چون این سخن را شنید راست نشست و مانند شخص خشمناك روی بمن کرده فرمود : آنهائیکه نسبت به هر پیشوای ظالمی که از جانب خدا منصوب نشده دوستی دارند دین ندارند کسانی که نسبت به امام عادلی که از طرف خدا است ولایت دارند بر آنها سرزنش و عتابی نیست . عرض کردم آنها دین ندارند و اینها سرزنش نمی شوند فرمود آری آنها دین ندارند و اینها سرزنش نمیشوند .

سپس فرمود مگر این آیه را نشنیده ای الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور خدا پشتیبان کسانیست که ایمان آورده اند آنها را از تاریکیها بسوی نور میبرد یعنی به واسطه دوستی و ولایت با امام عادلی که از جانب خدا است از تاریکیهای گناه بسوی نور توبه و مغفرت میبرد .

و نیز میفرماید والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات ابن ابی یعفور میگوید عرض کردم مگر منظور از این آیه کفار نیستند بدلیل آنکه میفرماید والذین کفروا فرمود کفار در حال کفر نور دارند که از نور به تاریکیها برده شوند همانا منظور این اشخاصند که بواسطه دوست داشتن پیشوامان ستمگری که از جانب خدا منصوب نشده اند از نور اسلام به تاریکیهای کفر کشیده میشوند آتش بر آنها با کفار واجب شده ازین رو خداوند میفرماید اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون این دسته اهل آتشند و در آنجا همیشه خواهند بود .

عبادت بدون تولی و تبری مقبول نیست

حاج شیخ ابوالفضل تهرانی در شفاءالصدور نقل میکند که حضرت رسول (ص) فرمودند : یا علی قسم بخدا که مرا به

نبوت فرستاده و مرا بر تمام خلق برگزیده جبرئیل بمن خبر داده اگر بنده هزار سال به عبادت عالمیان را کند و ولایت تو و ائمه از فرزندانت را نداشته باشد و برائت از دشمنان شما را دارا نباشد خدا عملش را قبول ننماید خواه ایمان آورد خواه کفر ورزد .

و نیز نقل میکند که خدمت امام صادق (ع) عرض کردند فلانی شما را دوست دارد و در تبری از دشمنان شما ضعیف است حضرت فرمودند کسی که محبت ما را ادعا دارد و بیزاری از دشمنان ما نجوید دروغ میگوید .

مجلس چهلم : و بالبرائه من اشیاعهم . . . . عدو لمن عاداکم

ترجمه

و از پیروان آنها و همراهان آنها بیزاری جویم بدرستی که من مسالمت دارم با هر که مسالمت با شما دارد یعنی با هر کس که شما در صلحست و در جنگ و مخالفتم با هر کس که با شما در جنگ است

شرح

حذیفه بن منصور گفت من خدمت حضرت صادق (ع) بودم مردی وارد شده عرض کرد فدایت شوم مرا برادری هست که شیطان او را از لحاظ محبت و احترام و تعظیم شما خانواده نمیتواند بفریبد ولی عیبی که در او هست شراب میخورد . حضرت صادق علیه السلام فرمود همانا این قسمت خیلی عظیم است که محبت و دوستدار ما شرابخوار باشد ولی ترا خبر دهم از کسی که از او هم بدتر است دشمن ما خانواده از چنین شخصی بدتر است پست ترین مؤ من با اینکه در میان مؤ منین پست وجود ندارد میتواند دویست نفر را شفاعت کند ولی اگر هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا درباره دشمن خانواده شفاعت کند پذیرفته نخواهد شد ، این شخص را که ذکری کردی از دنیا خارج نمی شود مگر اینکه توبه نماید و یا اینکه خداوند او را بلایی در بدنش مبتلا میکند که گناهانش از بین برود تا خداوند را بدون گناه ملاقات کند شیعیان ما همانا عاقبت به خیرند .

آنگاه پدرم پیوسته میفرمود دوست بدار دوست آل محمد را گر چه فتنه جو و متبکر باشد و دشمن بدار دشمن آل محمد را اگر چه پیوسته روزه دار و شب زنده دار باشد .

بدترین مردم کیانند ؟

محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش نقل کرد که سماعه بن مهران خدمت حضرت صادق (ع) رسید حضرت ازو پرسید بدترین مردم کیانند ؟ جواب داد ما هستیم . سماعه گفت آنجناب خشمگین گردید که دو گونه اش بر افروخته شد ، تکیه داده بود حرکت کرده راست نشست فرمود سماعه بدترین

مردم در نظر مردم کیانند ؟ گفتم سوگند بخدا شما دروغ نگفتم بدترین مردم در نظر مردم ما هستیم زیرا آنها ما را کافر و رافضی میدانند . درین هنگام بمن نگاهی کرده فرمود چگونه خواهید بود آنروز که شما را بسوی بهشت و آنها را به طرف آتش برند آن زمان بسوی شما نگاه کنند و بگویند چه شد کسانیکه از اشرار می شمردیم اینک در جهنم نمی بینیم .

سماعه اگر از هر یک از شما گناهی سر زند قیامت بپای خود به پیشگاه خدا میرویم و برای او شفاعت میکنیم . شفاعت ما را قبول میفرماید ، سوگند بخدا ده نفر از شما به جهنم وارد نمی شوند . به خدا سوگند پنج نفر هم وارد نمی شوند ، بخدا قسم سه نفر از شما هم به جهنم وارد نمی شوند بخدا قسم یکنفر هم وارد نمی شود ، کوشش و جدیت کنید در بدست آوردن درجه های بهشت و دشمنان خود را بوسیله ورع و پرهیزکاری به اندوه مبتلا کنید .

من میر ملک فقرم و عشق است عسکرم

ارض است سیرگاه و سماوات لشکرم

آلوده ام اگر به کثافات معصیت

آسوده ام چو من از محبان حیدرم

با دوستی حیدر و اولاد او مرا

کی خوف باشد ز مجازات محشرم

زاهد تو با ولای علی از چه میکنی

تخویف از جهنم و احراق و آذرم

وز رستخیز خوف نباشد مرا بدل

شافع علی بود چو بدرگاه داورم

امروز دلم چو بود مهر مرتضی

در روز حشر عرش شود سایه سرم

فردا چو سر ز خاک برآرم من ای ودود

دستم رسان بدامن آل پیمبرم

یا رب گواه باش که از نسل فاطمه

هفت است و

چار سرور و هادی رهبرم

جز بر امام غائب و حی پور عسکری

پیری و مرشدی نبود ، هیچ در برم

یا رب ز جرم و معصیتم در گذر که نیست

غیر از امید عفو تو امید دیگرم

همه ما ناگزیر در معرض امتحان قرار میگریم . خداوند متعال در سوره محمد آیه ۳۱ میفرماید : و لنبلونکم حتی نعلم المجاحدین منکم و الصابرین و نبلوا اخبارکم .

چرا خداوند مردم را آزمایش میکند ؟

در زمینه مسئله آزمایش الهی بحث فراوانی شده ، نخستین سئوالی که پیش میآید اینست که مگر آزمایش برای این نیست که اشخاص چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسند و از میزان جهل و نادانی خود بکاهند پس اگر چنین است خداوندی که علمش به همه چیز احاطه دارد و از اسرار درون و برون هر کس و همه چیز آگاه است چرا امتحان میکند مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود .

پاسخ این سئوال مهم در اینجا باید جستجو کرد که مفهوم آزمایش و امتحان در مورد خداوند با آزمایشهای ما بسیار متفاوت است آزمایشهای ما همانست که در بالا گفته شد یعنی برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل ست اما آزمایش الهی در واقع همان پرورش و تربیت است .

توضیح اینکه در قرآن متجاوز از بیست آیه ، مورد امتحان را بخدا نسبت داده است این یک قانون کلی و سنت دائمی پروردگار است که برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته و از قوه بفعل رساندن آنها و در نتیجه پرورش دادن بندگان آنان را میآزماید یعنی همانگونه که فولاد برای استحکام بیشتر در کوره میگذارند تا به اصطلاح آبدیده شود ،

آدمی را نیز در کوره حوادث سخت پرورش میدهند تا مقاوم گردد .

در واقع امتحان خدا بکار باغبانی پرتجربه شبیه است که دانه های مستعد را در سرزمینهای آماده میپاشد این دانه ها با استفاده از مواهب طبیعی شروع به نمو و رشد میکند ، تدریجا با مشکلات میجنگد و با حوادث پیکار مینماید ، در برابر طوفانهای سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان ایستادگی بخرج میدهد تا شاخه گلی زیبا و تا درختی تنومند و پرثمر ببار آید که بتواند بزندگی و حیات خود در برابر حوادث سخت ادامه دهد .

سربازان را برای اینکه از نظر جنگی نیرومند و قوی شوند به مانورها و جنگهای مصنوعی میبرند و در برابر انواع مشکلات مانند : تشنگی ، گرسنگی ، گرما ، سرما و حوادث دشوار و موانع سخت قرار میدهند تا ورزیده شوند و اینست رمز آزمایشهای الهی .

آزمایشهای خدا همگانی است

از آنجا که نظام حیات در جهان نظام تکامل و پرورش است و تمامی موجودات زنده مسیر تکامل را میپمایند حتی درختان استعدادهای نهفته خود را با میوه بروز میدهند همه مردم از انبیاء گرفته تا دیگران طبق این قانون عمومی میبایست آزمایش شوند و استعدادات خود را شکوفا سازند ، گر چه امتحانات الهی متفاوت ، یعنی بعضی مشکل و بعضی آسان است ، قهرا نتایج آنها نیز با هم فرق دارد ، اما به هر حال آزمایش ، برای همه است . قرآن مجید درین باره میفرماید : احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون . (عنکبوت - ۱)

پس از ذکر این مقدمه معلوم شد که

برائت و بیزاری از دشـمنان اهـل بیت و مخـالفت بـا آنهـا و صـلح و مسـالمت با اهلبیت و هر کس که با آنها در صـلح است از امتحانـات بزرگ الهی است که درین جمله از زیـارت میخوانیم سـلم لمن سـالمکم و حرب لمن حاربکم و ولی لمن والاکم و عـدو لمن عاداکم و لـذا در شب عاشورا اصـحاب حضـرت سیدالشـهداء بیش از هزار نفر بودند که از مدینه و مکه به کمک و یاری آنحضـرت آمـده بودنـد ولی پس از خواندن آن خطبه و فرمایشات گهربار آنحضـرت همه رفتند و هفتاد و چند نفر باقی ماندند و از آن اطراف اشخاصـی که بجنگ پسـر پیغمبر از کوفه به کربلا آمده بودند شب عاشورا از لشکر پسر سعد جدا شده ملحق به لشکر پسر پیغمبر شدند که یکی از آنها حر بن یزید ریاحی بود .

برای روشن شدن مطالب این مجلس خوب است که به مطالب مجلس بیست و چهارم رجوع شود .

در تـذکره سبط ابن جوزی از احمـد بن حصـیب روایت کرده که گفت من منشـی سـیده مـادر متوکـل بودم پس روزی خادمی از جانب سـیده نزد من آمد و کیسه ای آورده بود و هزار اشـرفی در آن بود بمن گفت که خانم و سید من میگوید که این وجه را که از پاکیزه ترین مالهای منست در بین مستحقین تقسیم کن و نام آنها را برای من بنویس که بعدا از مالهای خوبم بین آنها تقسیم کنم .

ابن حصیب گفت آمدم از رفقای خودم نام مستحقین را پرسیدم و در نامه ای نوشتم و سیصد اشرفی از آنها را

بین ایشان تقسیم کردم و بقیه اشرفیها نزد من باقی ماند . نصف شب صدای در خانه من بلند شد پرسیدم کیست ؟ گفت فلان مرد علوی هستم که منزلم در همسایگی خانه شما است او را اجازه ورود دادم به خانه ما آمد ، پرسیدم چه کار داری ؟ گفت گرسنه ام یک اشرفی باو دادم شکر خدا را کرد و از من ممنون شد و رفت زوجه ام بمن گفت این مرد چه کسی بود که در اینوقت شب بخانه ما آمد گفتم فلان مرد علوی که همسایه ما میباشد بمن اظهار گرسنگی کرد و من هم یک اشرفی باو دادم ، زوجه ام گریه کرد و گفت آیا حیا نکردی که مثل چنین مردی را که روی بتو آورده یک اشرفیها که باقی مانده باو بده ، سخن زن چنان بر من اثر کرد که فوری برخاستم و به در خانه او رفتم و بقیه پولها را باو دادم چون بخانه برگشتم پشیمان شدم که اگر این خبر به متوکل رسد از دشمنی که با علویین دارد مرا بقتل میرساند . زوجه ام بمن گفت مترس و توکل بر خدا کن و پناه به جد علوی ببر . درین سخن بودیم که در خانه ما را زدند و مشعلها و چراغها بدست غلامان ظاهر شد و گفتند سیده مادر متوکل ترا میطلبد ، فوری نزد او حاضر شو . من ترسان برخاستم و روانه شدم چون اندکی راه رفتم رسولان در پی یکدیگر میآمدند تا رفتم پشت پرده سید و خادم بمن گفت سیده پشت پرده است با او صحبت کن ،

من شـنیدم که صـدای گریه سـیده بلنـد است بمن گفت ای احمد خدا بتو و زوجه ات جزای خیر بدهد ، در اینساعت خوابیده بـودم ، خواب دیـدم که پیغمـبر (ص) نزد من آمـد فرمود که خداونـد به تو جزای خیر دهـد ، معنی این کلاـم چه چیز است ؟ احمد میگوید من قضـیه را برای او نقل کردم و او گریه میکرد و بعد به غلامانش دستور داد که یکصد هزار اشرفی با لباسهای فـاخر آوردنـد و بمن گفت اینهـا را در بین سـادات علـوی و آن مرد که به او دادی و زوجه ات تقسـیم کن آنهـا را گرفتم اول آوردم در خانه آن مرد علوی را کوبیـدم از خانه بیرون آمـد و گریه میکرد از سـبب گریه اش پرسـیدم گفت چون بمنزل خود آمـدم زوجه ام پرسـید که آیا چه کردی ؟ آگاهش کردم بمن گفت برخیز دو رکعت نماز بخوانیم و در حق سـیده و احمـد و زوجه اش دعا کنیم ، پس نماز خواندیم و دعا کردیم و خوابیدیم رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که فرمود شـکر خدا را بجا آورد درباره احسانی که بتو کردند و درین ساعت هم برای تو چیزی میآورند تو قبول کن .

خیلی جـای تعجب است که متوکلی که قاتـل حضـرت امـام علی الهادی (ع) بود چنـد مرتبه قبر حضـرت سیدالشـهداء (ع) را خراب کرد و آب بر آن بست ، مـادرش بواسـطه ولاـیت و دوستی اهلبیت این مقام را داشـته باشـد . اینست که در این جمله از زیارت میخوانیم : و بالبرائه من اشیاعهم و اتباعهم

انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم و ولی لمن والاکم و عدو لمن عاداکم .

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود :

من مات علی حب آل محمد مات شهیدا من مات علی حب آل محمد مات تائبا من مات علی حب آل محمد مات مؤ منا مستکمل الایمان الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت ثم منکر و نکیر الا و من مات علی آل محمد یزف الی الجنه کما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنه الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنه و الجماعه الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامه مکتوبا بین عینیه ایس من رحمه الله الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رایحه الجنه .

مجلس چهل و یکم : فاسئل الله الذی . . . ان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا و الاخره .

ترجمه

پس از کرم حقتعالی درخواست میکنم که بمعرفت و شناسایی شما و دوستان شما مرا گرامی سازد . و به من این کرامت را لطف کند که همیشه بیزاری از دشمنان شما را روزی من فرماید و مرا در دنیا و آخرت همنشین شما قرار دهد .

شرح

در این جمله از زیارت به سه مطلب مهم اشاره میفرماید :

۱ – فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفه اولیائکم . از خدای تبارک و تعالی مسئلت مینمایم که مرا بمعرفت و شناسایی شما و دوستان شما گرامی سازد .

۲ – و رزقنی البرائه من اعدائکم . بیزاری از دشمنان شما را روزی من فرماید .

۳ – ان یجعلنی معکم فی الدنیا و الاخره . مرا در دنیا و آخرت همنشین شما قرار دهد .

مطلب اول : در معرفت و شناسایی ائمه علیهم السلام

احاطه بمقام ایشان برای هر کس مقدور نیست

مردی خدمت حضرت امام حسین (ع) عرض کرد یابن رسول الله پدر و مادرم فدای شما باد معرفت خدا چگونه است ؟ یعنی راه آن چیست حضرت فرمودند : معرفه اهل کل زمان امامهم الذی یجب علیهم طاعته . (بحار و کنزالکراجی)

یعنی معرفت و خداشناسی در هر زمان بستگی به آن دارد که امام همان زمان را بشناسد چه اگر معرفت واقعی به امام زمان خود پیدا کردی و مقام آنحضرت را شناختی مسلما به مقام معرفت الهی خواهی رسید .

در دعای ماه رجب که از ناحیه مقدسه بر دست شیخ کبیر ابیجعفر محمد بن عثمان بن سعید رضی الله عنه بیرون آمده میخوانیم : فجعلنهم معادن لکلماتک و ارکانا لتوحیدک و آیاتک و مقاماتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک لا فرق بینک و بنیها الا انهم عبادک و خلقک . یعنی : آنها را که امامان باشند معدن اسرار کلمات و ارکان توحید و آیات و مقامات خود قرارشان دادی که در هر مکان در آن آیات

، تعطیلی نخواهد بود ، هر که ترا شناسد به آن آیات شناسد و میان تو و آنها جدایی نیست جز آنکه تو خدا و آنان بنده و مخلوق تواند .

پس مسلم است که این شناسایی برای هر کس میسر نیست اگر امام را خوب شناختی و معرفت بحال او پیدا کردی خدا را شناخته ای .

و در روایت دیگری در بحارالانوار و مشارق الانوار نقل میکند که امیرالمؤ منین (ع) به سلمان و جندب فرمود : یا سلمان و یا جندب قالاـ لبیک یا امیرالمؤ منین ، قال معرفتی بالنورانیه معرفه الله عز و جل و معرفه الله معرفتی بالنورانیه لانا کلنا واحد منا محمد و اخرنا محمد و اوسطنا محمد کلنا محمد فلا تفرقوا بیننا و نحن اذا شئنا شاء الله و اذا کرهناه کره الله . (مشارق الانوار ، ص ۱۶۰ بحارالانوار)

ائمه هدی علیهم السلام نور الهی هستند

و انتجبکم لنوره .

و نوره و برهانه عندکم

و ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده خلقکم الله انوارا .

و اشرقت الارض بنورکم .

در این قسمتها از زیارت برای روشن شدن این معنا که ائمه هدی علیهم السلام نور الهی هستند باید به آیات مربوطه قرآنی و روایاتی که در ذیل آنها آمده است نظر داشت .

در این قسمت از زیارت که میفرماید : و نوره و برهانه شاید ارتباط مستقیم این فقره از زیارت به آیه شریفه ای باشد که ذکر هر دو کلمه در آن آمده است آنجا که میفرماید : یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا .

یعنی ای

مردم دلیل آشکاری از طرف پروردگارتان برای شما آمد و نور واضحی برای شما فرستادیم در تفاسیری که رسیده برهان پیغمبر است و مراد از نور مبین ولایت و خلافت و امامت علی بن ابیطالب علیهم السلام است .

و در روایات دیگری نور بشخص امیرالمؤ منین و همه ائمه تفسیر شده است .

و در آیه دیگری که میفرماید : فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا .

از تفسیر اهلبیت رسیده که مراد از نور قرآن ناطق است که آن امیرالمؤ منین و ائمه معصومین صلوات علیهم اجمعین میباشند .

چنانچه ابوخالد کابلی میگوید که از حضرت ابی جعفر علیه السلام معنی والنور الذی انزلنا را پرسیدم حضرت فرمود ای ابا خالد بخدا قسم که مراد از نور در این آیه امامان از آل محمد صلوات الله علیهم هستند که امامت آنها تا روز قیامت ثابت است و خدا ایشان را فرو فرستاده و ایشان نور خدای تعالی هستند .

و بخدا قسم که ائمه معصومین نور حقتعالی در آسمانها و زمین هستند و بخدا قسم ابی ابا خالد که هر آینه نور امام در دلهای مؤ منین روشنتر از نور آفتاب تابان در روز است و بخدا قسم که این امامان دلهای مؤ منین را روشن میکنند و خدایتعالی روشنی ایشان را از جمعی که نمیخواهند میپوشاند ، پس دلهای آنها را تاریک میسازد و پیوسته در حجاب شبهه و شکوک مستور میمانند .

مطلب دوم : بیزاری از دشمانان اهلبیت است

که فرمود : و رزقنی البرائه من اعدائکم . این جمله در مجلس قبل شرح داده شد .

ولی برای مبهم بودن مطلب مجبوریم چند جمله

دیگر شرح اعداء آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را بدهیم و بهتر است که شرح این جمله را از خود ایشان که در زیارت جامعه فرموده اند بیان کنیم .

امام علیه السلام در آن زیارت میفرماید : و برئت الی الله عز و جل من اعدائکم و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین وخربهم الظالمین لکم و انجاحدین بحقکم و المارقین من ولایتکم و الغاصبین لارثکم الشاکین فیکم و المنحرفین عنکم .

اول :

یعنی ای آل محمد من نزد حقتعالی از دشمنان شما بیزاری میجویم .

دوم :

از جبت و طاغوت یعنی بت و سحر و از هر شخص بیخیر و منفعت که انکار ولایت شما را نمود و از طاغوت به معنی هر معبودی جز خدا .

سوم :

از شیاطین که با شما خانواده دشمنی دارند اگر به آیات قرآنی در این مورد توجه شود ارتباط بند مورد شرح به اصل موضوع روشن میگردد ببینید خدای تعالی در قرآن چه میفرماید : و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن . (انعام ، ۱۱۲)

یعنی و همچنین گردانیدیم از برای هر پیغمبری دشمنی از شیاطین انس و جن و یا به اعتبار دیگر معنا چنین است که خدایتعالی از نظر آزمایش و منع لطف و توفیق خود نسبت به معاندین در برابر هر پیغمبری دشمنانی از گردنکشان انس و جن قرار داده تا مردم را از پیروی آنان باز دارند .

پس همانطور که پیغمبران در امر رسالت مواجه با دشمنان بسیاری بوده اند از اوصیاء ایشان که قائممقام آنان بوده اند دشمنانی داشته اند .

چهارم :

و الجاحدین بحقکم و آنها که حق شما را انکار نمودند .

پنجم :

و المارقین من ولایتکم و از ولایت شما بیرون رفته بودند .

ششم :

و الغاصبین لارثکم و غصب کننده ارث شما بودند که اول غصب خلافت و دوم غصب فدك بود که حق آل محمد را بردند و آنها را محروم ساختند .

هفتم و هشتم :

والشاکین فیکم و المنحرفین عنکم و از آنهائیکه شك و تردید در مقام ولایت و بزرگواری شما داشتند و یا از مقام شما منحرف شدند و درباره مقام شما غلو کردند .

پس خدایا روزی من گردان که بیزاری بجویم از دشمنان آنها که از دایره ولایت آنها خارج شدند و مقام خلافت آنان شك و تردید نمودند و یا از غیر ایشان اطاعت کردند که همه آنها از زیانکاران و اعداء ایشان در واقع غاصب اصلی میراث آن بزرگواران میباشند .

مطلب سوم : که بآن اشاره میفرماید : ان یجعلنی معکم فی الدنیا و الاخره است

در این بند از زیارت زائر در مقام دعا بیان خود را بر این وجه ادامه میدهد که از خدای تعالی طلب استقامت و پایداری در راه دوستی و محبت محبوبان خود کرده و چنین تقاضا دارد که این موهبت تا پایان عمر و زندگی از او سلب نشود و تقاضای ثبات و پایداری در دوستی با ائمه هدی کرده اشاره بمراتب دیگریست که موجب محبت و علاقه میباشد .

عرض میکند خدایا مرا در دین این بزرگواران و پیروی کردن از فرمان ایشان ثابت و پایدار بدار و از بهترین دوستان آنان که اطاعت آنها را پذیرفته و به سوی حق دعوت میکنند قرار ده و همچنین توفیق طاعت

و بهره مندی از شفاعت ایشان بر من عطا فرما .

بهترین دعاها دعای حسن عاقبت است

انسان بایـد در همه اوقات از خـدای تعالی حسن عاقبت بخواهد چه بسیار دیده شده که اشخاصـی باایمان سالها عبادت کردند ولی عاقبت مبتلا به سوءخاتمه شدند و برعکس بسیاری سالهای دراز عمرشان را در معصیت و نافرمانی خدا صرف کردند ولی آخر توفیق شامل حالشان شده با حسن عاقبت از دنیا رفتند .

لذا در آخر دعای عدیله میفرماید : اللهم یا ارحم الراحمین انی اودعتک یقینی هذا و ثبات دینی و انت خیر مستودع و قد امرتنا بحفظ الودائع فرده علی وقت حضور موتی برحمتک یا ارحم الراحمین .

یعنی : پروردگـارا ، ای مهربـانترین مهربانـان ، من ایمـان و یقین خود را که در این دعا اظهار نمودم و ثبات در دین و ایمانم را بتو امانت میسپارم و تو خودت مرا امر به حفظ امانت کردی ، پس این امانت مرا در وقت حضور مرگ بمن باز گردان ، به حق رحمتت ای مهربانترین مهربانان .

بهترین شاهد در این مقام آیه مبارکه ای است که درباره بلعم باعور نازل شد : واتل علیهم نباء الذی اتیناه آیاتنا فانسـلخ منها . . . (اعراف – ۱۷۵)

بلعم اسم اعظم را میدانست و با عاقبت بدی از دنیا رفت .

مجلس چهل و دوم : و اسئله ان یبلغنی المقام المحمود لکم . . . . بالحق منکم

ترجمه

و اینکه از خـدا سـئوال میکنم که مرا بمقام محمود برسانـد آن مقام محمودی که برای شـما در نزد خـدا است اینکه روزی من کند طلب خونخواهی شما را با امام مهدی ظاهر و ناطق بحق از شماء یعنی خونخواه و منتقم از دشمنان شما باشم

معنی مقام محمود

ظاهر لفظ مقام آن درجه کمالی است که از هر جهت مسـتوجب حمـد هر کس شود و این نتیجه قرب نوافل مقام نبوی است و میشود که مراد مقامی باشـد که حمـد در آن واقع شود چنانچه دلالت بر آن دارد در توحیـد صـدوق از حضـرت امیرالمؤ منین علیه السـلام در ذکر اهل محشـر نقل شده که میفرماید مجتمع میشوند در موطنی که در آن مقام محمد (ص) است و آن مقام محمود است پس او بر خدای ثنا میکند نبوغی که احدی قبل از او چنان سـتایش نکرده آنگاه ثنا میکند بر هر مؤ من و مؤ منه . ابتدا میکند به صدیقین و شـهدا آنگاه صالحین چون چنین کند حمد میکنند او را اهل سماوات و اهل زمین و از اینروی خدای عز و جـل میفرمایـد : عسـی ان یبعثک ربک مقام محمودا ، سوره اسری آیه ۷۹ ، فطوبی لمن کـان له در مجمع البیـان دعوی اجمـاع مفسـرین را کرده که مراد از مقام محمود در کریمه و من الیل فتهجـدیه نافله لک عسـی ان یبعثک ربک مقاما محمودا مقـام شـفاعت است و این معنی اگر چه به مقتضـای اخبـار صـحیح است ولی اجماع مفسـرین بهیچوجه حجت نیست چه مرجع

قول مفسرین مثل کلبی و سدی و حسن و عطا و قتاده و مجاهد که

طبقه اول از مفسرین هستند با گفتار تفسیری آنها بحسب سلیقه خودشانست و یا بعضی از اقوالشان روی هوای نفسانی و پاره ای به ادعای سماع از مشایخ خود مثل ابن عباس و ابن مسعود و عکرمه و غیر ایشان میباشد که هیچیک برای ما حجتی ندارد و علاوه بر اینکه نقل و سائط ثابت نیست و بنا بر فرض نقل شرایط قبول در هیچیک محقق نیست .

نام مخصوص حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه

بنا بر مفاد بسیاری از اخبار خاصه و عامه اسم آنحضرت محمد است و در جواز نامیدن این اسم در زمان غیبت در مجالس و محافل بین علماء اختلاف است شیخ نوری در نجم ثاقب در ذیل اسم محمد فرموده این اسم اصلی و نام اولی آنحضرت است که حقتعالی آنحضرت را به این اسم نامیده و در اخبار بسیاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود مهدی این امت همنام منست و در خبر معروف لوح که جابر برای حضرت باقر (ع) نقل کرد که آنرا نزد صدیقه طاهره علیهاالسلام دیده بود در آنجا اسماء اوصیای آن حضرت ثبت شده بود بهمین نام گذشته ذکر شده بود و بروایت صدوق در اکمال الدین و عیون اخبارالرضا اسم آنحضرت مهدی ذکر شده باین نحو ابوالقاسم محمد بن الحسن هو حجه الله القائم که مادر او کنیزی است باسم نرجس خاتون و بروایت شیخ طوسی در امالی نام آنحضرت محمد ذکر شده که در آخرالزمان خروج میکند و بر بالای سر او قطعه ابری است که بر آنحضرت سایه افکنده و بزبان فصیح ندا میکند که همه میشنوند که او است مهدی

از آل محمد علیهم السلام که زمین را از عدل و داد پر میکند که پر از ظلم و جور شده باشد .

و بنـا بر مضـمون اخبـار کثیر و معتبر نامیـدن این اسم در مجـالس و محافل تا ظهور آنحضـرت حرمت دارد و این حکم در نزد قدمای امامیه از فقها و متکلمین و محدثین شـیعه و مسلم بوده حتی آنکه شیخ اقدام ابومحمد بن حسن بن موسی نوبختی که از علمای غیبت صغری بوده در کتاب فرق و مقالات در ذکر فرقه دوازدهم شیعه بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام نقل میکنـد که عقیـده و مـذهب ایشـان چنین است که و لاـ یجوز ذکر اسـمه و لا السوال عن مکانه حتی یؤ من بـذلک و ازین بیان معلوم میشود که نبردن نـام آنحضـرت در زمـان غیبت از خصـایص شـیعه است و از احـدی خلاـفی نقـل شـده تـا زمان خواجه نصـیرالدین طوسـی که ایشان را قائل بجواز شدند تا عصر شیخ بهایی علیه الرحمه که این مسئله مورد نظر در میان فضلا و علما شد تا آنکه مسائل زیادی در جواز و حرمت تاءلیف نمودند .

اخباری که دلالت بر حرمت ذکر نام آنحضرت میکند

و امـا اخبـاری که دلاـلت بر حرمت بردن نـام آنحضـرت میکنـد حـدیثی است که فضل بن شاذان در کتاب غیبت خود از جابر انصاری نقل میکند که جناده که از یهودیان خیبر بوده خدمت رسول خدا (ص) آمد و از آنحضـرت نقل میکند که فرمود که اسم آنحضرت برده نشود تا زمانیکه خدا او را ظاهر سازد .

در دارالسلام عراقی از صدوق روایت میکند که امام صادق علیه السلام فرمود صاحب الامر کسی

است که نام نمیبرد او را مگر کافر ، و روایت ریان بن صلت که گفت سؤال کرده شد از حضرت رضا علیه السلام از حضرت قائم علیه السلام که عمر از حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام از مهدی پرسید حضرت فرمود اما در اسم او ، پس خلیل و حبیب من رسول خدا (ص) از من عهد گرفت که خبر از نام او ندهم تا زمانیکه خدا او را مبعوث کند و از آن جمله اموریست که خدا از علم خود برسولش سپرده است .

و روایت ابوهاشم جعفری که گفت از حضرت ابی الحسن عسگری علیه السلام شنیدم که فرمود خلف بعد از من فرزندم حسن میباشد و حال شما در خلف بعد از خلف من چگونه باشد ؟ عرض کردم فدا شما شوم از چه جهت ؟ فرمود از آن جهت که شما شخص او را نمی بینید و ذکر نام او هم برای شما حلال نمیباشد عرض کردم پس چگونه نام او را ذکر کنیم فرمود بگوئید الحجه من آل محمد صلوات اله علیه .

و از جمله روایت محمد بن همام است که گفت شنیدم که محمد بن عثمان عمروی میگفت که بیرون آمد توقیع بخط آنحضرت که آنرا میشناختم که هر کس مرا بنام ذکر کند لعنت خدا بر او باد .

اخباری که دلالت بر جواز ذکر نام آنحضرت میکند

و از جمله اخباری که دلالت بر جواز میکند روایت علان رازی که گفت بعضی از اصحابمان بمن خبر دادند که چون جاریه ابومحمد علیه السلام حامله شد آنحضرت فرمود زود باشد که دارا شوی بفرزندیکه نام او محمد است و او قائم بعد از

من است .

ممکن است بگوئیم که این اسم در بین خود اهل بیت آنحضرت ذکر میشده ولی برای دیگران جایز نبوده است و دیگر روایت عطار است که گفت خیزرانی از کنیز من که او را بابی محمد (ع) هدیه داده بودم بمن خبر داد که او در ولایت حضرت قائم علیه السلام حاضر شده بود ابومحمد (ع) مادر آنحضرت را بآن چیزهائیکه بر او وارد میشود خبر داده بود پس آنمخدره سئوال کرد در حیوه ابی محمد (ع) بر قبر او لوحی گذاشتند که در آن مکتوب بود هذا قبر ام محمد .

ممکن است بگوئیم نوشتن نام روی سنگ قبر غیر از ذکر کردن نام در مجالس و محافل است و دیگر روایت ابوغانم خادم که گفت از برای ابی محمد (ع) فرزندی متولد شد پس او را محمد نام نهاد و روز سوم او را باصحاب خود معرفی نمود و فرمود که اینست صاحب شما بعد از من وظیفه من بر شما .

نام گذاشتن فرزند را باین اسم و گفتن باصحاب دلیل نمیشود که اسم را در هیچ جا نباید گفت آنها که قائل بحرمت شده اند اخبار دسته دوم را که مربوط بجواز است رد کرده اند که صحت در سند ندارد و با صراحت مطلبت را نمی رساند و لذا عمل بآن جایز نیست .

و اما آنهائیکه بجواز شده اند اخبار منع را حمل بر تقیه کرده اند و یا اینکه این مطلب اختصاص بزبان غیبت صغری داشته که خلفا در صدد کشتن و اذیت کردن آن حضرت بودند ولی در زمان غیبت

کبری این مخطور در کار نیست .

معنی ظاهر

شیخ طوسی در کتاب غیبت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که در حدیثی فرمود ان الله اختار من الناس الانبیاء و اختار من الانبیاء الرسل و اختارنی علی الرسل و اختار منی علیا و اختار من علی الحسن و الحسین و اختار من الحسین الاوصیاء تاسعهم قائمهم و هو ظاهرهم و باطنهم بدرستیکه خدا از مردم پیغمبران را اختیار فرمود از پیغمبران رسولان را و مرا بر تمامی رسل اختیار نمود و از من علی را و از علی حسن و حسین و اوصیایی را اختیار نمود که نهم ایشان قائم آنها است و او پیدا و پنهان ایشان است و بنا بنظر مرحوم مجلسی مقصود از ظهور غلبه و استیلاء و استعلاء بر اعادی و جمله کفار و مشرکین و غرض از بطون غیبت و اختفاء و استتار از انظار میباشد چه در میان حجج الهیه و ائمه راشدین حاوی این دو صفت و جامع این دو خصلت فقط ذات مقدس حضرت حجه بن الحسن ارواحنا له الفداء است و این معنی بخاطر مرحوم علامه مجلسی رسیده است .

مجلس چهل و سوم : و اسئل الله بحقکم و بالشاءن ... فی جمیع السموات و الاءرض

اشاره

و از خدا بحق شما و بشاءن و مقام قرب شما نزد خدا درخواست میکنم که ثواب غم و حزن و اندوه مرا بواسطه مصیبت بزرگ شما بهترین ثوابی قرار دهد که بهر مصیبت زده ای عطا میفرماید و مصیبت شما آل محمد در عالم اسلام بلکه در تمام عالم سماوات و ارض چقدر بزرگ بود و بر عزادارانش تا چه حد سخت ناگوار گذشت .

دایره ولایت و سلطنت ائمه علیهم السلام

و اسئل الله بحقکم بالشاءن الذی لکم عنده سؤ ال میکنم از خدا بحق شاءن و قربی که شما نزد حقتعالی دارید و این مقام بزرگیست که خدا به آنها داده یعنی سلطنتی با شاءن داده که در جمیع عوالم هستی یعنی عالم جماد و نبات و حیوان و انسان و جن و ملک و کلیه کرات سلطنت میکنند و ولایت آنان بر عالم انسانیت شامل انبیاء و رسل و اولیاء خدا هم میباشد و خلاصه ازلا و ابدا صاحب مقام مزبور میباشد گذشته و آینده و حال حاضر در کیفیت تصرفات آنان تغییری نمیدهد و چنانکه امر این نشئه بدست آنهاست امر نشئه آخرت هم در اختیار آنان میباشد .

پس در این مبحث سخن ما بدو قسمت خلاصه میشود قسمت اول اثبات سلطنت چهارده معصوم بالخصوص سیدالشهداء علیهم السلام در آسمانها و زمین و استیلا حکومت آنان بر فرشتگان و ساکنین جمیع عوالم وجود و انواع مختلف آفرینش از جماد و نبات و حیوان و انسانست قسمت دوم اثبات فرماندهی و حکومتشان بر تمامت فرستادگان و انبیاء گذشته از اولی العزم و غیر اولوالعزم میباشد .

ائمه علیهم السلام حجت بر جمیع عوالم امکان میباشند

اما بیـان مطلب بطور خلاـصه آنکه ولاـیت چهـارده معصوم ولایت مطلقه است یعنی ولایت تام و عام و کلی میباشـند در برابر ولایت مقیده که ولایت جزیی و خصوصـی نسـبت بیک یا چند مورد بر حسب تناسب وقت صـلاحیت مکان بوده و برای سایر اولیـاست معنـای ولاـیت مطلقه آنسـتکه مـا سوی الله بطور مطلق تحت نظر و مراقبت آنهـاست و نقطه ای از آن اسـتثناء نخورده دلیل ما بر این مدعا فراوانست .

در مدینه المعاجر

از اختصاص مفید نقل میکند که ابن مسعود گفت نزد فاطمه زهرا رفتم و گفتم علی (ع) کجاست فرمود جبرئیل او را بآسمان برد پرسیدم برای چه فرمود جمعی از فرشتگان در مسئله ای اختلاف کردند و حکمی از جنس بشر خواستند خدا به آنان وحی کرد کسی را انتخاب کنید آنان علی علیه السلام را برگزیدند .

در جلد هفتم بحارالانوار باب نهم الحجه علی جمیع العوام از ابی صالح نقل میکند که گفت از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا این زمین قبه آدمست فرمود آری و خدا را قبه های زیادی است بدان که پشت این مغرب سی و نه مغرب دیگر قرار دارد و همه زمینهای سفید مملو از مخلوقاتی است که از نور ما استفاده و استمداد میکنند البته منظور استمداد از نور آنان برای هر گونه رحمتی از جسمانی و روحانی است .

و در همان کتاب از امام باقر علیه السلام نقل میکند که در پشت این خورشید شما چهل چشمه خورشید وجود دارد که میان هر کدام چهل سال مسافت است و در آنها مخلوقات زیادی زندگی میکنند که از خلقت آدم ندارند و از پشت این ماه شما چهل چشمه ماه است که ما بین هر ماه تا ماه دیگر روز مسافت است و در آنها مخلوق بسیاری وجود دارد نمیدانند خدا آدمی را خلق کرده یا نکرده است الخبر

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود خدا را دوازده هزار عالم است که هر عالمی بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین میباشد و اهل هیچیک از آن عوالم گمان ندارند

که عـالمی غیر از جهـان خودشـان باشـد و من بر تمام آنها حجت هسـتم در جلـد چهارده بحار کمپانی از بصائرالـدرجات نقل میکند که مردی بر حضـرت سـجاد (ع) وارد شد امام باو فرمود تو کیستی گفت من مردی منجم هسـتم حضـرت باقر فرمود تو اعراف میباشـی یعنی بـامور آسـمانها شـناسایی داری آیـا کسـی را بتو معرفی کنم که از وقتی که نزد من آمـده ای تـا کنون به چهـارده عالم سرکشـی کرده که هر یک سه برابر دنیا است و از جای خود هم حرکت ننموده است منجم گفت او کیست امام منم اگر خواسته باشی علم مرا بیازمایی بتو از آنچه خورده ای و آنچه در خانه ات ذخیره کرده ای خبر میدهم .

و در پـانزدهم بحـار کمپـانی بـاب هشـتم همین خبر را از امـام چهارم نقل نموده و در آنجا عوض چهارده عالم هزار عالم ذکر کرده و بطور مسلم سرکشی امام بمنظور سیاحت نیست بلکه بخاطر اجزاء و امور ولایتی و سرپرستی موجوداتست .

در سـرائر ابن ادریس از جامع بزنطی از سـلیمان بن خالد نقل میکند که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : هیچ پیغمبری و انسان و جنی نیست و هیچ فرشـته ای در آسـمانها وجود ندارد مگر آنکه ما حجتهای خدا بر آنها هستیم و خدا هیـچ موجودی را نیافریده مگر آنکه ولایت ما را بر او عرضه نموده و حجت را بوسـیله ما بر او عرضه فرموده است پس جمعی بما ایمان آوردند و گروهی کافر شدند و ولایت ما را انکار کردند حتی آسمانها و زمینها و کوهها . اینحدیث

شریف بر ولایت امام علیهم السلام بر جمادات نیز دلالت دارد .

ثواب غم و اندوه بجهت مصیبت حضرت سیدالشهداء

ان یعطینی بمصابی بکم افضل ما یعطی مصابا بمصیبه ما اعظمها .

بهترین ثوابی که بهر مصیبت زده ای عطا میفرماید بواسطه غم و اندوهی که برای مصیبت بزرگ شما کشیدم بمن عطا فرماید .

بدانکه خداوند متعال از لطف و کرم خود در دو مقام نفس کشیدن انسانرا که اضطراری است ثواب تسبیح قرار داده یکی در مضیف خانه خود که ماه رمضانست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره آن فرمود شهرالله الاعظم تا آنجا که فرمود و انفاسکم فیه تسبیح و دیگر در مصیبت اهل عصمت بالخصوص مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام که فرمودند هر نفس کشیدن مهموم و مغمومی برای مصیبت و مظلومیت ایشان ثواب تسبیحی دارد پس همچنانکه در ماه رمضان در شب و روز آن و در خواب و بیداری چندین هزار تسبیح بشخص صائم میدهند که هر یک آن بهتر از ملک سلیمان میباشد هم چنین از برای کسیکه در عزاء حضرت سیدالشهداء محزون و مغموم شود اگر چه گریه هم ننماید ثواب چندین هزار تسبیح مقرر خواهد داشت .

مرحوم شیخ ابوعلی حسن بن محمد طوسی رضوان اله در امالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عباده و کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله ثم قال ابو عبدالله علیه السلام یجب ان یکتب هذا الحدیث بالذهب یعنی نفس کشیدن شخص مهموم از برای ظلمی که بر ما وارد شده تسبیح است هم او از برای ما عبادت است و مخفی نمودن اسرار

ما جهاد در راه خدا است بعد حضرت فرمود واجب است که این حدیث بطلا نوشته شود .

در فضیلت گریه بر مصیبت حضرت سیدالشهداء

چون فضیلت هم و غم درباره مصیبت و مظلومیت امام حسین علیه السلام را دانستی بدانکه فضیلت گریه کردن بر مصائب ایشان بدرجات بیشتر و مورد رحمت الهی واقع میشود در روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده که الا و صلی الله علی الباکین علی الحسین رحمه و شفقه و اللاعین لاعدائهم حق تعالی صلوات میفرستد بر گریه کنندگان حسین (ع) از روی رحمت و شفقت و بر لعنت کنندگان بر دشمنان ایشان در کامل الزیاره از مسمع بن عبدالملک بن بصری روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود ای مستمع تو از اهل عراق هستی آیا بزیارت قبر حسین علیه السلام میروی عرض کردم نه من در بصره معروف و سرشناسم و نزد جماعتی هستند که متابعت از خلفا را میکنند و دشمنان زیاد در قبائل داریم که ناصبی هستند و از آنها ایمن نیستم که بروند و حال ما را نزد اولاد سلیمان بگویند و از ایشان ضررهایی بر من وارد شود .

فرمود آیا بخاطر میآوری مصیبتهای او را گفتم بلی فرمود جزع هم میکنی گفتم آری بخدا سوگند جزع میکنم و میگریم تا بقدری که اهل بیت من اثر غم و اندوه مرا میبابند و از خوردن امتناع میکنم تا آثار حزن در من ظاهر شود .

بعد حضرت فرمود خدا رحمت کند اشک چشم ترا آگاه باش تو از اشخاصی شمرده میشوی که درباره ما جزع میکنند و تو از جمله اشخاصی خواهی بود

که در شادی ما شاد میشوند و در اندوه ما خائف میشوند و اندوهناک میگردند برای خوف ما و خائف میشوند و در ایمنی ما ایمن میشوند و تو در وقت مرگ می بینی که پدران من در نزد تو حاضر میشوند و سفارش ترا به ملك الموت میکنند و بتو بشارت خواهند داد و بدانکه ملائکه ملك الموت از مادر نسبت به فرزندانش بتو مهربانتر میشود پس حضرت گریست منهم گریستم تا آخر خبر که زیاد است .

و اعظم رزیتها فی الاسلام و فی جمیع السموات و الارض یعنی مصیبت شما آل محمد بالخصوص مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در عالم اسلام بلکه در تمام آسمانها و زمین چقدر بزرگ بود .

اخبار زیادی دلالت دارد بر اینکه کلیه موجودات عالم در مصیبت جان گداز حضرت سیدالشهداء علیه السلام متاءلم و متاءثر شدند و هر یک بر وضع حال خود گریه کردند و ما موضوع گریه موجودات عالم را در آیه ان من شی الا یسبح بحمده و لکن لایفقهون مفصلا شرح دادیم منابری از سوره هل اتی و مرسلات بانجا رجوع شود .

شیخ صدوق در کتاب امالی خود سند حدیث را بحضرت سیدالساجدین علیه السلام میرساند که روزی امام حسین علیه السلام بر حضرت امام حسن علیه السلام داخل شد چون به آنجناب نظر کرد گریان شد فرمود گریه تو چه سبب دارد گفت میگریم بسبب آن مصیبتهایی که بر تو وارد میشود آنگاه امام حسن علیه السلام کلماتی چند فرمودند که متضمن واقعه کربلاست که در کتاب امالی مذکور است و در ذیل خبر است که در آنهنگام یعنی بعد

از شهادت تو لعنت خدا بر بنی امیه نازل میشود .

بعضی از اخبار در گریستن تمامی موجودات در مصیبت حسین علیه السلام

در امالی صدوق از جبله روایت کرده که میثم تمار بمن خبر داد که بخدا قسم این امت پسر پیغمبر خویش را روز دهم محرم بکشند و مولایم امیرالمؤ منین علیه السلام مرا خبر داد که در کشتن بر مصیبت او تمام وحوش صحرا و ماهیان دریا و مرغان هوا و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آسمان و مؤ منهای جن و انس و جمیع ملائکه آسمانها و رضوان و مالک و جمله عرش گریان میشوند و از آسمان قطرات خون میبارد و تا آنجا که حضرت فرمود ای جبله هر گاه آفتاب را سرخ رنگ به بینی که گویی خون تازه است بدانکه امام شهادت یافته جبله میگوید روزی بیرون آمدم نور آفتاب را که بر دیوارها دیدم چنان سرخ شده بود که گویی چادر قرمزی بر دیوارها گسترده اند آنگاه فریاد برداشتم و بگریستم و گفتم قد قتل و الله سیدنا الحسین بن علی علیهماالسلام قسم بخدا که حسین بن علی (ع) را شهید کردند و در کتاب امالی شیخ طوسی از حسین بن ابی فاخته روایت میکند که گفت من و ابوسلمه سراج و یونس بن یعقوب و فضیل بن یسار خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم عرض کردیم جان ما فدای شما گاهی در مجالس اهل سنت حاضر میشویم و شما را یاد می کنیم چه بگوئیم فرمود ای حسین در مجالس ایشان بگو اللهم ارنا الرخاء و السرور فانک تاءتی علی ما ترید

پروردگارا بنما ما را راحت و شادمانی چه تو قادری و چه آنچه بخواهی مینمایی عرض کردم چون حسین بن علی را یاد کنم بگویم سه مرتبه بگوی صلی الله علیك یا ابا عبدالله آنگاه حضرت صادق روی بما کرد فرمود ان ابا عبدالله الحسین (ع) لما قتل بکت علیه السموات السبع و الارضون السبع و ما فیهن و ما بینهن و من ینقلب فی الجنه و النار و ما یری و ما لا یری الا ثلثه اشیاء فانها لم تبک علیه گاهی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد هفت آسمان و هفت زمین و آنچه در میان آنها است و آنکه در بهشت و دوزخ میباشد و آنچه دیده میشود و یا دیده نمی شود بر حسین علیه السلام گریستند مگر سه چیز که بر آنحضرت گریه نکرد حسین بن فاخته عرض کرد فدای تو گردم آن سه چیز کدام بود فرمود بصره و دمشق و اولاد حکم بن ابی عاص .

عزاداری حیوانات در شب عاشورای حسینی

مرحوم حاج میرزا حسین نوری در کتاب دارالسلام خود از مرحوم آقا آخوند حاج ملا زین العابدین سلماسی نقل میکند که در سفر مکه از عتبات به ایران میآمدم در کوه الوند که نزدیك شهر همدان است با عابدی که در آن کوه بود ملاقاتی نمودم و از آنشخص که معروف بزهد و تقوی بود سؤ ال کردم که در این مدتی که شما در این کوه هستید از عجائب و غرایب روزگار چه دیده اید .

عابد گفت اول وقتی که من در این کوه آمدم و عزلت و کناره گیری ......خلق را اختیار نمودم اول ماه

رجب بود ولی بواسطه ترک معاشرت با مردم حساب ماه و روز و هفته از خاطرم رفت اتفاقا شبی از شبها در وقت مغرب ناگاه ولوله عظیم و صداهای عجیب شنیدم مرا خوف عجیبی گرفت و نماز را مخففا بجا آوردم چون نظر بصحرا نمودم آن را پر از حیوانات دیدم که همه بجانب من متوجه بودند اضطراب و ترس من زیاد شد و از اجتماع آن حیوانات تعجب نمودم چون بدقت ملاحظه نمودم دیدم در میان آنها حیوانات متضاد مثل آهو و شیر و خرس و گرگ و حیوانات دیگر همه با یک دیگر مؤ الف و مختلطاند بصورتهای عجیب صداهای خود را بلند نموده اند پس در جلوی من آمدند و سرهای خود را بجانب من بلند نمودند و صیحه بروی من میزدند پس من با خود اندیشه نمودم که بسیار بعید است که اجتماع این حیوانات متضاد از وحوش و سباع به جهت پاره کردن و خوردن من باشد و حال آنکه هیچیک بدیگری ضرر نمیرساند پس اجتماع اینها نیست مگر برای امر مهمی پس من متفکر شدم که اجتماع حیوانات در این شب برای چیست ناگاه بیادم که امشب شب عاشورا است و این اجتماع و غوغا و نوحه اینها از برای مصائب حضرت سیدالشهداء علیه السلام است پس چون خاطر جمع شدم که سبب اجتماع این امر مهم است دست برده عمامه خود را از سر برداشته بر سر خود زدم و خودم را در میان آنها انداخته فریاد زدم حسین ، حسین شهید ، حسین مظلوم ، حسین عطشان ، حسین پس آنها کوچه دادند و حلقه وار اطرافم

را گرفتند پس بعضی سرهای خود را بزمین میزدند بعضی در میان خاک می غلطیدند و تا طلوع فجر به همین حال بودند چون فجر طالع شد آنها از آه و فغان ساکت شدند و هر کدام بطرفی رفتند .

در کتاب اسرارالشهاده دربندی نقل میکند که جمعی از ثقاب برای من نقل کردند که آقا سیدجعفر روضه خوان برای ما نقل کرد که من هر هفته شبی در خانه مرد صالحی از اهل کربلا روضه میخواندم تا شبی بمنزل او رفتم که روضه بخوانم کسی به خانه او نیامد من شروع به روضه خواندن کردم در اواسط روضه من در منزل را زدند صاحب خانه رفت در را باز کند در آنحال دیدم یک گربه ای بخانه آمد و پای منبر من نشست او بروضه من گوش میداد و مثل زن بچه مرده گریه میکرد وقتی که من از روضه خواندن فارغ شدم گربه از نظر من غایب شد .

آمدن خون از سنگی در شب عاشورا

در جلد دوم کتاب ریاض القدس نقل میکند از والد ماجدش در ریاض الاحزان که یکی از دوستان ما که کتاب مقتلی نوشته است نقل میکند در سفر مکه عبورم بشهر حماه افتاد که در میان باغات این شهر مسجد بنا نموده بودند که بنام مسجدالحسین بود من وارد آن مسجد شدم در گوشه ای از آن مسجد پرده ای کشیده بودند چون پرده را عقب زدم دیدم که سنگی به دیوار نصب است و اثر گلوی بریده ای و شریان آن بر آن سنگ نقش شده است از خادم مسجد سؤ ال کردم که این سنگ چیست و این خونهای خشکیده از

که میباشد گفت این سنگی است که چون لشکر ابن زیاد از کوفه بدمشق میرفتند و سرهای شهیدان و اسیران را میبردند باین شهر وارد شدند و سر مطهر حضرت حسین بن علی علیه السلام را روی این سنگ گذاشتند رگهای بریده آنحضرت بر روی این سنگ نقش بست که می بینی و گفت من سالهاست که خادم این مسجد میباشم و همیشه از میان ساختمان این مسجد صدای قرآن میآید ولی من کسی را نمی بینم و در هر سال شب عاشورای حسینی که میشود شب که از نصف میگذرد نوری از این سنگ ظاهر میشود که بدون چراغ مردم در مسجد جمع میگردند و در اطراف این سنگ گریه و عزاداری میکنند و در آخرهای شب عاشورا از آنموقع خون ترشح میکند تا آن منجمد میشود و خشک میگردد که حال تو می بینی و احدی جرات و جسارت نمیکنند که آن خون را پاک کند پس آن خادم گفت آن خادمی که قبل از من در اینجا بود و خدمت میکرد او هم سالهای سال این سنگ را بهمین حالت دیده بود و میگفت خدا قبل هم برای من این کیفیت را نقل کرده اند و پس از آنکه من از مسجد بیرون آمدم و از اهالی آن شهر کیفیت مسجد و سنگ را سؤ ال کردم همه این موضوع را تصدیق نمودند و در ریاض القدس است که در یکی از شهرهای روم در کوهی شیری از سنگ تراشیده شده و هر سال روز عاشورا از چشم آن شیر دو چشمه آب روان میشود و تا شب آب از چشمان آن

شیر جاریست و مردم آن حوالی گرد او جمع میشوند و از آن آب مینوشند و یاد از لب تشنه عزیز زهرا میکنند و لعنت بر قاتلان آنحضرت مینمایند .

و در کتاب ریاض القدس است که در زرآباد قزوین درختی است کهن سال که همه ساله ظهر عاشورا ناله از آندرخت بلند میشود و از شاخه های آن خون میچکد و مردم از اطراف و نواحی در آن مکان بعزاداری و گریه و زاری مشغول میشوند .

مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب راحه الروح میگوید من ایندا‌ستان را از آقا محمود فرزند وحید بهبهانی شفاها شنیدم که خود ایشان دیده و با والد مرحومش از طهران بزیارت آندرخت رفته و آنرا دیده بودند مرحوم آقا سیدکاظم یزدی در عروه الوثقی در نجاست خون این مسئله را عنوان میکند که خونی در روز عاشورا از زیر سنگها و خاک بیرون میاید پاک است . از ابن سیرین نقل شده که چون حسین علیه السلام شهید شد دنیا سه روز تاریک و آنگاه این حمرت نمودار شد و در سند دیگر از هلال بن ذکوان نقل میکند که حسین علیه السلام کشته شد و دو تا سه ماه دیوارها چنان بود که گفتی از هنگام طلوع فجر تا غروب آفتاب ملطخ بخون بودند و به سفری رفتم بارانی آمد که اثرش در جامه های ما مانند خون باقی ماند و از محمد بن سعد روایت کرده که سنگی در دنیا برداشته نشد مگر اینکه خون تازه زیر آن دیده شد و از آسمان بارانی آمد که اثر آن تا مدتی در جامه ها

میماند و نیز از ابن سیرین نقل شده که سنگی یافتند که پانصد سال قبل از بعثت نبوی که به سریانی بر آن نوشته بودند و بعربی ترجمه کردند که چنین بود .

اترجوا امه قتلت حسینا

شفاعه جده یوم الحساب

مجلس چهل و چهارم : اللهم اجعلنی فی مقامی هذا . . . و مماتی ممات محمد و آل محمد

ترجمه

پروردگارا ، مرا درین مقام این حرم مقدس یا در اینمقام که مشغول زیارت میباشم از آنان قرار ده که درود و رحمت و مغفرتت شامل آنهاست پروردگارا ، مرا بآئین محمد و آل اطهارش زنده بدار و موقع مرگ هم به آن آئین بمیران .

شرح

در قسمت اول این عبارت شخص زائر از خدا میخواهد که حقتعالی او را از جمله زائرینی قرار دهد که رحمت و آمرزش خودش شامل حال آنها میگردد چه در کتاب کامل الزیارات محمد بن محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل میکند که آنحضرت فرمود اگر زائر حسین علیه السلام میدانست که چه فضیلتی در زیارت آنحضرت میباشد از شوق ان هلاك میشد و از حسرت جانش بدر میآمد عرض کردم مگر چه فضیلتی در زیارت آنحضرت میباشد حضرت فرمود هر کس آنحضرت را از روی شوق زیارت کند نوشته میشود برای او ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور و اجر هزار شهید شهداء بدر و اجر هزار روزه دار ثواب هزار صدقه مقبوله و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کرده باشد و خداوند او را در آنسال از همه آفات حفظ میفرماید که پست ترین آنها شر شیطان است و ملکی را موکل او قرار میدهد که او را حفظ کند از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ و از بالای سر و پائین پای او و هر گاه در آنسال بمیرد ملائکه رحمت در غسل و کفن او حاضر میشوند او را مشایعت میکنند و برای او استغفار مینمایند و باندازه ایکه

چشم او می بینـد قبر او را وسـعت میدهنـد و حقتعالی او را از فشار قبر و خوف از سؤ ال نکیر و منکر در امان میدارد و دری از درهـای بهشت بقبر او بـاز میشود و در روز قیـامت نـامه عمـل او را بـدست میدهنـد و نوری بـاو داده میشود که ما بین مغرب و مشـرق را روشن میکند شوق آنحضـرت را زیارت میکرده و باقی نمیماند در روز قیامت مگر اینکه آرزو میکند ای کاش منهم از زوار قبر حسین علیه السلام بودم .

حکایت سلیمان اعمش

و نیز در کتاب منتخب از سـلیمان اعمش نقل میکند که حاصـلش اینست که میگوید من در کوفه مسـکن داشـتم و همسایه ای داشـتم که گـاهی نزد او میرفتم و با او صـحبت میکردم و انس میگرفتم یک شب جمعه بمنزل او رفتم و باو گفتم در خصوص زیارت حضـرت حسـین علیه السـلام چه میگویی گفت : بـدعت است و هر بدعت ضـلالت و هر ضـلالتی در آتش خواهد بود سلیمـان میگویـد که من در خشم و غضب شـدم از جـای برخاسـته بمنزل خود رفتم و با خود گفتم که چون صـبح شود نزد او میروم و قدری از فضایل حسین علیه السلام برای او میگویم و هر گاه قبول نکرد و انکار نمود او را میکشم .

سلیمـان میگویـد وقت سـحر بخـانه او رفتم و چون در را کوبیـدم و او را خواسـتم عیـال او جواب داد که شب گذشـته بزیارت حسـین علیه السـلام رفت سـلیمان میگویـد منهم در عقب او عازم کربلا شـدم و چون بقبر مطهر رسـیدم دیـدم آن شـخص سر بسجده نهاده و در

سجده گریه میکند و دعا میکند و دعا مینماید و از خدا طلب مغفرت میکند بعد از زمانی سر از سجده برداشت مرا نزد خود دید گفتم ای شیخ تو دیروز تو میگفتی زیارت حسین علیه السلام بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر ضلالت در آتش است و امروز آمده ای زیارت میکنی ای سلیمان مرا ملامت نکن زیرا که من برای اهلبیت ، امامت نمیدانستم تا در شب گذشته در خواب دیدم که جماعتی اطراف شخص جلیل القدری را گرفته اند و در پیش روی او سواری بود که تاجی بر سر داشت و چون از بعضی از خدام او سئوال کردم گفتند او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و آن دیگری وصی او علی مرتضی علیه السلام میباشد پس از آن شتری از نور دیدم که بر آن هودجی از نور بود و در آن دو نفر نشسته بودند پرسیدم این شتر از کیست گفتند از برای خدیجه کبری و فاطمه زهراست گفتم یکجا میروند گفتند بزیارت قبر حسین علیه السلام بعدا بطرف هودج فاطمه زهرا رفتم دیدم رقعه هایی از آسمان میریزد که در آن برات آزادی از آتش نوشته شده است چون خواندم نوشته بود این برات آزادی از آتش است برای کسیکه حسین علیه السلام را در شب جمعه زیارت کند من از آن رقعه ها طلب کردم بمن گفتند تو که میگویی زیارت حسین بدعت است بتو داده نمی شود تا در شب جمعه حسین را زیارت بکنی .

در قسمت دوم این عبارت میفرماید خدایا مرا بدوستی و محبت و آئین اینخانواده زنده

بدار و عاقبت امر هم با این محبت و آئین مرا از دنیا ببر .

فرمایش پیغمبر که برای هر گناه و ثوابی جزا و مزدی خواهد بود

ما در مجلس در شرح مطلب سوم در جمله ان یجعلنی معکم فی الدنیا و الاخره بیان طلب استقامت و پایداری محبت را نمودیم به آنجا رجوع شود . برای مزید مطلب روایتی از قیس بن عاصم نقل میکنیم در ارشادالقلوب دیلمی از قیس بن عاصم نقل میکند که گفت با جماعتی از بنی تمیم بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم و از آنحضرت خواستار موعظه و نصیحتی شدیم و که چون ما مردمانی بیابانی هستیم از آن نفع ببریم ، حضرت فرمود : ای قیس همانا با هر عزلتی ذلتی است و با هر زندگانی مرگیست و با دنیا و آخرتی است و برای هر چیز حسابی است و بر هر چیزی نگهبانی میباشد و برای هر نیکویی ثوابی و برای هر گناهی عقابی خواهد بود ای قیس چاره ای نیست از قرینی که با تو دفن شود او زنده است و تو مرده پس اگر او کریم باشد ترا گرامی خواهد داشت و اگر لئیم باشد ترا بحال خود خواهد گذاشت و بفریاد تو نخواهد رسید و محشور نخواهی شد مگر با او سئوال کرده نخواهی شد مگر از او یعنی از آن اعمال پس او قرار مده مگر عمل صالح زیرا اگر صالح باشد با او انس خواهی گرفت و اگر آن فاسد باشد از او وحشت خواهی کرد عرض کردم که دوست داشتم این موعظه را بشعر درآوردم تا ما بواسطه آن بر دیگران افتخار کنیم حضرت فرستاد تا حسان

بن ثابت شاعر را بیاورند که این موعظه را بنظم در آورد و گفت :

تخیر خلیطا من فعالک انما

قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل

و لابد بعدالموت من ان تعده

لیوم ینادی المرء فیه فیقبل

فان کنت مفعولا بشی ء فلا تکن

بغیر الذی یرضی به الله تشغل

فلن بصحیب الانسان من بعد موته

و من قبله الا الذی کان یعمل

الا انما الانسان ضیف لاهله

یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل

یعنی دوستی را شریک کن و اختیار نما از افعال خود زیرا جز این نیست که قرین مرد در قبرش آن عملی است که بجا میآورد . بناچار باید آنرا برای روزی مهیا کنی که مرد در آنروز مذاکره میشود و پیش میرود برای حساب پس اگر مشغول بچیزی شدی نباید بغیر از آنچه که خدا از آن راضی است مشغول بشوی و هرگز انسان پس از مرگ و پیش از مرگ مصاحبت و رفاقت نمیکند مگر با اعمال خود و آگاه باش که انسان در نزد اهل و عیالش مهمانست و پس از چندی که ماند بسرای آخرت خواهد رفت .

اعمال خوب و بد انسان در قبر بصورت خوب و بد در میآید

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منازل الاخره از اربعینیات فاضل و عارف کامل قاضی سعید قمی نقل میکند که فرمود از کسیکه ثقه و محل اعتماد است بما رسیده از استاد استاتید ما شیخ بهاءالمله و الدین العاملی قدس سره که روزی بزیارت بعضی از ارباب حال رفت که در مقبره از مقابر اصفهان ماءوی کرده بود آنشخص عارف به شیخ گفت من در این قبرستان قبل از اینروز امر غریبی مشاهده کردم و آن امرا نیست که دیدم جماعتی جنازه ای را آوردند در این

قبرستان در فلان موضع دفن کردند و رفتند چون ساعتی گذشت بوی خوشی را شنیدم که از بوهای این دنیا نبود متحیر ماندم به راست و چپ خود نظر کردم تا بدانم این بوی خوش از کجا میآیند ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوك نزد آن قبر میرود پس چون بآنجا رسید و نزد آن قبر نشست مفقود شده گویا که داخل آن قبر شد زمانی نگذشت که بوی بدی شنیدم که از هر بوی بدی در دنیا بدتر بود سگی دیدم که چون بآن قبر رسید مفقود شد من در حال تعجب بودم ناگاه آن جوان بحالت بدی با بدن مجروح از قبر بیرون آمد از همان راهی که آمده بود برگشت من عقب او رفتم و از او خواهش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید گفت من عمل صالح این میت بودم و ماءمور شده بودم که با او در قبر باشم که ناگاه این سگی که دیدی آمد و او عمل غیرصالح او بود من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا همصحبت با آن میت باشم ولی آن سگ مرا بدندان گرفت و گوشت مرا کند و چنانکه می بینی مرا مجروح نمود و نگذاشت که با او باشم و من دیگر نتوانستم در قبر بمانم بیرون آمدم و او را تنها گذاشتم چون عارف مکاشف اینحکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود : ما به تجسم اعمال بهر عملی که انجام داده شود قائلیم .

مجلس چهل و پنجم : اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیه

ترجمه

بارالها این روز یعنی عاشورا آن روزیست که بنی امیه مبارك شمردند

شرح

تبرك : بنابر آنچه در لغت ذکر کرده اند بمعنی میمنت گرفتن چیزیست و مشتق از برکت است که بمعنی نماء و زیارت و ذخیره سعادت است .

برکت و تبرك گرفتن بنی امیه روز عاشورا را چند قسم بوده است :

اول : ذخیره قوت و جمع آذوقه زیرا اینروز را که قتل امام حسین علیه السلام واقع شده بود روز فتح و ظفر خود میدانستند و جمع آذوقه در اینروز تا سال دیگر را مایه سعادت و وسعت رزق میدانستند چنانچه در امالی و عیون از حضرت رضا علیه السلام روایت میکنند که آنحضرت فرمود هر کس در روز عاشورا سعی در حوایج خود را ترك کند خدایتعالی تمام حوایج دنیا و آخرت وی را قضا کند و هر کس روز عاشورا را روز حزن و مصیبت روز عاشورا را روز برکت نام نهد و برای ذخیره بمنزل خود چیزی برد خدایتعالی بآنچه ذخیره و اندوخته کرده برکت ندهد و در روز قیامت با یزید و عبیداله بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم اله به اسفل درکات جحیم محشور میگردد . شیخ طوسی در مصباح کبیر از امام باقر علیه السلام روایت میکند که در ضمن خبر طویلی در آداب روز عاشورا به علقمه فرمودند که اگر بتوانی در روز عاشورا برای تحصیل حاجتی از منزل بیرون نیایی چنان کن چه آن روز نحسی است که حاجت هیچ مؤ منی برآورده نمیشود و اگر برآورده شود برکتی نخواهد داشت و البته کسی از شما در آنروز برای منزل خود چیزی

ذخیره نکند چه هر کس در آنروز برای خود چیزی ذخیره کند خدا بآن برکت ندهد .

دوم : از وجوه تبرک روز عاشورا برای بنی امیه اقامه مراسم عید بر اهل و عیال و عشیره خود بوده از توسعه رزق و لباس نو پوشیدن و بوهای خوش استعمال کردن که رسم بود در اعیاد بجا میاورند .

در کتاب شفاءالصدور نقل میکند که در مکه و مدینه متعارف است که روز عاشورا را عید عاشورا مینامند بطوریکه اقامه مراسم عیدی که در اینروز میکنند در هیچ عیدی نمی نمایند و کسانیکه در مدینه بوده اند میدانند چه اندازه طرب و خوشحالی دارند و چگونه فرح و خوشحالی در این مصیبت عظیمه مینمایند .

سوم : از وجوه تبرک روز عاشورا برای امویان استحباب روزه است که اخباری هم در فضیلت و منع آن وارد شده و عامه اخباری در فضیلت روزه اینروز نقل کرده اند و اما بر مذهب اهل بیت اخباری بر فضیلت و اخباری بر منع صوم عاشورا وارد شده که ما بعدا جمع بین آندو دسته اخبار را مینماییم . شیخ قدس سره در تهذیب سند به ابوهمام میرساند که از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام حدیث نقل میکند که فرمود صام رسول اله صلی الله علیه و آله یوم عاشورا .

و هم سند به مسعده بن صدقه میرساند که از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که آنجناب از حضرت باقر علیه السلام حدیث مینماید که حضرت علی علیه السلام فرمود که روز نهم و دهم محرم را روزه بگیرید که آن کفاره گناه یکسال است .

و

هم سـند به زهری میرسانـد که از علی بن الحسـین علیه السـلام نقـل میکنـد که روز عـاشورا از ایـامی است که آدمی در روزه گرفتن و افطار نمودن مختار است .

این بعضـی از اخباریست که شیخ برای اسـتحباب روزه عاشورا نقل نموده است و بعضی از اخباری هم که بر منع روزه عاشورا رسـیده نقل میکنیم : کلینی سند به عبدالملک میرساند که گفت از حضرت ابو عبداله علیه السلام از صوم تاسوعا و عاشورا سؤ ال کردم فرمود تاسوعا روزیست که در آنروز حسـین و اصـحابش رضـی الله عنهم در کربلا محاصـره شدنـد و لشـکر اهل شام مجتمع شدند و بر او فرود آمدند ابن مرجانه و عمر بن سـعد و لشـکریانش فرح کردند و آنحضـرت را محاصره نمودند و یقین کردند که دیگر ناصری برای آنحضرت نخواهد بود و اهل عراق او را مدد و یاری نخواهد کرد آنگاه از روی اشتیاق میفرماید بابی المستضعف الغریب یعنی پدرم فدای بیکس مظلوم باد بعد فرمود روز عاشورا روزیست که حسین علیه السلام کشته شد و اصـحاب و انصـار او کشـته و بر روی زمین افتادنـد و آنروز روز صوم و روزه نیست و فقط روز حزن و مصـیبت اهل آسـمان و زمین و جمیع اهل ایمانست بر مصائبی که بر اهل بیت وارد شـد ولی برای پسـر مرجانه روز فرح و سـرور است خداوند غضـب خودش را شامـل ایشـان و ذریه ایشـان بکنـد آنروز ، روزیست که جمیع بقـاع زمین غیر از بقعه شام بر آنحضـرت گریه کردند پس هر کس در آنروز روزه بدارد و تبرک کند خداوند او را با آل

زیاد محشور میگرداند و سخط خدا بر او نازل میشود و هر کس در آنروز برای خانه خود آذوقه ای ذخیره کند خدایتعالی برکت را از او و اهل بیتش بردارد و شیطان را در همه آنها با او شریک کند . اینها بعضی از اخباری بود که در منع روزه عاشورا و یا گرفتن آن وارد شده است و بین ایندو دسته را چنین باید جمع کرد که روزه گرفتن بر دو قسم است یا برای شادمانی و فرحست مانند روزه اعیاد مذهبی و یا برای مصیبت و حزن است اما اخباری که منع روزه عاشورا میکنند برای روزه فرحست که بنی امیه میگرفتند و اما اخباری که برای حزن روز عاشورا وارد شده مانند خود عاشورا است که دستور داده اند آنروز را مانند روزه داران امساک بکنید و چیزی نخورید تا عصر نزدیک غروب آفتاب ولی قبل از غروب افطار کنید روزه حقیقی نباشد قال فی جامع المقاصد صوم یوم عاشورا لیس معتبرا شرعا بل هو امساک بدون نیه الصوم لان صومه متروک کما وردت به الروایه فیتحب الامساک فیه الی بعد العصر حزنا و صومه شعار بنی امیه مسرورا بقتل الحسین علیه السلام . پس بنابراین جمع اختلاف اخبار برطرف میشود .

وجه دوم : آنست که محقق اردبیلی قدس سره احتمال داده که اخبار مجوزه نسخ شده باشد و این احتمال مؤ ید به بعضی از اخباریست که دلالت دارند بر این روزه ، روز عاشورا اول واجب بوده و بعدا ترک شده است . چنانچه در صحیح زراره و کتب صحاح اهل سنت و تواریخ وارد شده که روزه

، روز عاشورا در سال اول هجرت واجب شد و در سال دوم به آمدن ماه رمضان نسخ شد اگر چه وجوب آن را مختلف نقل کرده اند شیخ صدوق قدس سره سند از زراره و محمد بن مسلم رضی اله عنهما نقل کرده انهما ساءلا باجعفر الباقر علیه السلام من صوم یوم عاشورا فقال کان صومه قبل شهر رمضان فلما نزل شهر رمضان ترک . وسایل الشیعه کتاب الصوم باب ۲۱ به حضرت رسول (ص) عرض کردند که یهود چون گمان کرده اند که هلاکت فرعون و لشکریانش در اینروز بوده بجهت شادمانی روزه گرفتند پیغمبر (ص) فرمود شما هم روزه بگیرید پس بجهت شادمانی روزه گرفتند و حضرت فرمود ما احمقیم به احیای سنت موسی .

و در بعضی از طرق مسلم و ترمذی نقل کرده اند که چون در جاهلیت رسم بود که روز عاشورا را روزه میگرفتند پیغمبر (ص) نیز روزه روز عاشورا را سنت قرار دادند بلکه از بعضی اخبار معلوم میشود که قبل از اسلام هم این سنت بوده چنانچه در وسایل کتاب صوم باب بیست نقل میکند که حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند که سفینه و کشتی نوح روز عاشورا در جودی از گل نشست و نوح پیغمبر به همراهان خود از جنیان و انسیان امر فرمود که آنروز را روزه بگیرند .

پی نوشتها

ص ۸۴۵ کتاب

۱ - وسایل الشیعه ، کتاب صوم ، باب ۲۰ الرقم ۱ ص ۳۳۷

۲ - وسایل الشیعه باب ۲۰ الرقم ۲

۳ - وسایل الشیعه باب ۲۰ الرقم ۳

مجلس چهل و ششم : و ابن اكله الاكباد اللعين على لسانک . . . . . فيه نبيک صلى الله عليه

ترجمه

پروردگار این روز عاشورا روزیست که بنی امیه و پسر هند جگرخوار عید گرفتند که به زبان تو و زبان رسول تو (ص) در هر موطن و موقفی که ایستاده بود همه جا او را لعن میکرد ملعون پسر ملعونست

شرح

اکله الاکباد هند مادر معاویه است و دختر عتبه بن ربیعه حاضر بود و کفار را در قتال اسلام به سوء فطرت تحریص میکرد و چنانچه ابن ابی الحدید و ابن عبد ربه گفته اند متهم بزنا بوده است از کتب تواریخ معلوم میشود که در مکه از زوانی معروف بشمار میرفته بلکه در بعضی کتب معتبر دیده شده که از ذوات الاعلام بوده چنانچه در نهج الحق از هشام بن سائب کلبی نقل کرده است .

و چون وحشی غلام جبیر بن مطعم حمزه سیدالشهداء در جنگ احد کشت ببالین آنحضرت آمده جگرگاه آنجناب را

بشکافت و جگرش را بیرون آورده و نزد هند زوجه ابوسفیان آورد و هند آنرا در دهان گذاشت و مقداری از آنرا بخورد حقتعالی چنان سخت کرد تا اجزاء بدن آنحضرت با اجزاء بدن کافر آمیخته نشود لاجرم هند آنرا از دهان بیفکند ازین جهت به هند جگرخوار مشهور شد آنگاه هر زیور و حلی که داشت بوحشی عطا کرد .

آنگاه هند بمصرع حمزه آمد و گوشهای آنحضرت و بعضی دیگر از اعضای آنحضرت را بریده تا با خود به مکه ببرد و زنان قریش بهند تاءسی کرده بحربگاه آمدند و سایر شهیدان را مثله کردند بینی بریدند و شکم دریدند و اجزاء قطع شده را بریسمان کشیدند و ابوسفیان بر مصرع حمزه آمد و پیکان

و نیزه خود را بر دهان حمزه میزد و میگفت ای بنی کنانه بنگرید این مرد که دعوی بزرگی قریش را میکرد به چه روزی افتاد .

معنی لعین و آنانکه مشمول لعن خدا و پیغمبر هستند

اللعین بن اللعین : لعین بمعنی ملعونست و لعنت از خدا بمعنی طرد از مقام قرب و دوری از جوار رحمت است و در خلق چنانچه در نهایه است بمعنی دعا و سب است ، علی لسان و لسان نبیک اما بر زبان خدا که او را لعن کرده در قرآنست که میفرماید ان الذین یؤ ذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذابا مهینا یعنی آنانکه خدا و رسولش را بعصیان و مخالفت آزار و اذیت میکنند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده و از رحمت خود دور قرار میدهد و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است . روی این آیه کسانیکه خدا و رسولش را اذیت کرده اند که سردسته آنها بنی امیه میباشند مشمول لعن الهی در دنیا و آخرت میباشند و کسیکه در بنی امیه از همه بیشتر پیغمبر را اذیت کرده و باعث ناراحتی شده یزید ملعون و پدرش معاویه بوده است .

و بلسان نبیک : مراد از جمیع جمیع مواطن و مواقف یعنی در تمام احوال بر حسب انواع باین معنی که چه در حال ایستادن و چه در حال نشستن چه در سفر و چه در حضر بحسب هر حالی و هر جایی که فرض توان کرد یزید را بتصریح یا به کنایه لعن میفرمود شیخ صدوق در امالی و مرحوم مجلسی در بحار سند روایت

را به صـفیه بنت المطلب میرسانـد که چون حسـین (ع) متولـد شـد من او را به پیغمبر دادم حضـرت زبان خود را در دهان وی گذاشت و حسـین (ع) زبان آنحضـرت را مکید و گمانم چنان بود که رسول خدا او را از شـیر و عسل غذا دهد ، ناگاه حسین علیه السـلام بر جـامه آنحضـرت بول کرد پس پیغمبر میان دو چشم او را بوسـید آنگاه او را بمن داد و میفرمود ای پسـرک من خـدای لعنت کند قومی را که ایشان قاتلان تواند صـفیه میگوید عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد چه کسـی او را میکشـد بازمانده گروه یاغیان از بنی امیه لعنهم الله و ظاهر اینست که لفظ لعنهم الله از حدیث است .

در روایت اسـماء بنت عمیس در خبر ولادت امام مظلوم حسین علیه السلام است و در جمله ای از آن میفرماید که چون حسین علیه السـلام را خدمت حضـرت رسالت صـلی الله علیه و آله بردم فرمود زودست که برای تو خبری باشد خدا لعنت کند قاتلان تو را امالی صدوق عیون اخبارالرضا بحار مجلسـی و هم در آن خبر است که چون روز هشتم شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بگرفت و در کنار خود گـذاشت و فرمود یا ابا عبـدالله عزیز علی پس بگریست من عرض کردم پـدر و مادرم فـدای شمـا بـاد امروز اولیـن روزی اسـت کـه چنین کردی چه شـده است فرمـود برای فرزنـدم میگریم که قـوم کـافر از بنی امیه ویرا میکشند خدای شفاعت مرا به آنان نرساند کسی او را میکشد که در دین

ثلمه ای افکند و بخدای کافر شود ثم قال اللهم انی اسئلک ابراهیم فی ذریه اللهم احبهما و احب من یحبهما و العن من یبغضهما ملاء السماء و الارض از ابن نما در مشیرالاحزان نقل کرده اند که ابن عباس میگوید چون مرض رسول خدای صلی الله علیه و آله شدت یافت حسین را به سینه خود چسبانید و عرق بر جبین مبارکش میریخت و نزدیک جان دادن آنحضرت بود در چنین حالی میفرمود مالی و لیزید لا بارک الله فیه اللهم العن یزید مرا چه کار با یزید خدا باو برکت ندهد پروردگارا یزید را از رحمت خود دور کن پس از شدت مرض بیتوان شد چون بخود آمد حسین علیه السلام را بوسید و اشک از دیدگان فرو ریخت و میفرمود همانا مرا و قاتل ترا نزد خدایتعالی معاملتی است کنایه از آنکه مجازات این عمل در محکمه عدل مالک یوم الدین و خدای روز جزا خواهد شد . اول کسیکه قتله حضرت سیدالشهداء را لعن کرد حضرت آدم بود که جلالت قدر حسین (ع) را بشناخت و از پس او انبیاء مرسلین لعن بر قاتلان آنحضرت نمودند در کامل الزیاره سند بکعب الاحبار میرساند که گفت اول کسیکه قاتل حسین را لعن کرد ابراهیم خلیل بود و او فرزندان خود را به لعن قاتلان آنحضرت امر فرمود و از پس او موسی بن عمران بدینگونه کار کرد آنگاه داود بنی اسرائیل را بلعن قاتل حسین را لعن کنید و اگر زمان او را دریافتید از ملازمت رکاب او دوری نجوئید همانا شهید در راه او مثل کسی است که جهاد کرده

و از جنگ فرار نمیکند و مانند کسی است که در رکاب پیغمبران شهید شده باشد و چنانست که بقعه او را می بینم هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه در زیارت او حاضر شود و اعتکاف کند و گوید که تو بقعه ای کثیرالخیر هستی زیرا که ماه درخشان در تو مدفون است .

در عیون اخبارالرضا بریان بن شیب میرساند که قال الرضا علیه السلام یابن شبیب ان سرك ان یكون لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین فقل ما ذکرته یالیتنی کنت معهم فافوز و فوز عظیما یابن شبیب ان سرك ان تسکن الغرف المبینه فی الجنه مع النبی فالعن قتله الحسین .

در خصال سند بحضرت سیدالساجدین میرساند که رسول خدا (ص) فرمود که شش نفرند که خدای تعالی و هر مستجاب الدعوه ای آنها را لعنت کرده اند ، زیادکننده در کتاب خدا و مکذب بقدر و تارك سنت من آنانکه بی احترامی به عترت مرا حلال شمارند متسلط بجبروت که عزیز خدا را ذلیل کند و ذلیل خدا را عزیز نماید و آنکه فی مسلمین را تصرف کرده بر خود حلال شمارد .

پی نوشتها

ص ۸۵۳ کتاب

احزاب

سنت بضم سین و فتح نون مشدد ، طریقه ، روش ، سیره ، طبیعت ، سرشت شریعت سنن جمع و در اصطلاح فقه آنچه که پیغمبر اسلام و صحابه بر آن عمل کرده باسنه الله ، امر و نهی خداوند ، اهل سنت فرقه ای از مسلمین که قشند ایل بخلافت ابوبکر میباشند بر خلاف شیعه که علی بن ابیطالب را جانشین پیغمبر اسلام میدانند و نیز سنت نماز نافله

را میگویند که اهل تسنن دو رکعت پیش از نماز ظهر و دو رکعت بعد از آن میگذارند .

مجلس چهل و هفتم : اللهم العن اباسفیان

ترجمه

بارالها لعنت کن بر اباسفیان (مشرک)

شرح

مطالب این مجلس در دو بخش ذکر میشود بخش اول در حال ابوسفیان و بخش دوم در معنی لعن و ثواب آن ، اما ابوسفیان : اسم او صخر بن حرب بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف قریش اموی پدر معاویه و یزید و عتبه مادر او صفیه دختر مزن الهلالیه است و بنا بر نقل شفاءالصدور او زانیه بوده ده سال قبل از عام الفیل ابوسفیان بزنا متولد شد و تابود در عداوت رسول خدا (ص) و جمع کردن لشکر و جنگهای ضد آنحضرت کوشش کرد و هیچ فتنه ای در قریش برپا نشد مگر آنکه ابوسفیان در آن شرکت داشت . او یکی از اشراف قریش در زمان جاهلیت بود و عمالی داشت که با مال خود و اموال قریش بشام و دیگر اراضی عجم بتجارت میفرستاد و گاهی هم خودش برای تجارت باین نواحی سفر میکرد . میگویند در زمان جاهلیت افضل قریش در تدبیر و رای سه تن بودند عتبه و ابوجهل و ابوسفیان در زمان جاهلیت دوست صدیق و ندیم عباس عم رسول خدا (ص) بود و روز فتح مکه مسلمان شد .

زوجه او هند جگرخوار بود که شرح آنرا در مجلس چهل و ششم دادیم او سرمایه داری بزرگ و زنی توانگر از رباخواران و برادرزاده امیه و همسر ابوسفیان امویست و از آغاز زندگی دختری خوشنام نبود درباره او و مادرش حرفهای پراکنده و زیاد میزدند او با هاشمیان بشدت دشمنی میکرد عتبه و شیبه برادرانش را بمبارزه و مخالفت با محمد برانگیخت و همین دو نفر بودند

که نزد ابوطالب رفتند و از سنت شکنی قومی و اعمال ضدارتجاعی پیامبر شکوه کردند و همین ها بودند که صحیفه تحریم هاشمیان را بامضای چهل نفر از قریش رسانیدند و نقشه کشتن پیامبر را تدارک دیدند و همه جا سایه بسایه دنبال آنحضرت بودند که او را بقتل رسانند .

در انساب النواصب میگوید مادر هند حمامه نام داشت او را علم سرخی بود در ذی المجاز آن علم را در بام خانه میزد چه در آنوقت زنان ناباب و بد را با آن علم میشناختند و هر گاه این علم افکنده بود علامت آن بود که او با کسی خلوت کرده است و نیز کاتبی داشت که نام کسانی را که با او مباشرت میکردند یادداشت مینمود و چون فرزندی بوجود میآمد آن فرزند را با آن زناکاران نزد کاهنی میبردند و آن کاهن آن فرزند را به هر یک ملحق میکرد پدر آن فرزند بود .

و اما هند ابتدا رسما با ابوعمرو و حفص مخرومی که از ثروتمندان بنام عرب بود ازدواج کرد ابوعمر مردی انساندوست و باشرف و خوشقلب بود و بهمین جهت مهمانسرای بزرگی در مکه ترتیب داده بود و در آن از زائران و مسافران درمانده پذیرایی میکرد غافل از اینکه هند ممکن است ازین امکانات برای هوس دل و ارضای شهوات خود بهره برداری کند ابوعمر روزی وارد خانه شده جوانی خوش سیما را می بیند که از اطاقی خصوصی هند بیرون میآید ابوعمر وارد اطاق زنش میشود همسرش را در وضعی میابد که به او بدگمان میشود او را از خانه خود بیرون میکند و بخانه

پدرش میفرستد .

شایعات خیانت هند بشوهرش خاندان ربیعه را بر آن میدارد که برای خوشنامی و تطهیر دختر خویش او را نزد کاهن بزرگ برند و از او درباره بیگناهی هند داوری طلبند کاهن بزرگ حق را به ابوعمرو داده هند را متهم بفحشا میسازد .

ازدواج ابوسفیان با هند

ابوسفیان که جوان نوخاسته و جویای نام و مقام بود گویی هند را با این مختصات برای همسری زن شایسته میبابد از اینرو بدون اینکه منتظر طلاق رسمی ابوعمرو شود با هند ازدواج میکند . اما ماجرای عقد نطفه معاویه و آبستن شدن هند شگفت انگیز است هند در خانه ابوسفیان با آزادی بیشتر دنبال هوای دل خود میرفت ابوسفیان در مسافرت تجاری بود یکسال و چهار ماه بعد برگشت بمکه آمده دید هند آبستن است ازو پرسید علت آبستنی تو چیست هند اقرار بعمل خود کرده ابوسفیان بر شکم او چوب زد تا جنین سقط شود ولی بچه نیفتاد سه ماه بعد معاویه متولد شد نسب شمار نامدار هشام بن محمد السائب الکلبی در کتاب مثالب و صاحب کشاف در ربیع الابرار مینویسد . عماره بن ولید بن مغیره مخرومی و مسافر بن عمر ابی مغیره و صباح شوزان و ابوسفیان در یک ظهر نزد هند مادر معاویه رسیدند هند آبستن شد معاویه را زائید کلبی نسابه شافعی میگوید در میان آنان هند را بگردن ابوسفیان بستند .

در حدیقه الشیعه و انساب النواصب هند را نیز مانند مادرش از علمداران سرخ میدانند که در خانه اش بروی همه جوانان باز بود و به سیاهان بیشتر از سفیدپوستان میل داشت ولی برای عدم افشای را از

خود بیشتر عشاق خود را میکشت و نوزادهای سیاه را از بین میبرد .

زمخشری دانشمندترین علمای عامه در تاءیید نظر عده ای از محققان معتقد است که چون صباح جوانی و سیم و جسیم بود هند بیشتر با او سر میکرد از اینرو گویند نه تنها معاویه بلکه عتبه برادرش نیز از او بوجود آمدند . گروهی را نیز عقیده بر آنست که چون مسافر بن عمر زیباترین جوانان قریش بود و مرتب در بستر هند وقت را میگذرانید پدر معاویه است نفایس الاخبار اعلام النساء ج ۲ سایر فرزندان حمامه و خواهران و برادران هند ازین فحشاء بی بهره نبودند چه ثعالبی شیبه برادر هند را نیز متهم به انحراف جنسی میکند لطایف المعارف ص ۹۹ .

خاندان اموی بعد از آنکه بقدرت زیادی رسیدند و معاویه امپراطور بزرگ شد میکوشید این رازها پوشیده بماند و از افشاء و یادآوری آنها ناراحت میشد .

ابن عبدربه مینویسد معاویه در اوج قدرت روزی با ابوالهجم العدوی درباره سن و سال یکدیگر بحث میکردند ابوالجهم اشاره بشوهر پیشین مادر معاویه میکند وی از این خاطره ننگین ناراحت میشود و او را از خشم خود بر حذر میدارد کتاب التاج الجاحظ ص ابن قتیبه در معارف مینویسد که ابوسفیان در سال سوم هجرت بسن ۸۲ سالگی از دنیا رفت .

در معنی لعن و ثواب آن

اما معنی چنانچه از کتب بدست میآید بمعنی طرد و تبعید است و لعنت از خدا طرد از مقام قرب و دوری از جوار رحمت میباشد و چنانچه در نهایه است در خلق بمعنی دعا و سب میباشد .

اما در ثواب لعن سید جزایری

در کتاب انوار یغمانیه از امام عسکری علیه السلام نقل میکند و آنجناب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که مردی خدمت آن بزرگوار عرض کرد یابن رسول الله من بدست خود از یاری کردن شما عاجز هستم و چیزی را مالک نیستم مگر لعن نمودن بر دشمنان شما و بیزاری جستن از آنها بنابراین حال من چگونه است حضرت صادق علیه السلام در جواب فرمود : پدرم خبر داد مرا از پدرش و جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن بزرگوار فرمودند هر کس از یاری ما اهل بیت ضعیف باشد پس در نمازش بر اعداء و دشمنان خانواده ما لعنت نماید خداوند صدای او را بجمیع ملائکه زمین و آسمان تا عرش الرحمن میرساند پس هر وقت اینمرد آنها را لعنت نماید تمام ملائکه او را در لعن کردن بر آنها مساعدت و همراهی مینماید آنگاه بر او ثنا و درود میفرستد و میگویند خدایا صلوات و رحمتت را بر این مرد بفرست چه او و در خوشنودی اولیاء تو آنچه را که وسعت داشت و مقدورش بود از لعن بر اعدای محمد و آل محمد مبذول داشت آنگاه از مصدر جلال خطاب میرسد که ای ملائکه من او را از اخیار قرار دادم و در مجلس بعد خواهد آمد که پیغمبر صلی الله علیه و آله در هفت موضع ابوسفیان را لعن فرمود .

مجلس چهل و هشتم : و معاویه و یزید بن معاویه

ترجمه

پروردگارا لعنت فرست بر ابوسفیان (مشرك) و بر معاویه (منافق) و بر پسرش یزید

شرح

پلید ، بیهقی که از مشاهیر علماء اهل سنت است از نضر بن عامر نقل میکند که گفت : روزی در مدینه بمسجد رسول خدا رفتم شنیدم که حاضران همه با هم میگویند نعوذ بالله من غضب الله و غضب الرسول پرسیدم مگر چه واقع شده گفتند رسول خدا بر منبر خطبه میخواند در آن اثنا معاویه برخاست و دست پدرش ابوسفیان را گرفته از مسجد بیرون رفتند حضرت چشمش بر آنها افتاد و فرمود لعن الله القائد و المقیود و ویل لامتی من معاویه .

ابن ابی الحدید نقل میکند که در منزل معاویه مجلسی ترتیب داده شد که عمرو بن عاص و عتبه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه در آنجا جمع بودند امام حسن علیه السلام را طلبیدند چون آنحضرت تشریف آوردند هر یك جسارتی به آنحضرت کردند بشرحی که در آن کتاب مذکور است پس آنحضرت فرمودند یا معاویه اتذکر یوما جاء ابوك علی اجمل احمر و انت تسوقه و اخوك عتبه هذا یقوده فراکم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال اللهم العن الراکب و القائد و السائق آنگاه روی بآن جماعت کرده فرمود شما را بخدا قسم میدهم که میدانید رسول خدا (ص) در هفت موطن ابوسفیان را لعن فرمود که کسی نمیتواند آنها را رد بکند .

اول روزیکه رسول خدا را دید که از مکه بیرون میرفت و ثقیف را دعوت میکرد اوسب و شتم بدگویی از آنحضرت کرد پس خدا و رسول خدا او را لعن کردند

.

دوم روزیکه قافله از شام میآمد و ابوسفیان ایشان را راند و معارضه کرد مسلمین ظفر یافتند و رسول خدا او را لعن کرد و واقعه بدر از آن سبب شد .

سوم روز احد که زیر کوه ایستاده بود و رسول خدا بالای کوه بود و او میگفت اعل هبل اعل هبل پس پیغمبر ده مرتبه او را لعن کرد و مسلمانان متابعت آنحضرت را کردند .

چهارم روزیکه احزاب و غطفان و یهود را آورد و پیغمبر او را لعنت فرمود .

پنجم در روز حدیبیه ابوسفیان با قریش آمد و پیغمبر را از مکه منع کرد پس پیغمبر ابوسفیان و قاده لشگر و اتباع را لعن کرد و قال ملعونون کلهم .

ششم روزیکه سوار شتر سرخ بود .

هفتم روز عقبه که خواستند ناقه پیغمبر را برمانند و ایشان دوازده نفر بودند و از آن جمله یکی ابوسفیان بود حضرت او را لعن کرد آنگاه شروع در مثالب دیگران فرمود .

معاویه را به چهار کس نسبت میدهند

راغب اصفهانی در محاضرات گفته و ابن ابی الحدید از ربیع الابرار زمخشری نقل کرده که معاویه را به چهار کس نسبت میدهند مسافر بن ابی عمر و عماره بن ولید بن مغیره عباس بن عبدالمطلب و صباح که سرودخوان و مغنی عماره بن ولید بود ابوسفیان بسیار زشت و کوتاه قد بود و صباح که مزدوری ابوسفیان را میکرد جوانی خوش سیما بود هند را با وی الفتی افتاد و بخویشتن دعوتش کرد و با وی در آمیخت علماء نسب گفته اند که عتبه ابی سفیان هم از صباح است و هم گفته اند که چون هند

بمعـاویه بارور رشـد مکروه داشت که وی را در خانه بزایـد کنار کوه اجباد آمـد و در آنجا وضع حمل نمود . آیه الله علامه از کلبی نسـابه که نزد علمـا از ثقـات است نقل کرده و روز بهان تقریر میکنـد که معاویه فرزنـد چهار کس بوده عماره و مسافر و ابوسـفیان و مردی دیگر که نام وی را نبرده شاید مرادش همان عباس بوده و هند مادر او را ذوات الاعلام بوده و بیشتر شـهوت او در آمیزش بـا غلامان سـیاه بود و هر گاه بچه سـیاه میزائیـد او را میکشت و حمامه که یکی از جـدات معاویه است رایتی در سوق ذی المجاز داشـته و در زنا بنهایت رسـیده بود و از اینجا نسب ابوسـفیان هم معلوم میشود که خود او بنفسه حرامزاده بوده است .

بیان در نقل راغب و ابن ابی الحدیـد که ذکر شـد عباس را از پـدران معاویه شـمرده اند این مطلب معلوم نیست و بنابراین نقل علامه از کلبی نسابه چهار پدر معاویه را نقل کرده اند ولی عباس عموی پیغمبر در آنها نیست گذشـته از اینها حال عباس بر ما معلوم نیست که مرد خوبی یـا بـدی بوده بنـا بر نقل رجال ما مقانی اخبار در حق عباس عموی پیغمبر مختلف است و احبای که مذمت ازو ذکر کرده اند بیش از اخبار مدح او است و احترام پیغمبر از او بواسطه آن بوده که سه سال از آنحضرت و بزرگتر و ضمنا عموی آنحضرت هم بوده است .

شیخ حافظ ابواسمعیل بن علی که از مشاهیر علماء اهل سنت است در کتاب مثالب بنی امیه نقل

میکند که هند مادر معاویه چندین سال با مسافر بن عمر بود و مسافر به او وعده میداد که ترا زن خود خواهم کرد تا آنکه هند حامله و فرزندش به شش ماهگی رسید مسافر از ترس خصومت با هند و فضیحت آن بگریخت و خدمت نعمان بن منذر رفت تا بالاخره هند را وعده بسیار به ابوسفیان دادند وقتی که هند بخانه ابوسفیان رفت فرزندش معاویه در شکم هند شش ماهه بود و بعد از سه ماه در خانه ابوسفیان بدنیا آمد .

ابن اثیر در کتاب اسدالغابه از خود ابن عباس نقل میکند که گفت من در طفولیت با بچه های کوچه بازی میکردم ناگاه رسول خدا بیامد من در پشت دری متواری شدم رسول خدا دست بر پشت من زد فرمود معاویه را طلب کن که نزد من آید من رفتم و بر گشتم عرض کردم مشغول خوردن غذا است فقال لا اشبع الله بطنه ، خدا شکمش را سیر نکند .

قاضی نوراله شوشتری از تاریخ یافعی نقل میکند که معاویه بدعای پیغمبر بمرض جوع مبتلا شد و این از مسلمیات و متواترات است که چندان میخورد که خسته میشد ولی سیر نمیگشت تا نوشته اند که یک شتر میخورد و سیر نمیشد .

ابن عباس نقل میکند که شبی در مسجد مدینه نماز خفتن را گذاردم و مردم پراکنده شدند و بغیر از معاویه و ابوسفیان دیگر در مسجد نماند و من در عقب ستونی نشسته بودم شنیدم که ابوسفیان بمعاویه میگوید ببین در مسجد کسی مانده است یا نه ابوسفیان در آنوقت کور بود و چیزی را نمیدید معاویه چراغی

گفت و اطراف مسجد را نقحض کرد و مرا ندید آنگاه ابوسفیان گفت ای پسرم ترا بدین آباء و اجدادت وصیت میکنم تو باید دین پدرانت را از دست مذهبی و از دین محمد پرهیز کنی این دین سبب فقر و پریشانی ما میباشد بواسطه این دین مال و منال ما کم شد و از بزرگی بدرویشی رسیدیم زیرا اسلام جلوی دزدی و قتل و غارت ما را گرفت زنهار که ترا ترسی نباشد از آنچه محمد راجع به بهشت و جهنم میگوید چه اینها حرفهائیست که اعتبار ندارد چون حرفش تمام شد معاویه گفت راءی و اعتقاد منهم اینست خاطرجمع باش که مرا نیز عقیده اینست و بدانکه تدارک آنچه را که نتوانستی کرد من خواهم کرد .

از تاریخ گزیده است که معاویه در هنگام فوتش بیکی از خواص خود گفت سه گناه بزرگ بر خود میدانم اول آنکه در امر خلافت که حق امیرالمؤ منین (ع) بود طمع کردم و به تقلب مملکت را ازو گرفتم دوم آنکه زوجه امام حسن را بفریفتم تا او را بزهر جفا شهید کردم سوم آنکه یزید را ولیعهد خود گردانیدم ، بعضی سن معاویه را در حال مرگ هشتاد سال ذکر کرده اند که تقریبا خلافتش نوزده سال و چهار ماه و پنجروز بوده و قبرش در باب الصغیر شام است .

طغیان معاویه در قتل و غارت شیعیان علی علیه السلام

تا زمانیکه امام حسن مجتبی در دنیا حیات داشت معاویه آن توان را نداشت که شیعیان علی علیه السلام را بر حسب آرزوی خود قتل و غارت نماید چه قلوب دوست و دشمن از هیبت و بزرگی امام حسن علیه السلام

آکنـده بود و مسـلمانان شـعف و شـفقتی بآنحضـرت داشـتند از اینجهت معاویه را ملامت مینمودند و در طلب حق خودشان بر میآمدند و لذا از ترس مقام خودش و قیام شـیعیان بملاطفت و انعام زیاد آنها را از خود راضی میداشت ولی چون حضرت امام حسن علیه السـلام شـهید شد در سال پنجاه هجری بر مرد و زن و اطفال شـیعیان علی علیه السلام به عداوت رفتار میکرد و آنها را دسـتخوش تیغ و غارت قرار میداد ابان بن سـلیم میگوید از شـیعیان علی علیه السلام یک نفر با من دوست صمیمی بود و در نزد زیاد بن ابیه منصب خوبی داشت یکروز مکتوبی از معاویه بمن نشان داد که بزیاد بن ابیه نوشـته بود و من یک نسخه از آن نامه را برداشتم که بعضی از جملات آن چنین است که مردمی را که از دوستان علی (ع) هستند در آشکار بایشان احسان کن ولی باطنا با آنها دشـمن باش چه ایشان نزد من بـدترین مردمنـد و عطایای خودت را بـدیگران میکنی از ایشان پنهان بـدار و با موالی و مسـلمانان عجم چنـان بـاش که عمر بن الخطـاب بود که عرب از آنهـا دختـر بشـرط زنـاشویی میگرفتنـد ولی دخـتران خودشان را به عجم نمیدادنـد و عرب از عجم ارث میبرد ولی عجم از عرب ارث نمیبرد و عطایای آنها را از بیت المال کمتر از عرب میدادنـد و آنها نباید در صف اول جماعت باشـند مگر گاهی که عرب اندک باشـند که تکمیل صف ببودن آنها احتیاج داشته باشد ای برادر بجان خودم قسم در اینکه عمر بن الخطاب دیه عجم را نصف

دیه عربی مقرر داشت بتقوی و پرهیزکاری نزدیکتر است چه عرب را فضیلتی است بر عجم لاجرم چون این مکتوب را قرائت نمودی عجم را ذلیل و خوار کن و زبون میدار و هیچیک از ایشان را اعانت مکن و چندانکه میتوانی حاجات ایشانرا برآورده مکن . از جمله بعمال خود نوشته بود که مواظب باشید هر کس از دوستداران علی بن ابیطالب است اسم او را از دیوان عطایا خط بکشید و باو چیزی ندهید بلکه هر کس را که بدوستی علی بن ابیطالب متهم بسازند اگر چه درست نباشد اسم او را هم از دیوان عطایا خط بکشید بلکه تا بتوانید دوستان علی بن ابیطالب را بکشید و چون این حکم از معاویه به عمال و حکام او رسید از قتل و غارت شیعیان فروگذار نکردند و چه بسا آنکس را که بدوستی علی نسبت میدادند سر از تن او جدا میکردند بلکه روزگار چنان سخت شد که اگر کسی با دیگری دوستی داشت او را در سرداب خانه خود دعوت میکرد و درها را میبست و پس از قسم دادن به او روایتی در فضیلت علی علیه السلام باو میگفت که امانتی در نزد او باشد .

درین قسمت مختصری از حالات یزید بن معاویه را ذکر میکنیم چه او یکی از شاخه های شجره ملعونه میباشد این یزید پلید ملعون مادری بنام میسون داشته که دختر بجدل کلبی از قبیله کلابیه است که شمر هم ازین قبیله بوده است و این بجدل غلامی بنام سقاح داشته که میسون با او همبستر و حامله به یزید شد و قبل از آنکه بخانه

معاویه بیاید به یزید حامله بود معاویه نفهمید هشام کلبی که بقول ابن خلکان از داناترین دانشـمندان نسب شناسـی است معتقد است که این دختر یعنی میسون در منزل معاویه از غلامان اموی آبسـتن شده است و مؤ ید اینکه یزید ولدالزنا است اخباریسـت که از اهل بیت (ع) رسیده است و قاتل حسین (ع) عنوانیست که شامل حال شمر و ابن سعد و ابن زیاد و یزید علیهم لعائن الله میشود و تمام آنها بدون شک حرامزاده بوده اند .

مـادر یزیـد از زنـان معروف شام بوده و رسم آنزمان بود که هر زنی که بـدعمل بود بیرقی بر فراز خانه اش نصب میکردنـد که مردم بدانند و کسـی مزاحم زنان دیگر نشود زیرا عرب متعصب است و اگر کسـی بسوءظنی هم با او معازله میکرد مردش را با کارد از پا در میآوردند و اینگونه زنها را در اخبار بصاحب الراءیات تعبیر نموده اند .

چون میسون زن وجیهه ای بود معاویه او را گرفت ولی موقع حمل یزیـد طلاقش داد شایـد جهت طلاقش همبستر شدن با غلام پدرش باشد که قبلا ذکر شد .

چون یزیـد متولـد شـد او را بیک زن مسـیحی از طایفه بنی کلب عشـیره وحشـی بیابانی مادرش میسون سپردند بکلی از اسـلام بیخبر و بفحشـاء و فجـایع عـادتش دادنـد بنـابراین یزیـد را به تربیت و رشـد مسـیحیت بیابانی تربیت کردنـد و او را در بغض و دشـمنی اسـلام تقویت کردند خویهای زشت شـرب خمر قماربازی ، سگ بازی ، خشونت و شـقاوت باو تعلیم نمودند خلاصه مسیحیان که دل خوشی از اسلام نداشتند دل این کودک

را پر از کینه و بغض اسلام نمودند . یزید بزرگ شد روزهای خود را بسگ بازی و قمار و شکار و شرب خمر بشب میرسانید و افرادی داشت که زنانی برای او میآوردند و هر زن خوش صورتی که سراغ داشتند با پول و زور برای یزید میاوردند .

مورخین نوشته اند که میسون بقبیله خود خیلی علاقه داشت لذا از ماندن در دمشق متنفر بود روزها اشعاری با خود میخواند که نسیم قبیله خودم از ماندن در دمشق و این قصر سلطنتی بهتر و صدای سگهای قبیله من از صدای این مغنی ها که در دربار سلطنتی میخوانند بهتر است چون این اشعار بگوش معاویه رسید از او برنجید و او را طلاق داد و به قبیله خودش فرستاد .

یزید که بشکار و شرب خمر و سایر کارهای زشت علاقه مند بود بیشتر اوقات به حوارین میرفت و نزد مادرش بعیاشی مشغول میشد و لذا وقتی که معاویه در شب پنجشنبه نیمه رجب ۵۹ از دنیا رفت بعد از سه روز یزید به دمشق آمد و قبر پدر را زیارت کرد و آنوقت بخانه رفت اینهمه برای خلافت یزید زحمت کشید و خودش را بآن بدبختیها انداخت اما یزید اینقدر به پدر بی اعتنا بود که موقع مردن پدر مشغول عیاشی و خوردن خمر و قماربازی بود این درسی بود که مال حلال و حرام را برای اولادان خود جمع میکنند و خودشانرا در آتش جهنم معذب میگردانند و بالاخره هم او اولادان بآنها اعتنایی نمیکنند .

یزید علیه اللعنه بعد از آنکه از کار پدر خلاص شد بر منبر رفت و

گفت ای مردم پدر مرا وصیت کرد که از آل ابی تراب بر حذر باش ولی من هر چه صلاح بدانم میکنم و همین صلاحدید او مقدمه کربلاـ شد و روز بروز تعدی و ظلم او ، و نه او بلکه تمام بنی امیه بیشتر شد تا جائیکه مردم تمنای مرگ خود را مینمودند فقط در بین بنی امیه عمر بن عبدالعزیز بود که اوضاع را خوب کرد و فدک غصب شده را بامام باقر علیه السلام برگردانید و لعن و سب امیرالمؤ منین علیه السلام را از بین برد و با آل علی خوش رفتاری مینمود روزی شخصی پیش او گفت امیرالمؤ منین یزید چنین گفت و چنان کرد عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا او را برهنه کردند و بدست خود بیست تازیانه به او زد که چرا یزید را امیرالمؤ منین گفتی خلاصه یزید تولدش در سال ۲۵ هجری و مرگش سال ۶۴ هجری و مدت خلافتش سه سال و هشت ماه و عمرش سی و نه سال بوده است .

مجلس چهل و نهم : علیک منک اللعنه ابد الا بدین و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسین علیه السلام

ترجمه

بر همه آنها که لعن ابدی فرست و اینروز عاشورا روزیست که آل زیاد لعین و آل مروان بن حکم خبیث بواسطه قتل حسین صلوات اله علیه شادان بودند .

شرح

ابد بنا بر قاموس و منتهی الارب و غیر اینها بمعنی دهر است یعنی همیشه اوقات و مستمر و علی الدوام و پیوسته فرح بمعنی سرور و خوشحالی است حقتعالی میفرماید ای قارون بمال و ثروت خود شاد مباش لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین فرحین جمع فرح بکسر را به معنی کسی است که بر اثر بدست آوردن چیزی مغرور و متکبر شده و از باده پیروزی سرمست میباشد و از خوشحالی در پوست خود نمیگنجد .

آل زیاد و آل مروان بواسطه کشته شدن حسین علیه السلام آنقدر خوشحال بودند که از کثرت خوشحالی در پوست خود نمیگنجیدند .

آل زیاد چه کسانی بودند

ثعالبی و اغلب محققان معروف را از شهوترانان معروف عرب میدانستند او بهیچکس از خودی و بیگانه و زنان اشراف فروگذار نمیکرد و کما اینکه در بسته شدن نطفه عمروعاص خود را اذ یعمل میدانست و با خود عمروعاص نیز اینمطلب را بازگو کرد و معاویه ضمن یک دادگاه باثبات رسانید که سمیه از ابوسفیان آبستن شده از اینرو با تشریفات رسمی و سیاسی زیاد بن ابیه را برادر خود اعلام کرد .

ابوسفیان با ام الحکم خواهرش روابط جنسی داشت خواهرش را نزد زیاد میفرستاد خواهر دیگر او ام الجمیل زن بدکاره ای بود و این همانزن آزاردهنده پیامبر و همسر ابولهب بود که خدا با عنوان حماله الحطب از او نکوهش کرد پس آل زیاد یک چنین خانواده کثیفی بودند که در لجنزار شهوت و بی عفتی پرورش یافته بودند .

آل مروان چه کسانی بودند

چهارمین از خلفاء بنی امیه بقول اهل تواریخ که بدرک رفتن یزید را در سنه شصت و چهار گفته اند مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه عبدالشمس بن عبد مناف بود و او پسرعم عثمان بن ابی العاص بن امیه است .

در عقدالفرید است که تولد مروان بن حکم در مکه معظمه در سال بعد از هجرت و بدرک رفتنش در شام سوم رمضان سنه شصت و پنج هجری بوده است .

پنجمین از خلفا بنی امیه عبدالملک بن مروان بود که ولادتش سنه بیست و شش هجری و فوتش در سنه هشتاد و شش هجری بود .

ششمین از خلفاء بنی امیه ولید بن عبدالملک بن مروان بود و مادرش عاتکه دختر یزید بن معاویه و این

ملعون شقاوت را از هر دو طرف ارث برد .

هفتمین از خلفاء بنی امیه سلیمان بن عبدالملک بن مروان بود .

هشتمین از خلفاء بنی امیه عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم که در بین بنی امیه از همه بهتر بود و فدک را بر امام باقر علیه السلام رد و سب و لعن علی علیه السلام را منع نمود و با مردم بخوبی رفتار میکرد .

نهم از خلفاء بنی امیه یزید بن عبدالملک بن مروان بود او بعد از پسرعمش عمر بن عبدالعزیز بر مسند خلافت نشست و در ۲۵ شعبان سنه صد و پنج در سن سی و هفت سالگی از دنیا رفت و علت فوتش چنین بود که عاشق کنیزی شد که علاقه زیادی باو داشت روزی در باغی با او مشغول عیش و عشرت بود و مشغول خوردن انگور بودند و او از باب شوخی و مزاح حبه های انگور بطرف آن کنیز میانداخت اتفاقا دانه انگوری در میان حلق او رفت و گلوی او را گرفت و بنای سرفه کردن را گذاشت تا از دنیا رفت یزید پلید تا یک هفته با بدن مرده او عشقبازی و آمیزش میکرد تا آخرالامر بملامت یکی از مقربانش او را دفن کرد و تا هفت روز با کسی حرف نمیزد تا در همان ایام به جهنم واصل شد .

دهم از خلفاء بنی امیه هشام بن عبدالملک مروان که در سال ۱۲۵ در سن ۵۳ سالگی از دنیا رفت و مدت خلافتش نوزده سال و هفت ماه طول کشید در حیوه الحیوان است که عبدالملک مروان در خواب دید که

در محراب چهار مرتبه بول کرد سعید بن مسیب تعبیر کرد که چهار نفر از اولادان او بخلافت میرسند . ۱ – ولید بن عبدالملک ۲ – سلیمان بن عبدالملک ۳ – یزید بن عبدالملک ۴ – هشام بن عبدالملک

یازدهم از خلفاء بنی امیه ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان بود که او مشهور به ولید فاسق بود و بجهت اشتهارش بمنکرات و تظاهرش بکفر با جماع اهل شام او را از خلافت خلع کردند و بقتل رسانیدند .

دوازدهم از خلفاء بنی امیه یزید بن ولید بن عبدالملک مروان بود .

سیزدهم ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مروان که بعد از برادرش یزید بن ولید بخلافت رسید .

چهاردهم از خلفاء بنی امیه مروان حمار که آخرین خلیفه بنی امیه بود بنی امیه منقرض شدند اینها جماعت آل مروان بودند که مختصرا ذکر شد .

عاشورا روز حزن و گریه است نه فرح و خوشحالی

در مقابل این فرح و خوشحالی آل زیاد و آل مروان در روز عاشورا که شرح آن در مجلس ۴۵ داده ایم . شیعیان آنروز را روز حزن و گریه و عزاداری قرار دادند چه در اخبار زیادی از ائمه اطهار رسیده که هر کس آنروز را روز گریه و حزن قرار دهد و ترک کسب و کار کند اجر بسیاری را خواهد داشت چنانچه در امالی سند بحضرت رضا علیه السلام میرساند که هر کس در روز عاشورا ترک در حوائج خود کند و دنبال کار و زندگی نرود خدایتعالی حوائج دنیا و آخرت او را برآورده کند و هر کس روز عاشورا را روز مصیبت و حزن و گریه قرار دهد روز قیامت روز فرح

و سرور او شود و چشمان او را در بهشت بملاقات ما روشن گردد و هر کس روز عاشورا را روز برکت خود قرار دهد و برای منزل خود چیزی ذخیره کند حق تعالی به آنچه ذخیره کرده باو برکت ندهد و در روز قیامت حشر او با یزید و عبیداله بن زیاد و عمر سعد باشد .

در عیون و امالی سند را بابن شبیب میرساند که حضرت رضا (ع) در حدیث مفصلی فرمود یابن شبیب ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات العلی من الجنان فاحزن نحزننا و افرح لفرحنا و علیک بولایتنا فلو ان رجلا تولی حجرالحشره الله معر یوم القیمه .

مناسب این مقام اشعار دعبل در مرثیه برای حضرت رضا علیه السلام و عزاداری حضرت صادق علیه السلام است که در مجلس ۳۳ ببعد ذکر کردیم بآنجا مراجعه شود که مناسب مقام است و در کامل الزیاره سند بابی هارون مکفوف میرساند که بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم حضرت بمن فرمود شعری در مرثیه حسین علیه السلام برای من بخوان من خواندم فرمود این چنین مخوان بلکه چنانچه خودتان در مجالس خودتان و نزد قبر آنحضرت میخوانید بخوان من اشعاری خواندم که از جمله اینست :

امرر علی جدث الحسین

و قل لاعظمه الزکیه

چون حضرت گریان شد من ساکت شدم فرمود بخوان من خواندم فرمود نه چنین بلکه زیاده ازین بخوان من خواندم .

یا مریم قومی و اند بی مولاک

و علی الحسین فاسعدی ببکاک

پس حضرت بگریست و زنها هم بگریستند و به هیجان آمدند چون زنها ساکت شدند فرمود یا اباهارون ده شعر در مرثیه

حسین علیه السلام بخواند بهشت برای او است و یک یک کم کرد تا بیکی رسید و فرمود ان انشد فی الحسین فبکی فله الجنه ثم قال من ذکره فبکی فله الجنه .

از این حدیث معلوم میشود که ابوهرون بر عایت ادب حضور امام شعر بدون تغییر لحن و اختلاف صوت خواند و آنحضرت فرمود بوضع نوحه گری و با رقت چنانکه خودتان میخوانید و در کربلا نزد قبرش مرثیه میکنید بخوان از اینحدیث استفاده میشود که عزاداری با صوت حزن که در مجالس ما میخوانند خوب و جایز است .

ثواب هم و غم بر مظلومیت حسین علیه السلام

در مجالس مفید و امالی شیخ طوسی از ابان تغلب روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود آنکس که در مظلومیت ما مهموم باشد هر نفسی که میکشد تسبیحی است و اندوه او عبادتی است و پوشیدن اسرار ما از بیگانگان در راه خدا جهاد است آنگاه میفرماید واجب است که این حدیث با طلای خالص نوشته شود .

در بحار از کامل الزیاره از مسمع کردین نقل میکند که گفت حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود ای مسمع تو از اهل عراق هستی آیا بزیارت قبر حسین میروی گفتم نه زیرا من فردی مشهور و سرشناس از اهل بصره و دشمنان ما از ناصبیان زیادند و میترسم که خلیفه را از کار من آگاه سازند و نزد والی بصره که از اولاد سلیمان است سعایت کنند و مرا اذیت نمایند حضرت فرمود آیا ظلمهائیکه بجدم حضرت سیدالشهدا نمودند یاد میکنی عرض کردم بلی و گریه هم میکنم بقسمیکه اهل من اثرش را در من میبینند و از غذا خوردن باز

میمانم حضرت فرمود خدا رحمت کند اشکهای چشمهای ترا آگاه باش تو از کسانی هستی که اهل جزع بر ما شمرده میشوی که خوشنودند به خوشنودی ما و محزونند به حزن ما آگاه باش که در وقت مرگ پدران مرا می بینی که سفارش میکنند ملك الموت را درباره تو و ملك الموت از مادر بتو مهربانتر میشود آنگاه حضرت گریه کرد و منهم گریه کردم پس فرمود الحمدالله الذی فضلنا علی خلقه بالرحمه خصنا اهل البیت یا مسمع از زمان قتل امیرالمؤ منین علیه السلام زمین و آسمان بجهت ترحم بر ما گریه میکنند و ملائکه بیشتر بر ما گریه میکنند و از زمانیکه ما را به قتل رسانیدند اشک ملائکه خشکک نشده است و احدی بر ما گریه نمیکنند مگر آنکه او را بیامرزد تا آخر روایت که مفصل است .

مجلس پنجاهم : اللهم فضاعف علیهم اللعن منک و العذاب الالیم

ترجمه

بارالها پس بواسطه کشتن حسین علیه السلام و عذاب را بر ایشان دو چندان کن فاء برای تفریع است که تعلیل لا حق را بسابق میکنند و علت طلب مضاعف بواسطه آن فرح و سروریست که قاتلین در روز عاشورا داشتند که کمتر از کشتن حسین (ع) نیست

شدت عذاب قاتلان حسین علیه السلام

در عیون اخبارالرضا بطریق متعدد سند بحضرت رضا (ع) میرساند که آنحضرت فرمود : قال رسول الله ان قاتل حسین بن علی علیهماالسلام فی تابوت من نار علیه نصف عذاب اهل الدنیا و قد شدیداه و رجلاه بسلاسل من نار منکس فی النار حتی یقع فی قعر جهنم و له ریح یتعوذ اهل و النار الی ربهم من شده نتنه و هو فیها خالد ذائق العذاب الالیم مع جمیع من شایع علی قتله کما نضجت جلودهم بدل الله عز و جل علیهم الحلود حتی یذوقوا العذاب الالیم لایفتر عنهم ساعه و یسقون من حمیم جهنم فالویل لهم من عذاب الله النار . رسول خدا (ص) فرمود قاتل حسین را در تابوتی آتشین میگذارند و نصف عذاب اهل دنیا را مخصوص او میگردانند و هر دو دست و هر دو پای او را با زنجیرهای آتشین بسته او را نگونسار در آتش دوزخ باز میدارند تا گاهی که در قعر جهنم فرود آید و دوزخیان از بوی بد او بحضرت پروردگار پناهنده میشوند و او همیشه در تنگنای جهنم در عذاب الیم است با آنهائیکه در قتل حسین علیه السلام شرکت داشتند و گاهی که پوست بدن ایشان سوخته و گداخته شود خداوند پوست و گوشت دیگری بر بدن آنها میرویاند تا بهتر احساس عذاب

کنند و عذاب ایشان در هیچ ساعتی فروکش نکند و از حمیم جهنم سیرابشان کنند وای بر ایشان از عذاب خداوند قهار .

در ثواب الاعمال و بحار از امام باقر علیه السلام روایت میکند که رسول خدا (ص) فرمود در جهنم جایی است که هیچیک از نوع بشر را استحقاق آن مکان نیست مگر کسی که قاتل حسین و یحیی علیهماالسلام باشد .

از جمله روایاتی که عذاب قتله حضرت سیدالشهداء علیهم السلام را ذکر میکند روایتی است که مرحوم مجلسی ذکر میکند که ما مختصر آنرا ذکر مینمائیم .

مردی اسرائیلی حضرت موسی علیه السلام را دید که بمناجات پروردگار میرود بآنحضرت عرض کرد که مرتکب گناهی شده ام از خدا بخواه تا جرم و گناه مرا عفو فرماید موسی درخواست او را قبول کرده چون بمناجات حقتعالی رفت عرض کرد پروردگارا از تو سئوال میکنم و حال آنکه میدانم قبل از آنکه بگویم تو از سر دل من آگاهی خطاب آمد که ای موسی آنچه بخواهی بتو عطا میکنم موسی عرض کرد ای پروردگار من اینک بنده تو اسرائیلی گناهی کرده و از تو طلب عفو و بخشش مینماید خطاب آمد که ای موسی مسئلت ترا باجابت رسانیدم و از گناهان او گذاشتم تو از برای هر کس طلب مغفرت کنی نزد ما پذیرفته است مگر برای کشندگان حسین بن علی عرض کرد این حسین کیست خطاب آمد آنکس است که در کوه طور ترا از او آگهی دادم عرض کرد پروردگارا قاتل او کیست خطاب آمد آنکس که از امت جد او است ولی از جمله گمراهان میباشد که او

را در زمین کربلا میکشد تا آنجا که میگوید چون موسی این کلمات را شنید سخت بگریست عرض کرد الهی سزا و جزای کشندگان حسین چیست ؟ خطاب آمد ای موسی عذابی بر قاتلان حسین فرود آورم که اهل جهنم از دیدار آن بجهنم پناهنده شوند و از رحمت من و شفاعت جدا و هرگز بهره مند نگردد و اگر کرم و کرامت او نبود زمین ایشان را خفه میکرد موسی عرض کرد الهی برائت میجویم در حضرت تو از این جماعت و از آنانکه بکردار این جماعت راضی باشند خطاب آمد که ای موسی من از برای شیعیان و متابعان ایشان رحمتی بزرگ مقرر داشته ام دانسته باش آنکه بر حسین بگرید یا کسی را بگریاند و یا خویشتن را بگریاند جسد او را بر آتش جهنم حرام میکنم بقیه زیارت

اللهم انی اتقرب الیک فی هذا الیوم و فی موقفی هذا و ایام حیوتی بالبرائه منهم و اللعنه علیهم و بالموالات لنبیک و آل نبیک علیه و علیهم السلام .

بارالها همانا در اینروز و درین وقت خود و ایام زندگانی خود به تبری جستن از ایشان و لعنت کردن بر ایشان و بدوستی برای پیغمبر تو و آل پیغمبر تو علیهم السلام بسوی تو تقرب میجویم .

این چند جمله آخر زیارت خلاصه این زیارتست چه اقوام این زیارت به سه چیز است باظهار موالات پیغمبر و آل او برائت بحسب تمام مراتب وجود از ذوات و افعال و صفات دشمنان پیغمبر و آل او اجمالا و تفصیلا .

لعن بر این گروه درین فقره از زیارت هر سه مطلب مذکور است

.

ثواب لعن بر قاتلان حسین علیه السلام

آنچه از اخبار بدست میآید اول کسیکه جلالت و بزرگی قدر حسین علیه السلام را بشناخت آدم صفی علیه السلام بود و بقبله آنحضرت لعن فرمود و بعد از او انبیا مرسلین به تکرار لعن کردند در کامل الزیاره سند بکعب الاخبار میرساند که گفت اول کسیکه قاتل حسین علیه السلام را لعن کرد ابراهیم خلیل بود او فرزندان خود را بلعن قاتل آنحضرت امر فرمود و از ایشان عهد گرفت که در این امر کوتاهی نکنند و پس از او موسی بن عمران چنین کرد آنگاه داود بنی اسرائیل را بلعن قاتل حسین فرمان داد و چون نوبت بعیسی علی نبینا و آله و علیه السلام رسید فرمود ای جماعت بنی اسرائیل قاتل حسین را لعن کنید که او مانند کسی است که در جهاد جنگ میکند و از میدان جنگ نمیگریزد و در رکاب پیغمبران شهید شود و مثل اینکه بقعه او را می بینم هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه حاضر بزیارت او شود و اعتکاف آنجا کند و گوید تو بقعه کثیرالخیری هستی زیرا که ماه درخشان در تو مدفون است .

در کتاب عوالم از کامل الزیاره روایت میکند و سند را به داود رقی میرساند که گفت در خدمت امام صادق علیه السلام حاضر بودم آب طلب نمود و چون آب را نوشید اشک از دیدگانش جاری شد آنگاه فرمود ای داود خداوند کشنده حسین را لعنت کند هیچ بنده ای نیست که آب بنوشد و یاد تشنگی حسین افتد و قاتل آن حضرت را لعن کند مگر اینکه حقتعالی برای او صد هزار حسنه مینویسد و صد

هزار درجه برای او زیاد میکنـد و مثل اینکه صـد هزار بنـده در راه خـدا آزاد کرده است و خداونـد او را در قیامت شادخاطر و آرمیده دل گرداند .

ثواب لعن بر قاتلان حسین بعد از نوشیدن آب

مرحوم دربندی در کتاب اسرارالشـهاده خود نقل میکند که شبی یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام در خدمت آنحضرت بود پس از اداء فریضه و صـرف شام آنمرد خوابید و آنحضـرت مشـغول عبادت شد تا طلوع فجر چون صـبح شد آنمرد عرض کرد یـابن رسـول اله بخـدا که از نجـات خودم مـاءیوس شـدم و دیگر امیـدی نـدارم حضـرت فرمود چرا آنمرد عرض کرد در صورتیکه عبادت و شب زنده داری شـما چنین باشد با آن مقامیکه شـما دارید و خداوند دنیا و آخرت را برای شـما خلق کرده پس چگونه برای ما امید نجاتی باشد حضـرت فرمود تو شب گذشته عملی کردی که فضیلت آن با عبادت من برابر است و آن این بود که در نیمه شب از شـدت عطش از خواب بیـدار شـدی و آب نوشـیدی و عطش حضـرت حسـین را بیـاد آوردی پس سلاـم بر او فرسـتادی و لعن بر قاتلاـن آنحضـرت نمودی و بعـد خوابیـدی این عمـل تو بود که فضـیلت بر عمل من داشت این فرمـایش حضـرت نـاظر بـاین معنی است که اگر تو شب را مثـل من عبادت میکردی آنچه ثواب بتو میـدادن کمتر بود از اینکه نیمه شب سلام بر آنحضرت نمودی و قاتلان آنحضرت را لعن کردی .

و نیز ملاآقـا دربنـدی در همـان کتاب اسرارالشـهاده نقل میکنـد که از شـخص موثقی برای من نقل کردنـد که گفت من شبی فتحعلیشاه را بحالت خوبی در

خواب دیدم ازو پرسیدم بچه عمل باینمقام رسیدی گفت نیمه شبی از خواب بیدار شدم و بسیار عطش و تشنگی بر من غلبه کرده بود از غلامان و کنیزان خود آب طلب نمودم تا آنها را از خواب بیدار شدند و آب برای من آوردند مدتی طول کشید در آنوقت متذکر عطش حضرت سیدالشهداء علیه السلام شدم که آنحضرت در موقع شهادت چه حالتی داشت پس گریان و نالان شدم بطوریکه کنیزان که آب برای من آوردند نخوردم و ضجه و ناله میکردم بطوریکه حالت غش برای من عارض شد حال این مقام و مرتبه اثر آن گریه و ناله منست که بیاد عطش آنحضرت افتادم .

مجلس پنجاه و یکم : اللهم العن اول ظالم حق محمد و آل محد و آخر تابع له علی ذلک

ترجمه

بارالها اول کسیرا که در حق محمد و آل محمد ظلم کرده لعنت کن و آخر کسی که او را بر ظلم متابعت کرده

شرح

ما پایه گذاری ظلم و ستم را درین امت در مجلس ۳۸ شرح دادیم بانجا رجوع شود اللهم العن العصابه التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

خدایا لعنت کن آن طایفه ای را که با حسین جنگ کرد و بر قتل او مشایعت نمودند و بیعت و متابعت کردند بارالها همه آنها را لعنت کن .

عصابه بمعنی جماعت که از ده تا چهل باشند ولی در عرف عام در مطلق قوم و طایفه هر قدر که باشند استعمال میشود سایر معانی از جملات قبل از زیارت معلوم میشود السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک و لا جعله الله آخر العهد منی لزیارتک السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین .

تمام این جملات از عبارات قبل معنی آن معلوم شد سه مطلب باقی مانده کخه باید شرح آن داده شود ۱ - علی بن الحسین ۲ - اولاد حسین (ع) ۳ - اصحاب الحسین علیه السلام .

علی بن الحسین چه کسی بود

مادر آنحضرت بروایت مشهور لیلی دختر ابومره عروه بن مسعود ثقفی است و بروایت سبط بن جوزی در تذکره نام مادر آنجناب آمنه بوده ولی قول اول اصح و مشهور است و مادر لیلی میمونه دختر ابوسفیان حرب است و از اینجهت معاویه در حق آنجناب شهادت داد که او احق بخلافت است و شرح آن چنین است که در مقاتل الطالبین گفته که روزی چنان اتفاق افتاد که معاویه از جلسای خود سؤ ال کرد که اولی تر از همه کس بامر

خلافت کیست گفتند تو ای معاویه گفت نه بلکه علی بن الحسین است که جد وی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دارای شجاعت بنی هاشم و سماحت بنی امیه و حسن و صباحت بنی ثقیف است .

مرحوم علامه مجلسی در جلاءالعیون میگوید که علی اکبر در حسن و جمال و فضل و کمال عدیلی نداشت و بصورت شبیه ترین مردم بحضرت رسول بود و هر گاه اهل مدینه مشتاق لقای آن حضرت میشدند بنزد آن امام زاده عدیم المثال میآمدند و بجمال باکمالش نظر میکردند حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که چون امامزاده عالی تبار متوجه میدان شد حضرت امام حسین علیه السلام آب از دیدگان مبارک فرو ریخت و رو بطرف آسمان گردانید و گفت خداوندا تو گواه باش که فرزند حضرت رسالت را که شبیه ترین مردم در گفتار و صورت و سیرت بآنحضرت بود و هر گاه مشتاق لقای پیغمبر تو میشدیم بسوی جمال او نظر میکردیم بر ایشان فرستادم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان منع کن و ایشانرا پراکنده گردان و والیان را از ایشان راضی مگردان که ایشان ما را طلب کردند که یاری ما کنند ولی شمشیر بر روی ما کشیدند آنگاه حضرت بانگ بر عمر سعد زد و فرمود ای بدترین اشقیاء از ما چه میخواهی خدا رحم ترا قطع کند و هیچکار تو را بر تو مبارک نگرداند و خداوند بعد از من کسی را بر تو مسلط گرداند که در میان رختخواب ترا بکشد چنانچه رحم مرا قطع کردی و قرابت حضرت رسالت را در حق من رعایت نکردی

پس بـا صـدای بلنـد این آیه را که در شاءن اهلبیت نازل شـده تلاوت فرمود که ان الله اصـطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضـها من بعض ثم نظر الیه ، نظر آیس منه معلومست که نظر نمودن پـدر باولاد اقسامی دارد گاهی از روی محبت و سرور گاهی از روی حسرت و اندوه و گاهی از روی یاءس و نا امیدی است نظر نمودن حضـرت سیدالشـهدا علیه السـلام بفرزنـدش علی اکبر در وقتی که روانه میـدان شـد ازین قبیـل بود و اینکه فرمود اللهم اشـهد علی هولا القوم الـخ ، گویا حضـرت سیدالشـهدا علیه السلام باین فقره از برای جوانش جمیع صفات حمید و کمالات صوریه و معنویه را ثابت فرمود بلکه ازین فقره استفاده میشود که در آنروز علی اکبر در اخلاق حمیده و در حسن و جمال و در فصاحت و بلاغت نظیر نداشته و علاـوه بر آن تاءکیـد فرمود این تشبیه را بقوله و کنـا اذ اشـتقنا الی نبیـک نظرنـا الی وجهه چون در روز عـاشورا چهار نفر از خمسه طیبه حاضر نبودند که آنمظلوم را یاری نمایند اشبه مخلوقات به پیغمبر حاضر بود که علی اکبر باشد .

و شایـد مراد از خواندن آنحضـرت آیه مبارکه ان الله اصـطفی آدم و نوحا این باشد که این آیه شـریفه از ادله عصـمت انبیاء و ائمه اطهـار است گویـا حضـرت مقصودشـان از تلاـوت این آیه این بوده که این آقا زاده همـدرجه و همشان با انبیاء و اوصـیاء میباشد .

اولین شهید بنی هاشم

مرحوم فاضل ادیب حاج فرهاد میرزا در قمقام زخار گوید چون از انصار و اعوان

دیگر کس نماند نوبت شهادت به هاشمیان رسید اولاد عقیل و جعفر و امیرالمؤ منین و امام حسن و سیدالشهدا علیهم السلام مصمم جانفشانی گشته با یکدیگر وداع بازپسین مینمودند هر چند بعضی از محدثین نخست عبداله بن مسلم را نوشته اند و لکن مفید در ارشاد و سیدبن طاوس در ملهوف و ابن اثیر در کامل و دیگر محدثین و مورخین فریقین حضرت علی بن الحسین (ص) را اولین شهید هاشمی نگاشته اند و زیارت منسوب بناحیه مقدسه مؤ ید این مقالست که فرموده السلام علیك یا اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلاله ابراهیم الخلیل صلی الله علیه و علی ابیک و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین گوید : ان اول قتیل من ولد ابیطالب مع الحسین علیه السلام ابنه علی (ع) .

چنانکه امیرالمؤ منین علیه السلام در نهج البلاغه فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله در غزوات برای رفع تهمت و تاءسی دیگران در جان باختن هر هر کس را اخص بود بیشتر بجنگ میفرستاد و این بر خلاف روش ملوک دیگرست که نزدیکان خویش را از معرکه جنگ دور میداشتند در کربلا نیز امام علیه السلام فرزند بزرگتر خود را که اعز مردم بر وی بود در راه خدا داد تا شهادت بر دیگران ناگوار نباشد .

در کتاب معالی السبطین حاج شیخ مهدی مازندرانی میگوید که در عرب رسم بوده که در خانه های خود را برای مهمان مضیف خانه داشتند و برای آنکه مهمانها باین مضیف خانه آگاه شوند در بامهای خانه خود آتش روشن میکردند تا مهمانهای تازه رسیده باین شهر آگاه

شوند و برای خوردن طعام بآنخانه بیایند .

این مهماندوستی در صفات علی اکبر بنحو احسن بوده که نقل میکنند که کسی را در جود و کرم و مهماندوستی و اعطاء بسائلین بعد از حضرت سیدالشهدا مثل علی اکبر ندیدند بطوریکه همیشه بهترین خوراکیها و گوشتهای لذیذ را بقیمت گران خریداری کرده و در خانه بجهت مهمانها طبخ میکرد و دود آتشی که بر پشت بام او برای راهنمایی مهمانها بلند میشد بلندترین دودها بود که مهمانها بآنجا بیایند .

در مزار بحار در زیارت حضرت علی اکبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که میفرماید السلام علیک یابن رسول الله و رحمه الله و برکاته الی ان قال (ع) السلام علیک و علی روحک و بذلک بابی انت و امی من مذبوح و مقتول من غیر جرم و بابی انت و امی دمک المرتقی به الی حبیب الله و بابی و انت و امی من مقدم بین یدی ابیک یحتبک و یبکی علیک محترقا علیک قلبه یرفع دمک بکفه الی عنان السماء لا ترجع منه قطره و لا تسکن علیک من ابیک زفره .

و به مقتضای روایت این فقره زیارت بدین مقام شامل است که چون علی اکبر (ع) با بدن مجروح از معرکه قتال بازگشت حضرت از خون زخمهای عزیزش بر میگرفت و بجانب آسمان میپاشید و از آن خون باز بگشت و در آنحال زفره پدر مهربان ساکن نمیشد .

سن شریف علی اکبر

مرحوم میرزا حسن یزدی در مهیج الاحزان گوید که حضرت حسین علیه السلام را بنا بر مشهور سه پسر بود علی اکبر ، علی اوسط و علی

اصـغر اما علی اکبر که سـیدالساجدین است بیمار و علیل بود و تاب بمیـدان رفتن را نداشت و علی اصـغر طفل و شـیرخوار بود پس علی اوسـط که مشـهور بعلی اکبر است مصـمم رفتن بمیـدان شـد و علمـا را خلافـست که آیـا علی مقتول بزرگتر است یا سیدالساجدین .

ابن ادریس که از مشـاهیر علمـای شـیعه است میگویـد که علی مقتول بزرگتر بود اصـراری در آن دارد و بسـیاری از کلام اهل تاریـخ و غیر استشـهاد مینماید لکن مشـهور علما برآنست که سـیدالساجدین بزرگتر میباشد و آنکه کشـته شد کوچکتر بوده و بروایت محمـد بن ابیطـالب الموسوی که مشـهور شـده هیجـده سال از عمر شـریفش رفته بود و ابن شـهر آشوب نقل کرده که بیست و پنجسال از عمر شـریفش گذشـته بود پس بنابراین روایت لازمست که بزرگتر باشـد و محـدث قمی در هـدیه الزائرین گویـد ظاهر اینست که چنانچه جمعی از ارباب سـیر و تواریخ ذکر نموده اند علی بن الحسـین مشـهور به علی اکبر از حضـرت سیدالساجدین در سن بزرگتر بوده است .

و ابن ادریس و کفعمی و شهید اول نیز اختیار آن نموده اند و لکن شیخ مفید و شیخ محمد بن الحسن القمی صاحب تاریخ قم و برخی دیگر گفتـه انـد که حضـرت امـام زین العابـدین علیه السـلام بزرگـتر بـوده است و ازین ادریس نقـل کـدره که تـولد آنجناب در عهـد عمارت عثمان اتفاق افتاده از جـد بزرگوارش علیه السـلام روایت نموده و ابن ادریس و بعضـی دیگر فرموده اند که عمر شریف حضرت سجاد در روز عاشورا بیست و سه ساله بود و حضرت امام باقر علیه السلام در

آنحال سه سال و چند ماه از عمرش گذشته بود .

اولاد حسین

در بین مورخین و محدثین اختلاف است که امام حسین علیه السلام چند اولاد داشته است فاضل مجلسی از کتاب ارشاد نقل میفرمایـد که حسین علیه السلام را شش فرزند بود چهار تن پسران بودند که نخستین علی بن الحسین الاـکبر و کنیت او ابومحمد است و مادرش شاهزنان دختر یزدجرد شهربانو است و از کلام شیخ مفید چنان استفاده میشود که امام زین العابدین علیه السلام بزرگتر از علی اکبر بوده است .

دوم علی اوسط که در طف شهید شد و مشهور به علی اکبر گشت و مادرش لیلی دختر ابومره بن عروه بن مسعود است .

سیم جعفر بن الحسین و مادر او زنی از قبیله قضاعیه است و در حیات پدر وفات یافت و از او عقبی باقی نماند .

چهارم عبدالله بن الحسین و او نیز در یوم طف در کنار پدر بزخم تیری شهید شد که او را ارباب مقاتل بنام علی اصغر ذکر کرده اند اما دختران آنحضرت یکی سکینه و دیگری فاطمه بود اما سکینه با عبدالله بن الحسین از یک مادرند و مادر ایشان رباب دختر امرءالقیس بن عدی بوده نام سکینه آمنه و مادرش رباب او را سکینه نام نهاد و بعد از سیدالشهداء علیه السلام نخست مصعب بن زبیر بن عوام او را بنکاح خود درآورد و بنا بر نقلی سکینه بتزویج ازدواج بآنحضرت را قبول نمود و از مصعب دختری آورد و اسمش را فاطمه نهاد و صداق سکینه را مصعب ششصد هزار درهم قرار داد و چون عبدالملک مروان بر

مصعب غلبه کرد و او را بکشت خواست با سکینه ازدواج کند ولی او قبول نکرد بالجمله بعد از مصعب عبداله بن عثمان بن عبداله بن حکیم با آن خانم ازدواج نمود .

و اما فاطمه حسین علیه السلام دختر خود فاطمه را ببرادرزاده خود حسن مثنی عقد بست و از او عبداله بن محض و ابراهیم و حسن مثلث و دو دختر بنام زینت و ام کلثوم متولد شدند و حاکم مدینه که عبداله عبدالرحمن بن ضحاک بود خواست با او ازدواج کند ولی فاطمه قبول نکرد عبداله عبدالرحمن باعث زحمت فاطمه شد و کار را بر آنحضرت سخت گرفت فاطمه شکایت خود را به یزید بن عبدالملک مکتوب کرد و بشام فرستاد یزید بن عبدالملک غضبناک شده و حاکم مدینه را معزول کرد که به چه جهت متعرض دختران پیغمبر میشوی و اموال او را گرفت تا به حالت فقر و ذلت از دنیا رفت .

بالجمله بجمال و زیبایی و کمال و تقوی نظیری نداشت و در سال ۱۱۷ هجری در مدینه وفات نمود و در همانسال هم خواهرش سکینه از دنیا رفت در روز پنجشنبه که پنج روز از ماه ربیع الاول گذشته بود .

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه اولادان آنحضرت را تا ده تن ذکر کرده شش پسر و چهار دختر و نام هر کدام را ذکر میکند .

اصحاب الحسین

اما اصحاب حسین علیه السلام آنچه فاضل مجلسی ذکر کرده چهل تن پیاده و سی و دو تن سواره بوده و از محمد بن علی بن الحسین علیه السلام حدیث کرده اند که لشکر حسین علیه السلام

چهل و پنج تن سوار و صد تن پیاده بود و در کتاب اعلام الوری لشکر امام حسین (ع) را سی و سه تن سواره و چهل تن پیاده نوشته ، ابن جوزی در تذکره خواص الائمه لشکر آنحضرت را هفتاد سوار و صد پیاده نوشته و در شرح شافیه ابی فراس فی مناقب آل الرسول و مثالب بنی عباس مسطور است که سپاه حسین علیه السلام هزار تن بودند و مسعودی در مروج الذهب میگوید هزار سوار و صد تن در رکاب حسین علیه السلام جهاد کردند تا شهید شدند و در جلد هفدهم عوالم ، سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده ذکر کرده است .

بالجمله علماء احادیث و اخبار و مورخین قصص و آثار در شمار سپاه حسین و عده لشکر ابن زیاد باختلاف سخن گفته اند ولی صاحب ناسخ التواریخ میگوید آنچه را که من تفحص کردم بنظرم صحیح آمد تعداد لشکر حضرت امام حسین علیه السلام از یکصد و چهل و پنج تن بیشتر نبودند و لشکر ابن زیاد از بیست هزار کمتر نبودند ولی تا پنجاه و یکهزار هم گفته اند .

احوال و آثار حضرت آیت الله حاج سیداحمد میرخانی

الناس من جهه التمثال اکفآء ابوهم آدم و الام حواء فان یکن لهم فی اصله شرف یفاخرون به فالطین و الماء مالفخر الا لاهل العلم انهم علی الهدی لمن استهدی آدلاء ففز بعلم تعش حیابه ابدا الناس موتی و اهل العلم احیاء شادروان آیه الله حاج سید احمد میرخانی قدس سره از اجله علما معاصر شیعی و از سادات سند ، عالمی عامل و عارفی کامل بودند این سخن نه گزاف بلکه

بر بنیاد عمل و سلوک ایشان قولیست که جملگی برآنند و حدیثی است متواتر از ثقات .

این عالم بزرگوار بر طبق شجره موجود به چهل و هفت واسطه سلسله بنیاد سیادتش به حضرت سیدالساجدین ، زین العابدین امام علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و سیده نساءالعالمین فاطمه اطهر میرسد شرح مهربانی ، ص ۱۹ آیات الاحکام ، ج ۲ ، مقدمه .

همه قبیله او عالمان دین و اهل منبر و هنر بوده اند ، مرتبه علمی و مقام فقهی و نفوذ اجتماعی سید میرخان در عصر صفویه اظهر من الشمس است ، پدر شادروان آیه ا . . . میرخانی آقا سیدمصطفی میرخانی از علماء مشروطه خواه در انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی به اقتضای عصر بر اساس تقوی و تهذیب از سوی صنف سمسار تهران به نمایندگی برگزیده شد ، آقا سیدمرتضی عم هنرمند آیه الله میرخانی بنیانگذار اولین مدرسه نوین تهران بود و در کنار کتابت آثار ارزنده دینی و ادبی از تلاش فرهنگی فروگذار نمیکرد و بنی اعمام ایشان مرحومان آقا سیدحسن و آقا سیدحسین بنیانگذاران انجمن خوشنویسان ایران بودند ، و نیز اخوانشان در عرصه طب و حکمت و ریاضیات صاحب عنوان و استعداد بودند رحمه الله علیهم .

در این طیف از علم و هنر و تعهد اخلاقی و اجتماعی و مذهبی آیه الله حاج سیداحمد میرخانی بسال هزار و دویست و نود شمسی دیده بجهان گشود برسم متداول خاندان در کودکی به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت و در سن هیجده سالگی به اتفاق والده ماجده به عزم ادامه تحصیل و دیدار

والـد که در نجف اشـرف بودنـد راهی پـایتخت کشور عشـاق شدنـد ، مرگ پـدر در سـال هزار و سـیصد و نه هجری شمسـی موجب فترت امور و بـازگشت ایشان به ایران گردیـد هر چنـد موفقیت در امور تجاری و احترام قاطبه اهالی موقعیتی مناسب را در این رشـته برای او مهیـا میسـاخت امـا اوضـاع اجتمـاعی آنروزگـار و نیازهـای حـوزه هـای علمیه ایران بحضور بازمانـدگان خانـدانهای علمی و ادامه راه بزرگان سـلف ایشان را به ادامه تحصـیل علوم دینی واداشت ، در سال هزار و سـیصد و دوازده تا هزار و سیصد و پانزده هجری شمسی که به حوزه علوم دینی مشهد وارد شدند در تهران خوشه چین محضر علمای عصر بودند و پس از دهسال حضور در مشـهد با بازگشتی موقتی بتهران عزم حوزه علمیه قم کرده و سه سال نیز یعنی تا سال هزار و سیصد و سی و سه هجری شمسـی که به تهران بازگشـتند در قم بمباحثه و بحث و درس و تدریس و تحریر تعلیقه و حواشـی بر متون فقه و اصول اشـتغال داشـتند ، در شـناخت اسـتادان ایشـان لازم به ذکر است که بعـد از اتمـام مقـدمات نزد مرحوم حاج شـیخ محمود کلباسـی در کربلای معلی در مشهد آغاز به تحصیل ادبیات نمود و بمحضر ادیب نیشابوری مدرس نام آور مطول سعد تفتازانی پیوست سپس شرح لمعه و معالم و قوانین را نزد آقا حاج سیداحمد یزدی از فضلای حوزه مشهد بپایان بردند و رسایل و مکـاسب را از مرحومـان حاج شـیخ هاشم قزوینی و حاج شـیخ مجتبی قزوینی کسب نمودنـد و کفایه الاصول را در تهران از حوزه درس

شادروان حاج شیخ محمدتقی آملی و مرحوم میرزا مهدی آشتیانی تحصیل کردند ، پس در بلده طیبه مبارکه قم فیض محضر و استماع درس خارج حضرت آیه الله بروجردی و حضرت آیه الله حجت تا اواسط مباحث عقلیه بپایان رسانیدند و در نهایت با اشاره و اجازه حضرت آیه الله بروجردی ماءمور تهران شدند .

از زمان ورود دوم بتهران یعنی سال هزار و سیصد و سی و سه هجری شمسی از بام تا شام اوقات عالیه این بزرگمرد به انجام رسالت دینی و اجتماعی و فرهنگی گذشت و تا آخرین لحظات حیات به صدق ماءمور من الله و بقول ناصر خسرو قبادیانی معتقد بودند که :

نماند هر چه آن از مرد ماند

بماند آنچه آنرا برفشاند

پس به انجام صالحات باقیات متعدد کمر همت بستند از آن جمله :

۱ - تکمیل ساختمان مسجد ولی عصر عج واقع در خیابان آذربایجان غربی حشمت الدوله

۲ - تشکیل کتابخانه عظیم مسجد ولی عصر عج با حدود سی هزار جلد کتاب همراه با سالن سخنرانی و اجتماعات .

۳ - تاءسیس مکتب ولی عصر عج مؤ سسه آموزش عالی اسلامی برای بانوان در سال هزار و سیصد و پنجاه و دو شمسی با همکاری چند از استادان حوزه و دانشگاه .

۴ - تاءسیس بنیاد خیریه مکتب ولی عصر عج

۵ - تاءسیس مؤ سسه صدوق جهت تعلیم و تربیت ایتام و کودکان بی سرپرست در جوار مرقد ابن بابویه پل سیمان شهر ری با کمک عده ای از افراد نیکوکار .

۶ - تاءسیس نخستین دانشگاه آزاد اسلامی در رودهن و ایجاد خوابگاهی برای دانشجویان آن

۷

– تاءسیس مجتمعهای دینی رفاهی شامل مسجد ، حمام ، دستشوئیهای عمومی و غسلخانه در روستاهای اطراف تهران ، کرج ، شهریار بیش از سی مورد تعیین موقوفات جهت خودگردانی این مراکز .

۸ – فعالیتهای فرهنگی تبلیغی در خارج از کشور بمنظور پشتیبانی از جامعه تشیع به ویژه در زمان امام موسی صدر در لبنان .

۹ – اعزام روحانیان به قصبات و شهرهای استان مرکزی بمنظور تبلیغ احکام و معارف اسلامی .

۱۰ تشویق مردم به ایجاد هیاءتهای مذهبی و شرکت منظم و مستمر در این هیاءتها و تربیت اقشار مختلف مردم و آشنا کردن آنها با معارف اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین .

احیای مواریث :

کمک و نظارت در ترجمه جلد پانزدهم بحارالانوار به ترجمه آقای موسوی همدانی کمک و نظارت در ترجمه جلد شانزدهم بحارالانوار به ترجمه آقای موسوی همدانی اهتمام برای چاپ دوره بیست و چهار جلدی مرآت العقول علامه مجلسی و چاپ آثار بسیار دیگر از مواریث اسلامی .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹